مدينة العلم

MADINAT-UL-'ILM

by

Shaykh Muhammad Bilgrami

Folios	:	208
Subject	:	History - Islam
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	1178 A.H.
Condition	:	Good
HL No. 41	:	Cat No. 492

Another copy of the Madinat-ul-Ilm, beginning as above.

Muqaddimah, on fol. 2a.

Book I, on fol. 5a.

Book II, on fol. 145a.

Khatimah, on fol. 206a.

This copy seems to have been transcribed from the preceding one. Both the Mss. bear the subscription:

قد فرغت من تصحيحه يوم الخميس سادس عشر شعبان سنه ١١٧٨ هجرى.

******

MADÎNAT
UL-'ILM
41
492
۴۹۲
O. P. L.

H. 41
Ut6
C.492
P. no. 3714

KHUDA BAKHSH ORIENTAL PUBLIC LIBRARY
PATNA
Prog. No. 3729 (II Series)
Date 18-7-1955
Section Manuscript.

KHUDA BAKHSH
PATNA
ORIENTAL PUBLIC LIBRARY

مدینة العلم

مدینة العلم فارسی در کتب خانهٔ جناب نواب سید محمد لائق علیخان بهادر بمهر و خط داخل شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الجلیل والصلوة علی حبیبه الجمیل واصحابه ذوی التفضیل وآله اولی التکمیل اما بعد میکوید خاکپای طالبان
کرامی شیخ محمد بن شیخ پیر محمد فاروقی بلکرامی کرنسخهٔ روضة النبی تالیف لطیف پیر و مرشد حقیقی حضرت شیخ حبیب الله
فتوحی صدیقی قدس الله روحه دافائض علینا فتوحه سبب عبارت عربی بغیر ایشان طالبان که از عربیت چندان
آشنایی نمیدارند و در مزرعهٔ دل تخم ارزوی ادراک مضامین از عبارات عالیات این مینگارند
خالی از اشکالی نبود بنابران این حقیر پر تقصیر اولاً عبارت اصل کتاب را از ماخذهای آن بصحت
رسانید بعد ازان جمع اسباب ضروریه نموده باختصار و اقتصار تمام که مقتضی اطالت کلام نکردد و
شرح حال الاصل کردانید و در بعض مواضع که مناط گفتکوی و اعتراضات و شبهات اهل اهواء
بهت داد سخن داده حتی الوسع اسکات نمود و در وقت نگارش این شرح که مسمی بمدینة العلم
بهت قاموس و صراح و کشف اللغات و کشاف و بیضاوی و تفسیر حسینی و روضة الاحباب و
مدارج النبوت و صواعق محرقه و صحیح بخاری و مسلم و مشکوت المصابیح و جذب القلوب الی دیار المحبوب
و خلاصة الوفا فی اخبار دار المصطفی تصنیف سید نور الدین علی السمهودی که در ذکر احوال مدینه منوره
مستند شیخ عبد الحق محدث و ماخذ کتاب ثانی بهت چنانچه انشاء الله تعالی در خطبهٔ علحدهٔ ان
خواهم نگاشت حاضر میدانست و هر جا که احتیاج بیک از انها می افتاد منقول را با منقول عنه مطابقت
داد و مطالب متروکه را برای اکمال احوال و اتمام کلام در شرح ایزاد نمود و در بعض مواد بعنوان
مترجم کوید معلم ساخت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدائے
بخشاینده مهربان الحمد لله الذی خلق الانسان بید یه تکریم ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم
بود و هست و خواهد بود و جلهٔ آن تمام و کمال مر خدایرا که پیدا کرد آدم را بدو دست قدرت خود برای بزرگی
وی و جعل الملئکه له ساجدین تعظیما و کردانید همه فرشتها را سجده کنان تحیت و تعظیم کنندکان برای بزرگ

داشتن او جعلنا فی المتجیبه الذی استشفع بآدم ومن دونه فقال آدم یارب اسالک بحق محمد ان
تغفرلی وگردانید مارا درگروه دوست خود که آمرزش خواست باو آدم علیه السلام وکسیکه سوای او بود از انبیا و اولیا
پس گفت آدم ای پروردگار من میخواهم از تو برکت جناب محمد اینکه بیامرزی مرا فقال یا آدم کیف
عرفت محمدا ولم اخلقه پس پروردگار فرمود ای آدم چگونه شناختی محمد را و حال انکه پیدا نکرده ام آنرا
قال یارب لما خلقتنی بیدیک ونفخت فی من روحک رفعت راسی فرایت مکتوبا علی العرش
کف ای پروردگار من هرگاه که پیدا کردی مرا بدو دست قدرت خود و پیدمیدی در قالب من روح خود را
برداشتم سر خود را بر عرش نگاشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انک لم تضف الی
اسمک الا احب الخلق الیک پس شناختم اینکه البته تو نسبت نکرده باشی بنام خود مگر انکس را که
دوست ترین خلق است نزد تو فقال صدقت یا آدم لما سالتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما
خلقتک پس خدایتعالی فرمود ای آدم راست گفتی هرگاه که ازمن حاجت خواستی ببرکت
محمد پس تحقیق بیامرزیدم ترا واگر نبودی محمد در تقدیر ما پیدا نمیکردم ترا رواه الحاکم وصححه روایت
کرد این حدیث را حاکم وتصحیح آن نمود ودنا بعض الانبیاء اللهم ارزقنی صحبة محمد ودنا بعضهم
ابعثنی من امة محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین دوستی که دعا خواستند بعضی انبیا که خدایا
مرا صحبت محمد نصیب کن وبعضی باینکه خدایا روز قیامت مرا در امت محمد برانگیز رحمت کامله وسلام
فرستاد خدایتعالی بروی وعلی آله الطاهرین واصحابه اجمعین وبر اهل بیت او که پاک اند و
همگی یاران او اما بعد فیقول الفقیر الی الله حبیب الله لما افترح بعض اصحابی ان اجمع بیان سیرت
النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه رضی الله عنهم اما بعد حمد وصلوت پس میگوید محتاج بخدا حبیب الله هرگاه
که درخواست نمودند بعض یاران من اینکه جمع نمایم سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را و یاران وی را رضی
الله خدا از ایشان مراد از ان خلفاء راشدین اند که در تکمله احوال خیر مآل انها ذکر کرده زیرا چه مطلق منصرف
بفرد کامل می شود وبیان الروضة الشریفة والمسجد الشریف وغیرهما مطابق لما فی السیر والاحادیث
وبیان روضه شریفه ومسجد شریف وسوای این هر دو حال انکه این مطابق باشند مر تفسیرهای معتمده و
حدیثهای مستنده را لفظ روضه مقتبس از مضمون حدیثی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی حوضی الفقه بعون الله ورسوله مشتملا علی مقدمة

الکتاب

پیش

وکتابین وخاتمته فی آخر عشرة رمضان سنة ۱۲ عشرین بعد الف وما یتبعه جمع مؤلفه بعونه تعالی وتوفیقه علی ما یحب ویرضی
حال بودن این تالیف مشتمل بر یک مقدمه ودو کتاب وخاتمه در اواخر عشره رمضان سال بستم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم بیکهزار ویکصد هجری الکتاب الاول
فی سیرته علیه السلام من تولده الی وفاته وسیرة اصحابه رضی الله عنهم ان کتاب اول در بیان احوال آنحضرت علیه السلام از وقت پیدائش
تا زمان وفات وی وسیرة یاران وی که خلفاء راشدین مهدیین اند راضی باد خدا از ایشان والثانی فی بناء مسجده فی المدینة
ومبلغ ما حصروه ومراراً المجیده وکتاب دوم در بیان بناء مسجد رسول علیه السلام که در مدینه دو بار بنا کردند بکفور وسی وچهار بار
بعد از وفات او ومنبره والحجرة الشریفة ومسجد القبا ومسجد قبا ومسجد بقیع وسوق المدینة واباره ها وسورها ودر بنای منبران مسجد وحجره
جمع بسیر دان جاه جست
عایشه صدیقه که مدفن متقدس اوست ومسجد مصلای عیدین ومسجدهای قبا وتخریب مسجد ضرار که منافقان ساخته بودند وبازار مدینه وخانهای
آن که رسول علیه السلام از اینها آب نوشیده ودیوار شهر بنیاد مدینه که برای محافظت اهل بآن بعضی ملوک اسلامیه ساخته بودند وغیر
ذلک المقدمة فی بشر ذمته من المعجزات آن مقدمه معنون بود در ذکر برخی از خرق عادات است که لذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بصحت پیوسته ومعجزه امریست خلاف عادت که بدست مدعی نبوة وقت تکران ظاهر کرد وبطریقی که دلالت بر صدق آن
مدعی نماید وتکذیب آنرا نکند ومعجزه را آیت نیز گویند وقت طلب تکران ظاهر کرد یارای معارضه نماند عن ابن عباس رضی الله عنهما ان قحمان
الراقی قدم مکة فقال له قریش ان محمداً یجنّ فانفخ فیه رقیة فقال علیه السلام انا ارقیک لیرتفع جنونک از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست
بدرستیکه قحمان افسونگر که از قبیله ازد شنوءه بود بمکه در آمد قریش از وی گفتند که محمد دیوانه شده است تو افسونی را بر وی بخوان پس آنحضرت
علیه السلام از وی فرمود من ترا افسون میخوانم تا دیوانگی تو زایل گردد فقال علیه السلام الحمد لله نحمده ونستعینه من یهده الله فلا مضل له
ومن یضلله فلا هادی له ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمداً عبده ورسوله پس رسول علیه السلام فرمود الحمد لله
یعنی ستایش وخدای را سزاست ما بر او مدد میطلبیم از کسی که راه راست نماید او را واز خدا پس احدی گمراه کننده او نیست وکسی که
گمراه کند او را خدا پس کسی راه راست نماینده او نیست وگواهی میدهیم بآنکه نیست معبودی بحق غیر خدا که او یکی است وشریک
الوهیت او کسی نیست وگواهی میدهیم بآنکه محمد بنده خدا او فرستاده اوست قال القحمان سرت البر والبحر ورایت الشعراء
والفصحاء ولم اسمع کلاما مثله فامنح کذا فی التفسیر البغوی قحمان گفت که سیر کردم خشکی وتری را وشاعران اباب بلاغت وسخنوران
صاحب فصاحت را دیدم هرگز نشنیدم سخن فصیح وبلیغ مانند این پس ایمان آورد چنانچه در تفسیر بغوی مذکورست وقوله تعالی
ونیز در کتاب مذکور در بیان معنی آیه والله یعصمک من الناس وخدا تعالی نگاه میدارد ترا از ایذاء معاندان مسطورست که قدم ملته
رجل یقال له وحید المضارع وکان یرعی الغنم ویقلع الاشجار کالنباتات بمکه مرده در آمد که ویرا وحید المضارع میگفتند
وآن پهلوان کوبندان مسجد را میدید ودر زور چنین توانا بود که درختان را مانند گیاه میکند قم تبعه رسول الله صلی الله علیه وسلم

طلب

رقیة بالضم افسون منتخب

ذکر این حدیث در صحیح مسلم آمده است

فقال ا انت تنفي الهنتا قال نعم قال فانا اقتلك استعن بالهك ان صرعتني فالهلك حق ولك عشرة من الغنم
وان صرعتك قتلتك رسول الله صلى الله عليه وسلم بسوي وي كذشت پهلوان مذكور كفت آيا تو انكار
معبودان ما ميكني آنحضرت عليه السلام كفت آري پهلوان كفت پس ميشكم ترا از خداي خود مدد جوي اكر
مغلوب كني مرا پس خدايتو حق است وشكي كوسپند پاداش آن بدهم واكر من غالب ايم ترخواهم كشت
فقال عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم وصرعه في طرفة عين فاصفر وجهه فقال مرة ثانية على ذلك
الشرط فصرعه ثانيا پس رسول عليه السلام بسم الله كفته بياويخت ودر چشم زدن انرا بزمين
افكند پس از غايت هراس روي وي زرد كرديد وكفت بار ديكر بايد كه بر شرط مذكور كشتي كني پس آنحضرت
بار ديكر نيز مغلوبش كردانيد فقال يا الهتي عبدتكم سنين لكي تنصروني فان لم تنصروني تركتكم وقال مرة اخرى
بذلك الشرط وصرعه ثالثا فقال الهلك حق والهي ثلثين عاما پس وحيد كفت اي معبودان من شما را
سالهاي بسيار پرستيدم تا كه مرا ياري دهيد اكر در اينوقت مدد نخواهيد كرد شما را خواهم كذاشت و
بآنحضرت كفت يكبار ديكر بشرط مذكور كشتي بكن آنحضرت سيوم بار نيز بزمين زد ومغلوبش كردانيد وحيد
كفت معبود تو حق است وشكي كوسپند بيا ور د فقال عليه السلام لا حاجة لي امن بالله رسول عليه السلام
فرمود مرا در بكار نيست تو بخداي عز وجل ايمان بيار قال لو امنت لقالوا عجز الوحيد قال بمن الله تعالى
كفت اكر ايمان بيارم مردمان كويند كه اينچنين پهلوان يكانه عاجز كرديد ليكن ان شاء الله تعالى ايمان
خواهم آورد فرجع رسول الله وكان ابو بكر يتفحصه فوجده وقص عليه القصة فحمد الله پس رسول الله
صلى الله عليه وسلم از نزد آن پهلوان باز كرديد درين اثنا ابو بكر صديق بتفحصش برآمده بود آنحضرت
را بيافت رسول عليه السلام بروي قصه مذكور خواند ابو بكر صديق خدارا سپاس كفت وفي البيضاوي
ان عامر بن طفيل واربد بن ربيعة اخا لبيد وفدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم قاصدين
لقتله فاخذ عامر ان يجادل وقال ممن ربك من ذهب او فضة او لولو ودار واربد من خلف
رسول الله ليضربه بالسيف فشغله رسول الله وقال اللهم اكفنيهما بما شئت ونيز در بيضاوي در تفسير
آيه والله يعصمك من الناس آورده بدرستي كه عامر بن طفيل واربد بن ربيعة برادر لبيد شش عامر را
وفود عامر بن صعصعة نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بيامد نه سال انكه قصد كننده بودند اين هردو
قتل آنحضرت عليه السلام را پس عامر كفتكوي بيهوده از آنحضرت آغاز كرد كه بر وردكار تو از چيست از زر يا

باز نوشته

یا از نقره یا از مروارید وار بدین ربیعه از پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بیامد تا او را بشمشیر خود بکشد رسول الله
صلی الله علیه وسلم خبردار کردید و نفس بد بر آورد که خدایا کفایت کن این هر دو را بهر چه خواهی فارسل الله
علی اثره صاعقة فاحرقته رمی عامر بغدة فمات فی بیت سلولیة فلما خدا بتعالی بر اثر بد آتش برق فرستاد
که از او بسوخت و بمیرید طاعون عامر زده شد پس بمرد در خانه که منسوب بسلول بهت یعنی در کلوی عامر غده برآمد مثل
غده شتر و در راه بخانه زن سلولیه افتاد و منزل ساخت و بمرد و بعضی میگویند که از خانه برآمد و سوار شد بدوزخ
وکان یقول غدة کغدة البعیر گویند که عامر میگفت غدة الخ و این کلام مثل است میان عرب که چون دو نوع
محنت و مکروه پیش آید این کلمه میگویند چنانچه این بدبخت را پیش آمده که برادرش از صاعقه بسوخت و در کلوش
غده که علامت طاعون است حادث شد غده بغین معجمه مضمومه و دال مهمله مشدد مفتوحه کره گوشت و غدة البعیر طاعون
شتر و سلول بالفتح قبیله هوازن است مرویست که ازو قد بقی عامر غیر ازین اشیاء باقی همگی ایمان آورند چنانچه در وقایع
سال نهم مجملاً مذکور کرده خواهد شد ان الله تعالی و فی البستی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة در
تفسیر بستی آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه که در بود یقیل تحت شجرة و علق سیفه بها و تفرقت
الاصحاب فجاء اعرابی و اخذ السیف المعلق و قال من یمنعک منی قال الله که بر وز میخواهید زیر یکی درخت و
شمشیر خود بان درخت آویخته بود و همه یاران جا بجا رفته بودند ناگاه بی آگاه یک بدوی درآمد و شمشیر یکه آویخته
بود بگرفت و گفت کیست که باز دارد ترا ازمن آنحضرت فرمود که خدا بتعالی حافظ و ناصر ماست فبینا هو قایم اذ
تحرکت اغصان الشجرة و شجت راسه حتی هلک پس دران هنگام میکه او ایستاده بود شاخهای آن درخت
بجنبش درآمدند و سر آن اعرابی را شکافته کرد و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اعرابی لنو من یشهد ان لا الله الا الله
بلنوتک فقال علیه السلام ادع الجیل فدعافاتی و شهدان رسول الله حق ثلث مرات فآمن از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما مرویست که یکی اعرابی گفت بدرستی که تصدیق و اعتقاد میکنم بتو اگر گواهی بدهد شاهدی به پیغمبری تو
آنحضرت علیه السلام فرمود که این کوه را بخوان اعرابی مذکور کوه را طلبیده کوه بیامد و گواهی داد بانیکه رسول الله
برحق درامست بهت و سه مرتبه این سخن را تکرار نمود اعرابی مذکور ایمان آورد عن ابن عباس رضی الله عنهما افتتح
اعرابی شهادة قنو علی نخل فنزل القنو و شهد ان رسول الله حق فرجع الی مکانه فآمن از عبد الله ابن عباس رضی الله
عنهما مرویست که یکی اعرابی گواهی خوشه خرما از درخت بوطلب کرد پس آن خوشه از شاخ فرود آمد و گواهی داد
بانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم راست که و برحق بهت و بعد از گواهی دادن بجائیکه او بران بود باز گردید

که بنخل او

چون اعرابی این معجزه بدید و گواهی بشنید ایمان آورد و عن ابی هریرة رضی الله عنه ان ذئبا اختطف شاة فاسرع
الراعی الیه فقال الذئب اخذت رزقی وانت تنقذه فقال یا رأیت ذئبا یتکلم فقال انما العجب ان محمدا
رسول الله ینذرکم بخبر عما کان ویکون وانتم لا تؤمنون فجاء الاعرابی وآمن از آنجا ابوهریره رضی الله عنه مرویست که گرگی
گوسپندی گرفت شبان بجانب آن بدوید گرگ بسخن آمد که روزی خود را گرفتم و تو آنرا باز میستانی اعرابی
تعجب نموده بآن گرگ گفت ندیدم هیچ گرگ را که سخن گوید گرگ گفت این عجب نیست بلکه عجبتر این است که
محمد رسول الله شمارا از نمایی و استقبال لکاهی میدهد و ایمان نمیآرید پس آن اعرابی را گوسپند غنم بخدمت آنحضرت
بیامد و ایمان آورد و عن جابر رضی الله عنه قال کان فی بیتی کیش قدیحة وکان صاع من دقیق فخمرته وقلت یوم
حفر الخندق یا رسول الله طعام یکفینا وایاک قال وآخر قلت ورجلا فنادی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا اصحاب الخندق ان جابرا اضافنی فاصفروا وجهه فقال لا تخفف وجمع الغجنین بیده وامر عدة نساء ان
یتخبزن فبارک الله حتی شبع الفان وبقیتان وازجابر رضی الله عنه مرویست که گفت جابر در خانه من گوسپندی
نر بود آنرا ذبح نمودم و بزن چهار پاره آنرا بار کردم و آنرا خمیر کردم و در روزیکه خندق شما بی مدینه میکندید بدند
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم طعامی که مرا و ترا کفایت کند موجود است گفت و کسی دیگر را نیز گفتم
شخصی دیگر را هم کفایت میتواند کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم در لشکر خود ندا در داد که ای یاران خندق
بیایید برای طعامیکه جابر اضافت ما کرده پس چهره جابر زرد کردید رسول علیه السلام فرمود ای جابر منرس
و خمیر را ببرکت مبارک خود جمع نمود و چندین زنان را حکم کرد که بپزند خدایتعالی در ان طعام برکت و زیادتی داد تا که
دو هزار و دویست مردان که در حفر خندق مشغول بودند سیر شدند و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال نفد الزاد فی غزوة تبوک وکثر الناس فاستغاثوا بالرسول فقال هل عندکم شیء فقالوا بکسرات
جر فقال فعظوها وخذوا من تحت الغبیطار فاکلوا فوق جزوا وازابی هریرة رضی الله عنه مرویست که در
غزوه تبوک توشه خرج شده بود و کثرت غزمان بسیار شد پس بنا بر لاچاری نزد رسول علیه السلام
فریاد نمودند آنحضرت فرمود چیزی از جنس طعام نزد شما حاضر هست گفتند آری پس پارچهایی نان آوردند
آنحضرت گفت این پارچهارا بنهاگنید و از زیر پرده هر قدر یکه حاجت دارید بگیرید و بخورید پس همچنین
کردند همه کس سیر شدند و برای خرج خود جمع کرده نگاهداشتند و عن ابی حمیة رضی الله عنه قال کنا فی سفر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تهب اللیلة ریح شدید الریح فالتزموا المکان وشدوا الدواب فلما

کمار:

كانت الليلة كانت الرياح كذلك از ابي حميمة رضي الله عنه مرويست كه گفت ابو حميمة در سفر بوديم كه رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود درين شب باد سخت خواهد وزيد شما هريكي فكر جاي خود بكنيد وچهار پايان را محكم ببنديد و
نافل نشويد از گاه كه شب شد باد سخت همچنان وزيد كه رسول عليه السلام خبر داده بود وعن انس رضي الله
عنه قال ان اعرابيا دخل المسجد يوم الجمعة من باب نحو دار القضاء ورسول الله قايم يخطب فاستقبل
رسول الله صلى الله عليه وسلم اراد انس بن مالك رضي الله عنه مرويست كه گفت اعرابي از وفود
قراره بمسجد بنوبتي روز جمعه از دروازه كه جانب دار القضا بود در آمد ودر آنوقت رسول الله صلى الله
عليه وسلم استاده خطبه ميخواند پيش رسول الله صلى الله عليه وسلم آمده عرض نمود يا رسول الله
هلك المال وجاع العيال فادع الله يغيثنا فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم يارب اسق عبادك
وبلادك ودابك فينا طلعت سحابة وارعدت وبرقت سلع مثل الترس فلما توسطت السماء انتشرت
ثم امطرت فلما تواتر المطر اسبوعا جاء الاعرابي وقال يا رسول الله انهدم البناء وغرق الابنا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يارب حوالينا لا علينا فتفرق السحاب ولما طلعت سحابة الرحمة
من جانب الباب ودخل طالبها منه سميت بباب الرحمة سر اي رسول خدا متاع زراعت هلاك
كرديد وعيال واطفال ما از گرسنگي ميميرند از خدا بنعاي دعاء بارش باران بكن رسول الله صلى الله عليه وسلم
دعا خواست كه اي پروردگار من بنوشان اكنون باران بندگان وشهرها وچهار پايان خود را پس دران
هنگام برآمد پارهٔ ابر از جانب كوه سلع كه نزديك مدينه واقع هست مانند سپر در ساحت وتير چون ميان
آسمان رسيد پراكنده ومحيط كرديد بسيار بارنديد چون هفته گذشت كه باران تيز وپي در پي ميبارد مردمان عاجز
شدند اعرابي مذكور باز بخدمت آنحضرت آمده التماس نمود كه يا رسول الله ديوارها خانه باعث كثرت بارش
منهدم شدند وفرزندان ما غرق ميشوند رسول عليه السلام فرمود اي پروردگار من باران را گرد ما ببار نه كه
بر ما پس ابر پراكنده گرديد هر گاه كه ابر باران رحمت از طرف آن دروازه كه بسمت غرب هست طلوع نمود وطالب
باران از ان دروازه در آمده بود بنابران آن دروازه بباب الرحمة نام نهاده شد وعن جابر رضي الله عنه لما
نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحديبية وعطش الرجال ولم يكن هناك ماء فاستغاثوا برفاوخل
اصابعه في مطهرة فانفجر الماء من اربعة اصابعه كانها عيون جارية فشرب الناس والدواب واوآخروا
وكانوا الفا وخمسمائة از جابر رضي الله عنه مرويست هر گاه رسول الله صلى الله عليه وسلم در حديبية

فرود آمد و مردمان تشنه شده بودند و در انجا آبی نبود پس فرمود تشنگی بخدمت آنحضرت کردند رسول علیه السلام انگشتان
خود بافتاب در آورد و آب مانند چشمه از چهار انگشت مبارک وی جاری گردید و هر یکی از انگشتان مانند چشمه زوان
مینمود پس آنمردمان همگی سیراب شدند و چهار پایان ایشان نیز آب نوشیدند و هر قدر یکه توانستند ذخیره کرده
نگاهداشتند و همگی اصحاب الشجره یکهزار و پانصد کس بودند مترجم گوید انچه در صحیح بخاری آمده که عن عبد الله
بن ابی اوفی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کانوا اصحاب الشجرة الفا و ثلاث مایة و کانت اسلم
ثمن المهاجرین یعنی اصحاب بیعة الرضوان یکهزار و سه صد بودند و ثمن اسلم هشتم حصه جماعه مهاجران
بودند تطبیقش انکه در اول حال آنقدر و در ینوقت بهمین عدد حاضر بودند که الله تعالی از ایشان راضی گردید
وعن البراء بن عازب رضی الله عنهما ایضا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بیر فی الحدیبیة لم یکن فیه
ماء فطلب رسول الله فمضمضة و صب الماء فیه فامتلا البیر ماء از براء بن عازب رضی الله عنهما مروی است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سر چاه حدیبیه فرود آمد و در آن چاه آب نبود رسول الله صلی الله علیه وسلم
آفتابه خود طلبیده و از ان آفتابه آب در آن چاه انداخت چاه پر آب گردید و عن جابر رضی الله عنه
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة و نزل العسکر فی صحراء فذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم
لقضاء الحاجة فلم یجد مکانا مستورا فاشار الی شجر فانقلع عن مکانه و ستر رسول الله فصار
کالحجرة فقضی حاجته و رجع الشجر الی مکانه و از جابر رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم
در غزوه بود و لشکر در صحرا فرود آمده رسول الله صلی الله علیه وسلم برای رفع حاجت رفت و مکان ستر
در انجا نیافت اشارت بدرختی کرد آن درخت از جای خود بر کنده بخدمت آنحضرت بیامد و
مانند حجره گردید رسول الله صلی الله علیه وسلم راستر نمود چون آنحضرت از حاجت خود فارغ گشت
آن درخت بجای خود باز گردید و عن سلمة بن الاکوع رضی الله عنه قال اتیت بیمین الرجل یرجح
لا یستطیع ان یاکل بها فاکل بشماله فی مجلس رسول الله فقال کل بیمینک فقلت لا اکل بها از سلمه
بن اکوع رضی الله عنه مرویست که دست راست مردی بسبب باد فالج مانده شده بود طاقت
خوردن از ان نمیداشت روزی در مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست چپ خود خوردن گرفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود از دست راست بخور دستش به گردید و طعام را بدست راست
خود بخورد و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال بدت لنا و نحن فی حفر الخندق صخرة کسرت الحدید فاخبر سلمان

قال ابو عبد الله اخبرنی حمید سمعت انسا رضی الله عنه قال ابو طلحة لام سلیم لقد سمعت صوت رسول الله ضعیفا اعرف فیه الجوع فهل عندک من شیء فقالت نعم فاخرجت اقراصا من شعیر ثم اخذت خمارا لها فلفت الخبز ببعضه ثم دسته تحت یدی و لاثتنی ببعضه ثم ارسلتنی الی رسول الله فذهبت به فوجدت رسول الله جالسا فی المسجد و معه الناس فقمت علیهم فقال رسول الله ارسلک ابو طلحة فقلت نعم فقال لطعام فقلت نعم فقال رسول الله لمن معه قوموا فانطلق و انطلقت بین ایدیهم حتی جئت ابا طلحة فاخبرته فقال ابو طلحة یا ام سلیم قد جاء رسول الله بالناس و لیس عندنا ما نطعمهم فقالت الله و رسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتی لقی رسول الله فاقبل رسول الله و ابو طلحة معه فقال هلمی یا ام سلیم ما عندک فاتت بذلک الخبز فامر رسول الله بذلک الخبز ففت و عصرت ام سلیم عکة فادمته ثم قال فیه رسول الله ما شاء الله ان یقول ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاکلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة حتی اکل القوم کلهم و القوم سبعون او ثمانون رجلا

اصول الروضة الروضة الاولی

رسول الله صلی الله علیه وسلم در بیضاوی آورده که از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که در کاویدن خندق
مدینه سنگی درشت ظاهر گردید که آهن را میشکست سلمان فارسی رضی الله عنه بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
خبر کرد آنحضرت از خیمه ترکی خصوصه که برکوه ذوباب زده بود تشریف آورد فاخذ المعول فضربها
ضربة صدعتها وبرق منها برق اضاء فکبر وکبر المسلمون وقال اضاءت لی منها قصور الحیرة ثم ضرب
کلند مرا و یکبار آن سنگ را بزد ثلث آن را پراکنده کرد اسید و از آن سنگ برقی درخشید که روشن ساخت
آنحضرت علیه السلام تکبیر گفت مسلمانان نیز تکبیر گفتند و فرمود روشن گشت مرا از درخشیدن این برق محلها
وعمارتهای حیره یعنی مفاتیح شام مرا داده شد حیره بالکسر نام شهریست در ملک شام نزدیک کوفه ثم ضرب
الثانیة فقال اضاءت لی منها القصور الحمر من الروم ثم ضرب الثالثة فقال اضاءت لی قصور
صنعاء واخبرنی جبرئیل ان امتی ظاهرة علی کلها فابشروا بعد ازان دگر بار بزد و شکست ثلث دیگر را و گفت
روشن گردید مرا ازین درخشیدن عمارتهای سرخ از ملک روم پس سیوم بار بزد و بشکست بقیه را و
فرمود روشن گردید مرا عمارتهای صنعا که نام شهریست در فارس و گویند نام قصبه یمن است و خبر داد مرا
جبرئیل علیه السلام انکه امت من غالب خواهند شد بر تمامی این ملک پس ای مسلمانان بشارت
شما راست فقال المنافقون الا تعجبون یمنیکم ویعدکم الباطل ویحکم یحدثکم انه یبصر من یثرب قصور الحیرة
وانها تفتح لکم وانتم تحفرون الخندق من الخوف کذا فی البیضاوی چون منافقان این سخن شنیدند
از مسلمانان گفتند ایا شما را نمی اید ازین شخص که بار منت بر سر شما می نهد و وعده دروغ می نماید و خبر
میدهد که شما می بینید از مدینه عمارات حیره وان شهر شما را فتح خواهد شد و حال انکه از وحشت و غلبه کافران
کرد مدینه خندق میکنید قالوا فصورة الحیرة عبارت عن ملک الشام والقصور الحمر عن ملک الروم وقصور
صنعاء عن ملک فارس وکلها فتحت فی خلافة الفاروق رضی الله عنه ثقات اهل حدیث در معنی و تاویل این حدیث
چنین گفته اند که قصور الحیرة عبارت از ملک شام و قصور الحمر از ملک روم و قصور صنعا از ملک فارس و خوبی
اینست که هر یکی ازین شهرها بوجه احسن آباد ان دران ملک هستند و این هر سه ملک در زمان خلافت
عمر رضی الله عنه مفتوح شدند چنانچه در تکمله کتاب اول مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی والمعجزات
لا تحصی فالاختصار احری و معجزات ان افضل المخلوقات از احاطه بیرون هستند کوتاهی ازین بیان
لایق تر است اینقدر برای حصول بصیرت کفایت میکند الکتاب الاول فیه ابواب وستون اخیر

تعجب ۱۲

ان کتاب اول کہ بیشتر مذکور شد مشتمل بر ہشت باب و یا زیادہ سبوات الجریہ ہست و در ہر یکے
ازان بیان احوال ان برگزیدہ ایزد متعال کردہ و اکثر واقعہا یکہ دران سال واقع شدہ ہم دران
سنہ علی الکاشفہ بعد ازان تکملہ در فضایل خلفاء راشدین تتمہ این کتاب ساختہ و ذیل ان این ذلیل
ایزاد نمودہ ملحق ساختہ **باب النور** باب اول در بیان نور محمدیت صلے اللہ علیہ وسلم و بنار
کعبہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول ما خلق اللہ نوری یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود نخستین
چیز یکہ حق تعالے پیدا کرد نور من بود و یعنی ان اللہ تعالے خلق نور نبینا صلے اللہ علیہ وسلم قبل آدم بمدۃ
فاودعہ فی جوہر مروایت کہ پیدا کرد ایزد الہ تعالے نور پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وسلم پیش از آدم علیہ السلام
بمدتے پس حقتعالے آن نور را در جوہر یکے سپرد ساخت ثم لما خلق آدم و اودعہ ذلک النور
انشق الجوہر و انشقت فصار ثلث الارض قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الارض منی و انا منہ بعد
ازان ہر گاہ کہ پیدا کرد آدم را نور مذکور را بدو سپرد آن جوہر بشکافت و پارہ پارہ گردید پس از یک ذرہ
ان دانہ بریخ گردید رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بریخ از من ہست و من از بریخ ہشتم اول
باعتبار پیدائش آن از حقیقۃ محمدیہ و دویم باعتبار جدا شدن و انتقال او در آدم و قال من اراد ان
یجد طعاما من طعام الجنۃ فلیاکل الارز مع السکر و لیکثر الصلوٰۃ علیّ عند اکلہ و آن حضرت فرمود
کسے کہ خواہد بیابد ہمرہ از طعام بہشت پس باید کہ بخورد بریخ با شکر و زیاد و بسیار و قت خوردن آن
بر من بفرستد و ذکر من زیاد و یعنی لما خلق اللہ آدم و ارزقہ لباس الکرامۃ و اعطاہ نور محمد صلے اللہ علیہ وسلم
تنورت الجنۃ بنورہ حتے رایت الجنۃ من اولہا الی آخرہا و ارادان یریہ النور و کان فی جبہۃ الانثقۃ الامین
و ذہب بقدرت تعالے تحت العرش فرفعہ و راہ فارتفع الحجاب فرایت العرش والکرسی
و ارواح جمیع الخلایق و رایت فی قوایم العرش مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ فعلم انہ اشرف الخلق
الیہ فصار و صالا لآدم در تفسیر زندویسی مذکور ہست وقتے کہ خدا یتعالے آدم را پیدا کرد انید و خلعت کرامت
نصیب او کرد و نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم او را عنایت فرمود ہمہ بہشت بضیا ان نور منور گردید تا انیکہ آدم
علیہ السلام بہشت را از اول تا آخر معاینہ نمود و خواہش کرد انیکہ آن نور را بہ بیند و بود آن نور بطرف راست
پیشانی او پس بقدرت و سبحانہ تعالے جانب سر انگشت سبہادت انتقال نمود آدم علیہ السلام انگشت
سبہادت را بر داشت و نور مذکور را بدید پس ہمہ پردہ مرتفع گردیدند تا عرش و کرسی و ارواح ہمہ

مخلوقات

مخلوقات را بدید و بر ستونهای عرش نوشته یافت لا اله الا الله محمد رسول الله پس آدم علیه السلام یقین
دانست که محمد دوستترین مخلوقات است نزد حق تعالی پس بگردید سبب ارتفاع حجاب آدم علیه السلام تم
انتقل النور الی ناصیة کل من اباء رسول الله صلی الله علیه وسلم نوبة فنوبة حتی انتقل الی ناصیة عبد الله
بن عبد المطلب بحدیث یکتب ویقرء بنوره فی سواد اللیل پستر آن نور در پیشانی احمد ادر رسول الله
صلی الله علیه وسلم نوبت بنوبت انتقال مینمود تا آنکه بهبیثا فی عبد الله بن عبد المطلب والد رسول الله
علیه السلام انتقال کرد و ظهور آن نور بجائی رسید که عبد الله در تاریکی شب سبب روشنی آن نور توانست
خواند میکرد و کان من علامات تولده عند الیهود ان یتقاطر الدم من جبینة یحیی فلما تقاطر علموا انه تولد و نزد یهود از علامات
تولد عبد الله این مقرر بود و قبیله پیدا خواهد شد خون از پیشانی یحیی علیه السلام خواهد چکید چون خون از آن بچکید یهود یقین کردند که عبد الله پیدا شد
و لما کبر خرج صلبه نورا لی الشرق والغرب فقالت الکاهنة تسیود لک ولد یعقد له الشرق والغرب چون عبد الله جوان گردید نور از پشت او بسوی
مشرق و مغرب بیرون آمد پس جادوگران از عبد الله گفتند در خانه تو فرزندی پیدا خواهد شد که تمامی ملک از مشرق و مغرب زیر حکم او
خواهد آمد یهود حسد بردند و قصد قتل او را کردند و ارادوان ینصبوا له فخا فارسل جمع من السماء و قتلوا الیهود فقال عبد المطلب الی ازوج
بنتی آمنة من ابنک عبد الله فزوجها وقتی جماعه یهود که غریب افتاد کس بودند در بیابان عبد الله را یافتند قصد کشتن او کردند و وهب
بن عبد مناف زهری چون او را دید خورد بت که عبد الله را مدد نماید پس جمعی از ملائکه نازل شدند و یهود را بکشتند و وهب از عبد المطلب گفت
تا دختر خود را آمنه نام بنکاح پسر تو عبد الله در آرم عبد المطلب قبول کرد پس وهب دختر خود را بعقد عبد الله در آورد در ترجم گوید از روضة
الاحباب چنان معلوم میشود که وهب بن عبد المناف عم آمنه بود و آمنه در حجر تربیت او پرورش یافته و لیلة القابلة فیلة الکاهنة بوده
فالک ما تبه یتعرض علی ان تزوجنی قال حتی استاذن ابی فلما رجع الی اهله وجامع آمنة لیلة الاثنین سادس عشر من جمادی الاولی انتقل النور الی
ناصیة آمنة وحملت بسید المرسلین ولما رأته فیلة قالت لا حاجة لی الا ذهب النور وچون فیله نام زنی که جادوگر بود و نور محمدی را بدید
عبد الله بدید و گفت صد شتر ترا میدهم مانی شرط که مرا نکاح کنی عبد الله گفت متوقف باش تا که از پدر خود اذن طلبم وقتی که عبد الله بخانه
فیله خود باز گردید نزد هم جمادی الاولی شب دوشنبه با آمنه هم بستر شد نور مذکور از پشت عبد الله در رحم آمنه انتقال نمود و با برادر
سید المرسلین گردید چون فیله کاهنه عبد الله را خالی از نور بدید گفت مرا حاجت بتو نیست زیرا که نوریکه در پیشانی تو بود برفت
فذهب عبد الله فی ذی القعدة للتجارة فمات ورسولنا فی الحمل پس عبد الله آن حضرت را شش ماه در حمل گذاشته در ماه ذی قعده
برای تجارت رفت و در حضر تجارت بمرد و ترجم گوید در روضة الاحباب آورده که مدت عمر او بیست و پنج سال و طایفه گفته
شصت سال بود و هو اعلم بحقیقة الحال و بعد اصحاب الفیل من الیمن لتخریب الکعبة فی رابع عشر من المحرم و امیرهم ابرهة الحبشی فاهلکهم الله

بابابيل ورميولنا في الحمل وكان ذلك من ارهاصات رسولنا صلى الله عليه وسلم فعرفت السنة بعام الفيل بعد ازان
چهار دهم محرم بر آمد تا منهدم كردن خانه كعبه از جانب يمن اصحاب فيل آمدند وامير ايشان ابرهه حبشي بود پس الله تعالى
بابابيل هلاك گردانيد ورسول ما هفت ماه وبست وهشت روز در حمل بود اين مقدمه كه بوقوع در آمد از جمله ارهاصات آنست ودر كاينات
بود پس اين سال معروف بعام الفيل شد مترجم گويد ارهاصات نوعي از خرق عاداتست كه پيش از تولد يا بعد تولد قبل از نبوة ظاهر گردد و
كان مدة الحمل تسعة اشهر واربعة وعشرين يوما ثم لحق بامنة دار الطلق في عاشر ربيع الاول من عام الفيل يوم الاثنين وقت الهاجرة
حين مضى ثلث الليل فوضعته صلى الله عليه وسلم بعد واقعة الفيل بخمس وخمسين يوما وكانت سنة جلوس الملك العادل انوشيروان احدى
واربعين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ولدت في زمن الملك العادل انوشيروان ومدت حمل بنه ماه وبست وچهار روز بود بعد ازان
امنة را در روزه پيدا شد بتاريخ دهم ربيع الاول كه از عام فيل بود روز دوشنبه بوقت دو پاس روز تا كه بكذشت سيوم حصه شب پس امنة
آنحضرت صلى الله عليه وسلم را بزائيد بعد واقعه فيل بپنجاه وپنج روز وسال جلوس بادشاه عادل نوشيروان چهل ويكم بود چنانچه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من پيدا شدم در زمان بادشاه عادل نوشيروان مترجم گويد كه شيخ عبد الحق محدث دهلوي در مدارج
النبوة آورده كه بعضي محدثين تضعيف اين حديث كرده اند كه ملوك مشرك بعدل چگونه از آنحضرت چيزها فوائد شده چه حق سبحانه وتعالى
ميفرمايد ان المشرك لظلم عظيم روي الخطيب البغدادي ان امنة قالت لما وضعته عليه السلام رايت سحابة عظيمة دنت مني وسمعت
منها صهيل الخيل وخفقان الاجنحة وكلام الرجال حتى غشيت وغيب عني فسمعت منادي ينادي طوفوا بمحمد جميع الارض ومغاربها
واعرضوه على ارواحها من الجن والانس والملائكة والطيور والوحوش واعطوه خلق آدم ومعرفة شيث وشجاعة نوح وخلة
ابراهيم الحديث خطيب بغدادي روايت ميكند كه كفت آمنه وقتيكه آنحضرت عليه السلام را بزائيدم ديدم ابري بزرگ را
كه روشن بود از نور الهي واز آسمان فرو ريدن باز وهاي طيور وسخنهاي آدميان از آن ابر شنيدم تا كه بيهوش شدم رسول عليه السلام
از من غايب كرديد پس آواز هاتف شنيدم كه اي ملائكه محمد را طواف تمام زمين بكنانيد وبر ارواح پريان وآدميان وفرشتكان
وپرندكان وچهار پايان اظهار وي نماييد وبدهيد او را خلق آدم ومعرفه شيث وشجاعة نوح ودوستي ابراهيم تا اخر اين خبر
مترجم گويد شيخ عبد الحق قدس سره حكمته اين حديث را در مدارج النبوة ذكر كرده وسن اسمعيل ورضا اسحاق وفصاحت
صالح وحكمت لوط وبشارت يعقوب وشدت موسي وصبر ايوب وطاعت يونس وجهاد يوشع وصوت داود وحب
دانيال ووقار الياس وعصمت يحيي وزهد عيسي وغوطه دهيد در دريا خلاق پيغمبران كفت آمنه بعد ازان كشاده شد
آن ابريزمن پس پيچيده شد محمد در حرير پاره سبز پيچيدني سخت ميكبيد ازان حرير پاره آب مانند چشمه ميكويد كوينده كه
زهي بركماشته شد محمد بر تمامه دنيا بي نمي ماند هيچ خلقي از اهل دنيا مكر انكه در آيد ومطيع كردد وبر قبضه وي بيشتر نظر كردم

بروي كويا ماه شب چهاردهم است ومي‌ديد هر از روي بوي مشك واز فرمش مي‌انداز در دست يكي ابريق هست از فضه ودر دست
ديگري طشت از زمرد سبز ودر دست ديگر حريري سفيد پس بر من آورد خاتم كه حيران ميكرد در وي ابصار ناظران پس شست انرا هفت بار و
هر كرت ميان كتف وي بآن خاتم ومي‌پيچيد اورا در حرير وبر داشت اورا در آورد در بازوهاي خود ساعتي ويسپرد بمن واول من ارضعته
توبيه امة ابي لهب ثم حليمة السعدية من بني سعد وانتقلت به اليهم ونخستين زنيكه پيغمبر عليه السلام را شير داد ثويبه كنيز ابي لهب
بود بعد ازان حليمه سعديه كه از قبيله بني سعد بود وآنحضرت را بجانب بني سعد ببرد وفي سنة الثالثة اتاه جبرئيل وهو مع الصبيان
فشق صدره واستخرج قلبه فغسله ثم ملاه ايمانا وعلما كما قال الله تعالى الم نشرح لك صدرك ودر سال سيوم از عام فيل جبرئيل
عليه السلام نزد وي بيامد در حالتيكه او با طفلان بازي ميكرد پس سينه مبارك را چاك ساخت ودلش را بيرون آورده بآب كوثر غسل
داد بعد ازان پر كرد اورا از ايمان وعلم چنانچه حق سبحانه تعالى ميگويد آيا كشاده نكرده ايم براي تو سينه ترا وفي الخامسة
فوضة اياه امه ودر سال پنجم حليمه بمادري وي آنرا تفويض نمود وفي السادسة ذهب به امه وام ايمن الى المدينة دار ابيها وبمارجعت
من المدينة مرضت في الطريق وماتت في الابواء بين المكة والمدينة فدفنت هناك فوضته ام ايمن الى جده ودر سال
ششم امنه وام ايمن آنحضرت را بمدينه بخانه پدر امنه كه وهب نام داشت ببردند وچندي در انجا استقامت كردند چون
امنه از مدينه باز گرديد در اثناء راه مريض شد ودر وادي ابواء كه مقابر است قريب بمكه بمرد پس همو نجا دفن كرده شد وايمن
آنحضرت را بجد وي عبد المطلب سپرد ومحمد وذكر في البيضاوي لما افتتح مكة خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الابواء فزار
قبر امه وقال اني استاذنت ربي في زيارة قبر امي فاذن لي واستاذنته في الاستغفار فلم يأذن لي وانزل على الامتين
ودر بيضاوي مذكور است كه چون مكه مفتوح گشت رسول الله صلى الله عليه وسلم جانب ابواء رفته طواف قبر مادر خود نمود وگفت
هذه مناسك امي واستوري كه خواستم از پروردگار خود در حق زيارت قبر مادر خود پس حق تعالى مرا اذن داد واذن طلبيدم از پروردگار
خود در مغفرة استغفار مادر خود پس حق تعالى مرا دستوري نداد ودر باب منع ازان دو آيه بر من فرستاد كه يكي وما كان للنبي
والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما تبين لهم انهم اصحاب الجحيم ديگر وما كان استغفار
مسلمانان را كه طلب آمرزش كنند براي مشركان اگرچه خداوندان خويشي باشند بعد ازانكه ظاهر شد اين را كه آنكروه
باشند كان دوزخ اند تا آخر آيه ودوم وما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله
بمعناي آنست كه نمي‌زيبد ابراهيم را كه طلب آمرزش خواستن ابراهيم عليه السلام براي پدر خود كه وي دشمن خدا است بيزار شد از وي ابراهيم
ابراهيم دردمند وبردبار بود وفي سورة براءة اين هر دو آيه در اواخر سوره كه براءة آمد وفي الثامنة فوضته جده الى ابنه ابيطالب
وكان هو وعبد الله من ام واحدة فمات جده ودر سال هشتم عبد المطلب كه جد آنحضرت بود رسول عليه السلام را به پسر خود

ابی طالب سپرد و عبد الله و ابی طالب از یک مادر بودند پس جدوی عبد المطلب نیز مرد نم فی الثانیة عشر ذهب به ابو طالب
لتجارته الشام مع القافلة فشاهد و اظل السحاب و اضافه بحیر الراهب و شهد بنبوته و در سال دوازدهم ابو طالب
برای تجارت شام با قافله روان کرد پیامبر را همراه خود ببرد پس اهل قافله معاینه نمودند که وقت شدت
حرارت ابر بالای سر مبارکش سایه میکرد و بحیر راهب که عابد آنوقت بود مهمانی آنحضرت نمود و شهادت
نبوة وی داد ثم فی الخامس و العشرین من عام الفیل ارسلته خدیجة لتجارة الشام و معه میسرة مملوکها
فشاهد سحابا تظله بعد ازان در سال نهم از عام فیل خدیجه بنت خویلد آنحضرت را برای سوداگری
بملک شام فرستاد و میسره که بنده وی بود همراه رسول علیه السلام بود در اثنای راه ابر را بر و سایه
کنان یافت و سمع من الاحجار و الاشجار السلام علیک یا رسول الله فلما زنحت تجارته و قدم مکة
اظهر المیسرة ذلک فاشتاقت خدیجة الی تزویجه و شنید از سنگها و درختان که گویند السلام علیک
یا رسول الله چون آنحضرت از تجارت شام بنفع تمام بمکه در آمد میسره آن خوارق عادات را
بخدمت صاحبه خود عرض رسانید پس خدیجه مشتاق تزویج وی شد و کانت اولا زوجة عتیق بن عابد
المخزومی فولدت منه ابنا و بنتا ثم مات فزوجها ابو هالة فولدت منه ابنا و بنتا هالة و هند ثم مات فرات
ان القمر اتی فی حجرها و تنور العالم فعبره ابن عمها ورقة بن نوفل و کان عالما سیزوجک نبی آخر الزمان
قالت من ای بلد قال من مکة قالت من ای قبیلة قال من قریش قالت من ای بطن قال من بنی هاشم
واسمه محمد و خدیجه پیش از نکاح آنحضرت علیه السلام در نکاح عتیق بن عابد مخزومی بود و یک پسر و دختر از عتیق
زائیده بود بعد ازان که شوهر اول بمرد ابو هاله او را بنکاح خود در آورد پس از شوهر دوم نیز یک پسر
و دختر زائید که هاله و هند نام داشتند پس شوهر دوم نیز وفات یافت بخواب دید که ماهتاب در کنار وی
در آمده و تمام عالم بنور او منور گردیده خدیجه این رویای صادقه را پیش ورقه بن نوفل که پسر عم او بود
بیان نمود پس ورقه در تعبیر این خواب گفت زود است که نکاح خواهد کرد ترا پیغمبر آخر زمان خدیجه
پرسید از کدام شهر است گفت از مکه پرسید از کدام قبیله گفت از قریش باز پرسید از کدام گروه است
گفت از بنی هاشم و نامش محمد است و لما کانت متمولة خطبها اکثر صنادید العرب فاعرضت و اذ قد
ابو طالب حسن آداب علیه السلام و اشتیاق خدیجه زوجها منه و خطب بقوله از انجا که خدیجه صاحب
مال بود اکثر سرداران عرب خواستگاری وی مینمودند خدیجه اعراض مینمود چون ابی طالب حسن آداب او

تعالیم

معاینه کرد و حزیمه را مشتاق یافت بنکاح محمد علیه السلام در آورد و خطبه نکاح باین عبارت خواند که الحمد لله الذی
جعلنا من ذریة ابراهیم و ذرع اسمعیل و ضیضی معد و عنصر مضر و جعلنا حضنة بیته و سدنة حرمه و جعل لنا بیتا مجوجا و
حراما منا و جعلنا الحکام علی الناس ثم ان ابن رخی هذا محمد بن عبد الله لا یوزن به فتی من قریش الا رجح به جمیع
حوان
محمد و سیاس هیهات هیهات خدایرا که گردانید ما را از فرزندان ابراهیم و نسل اسمعیل و بیخ معد و اصل مضر و گردانید ما را خادمان
خانه خود و پرده داران حرم خود و گردانید برای ما خانه که مردمان برای طواف و زیارت آن می آیند و گردانید
ما را حاکم بر سایر آدمیان بعد ازان ای حاضران مجلس این برادرزاده ما که نام وی محمد بن عبد الله است مقابله کرده
نخواهد شد با هیچ جوانی از قریش مگر آنکس مرجوح و مغلوب خواهد گردید مترجم گوید این وقیعت که فتی تبار و شناه فوقانیه
بعد فا باشد و اگر فتا بون مشدده باشد پس معنی اینچنین میشود که مقابله کرده نخواهد شد کسی از روی فن اهل قریش که فصاحت
و بلاغت است مکرر فن و علم هنر آنشخص مغلوب و مرجوح خواهد گردید بیش علوم وی چنانچه بفصاحت و بلاغت
آیات و احادیث کلام هیچ مخلوقی نمیرسد و البته بعد هذا الی بناء عظیم سوگند خدا مرتبه بعد ازین او را منزلت عالی و حرمت
متعاشد نی است این وقیعت که بناء بتقدیم یاء تحتانیه بر نون باشد و اگر برعکس یابند پس معنی اینچنین میشود که خبر بزرگ
است و آن کنایت از نزول قرآن باشد چنانچه در تفسیر آیه عم یتساءلون عن النبإ العظیم واقع است فزوجته
من خدیجة پس من عقد نکاح محمد بن عبد الله با خدیجه بستم پستر خواست که سبب خدیجه بیان کند گفت قدس سره
و هی خویلد بنت خویلد بن اسد عبد العزی بن قصی و کان عمرها حینئذ اربعین سنة و عمر رسولنا علیه السلام اذ ذاک
خمس و عشرون سنة الخدیجة الکبری رضی الله عنها از قبیله قریش دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی است
و عمر وی در وقت نکاح با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل سال و عمر رسول ما علیه السلام بیست و پنج سال بود تم فی السابع
و العشرین من عام الفیل تولد القاسم ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم و فی الثلثین تولدت زینب بنته علیها السلام
و فی الثالث و الثلثین تولدت رقیه رضی الله عنها و فی الرابع و الثلثین تولدت ام کلثوم رضی الله عنها و فی الخامس
و الثلثین تولدت فاطمة رضی الله عنها بعد ازان در سنه ۴۲ بیست و هفتم از عام فیل قاسم پسر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از خدیجه رضی الله عنها متولد شد و در سال سی ام عام فیل زینب دختر آنحضرت علیه السلام متولد شد و در سال
سی و سیوم رقیه رضی الله عنها متولد شد و در سی و چهارم ام کلثوم و در سی و پنجم از عام فیل مهتر و ترین دختران
و بزرگترین زنان اهل جنت فاطمه رضی الله عنها متولد شد و ازین جا رسیل من الجبال فی الخامس و ثلثین من عام
الفیل فامتلأت الکعبة ماء حتی سقط بعض جدرانها و استقر فیها ثعبان یبتلع الابل فدعا ولید بن المغیرة اللهم و هنت

عمارة الكعبة وتريدان نجدد ها فادفع الثعبان فارسل الله طيرا كسحاب اسود فاخذه بمنقاره وطار الى البحر مرويست كه در
سال سي وپنجم از عام فيل از كوهستان بمكه سيلابي بيامد بحدي كه خانهٔ كعبه تمام پر از آب كردند تا كه بعض ديوارهاي كعبه زادها الله شرفا
منهدم شدند ودر زير اين ديوارهاي افتاده اژدهاي كلان كه شتر را لقمه تواند كرد قرار گرفته بود وليد بن مغيره چون
اين كيفيت مشاهده نمود بجناب حضرت عزت دعا كرد خدايا عمارت كعبه شست كه ديد مخواهيم كه از سر نو مرمت سازيم اين اژدها را از ما دفع ساز
پس الله تعالى پرندگان را كه مانند ابر سياه بودند فرستاد اژدها را از زمين خود كنده پرواز آمد و بدريا نزديك جده انداخت فطلبوا البناء من الروم فلما كشف الاساس بدت صخرة
خضراء خذ الوليد منها حجرا فاذا هو بخضرة نور افخرج صغيرا حتى سقط الحجر من يده وشب في مكانه فتوهاله بس طلب كردند معماري را از روم كه بيايد مردي بود يا قوم نام
چون بنياد كعبه تمام كردند سنگها سبز رنگ ظاهر كردند وليد بن مغيره سنگي از ان سنگها برداشت فرودامن زيران سنگي كه برداشته بود نور عجيب ظاهر شد
كردند وبجرد ديدن آن نور همه بيهوش شده افتادند تا كه از دست وليد ان سنگ نيفتاد ودر جاي خود قرار گرفت آخر الامر از ان سنگها
تعرض نكرده ديوار كعبه را بنا نهادند ورفع بنو خذيمة بابهالى اربعة اذرع وقد كان منخفضا على الارض من عهد ابراهيم عليه السلام
واخر جوا حجرة ابراهيم التي عرفت بالحطيم وكانت داخلة وسقفوا باحد عشر جذعا من الساج بنو خذيمة دروازه كعبه را اجهار گز
از زمين بلند ساختند وبيشتر از ابتداي زمان ابراهيم عليه السلام عتبه باب كعبه نشيب ومتصل زمين بود ولبث قليلا زاد خجره
ابراهيم را كه معروف بحطيم است وبسمت شمال واقع است خارج ساختند وسابق ازين در بناء ابراهيم داخل كعبه بود و
بيارده شهتير چوب سال مسقف ساختند وبناز عوانه وضع الحجر الاسود وكانوا حينئذ اربعة قبائل ثم رضوا بحكم محمد عليه السلام
فبسط ردآه ووضعه فيه فرفع كل قبيلة بزاويتهم فوضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده في موضعه ودر بنادن حجر اسود
باهمديگر اختلاف كردند در بنوفت چهار قبيله حاكم مكه بودند بني مخزوم وبني عدي وبني هاشم وبني عبد المطلب همه كس بعد از اختلاف بفرموده
محمد عليه السلام رضا دادند آنحضرت چادر خود را پهن كردند وحجر اسود را در ان نهاد وهر چهار قبيله مذكوره گوشه چادر طرف خود گرفته
برداشتند رسول الله صلى الله عليه وسلم حجر اسود را بدست خود گرفته در جايكه هست تا كنون بجا نهاد وثم بناء ابن الزبير حين ولي
مكة كحديث عائشة رضي الله عنها فجعل لها بابين شرقيا وغربيا وادخل الحطيم فلما زان عبد الله بن زبير وفيكه بود شهادت
امام حسين رضي الله عنه واقع شد بموجب حديثي كه از عائشه رضي الله عنها مرويست كعبه را بنا نهاد دو در براي خانه كعبه دو دروازه
ساخت يكي شرقي دوم غربي وحطيم را بدستور بناء ابراهيمي داخل عمارت كعبه ساخت چون حجر حكم كويد بتفصيل حديث عائشه انكه
بيش از فتح مكه عائشه صديقه رضي الله عنها نذر كرده بود كه روز فتح مكه معظمه دو ركعت نماز اندرون كعبه بطريق شكرانه
گذارم چون از دحام عام در بيت الحرام مهلت ادائي نماز وايفاء نذر در ان روز نداد آنحضرت عليه السلام در جاي حطيم كه عمارت
زجخره ابراهيمي است ودر داخل كعبه بود امر بقيام نماز كرد وفرمود كه انت والله كعبنا وكعبه بدستور ابراهيم عليه السلام خواهم ساخت

عبد الله بن زبير

عبد الله بن زبير حاضر بود وقتيكه كرد ايشانرا كه ديد بموجب فرموده رسول الله صلى الله عليه وسلم بنا دران نمودتم بناء الحجاج في زمن الوليد الم
كما كانت في الجاهلية بعد ازان حجاج بن يوسف در سلطنت وليد بن عبد الملك مروان بنا كعبه بدستوريكه در جاهليت بود بنها و مرجم كويد
كه مورخان آورده اند كه بناء كعبه نخست از آدم بود وان بنيا در طوفان نوح غرق شد بعد ازان ابراهيم خليل ساخت بعد ازان عمالقه بعد ازان
قبيله جرهم ديگر بنا قصي بن كلاب بعد ازو بنا قريش در سال سي و پنجم از ولادت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد ازان عبد الله بن زبير
در سال اربع وسبعين هجري بسبب حديثيكه از عايشه رضي الله عنها شنيده بود چنانچه گذشت بعد ازان حجاج كه امير الامرا عبد الملك بود از حكم
وي سنه ٦٤ تغيير داد واين بنا تا هنوز باقيست و لها اربعة اركان احدها ركن الحجر الاسود في زاوية الشرق والجنوب وثانيها الركن
اليماني في زاوية الجنوب والغرب والثالث الركن الشامي في زاوية الغرب والشمال والرابع الركن العراقي في زاوية
الشمال والشرق والحطيم بين ركنيه العراقي والشامي والميزاب في الحطيم والية مصلى الحنفي وقبلة مسجد رسول الله صلى الله
عليه وسلم في المدينة مستقبل الميزاب ومصلى المالكي بين الركن اليماني والشامي ومصلى الشافعي خلف مقام ابراهيم بين الركن
الاسود والعراقي ومصلى الحنبلي الى ركن الاسود وحركعبه راجهار ستون اند نخستين ان ركن حجر اسود كه در كوشه شرق
وجنوب هست ودويم آنها ركن يماني كه در كوشه جنوب وغرب هست وسيوم ركن شامي در كوشه غرب وشمال هست چهارم
ركن عراقي در كوشه شمال وشرق هست وحطيم درميان دو ركن كعبه عراقي وشامي هست بسمت شمال وميزاب هست وقبله
مسجد شريف رسول الله صلى الله عليه وسلم در مدينه منوره كه شمالي مكه هست بعد از تنزيل حكم تحويل هم بجانب ميزاب واقع شده
هست ومصلاي امام مالك درميان ركن يماني وركن شاميست بسمت مغرب ومصلاي امام شافعي پس مقام ابراهيم ميان
ركن حجر اسود وركن عراقيست بسمت مشرق ومصلاي حنبلي طرف ركن حجر اسود هست در زاويه ميان حد
شرقي وجنوبي وطول جدار يها الجنوبي والشمالي اربعة وعشرون ذراعا والمغربي عشرون والشرقي
احد وعشرون وذراع المغرب هو ذراع اليد بنقص من ذراع الكرباس بسبعة اصابع وسقفوها بثمانية عشر جذعا من
الساج في داخلها ثلث اساطين اوسطها من الساج واثنان من الصنوبر وفرشوا داخلها بالحجارة وطول ديوار
جنوبي وشمالي آن بست وچهار ذراع وديوار غربي بست ذراع وديوار شرقي بست ويكذراع وكز عرب مقدار يكبست
كه از كز پارسي انجا هفت انگشت كم ميباشد وسقف ساختند انرا بهزده شهتير ساج وساج در هند ساكهواست
ودر جوف كعبه سه ستون قايم هستند ستون ميانه آن از چوب ساج وباقي دو از صنوبر اند وفرش زمين خانه كعبه
را سنگين ساختند اللهم صل وسلم على افضل الانبياء والمرسلين وكعبته اولي العزم من النبيين سيدنا
ومولانا محمد الذي بنا الكعبة بيت الحرام بامداد نوزده اسمعيل وابراهيم عليهما السلام

١٢ داخل حطيم است بسوي ميزاب است

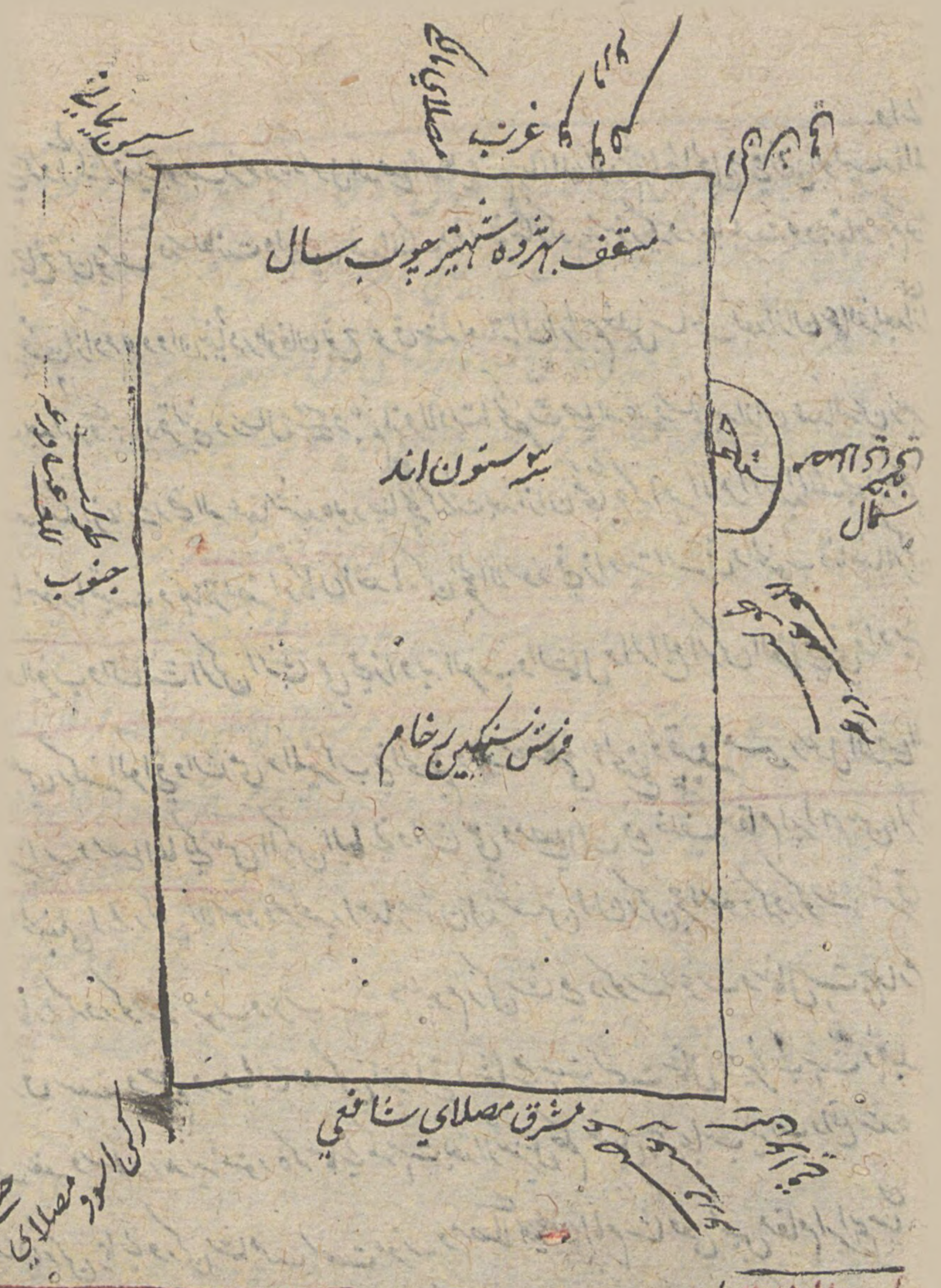

باب النبوة باب دویم در بیان نبوت و آثار آن کان رسول الله صلی الله علیه وسلم سنة اربعین من عام الفیل یرى رؤیا صادقة ما جاءت الا کفلق الصبح ویعمل بها و یتعبد و یعتکف فی جبل حرا الذی یعرف بجبل النور و کان یروح الی خدیجة لتسکینها و اخذ الزاد و یستحب الخلوة حتی اذا کمل الاربعون رای ملکا فی الجو نادی یا محمد انت محمد وانا جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال چهلم از عام فیل خوابهای راست میدید که در ظهور نمی آمد مگر مانند روشنی صبح یعنی چنانچه روشنی صبح واضح و لایح میباشد که هیچ وجه در ان شک و شبهه باقی نمی ماند همچنین خوابهای آنحضرت علیه السلام در ظهور آثار و احکام همچنان بی شک و ریب می بودند و طریقه آنحضرت چنین بود که انچه که در خواب میدید موافق آن بعمل می آورد و عبادت میکرد و گوشه نشین بود در کوه حرا که در ینوقت مشهور بجبل نور است و کاهی برای تسکین خاطر همسری خدیجه توشه گرفتن می آمد و گوشه نشینی را بسیار دوست میداشت تا که بچهل سال عمری رسید روزی فرشته را در میان آسمان و زمین دید که آواز میداد ای محمد تو محمد هستی و من جبرئیل ام تم نزل فی سابع عشر

و صحیح آنست که عبادت آنحضرت قبل از نبوت بر طریقه ابراهیم علیه السلام بود

الضان و قبل

رمضان وقیل فی ثالث ربیع الاول علی حرا وقال اقرا قال علیه السلام ما انا بقاری ثم قال اقرا قال لست بقاری انا امی
ثم قال اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرا و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم بعد ازان
در هفدهم رمضان یا سیوم ربیع الاول در غار حرا فرود آمد و گفت بخوان رسول علیه السلام فرمود من هیچ نخوانده ام پستر جبرئیل گفت
بخوان رسول علیه السلام فرمود من هیچ نخوانده ام و من امی ام که خواندن و نوشتن نیاموخته ام بعد ازان مرتبه سیوم گفت اقرا
الخ یعنی بخوان بر کت نام پروردگار خود آنکه آفرید آدمی را از خون پاره ای بسته بخوان و پروردگار تو بزرگوار است
آنکه علم آموخت بدستیاری قلم و آموخت آدمی را آنچه نمیدانست مترجم گوید که معنی اقرا متهیا رست برای وحی قران و تلاوت آن
و درین روایه ذکر رفتن و افتردن و گذاشتن نیامده والله اعلم بالصواب فاخبر خدیجة وهی اخبرت ابن عمها ورقة بن نوفل
فقال آنحضرت تمامی کیفیته با خدیجه گفت خدیجه پیش پسر عم خود گرورقه بن نوفل بود خبر کرد ورقه گفت شعر ان یک حقا یا خدیجة
حدیثک ایانا فاعلمی ان احمد مرسل اگر راست باشد سخن تو که بمن اظهار کرده ای خدیجه پس بدان که احمد فرستاده خدا
است و لما راه فی طواف الکعبة قال یا محمد ما ذا تری فاظهر له ما راه فقال البشر یا محمد فانک نبی هذه الامة لیتنی
اکون حیا اذ خرجوک فانصرک نصرا مؤزرا قال او مخرجی هم قال نعم ثم مات ولم یدرک زمان الدعوة قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لقد رایت القس فی الجنة وعلیه ثیاب خضر لانه آمن بی وصدقنی وقیل ورقه بن نوفل
در طواف کعبه رسول علیه السلام را بدید پرسید که چه می بینی رسول علیه السلام انچه دیده بود اظهار نمود ورقه گفت
ای محمد بشارت مر ترا است بدرستیکه تو پیغمبر این امه هستی کاش وقتیکه ترا ازین شهر بیرون خواهند کرد زنده
باشم تا یاری و مدد کاری تمام بقوت نمایم رسول علیه السلام فرمود آیا قریش مرا بیرون خواهند کرد گفت آری
بعد ازان ورقه بمرد و وقت دعوت را نیافت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه ورقه را بدیدم
آن عالم ترسایانرا در بهشت که لباس حریر سبز در بر کرده است زیرا چه او ایمان بمن آورده و تصدیق برسالت
من کرده مترجم گوید که بعد نزول اقرا تا مدت دو سال و شش ماه وحی نیامد ثم نزلت سوره المدثر بعد ازان
اوایل سورة مدثر فرود آمد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت بحرا رفنودیت فنظرت عن یمینی وشمالی
فلم ار احدا فنظرت فوقا فاذا هو عرش بین السماء والارض فرعبت فرجعت الی خدیجة وقلت دثروونی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بودم در غار حرا پس آواز داده شدم طرف راست و چپ نگاه
کردم هیچکس را ندیدم نظر بالا کردم ناگاه بدیدم که تختی معلق میان آسمان و زمین است از مروارید هیبت
و عظمت هیکل آن دهشت زده شدم بسوی خدیجه رجوع کردم و گفتم بپوشید جامها را بر من تا بپوشیدند

ومن در اندیشه همان حال بودم فنزل جبرئیل وقال یا ایها المدثر قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر که جبرئیل فرود
آمد وگفت ای مرد جامه بر خود پیچیده یعنی از هیبت وحی برخیز پس بترسان و پروردگار خود را بزرگی یاد کن
وجامهای خود را پاک بساز قالوا المراد بالتکبیر تکبیر التحریمة ففی السورة دلالة علی الامر بالصلوة والانذار والدعوة
الحق الیه مفسران گفته اند که مراد بتکبیر یکی در آنه امر بآن واقع است تکبیر تحریمه است که وقت افتتاح نماز میگویند
واز یحیی فرضیت وی ثابت نمیشود پس در سورة دلالت بر امر نماز و بیم کردن خلق و دعوت ایشان بحق است
وذکر فی البیضاوی نزلت سورة الفاتحة مرتین مرة فی مکة حین فرضت الصلوة واخری فی المدینة
حین حولت القبلة در بیضاوی آورده که سورة فاتحه دو مرتبه نازل شد نخستین بمکه معظمه وقتیکه نماز فرض
کرده شد و دوم بمدینه منوره وقتیکه باز گردانیده شد قبله از بیت المقدس بجهت از جهت شما ان بجانب
میزاب کعبه که بسمت جنوب است قالوا اول ما نزلت اقرا باسم ربک الایة وقیل سورة المدثر وقیل سورة الفاتحة
والتوفیق بان اولیة اقرا حقیقیة والثانیة بالنسبة الی الای الدالة علی الانذار والدعوة والثالثة
بالنسبة الی السور الکاملة مفسران اختلاف مینمایند بعضی گفته اند اول سورتی که نازل شد اقرا است تا
آخر آیة وبعضی میگویند اوایل سورة مدثر وبعضی سورة فاتحه پس وجه موافقت دادن اقوال ثلثه
باین طریق است اول آنکه در حقیقة فرود آمده اقرا است و نخستین آیاتی که در بیم خلایق و دعوت
ایشان نازل شده اوایل سورة مدثر است واول سورة کاملة که وارد شده سورة فاتحه است مترجم
گوید پس ابتدای حقیقی در نزول اقرا یافته میشود و در باقی محمول بر اضافی است ذکر فی العبهری وذهب
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی جبل اصفر فبسط جبرئیل بساطا مرصعا وضرب برجله الارض فانفجرت
عین فاتی بامر الوضوء والصلوة فتوضا رسول الله وصلی مع جبرئیل رکعتین مستقبلا الی رکن الاسود
در رسالة عبهری آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی جبل اصفر رفته بود که جبرئیل علیه السلام باید
فرش مرصع بگستراند و بازوی خود بر زمین زد چشمه آب جاری گردید پس بوضو و نماز حکم کرد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وضو کرده دو رکعت با جبرئیل علیه السلام مستقبل رکن حجر اسود گذارد مترجم گوید که این
حدیث مستند مصلای حنبلی است وفی المشکوة عن زید بن حارثة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
ان جبرئیل اتاه فی اول ما اوحی الیه فعلمه الوضوء والصلوة فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة من الماء
فنضح بها فرجه رواه احمد در مشکوة بروایت امام احمد از زید بن حارث رضی الله عنه مروی است

داود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که جبرئیل علیه السلام کف دست خود پر آب کرده سر مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پاک گردانید و فی البیضاوی و فی قوله تعالی و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار فی سورة المومن ای صل الهذین
الوقتین اذ کان الواجب رکعتین بکرة و رکعتین عشیا و در بیضاوی در تفسیر قول وی سبحانه تعالی و سبح بحمد ربک
الخ آی تسبیح کن او را باستایش پروردگار خود را به شبانگاه و بامداد که در سوره مومن واقع است چنین ذکر کرده که نماز گذار درین
هر دو وقت نیز اگرچه پیشتر دو رکعت بامداد و شبانگاه واجب بودند و فی الحسینی فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ارکعوا
واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون فی سورة الحج در تفسیر حسینی در بیان آیه که ای مسلمانان رکوع کنید و سجده
بجا آرید و عبادت نمائید پروردگار خود را و بکنید کار نیکو امید است که رستگار شوید که در سوره حج واقع ست چنین آورده
کان فی اول الاسلام فی الصلوة رکوع و سجود فقط دون القیام که در اول اسلام همین رکوع و سجود بوده نه قیام ذکر
فی البیضاوی امرهم بهما لانهم کانوا یفعلونهما اول الاسلام انتهی و در بیضاوی چنین آورده که الله تعالی حکم کرد مسلمانان را به
رکوع و سجود نیز اگرچه در ابتدای اسلام مسلمانان همین دو عمل میکردند ثم رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی خدیجة و اخبرها بالخبر
العین و امر الوضوء و الصلوة فقالت ان هذا لحق فقم فتوضأت و صلت بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد خدیجه
بازگردید و آنچه گذشته بود از نازل شدن جبرئیل و حکم وضو و نماز همه را اظهار نمود خدیجه گفت مرا بشما که چگونه جبرئیل ترا وضو و نماز
آموخته ست پس آنحضرت اظهار نمود خدیجه را ایمان آورد و وضو نماز گذارد و فی البیضاوی فی قوله تعالی الا من استرق السمع
فاتبعه شهاب مبین در بیضاوی در تفسیر آیه و حفظنا ها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع الخ آورده یعنی نگاه داشتم
آسمان را از هر دیو رانده تا نتوانند که بر آسمان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند لیکن هر دیو که خواهد که بر آسمان
برود و ببرد مسخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود پس از تلے در آید او را و بر سد و بسوزد ستاره روشن و درخشان
عن ابن عباس رضی الله عنهما انهم کانوا لا یحتجبون عن السموات فلما ولد عیسی علیه السلام منعوا من ثلاث سموات
و لما ولد محمد علیه السلام منعوا من کلها بالشهب که از عبد الله بن عباس منقول ست که از زمان آدم تا وقت عیسی بن
مریم علیهما السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه که اخبار لوح محفوظ را در بر میگرفتند سخنان می ربودند و
بر زمین آمده بدوستان خود از کاهنان اظهار میکردند چون عیسی علیه السلام پیدا شد از سه آسمان منع کرده
شدند و چون محمد علیه السلام متولد شد از همه آسمان ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر گردید
مترجم گوید که درینجا سوالیست مقدر و آن اینست که پیش از زمان تولد عیسی نیز نزول شهاب بود بنابران گفته ولا
یقدح فیه تکونها قبل المولد لجواز ان یکون لها اسباب اخر و دفع نمیکند این روایت را نزول شهاب

۱۲ نعت رسول صلعم در ابتدا وحی باید
بر تعلیم وضو نماز کردن جبرئیل علیه السلام ۱۲
فی ذکر کردن جبرئیل علیه السلام

کرده

ناقب بیش از وقت تولد زیرا چه یکجزء از اسباب بشمار میباشد وفی الجامع الواقدی لما کثر نزول الشهب قال
قریش لعل العالم یفنی وفیهم عبد یالیل فقال لعل نبیا یحدث وجاء ابو سفیان فقال ان محمدا ادعی النبوة
فمشی ابوبکر الی بیت النبی صلی الله علیه وسلم وخرج النبی علیه السلام عن بیته فتلاقیا فقال یا ابابکر امن بالله ولا تشرک
به شیئا فقال اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله وقبل ید رسول الله فعانقه رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلمه الوضوء
والصلوة در جامع واقدی آورده که چون قریش نزول شهب زیاده دیدند گفتند شاید عالم هلاک کردد ودر میان این جماعه
عبد یالیل بود گفت شاید پیغمبر پیدا شود وابو سفیان بیامد وگفت آن جماعه قریش محمد دعوی نبوة کرده است چه فکر باید کرد چون
این خبر بگوش حق نیوشی ابوبکر رسید فی الحال از نزد ایشان برخاسته بخانه رسول علیه السلام برفت وپیغمبر صلی الله علیه وسلم
از خانه خود برآمده بود پس هر دو ملاقی شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابابکر ایمان بحق تعالی بیار وبوحدانیت
وی گواهی ده وهیچ چیزی را شریک الوهیت وی مگردان پس گفت گواهی میدهم بانکه نیست هیچ معبود بحق مگر الله تعالی
وبرآنکه تو ای محمد فرستاده خدائی این بگفت ودست رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببوسه داد آنحضرت با او معانقه کرد
وترتیب وضوء ونماز بیاموخت فلما رجع الی القریش قالوا ماذا رایت قال یا صنادید العرب رایت وجها تلالا
نوره علی انوار القمرین والله ما کان ذلک لوجه کذاب فندموا وقالوا لا نقتل کذلک فلقبه رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالصدیق فانه امن من ساعته من غیر تراخ وبغیر حجة فمن ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانب قریش باز کردید رسیدند
ای ابوبکر چه دیدی گفت ای سرداران عرب روی دیدم که مهر خشید نورروی بالای نور آفتاب وماهتاب قسم خدارا
که اینچنین چهره نوارانی در روی کورا نمیباشد قریش ندامت خوردند وگفتند که هر گز اینچنین سخن نگویی رسول الله صلی
علیه وسلم لقب او بصدیق کرد زیرا چه وی بی تکرار وحجت همان ساعت ایمان آورده مترجم کوید که در صواعق
محرقه بسیطش تصدیق بقصه معراج بیان کرده که چون رسول علیه السلام رجوع کرد بیرسیدند که آنجبر کل کرده من
اعتبار نخواهند کرد جبرئیل گفت تصدیق تو ابوبکر خواهد کرد واو صدیق است وذکر فی العبر ای اول من امن
ابوبکر رضی الله عنه وفی روضة الاحباب اول من امن بعد خدیجة ابوبکر رضی الله عنهما ودر رساله عبهری مذکور است
نخستین کسیکه بخدا ورسول ایمان آورد ابوبکر صدیق است ودر روضة الاحباب آورده نخستین کسیکه در میان
مردان بعد حضرت خدیجه ایمان آورد ابوبکر صدیق است وفی الواقدی لما رأی زید بن حارثة موالی خدیجة انها ورسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلیان حنفیة فامن وصلی ودر جامع واقدی آورده که چون زید بن حارثه که غلام حضرت
خدیجة الکبری بود دید که صاحبه وکور رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دو پوشیده نماز میکنند ازیشان ایمان آورد و

نماز کزارد

یا بیل بفتح یا اول مثنات تحتانیه
فعیل الف وکسر لام اول وبعد ازان یا بی دوم
وفتح لام ثانی غیر منصرف صفت وکنایه
بکسر کاف ونون وان بمعنی بوده کذا فی المکتب
سابقه خبر مبتدا است ۱۲ ح

نماز گزارد تمام آن علی بن ابیطالب و هو صبی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فقال ما ذا تفعل قال هذا دین
استاثره الله و جعلنی نبیا ادعوک الیه فقال حتی استاذن والدتی فقال ان لم تؤمن فاکتم هذا فمکث علی ثم جاء و ان
حفصة یستتر منه علی بن ابیطالب در حالت صبا بدید که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد پرسید که این چیه میکنی
رسول علیه السلام فرمود که این شعار ایمان ست که حق سبحانه آنرا برگزیده ست و مرا مخیر باحکام و ارکان ان کرده ترا
دعوت میکنم بسوی آن پس علی بن ابیطالب گفت تا بآن و قتیکه مادر و پدر من مرا دستوری دهند پس رسول علیه السلام فرمود اگر ایمان
نیاری آنرا پوشیده دار بعد ازان علی از پیش آنحضرت جانب مادر و پدر خود باز گردید پس باز آمد و پوشیده ایمان آورد
قال ابو الحسین علی الرندویسی ما الحکمة فی ان ابا بکر اولهم فی الخلافة و کان علی رضی الله عنه رابعهم قل لان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا ابا بکر فامن من ساعته بغیر تراخی و بغیر حجة و دعا علیا فقال حتی استاذن والدتی ثم مشی اربعة اقدام الی والدة
فلمشیه اربعة اقدام صار رابعهم فی الخلافة ابو الحسین رندویسی گفته اگر کسی پرسد چه حکمت است در اینکه ابو بکر صدیق
رضی الله عنه خلیفه اول کردید و علی مرتضی کرم الله وجهه خلیفه چهارم از خلفاء راشدین شد در جوابش بگو وقتیکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم ابی بکر را دعوت ایمان کرد پس وی رضی الله عنه بی توقف و درنگ در همان ساعت بی دلیل و طلب معجزه
ایمان آورد پس از رفتن وی چهارم قدم برای خاطر پدر بی قبول دعوت رسید بنزد خلیفه چهارم گردید مترجم گوید اگر کسی گوید که
این وجهه راست نیاید زیرا که ایمان عمر و عثمان البته از ایمان علی رضی الله عنه متاخر بود چرا باعث تقدم خلافت
ایشان بر خلافت علی رضی الله عنه گردید جواب آنست که چه مراد از خلافت اینجا که مذکور شد آنست که بی متحرک
و تفویض اولی الامر باشد بلکه مردمان صرف از رغبت خود بیعت نموده باشند بخلاف خلافت عمر که تفویضی است و
خلافت عثمان از شوری ست چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس مستفاد میگردد که در واقع خلافت ابی بکر ست یا خلافت
علی لیکن فرق همین قدر ست که اصح من الناس منازع و مخالف خلافت وی نشد بخلاف خلافت علی مسلمانان قریب
نصف ولایت مخالف بودند از اینجا ست که عمر رضی الله عنه در ابتدا خود را خلیفة خلیفة الرسول گویا نامید و عبد الرحمن
بن عوف بعد از انکه هر پنج کس از اهل شوری را رضامند بیعت خود یافت دست علی مرتضی گرفت که تو بیعت
میفرما بشرطیکه بر سیرت شیخین عمل کنی حضرت علی رضی الله عنه قبول نکرد مقصودش انکه من خود را در بیعت با طوار
و اوضاع شیخین مقید نخواهم داشت و خود را خلیفة عمر بلکه ابی بکر نخواهم پنداشت نه اینکه طریقه شیخین مخالف طریقه رسول
علیه السلام ست نعوذ بالله من هذا و کرنه علی رضی الله عنه در زمان خلافت با ایشان بیعت نمیکرد و این منقصت راجع بعلی
میشود و عثمان شرط مذکور قبول کرد پس بعثمان بیعت کردند گویا نایب عمر شد و عمر نایب ابی بکر و ابی بکر و علی نایب

۱۲
و چون علی بن ابیطالب را
دعوت نمود عذر اذن
مادر و پدر در میان آورد
پستر چهار قدم جانب پدر خود
رفت و باز گشته ایمان
آورد ۱۲

رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر در واقع امر را بتبعیت رسول علیه السلام است و هم از اینجا است که ابی بکر پایه منبر رسول علیه السلام
از روی ادب ترک داده فرود آمد و عمر آن پایه گذاشته بزیر پایین فرود آمد و عثمان او با آن پایه را گذاشت بعد از ان
برآمد و فرج بالا رفت والله اعلم بالصواب قیل اول من آمن ابو بکر و قیل اول من آمن خدیجه و قیل اوله زید بن حارثه
و قیل اوله علی رضی الله عنهم والتوفیق بما فی البیضاوی فی قوله تعالی والسابقون الاولون فی سوره التوبه آی اولهم اسلاما من الرجال
ابو بکر و من الصبیان علی و من النساء خدیجه و من العبید زید بن حارثه رضی الله عنهم یعنی گویند اول کسیکه ایمان آورد علی بن
ابیطالب است رضی الله عنهم وجهی تطبیق در بیضاوی چنین ذکر کرده در تفسیر والسابقون که در سوره توبه است یعنی پیشی گیرندگان
در صواب پیشینیان آنکسانیکه اول ایشان اند از روی اسلام پس از مردان ابو بکر صدیق است و از صبیان که بحد
بلوغ نرسیده باشند علی مرتضی است و از زنان خدیجه الکبری است و از غلامان مملوکان زید بن حارثه است رضی الله عنهم
و فی روضة الاحباب لما آمن ابو بکر دعا اباه ابا قحافه و امه و اهل بیته الی الاسلام فامنوا بحمد الله فانزل الله تعالی قال رب
اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی در روضة الاحباب آورده که چون ابو بکر صدیق ایمان آورد پدر خود
را که عثمان نام مشهور بکنیه ابو قحافه بود و مادر خود را و متعلقان خود را بجانب ایمان دعوت نمود پس اینهمه ایمان آوردند
ابو بکر صدیق شکر این عطیه عظمی که حق سبحانه در میان زمره صحابه ممتاز ساخته بجا آورد پس حق تعالی در سوره احقاف
نازل کرد که گفت آدمی را بپروردگار من الهام کن مرا تا شکر تو گویم در مقابله نعمت تو که انعام کرده بر من و بر پدر و
پدر من یعنی نعمت اسلام منزجم گوید روز فتح مکه ابو بکر صدیق ابو قحافه را بخدمت رسول علیه السلام بیاورد تا ایمان آرد
آنحضرت فرمود که چرا چنین شیخ را تصدیع دادی مرا میگفتی که خود رفته تلقین ایمان کردمی و از جمله خصایص اوست که وی
کمع والدین و پسر و پسر پسرش چون ابو عتیق محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر و دختر و پسر دختر شی کاچون عبد الله بن اسماء
بنت ابی بکر ایمان آوردند و فی البیضاوی انها نزلت فی ابی بکر رضی الله عنه لانه لم یکن احد اسلم هو و ابواه من الاحیاء
الکبار سواه در بیضاوی آورده که آیه مذکور در شان ابی بکر صدیق نازل شده است زیرا که هیچ کسی سوای او در اصحاب کبار از مهاجرین
و انصار اینچنین نبود که او با مادر و پدر خود ایمان آورده باشند مگر ابی بکر صدیق رضی الله عنه و از قرائن سیاق آیه مذکوره نیز
اوصاف مختصه بذات وی مستفهم میگردد و آن اینست و وصینا الانسان بوالدیه احسانا جمله امر کردیم و وضعته کرها
و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی صاحب تفسیر حسینی چنین بیان کرده
که وقتی بود که آدمی را بپدر و مادر نکوئی کردن که بر داشته است او را مادر او بر نحیفی و سستی و بزاده است او را بمشقت
و محنت و مدت حمل او در زمان شیر باز کردن او سی ماه است تا وقتیکه برسد آدمی بکمال قدرت خود که سی سال

وسه سالگی ست وکفته اند از هژده تا چهل و برسد تا پنجاه سالگی اکثر مفسران بر آنند که آیه خاص بامیر المومنین صدیق است
کرشش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورده و هژده سال بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم ماند و آنحضرت بست سالگی بود و در
سفر حضرت پیغمبر بود و چون سال مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه سی و سه سال
بود بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد شکر خدا گفت و قال آخ روی ان ابا بکر رضی الله عنه لما آمن تصدق بماله کله فی سبیل
الله مروی ست و قیل که ابو بکر ایمان آورد تمام مال خود را در راه خدا بنعالی تصدق و خیرات نمود و عن علی کرم الله وجهه تصدق ابو بکر
رضی الله عنه بماله کله فی سبیل الله فلامه جمع قومه وما اوتیم من شیء فقال الحیوه الدنیا وما عند الله خیر وابقی فی حم عشق و مروی ست از
علی کرم الله وجهه که چون ابا بکر صدیق ایمان آورد تمامی مال خود را براه خدا افکند جماعتی ملامتش کردند پس در سوره حم
عشق نازل شد که آنچه داده شد شما را از هر جنس که باشد اندک بهره ایست از زندگانی دنیا و آنچه نزدیک خداست بهتر
است و پاینده تر است تتمه آیه ایست الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون برای آنانکه کرویده اند و بر پروردگار خود توکل میکنند
وفی روضة الاحباب لما آمن ابو بکر دعا اصحابه الی الاسلام فآمن بدعوته ستة من العشرة المبشرة در روضة الاحباب آورده
که چون ابو بکر صدیق ایمان آورد دوستان و یاران خود را دعوت اسلام نمود پس باعث دعوت وی شش کس از عشره مبشره
ایمان آوردند عثمان بن عفان و زبیر بن العوام وطلحة بن عبد الله وسعد بن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف و امنت
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم و ایمان آورد اسماء دختر ابی بکر صدیق رضی الله عنهم و باسلام سعد بن ابی وقاص حکمت
امر جملتها ان لا تستقل ولا تطعم ولا تشرب حتی یکفر ولبثت ثلثة ایام کذلک فانزل الله تعالی ووصینا الانسان بوالدیه حسنا
وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وسبب ایمان آوردن سعد بن ابی وقاص مادرش که حمنة بنت ابی سفیان
بود سوگند خورد که هرگز از جای خود جنبش نکند و نخورد و ننوشد تا بآن وقتیکه از اسلام باز نگردد و تا سه روز بهمین طریق ماند
پس حق تعالی در سوره عنکبوت نازل کرد که امر کردیم آدمی را بپدر و مادر او به نیکویی یعنی بفعلی که محض خوبی باشد و اگر کوشش
نمایند والدین و جنگ و جدل کنند با تو تا شرک آری بمن و انباز گیری چیزی را که نیست ترا بالوهیت او دانشی پس فرمان مبر ایشان ترا
که هرگز اطاعت مخلوق در معصیت جایز نیست مترجم گوید تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا
تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت ان مدانی و فی الواقع الوهیت نیست جز مرا پس فرمان مبر ایشان ترا
که هرگز اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست الا یه فی سورة العنکبوت تا آخر آیه و آن اینست الی مرجعکم
فانبئکم بما کنتم تعملون والذین امنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین یعنی بسوی من بازگشت شماست
پس بنا کاهانیم شما را وقت خبر دادن بآنچه استید که میکنید و آنانکه ایمان آورده اند و بکردند کارهای شایسته بعد از

فهتاج مدار

خمس

فاد هر آئینه داخل خواهم کرد ایشان را در زمره ستودگان یاد کردیم در مدخل ایشان که بهشت است تمام آمن عثمان بن
مظعون و ابو عبیده بن الجراح و ابو سلمه بن الاسد المخزومی ثم ارقم ثم بلال و صهیب و خباب و عمار و ابواه یاسر و سمیه بعد
ازان ایمان آوردند این دو کسان مذکورین ثم مر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر بعبد الله بن مسعود و کان یرعی الغنم
بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نزد عبد الله بن مسعود گذشتند دران وقت عبد الله گوسپند انرا
همی چرانید فطلب ابو بکر منه اللبن فقال انی امین فوضع رسول الله یده علی ستاة لم یمسها فحل فجر لبن کثیر فامن عبد الله
ثم آمن جعفر بن ابیطالب و کانوا یصلون حینئذ رکعتی الفجر و الغداة و یصلون الضحی حضیته پس ابو بکر صدیق رضی الله
عنه بسیار و طلب کرد و عبد الله گفت که من نگاهبان با امانتم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر کون گوسپند یکه
نزا کنرا هرگز نشوده بود نهاد شیر بکثرت تمام از پستانش روان گردید عبد الله ایمان آورد بعد ازان جعفر بن ابیطالب
برادر علی بن ابیطالب ایمان آورد و در آنوقت مسلمانان دو رکعت فجر و عشا و ظهر پوشیده میگذاردند روزی ابن
ابا جهل بن هشام را رسول الله صلی فشتمه و ضربه برجله و قال تصلی به اطفالنا و ضعفاؤنا فغضب بنو هاشم
فجاء حمزه بن عبد المطلب و ضرب قوسه علی راس الملعون شجه و امن بمحضر من قریش کذا فی العبهری و در رساله
عبهری آورده مروی است که چون ابو جهل بن هشام رسول الله صلی الله علیه وسلم را در حالت نماز بدید دشنام حتی
داد و بپای خود آنحضرت را بزد و گفت با مثال این افعال طفلان و ضعیفان ما را گمراه میکنی چون نبی هاشم
اینچنین دیدند در غضب آمدند ازان میان حمزه بن عبد المطلب که عم آنحضرت بود بیامد و کمان خود بر سر آن ملعون
بزد تا کر سرش زخمی کرد و حمزه در جماعه کثیر قریش ایمان آورد رضی الله عنه و قیل افترح الشقاق القمر فالشق للقتال
فامن و لقوله الاصحاب بما یامنه و استعد بنو هاشم للقتال ثم اصلح الناس و بتعقیب یکدیگر که حمزه بن عبد المطلب خواهش
شکافتن ماه کرد چو ماه شکافته شد ایمان آورد صحابه رضی الله عنهم سبب ایمان آوردن و تقویت
و توانائی یافتند و نبی هاشم اماده جنگ گردیدند بعد ازان مردمان در میان آمده حرف صلح در میان آوردند و
فی تفسیر الزاهدی فی قول تعالی الذین یتبعون النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل در تفسیر زاهدی
در شان نزول این آیت که متقیان و مومنان که رحمت بر آیشان مینویسیم انانند که ازروی صدق پیروی
میکنند رسول را که از صفت اوست پیغامبری نانویسنده و ناخوانده آن پیغمبریکه می یابند اسم و صفت
او را نوشته نزدیک ایشان در توریت انجا که میگوید احمد الضحوک القتال سریع البعیر ذکر
الشملة تا آخر و در انجیل انجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربکم و انفار

قلیلا جاء

قلیطا جائز نا آخر ایچنین ذکر کرده که آن اهل مکه ارسلوا عمر بن الخطاب الی اهل الکتاب لیسالهم هل یجدون ذکر
محمد فی کتابهم فقرؤا التورات والانجیل وقالوا ابعث بنبی من ولد اسمعیل اسمه احمد وفارقلیطا وهو مراوف محمد
بلغتهم مولده مکة ومهاجره طیبة رسول امی کلام الله سبحانه لیسلط علی العرب والشام ودینه حتی القیامة وهو غالب
مرة ومغلوب اخری ثم یغلب علی الکل بدرستیکه مردمان مکه عمر بن خطاب را جانب یهود ونصاری فرستادند که از اینها پرسید
آیا شما در کتاب خود ها ذکر محمد می یابید یانه پس خواندند توریته وانجیل را وگفتند پیدا خواهد شد پیغمبری از فرزندان اسمعیل
علیه السلام نام او احمد وفارقلیطا است واین لفظی است که در لغته ایشان مترادف لفظ محمد است جای تولد او مکه وجای
هجرت او مدینه فرستاده ایست که بظاهر هیچکس استاد وی نیست کلام خدایتعالی دلیل نبوت او است تسلط وغلبه وی بر ملک
عرب وشام خواهد شد ودین وی تا روز قیامت سلامت خواهد ماند وان رسول یکمرتبه غالب خواهد شد ودر غزوه بدر وبار
دیگر مغلوب خواهد گردید ودر غزوه احد بعد ازان بر همه ممالک غالب خواهد شد واین غلبه وی تا بروز قیامت باقی خواهد ماند
فاخبرهم عمر فقالوا علمنا انه نبی لکنا لا نسلم ان یسود علینا ولم یعلموا انه سید العالمین چون این کیفیت بسمع عمر رسید اهل
مکه را خبر داد گفتند دانستیم که وی پیغمبر است لیکن مهتری وحکومت وی بر خود ها مسلم نخواهیم داشت وخدا نشناسند که وی
صلی الله علیه وسلم مهتر تمامی عالمست اللهم صل علی محمد سید العالمین والحمد لله رب العالمین

باب ظهور دعوة الاسلام واسلام عمر بن الخطاب باب سیوم در ظاهر شدن دعوت اسلام وبیان ایمان آوردن عمر خطاب رضی
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا ثلث سنین خفیة ثم انزل الله تعالی فاصدع بما تومر واعرض عن المشرکین
فی سورة الحجر مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت تا سه سال مردمان را پوشیده دعوت
اسلام میفرمود بعد ازان الله تعالی در سورة حجر این آیه فرستاد پس آشکارا کن وبظاهر قیام نما بانچه ترا فرموده
است از اوامر ونواهی وروی بگردان از مشرکان والتفات مکن بدیشان مترجم گوید حجر بکسر حاء مهمله نام منزلهای
نمود در نواحی شام کذا فی الصراح وفی البیضاوی الحجر واد بین المدینة والشام یسکنونها ودر الثعلبی لما
نزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعوتهم وانذرتهم لم رجعوا فتوقف
سنهما در ثعلبی آورده که چون نازل شد که بترسان عشیرت خود را که اهل قرابت اند رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود اگر ایشان را دعوت نمایم وبترسانم هرایینه مرا سنگ برکنند پس یکماه توقف کرد وفی البیضاوی وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثنی الله برسالتی فضقت بها ذرعا فاوحی الی ان لم تبلغ رسالتی عذبتک وضمن لی العصمة
در بیضاوی آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون الله تعالی مرا مبعوث گردانید در اظهار دعوت اسلام

خطره وملاحظه کردم پس وحی فرستاد بمن که ای محمد اگر اظهار دعوت نمی تمام عذاب بخواهم کرد و ضامن عصمت و نگاهبانی
کردید فانزل الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
فی المائده پس خدا تعالی در سوره مایده این آیه فرستاد که ای رسول خدا برسان بر خلق آنچه فرود آمده طرف تو از جانب پروردگار تو
واگر نمی رسانی پس تو رسالت ویرا نرسانیده و خدا تعالی نگاهبان تست از شر کافران روایت است که علیه السلام صعد الصفا و نادی
یا بنی فهر یا بنی عدی یا بنی هاشم یا بنی عبد المطلب فجخر خمس واربعون منهم عشرة اعمامه مرویست که رسول علیه السلام بر کوه صفا
برآمد و ندا کرد آواز دندان قهر آنچ پس چهل و پنج مردان حاضر شدند از انجمله ده عم وی بودند و فی البیضاوی لما نزلت
صعد الصفا و نادا هم فخذا فخذا حتی اجتمعوا الیه فقال لو اخبرتکم ان خیلا تخرج من سفح هذا الجبل اکنتم مصدقی قالوا نعم قال فانی نذیر
لکم بین یدی عذاب شدید و آنچنین در بیضاوی آورده که چون آیه مذکوره فرود آمد رسول علیه السلام بر کوه صفا برآمد و اهل مکه را
بطن بطن نام گرفته بخواند تا که گرد آمدند نزد آنحضرت پس فرمود اگر شما را آگاه دهم بانکه بر شده ست این کوه از سواران
لیما شما در این قول راست گو مرا میدانید قریش گفتند آری آنحضرت فرمود پس بتحقیق بدانید که من رسول ایم گسنده و نذر
ترسانده شما ایم تا بعذاب در شت که پیش آینده ست و فی المصابیح قالوا ادع الحق لکنا لا نترک دین بنی هاشم
فقال ابو لهب اقتلوه فلامه ابو طالب وقال ما دمت حیا لم یقدر علیه احد در مصابیح آورده که مشرکان مکه جواب دادند
که تو دیگر انرا دعوت نما لیکن ما طریقه بنی هاشم نخواهیم گذاشت ابو لهب گفت که محمد را خواهم کشت ابو طالب ملامتش
کرد و گفت تا که زنده ام کسی را اینچنین قدرت نتواند شد که محمد را بکشد و فی البیضاوی لما نزل وانذر عشیرتک الاقربین
جمع اقاربه وانذرهم قال ابو لهب تبا لک الهذا دعوتنا فاخذ حجرا لیرمیه فنزلت تبت یدا ابی لهب وتب الخ و در بیضاوی آورده که چون
آیه انذار نازل شد رسول علیه السلام خویشان و نزدیکان خود را جمع ساخت بعذاب بیم نمود ابو لهب عم آنحضرت که عبد العزی نام داشت
گفت هلاکی باد ترا ایا برای همین ما یان را خوانده و طلبیده بودی پس سنگی برداشته بخواست که بر رسول علیه السلام بزند پس نازل شد که
هلاک و نابود باد هر دو دست ابی لهب و هلاک شد تا آخر سوره ثم نزل انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم وانتم لها واردون فی
سورة الانبیاء بعد ازان در سوره انبیا نازل شد که ای کافران شما و آنرا که می پرستید غیر حق تعالی انهم همه دوزخ اند و شما دران دوزخ فرود
خواهید آمد و همیشه خواهید ماند تغیظ المشرکون وهموا بقتله علیه السلام کافران اینچنین شنیده بغصه در آمدند و قصد کشتن آنحضرت کردند
وفی البیضاوی انه علیه السلام لما تلی الآیه علی المشرکین قال ابن الزبعری قد خصمتک ورب الکعبة الیس الیهود عبدوا عزیرا والنصاری
عبدوا المسیح وبنو ملیح عبدوا الملایکه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بل هم عبدوا الشیاطین التی امرتهم بذلک در بیضاوی آورده و چنانکه
آنحضرت علیه السلام این مذکوره پیش مشرکان بخواند ابن الزبعری گفت سوگند بپروردگار کعبه بتحقیق ترا دشمن گرفتم ایا یهود عبادت

ای ابا ولهب والنصاری

عزیر نکردند و نصاری پرستش عیسی نکرده اند و بتو ملیح فرشتگان را نه پرستیده اند رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که معبودان ایشان
عزیر و عیسی و ملایکه نبوده اند بلکه اینها پرستش شیطان و ذریات آن کردند چه وی حاکم و متسلط بران اقوام بوده فانزل الله تعالی ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون پس الله تعالی برای تقویت این جواب در آخر سوره انبیا نازل کرد و بر آمد انکه سابق شد برای
ایشان از جانب ما نکوئی که سعید ازلی از شکم مادر بیرون آمده اند ایشان از دوزخ و عذاب آن دور داشته شده اند روی
ان علیا رضی الله عنه خطب و قرا هذه الآیة و قال انا منهم و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحة و الزبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن
بن عوف و عبیدة بن الجراح ثم اقیمت الصلوة فقام بجر ردائه مروی است که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه روزی
بر منبر برآمده بر جمع کثیر از حاضران مجلس آیة مذکوره بخواند و گفت من از این نهم و نه یاران من از جمله عشره مبشره
از کسانیکه داخل اند درین آیة هستیم بعد ازان چادر کشان یعنی شتابان قیام نمود روی ان ابا جهل قال
من قتل محمدا فله مائة بعیر و الف اوقیة من الفضة فقبله عمر بن الخطاب مروی است که ابی جهل گفت هر کسیکه
محمد را بکشد صد شتر و هزار اوقیه سیم او را باداش دهم عمر بن خطاب قبول کرد مترجم گوید و قیه هشت و نیم مثقال
و مثقال چهار و نیم ماشه و بوزن دیار ما یکو قیه سی تولچه و دو نیم ماشه ذکره فی المشکوة دعا رسول الله
صلی الله علیه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام انتهی در مشکوة آورده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم بیشتر بجناب حق سبحانه طلب کرده بود که خداوندا قوت بخش اسلام را سبب ایمان عمر بن الخطاب
یا ابا یمان ابی جهل بن هشام شک راوی است فاخذ عمر بن الخطاب سیفه و مشی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فلقیه نعیم و قال این یدعک بنو عبد المطلب عمر شمشیر خود گرفت و جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم روان گردید
در اثنای راه یکی از صحابه که او را نعیم بن عبد الله میگفتند باو ملاقی گردید و قصد عمر معلوم کرد بطریق نصیحت گفت
بنی عبد المطلب ترا نخواهند گذاشت عمر این سخن بگوش نیاورده پیشتر روان شد ثم رای ذبحا بصوت رجل
تصیح بلسان فصیح یقول لا الله الا الله و الناس یغفرون فتعجب و مشی پس بدید گوسپندی مهیا برای ذبح را آواز
میکند که مردمی نصیحت کننده بزبان فصیح میگوید نیست هیچ معبود بحق سوای خدا و مردمان ازو میگریزند عمر
تعجب کرد و روان گردید ثم لقیه سعد بن ابی وقاص فمنعه فقال اکفیک اولا فقال امنت اختک فذهب
الیها و کانت تقرء سورة طه فلما راته القت الاوراق فی التنور قال ما هذه الهینمة بعد ازان سعد بن
ابی وقاص باو ملاقی گردید و منعش کرد عمر گفت نخستین ترا میکشم سعد گفت خواهر تو مسلمان شده است
عمر بسوی خواهر خود روان شد وی در آنوقت سوره طه میخواند چون عمر را دید اوراق مکتوبه را در تنور

سوزان انداخت عمر پرسید که این آواز چه بود قالت تتکلم فشیح را سمها فقالت آمنت بالله و رسوله فافعل ما تشاء
خواهر عمر گفت که چیزی سخن میگفتم سر خواهر خود زخمی نمود خواهرش گفت من بخدا و رسول او ایمان آورده ام
هر چه خواهی بکن چون عمر استقلال وی معاینه کرد فقال ارینی ما ذا تقرء قالت اغتسل فغسل فانتقذ بها
من التنور کما کانت فتعجب و قرء سورة طه الی قوله تعالی و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی پس عمر
گفت انچه میخواندی مرا ظاهر نمای و نزد من بخوان خواهرش گفت غسل کن عمر غسل کرد خواهرش آن اوراق
را چنانچه بود بدو مسلم از تنور برآورد عمر چون این معجزه بدید متعجب گردید و سوره طه تا اخفی بخواند امنیت
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی ای مرد کسی هیچکس چون تو قدم در میدان ننهاده
فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا رنج کشی لیکن فرو فرستادیم برای پند دادن کسی را که بترسد تنزیلا
ممن خلق الارض و السموات العلی الرحمن علی العرش استوی فرو فرستادن از جانب کسی که آفریده
است زمین را و آسمانهای بلند را و بسیار بخشاینده است بر عرش قرار گرفت له ما فی السموات و ما فی
الارض و ما تحت الثری او راست انچه در آسمانهاست و انچه در زمین است و انچه در میان اینهاست
و انچه زیر خاک نمناک است و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی و اگر آشکار کنی سخن را پس وی میداند
سخن پوشیده را و انچه نهفته در دل خود نهان دارد یعنی جهر را بطریق اولی داند فقال ما هو بکلام البشر
و بکی ثم مشی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و لقیه رجلان یبتخاصمان فذهب معهما الی ضماد لرفع
الخصومة فاکب الضماد علی وجهه و قال پس عمر گفت این سخن آدمی نیست و بگریست بستر روان گردید
بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنای راه دو شخص که با یکدیگر مخاصمه میداشتند بوی ملاقی گشتند
و در آنوقت رسم جاهلیت بر این اسلوب قرار یافته که برای رفع قضایا پیش متعلمی ضماد نام داشت
رجوع می آوردند چنانکه در آن استقرار گرفته بود بزبان ضماد رفع خصومت و عناد ایشان مینمود
عمر نیز همراه ایشان برای رفع خصومت رفت پس ضماد نگونسار گردیده بر روی خود افتاد و گفت
شعر میقول من عبد الضماد و مثله لیست الضماد و مثله لا یعبد زود است بگوید آنکسیکه پرستید ضماد
و مانند آن را کاش ضماد و بتهای دیگر پرستش کرده نشدندی یا ضماد و مثل آنرا پرستیدی بر
تقدیر صیغه معروف شعر فاصبر اباحفص قلیلا انه یاتیک من هو فوق عز بنی عدی پس اندکی صبر و توقف
نمای ای اباحفص بدرستیکه شان اینست که خواهد آمد نزد تو آنکسیکه بالای عزت بنی عدی است

است و ترا باعزاز دین معزز خواهد نمود مترجم گوید که رفتن عمر همراه ایشان شاید بموافقت و اخلاص بکی از مخاصمین
بوده باشد فاسرع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان فی بیت علقمة فدق بابه فاصفر وجهه فقال رسول الله
افتح الباب ولا تخف وقال حمزة انا اکفیه بذلک السیف و در آن وقت آنحضرت با حمزه و غیره بخانه علقمه بن عبد
میداشت عمر بن خطاب دروازه اش بکوفت چون علقمه آواز عمر شنید از دهشت چهره اش زرد گردید
رسول الله صلی الله علیه وسلم علقمه را گفت دروازه را بگشاد مترس و حمزه بن عبد المطلب برای تقویت دل
علقمه گفت که من عمر را باین شمشیر کفایت خواهم کرد فلما جاء عمر استقبله رسول الله فاخذ بکتفه وقال یا ابن الخطاب
تسعی فی ایذائنا قال ویل لمن یسعی فی ایذائک اتیت تائبا فکبر رسول الله صلی الله علیه وسلم والاصحاب فامن
عمر بن الخطاب فی السنة الرابعة من البعثة وقیل فی السادسة فنزلت یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک
من المومنین وقتیکه عمر بخانه علقمه در آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش وی آمده دو شمشیر بگرفت و گفت
ای پسر خطاب در ایذا بدادن ما کوشش مینمائی عمر بن خطاب گفت وای بر کسیکه در آزار تو سعی نماید و من
بخدمت تو بخدا تعالی باز گردیده آمده ام رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران او تکبیر گفتند پس عمر بن خطاب
در سال چهارم یا ششم از بعثت ایمان آورد رضی الله عنه پس در سوره انفال آیه نازل شد ای محمد کافیست
ترا خدا تعالی و آنکسیکه بتبعیت تو نمود از گرویدگان فقال عمر ما اقطر دعوة الاسلام فمشی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی الکعبة بیمینه ابو بکر و بیساره حمزه و علی و بینهم عمر فقال اهل مکة سبی عمر کلهم پس عمر خطاب رضی الله
عنه گفت ای رسول خدا تو چرا دعوت اسلام اشکار نمیکنی پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بکعبه روان شد
در حالیکه ابو بکر صدیق بدست راست بوی بود و حمزه و علی مرتضی بدست چپ و عمر میان ایشان میرفت چون
قریش این اسلوب دیدند گفتند که عمر همه را بند کرده آورد فقال عمر مالی اراکم کلکم قیاما الکهل والشبان
والغلاما ان الله قد بعث لنا اماما محمدا قد شرع الاسلاما پس عمر رضی الله عنه دفع دامنه فاسده ایشان
نمود بقول خود چیست که می بینم همگی شما را استاده پیر و جوان و کودک مصرع دوم بیان اصناف مردمان
تماشائی است بدرستیکه خدا تعالی برانگیخته است برای ما پیشوائی که نام وی محمد است که راه اسلام
پیدا کرده و کان عمر یقول یا ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا حتی بلغت الدعوة جمیع اهل مکة والطائف
فصلوا علانیة وقد کانوا یخفونها و عمر رضی الله عنه میگفت ای مردمان بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید
از عذاب آخرت تا که خبر دعوت اسلام جمیع اهل مکه و طایف را برسید پس مسلمانان اقامت نماز آشکار کردند

وبیشتر نماز پوشیده میکذارد وند قال ابن مسعود کان اسلام عمر رضی الله عنه مفتاح الدعوة وخلافته مفتاح الاقالیم فبایمانه اعز الله الاسلام
واظهر الدعوة وبخلافته فتح عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت که ایمان عمر کلیدِ دعوت اسلام و خلافتش کلیدِ فتح ملکها بود زیرا چه باعث
ایمان وی حق تعالی اسلام را قوت وغلبه بخشید و دعوت اسلام آشکارا کردید وسبب خلافت وی مفتوح شدند ملک مصر وشام وبیت المقدس
وملک فارس وروم وملک عراق وخراسان وفتح قسطنطنیه وقلعه استنول مفتوح گشت ودر هفت اقلیم آوازه اسلام بلند گردید
وسنن شریعت غرا برپا شدند ذکر فی البیضاوی لما اسلم عمر شق ذلک علی قریش واتوا ابا طالب وقالوا انت شیخنا وکبیرنا وقد علمت ما
فعل السفهاء وانا جیناک لنتقضی بیننا وبین ابن اخیک فاستحضر رسول الله قال هولاء قومک یا لونک السواد فلا تمل کل المیل علیهم در
بیضاوی آورده که چون عمر رضی الله عنه ایمان آورد بر تمامی قریش ایمقدم دشوار گذشت پس همگی نزد ابیطالب آمدند وگفتند که تو در میان
ما مقتدا و کلان سنی وبدانستیکه این بیخردان چکردند ومانزد تو آمده ایم تا قضیه کرفیما بین ما وبرادرزاده تو واقع هست مرتفع نمایی پس ابوطالب
رسول علیه السلام را احاضر کرد وگفت که این کروه تو سوال مینمایند که میان ما وشما مساوات خود یعنی نه ما بایکی از شما تعرض کنیم ونه تو کسی را از احباب
واقربای ما مکراه کنی پس باید که میل از ایشان بنمائی فقال علیه السلام ماذا یسالونني قالوا ارفضنا وارفض ذکر آلهتنا ندعک والهک پس
رسول علیه السلام فرمود از من چه میخواهند گفتند بگذار وترک کن ذکر معبودان من تا بگذاریم ترا با خدای تو فقال ارایتم ان اعطیتکم ما سالتم
امعطی کلمة واحدة قالوا نعم وعشرا لحضرت فرمود خبر دهید مرا که اگر من آنچه شما سوال میکنید همه بجا آرم شما نیز یکسخن من قبول خواهید کرد
گفتند آری وده دیگر مثل آن قبول نمایم قال قالوا لا اله الا الله فقاموا قالوا هذا ساحر کذاب اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب رسول علیه السلام فرمود که بگویند نیست هیچ معبود بحق مگر ذات خداوند تعالی وتقدس ودیگران قایل پرستش نیستند قریش
از مجلس برخاستند وگفتند که این شخص جادو کر دروغ گوئیست ایا کردانید خدایان متعدد را یکخدای همانا این خبریست عجیب
فاخذوا فی ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه فکانوا یلقون علی بابه وطریقه انواع القاذورات ورسولنا یقول
اهذا احق الجوار پس در ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم ویاران وی اغاز کردند بحدیکه انواع نجاست وکثافت بدروازه وراه
آنحضرت می انداختند ورسول ما صلی الله علیه وسلم میکفت که آیا انیست حق همسایه روی انه علیه السلام صلی ذات یوم فی الحرم
وابو جهل واصحابه جلوسی فارسلوا رجلا والقی امعاء البعیر علی منکبیه علیه السلام وهو ساجد فدعا فاطمة رضی الله عنها و
شتمتهم مرویست که آنحضرت علیه السلام در حرم کعبه نماز میکذارد وابو جهل ویاران وی نشسته بودند پس انیها شخصی را
که عقبة بن ابی معیط نام داشت فرستادند که روده شتر در حالت سجود بر کتف وی بنداخت چون فاطمه رضی الله عنها انرا بدید
دور ساخت وانها را ناسزا گفت ودعا علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم باسمائهم وهم المقتولون یوم بدر رسول الله صلی الله
علیه وسلم نام بنام یاد کرده نفس بد بر آنها نمود وانهمه در جنگ بدر از دست مسلمانان مقتول کشتند ودر چاه انباشته شدند

مترجم گوید که اسامی آن گروه بدانجام بدین تفصیل در صحیح بخاری مذکور است ابوجهل بن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبة
بن ربیعه و امیه بن خلف و کفر عتبة بن ابی لهب بسورة النجم و القی البزاق علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و
طلق رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام اللهم سلط علیه کلبا من کلابک فقال عتبة ان دعاره
لایرد فافترسه اسد من بین قومه فی طریق الشام لیلة و مزقه لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما یدعو علی
احد عتبة بن ابی لهب بسوره نجم افکار و رزید و بر روی مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم تف انداخت و رقیه
را که دختر آنحضرت بود از نکاح خود جدا ساخت آنحضرت علیه السلام درباره وی فرمود خدایا مسلط و غالب
گردان بروی سگی را از سگان خود عتبه گفت که دعاء محمد یقین است که باز نمیکرد و پس شبی در راه شام از میان
قوم وی شیری او را بشناخت و بدرید و بند بندش جدا کرد اینک لیکن رسول خدا صلی الله علیه وسلم کم
نفس بد برکسی میکرد و کانت ام الجمیل امرة ابی لهب اخت ابی سفیان تحمل حزمة الشوک و الحسک فتنثرها
فی طریق رسول الله صلی الله علیه وسلم و تقول مذمما قلینا و دینه ابینا و امره عصینا قال الله تعالی سیصلی
نارا ذات لهب و امرانه حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد و بود ام جمیل زن ابی لهب خواهر
ابی سفیان که پشتاره خار و خسک برداشته در راه آمد و رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده
میساخت و میگفت که مذمت کرده شده را دشمن گرفتیم و از دین وی انکار نمودیم و بامر و نهی وی طعنها
کردیم حق سبحانه تعالی نازل کرد که خواهد در آمد با آتش صاحب شعله و زن او نیز در آید مراد میدارم
بردارنده هیزم را یعنی سخن چینی کننده را در کردن او رسنی است از لیف خرما و مات ابو لهب بعد سه
بعد وقعة بدر بایام و ترک ثلاثا حتی انتن ثم استاجروا بعض السودان حتی القوه فی جب ابو لهب
بازار عدسه بعد از چند روز از جنبک بدر بمرد و لاش وی تا سه روز گذاشته شد تا که بوی بدر گرفت
و هیچکس بکارش نپرداخت بعد از چند روز حبشیان اجرت گرفته در قعر عمیق و تاریک بینداختند
عدسه نوعی از حبیک است که از غلبه سودا وی برنگ عدس می برآید و آن از اقسام مهلکه جدری است
و فی روضة الاحباب ان الکفار لقوا الرداء علی حلقوم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخذوا
یضربونه فجاء ابو بکر و اخذ بمنکب رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله فترکوه و شجوا راس ابی بکر حتی نجاه منهم قومه بنو تیم در روضة الاحباب
آورده که کافران بگردن آنحضرت چادر پیچیدند و شروع نمودند که ضرب و تعدی رسانند پس

خلط

ح

ربیعه اطلاق کلاب
بر مطلق حیوان نفوس آمده

گفت

در آنوقت ابوبکر صدیق برسید تا که خود را بسپرد و بپاه مرد ذات آنحضرت علیه السلام گرد آیند آیا شما میکنید مرد برا که میگوید پروردگار من الله تعالی است
کافران قریش آنحضرت را گذاشته سراغ ابوبکر را جی ساختند آخر شش قوم وی که بنی تیم باشند ابی بکر را از شر آنها خلاص کرد آنید ندوکان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مر علی قوم یقول ایها الناس قولوا لا الله الا الله تفلحوا وکانوا یقولون لا تسمعوا انه کذاب ویودونه در آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه
بر گروه قریش میگذشت میفرمود ای مردمان کلمه توحید بگویید تا رستگار شوید کافران میگفتند که بر قول او گوش نکنید چه او دروغگوی است
وآزار رش میدادند وذکره البیضاوی وقال ابوجهل لو رایت محمدا ساجدا لوطئت عنقه فراه یصلی فجاره ثم نکص علی عقبیه فقیل له مالک فقال ان بینی
وبینه لخندقا وهولا جنحة قربت الایة الله یعنی عبد الاذا صلی وذکره البیضاوی آورده که ابوجهل قرار داده بود که اگر محمد را در سجده بینم هر آینه گردنش
پایمال کنم اتفاقا آنحضرت را در نماز یافت وخواست که بکار قرار داده خود اقدام نماید پس هر دو پاشنه خود باز گردید و او را کفته شد
که ترا چه گردید گفت میان من واو خندق عمیق و بازو بالهای هولناکیه هایل واقع شده پس این آیه فرود آمد که آیا دیدی آنکسی را که منع میکند
بنده خود را وقتیکه نماز میگذارد و ایضا فیه ان اباجهل مر برسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یصلی فقال الم انهک فاغلظ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال اتهدونی وانا اکثر اهل الوادی نادیا فنزلت ونیز در بیضاوی آورده که ابوجهل نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برفت
در حالیکه نماز میگذارد پس گفت آیا ترا ازین کار منع نکردم رسول الله صلی الله علیه وسلم باو درشتی نمود وگفت آیا با ما درشتی میکنی و ما
بیشتر از اهل این وادی از روی گروه پس فرود آمد فلیدع ناديه سندع الزبانیه پس ابوجهل را باید که فریاد کند اهل مجلس خود را ما نیز خواهیم
طلبید پیادها یعنی فرشتگان سخت عقوبت کننده را زبانیه جمع زبنیت کعفریت پیاده کوتاه در وی آن اباطالب لم یجد رسول الله یوما
فظن انهم قتلوه فاجتمع بنو عبد المطلب وبنو هاشم فقال اقتلوا این خنظله اباجهل اولا تم آخرین فبینا هم کذلک اذ اتی زید بن
حارثة بخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جبل ولما شاهدوا اعانتهم فی حق رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذوا فی ایذاء
الاصحاب فاذ فی امیة بن خلف بلالا وکان مملوکه فقال البلال احدا احدا فاشتراه ابوبکر رضی الله عنه واعتقه فی سبیل الله فنزلت
وسیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله تزکی در وی است که ابوطالب روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم را نیافت گمان برد که قریش
ویرا بکشتند چون این خبر شایع گردید بنی عبد المطلب وبنی هاشم گرد آمدند ابوطالب گفت که نخستین این خنظله ابوجهل را
را بکشید بعد ازان دیگر انرا ایشان در بن حال بودند که زید بن حارثه غلام حضرت خدیجه رضی الله عنها خبر رسول الله صلی
الله علیه وسلم بیاورد که در غار کوه یامن است چون ابوجهل و دیگر مشرکان اعانت و رفاقت ایشان درباره رسول الله صلی الله
علیه وسلم دیدند آنحضرت را گذاشته در پی ایذاء یاران آنحضرت شدند پس امیه بن خلف بلال را که در آنوقت مملوک
وی بود آزار میداد و بلال میگفت من عبادت و پرستش پروردگار واحد حقیقی میکنم پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بلال را خرید نمود و در راه خدا آزادش نمود این آیه فرود آمد که دیگر خواهد شد ازان آتش پرهیزگارترین مردم آنکه

مجدد بهای حداد

مبدء مال خود را تا پاک نفس کرد و مترجم گوید اگر کسی گوید که این آیه در شان علی مرتضی رضی الله عنه نازل شده گوئیم
که ما بعد آیه از یمعنی ابا میکند چه حق تربیت و نعمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ذمه علی رضی الله عنه ثابت بود
و حق سبحانه نفی آن میفرماید بقول خود و ما لاحد عنده من نعمة تجزی زیرا چه آنحضرت پیوسته در صدد پرورش
و اعطاء نعماء علی رضی الله عنه می بودی بخلاف ابی بکر صدیق رضی الله عنه که اصلا این علاقه نمیداشت و محض استرضای
پروردگار تعالی و تقدس مد نظرش بود چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در رساله علاحده ذکر کرده ذکر فی البیضاوی
ان قریشا اکرهوا عمارا و ابویه یاسرا و سمیة علی الارتداد فربطوا سمیة بین بعیرین و وجی بحربة فی قبلها
و قالوا انک اسلمت من اجل الرجال فقتلت و قتلوا یاسرا و هما اول قتیلین فی الاسلام و اعطاهم عمار
بلسانه ما ارادوا و اما کرها در بیضاوی آورده که روزی قریش عمار رضی الله عنه را و پدر و مادرش را که یاسر
و سمیه نام داشتند اکراه بارتداد و الحاد کردند پس سمیه را میان دو شتر محکم بستند و سوده شد کارد
کلان در شرمگاه وی و گفتند که برای مردان ایمان آوردی آخر پس سمیه کشته شد و یاسر را نیز کشتند
و این ن نخستین کشته شدگان اسلام اند و بداد عمار این کافران را بزبان خود انچه میخواستند در حالت
اجبار و اضطرار یعنی کراها و جبرا کلمه کفر بر زبان راند فقیل یا رسول الله ان عمارا کفر فقال کلا ان عمارا
ملی ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه پس گفته شد که ای رسول الله بدرستیکه عمار کافر گردید آنحضرت
علیه السلام فرمود انچنین نیست که تو میگوئی هر اینه عمار پر کرده شده است از دوی ایمان از سر تا پای او و ایمان
بگوشت و خون او آمیخته است و اتی عمار رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یبکی فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
یمسح عینیه و قال مالک ان عادوا لک فعد لهم بما قلت فنزلت و عمار نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم گریان آمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشک از هر دو چشمش پاک مینمود و فرمود باک نیست ترا اگر کافران باز کردند
بتو باکراه تو باز کرد بدین ن بگفتی انچه گفته بودی پس در سوره نحل فرود آمد من کفر بالله بعد ایمانه
الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم هر که کافر
شود بخدا بعد ایمان خود بر ایشان است خشم از خدا و این ن را است عذاب بزرگ مگر آنکه جبر کرده شد
بروی و دلش آرمیده باشد بایمان و لیکن کسیکه سینه کشاده کند بکفر یعنی راضی شود بر ایشان است
خشم از خدا و این ن را است عذاب بزرگ و هو دلیل علی جواز التکلم بالکفر عند الاکراه و ایمائی
الافضل اعزاز الدین لما فعله ابواه و این آیه دلیل مستقیم است بر اینکه کلمه کفر در وقت شدت ضرورت

پیش کافران کفته جان خود را سلامت برون جایز است اگرچه افضل اعزاز دین قویم در آن میشود چنانچه بدرو
مادر عمار کردند که هرچند ایشان را در رجوع بکفر اکراه نمودند لیکن در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای
قوم شکیبائی کردند تا بجدیکه شربت شهادت چشیدند و در حق وی ان مسیلمة الکذاب اخذ مومنین فقال
ما تقولان فی محمد فقالا رسول الله قال فما تقولان فی فقال احدهما انت ایضا فخلاه وقال الاخر انا اصم فاعاد
علیه ثلاثا فاعاده جوابا فقتله فبلغ رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اما الاول فقد اخذ برخصة الله واما الثانی
فقد صدع بالحق فهنیالله وهمچنین مرویست که مسیلمه کذاب دو مسلمانان را گرفت و پرسید که در حق محمد بن عبدالله
چه میگوئید گفتند که اعتقاد میکنیم که او رسول الله است گفت که در حق من چه میگوئید پس یکی از ایشان گفت
که تو نیز پیغمبر هستی پس آن شخص را رها کرد و دیگر گفت که من کری دارم مسیلمه کذاب سه بار تکرار نمود آن
مرد مسلمان همان جواب داد پس او را بکشت چون این قضیه نامرضیه برسول خدا صلی الله علیه وسلم رسید
فرمود اما آن شخص نخستین هر اینه او برخصت خدا تعالی عمل نمود و اما آن مرد دوم بتحقیق دروازه حق
بکوفت پس نعمتهای بهشت گوارا باد مر او را و ذکر فیه ان قریشا قالوا لو طردت هولاء الاعبد یعنی فقراء
المسلمین کعمار وصهیب وخباب جلسنا الیک فاذا قمنا فاقعد معک ان شئت قال نعم قالوا فاکتب
لنا بذلک کتابا فدعا بالصحیفة وامر علیا لیکتب فنزل ونیز در بیضاوی آورده که جمعی از قریش بخدمت
آنحضرت علیه السلام اظهار نمودند که اگر از مجلس خود این بندگان را برانی مانند عمار وصهیب
وخباب بن الارث تا با تو بنشینیم وچون برخیزیم اگر بخواهی ایشان را با خود بنشانی آنحضرت
قبول کرد گفتند که بر بن قرار داد و شحیفه بنویس آنحضرت فرمود تا اسباب کتابت را حاضر کردند
وعلی بن ابیطالب رضی الله عنه را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد پس در اوایل سوره
انعام این آیه فرود آمد ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ومراد
از مجلس خود آنان را که مینوانند بدرد کار خود در او ذکر او میکنند یا مداومت شبانگاه میخواهند بدان
دعا و ذکر رضای خدا یرا آروی ان المشرکین افرطوا فی ایذائهم فشکوا الی رسول الله فنزلت قل
لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا
مبینا فی بنی اسرائیل مرویست که مشرکان مکه در آزار وهی یاران آنحضرت زیادتی کردند
ایشان حکایت پرشکایت پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم باز نمودند پس در سوره بنی اسرائیل

فرود آمد که بگو مر بندگان

فرود آمد که بگویند کان مرا که بگویند کلمهٔ که ان بهتر هست بدرستیکه شیطان دشمنی میافکند میان آدمیان هر آینه
شیطان مر آدمی را دشمن آشکارا است که هر که صلاح او بجوید خبر هلاک او نکوشند و ذکر فی البیضاوی فی سورة الحج کان
المشرکون یوذون الاصحاب فکانوا یاتون رسول الله صلی الله علیه وسلم من بین مضروب ومشجوج فیظلمون الیه
فیقول لهم اصبروا فانی لم اومر بالقتال حتی ها جر الی المدینة فنزلت آیة القتال و در بیضاوی در تفسیر سورة حج آورده که کافران صحابه را
آزار میدادند ایشان بعضی زخمی و برخی سر شکسته و جمعی مجروح گشیده و بر ابدان اینها آثار ضرب معلوم شده بخدمت حضرت
رسالت فریاد مینمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود که صبر کنید زیرا چه من مامور بقتال ایشان نشده ام تا که آنحضرت
بمدینه هجرت نمود و آیه قتال در سنه دویم هجری فرود آمد اللهم صل علی محمد سید المجاهدین والحمد لله رب العالمین **باب الهجرة**
الی الحبشة وذکر کتاب المشرکین علی رسول الله صلی الله علیه وسلم باب چهارم در بیان هجرت صحابه رضی الله عنهم
بجانب حبش و نوشته شدن مشرکین بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم لما کان کفار مکه یوذون الاصحاب انزل الله تعالی فی
سورة العنکبوت یا ایها الذین امنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون چون کافران مکه در ایذای یاران آنحضرت جهد ملبغ
نمودند الله تعالی در سوره عنکبوت این آیه فرستاد آنانکه بنگه ایمان آورده اند بر آنیه زمین من وسیع است پس مرا پرستید
یعنی اگر در عبادت من سبب این کافران خللی در پیش میآید باید که بملک دیگر رحلت نموده رخت اقامت بندازید و این
ملک را واگذارید فهاجروا الی الحبشة فی الخامسة من البعثة و امیر ایشان عثمان بن عفان هاجر مع زوجته رقیة بنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فرد میزمن ارض و لو بشبر استوجب الجنة وکان رفیق ابراهیم ومحمد
علیهما السلام صحابه کرام جانب حبش هجرت نمودند و مکه را در سال پنجم از بعثت واگذاشتند در حالیکه امیر ایشان عثمان
بن عفان بود که با زوجهٔ خود رقیه دختر دویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم هجرت نمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه
برای امر دینی از زمینی بزمینی رحلت نماید و ایمان خود را بسلامت برد اگرچه بمقدار یکوجب زمین طی کرده باشد پس سزاوار
بهشت گردد و رفیق ابراهیم و محمد علیهما السلام شود ذکر فی البیضاوی لما امروا بالهجرة قال بعضهم کیف نقدم بلدة لیس لنا
فیها معیشة فنزلت الایة فی سورة العنکبوت وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم در بیضاوی آورده که چون صحابه
کرام مامور بهجرت شدند بعضی بخدمت آنحضرت عرض نمودند که چگونه در شهریکه اصلا در آن وجه معاش نداشته باشیم
برویم پس این آیه در سوره عنکبوت فرود آمد که چه بسی از جنبدگان روی زمین هستند که روزی خود بر نمیدارند الله تعالی ایشان را
و شما را بقدرت خویش میرساند و خبر آن رهطی از قریش کابی جهل و عاص و ولید و امیه و اسود ارسلوا العباس لیقول
یا محمد لقد اتیتنا سرا فضحت فیه آلهتنا فقلت سورة الکافرون و نیز در بیضاوی آورده که جمعی از قریش چون ابو جهل و

عاص وولید وامیه واسود اینهم عباس بن عبد المطلب را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند که بگویید ای
محمد معبودان ما را تا بکی بد گفتن ما از خدای آنرا تا ما ترا خدای خواهیم پرستید سوره کافرون فرود آمد ورویدی ان قریشا قا
لوا یا محمد صف لنا ربک الذی تدعونا الیه فرلت سورة الاخلاص مردی که گروهی از قریش گفتند که ای محمد صفت پروردگار
خود که ما را بدو دعوت میکنی بیان کن تا معلوم شود که چگونه ست پس سوره اخلاص فرود آمد وفیه کانوا یقولون
العجب ان الله لم یجد رسولا یرسله الی الناس الا یتیم ابی طالب فرلت سورة یونس الر تلک ایات الکتاب الحکیم
اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ونیز در بیضاویست که قریش میگفتند عجب ست که خدا تعالی را هیچ رسولی
غیر از یتیم ابیطالب میسر نیامد که ان را میفرستاد پس اوایل سوره یونس فرود آمد که این سوره آیتهای قرآن مشتمل
بر حکمت ست ایا هست مر مردمان را شگفتی انکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان وفی البیضاوی وان رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی ناد المشرکین ونزلت علیه سورة النجم فاخذ یقرأها فلما بلغ ومناة الثالثة الاخری وسوس
الیه الشیطان الی ان قال تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی در بیضاوی آورده که رسول الله صلی الله
علیه وسلم در جماعة مشرکان نشسته بود که سوره نجم بر و نازل شد پس همدران مجلس بخواندن آغاز نمود چون بایته
ومناة الثالثة الاخری رسید شیطان وسوسه انداخت تا اینکه از زبان آنحضرت برآمد که انهن لهن یعنی بزرگان قوم اند و
یا مرغان بلند پرواز اند وهر آینه امید شفاعت اینها البته داشته میشود در صحاح آمده که الغرنیق بضم العین المعجمة و
فتح النون من طیور الماء طویل العنق واذا وصف بها الرجل فواحده غرنیق وبالکسر غرنوق بکسر الغین المعجمة
وفتح النون فیهما وغرنوق بالضم وغرانق وهو الشاب الناعم والجمع الغرانق والغرانقة فطرح المشرکون
حتی شایعوه بالسجدة لما سجد فی آخرها بحیث لم یبق فی الحرم مومن ولا مشرک الا سجد ثم سه علیه جبرئیل فعزاه الله
بهذه الایة فی السورة الحج پس مشرکان خوشنود شدند و بر نجم وده فاسد خود متابعت آنحضرت در سجده تلاوت
کرد آخر سوره واقع ست بمرور زمانه از مومنان و کافران هیچکس باقی نماند که سجده نکرده باشد بعد ازان جبرئیل
بریں قضیه آنحضرت را آگاه گردانید چون دل فیض منزل رسول علیه السلام غمگین شد پس الله تعالی باین ایه که
در سوره حج واقع ست تسلی بخشید وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته
فینسخ الله ما یلقی الشیطان ونه فرستادیم ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و پیغمبری مگر چون از روی
بخاطرش بافگند شیطان چیزی در آرزوی وی پس دور میکند خدا آنچه شیطان انداخته ست وهو مردود وان
حج فاتبلا والایه تدل علی جواز السهو علی الانبیاء ولطریق الوسوسة الیهم انتهی واین قول مردود ست بلکه از

مقربات ملاحده شمرده میشود و بالفرض اگر درست باشد پس اینقدر است و اینقدر در حق انبیا جایز نیست و آیه مذکوره دلالت میکند
که سهو و خطا بر انبیا جایز نیست وسوسه و خطره بحساب ایشان راه میابد فاقع الجر بوقوع الصلح بینه علیه السلام و بین
قریش حتی بلغ الخبر و جمع الکثر الاصحاب منها و مکث بعضهم هناک و لما رأوا انه القاء الشیطان و سفاهة قریش
قد هبت بعضهم الی الحبشة و مکث بعضهم بمکة پس مشهور گردید خبر وقوع صلح در میان آنحضرت علیه السلام و قریش بحدیکه بحبشه
رسید اکثر یاران بمکه باز گردیدند و بعضی همانجا اقامت داشتند چون قریب بمکه رسیدند معلوم کردند که این کلام از اغوای
شیطان بود و سجده مشرکان قریش از سفاهت و بی وقوفی ایشان بود و از حق تعالی متنبه باغوای شیطان فی الفور رسید
پس بعضی بحبشه باز رفتند و برخی بمکه ماندند مترجم گوید که درین مقام موافق عبارت اصل کتاب که منقول از بیضاوی
شرح نموده شد لیکن نزد بنده تاویل آیه مذکوره اینست که مثلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواب دیدند که هجرت
کرده اند بزمینیکه محل بسیار و آب پس مهاجر بجانب یمامه رفت و در نفس الامر مدینه بود و مثلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخواب دیدند که بمکه در آمدند و حلق و قصر میکنند پس واهم آمد که همان سال اینمعنی واقع شود و در نفس الامر سال
آینده منحقق شد و در امثال این صورت امتحان مخلصان و منافقان در میان می آید و آن الولید بن المغیرة حر بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم و هو یقرأ رحم السجدة فاتی قومه و قال لقد سمعت من محمد آنفا کلاما ما هو من الجن و لا الانس و انه لیعلو
و لا یعلی فقالوا صبأ الولید قال این اخیه ابو جهل انا اکفیه فقعد حزینا فقال ترغمون ان محمدا مجنون فهل رأیموه
یخنق و تقولون انه کاهن فهل رأیتموه تکهن و ترغمون انه شاعر فهل تبقاطی شعرا فقالوا لا ففکر و قال ما هو الا ساحر
یفرق بین الرجل و اهله و ولده و موالیه ان هذا الا سحر یوثر ان هذا الا قول البشر مرویست که ولید بن مغیره نزد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در حالتیکه سوره حم سجده میخواند گذر کرد پس نزد یاران خود آمده گفت هر اینه اکنون از محمد
کلامی شنیده ام که از طاقت بشر بیرون است و در فصاحت و بلاغت بر سخنهای همه کس غالب
خواهد آمد و هیچ کلام مغلوب نخواهد کرد یارانش گفتند که ولید از دین خود برگشته شد ابو جهل که برادر زاده او بود
گفت من او را کفایت خواهم کرد یعنی محمد را از طریقه دعوت و دعوی رساله باز می آید او را خواهم کشت پس ولید
غمناک شد یعنی متفکر گردید آنحضرت گفت یاران میگویند که محمد دیوانه است کاهنی او را دیده اید که دیوانگی میکند
و میگوید که او جادوگر است اباکاهی او را یافته اید که عمل جادو میکند و بزعم فاسد خود میگوید که وی شاعر است
اباکاهی مشاعره میکند اینها گفتند که نی پس ولید بعد از تفکر تمام گفت نیست محمد مگر جادوگر که جدائی که میاندازد
میان مرد و زن و پسران و غلامان او و این کلام که او میخواند نیست مگر سحر خوانده شده که بزبان میخوانند و غیر از

کفتار آدمی نیست قال الله تعالی ساصلیه سقر الی آخره زود بهنه که اورا در دوزخ در آرم و عذاب وی بچشانم
تا آخر آیه مزجم گوید که در سوره مدثر از قوله تعالی ذرنی ومن خلقت وحیدا تا قوله تعالی علیها تسعه عشر تصویر بیت حال کافر
را که خدایتعالی اورا نعمتها داده باشند واو مجرباشد بر کفر وعسی و لعل ثم او برو استکبر بصویر حال متامل ومتردد
است والله اعلم وذکر فی البیضاوی روی ان الولید بن المغیرة اتی واسع الرسول الله صلی الله علیه وسلم فعرضه المشرکین و
قال ترکت دین الاشیاخ وضللت قال احسنی عذاب الله فضمن ان یتحمل عنه العذاب ان اعطاه بعض
ماله فارتد واعطی المسروط وبخل بالباقی فرلت فی سورة النجم افرایت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی در بیضاوی
اورده که ولید بن مغیره در اوایل ایمان آورد وچندین متابعت پیغمبر علیه السلام نمود کسی از مشرکان اورا ملامت
کرد وگفت که دین بر رکان خویش را بگذاشتی وگمراه گردیدی ولید گفت که از عذاب الهی میترسم ان مشرک
متضل گفت که من ضامن عذاب تو ام بشرطیکه قدری از مال خود بمن بدهی پس ولید مرتد گردید واندکی از مشروط
ادا کرد وباقی بجهل ورزید در سوره نجم این آیه نازل شد ایا دیدی ای محمد آنکسی را که از بی روی حق رو بگردانید واندکی
از مشروط بداد وی باقی باز ماند وروی آن عقبة بن ابی معیط کان یکثر مجالسة النبی صلی الله علیه وسلم فدعی
الی طعام فقال لا اکل من طعامک حتی تطیق بالشهادة تین تفعل وکان ابی بن خلف صدیقه فعاتبه فارتد
فنزلت فی القران ونیز در بیضاوی آورده مرویست که عقبة بن ابی معیط اکثر اوقات با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نشستی روزی آنحضرت را بطعام خود دعوت نمود آنحضرت فرمود من از طعامش نخورم تا که بوحدانیت
خدایتعالی ورسالت من گواهی ندهد پس عقبه بفرمود آنحضرت عمل نمود ابیه بن خلف که دوستش بود با او
عتاب نمود پس بگفته وی مرتد گردید در سورهٔ فرقان نازل شد ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ویاد کن روز یرا که از فرط حسرت میخاید ظالم
بدستهای خود و میگوید ای کاش میگرفتم با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته بود یعنی راه نجات ای وای
بر من کاشکی نمیگرفتم ابیه بن خلف را دوست واورا نمیشناختم وفی السابعة من البعثة اجمع
قریش وامروا النضر بن الحارث ان یکتب محضرا فکتب ودر سال هفتم از نزول وحی قریش جمع شده
نضر بن حارث را بنوشتن محضر امر کردند پس نضر بن حارث باین اسلوب نوشت باسمک اللهم ثم
کتب یا اهل مکة ان محمدا واصحابه یضالون لا لهتکم یعیبون فلا تحضروا الیهم ولا تبیعوا ولا تشتروا منهم
واخرجوهم من بلدکم بعد از ان نوشت ای اهل مکه بدانید که محمد بن عبد الله ویاران ورفیقان وی

ازراه راست

از راه راست برگشته اند و معبودان شما را عیب و نقصان میکنند پس شما را باید که نگویید با ایشان نکنید و نفروشید و نخرید از
ایشان و از شهر خود بیرون کنید فعلقوا المصحف بسقف الکعبة و آخر جوا رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقرباه من مکة فمکثوا فی
شعب جبل ثلاث سنین و فیهم ابو طالب ان مخرز ابسقف کعبه آویخت رسول خدا و خویشانش را از مکه بیرون کردند
پس ایشان تا سه سال در کمایت کوه ماندند در بینحالت ابو طالب میان اینجاعه میماند و فارسله رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعد ثلاث سنین الی قریش و قال محا الله ما فی مخرزهم و لم یبق فیه الا باسمک اللهم فضحکوا فقال ابو طالب ان کذب فانا ایضا افارقه
وان صدق فید خل مکة فقالوا اقبلنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو طالب را بعد سه سال نزد قریش فرستاد و خبر داد که انچه در
مخرز قریش نوشته بود خدا بتعالی سوای باسمک اللهم همه را ناپدید کردانید چون قریش این خبر بعید ارزع خود شنیدند عجب
دانسته بخندیدند ابو طالب گفت اگر محمد دروغ گفته باشد من رفاقت و اعانت او میکذارم و اگر راست گفته است
پس با تو الفان خود بمکه در آید قریش هیچ قبول نمودند و لما فتحوه ندموا و دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة چون المخرز را
از سقف کعبه فرود آوردند و بکشادند کاغذ را سالم یافتند بشیمان شدند رسول الله صلی الله علیه وسلم بمکه داخل
شد و روی آن فارس معرد الروم فاخذ داعدة مواضع من الروم مرو لیست که اهل فارس با روم میان جنگ و قتال
کردند و چند مواضع چون اردن و فلسطین از ملک روم بتصرف خود آوردند فقال المشرکون انتم و النصاری اهل کتاب
و نحن و الفارس امیون و قد غلب اخواننا فلنظهرن علیکم و لیت الم علمت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد
غلبهم سیغلبون فی بضع سنین مشرکان قریش براه شماتت از مسلمانان گفتند که شما و نصاری یعنی اهل روم صاحب
کتاب هستند و ما و اهل فارس امی و ناخوانده استیم هر اینه برادران ما غالب آمدند پس ما نیز بر شما غلبه خواهیم
نمود این ایه نازل شد که مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غالب آمدند در نزدیک ترین زمینیکه عرب را باشد
چنانچه گذشت و رومیان از پس مغلوب شدن خود هار نومیدند که غالب شوند در اندک سال چون ابو بکر این امت بر سبیل ادعا
اخبار پیشین مشرکان بخواند و گفت چشم شما روشن مباد بحدائکه اهل روم بر مرزوم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین فقال ابی
بن خلف لابی بکر کذبت اجعل بیننا اجلا علی عشر قلایص من کل منهما فجعل الاجل علی ثلاث سنین ازان میان ابی بن خلف
از ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت دروغ گفتی درمیان ما وعده مقرر نمای اگر ایشان باشنده ماده شتر در ازدست و یا حواله تو
نمایم و گرنه از تو بستانم پس ابو بکر صدیق وعده سه سال نمود این خبر بگوش انحضرت رسید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
البضع ما بین الثلاث الی التسع فزد فیها فجعلا مائة فلبث الی تسع سنین رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابو بکر را طلبیده گفت
که بضع ان عدد را میگویند که در میان سه تا نه باشد یعنی ما فوق عدد سه تا نه چون چهار و پنج و شش و هفت و هشت

ورنه پس اورد و زیاد تمامی یعنی در وعدهٔ مدت و مشروط بیفزائی پس کرد ایشان مذکور صدناقه بصفه مذکور بوعده نه سال
وفات ابی من جرح رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد قفوله من احد فظهرت الروم علی الفارس عام الحدیبیه وابی بن خلف
از زخم رسول الله بعد رجوع وی از جنگ احد بمرد و در سال صلح حدیبیه یعنی ششم الجری و نهم از زمان مذکور و هر دو هم از بعثت روم بر فارس
غالب آمد فاخذ ابوبکر من ورثه ابی وجاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال تصدق به پس ابوبکر صدیق از ورثه ابیبن
خلف صدناقه موصوفه بصفاتیکه در شرط مقرر شده بود گرفته پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاورد آنحضرت بتصدق انها
امر کرد ابوبکر صدیق همه را براه خدا صرف نمود واستدل الحنیفه علی جواز العقود الفاسدة فی دار الحرب ازینجاست
که علماء حنفیه استدلال وحجه میکنند بجواز عقود فاسده در دار الحرب اللهم صل علی سید العالمین والعالمین والحمد لله رب العالمین

باب وفات حدیجه رضی الله عنها ووفات ابیطالب والهجرة الثانیة الی الحبشه باب پنجم در بیان وفات حضرت

حدیجه ست خویلد زوجه رسول علیه السلام رضی الله عنها وفوت شدن ابیطالب وهجرت صحابه رضی الله عنهم بار دویم
بحبشه بجانب جنوب ذکر فی الواقدی ان حدیجه رضی الله عنها ماتت فی العاشرة من البعثة فی شهر رمضان قبل مهاجر رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی مقبره الحجون المعروفة الیوم بجنة المعلی در جامع واقدی اورده که حدیجه رضی الله عنها دهم رمضان سنه دهم از بعثت و
نبوت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مقبره حجون که امروز معروف بجنة المعلی است دفن نمود حجون بفتح حاء مهمله
وضم جیم کوهیست بمکه قریب صفا که دران مقبره ست وهی اول من صلی علیها صلوة الجنازة وقیل لم یصل علیها اذ لم یکن حینئذ صلوة
الجنازة وفی رضی الله عنها نخستین میتی ست که بروی نماز جنازه را خوانده وبعضی میگویند که آنحضرت علیه السلام بر حدیجه نماز
نگذارد زیرا که در انوقت مفروض نشده بود و بنا بر مجهولی هم در هر دو صیغه درست میشود وفی تلک السنة مات ابوطالب
ذکر فی البیهقی وابن اسحاق ان ابا طالب لما احتضر جاءه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال یا عم قل لا اله الا الله کلمة احاج لک
عند الله قال یا ابن اخی انک لصادق لکنی اکره ان یقال جزع عند الموت فرلت الا ترفی سوره القصص ودر همین سال
دهم از بعثت عمران مکنی به ابوطالب پدر علی مرتضی رضی الله عنه بمرد چنانچه در بیهقی آورده که چون وقت نزع وجا کندن
ابیطالب را در پیش آمد اندیکه پیش ازان در مرض موت وی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر بالینش آمد وگفت ای عم من بگو کلمه توحید
تا نزد خدا یتعالی مرا حجت شفاعت تو باشد گفت ای برادر زاده من البته تو صادق هستی لیکن مکروه مدارم اسکه گفته شود
فلان شخص در وقت موت عاجز گردید واز حرکت برسید پس در اوایل سوره قصص این ایته فرود آمد انک لا تهدی من احببت و
لکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهدین ابرابیه تو ای محمد قادر نیستی که بایمان رسانی ان را که دوست میداری هدایت اورا و
لیکن خدا یتعالی داخل اسلام میسازد هر کرا که میخواهد واو دانا تر است براه یافتگان ومن مقولاته اخرت النار علی العار واز

انعوات اوست که پسندیدم دوزخ را بر متابعت تو که عار است والله اعلم بحقیقة الحال وبعد موته قال ابولهب انا احمیک
کما احمک ابو طالب فقالوا سل محمدا این منزلی في الاخرة قال محمد حیث اباک ففرح فقالوا یغني به النار فتغبط وازداد القوم
سفاهة وایذاء وپس از مردن ابیطالب برادرش ابولهب بانحضرت گفت که من محافظت تو خواهم کرد چنانچه ابو طالب
میکرد قریش گفتند که ای ابولهب از محمد پرس که جای من در عاقبت کجاست انحضرت فرمود که نزد پدران و برادران و برکان
تست چون ظن باطل وخیال فاسد در دل ابی لهب بان وجه جزم شده بود که اسلاف من در بهشت اند بشنیدن این
خبر مسرور گردید قریش گفتند که محمد مراد مید اردازمنزل پدران تو دوزخ را چون ابی لهب اینچنین معلوم کرد بغته در آمد واز سایر کفار
مکه دریدوذاتی فرایذا سبقت نمود ثم نکح رسول الله صلی الله علیه وسلم عایشة بنت ابی بکر وسوده بنت زمعه را در ماه شوال
سال دهم از بعثت بوساطت خوله دختر حکیم نکاح خود در آورد ولما افرطوا في الایذاء هاجر اثنان وسبعون رجلا من
الاصحاب الی الحبشة هجرة ثانیة في العاشرة من البعثة وامیرهم جعفر بن ابیطالب چون مشرکان قریش در ایذاء یاران
انحضرت زیادتی کردند در سال دهم از بعثت هفتاد ودو مردان از اصحاب بار دویم جانب حبش رحلت وهجرت نمودند
درحالیکه امیرایشان جعفر طیار بن ابیطالب بود فارسل قریش عمرو بن العاص وعمارة بن الولید الی النجاشي ملک
الحبشة بالهدایا فقالا ان هولاء لضالون فروه اندسهم فارسلهم معنا کي تعلمهم فسلهم النجاشي فقال جعفر رضی الله عنه
بعثه الله محمدا رسول الله فهدانا بالاسلام وهولاء عبدة الاصنام پس قریش عمرو بن عاص وعمارة بن ولید را بسوی نجاشي
بادشاه حبش با تحفهای بسیار فرستادند که این مردمان هرا بنده گرانند باطریقه عبادت خود از ین شهر گریخته اند ایشان را همراه
ما ساخته روانه نمای تا اینها را بفهمانیم نجاشي ازایشان سوال نمود که دین شما چیست وایشان کدام اند جعفر رضی الله عنه
گفت که الله تعالی محمد را برسالت وبنوت برانگیخته بهت وما را بطریقه اسلام دراورده وایشان پرستش کنند گان بتانند فقال
النجاشي نزل من الله فقراء جعفر سورة مریم فبکي الملک واهل مجلسه وکانوا في امتة عیسی علیه السلام فحرح عمرو وعمارة خائبین
وجاء اثنان وعشرون من علماء الحبشة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وسالوه في الحرم ما دین ابراهیم علیه السلام فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم دینه الاسلام فقال بعضهم کان نصرانیا وقال بعضهم کان یهودیا فرلت في آل عمران کلمة ایس
مختلف ای سیئ هست نجاشي گفت که چه خبر بجانب رسول شما از جانب خدا فرود آمده هست جعفر رضی الله عنه سورهٔ
مریم بخواند بادشاه حبش وحاضران مجلس بگریستند وایشان قبل ازین در دین عیسی علیه السلام بودند پس عمرو بن عاص
وعمارة بن ولید از مجلس نجاشي بمطلب خود نارسیده برآمدند واز علمای حبش واقف شریعت عیسی شدند ودو مرد مهاجر نزد
رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدند ودر حرم محترم از انحضرت پرسیدند که دین ابراهیم چه بود رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود کہ طریقہ عبادت ابراہیم اسلام بود بعضی از ایشان کہ ترسا بودند گفتند کہ ابراہیم نصرانی بود و برخی گفتند کہ یہودی
بود پس در اوایل سورہ آل عمران این آیۃ فرود آمد یا اہل الکتاب لم تحاجون فی ابراہیم وما انزلت التوراۃ والانجیل
الا من بعدہ افلا تعقلون فکتموا الی یہود و نصاری چرا شما ہر دو گروہ مخاصمہ میکنید در دین ابراہیم علیہ السلام و حال
انکہ فرستادہ نشدہ ہست تورية کہ یہود بر شریعت ان عمل میکنند و نہ انجیل کہ نصاری حکم از اکردن دارند مگر بعد از
زمان ابراہیم بہزار یا دو ہزار سال ایا در عمی نامد و تعقل سخن خود نمیکنید مترجم گوید کہ چون این آیۃ فرود آمد علماء یہود و
نصاری الزام خوردند و طاقت دم زدن نداشتند فقال قریش اقترحوا منہ معجزۃ فاقترحوا شق القمر وکانت لیلۃ البدر
فاشار باصبعہ فانشق القمر نصفہ الی یمین حراء ونصفہ الی یسارہ فامنوا قال اللہ تعالی فیہم ولتجدن اقربہم
مودۃ الذین امنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منہم قسیسین ورہبانا وانہم لا یستکبرون قریش از اہل کتاب
گفتند کہ معجزہ طلب کنید اینہا معجزہ شکافتن ماہ طلبیدند اتفاقا ان شب چہاردہم بود انحضرت بسیار بہ خود جانب
ماہ اشارت کرد ماہ دو نیم گشتہ پارۂ ان بر استاد یمی یچپ کوہ حرا استاد بر وجہیکہ کوہ حرا میان دو حلقہ دیدند اکثر قریش
ایمان اوردند و این عالمیان کہ امدہ بودند ہمگی مسلمان شدند حق تعالی در شان ایشان اواخر سورہ مایدہ نازل کرد کہ ای
محمد میابی نزدیک تر آدمیان از روی دوستی با مومنان انان را کہ میگویند کہ مایان ترسا استیم بسبب انکہ بعضی
از ایشان دانا و راست گویا ہستند و برخی عابدان صومعہ نشین اند و بسبب انکہ ایشان کردن کشی از قبول
حق نمیکنند مترجم گوید مراد از آنہا کہ قرب مودت با مومنان داشتہ اند حاشی و اصحاب او یند چہ از نصاری
جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد دہم مساجد کم از یہود نیستند اما نصاری حبشہ کہ از جعفر بن ابیطالب رضی اللہ
عنہ قرآن استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل شدہ و حاشی با اکثر نصاری ایمان اوردند پس مراد از نصاری
کہ در آیۃ واقع ہست ہمین ہستند چنانچہ گفتہ شد فرجعوا الی الحبشۃ وقتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عند الملک
فامن الملک وقومہ ولما بلغ خبر اسلامہ الی قیصر روم قال ان العبد الحبشی سبقنا بالاسلام فارسل الہدایا
یا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چون ایشان از خدمت انحضرت علیہ السلام بحبش باز گردیدند و نزد پادشاہ
خود بعث و وصف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اظہار نمودند پادشاہ حبشہ با قوم خود ایمان اورد و چون خبر
اسلامش بقیصر روم رسید گفت کہ بندہ حبشی در اسلام از ما پیش دستی برد پس ہدایای بسیار بخدمت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فرستاد چنانچہ تفصیلش در میان نہم کہ معروف بعام الوفود ست خواہد آمد و ذکر فی المدارک قالت
الیہود لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انک تدعی ملۃ ابراہیم وتاکل لحوم الابل والبانہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

کان ذلک حلالا

کان ذلک حلالاً لابراهیم فنحن محلة فقالت الیهود انها لم تنزل محرمة فی ملة ابراهیم ونوح علیهما السلام فنزل تکذیبا لهم
در تفسیر مدارک آورده که جمعی از یهود بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطریق مجادله گفتند که تو دعوی اتباع
ملت ابراهیم میکنی حال آنکه گوشت شتر و شیر آنها میخوری رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که گوشت و شیر شتر
مر ابراهیم علیه السلام را حلال بود من نیز حلال داشتم و خوردم باز یهود گفتند که آن همیشه در شریعت ابراهیم
ونوح علیهما السلام حرام بود پس برای تکذیب و ابطال اقوال ایشان این آیه نازل شد کل الطعام کان حلا
لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التورٰیة قل فاتوا بالتورٰیة فاتلوها ان کنتم
صادقین اینهمه انواع خوردنیها حلال بوده است مر فرزندان یعقوب را مگر انچه حرام کرد یعقوب علیه السلام
بر خود پیش از انکه فرو فرستاده شود تورية و اگر ایشان با انکار اصرار نمایند بگو بیارید تورية صحیح را
پس بخوانید آنرا یعنی آیه حرمة این اشیا را از و تلاوت کنید اگر هستید راست گویان الغرض چون یهود
از آوردن تورية ابا کردند افترای ایشان بخاص و عام معلوم گردید فان یعقوب علیه السلام کان به
عرق النسا فنذر ان شفی لم یاکل احب الطعام وکان ذلک احبه وقبل فعل ذلک للتداوی باشارة
الاطباء زیرا چه یعقوب علیه السلام را مرض عرق النسا حادث شده بود بخدا عهد بست که اگر مرا ازین مرض
شفا حاصل شود دوسترین طعام خود را واگذارم و فی الحقیقت گوشت شتر و شیر آن دوسترین طعام وی بود
لهذا بعد از شفا ترک نمود نه اینکه در شریعت وی حرام بود بلکه حلال و مرغوب طبعش بود لیکن نذر شفاء مرض
مذکور ترک آن بسته بود و در روایة ضعیف در وجه ترک آن مذکور است که اطباء حاذق برای دفع مرض مذکور
منع کرده بودند فی الواقع گوشت شتر ان مرض را مضر است چنانچه از کتب این فن بتفصیل ظاهر میشود روی
ان الکفار بعد وفات ابیطالب اخذوا یرمون رسول الله صلی الله علیه وسلم بالبعر وحجر و تراب فکلما انصح
الدم لا یریقه علی الارض لیلا یهلکوا ویقول اللهم اهد قومی انهم لا یعلمون فمشی الی الطایف فلم یراع
اهله بنو ثقیف وبنو کنده بل سخروا به ورموه بالبعر فذهب الی سیدهم ابن عبد یالیل مرو ست که
با فران بعد مردن ابیطالب آنحضرت علیه السلام را سنگ و پشک شتر و کلوخ میزدند هر گاه خون
از بدن شریف برآمدی بزودی آنرا پاک کردی و هرگز نوبت ریختن بر زمین ندادی تا که اهالی
روی زمین هلاک نشوند و بلای عام بر اینها نازل نشود و در حق ایشان میفرمود خدایا این قوم مرا
راه راست نمیدانند و مرتبه من نمیدانند و بجانب طایف روان شد بنو ثقیف و بنو کنده

که ساکنان طایف بودند رعایت و حمایت آنحضرت نکردند بلکه بتسخیر پیش آمدند و به پشک شتر آنحضرت را
زدند رسول علیه السلام نزد بزرگ و مهتر ایشان که پسر عبد یالیل بود برفت تا ایشانرا منع نماید یالیل
بهر دو یای تحتانیه و کسر لام اول غیر منصرف است بعجمه و علمیه و نام او کنانه از اشراف اهالی طایف و در مثل
انها بود گویند بعد از انصراف آنحضرت از فتح طایف ایمان آورد کذا فی فتح الباری فلم یمنع بل ادماهم
فرموه بالحجر فصار زید بن حارثه جبینه و وقایته له فشج راسه و استامن بجدار عتبه و شیبه فمنعاهم
و ارسلا عبدهما عداس الیه باعناب انهم منع نکرد بلکه انها را اشاره بهلاکت و ایذای آنحضرت نمود
پس کافران انجا در آزار دهی رسول علیه السلام ترقی نمودند و سنگها میزدند آخر ش زید بن حارثه
رضی الله عنه سپر و پناه آنحضرت گردید و خود را حایل ساخت تا که سرش زخمی گردید آنحضرت مدیوار
عتبه و شیبه که با هم برادران بودند امان گرفت ایشان کافرانرا باز داشتند و غلام خود را که عداس
نام داشت با قدری انگور بخدمت آنحضرت فرستادند چون آزار دهی کفار مکه و طایف باین حد رسید
فنزل جبرئیل مع ملک الجبال و قال هذا ملک الجبال ارسله الله لیرمی جبل ابی قبیس و شبیره علی اهل
مکة و طایف ان اذنت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم ارحم لعل منهم مولود حدک فامن عداس
فقالا سحر العداس قالت اختها لعله رای شیئا فلما جاء و اخبرهما رآی امنت اختها فمشی رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی وادی النخلة فلقیه سبعة نفر من الجن و آمنوا قال الله تعالی و اذ صرفنا
الیک نفرا من الجن یستمعون القران الایة فی سورة الاحقاف جبرئیل علیه السلام با ملک الجبال
فرود آمد و گفت این فرشته موکل کوههاست که بهای روی زمین بدست اقتدار خود دارد و بسبب کوههای تمام عالم است
خدا تعالی او را فرستاده اگر بفرمای تا کوه ابی قبیس و شبیر را اهالی مکه و طایف بزند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خدایا بر
ایشان ببخش و انچه میکنند در گذار شاید بعضی از ایشان بتوحید تو گواهی دهند عداس غلام عتبه و شیبه ایمان آورد
چون خبر ایمانش بخداوندانش رسید گفتند که محمد عداس را سحر کرد خواهد اینها گفت شاید او معجزه معاینه کرده باشد
چون عداس سامد و انچه دیده و شنیده بود اظهار نمود خواهر ایشان ایمان آورد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
بوادی نخله روان گردید و در انجا هفت شخص از جن با و ملاقات نمودند و مسلمان شدند چنانچه حق تعالی در اواخر سوره احقاف
فرمود یاد کن از انگاه که بگردانیدیم و میل دادیم بسوی تو گروهی را از جن که می شنیدند قرآن را تمة ایه اینست فلما حضروه قالوا انصتوا
فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین پس آن اقوام که حاضر بودند نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضی مر بعضی را گفتند

قیام

خاموش باشید

گفتند خاموش باشید چون نماز گذارده شد و قرارت باتمام رسید ایشان ایمان آوردند و بانحضرت چیزها پرسیدند
و رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشانرا برسالت قوم ایشان نام زد کرد و اینها باز گردیدند بسوی قوم بیم کنندگان
و خوانندگان باسلام چنانچه بیان اندار اینها از دو آیه لاحقه واضح میشود و النفر ما دون العشرة و اطلاق
لفظ نفر از سه تا ده میکنند ذکر فی البیضاوی ان الجن وافوا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوادی النخلة
عند منصرفه عن الطایف یقرا فی تهجده انتهی در بیضاوی آورده که شان نزول این آیه باین اسلوب است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف بوادی نخله فرود آمد و نماز تهجد میگذارد و قرارت
باواز بلند میخواند و کانوا سبعة نفر فمنوا و لما رجعوا الی قومهم دعوهم فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی
الی الرشد فامنا به فی سوره الجن هفت نفر جن که از نصیبین بیمن میرفتند انجا رسیده آواز قرآن شنیده
خود را بحضرت علیه السلام نمودند ایمان آورده بقوم خود رفتند و دعوت اسلام نمودند و گفتند که هر آینه
ما شنیدیم قرانی شگفت را که با کلام بشر نمی ماند بخنس قرانی که راه مینماید براستی پس گرویدیم بان و هرگز
شریک نیاریم بپروردگار خود هیچ یکی را چنانچه خدا تعالی در سوره جن از قول ایشان خبر داده فوصل رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی راعی من بنی خزاعه فاهداه لبنا فشربه بعد ثلثة ایام فارسل الراعی الی مطعم
بن عدی لیطلب الجوار فاجاره فدخل مکة و امن من اذاهم ثم الجن اخبروا ملکهم فجاء و نزل بمقبرة الحجون
التی عرفت بجنته المعلی و ارسل اولئک السبع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فمشی رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ابن مسعود فی لیلة عرفت بلیلة الجن و خط خطا و قال اجلس فیه و ابن مسعود رسول الله صلی الله علیه
وسلم بجوبانیکه گله گوسپندان بنی خزاعه میچرانید برسید چوپان مذکور شیر دوشیده بخدمت آنحضرت
حاضر ساخت رسول علیه السلام بعد از سه روز آن شیر بنوشید آنحضرت داعی مذکور را نزد مطعم
بن عدی فرستاد تا که از شر کفار مکة و طایف امان طلبد مطعم آنحضرت را به پناه خود در آورد
پس آنحضرت بمکه داخل شد و از ایذاء کفار قریش امن یافت بعد ازان کرده جن خبر بعثت آنحضرت
بپادشاه خود رسانیدند پادشاه جن بخدمت پیغمبر علیه السلام بیاید و در مقبره حجون که معروف بجنته المعلا
است با لشکر خود فرود آمد و آن هفت تن را که پیشتر بشرف ایمان مشرف شده بودند نزد آنحضرت
فرستاد رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبد الله بن مسعود در شبیکه معروف بلیلة الجن شده است پیش
پادشاه جن روان گردیدند و برای محافظت ابن مسعود از آسیب آنها خطی مانند دایره حصار کشید

وذکر فی المشکوة عن ابی زید عن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی لیلة الجن مافی ادواتک
قلت نبیذ تمر قال تمرة طیبة وماء طهور فتوضأ منه رواه احمد والترمذی در مشکوة بروایت امام احمد وترمذی
مذکور است که ابو زید از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم در شب جن از من
گفت که در اقتابهٔ تو چیست گفتم آب خرما فرمود که خرما میوهٔ حلال و آب پاک است پس آنحضرت علیه السلام از
نبیذ تمر وضو ساخت چنانچه متمسک امام اعظم در جواز وضوء به نبیذ تمر همین حدیث است فتقدم رسول الله
صلی الله علیه وسلم واستقبله الجن فوجاءوا واقتحموا شجرة هناک فجاءت الشجرة وشهدت
فامنوا فجعل منهم اثنا عشر نقیبا فلما دنا الصبح ذهب الملک وارسل جنین لیذهبا مع رسول الله صلی الله
صلی الله علیه وآله وسلم الی مکة ولما جاء الصبح صلی الله علیه وسلم صلوة الفجر واقتدی به ابن مسعود والجنیان
رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشتر رفت بریان کرده کرده شد برای استقبال آنحضرت بیامدند واز
آنحضرت گواهی درختی در انجا به طلب نمودند درخت مذکور پیش آنحضرت بیامد وگواهی داد پس همگی جن
وبادشاه آنها ایمان آوردند رسول الله صلی الله علیه وسلم دوازده جن را از ایشان رئیس و نگاهبان
امور شریعت خود مقرر ساخت چون وقت صبح قریب رسید بادشاه جن برفت ودو جن را بخدمت آنحضرت
گذاشت که با آنحضرت تا بمکه بروند چون صبح دمیده شد رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز فجر گذارد ابن
مسعود وهر دو جن مذکور پس اقتدا کردند ثم کتب ملک الجن الی الاطراف انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی
مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به یغفر لکم
من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم فی سورة الاحقاف فامن قوم وکفر قوم بعد ازان بادشاه جن باطراف
ملک خود بنوشت که ما شنیدیم کتابی را که از نزد یک خدا فرستاده شده بعد توریة موسی ماورد آرنده
آنچیزی را که پیش او بود از کتب راه مینماید دین راست وبسوی راه درست ای گروه ما اجابت کنید خواننده
خدا را و ایمان آرید بدو تا بیامرزد خدای شما را بعض از گناهان شما که مظالم نباشد ویرهاند شما را
از عذاب دردناک چنانچه حق تعالی در سوره احقاف خبر داده بعد ازان اکثر از ایشان ایمان آوردند
وبعض از ایشان کفر و انکار نمودند واحتج ابو حنیفة رح باقتصارهم علی المغفرة والاجارة علی ان
الاثواب لهم وحجته گرفته است امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله سبب اقتصار ایشان بمغفرة وپناه از عذاب
آخرت بر نیکه مثبت ثواب جنت مر ایشانرا زیرا چه اقتصار در محل بیان مفید حصر است چنانچه تفصیل ابن

مسلهٔ در اصول فقه مذکور است وقبل الاظهر انهم في توابع التکلیف کنی آدم وقوله تعالی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان في سورة الرحمن
دلیل علی ان الجن یطمثونهن کما یطمثون الانس وگفته شد که ظاهر تر اینست که جن مانند انس اند در توابع تکلیف پس در ثمرات
تکالیف نیز برابر آدمي باشند وقول وي تعالی که در سوره رحمن یعني در قصور ومنازل این دو بهشت حوران کوتاه چشمان انداز
نگرستن غیر شوهران گردانیده باشند این نزد آدمیان بهشتي ازواج ایشان ونه جنیان یعني حورانیکي برای اهل انس مقرر اند دست
آدمي بدیشان نرسیده باشد ودانکه برای جن مقرر اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده بود پس این آیت دلیل نیست بر انیکه جن مانند
آدمیان تمتع از حور بهشت خواهند یافت ثم مات مطعم بن عدی في اخر ربیع الاول من تلک السنة فارزداد القریش سفاهته وابذاره
بعد از ان مطعم بن عدی حامي الحضرت بود در اواخر ربیع الاول سنه دهم از بعثت بر دالگاه قریش سفاهته خود را با الحضرت
که میدانستند زیاده نمودند وروایت این اسحاق کان النبي صلی الله علیه وسلم قبل الهجرة یعرض نفسه في کل یوم موسم علی القبایل و
یکلم کل شریف قوم لا یسالهم الا ان یوده ویمنعوه ممن یوذیه ویقول لا اکره احدا علی شئ بل اریدان تمنعوا من یوذیني
حتی ابلغ رسالة ربي فیایوبنه ویقولون قوم الرجل اعلم باین اسحاق در سیرة خود روایت میکند که قبل از هجرت عادت شریف
الحضرت این بود که در هر موسم حج چون قبایل عرب گرد می آمدند نبوت خود را پیش ایشان اظهار می نمود باهر شریف قوم
چیزی نمیطلبید مگر انیکه مرا جای دهید وکسي را که ایذا بمن رساند باز دارید ومیگفت که بجدی نمیکنم کسي را بر چیزی بلکه میخواهم از شما انیکه
باز دارید انکسي را که بمن رنج میرساند تا که برسانم رسالت پروردگار خود قبایل عرب انکار میکردند ومیگفتند که گروه مرد نسبت
دیگران واقف تر میباشند از حال وی قدم مکه في السنة الثامنة من البعثة ابو الجیسر فیه امن اهل المدینة من بني
عبد الاشهل من الاوس یطلبون خلف قریش فعرض النبي صلی الله علیه وسلم نفسه علیهم وقال اهل لکم في خیر مما جئتم
له وتلا علیهم القران ثم قال ما بعوني واتبعوني فانکم ستجمعون لي وقال عمرو بن الجموح هذا والله خیر لکم مما جئتم له فانتهره ابو الجیسر
ثم لم یتیسر لهم الحلف پس بگه سامد در سال هشتم از بعثت ابو الجیسر ماجي از اهل مدینه از فرزندان عبد الاشهل از قبیله اوس
که سوگند را از قریش مطلبیدند که ما وطن را گذاشته در میان مکه رخت اقامت مي اندازیم بدین شرط که در جمیع امور با ما باتفاق
پیش آیند پیغمبر صلی الله علیه وسلم خود را بایشان وانمود وگفت اما بهتر من شما را حاجتي در بهتر ین چیزیکه از برای او آمده
اید یعني از خلف قریش صلاح دنیاوی شما خواهد بود ودر اتباع من فلاح واین متصور ست وقران را بر ایشان تلاوت
فرمود وگفت شما سمعت وتبعیت من کنید هر آینه شما بر ود جمع خواهید شد بمن عمرو بن جموح گفت سوگند خدا این بهتر
هست شما را از ان چیزیکه برای آن آمده اید ابو الجیسر برود بانگ زد بعد از ان تعاهد ایشان تمام شد وعن افلح ابن سعید
ان الاوس خرجوا حاجین من الخزرج حتی نزلوا علی قریش بمکه فحالفوهم فقال الولیدین المغیرة ما نزل قوم علی قوم

له لا اخذ داشر فهم دور تواديا زهم فاقطعوا الحلف افلح بن سعيد روايت ميكند كه قبيله اوس باعث خزرج جلاوطن
شده ازمدينه بيرون تا كه برقريش فرود آمدند وبا يكديگر ازايشان قسم درميان آوردند وليد بن مغيره باقريش
گفت فرود نمي آيند كه وحي بركروهي مگر اينكه رياست آنها ميگيرند وخانهاي ايشانرا وارث ميشوند پس صلاح
شما اينست كه عهد وپيمان خودرا بگسليد قالوا باي شئ قالوا ان فيهم حميته قولوا لهم انا نسينا شيئا وهوانا
قوم اذا كان النساء بالبيت فيعجبهم رجل قبلها ولمسها فتفرقت الاوس وقطعوا الحلف فانصرفوا قريش
متنبه شده گفتند كه بكدام چيز نقض عهد نمائيم وليد گفت درايشان غيرتي است ازاوس بگوئيد كه مايان در
وقت اقرار چيزي فراموش كرده ايم وآن اينست كه ما گروه قريش هستيم ودرميان ما رسمي است وقتيكه
زن كسي را درخانه وي مي يابيم چون مردي آن زن راخوش ميكند آنكس اختيار بوسه وكنار ازان
زن دارد چون اوس اين سخن بشنيدند از قريش نزار گشتند وعهد را بريدند واز مكه بمدينه باز گرديدند
فكانت وقعة بعاث بين الاوس والخزرج وهي آخر حروب بينهما وكانت قبل الهجرة بخمس سنين على
الاصح چونكه ايشان بخزرج مقابل شدند وقعه بعاث درميان اوس وخزرج واقع شد واين حرب آخرين
جنگها بود كه ميان اين دو قبيله افتاد واين حرب بروايت اصح درسال هشتم پنج سال پيش از هجرة بود
وبعاث بضم الاول وبالعين المهملة وآخره مثلثة حصن او مزرعة بني قريظة على ميلين من المدينة وقع
فيه الحرب بعاث بيار موحده تحتانية وعين مهمله وثاء مثلثة كه در لام كلمه واقع است نام قلعه يا كشتزار
بني قريظه است كه در وجنگ واقع شد بمسافت دو كروه از مدينه منوره وكان النصر اولا لعمرو بن النعمان
رئيس الخزرج ثم ثبت الاوس رئيسهم حضير والد اسيد بن حضير فرجعوا فكانت هزيمة الخزرج وقتل الرئيسان
در ابتداء حرب نصرة وغلبه مر عمرو بن نعمان رئيس خزرج را بود بعد ازان حضير پدر اسيد بن حضير كه رئيس اوس
بود قوم خود را در ميدان قايم داشت بعد از هزيمت باز ايشان نيز معاودت بجنگ نمودند اخر الامر
قبيله خزرج پابگريز نهاد وهر دو سرداران اوس وخزرج كشته شدند ثم جعل رئيسهما عبد الله بن ابي
ولم يجتمع الفريقان قبله ولا بعده على رجل من احدهما غيره بعد ازان رئيس هر دو قبيله عبد الله بن ابي
مقرر نموده شد واين هر دو قبيله سواي عبد الله بن ابي تابع امر يك شخص از ميان خود كاهي نشده
بودند ومعه في الاوس رجل شريف تحته اخت ابن ابي هو ابو عامر الراهب كان قد تنصر
ولبس المسح وزعم انه ينتظر خروج النبي صلى الله عليه وسلم وهمراه عبد الله بن ابي در اوس مردي

مردی در حسب و نسب خود بزرگ که در نکاح او خواهر عبد الله بن اُبَیّ بود و آن شخص را ابو عامر راهب میگفتند
زیرا که وی زهد و ریاضت اختیار کرده بود و لباس پلاس می پوشید و میگفت که من منتظر تشریف آوردن
پیغمبر از مکه بمدینه ام ثم شقیا بشرفهما فلقب الرئیس برئیس المنافقین و الراهب بالفاسق و امر حنظلة
الغسیل بن ابی عامر بعد از آن چون آنحضرت علیه السلام بمدینه تشریف آوردند هر دو بدبخت کردیدند
و باعث ریاست خود را باتباع آنحضرت سعادت ندیدند و عقبی آخرش رئیس مدینه برئیس المنافقین و راهب
بفاسق ملقب شدند و پسر ابو عامر که حنظلة الغسیل نام داشت ایمان آورد اللهم صلی علی محمد سید
الهادین المهدیین و الحمد لله رب العالمین **باب** سُبّاق سبعة باب ششم در بیان ایمان هفت کسان
از خزرج که از قوم خود در اسلام سابق بودند لما اراد الله اظهار دینه خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی موسم السنة الحادیة عشر من البعثة هر گاه اراده خدا تعالی برین متعلق شد که دین خود را
اظهار نماید پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در موسم حج سنه یازدهم از بعثت برآمد فبینما هو عند العقبة
اذ لقی رهطا من الخزرج قال أمِنْ موالی یهود قالوا نعم پس در آن وقت که آنحضرت علیه السلام
نزد عقبه کوه منا رسید ناگهان با گروهی از خزرج ملاقی گردید فرمود که آیا شما از توابعان
یهود هستید گفتند آری فدعاهم الی الله و عرض علیهم الاسلام آنحضرت ایشان را بخدا دعوت
کرد و احکام اسلام را بر ایشان عرض نمود و کان مما صنع الله لهم ان یهود اکانوا معهم فی بلادهم
و کانت یهود بنی قریظة علی میل من المدینة و یهود بنی نضیر علی میلین منها و یهود فدک علی
مسیرة یومین و کانوا اهل علم و کتاب و اهل المدینة اهل شرک و اصحاب اوثان فاذا کان
بینهم شیء قالت الیهود ان نبیا مبعوث من ولد اسمعیل نتبعه فنقتلکم معه قتل عاد و ارم
و از انجمله خدا تعالی برای ایمان آوردن خزرج از پیشتر اسبابی ساخته بود انیست
که یهود در بلاد خزرج سکونت میداشتند چنانچه یهود بنی قریظه بمسافت یک کروه از مدینه
و یهود بنی نضیر بدو کروه و یهود فدک بدو روزه راه از مدینه که مسکن خاص او من و خزرج
بود میماندند و قبایل مذکوره صاحب علم و تابع توریت بودند و اهل مدینه مشرک و بت پرست
چونکاهی در میان یهود و اهل مدینه خصومت واقع شدی یهود با اهل مدینه بموجب توریت
میگفتند که هر اینه نبی آخر زمان از فرزندان اسمعیل پیدا خواهد شد پیروی وی خواهیم کرد

دهمراه وی شده نامند عاد وارم خواهیم گشت فلما کلم رسول الله اولئک الرهط قال بعضهم لبعض لعلموا انه النبی الذی توعدکم به یهود
فلا یسبقکم الیه فاجابوه فیما دعاهم الیه پس وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بایشان گروه هم کلام شد بعضی از ایشان بعضی گفتند بدانید
هر آینه الشخص همان پیغمبر است که یهود با وشما را می ترسانیدند باید که یهود بمتابعت این پیغمبر پیش دستی بر شما نکنند پس این گروه دعوت
اسلام را قبول نمودند ترجم گوید در اصل نسخه مصحح بصیغه امر حاضر معروف که اعلموا میباشد تعلموا یکبار تا موافق لغته نشاده یافته شد وکانو
اسبقه نفر من الخزرج یقال لهم سباق سبعة منهم اسعد بن زراره وقیل فیهم اثنان من الاوس ابو الهیثم بن التیهان دعویم بن ساعده
وقیل شش نفر و این گروه بقول اصح هفت کس از خزرج بودند که ایشان را سباق سبعه میگویند زیرا چه ایشان در اسلام بر قوم خود
سابق شدند یکی از ایشان اسعد بن زراره است ویگویند که دو شخص در میان ایشان از اوس بودند یعنی ابو الهیثم بن تیهان دعویم
بن ساعده و بعضی بگویند شش نفر بودند قالوا انا ترکنا قومنا ولا قوم بینهم من العداوة والشر ما بینهم فان یجمعهم الله علیک فلا رجل اعز منک
وگفتند که ما گروه خود را گذاشتیم وآن قوم ایچنین هستند که در میان ایشان عداوت وشر بمرتبه ایست که میان هیچ قوم نیست پس اگر
خدا یتعالی این قوم را بهمراه تو گرداند پس بعد ازین هیچکس سوای تو سردار نخواهد بود نهم الفرفوا الی ملاوهم فلما جاوا قومهم منعتهم دارهم دور هم سلم
الا وفیها ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان بوطن رجوع نمودند چون بگروه خود رسیدند هیچ خانه از خانهای ایشان باقی
نماند مگر در و ذکر خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود اللهم صل علی محمد عدد ما ذکرک الذاکرون وکلما سهی عن ذکرک الغافلون **باب**
المعراج وفرضیة الصلوات الخمس والحمد لله باب هفتم در بیان معراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفرض شدن نماز پنجگانه ونماز جمعه وکان
المعراج فی لیلة السابعة والعشرین من رجب فی السنة الثانیة عشر من النبوة روایة صحیحة ثابتة عنده که معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم
در شب بیست وهفتم رجب سال دوازدهم و یک سال پیش از هجرت است خانچه میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا فی المسجد
الحرام فی الحجر عند البیت بین النائم والیقظان اذ اتانی جبرئیل بالبراق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دران هنگامیکه من در مسجد
حرام اندرون دیوار کعبه از جانب شمال در میان حطیم در خانه خود در میان حالت خواب وبیداری بودم که ناگاه جبرئیل نزد من
براق آورد و در المصابیح قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم لوضاء فی الحرم وصلی رکعتین فی الحطیم در مصابیح آورده پس رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از خوابگاه برخاست ودر حرم شریف وضو ساخته دو رکعت نماز در حطیم گذارد واراده آن کرد که بر براق سوار شود براق جولان
نموده از آنحضرت دور شد جبرئیل علیه السلام از براق گفت که ای محمد علیه السلام را نمی شناسی گفت آری لیکن از روی ادب
اینکه بر پشت هیچ پیغمبر سوار نشود آنحضرت باز عهد کرد وسوار شد وجبرئیل در رکابه مع سبعین الفا من الملائکة فلما بلغ
بیت المقدس نزول وصلی رکعتین وجبرئیل علیه السلام در رکاب آنحضرت هفتاد هزار فرشته می رفت چون به بیت المقدس

السید از براق

رسید از براق فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد مترجم گوید که در اخبار ارواح انبیا و ملایکه اقتدا بوی کردند ثم بدا له المعراج نورانی
من الارض الی السماء فصعد علیه حتی بلغ السماء الاول فقرع جبرئیل الباب فقال الملایکه من انت قال جبرئیل و محمد علیه السلام
فقرحوا و قالوا مرحبا مرحبا نعم المجی بعد ازان فرو بان نور از زمین تا اسمان بر آوی نمایان شد براق بدان معود نمود تا که
باسمان اول رسید جبرئیل علیه السلام دروازه اسمان بکوفت ملایکه پرسیدند که تو کیستی جبرئیل علیه السلام گفت
که جبرئیل و محمد علیه السلام ست ملایکه اسمان اول خوشنود گشتند و گفتند خوش آمدی خوش آمدی چه نیکوست آمدن این
پیغمبر مترجم گوید در روایت مالک بن صعصعه نعم المجی جاء آمده در توجیه این عبارت گفته اند که درین تقدیم و تاخیر است
و مخصوص بالمدح محذوف ساخته اجاء فنعم المجی مجیبه و بعضی گویند که تقدیر عباره اینست نعم المجی الذی جاء موصول
را معدوف ساخته اکتفا بصله کردند و فتحوا الباب فلقی ادم علیه السلام فسلم علیه و اجاب ادم و قال مرحبا
للابن الصالح و النبی الصالح ملایکه دروازه اسمان اول وا کردند الحضرت با دم علیه السلام ملاقات کرد و سلام بر و فرستاد و
ادم علیه السلام جواب سلام داد و گفت خوشی باد مر این فرزند صالح و نبی صالح را ثم فی الثانی عیسی و یحی
فقالا مرحبا بالاخ الصالح و النبی الصالح بعد ازان باسمان دویم بعیسی و یحی علیهما السلام ملاقات کرد هر دو گفتند که خوشی
باد مر این برادر صالح و نبی صالح را و فی الثالث لقی یوسف کذلک و فی الرابع ادریس کذلک و صلی هناک رکعتین و
اقتدی به البهیون و در اسمان سیوم بیوسف علیه السلام بهمان اسلوب ملاقات کرد و در چهارم با دریس علیه السلام
بهمان طور ملاقات نمود و در انجا دو رکعته نماز گذارد ارواح انبیا بو اقتدا کردند و راه عزرائیل ملک الموت فاستقبله و
کان جالسا کرسی تحت شجرة عن یمینه و یساره ملایکه فسئله عن قبض الارواح فقال اذا ما جاء اجل احدهم اصور
المکتوب فیه اسمه و اسم ابایه من اربعین یوما و متی سقط الورق ارسل الیه من ملائکة الیمین ان کان من اهل الرحمة
و الا فمن الیسار و همدرین اسمان عزرائیل که فرشته موکل موت است الحضرت را بدیدبر آی استقبال بخدمت وی
رسید و بیشتر زیر درختی بر کرسی نشسته بود در استاد جمعی ملایکه حاضر بودند الحضرت از کیفیت جان کندن و گرفتن
روح ازو پرسید عزرائیل گفت که چون وقت مرگ کسی نزدیک میرسد یکشنبه از چهل روز برگ این درخت که زیر وی
نشسته ام و دران برگ نام الشخص و نام مادر و پدر وی نوشته میباشد و رو میکرد و چون ان برگ فرو میریزد ازین اهل
رحمته میباشد فرشته راز ملایکه دست راست برای قبض روح او میفرستم و اگر نه از ملایکه دست چپ میفرستم و فی
الخامس هارون و فی السادس موسی علیه السلام و فی السابع نوح و ابراهیم علیهما السلام و در اسمان پنجم بهارون در ششم
بموسی و در هفتم بانوح و ابراهیم علیهما السلام ملاقات کرد ثم بلغ سدرة المنتهی و هی علی السماء السابعة فی منتهی الجنة

یمین العرش ورقها کاذن الفیل ومن انهاک جرت اربعة انهار نیل المصر وفرات العراق وجیحون ماوراء النهر
وسیحون الهند یسمونه کنگ بعد ازان بسدرة المنتهی رسید وآن درختی است بالای هفتم آسمان کناره
بهشت سمت راست عرش برگهای وی مانند گوش پیل وکنار آن چون خمهای حجر واز انجا چهار جوی جاری
شده اند یکی نیل مصر دوم فرات عراق سیوم جیحون ماوراء النهر چهارم سیحون هندوستان که اهل هند
ویرا کنگ مینامند درصراح آمده که سیحون جوی هند میان ماوراء النهر وخراسان وبعضی تغییر سیحون را
بکنگ انکار دارند والله اعلم بالصواب ثم صلی فی بیت المعمور رکعتین واقتدی به الملایکة ثم نزلت ثلثة
کورس کاس اللبن والعسل والخمر وخیر فاختار اللبن فاستحسنه الملایکة فشرب الا قلیلا فقالوا لنجا امتک
الا قلیلا بعد ازان در بیت المعمور که مسجدی است در آسمان هفتم بجذاء کعبه دو رکعة نماز گذارد ملایکه
اقتدا بوی کردند بعد ازان سه پیاله فرود آمدند یکی پر از شیر دوم پر از شهد سیوم پر از شراب
طهور که از کیفیت مستی پاک است واز درگاه الهی مختار کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم شیر را پسند نمود
ملایکه تحسین کردند آنحضرت شیر را بنوشید مکرر اندکی ازان بگذاشت ملایکه گفتند که اگر امت تو نجات
یافت مکرر اندکی ثم امر تقدم علی العرش فنزل رفرف وهو سریر من النور فصعده وهناک توقف
جبرئیل وقال لو دنوت انملة لاحترقت فوطی سبعین الف حجاب بعد ازان مامور شد که بر عرش
فراشو رفرف که تخت نور است فرود آمد آنحضرت از براق فرود آمده بران سوار شد در انجا
جبرئیل از رفاقت باز ماند وگفت که اگر نزدیک شوم مقدار پانهادن مورچه هر اینه از سطوت
نور بسوزم پس آنحضرت علیه السلام هفتاد هزار پرده پامال ساخت ثم تجلی النور فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم التحیات لله والصلوة والطیبات بعد ازان نور نمایان شد رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که عبادت قولی وفعلی ومالی مر خدای راست ویس فقال الله تعالی السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته الله تعالی فرمود که هر پاکی وثنا عبیبه از حضرت ما ای برگزیده عالم بر
تو نثار باد وهر بخششی که از حضرت الوهیت ما معین گشت وخواهش شد بر تو باد فقال علیه السلام
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که سلامتی بر ما وبر بندگان
های خدا که صالحان اند باد فقال الملایکه اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ملایکه گفتند که گواهی میدهم اینکه نیست هیچ معبود بحق مگر خدا تعالی وتقدس وگواهی میدهم اینکه هر اینه

محمد بنده خدا و فرستاده وی است فقال الله تعالی امن الرسول بما انزل الیه من ربه قال علیه السلام بلی قال تعالی و
من قال المومنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله لانفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک
ربنا والیک المصیر پس خدایتعالی گفت ایا باور داشت پیغامرا انچه فرود آورده شد بسوی او از پروردگار او انحضرت
فرمود آری الله تعالی گفت وکسی دیگر هم اعتقاد بامور مذکور کرده بهت انحضرت فرمود و مومنان نیز همه ایمان آوردند
بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و بر پیغامبران او و گفتند فرق نمیکنیم میان هیچ کسی از پیغمبران یعنی بعضی را معتقد
و بعضی منکر نمی باشیم و گفتند شنودیم و فرمان بردار گردیم میخواهیم امرزش تو ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت
قال قد غفرت فادیح اخری قال ربنا لاتواخذنا ان نسینا او اخطانا قال قد فعلت واخری قال ربنا و
لاتحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا قال قد فعلت واخری قال ربنا ولاتحملنا مالا طاقة لنا به قال
قد فعلت واخری قال واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین قال قد فعلت خدایتعالی
گفت ای محمد بخسیدم ترا انچه خواست کن چیز دیگر را انحضرت فرمود ای پروردگار ما یعقوبت مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم خدایتعالی
گفت قبول کردم و چیز دیگر بخواه انحضرت گفت ای پروردگار ما و منه بر سر ما بار گران چنانکه نهادی از بر کسانیکه
پیش از ما بودند خدایتعالی گفت قبول کردم و چیز دیگر بخواه انحضرت گفت ای پروردگار ما منه بر سر ما بار گران
که طاقت برداشت ان نداریم خدایتعالی گفت که قبول کردم و چیز دیگر بخواه گفت و درگذار از ما یعنی فرو بر دن زمین امت
محمد و سنگ باران مارا یعنی مسخ امت را و به بخشای بر ما بغرق ماریدن سنگ از اسمان بر امت من خدایتعالی گفت قبول
کردم قال فما التحفه لامتی قال خمسون صلوة انحضرت گفت تحفه برای امت من چیست گفت پنجاه نماز عن ابن عمر
رضی الله عنهما کانت الصلوة خمسین والغسل عن الجنابة سبع مرات وغسل البول من الثوب سبع مرات فلم یزل
یسأل حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة رواه ابو داود ابو داود از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
روایت میکند که در شب معراج نخستین پنجاه نماز فرض شده بودند و غسل جنابه هفت مرتبه فرض شده
بود و شستن نجاست از پارچه هفت بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم تخفیف می طلبید تا اینکه نماز از
پنجاه به پنج رسید و غسل جنابه و شستن پارچه از نجاست یکبار فرض گردید و ذکر فی البیضاوی و روی انه
کان علیه السلام کان نائما فی بیت ام هانی بعد صلوة العشاء فاسری به فرجع من لیلته وقص القصة
علیها وقال مثل لی النبیون فصلیت بهم ثم اخیر قریش فاستحالوا دارند ناس ممن امن وسعی رجال
الی ابی بکر فقال اوکان قال لقد صدق قالوا اتصدقه علی ذلک قال بل علی ابعد من ذلک اصدقه

بالصدیق در بیضاوی آورده روایت است که هرآئینه رسول علیه السلام بعد نماز عشا در خانه ام هانی بنت ابیطالب
خفته بود پس شب برده شد و در همانشب باز گردید و قصه آن برام هانی خواند که پیغامبران بمن نمایان شدند ایشانرا
نماز گذاردم بعد ازان قریش را خبر نمود این واقعه را محال دانستند و بعضی مردمان که ایمان آورده بودند مرتد
گشتند جماعه نزد ابی بکر شتافتند و قصه معراج را بوی رسانیدند ابو بکر گفت اگر این مقدمه را رسول خدا صلی
الله علیه وسلم گفته است هرآینه راست است مردمان ازو پرسیدند که آیا تصدیق او بریں قصه میکنی ابو بکر گفت
بلکه بر بعید تر ازین امور رسول الله صلی الله علیه وسلم را راست گو اعتقاد میکنم پس نام نهاده شد بلقب صدیق
و استنعته طایفه فجلی له فطفق ینظر الیه و ینعت لهم و هم یقولون اما النعت فقد اصاب اخبرنا عن عیر نا فاخبرهم
بعدد جمالها و احوالها تقدم یوم کذا عند الطلوع یقدمها جمل اورق فخرجوا الی الثنیه فصادفوا کما اخبر و
قالوا ما هذا الا سحر مبین و کان ذلک قبل الهجره بسنه کروهی از ایشان از اوصاف و اسالیب و کیفیات
بیت المقدس پرسیدند پس نمود کرده شد خانه مذکور برای او آنحضرت بسوی بیت المقدس نگاه میکرد
و احوال آن بیان مینمود قریش گفتند که در بیان احوال و کیفیات اماکن بیت المقدس اصابت نمود
ای محمد از شتران قافله ما که غله کشانند خبر ده آنحضرت بشمار شتران و احوال آن خبر داد که فلان روز
نزد طلوع آفتاب از شام بمکه خواهند رسید و پیش آنها شتری خاکستری خواهد بود جماعه قریش بکوهیکه
بسمت شام واقع است بیرون آمدند پس یافتند بهمان طوریکه خبر داده بود گفتند که نیست این مگر جادوی
آشکار و این معراج که کیفیت آن بیان کرده شد پیش از هجرت بیکسال واقع شد و اختلاف فی انه کان
فی المنام او فی الیقظه بروحه او بجسده و الاکثر علی انه اسری بجسده الی بیت المقدس ثم عرج به الی
السموات حتی انتهی الی السدرة المنتهی و فذلک استحالوا و اختلافست در اینکه معراج در خواب
بود یا در بیداری بروح بود یا بجسد اکثر اهل سنت برین اتفاق میدارند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم شب
برده شد بجسم خود بسوی بیت المقدس و منکر آنقدر کافر است بعد ازان بجسم خود بر هفت آسمان عروج
نمود تا بسدرة المنتهی رسید برای همین قریش محال دانسته انکار کردند چه اگر معراج روحی بود قریش محال
ندانستندی مترجم گوید بدانکه قصه معراج ملتقط است از چند احادیث قدر یکه از قرآن مجید ثابت است منکرش
کافر میگردد و آن اسرای آنحضرت علیه السلام از مسجد الحرام تا مسجد اقصا که در سواد شام واقع است و
از انجا بآسمان اولی تا سدرة المنتهی از احادیث مشهوره ثبوت دارد منکرش فاسق میگردد بعد ازان

حصار

از احادیث احاد کہ از صعف خالی نمد قال صاحب الکشاف الحق انہ کان فی المنام قبل البعثۃ بعدہ وبذلک یجمع بین الا
انتہی جار اللہ رحمۃ اللہ صاحب کشاف است ومدت حمولی دارد چنین گفتہ حق انیست کہ معراج الحضرت پیش از
بعثہ در خواب بود وبعد از بعثہ در بیداری وبان توجیہ جمع نمودہ می شود در میان اخبارات مختلفہ تا اینجا تمام شد انچہ کہ بمعراج
تعلق داشت الحال در بیان فرضیت نماز جمعہ ودیگر وقایع سال دوازدہم شروع می نماید وفرضیت صلوۃ الجمعہ تمکن
لم تود فی بلدہ ونسخ وجوب التہجد فبقی نفلا وفرض گردانیدہ شد نماز جمعہ لیکن در مکہ گذاردہ نشد ووجوب تہجد منسوخ
گردانید ونفل باقی ماند قال ابن اسحاق فلما کان موسم السنۃ الثانیۃ عشر من البعثۃ وافاہ من اہل المدینۃ اثنا عشر
فذکر بیعۃ الاولین وخمسۃ اخر فبایعہم النبی علیہ السلام عند العقبۃ علی وفق بیعۃ النسا التی نزلت بعد الفتح علی
ان لا تشرکوا بالہ شیئا الا بیۃ محمد ابن اسحاق در سیرۃ خود آوردہ وقتیکہ موسم حج سال دوازدہم رسید دوازدہ
کس از اہالی مدینہ بحضرت علیہ السلام ملاقی شدند از انجملہ ہفت کس از اسحاق سبعہ وہیچ کس دیگر را ذکر نکردہ
الحضرت علیہ السلام نزد عقبہ مبایعت نمود چنانچہ زبان را بیعت میکردہ برشرط ملیکہ بعد از فتح مکہ فرود آمدند کہ
ہیچ یکی را شریک خدا نہ بندارید ودزدی نکنید وزنا نکنید واولاد خود را نکشید وبیش ما نیارید سخن دروغ کہ بر بستہ
باشید آن را در میان دستہای خویش ودر میان پاہای خویش یعنی فرزندکسے را بدیگرے منسوب نکنید ولی فرمانی نکنید
مرا در کار نیک وہذہ بیعۃ العقبۃ الاولی ولم یکن امر بالقتال بل ذلک قبل نزول الفرایض ماعدا التوحید والصلوۃ
وارسل معہم مصعب بن عمیر یعلمہم الاسلام فکان مصعب یوم بہم ویقرہم القران وہو اول من سمی بالمقرے
فنزل علی اسعد بن زرارہ وجمع بہم اول جمعۃ فی الاسلام بمعونۃ اسعد بن زرارہ راوی گوید کہ بیعۃ عقبہ اولی ہشت ودرین وقت
انحضرت مامور بقتال کافران نشدہ بود بلکہ این بیعت مبنی از فرضیت جمیع فرایض است مگر توحید ونماز القصہ انحضرت علیہ السلام
بعد از بیعت مصعب بن عمیر را ہمراہ ایشان فرستاد کہ بیاموزاند ایشان را طریق عبادت چون بمدینہ باز آمدند مصعب
امامت نماز وتعلیم قران ایشان مرامی نمود واول کسی است کہ مسمی بمقرے گشتہ مصعب بن عمیر روزے نزد اسعد بن زرارہ
کہ یکی از سباق مبعہ بود فرود آمد وبمعونۃ وی باسلمانان جماعۃ جمعہ در اول اسلام گذاردند روی البیہقی ان اسعد بن زرارہ خرج
بمصعب الی دار بنی عبد الاشہل فدخل بہ حایطا لبنی ظفر وہی قریۃ یقال لہا مرمرق فجلسا واجتمع الیہما رجال ممن اسلم
بیہقی روایت میکند کہ روزے اسعد بن زرارہ با مصعب بسوی محلہ بنی عبد الاشہل برامد ودر احاطہ بنی ظفر با مصعب در آمد
وان دیہی است کہ از آنرا مرمرق میگویند پس ہر دو شخص در احاطہ نشستند ومردمانیکہ ایمان آوردہ بودند باین ہم جمع آمدند
فلما سمع بہ سعد بن معاذ واسید بن حضیر سید بنی عبد الاشہل قال سعد وکان ابن خالہ اسعد بن زرارۃ لاسیدن انطلق الی

هذین اللذین اتیا الی دیارنا لیسفها ضعفاءنا فازجرهما وانهیهما ان یاتیا الی دیارنا فانه بلغنا اسعد منی کفیتک ذلک
چون اینخبر بگوش سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که رئیس بنی عبد الاشهل بود رسید سعد بن معاذ که پسر خاله اسعد
بن زراره بود با اسید بن حضیر گفت که برو نزد این دو شخص که در ملک ما آمده اند تا بی خرد نکردانند ضعیفان ما را
باید که ایشان را زجر و توبیخ نمائی و از آمدن بسوی دیار ما منع نمائی زیرا چه اگر اسعد بن زراره از گروه ما که خزرج است
نبودی ای مصعب کفایت میکردیم ترا این مقدمه را فاخذ اسید حربته و اقبل الیهما فلما رآه اسعد قال لمصعب
هذا سید قومه قد جاءک فوقف علیهما فقال ما جاء بکما الینا تسفهان ضعفاءنا اعتزلانا ان کانت لکما بانفسکما حاجة
اسید بن حضیر حربه خود گرفته بایشان متوجه شد چون اسعد بن زراره او را دید از مصعب گفت که این شخص مهتر قوم
خود است یعنی بنی عبد الاشهل که نزد تو آمده است اسید نزد ایشان ایستاده شد و گفت شما هر دو کس را بسوی
ما چه خبر آورده است که ضعیفان ما را سفاهت می آموزند و از راه استقامت دور می اندازند اگر شما را زندگی
درکار است باید که از ما کوشه بگیرند فقال مصعب او تجلس فتسمع فان رضیت امرا قبلته وان کرهت کف عنک
ما تکره قال انصفت فکلمه مصعب بالاسلام وقرا علیه القران فقالا والله لعرفنا فی وجهه الاسلام قبل ان یتکلم
فقال اسید ما احسن هذا کیف تصنعون اذا اردتم ان تدخلوا فی هذا الدین قالا تغتسل فتطهر وتطهر ثیابک
ثم تشهد شهادة الحق ثم تصلی فقام ففعل ذلک مصعب گفت بنشین و بشنو که ما چه میگوئیم و بچه چیز گمراه میکنیم اگر
رضامند شوی از ان امر خواهی گرد و اگر نه خود را از ان باز خواهی داشت اُسید گفت این سخن انصاف
میگوئی مصعب احکام اسلام پیش اُسید بیان کرد و قران را پیش وی بخواند پس اسعد بن زراره و مصعب
گفتند که پیش از اقرار اسید بغراست خود آثار اسلام در چهره او دریافتیم اسید گفت که این دین شما چه
خوبست و وقتیکه شما در دین می درآئید چه میکنید گفتند که اول غسل نما تا پاک شوی و جامه را پاک ساز
بعد ازان گواهی بوحدانیت الله تعالی از سر صدق بدل و جان بدهی بعد ازان نماز گذاری اسید برخاست
و این همه بجا آورد ثم قال ان ورائی رجلا ان اتبعکما لم یتخلف عنه احد من قومه وسأرسله الیکما ثم انصرف
الی سعد وقومه وهم جلوس فلما نظر الیه سعد قال ما فعلت قال کلمتهما فوالله ما رایت بهما باسا وقد نهیتهما
فقالا نفعل ما احببت وقد حدثت ان بنی حارثة خرجوا الی اسعد بن زرارة لیقتلوه لانه ابن خالتک
فیحضرون بعد ازان کنایت از سعد بن معاذ کرده گفت هر اینه سوای من شخص دیگر است که اگر او پیروی
شما بکند هیچ کس از قوم وی که او سی است از وکردن نخواهند پیچید و بزودی او را نزد شما میفرستم اسید بن حضیر

حضیر بسوی سعد و گروه وی که نزد او نشسته بودند باز گردید چون سعد بسوی اسید بدید پرسید که چه کردی گفت گفتم
هر دو سخن گفتم سوگند خدا در انها تخالف و دشمنی معلوم نکردم و انها را منع کردم گفتند انچه دوست داری بگو و
بمن خبر رسیده است که بنی حارثه قصد کشتن اسعد بن زراره کرده اند نزد من ترا چه وی پسر خاله تست بعد ازان ترا
محاصره خواهند کرد فقام سعد مغاضبا مبادرا فلما رآهما مطمئنین عرف ان اسیدا انما اراد ان یسمع منهما فقال
یا ابا امامة اما و الله لولا بینی و بینک من القرابة ما رمت هذا التغشانا فی نادینا فانکره سعد بن معاذ خشمناک
برخاست و شتابان بسوی سعد بن زراره روان گردید چون ان هر دو را بخاطر جمع نشسته یافت بخواست
دریافت که اسید برای استماع کلام انشان این حیله انگیخته است گفت یا ابا امامة سوگند خدا اگر در میان
ما و تو این رشته قرابت نبودی تو هرگز باینجنس قصد نمیکردی اباشما در اهل مجلس ما یان چیزیکه مکروه خاطر
خود میدانیم ما را می پوشید و قد قال اسعد لمصعب جاءک و الله سید من وراءه ان یتبعک لا یتخلف
منهم اثنان فقال مصعب او تقعد فتسمع فان رضیت امرا قبلته و الا عزلنا عنک ما تکره فقال انصفت
فعرض علیه الاسلام و قرأ علیه القرآن فعرفنا فی وجهه الاسلام لاشراقه و چون پیشتر اسعد بن زراره
بامصعب گفته بود که و الله این سردار دیگر سوای وی آمده اگر این شخص تابع تو گردد ازین گروه دو شخص
هم خلاف حکمی تو نخواهند کرد بنا بران مصعب با سعد بن معاذ گفت بنشین و انچه میگویم بشنو اگر رضای
تو خواهد بود امر اسلام را قبول خواهی کرد و گرنه انچه مکروه خاطر تو بوده باشد باز خواهیم داشت سعد گفت
انصاف کردی بعد ازان مصعب احکام اسلام بروی عرض نمود و پیش وی قرآن بخواند اسعد بن زراره
و مصعب میگویند که از افروخته شدن چهره او اثار قبول ایمان معاینه کردم فقال کیف تصنعون اذا اسلمتم
فذکرا له ما تقدم ففعله فعمد الی قومه و معهم اسید بن حضیر فقال یا بنی عبد الاشهل کیف تعلمون امری
فیکم قالوا سیدنا و افضلنا رأیا قال فان کلام رجالکم و نساءکم حرام علی حتی تؤمنوا بالله و رسوله
سعد بن معاذ پرسید وقتیکه شما ایمان می آرید چگونه عمل می آرید انشان انچه در تقریب اسلام اسید بن
حضیر گذشته بود برای سعد بیان کردند سعد همگی بجا آورد پس وی بقوم خود متوجه شد و با انیان
اسید بن حضیر بود پس گفت ای بنی عبد الاشهل شما حکم مرا چگونه میدانید گفتند که تو سردار ما و بهترین ما
از روی عقل و کیاست هستی سعد بن معاذ گفت که سخنها به مردان و زنان شما نیوشیدن بر خود حرام
گردانیدم تا بان وقتیکه بخدا و رسول وی ایمان آرید فلم یبق فی دار بنی عبد الاشهل احد الا اسلموا فرجع

مصعب الی اسعد بن زرارة واقام عنده یدعو فلم یبق دار من دور الانصار الا واسلموا الا ما کان
من دار بنی امیة بن زید فانهم کان فیهم ابو قیس بن صیفی شاعرا لهم فایدا لطیعونه فتوقفوا حتی ماجر رسول
الله صلی الله علیه وسلم ومضی بدر واحد والخندق ثم اسلموا کلهم الغرض هیچ محله از بنی عبد الاشهل باقی
نمانده بود مگر اینکه ایمان آورده بودند بعد ازان مصعب بسوی اسعد بن زراره رجوع کرد و نزد وی
قیام داشته دعوت اسلام می نمود پس هیچ محله از محلهای انصار باقی نماند مگر اینکه ایمان آوردند مگر چند
از محله بنی امیة بن زید زیرا چه درمیان ایشان ابو قیس بن صیفی شاعر کافر جا گرفته بود و آن مرطاع
اینها افتاده و ایشان فرمان برداری امر وی میکردند لهذا در ایمان آوردن توقف نمودند تا که رسول
الله صلی الله علیه وسلم هجرت نمود و غزوه بدر و احد و احزاب بگذشت بعد ازان همه ایمان آوردند و در
الطبرانی ان بنی النجار اشتدوا علی اسعد بن زراره واخرجوا مصعبا فانتقل الی سعد بن معاذ فلم یزل
یدعوا الی الاسلام حتی قل دار من دور الانصار الا اسلم فیها ناس واسلم اشرافهم واسلم عمرو بن الجموح
وکسرت اصنامهم فکان المسلمون اعز اهلها طبرانی روایت میکند که بنی نجار بر اسعد بن زراره بسنجیدند پیش
آمدند مصعب بن عمیر را خارج ساختند وی پیش سعد بن معاذ برفت سعد بن معاذ پیوسته دعوت
اسلام مینمود تا که خانه از خانهای انصار کم باقی مانده که مردی از میان آنها ایمان نیاورده باشد
و سرداران ایشان ایمان آوردند از انجمله عمرو بن جموح هم ایمان آورد و بتهای ایشان شکسته شدند
و طریقه اسلام چندان قوت گرفت که مسلمانان از اهالی مدینه عزیز تر شدند تم رجع مصعب الی مکة فی السنة
الثالثة عشر من البعثة وخرج المسلمون للقاء النبی صلی الله علیه وسلم ومبایعته فی الموسم مع حجاج قومهم
من اهل الشرک حتی قدموا مکة فواعدوا رسول الله صلی الله علیه وسلم العقبة من اوسط ایام التشریق بعد
ازان در سال سیزدهم از بعثت از مصعب بن عمیر از مدینه بمکه معظمه باز گردید و مسلمانان مدینه نیز
برای ملاقات و بیعت بپیغمبر صلی الله علیه وسلم باگروه حاجیان قوم خود تا که اهل شرک بودند در موسم
حج بیرون آمدند تا که بمکه در آمدند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده نمودند که نزد عقبه منا در دوازدهم
ماه ذی حجه که اوسط ایام تشریق باشد بیعت خواهم کرد و ایام تشریق عبارة از یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ماه ذی حجه است قال کعب بن مالک فلما کانت اللیلة الموعودة وکنا نکتم امرنا من المشرکین
فتمنا تلک اللیلة فی قومنا حتی اذا مضی ثلث اللیل خرجنا لمیعاد رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخفین فاجتمعنا

في النقب عند العقبة بلغة وسبعين رجلا از انجمله كعب بن مالك ميكويد كه چون شب موعود رسيد واز ميشتر ام اسلام خود را
از كرده خود كه كافران بودند نهان ميداشتيم پس دران شب ميان قوم خود چسبيدم تا كه سيوم حصه شب بگذشت انگاه
بيدار كرده پوشيده بجاي وعده رسيديم پس در شكاف كوه منار در عقبه منا ما هفتاد و سه مرد جمع شديم و روي ازين عن عباده
بن الصامت لحن سبعون رجلا و امرانتان فواعدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عند شعب العقبة عن البار كسوانت
فاهب الى مني فلما توافينا عنده جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع العباس عم فدعا الى الله وقراء القران ورغب في الاسلام
ثم قال انا ابايعكم على ان تمنعوني مما تمنعون منه نساءكم وابناءكم ازين از عباده بن صامت روايت ميكنند كه ما هفتاد مرد
و دو زن بوديم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم با ما عهد بست كه نزديك شكاف عقبه منا و قتيكه بطرف كوه منار روي جانب دست
چپ تو مي افتد خواهم آمد الغرض چون با همه كسان نزد عقبه منا رسيديم رسول خدا صلى الله عليه وسلم با عم خود عباس تشريف
اورد و بخدا استعا دعوت نمود و قران بخواند و باسلام ترغيب نمود بعد ازان فرمود كه من با شما معت نميكنم مگر بين شرط كه مرا باز داريد
ازان چيزها كه زنان و فرزندان خود را باز ميداريد قال اخذ البراء بن معرور سده فقال نعم والذي بعثك بالحق لنمنعك مما نمنع ما
نحن فبايعنا يا رسول الله نحن والله اصحاب الحروب وزنا ناثرا عن كابر عباده بن صامت گفت از انجمله سراء بن معرور دست
مبارك انحضرت صلى الله عليه وسلم بگرفت وسعت نمود و گفت آري سوگند كسيكه ترا پيغمبر گردانيده هر آينه انچه ازدوستان خود ما باز ميداريم
بهمان طور از ذات شريف تو باز خواهيم داشت و گفت آي رسول الله با ما بيعت نماز يرا چه ما والله مردمان جنگ استيم و طريقه مبارزت
از اباواجداد خود ها ارث يافته ايم في الصراح بقال تو كابرا عن كابر اي كبيرا عن كبير فاعترض القول ابو الهيثم بن التيهان فقال ان
بنا وبين اليهود حبالا ونحن قاطعوها فهل عسيت ان نحن فعلنا ذلك ثم اظهرك الله ان ترجع الى قومك وتدعنا فتبسم رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال بل الدم الدم واللحم اللحم انا منكم وانتم مني احارب من حاربتم واسالم من سالمتم ابو الهيثم بن التيهان
درين ميان گفت كه درميان ما و يهود روابط حلف و عهد درميان هست و اكنون ما همه انرا قطع ميكنيم پس اگر ما اينچنين
كرديم بعد ازان ترا خدا يتعالى غالب گرداند اياز نزد ما بسوي از انكه باز گردي بقوم خود و ما را تنها بگذاري رسول الله صلى الله عليه وسلم
تبسم نمود و گفت بلكه درميان ما و شما اتحاد تمام هست كه اين خون من از جمله خون شما هست و اين كوشت من از جنس كوشت
شما و من از شما هستيم و شما از من هستيد من جنگ كنم درميان ادم ما كسيكه بشما جنگ كند و مصالحه كنم با كسيكه بشما مصالحه كند قال
ابن اسحاق فنبوا النجار تزعمون ان اسعد بن زرارة اول من ضرب يده وقيل ابو الهيثم وقيل البراء بن معرور ثم سابع القوم اين
اسحاق در سيرة خود اورده كه بني نجار ميكويند اول كسيكه دست خود بدست مبارك انحضرت صلى الله عليه وسلم براي بيعت زد اسعد
بن زراره هست و بعضي ميكويند كه ابو الهيثم هست و بعضي براء بن معرور را ميكويند بعد ازان ساير مردمان ان كروه تا در پي آمده

سمعت نمودند روایتی الحاکم فی الاکلیل ان عبد الله بن رواحة قال یا رسول الله اشترط لربک ولنفسک ما شئت فقال اشترط لربی ان
تعبدوه ولا تشرکوا به شیئا واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم قالوا فما لنا اذا فعلنا ذلک قال الجنة قالوا رابح
البیع لا نقیل ولا نستقیل فنزل ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم الایة حاکم در اکلیل خود روایت میکند که عبد الله
بن رواحه بخدمت آنحضرت علیه السلام التماس نمود که از رسول خدا آنچه خواهی برای پروردگار خود و برای ذات خود شرط نما رسول
علیه السلام فرمود که شرط میکنم برای پروردگار خود اینکه پرستش نمائید او را و احدی را شریک الوهیت او نگردانید و برای ذات
خود این شرط میکنم که باز دارید مرا از آن چیزی که باز میدارید از آن برادران خود را گفتند ای رسول خدا وقتیکه ما این چنین کنیم چه
نفع ما را خواهد بود رسول علیه السلام بشارت بهشت داد و فرمود جزای شما جنت است گفتند این بیع منفعت بخشید نه
از خود فسخ این بیع کنیم و از کسی طلب اقاله این بیع نمائیم پس این آیه فرود آمد که هر آینه خدا بیعی خرید نمود از مسلمانان
ذوات و امتعه ایشان باینکه جزای ایشان بهشت باشد تا آخر آیه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجوا الی منکم اثنا عشر
نقیبا یکونون کفلاء علی قومهم بما فیهم فاخرجوا تسعة من الخزرج وثلاثة من الاوس فقال لهم انتم کفلاء علی قومکم کفالة الحواریین
لعیسی ابن مریم قالوا نعم قال فرجعنا الی مضاجعنا و فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که از گروه خود دوازده کس نقیب
نگاهبان همراه من سازید تا هر یکی از ایشان کفیل قوم خود باشد بآنچه در ایشان بوده باشد پس ایشان نه کس از خزرج و سه
از اوس بیرون کرده رفیق آنحضرت ساختند رسول علیه السلام با ایشان گفت که آیا شما کفیل قوم خود هستید مانند
کفالت حواریان عیسی بن مریم را گفتند آری عبد الله بن رواحه گفت که بعد این قول و اقرار داد بجای خفتن خود باز گردیدیم
فلما اصبحنا غدت علینا جلة قریش فقالوا یا معشر الخزرج بلغنا انکم جئتم الی صاحبنا هذا تستخرجونه من بین اظهرنا وتبایعونه
علی حربنا والله ما من حی من العرب ابغض الینا ان یثب الحرب بیتنا وبینهم منکم فاسمعت من ههنا لک من مشرکنا فحلفوا
بالله ما کان من هذا شیء وما علمناه وقد صدقوا لم یعلموه قال ابو عبد الله بن ابی ان هذا الامر جسیم ما کان قومی لیفوتوا علی
بمثل هذا وما علمته کان وقتیکه صبح شد بزرگان قریش نزد ما گرد آمدند و گفتند آری گروه خزرج ما را خبر رسیده که شما جانب این
صاحب ما یعنی محمد بن عبد الله آمده اید تا او را از میان ما برید و شما بر قتال ما با وی بیعت کرده اید سوگند خدا که نزد ما هیچ قبیله
در عرب دشمن تر نخواهد بود از آنکه تازه کند جنگ را در میان ما و آن قبیله از شما عبد الله بن رواحه میگوید که هر یکی از مشرکان
قوم ما برخاستند و سوگند خدا خورده گفتند که اینچنین مقدمه هرگز نبوده و ما از اندانسته ایم عبد الله بن رواحه که رای
وی این حدیث است گوید که مشرکان مدینه سوگند راست خوردند چه ایشان اصلا نمی دانستند چون ایشان سوگند
خورده انکار تمام ظاهر کردند از آن میان ابو عبد الله ابن ابی گفت که این کار بزرگ است و کاهی اینچنین نشده که در امثال

این امور گزده

این امور کرده ما از ما غالب شوند و نمیدانیم این جز اکه شما میگویید آن واقع شده باشد و هذه سبعة العقبة الثانیة و اصحاب هذه السبعة
ثلث و سبعون رجلا من ثلثمایه رجال قدموا مکة مع الحجاج و قیل سبعون را او گوید که این سبعة عقبة ثانیه بست و اصحاب این سبعة مفقاد
و سه مردان بودند که با حاجیان مدینه بمکه در آمدند و با الحضرت صلی الله علیه وسلم صحبت نمودند و تمامی این ان سیصد مردان بودند
از انجمله هفتاد و سه مردم سرف اسلام از ربانی ممتاز گشتند و بعضی میگویند که هفتاد کس بودند ذکر فی البیضاوی فی قوله تعالی
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار فی سورة التوبه در بیضاوی در تفسیر این آیت که سبقت کردگان در ثواب
ششمینیان اند از مهاجرین و انصار که در سوره توبه واقع ست جنس اورده الاولون من الانصار اهل العقبة الاولی
و کانوا سبعة یقال لهم سباق سبعة و اهل العقبة الثانیة و کانوا سبعین و الذین امنوا حین قدم علیهم اسعد بن زراره
و مصعب بن عمیر که پیشنیان در اسلام از انصار اهل عقبه اولی استند و این ان هفت کس بودند که این مرا سباق
سبعه گفته میشود و هم از اهل عقبه ماسه و این ان هفتاد مردان بودند و نیز سابق در اسلام انکان اند که وقت
قدوم اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر نزد این ان ایمان اورده بودند اللهم صل علی محمد سید الابرار و علی اصحابه
المهاجرین والانصار **باب** هجرة الاصحاب الی المدینة باب هشتم در بیان هجرت یاران وی صلی الله علیه وسلم
از مکه معظمه سوی مدینه منوره قال اهل العقبة الثانیة عند انصرافهم الی المدینة لرسول الله صلی الله علیه وسلم
التخرج معنا قال ما امرت به و اذن لاصحابه فی الهجرة الی المدینة و اقام منتظرا الاذن فی الخروج اهل عقبه
دویم وقت بازگشتن خود بمدینه بخدمت الحضرت صلی الله علیه وسلم عرض نمودند ایا همراه ما بیرون می ای
رسول علیه السلام فرمود که مامور نشده ام و بیاران خود اذن هجرت داد و خود برای اذن بیرون آمدن
از مکه چند روز قیام ورزید متوجه بین العقبتین جماعة منهم ابن ام مکتوم و یقال اول من هاجر الی المدینة
ابو سلمة بن عبد الاسد المخزومی زوج ام سلمة بعد رجوعه من هجرة الحبشة پس درمیان دو عقبه جماعتی
که یکی از این ان ابن ام مکتوم است متوجه شدند و گفته شد که نخستین کسیکه هجرت بسوی مدینه نمود ابو سلمة
بن عبد الاسد مخزومی شوهر ام سلمة است که بعد از انصراف از هجرت دویم کردم توالی خروجهم بعد العقبة
ارسالا منهم عمر بن الخطاب و اخوه زید بن الخطاب و طلحة و حمزة و صهیب و زید بن حارثة و عبد الرحمن بن عوف
و الزبیر و عثمان بن عفان و غیرهم حتی لم یبق معه صلی الله علیه وسلم الا ابو بکر الصدیق و علی بن ابیطالب
پستر بیرون آمدن یاران الحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از عقبه دویم جوق جوق و پی در پی گردیدند که یکی از
ایشان عمر بن خطاب و برادر او زید بن خطاب و طلحة و حمزة و صهیب و زید بن حارثة و عبد الرحمن بن عوف

حبشه هجرت

وزبیر و عثمان بن عفان و غیرایشان تا یکدیگه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هیچ یکی از اصحاب غیر از ابوبکر صدیق و
علی بن ابیطالب باقی نماند در صراح آمده که رسل بفتحتین پاره از شتر و گوسپند ارسال جماعه یقال جاءت الخیل ارسالا
ای قطیعا فلما رات قریش ذلک حذروا خروجه صلی الله علیه وسلم فاجتمعوا بدار الندوه و فیهم ابوجهل و جاء هم
ابلیس فی صورة رجل ضعیف نجدی چون قریش این کیفیت دیدند از بیرون آمدن آنحضرت نه ملاحظه مند شده بدار الندوه
فراهم آمدند و در میان اینجماعه ابوجهل بن هشام بود که ابلیس لعین در صورت مرد ضعیف نجدی نزد ایشان بیامد گویند
دار الندوه را قصی ساخت که چون قریش را مهمی کلی ردی مینمود در آن خانه جمع میشدند و مشورت مینمودند و ندوه
در لغت بمعنی حدیث کردن است و ندی و نادیه که بمعنی مجلس است از اینجا است چنانچه در مدارج النبوة و روضة الاحباب آمده
فقال ابوالتجری رأی ان تحبسوه و تقطعوا الیه الماء و الطعام من کوة حتی یموت قال النجدی بئس الرای رأیکم
من نجیبه من قومه ابوالتجری گفت رای من اینست که او را حبس نمایید و آب و طعام از روزنی بوی باید رسانید
همچنین در آنخانه باشد تا که هلاک گردد نیز نجدی گفت بد رائی است اینکه شما آمده گیست که او از قوم وی منقطع
خواهند نمود یعنی چون قوم وی خبردار شوند او را از دست شما خلاص سازند و احتمال دارد که میان شما و قوم
او مقاتله عظیم واقع شود و جماعه شما نیست دایما الابخار بریدن کذا فی الصراح و قال هشام بن عمرو احملوه علی
جمل و اخرجوه من ارضکم قال بئس الرای تخیل قومنا و یقاتلکم هم هشام بن عمر چنین رائی زد که او را بر شتری بار کنند و از زمین خود بیرون
کنند تا هر جا که خواهد برود پیر نجدی گفت انهم بدرای است ایا حسن حدیث و حلاوت گفتار وی را نمیدانید هر جا که رود مردم را
لبخن خود شیفته سازد و با ایشان اتفاق نموده بجنگ شما آید و دمار از روزگار شما برآرد فقال ابوجهل الرأی ان ناخذ
من کل بطن من بطون قریش فتی فیضربوه ضربة واحدة فلا یقدر بنو هاشم علی حرب قومهم فاذا طلبوا العقل عقلناهم قال نعم الرای
ابوجهل گفت مصلحت وقت چنین دانم که از هر قبیله جوانی دلاور اختیار کنند تا همه یک دفعه بر وی بزنند چون خون او در تمام قبایل متفرق
شود بنی هاشم بر جنگ تمامی قریش قادر نیایند ناچار فریضه بدیت او راضی شوند چون خون بها خواهند طلبید دیت ان را
خواهیم داد شیخ نجدی گفت چه نیکو رائیست این پس جمله بران اتفاق کرده از مجلس برخواستند و نیهیه آن مهم بر دا
فنزل جبرئیل بامر الهجرة فقال الله تعالی واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین
فی الانفال پس جبرئیل علیه السلام بامر هجرت نازل شد چنانچه حق تعالی در صورة انفال فرموده که یاد کن نعمت الهی را یا محمد آنگاه
که بدسگالی میکردند در حق تو کافران تا حبس کنند ترا یا مکشند ترا یا جلاوطن کنند ترا و ایشان بدسگالی میکردند و خدا
بدسگالی میکرد با ایشان و خدا بهترین بدسگالی کنندگانست فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی رضی الله عنه نم علی فرشی
و

وتسع ببردي ولا تخف فانه لن يصيبك منهم شيء قوله وديعة الودايع الى اهلها وادى ابا بكر رضي الله عنه واعلمه بذلك وقال قد اذن لي
فقال الصحبة يا رسول الله صلى الله عليه وسلم مر علي رضي الله عنه را فرمود كه بر بستر من بخسب وچادر مرا بر خود بپوشد واز نگايد
قريش مترس كه هر آينه هيچ مكروهي بتو نخواهد رسيد واين امانتها را بصاحبان انها سپرد خواهي كرد علي مرتضى رضي الله عنه
فرموده كه الحضرت قبول نمود رسول خدا از خانه برامد ونزد ابو بكر صديق ساييد وباين قصه اورا خبر داد وفرمود الحال براي هجرت
اذن داده شد مرا ابو بكر گفت يا رسول الله من ملازم صحبت تو ام فعرض علي النبي صلى الله عليه وسلم را حلتين كان قد اعد
هما فاخذ القصوى وقيل الجدعاء وثمنها ثمانمايه درهم ابو بكر صديق نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم وناقه را عرض نمود كه از سابق
انهارا مرتب ساخته براي سواري آماده كرده بود رسول عليه السلام ناقه قصوى ماجدعاء را بقيمت اين مقصد درم بگرفت
مترجم گويد قصوى بفتح قاف وسكون صاد نام ناقه الحضرت وقصو قطع طرف اذن ناقه وبريش را مقصو واقص ميگويند
وماده را مقصوه وقصوى وگفته اند كه ناقه الحضرت مقطوع الاذن نبود بلكه خلقت گوش وي بريده شكل مي نمود وجدعاء
بيني ودست ولب وگوش بريدن جدعا بالمد لغت متنه فذهب ابو بكر رضي الله عنه الى عبد الله بن اريقط الديلي فاستاجره
وكان على دين قومه هاديا خريتا واعده ان ياتيهما بعد ثلث غار ثور ثم القرب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى منزله
واجتمعت قريش على بابه فقال ابو جهل لا تقتلوه حتى تجمع خمسة قبايل ثم اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم حفنة من تراب
فرماها في وجوههم ابو بكر صديق نزد عبد الله بن اريقط كه از قبيله ديل بود رفت واين شخص را بكرايه گرفت زيراكه وي
بر طريق تهيه قوم راه برو ماهر بامر طريق مدينه بود وباو وعده درست ساخت كه بعد از سه شب بدر غار ثوران هر دو
ناقه را بيارد بعد ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنزل خود بار كرديد قريش را بدروازه خود جميع يافت ابو جهل
گفت ناكه هر يك قبايل قرا هم نشوند محمد را بكشيد رسول الله صلى الله عليه وسلم مشتي خاك بدست خود گرفته بر روي
انها بر نافت مترجم گويد انانكه در انشب خاك بر سر اينان امده بود همه در روز بدر كشته شدند تم الى منزل ابي بكر
فخرجا وانيا الغار ليلة الثامن والعشرين من صفر بعد ازان بمنزل ابو بكر صديق تشريف آورد وهر دو اتفاق
كرده خانه را گذاشتند وشب بست وهشتم صفر بغار ثور در آمدند شيخ عبد الحق محدث قدس سره در مدارج
النبوة اورده كه ابو بكر پنج هزار درم در خانه داشت باخود گرفت ودر راه بابهاي مبارك آنسرور مجروح شد ابو بكر
صديق اورا بر دوش خود برداشت وبدر غار رسانيد ودخت خود در غار در امد تا افتي وبكروي با آنحضرت نرسد
وهوام در ان غار مسكن داشتند پس باندرون رفت ونشست واحتياط كرد حجره غار تاريك بود بر سوراخي
كه يافت وصله از جامه خود كه بر قيمتي بود پاره ميساخت وسوراخ را بان مضبوط ميكرد يك سوراخ مانده

بود کہ جامہ بان وفا نکرد باشنہ پای خود بران محکم کردانید پس گفت یا رسول اللہ در آی آنحضرت علیہ السلام در آمد و سر بزانوی
ابوبکر نہادہ بخواب رفت مارا ابوبکر را می گزید و دم نمی زد و نمی جنبید کہ مبادا آنحضرت بیدار کردہ لیکن اشکہا از رخسارہ
او روان شد و بر روی شریف آنحضرت میفتاد و بیدار شد و فرمود یا ابابکر لا تحزن ان اللہ معنا حق تعالی سکینہ نازل کرد و از
آن شب بدین سبب پیدا کرد بعد ازان ہوام حرری بوی سوا نشنود و سایند و روایت ہست کہ گفت ابوبکر نظر کردم بسوی پایہای
رسول خدا کہ میجنبید از انہا خون پس گریہ کردم و دانستم کہ آنحضرت عادت بران محنت و جفا ندارد و جبار رجل من المشرکین
فقال لہم ما تنتظرون قالوا الان نصبح فنقتل محمدا قال خیبکم اللہ اذا پس قد خرج و جعل علی رؤسکم التراب قال ابوجہل انہ لیس
مسجی بردہ الان کلمنا فلما اصبحوا قام علی عن الفراش فقال ابوجہل صدق ما ذلک المجرم در آی از فرش بیش جمعی کہ بردر
حضرت علیہ السلام کردامدہ بودند بیامد از اثر ان پرسید کہ انتظار چیست گفتند اگر صبح بدمد محمد را بکشیم الشخص گفت
نومید کناد خدا شما را ایا شما را خبر ہست کہ او از خانہ برامد و بر سر شما خاک انداختہ رفت ابوجہل گفت ایا محمد بہ چادر
خود نمی چسپید با اکنون با او سخن گفتہ ایم چو صبح کردید علی مرتضی رضی اللہ عنہ از بستر برخاست علیہ السلام برخاست الخاہ
ابوجہل گفت کہ آن خبر دہندہ بما راست گفتہ بود از علی مرتضی پرسیدند کہ محمد کجاست گفت نمیدانم چیران و خجل گشتند
مترجم گوید در مدارج آوردہ کہ منت را اصلی بر گذاشتن علی مرتضی بر وقایع کفار قریش بود کہ باعتقاد دیانت
و مشاہدہ امانت نزد وی میگذاشتہ و آنحضرت یا محمد امین صادق میگفتند زیرا چہ وی رضی اللہ عنہ در میان صحابہ کرام
بنسبت این عم بود ندا امتیاز نمیداشت پس در امثال اینچنین امور حضور او از آنحضرت کفایت میکرد لہذا برای
فتح عہد حدیبیہ در موسم حج بتقریب قرارت سورہ برأت علی رضی اللہ عنہ فرستادہ شد واللہ اعلم فاجتمعت قریش
واخذت الطرق وجعلت الجعایل لمن جاء بہ پس قریش فراہم شدہ تفحص و تفتیش حال پیغمبر علیہ السلام مشغول
گشتند راہہا گرفتند و برای کسیکہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بیارد جایزہ و پاداش مقرر کردند و مرا علی الغار
فروا السیح العنکبوت فقالوا ہہنا کم یکن سیح رفتہ بر غار ثور بزرگ شتند از صنع الہی تنیدہ عنکبوت بر در غار
دیدند با یکدیگر گفتند کہ اگر کسی در اینجا در آمدی تنیدہ عنکبوت باقی نمیماندی و در بعضی روایات بیضہ کبوتر نیز آمدہ
وجاء الدئلی بعد ثلث بالراحلتین وذلک بعد العقبۃ بشہرین وبضعۃ عشر یوما چون سہ شب در غار بسر بردند
صبحگاہ شب سیوم عبد اللہ بن اریقط دئلی بموجب وعدہ دو ناقہ مذکورہ را بدر غار آورد و سوار کردہ راہی مدینہ
شدند و این ہجرت بعد بعثت عقبہ پس از دو ماہ بوده و اندر وز اتفاق افتاد اللہم صل علی محمد سید المہاجرین
وعلی اصحابہ خیر المسافرین السنۃ الاولی الہجرۃ خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابو بکر رضی اللہ عنہ

من غار ثور

من غار ثور في غره ربيع الاول يوم الاثنين في الاصح وقيل الخميس في السنة الثالثة عشر من البعثة وهي السنة الاولى الهجرية
قال الله تعالى فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا في سورة التوبة
ذكر مغطيات وقال سال اول هجري وبيان كيفية هجرت در روايت اصح آمده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر صديق رضي الله عنه
روز دوشنبه غره ربيع الاول از غار ثور بعزم مدينه بيرون آمدند وبعضي روز پنجشنبه ميگويند اين امر هجرت در سال سيزدهم
از بعثت كه سال نخستين هجري عبارت از آنست واقع شد چنانچه حق تعالى در سوره توبه خبر ميدهد كه هر آينه نصرت داده است او را خدا تعالى
الگاه كه بيرون كردندش كافران دويم دو كس الگاه كه اين دو كس در غار بودند الگاه كه گفت يار خود را يعني ابا بكر صديق را اندوه
مخور هر آينه خدا با ماست مترجم گويد وجه توفيق درميان هر دو روايت مذكوره در اول روز هجرت اينست كه رسول عليه السلام از خانه
خود شب پنجشنبه برآمد ودر غار روز جمعه وسه ويكشنبه بماند در روز دوشنبه از غار بيرون آمد در روايت روز دوشنبه موافق سنت باينچه
مرويست كه آنحضرت عليه السلام دوازدهم ربيع الاول بمدينه قدوم فرمود ومطابق هست باينچه در صحيح بخاري آمده كه آنحضرت در مسجد
قبا چهارده شب بماند ومطابق هست باينچه در تفاسير آمده كه بعد ازان بمدينه روز جمعه در آمد الغار لقب في اعلى جبل ثور وهو على يمنة
مكة على مسيرة ساعة بمكتافية ثلثة وكانت اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنه تاتي ابا بكر رضي الله عنه باخبارهما بالطعام هناك ثم انطلق بهما الدليل الذي يرفده
ابو بكر فاخذ بهم في اسفل مكة حتى اتى طريق السواحل ثم عارض الطريق وان غار كه در وي صدق وصديق سه شب ماندند سوراخي است
در بالاي جبل ثور وآن كوهيست بدست راست كسيكه از مدينه بمكه داخل شود بمسافت دو ميل هاشمي راه ودر انجا اسماء نسبت
ابي بكر رضي الله عنه اب وطعام ميرسانيد بعد ازان راه بر كه از قبيله ديل بود ايشانرا بمدينه ببرد ودر اثناء راه ابو بكر رضي الله عنه
رديف عبد الله وكيل بود پس با ايشان در بالاين مكه روان شدند تا كه براه كناره دريا رسيد بعد ازان آن راه را بگذاشت باز
براه آمد ثم نزل من قديد خيام ام معبد فاستسقاها لبنا وظهرت المعجزة في حلبه اللبن من شاة يجفاها ولم يكن لها لبن ثم ارتحلوا
فجاء ابو معبد فاجزته وسقته من اللبن فحرج فادركهم ببطن ترم قبايع وانصرف بعد ازان بمنزل قديد رسيد وخيمه ام معبد
عاتكه بنت خالد خزاعيه فرود آمد وام معبد زني بود عاقله كلان سال بر در خيمه خود نشسته وره گذري را مهمان دار گردي آنحضرت
از وشير طلبيد چون موجود نبود ام معبد معذرت نمود كه ايشان در ميان ما قحط وتنگي هست آنحضرت در منزل وي نظر كرد گوسپندي ديد كه از
غايب لاغري بر جاي خود مانده بعد ازان آنحضرت صلى الله عليه وسلم معجزه در شير دوشيدن ازان گوسپند لاغر كه از شير نبود
ظاهر گرديد وانقدر ازان شير دوشيد كه ام معبد ويارانش آنحضرت سير شدند وآنحضرت عليه السلام نيز باول فرمود وثقيه بخانه
ام معبد گذاشت پسر روان شدند چون ابو معبد بيايد زنش از احوال مذكور خبر داد وبقيه شير او را نبوشانيد ابو معبد از
خيمه خود بر آمد آثار ملاقات آنحضرت بر آمد ايشانرا ميان وادي ترم درك نمود بعد بازگرديد ترم بكسر ميم مبتاة فوقانيه

وسكون راى مهمله وفتح ياء مثناه تحتانيه نام وادى ايست معروف واقامت قريش ايام الايدرون فسمعوا صوتا على جبل
ابي قبيس فان يسلم السعدان لصح محمد من الامن للاخشي خلاف المحالف كويند كه قريش چند روز بي اطلاع از
احوال آنحضرت قيام داشتند بعد ازان بركوه ابي قبيس اواز هاتف شنيدند بدين مضمون كه اكر هردو سعد ايمان آرند محمد از
ايمني بدرجه كمير سد كه از خلاف ايج مخالفي خطره الش نمي ماند قالوا لو علمنا من السعدان فقال شوايا سعد سعد الاوس
كن انت تابعا ويا سعد سعد الخزرجين الغطارف اجبنا اداعي الهدى وتثبتا من الله في الفردوس زلفي اعارف
چون قريش اين اواز شنيدند كفتند كمان هردو سعد رامي دانستيم باز هاتف اواز داد كه اي سعد اوس تو تابع باش
ويا سعد خزرجين كه سردار قوم ايستيد مائند سوي خوانده هدايت وثبات قدم ورزيد تا از جانب خدا يعالي در بهشت قربت
نمايان شمار الفيب كردد سعد بن معاذ از اوس وسعد بن عباده از خزرج بود فعلموا انه اخذ طريق المدينه ثم سمعوا قايلا يقول
پس قريش دانستند كه محمد براه مدينه كرفت بعد ازان ناقي را شنيدند كه ميكويد حرى الله رب الناس خير جزايه رفيقين
خالا خيمتي ام معبد حراد بها دخدا يعالي پروردكار آدميان ايست بهترين جزائي خوان دو رفيق را كه بخيمه ام معبد در آمدند
ودر بعضي نسخ قالا واقع است از قبيل لفه معني بروز استراحت كردند وذكر في البيضاوي انه عليه السلام لما بلغ حجفه في الهجره
اشتاق الى مولده ومولد ابايه فنزلت الاية ان الذي فرض عليك القران لرادك الى معاد في سوره القصص در بيضاوي
مذكور ايست كه رسول عليه السلام وقتيكه در هجرت بموضع حجفه رسيد بسوي جاي تولد خود وابا واجداد خود مشتاق كرديد اين
ايه در سوره قصص فرود آمد هر اينه خداي كه نازل كرد بر تو قران را البته باز كردانيده هست ترا بسوي جاي بازكشت مترجم كويد
اين وعده بروز فتح مكه متحقق كرديد ومفسران را در تفسير معاد اختلاف هست بعضي مقام محمود كه وعده ان در قران مجيد
است يا آخره مراد داشته اند والله اعلم لما شارف المدينه لقيه ابو بريدة الاسلمي في سبعين من قومه بني سهم فقال
عليه السلام من انت قال ابو بريدة وقتيكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم قرب مدينه رسيد ابو بريده اسلمي با هفتاد
كس از كروه خود كه بني سهم بودند با وتلاقي كرديد آنحضرت عليه السلام كفت كيستي كفت ابو بريده نام من است چون
فال نيك فرمود فقال يا ابا بكر برد وصلح امرنا ثم قال ممن قال من اسلم ثم قال سلمنا ثم قال من بني من قال من بني سهم
قال خرج سهمك پس كفت اي ابو بكر خنك شد وبصلاح آمد كار ما بعد ازان فرمود كه اي كدام قبيله كفت از اسلم آنحضرت
فرمود كه سلامت مانديم بعد ازان پرسيد كه از اولاد كدامي كفت از بني سهم رسول عليه السلام فرمود بيرون آمد حصه تو
فقال ابو بريده من انت قال انا محمد بن عبد الله رسول الله ابو بريده چون حلاوت كفتار سيد ابرار ملاحظه نمود بكفت
اشهد ورسيد بوكيتي آنحضرت فرمود من محمد بن عبد الله بيغامرخدا ام فاسلم ابو بريده ومن معه فلما اصبح قال ابو بريدة لاندخل

المدينه الا وعلى

الا ومعک لواء فشد عمامته فی رمح ثم مشی بین یدیه ابو بریده اسلمی با یاران خود ایمان آورد چون صبح شد ابو بریده
گفت در مدینه داخل نشوی مگر اینکه با تو نشانی باشد ابو بریده دستار خود به نیزه بست و پیش پیش آنحضرت روان
کرد پیدا قال یا رسول الله تنزل علی من قال ان ناقتی هذه مامورة ابو بریده پرسید که یا رسول الله بر کدام کروه فرود آئیم
آنحضرت فرمود که این ناقه من مامور است هر جا که خواهد نشست همانجا فرود خواهیم آمد فلقی الزبیر فی رکب من المسلمین
تجارا قافلین من الشام فکسی رسول الله و ابا بکر ثیاب بیض کذا فی صحیح البخاری آنحضرت علیه السلام با زبیر بن العوام
که با جماعه شتر سواران مسلمان بقصد تجارت از شام کوچ نموده براه مدینه می آمد ملاقی شد زبیر رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و ابا بکر صدیق را جامه سپید پوشانید و سمع المسلمون فی المدینة بمخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
فکانوا یخرجون کل یوم الی الحرة اول النهار فینتظرونه فما یردهم الا حر الشمس مسلمانان در مدینه خبر بیرون آمدن
رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بنا بران هر روز بسوی زمین سنگلاخ مدینه اول روز بیرون
می آمدند و انتظار قدوم آنحضرت میکشیدند آنان نرا بمنازل خویش باز نمیگردانید مگر گرمی آفتاب همچنین
هر روز عادة گرفته بودند تا روزیکه آنحضرت بمدینه میرسد آمده بودند و انتظار بسیار کشیده بخانهای خویش
باز گشته بودند فبعد ان رجعوا یوما اوفی رجل من الیهود علی اطم ینظر فبصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه
مبیضین فلم یملک ان قال باعلی صوته یا بنی قیلة هذا جدکم الذی تنتظرونه ای حظکم فثاروا الی السلاح فتلقوا
رسول الله صلی الله علیه وسلم بظهر الحرة روزی بعد رجوع نمودن آنها از حره بخانهای خود مردی از یهود بر
رباط بلند برآمده هر طرف نگاه میکرد با ایشان درخورد آن مرد یهودی رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب
وبرا بدید که جامها سپید پوشیده می آیند آن مرد بر سکوت قدرت نداشت و با نصار بآواز بلند خطاب کرده
گفت که ای بنی قیلة اینست بهره و بخت شما که انتظار آن میکشید یعنی نصیبه شما چون بگوش ایشان این آواز
رسید همگی بسلاح خود ها مبادرت نمودند و بر بالای حره یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاقات نمودند
فنزل بهم فی بنی عمرو بن عوف فی ثانی عشر ربیع الاول من السنة الاولی الهجریة بقباء هی علی میلین من
المدینة و برکت ناقته فی محل صحن مسجد قباء الخطیرة التی فی صحنه مبرک ناقته علیه السلام رسول علیه السلام
با جماعه مذکوره در میان قوم بنی عمرو بن عوف بن کلثوم بن الهدم دوازدهم ربیع الاول سنه اول هجری
بمجلی قبا که بر دو کروه است از راستا مدینه نزول فرمود و ناقه آنحضرت علیه السلام در محل صحن مسجد قبا بزانو
نشست و خطیره که در صحن مسجد قباء واقع است جای نشست ناقه رسول علیه السلام خطیره جای شتر و کوسپند

که از شاخ درخت وچوب سازند وبروک خفتن شتر ابراک فرو خوابانیدن وکل شيء بثبت واقام فقد برک کذا في الصراح
مترجم گوید رسول علیه السلام بتاریخ دوازدهم ربیع الاول در محله قبا نزول فرمود وآن روز جمعه بود زیرا چه چون غره
ربیع الاول روز دوشنبه باشد بالضروره تاریخ دوازدهم روز جمعه خواهد افتاد ومحله قبا در بني عمرو بن عوف چهارده
میل کذا رانیده روز پانزدهم که هم روز جمعه باشد از محله بني عمرو بن عوف انتقال فرمود زیرا چه اگر از روز جمعه شمارے
روز پانزدهم جمعه خواهد افتاد پس تاریخ دخول الحضرت علیه السلام در مسکن خاص مدینه منوره بست وششم ربیع الاول
بتقدیر روز جمعه خواهد بود فنزل في ظل نخلة ثم انتقل الى دار كلثوم بن الهدم من بني عمرو بن عوف رواه زرين واضطجع في البيت
الذي في دار سعد بن خيثمة نقله رواه ابن شيبة اورده اند که الحضرت در سایه درختي بنشست وخاموش بود وابو بکر در مقام
حیرت وحیرانی مردم باستاد هر کسي از انصار که مي آمد کسیکه پیغامبر علیه السلام را ندیده بود ابو بکر را مي پنداشت
که پیغامبر است سلام میرا بو بکر میکرد وتعظیم وے بجا مي اورد تا ان زمانکه سایه درخت کم شد وآفتاب بر الحضرت رسید ابو بکر
روے خویش سایه بر سر انور کرد مردم ان زمان دانستند که خادم کدام است ومخدوم کدام زرین روایت میکند که
چون الحضرت علیه السلام از سایه درخت برخاست بسوے محله کلثوم بن الهدم که از بني عمرو بن عوف بود تا حیرت فرمود
واین شعبه میگوید که چون عبد الجبار رسید در خانه که در احاطه سعد بن خیثمه که داخل قباست نخواهد واستراحت فرمود وفي
صحیح البخاري عن عروة رضي الله عنه قال لبث رسول الله صلى الله عليه وسلم في بني عمرو بن عوف اربع عشرة ليلة وسس
المسجد الذي اسس على التقوى در صحیح بخاري بروایت عروه بن الزبیر رضی الله عنه اورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
در بني عمرو بن عوف چهارده شب بماند ومسجد یکه بنیاد او بر تقوي است بنیاد نهاد وبعمارت ان مشغول شد و
ان مسجد بنی است که حق تعالے در وصف ان میفرماید لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه فيه رجال
يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين وعن ابن عباس رضي الله عنهما مكث رسول الله صلى الله عليه وسلم في بني
عمرو بن عوف عدة ليال واتخذ مكانه مسجدا وكان يصلي فيه الى بيت المقدس وكان موضعه مربد الكلثوم بن الهدم
از عبید الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در بني عمرو بن عوف چند شب
بگذرانید ودر مکان مبرک ناقه خود مسجد ساخت ودر ان مسجد بسوے بیت المقدس که جهت شمال عبارت از ان است
در ان ایام نماز میگذارد وموضع مسجد جاے خشک نمودن خرماے کلثوم بن هدم بود ثم خرج الى المدينة يوم الجمعة
وصلى الجمعة في دار بني سالم بن عوف وهي اول جمعة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا في البيضاوي
في قوله تعالى اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله در بیضاوي در تفسیر ایه مذکوره واقع ست که

بعد از ان رسول علیه السلام

علیه السلام روز جمعه از قبا بسوی مدینه متوجه گردید و در محله بنی سالم بن عوف نماز جمعه گذارد و این اول جمعه است
که رسول صلی الله علیه وسلم بجماعت ادا کرده مترجم گوید که نماز جمعه پیش از هجرت یکسال در مکه فرض شده بود لیکن
در مدینه گذارده شد چنانچه پیشتر گذشته ترجمه آیه اینست که ای مسلمانان چون اذان داده شود برای
نماز در روز جمعه پس سعی کنید بسوی یاد کرد خدا فی صحیح البخاری فصار یمشی معه الناس حتی ترکت ناقته عند مسجده
بالمدینة فقال هذا المنزل ان شاء الله تعالی ونزل فی دار ابی ایوب الانصاری وکان مبرک ناقته علیه السلام
مربد السهل وسهیل یتیمین فی حجر اسعد بن زرارة فاشتراه بعشرة دنانیر ذهبا دفعها ابوبکر الصدیق من
ماله فجعله مسجدا وجعل قبلته الی بیت المقدس وبنی بیتین لزوجتیه سودة وعایشة رضی الله عنهما در صحیح بخاری
آورده که مردمان با آنحضرت میرفتند تا اینکه نزد جائیکه مسجد نبوی الحال در مدینه است ناقه آنحضرت بنشست
رسول علیه السلام فرمود این ان شاء الله تعالی و در خانه ابو ایوب انصاری فرود آمد و جای نشستن
ناقه آنحضرت علیه السلام جای خشک نمودن خرمای سهل و سهیل یتیم پسران رافع بن عمرو که در کنار ربیت
اسعد بن زراره پرورش می یافتند بود آنحضرت از کیفیت این مکان خبر یافته بده دینار زر از ایشان خرید
نمود و نخواستند از بسکه در اخذ ثمن آن موضع مشایعه کردند قبول نکرد و ابوبکر را فرمود تا بهای آن
از مال خود بدهد بعد از ان آن مکان را مسجد ساخت و قبله ان بسمت بیت المقدس یعنی جهت شمال گردانید
و برای دو زوجه خود که سوده و عایشه رضی الله عنهما در آن ایام بودند دو خانه متصل مسجد ساخت
و فی هذه السنة ارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم زید بن حارثة و ابا رافع مع خمسین درهما لیاتیا فاطمة
وام کلثوم و عایشه و سودة رضی الله عنهن و در آن سال رسول الله صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه و
ابا رافع را بانجاه درم فرستاد که فاطمه وام کلثوم و عایشه و سوده رضی الله عنهن را از مکه بمدینه بیارند و فی
هذه السنة جعلت صلوة الظهر والعصر والعشاء رباعیة وقد کانت ثنائیة الا المغرب و در این سال اول
اول بعد قدوم بدو ماه کرد انیده شد نماز ظهر و عصر و عشاء چهار رکانی و پیشتر دو رکانی بودند مگر نماز مغرب
و عن عایشة رضی الله عنها قال اول ما فرضت الصلوة رکعتین فاقرت فی السفر و زیدت فی الحضر و از عایشه رضی
الله عنها مرویست که نخستین نماز دو رکانی فرض شده بود در حضر و سفر پس در سفر نماز دو رکانی مقرر داشته
شد و در حضر زیاده کرده شد و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه صلوة السفر رکعتان تام غیر قصر علی لسان
نبیکم و در اثار از عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده که نماز سفر دو رکعته اند و این دو رکعت تمام اند بدون

نقصان در ثواب برزبان پیغمبر شما وفي المشكوة عن يعلي بن امية قال قلت لعمر بن الخطاب رضي الله عنه انما
قال الله تعالى واذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا فقد امن
الناس قال عمر عجبت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته
رواه مسلم در مشكوة بروايت مسلم از يعلي بن امية رضي الله عنه مرويست كه گفت يعلي از عمر بن خطاب سوال كردم
كه الله تعالى جراين تقرموده كه چون سفر كنيد در زمين پس نيست بر شما گناهي در انكه كوتاه سازيد قدري از نماز اگر بترسيد از انكه
در بلا افكند شما را كافران والحال مردمان امن يافته اند از مخافت فتنه كفار وآن حكم تا هنوز باقي هست يانه عمر گفت من
نيز در تعجب بودم بانچه تو از ان عجب ميداشتي پس از رسول خدا صلى الله عليه وسلم پرسيدم فرمود كه حكم قصر احسان
حداست كه بر شما بخشش نموده پس صدقه وي را بوجود انيمعني از مكايد كفار قبول داريد فاوجب ابو حنيفة القصر في السفر
وجوزه الشافعي لنظرا الي ظاهر الاية پس بنا بر روايت عائشه صديقه وعمر بن الخطاب رضي الله عنهما ابو حنيفه رحمه الله
قصر نماز در سفر واجب داشته وشافعي رحمه الله نظر بظاهر ايه انرا جايز داشته مترجم گويد مشهور انست كه اين اية
در صلوة مسافر نازل شده هست وخوف قيد اتفاقي هست وانچه نزديك اين بنده رخجان يافته هست انست
كه اين ايه در صلوة خوف نازل شده هست وسفر قيد اتفاقي هست ومراد از قصر قصر در كيفيت ركوع وسجود هست
كه بايما ميتوان ادا كرد نه در كميت ركعات چنانچه اثر عبد الله بن عمر كه در بخاري منقول هست باين معني شاهد هست و
سياق ايات نيز دلالت ميكند زيرا چه حمل قول وكعالي واذا كنت فيهم سوائي نماز خوف بر ديگر صحيح نميشود ودر انجا ذكر
خوف نيست پس بيقين معلوم كرديد كه ذكر خوف در اية مذكوره قيد احترازي هست كه در اية تاليه ماخوذ هست
والله اعلم بالصواب وفي هذه السنة اسلم عبد الله بن سلام من علماء اليهود واصحابه ونزلت الم ذلك الكتاب
الاية في شان المهاجرين ومومني اهل الكتاب ودرين سال اول عبد الله بن سلام از فرزندان يوسف عليه السلام كه از
علماء يهود بود با يارانش خود ايمان اورد ودرشان مهاجرين وكردندگان اهل كتاب اية اول سوره بقره نازل شد
وعن بشير الاسلمي لما قدم المهاجرون المدينة استنكروا المدينة وكانت لرجل من بني عفار عين يقال لها رومة وكان يسقي
منها بمد وازبشير اسلمي مرويست كه چون مهاجرين در مدينه امدند آب مدينه را ناموافق مزاج خود يافتند ودر ملك مرد عفاري
مشكي ازان بعوض يك مد از خرما يا طعام ميفروخت مد بالضم نوعي از كيل دمانه وان مقدار يكرطل وثلث رطل هست
ورطل بعداد ي نورده سير شاهي وسير شاهي يكنيم توليجه ودو مانه وتوليجه دوازده مانه ومانه هشت سرخ وسرخ عبارت
از سه جو ميانه كه عبارت از هشت برنج هست فقال النبي صلى الله عليه وسلم لعينها بعين في الجنة فقال ليس لي ولعيالي

ولعيا غير ياوقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اشترى سرر ومته ويجعل دلوه مع دلاء المسلمين فله مثلها في الجنة فاشترى عثمان
نصفها باثني عشر الف درهم وجعله للمسلمين ثم اشترى النصف الاخر ثمانية الاف درهم پس پيغمبر عليه السلام ياد فرمود كه ازمن
بفروش اين چشمه بمثبت آنحضرت فرمود هركه سرر ومه را خريد كند وبكرواند دلو خود با دلوهاى مسلمانان پس اوراست مثل اين
چشمه در بهشت عثمان بن عفان رضى الله عنه پنجاه از ان چاه بدوازده هزار درم خريد نمود وبر مسلمانان وقف ساخت
بعد ازان پنجاه ديگر را نيز بهشت هزار درم خريده وقف نمود وفى صحيح مسلم عن عايشة رضى الله عنها قالت قدمنا المدينة
وهى وبيه فاشتكى ابو بكر وبلال فلما راى رسول الله شكوى اصحابه قال اللهم حبب الينا المدينة كما حببت مكة او اشد وصححها لنا وبارك
لنا فى صاعها ومدها وحول حماها الى الجحفة وهى موضع قريب خم ويقال لها مهيعة وكانت وبا مشترك در صحيح مسلم از عايشه رضى الله عنها
مرويست كه در آمديم بمدينه در حاليكه وبا زده بود ابو بكر صديق وبلال مريض شدند چون رسول الله صلى الله عليه وسلم شكوه عدم
موافقت هواء مدينه از ياران خود شنيد بجناب الهى دعا كرد كه خدايا مدينه را محبوب ما بسار چنانچه مكه را يا ما دوست كردانيدى
وبرا ما سالم كردان زمين مدينه را از آفات وبركت ده ما را در صاع ومد مدينه وبكردان تب مدينه را بجحفه وان موضع است
قريب غدير خم كه انرا مهيعه ميكويند وان وبا مشترك بود مترجم كويد درهم نوزن ۳ ماشه ودو سرخ بالاور طل يكصد وسى ۱۳۰ درم وصاع
مدنى پنج رطل وثلث ان ووسق مدينه شصت صاع كه عبارت از چهار من وپنج اثار باد كم هست وفى صحيح البخارى قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم رايت امراة سوداء ثائرة الراس خرجت من المدينة حتى نزلت مهيعة فاولتها ان وباء المدينة ينقل الى المهيعة
ودر صحيح بخارى آمده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه زنى سياه فام پريشان مو را ديدم كه از مدينه برامده بمهيعه فرود آمد پس
تاويل اين رويا كردم بانكه هر آينه وبا مدينه بسوى مهيعه نقل كرده ومدينه از وبا خالى كردديده وعن هشام بن عروة قال
كان الداخل بالمدينة يعشر اى ينهق كالحمار عشر اصوات والامات قبل ان يخرج منها حتى قدم عروة بن الورد فلم يعشر
فتركه الناس واز هشام بن عروه مرويست كه پيش از قدوم آنحضرت بمدينه رسمى بود هر كسيكه بمدينه در آمدى وخواستى كه از و
باسالم ماند مانند حزوه بار او از كردى واكر بر خود اين منقصت را نمسنديدى پيش از برآمدن مى مرد همچنين اين رسم مسلوك
بود تا كه عروه بن ورد بمدينه در آمد وآواز حمار نه برآورد وسلامت ماند پس مردمان نيز كذاشتند ورسم جاهليت محو كرديد و
تحويل مثل هذه الوباء من اعظم المعجزات وباز كردانيدن آنچنين وبا از بزرگترين معجزات هست وعن جابر رضى الله عنه
استاذنت النجى على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال من هذه فقالت ام صلدم فامر بها الى اهل قباء فاتوه فشكوا اليه
فقال ان شئتم دعوت الله ان يكشفها عنكم وان شئتم تكون لكم ظهورا قالوا او تفعل قال نعم قالوا فدعها رواه احمد در مسند
امام احمد بروايت جابر رضى الله عنه آمده كه تب صورة زن كرفته براى درآمدن بمدينه از رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن

ان حشمه را نيز خواهست كه بر ابر ان موقوت عيال كس باشد در بهشت ان

خواست انحضرت پرسید که این زن کیست گفت که من آم صلدم ام وآن نوعی از تپ است انحضرت آنرا حکم کرد که بسوی اهل قبا
برو پس همچنین شد مردمان انجا بخدمت انحضرت می آمدند و شکایت تب میکردند انحضرت فرمود که اگر خواهند بخناب
حق تعالی دفع تب از شما استدعا نمایم و اگر خواهید آن تب پاک کننده کثافت گناهان شما باشد چون امانی قبا
خبر طهارت ذنوب از ابتلاء از ارتب شنیدند بر سبیل استقرار پرسیدند که ایا تب گناهان ما پاک میسازد انحضرت
فرمود آری امانی قبا عرض کردند که آنرا درمیان ما بگذارد و له ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل بالحمی و الطاعون
فامسکت الحمی بالمدینة و ارسلت الطاعون الی الشام فالطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکافرین قالوا
الموجود فیها الیوم لیس حمی الوباء بل رحمة ربنا و دعوة نبینا و مرا احمد راست بروایة جابر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام تب و وبا را نزد من آورد پس تب را بمدینه داشتم و طاعون را بشام فرستادم
پس طاعون شهادت امت منست یعنی کسیکه سبب طاعون بمیرد در جه شهادت می یابد و رحمت است مرامت مراد
بر کافران عذاب مرمان مدینه گفته اند که امروز در مدینه تب و وبا موجود نیست بلکه رحمت پروردگار ما و طلبیده
پیغمبر ما است مترجم گوید که مراد از مدینه در حدیث مذکور موضع قبا باشد که بمسافت دو کروه از مسجد نبوی واقع
است و آن نیز داخل مدینه منوره شده و فسر الطاعون بالموت العام الفاشی و الصواب انه مایکون عن
طعن الجن فیهیج به الدم فی البدن و تغیر کرده شد طاعون بمرگ عام که غلبه و ظهور بسیار نماید و صواب اینست که
طاعون آنست که از نیزه زدن جن باشد که سبب آن خون از بدن برآید و فی صحیح مسلم عن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابراهیم حرم مکة و انی حرمت المدینة بین لابتیها لا یقطع عضاهها و لا یصاد صیدها و در صحیح مسلم از جابر رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر آینه ابراهیم علیه السلام
حرم امن ساخت مکه را و من حرم ساختم مدینه را میان دو کوه آن که بریده نشود شاخهای درخت آن و شکار
کرده نشود جانور قابل صید آن قال النووی حرمتها الشرقیة و الغربیة و هو حد للحرم من الجانبین و المدینة
بینهما امام نووی شارح صحیح مسلم در تفسیر لابتیها گفته که هر دو زمین سنگ لاخ آن که یکی بجانب مشرق
و دوم بسمت مغرب واقع است و این حد حرم مدینه است از دو جانب و مدینه میان این هر دو حره
واقع است و تفصیل این مقام عالی در کتاب الثانی می آید ان شاء الله تعالی و فی هذه السنة عقد رسول الله
صلی الله علیه وسلم المواخات بین خمسین رجلا من المهاجرین و خمسین من الانصار فکانوا یتوارثون بالنصرة
و الهجرة دون الاقارب لقوله تعالی و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض فی آخر الانفال

وهم درین سال اول هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم درمیان پنجاه مرد از مهاجر با پنجاه انصار عقد برادری بست چنانچه
ابوبکر صدیق با خارجه بن زید انصاری و عبیده بن الجراح با سعد بن معاذ سید قبیله اوس از انصار و زبیر بن العوام با سلمه بن
سلمه انصاری و عثمان بن عفان با اوس بن ثابت انصاری و طلحه بن عبید با کعب بن مالک انصاری و عبد الرحمن بن عوف
با سعد بن ربیع انصاری و سلمان فارسی با ابو الدرداء عقد مواخات بستند و دران باب کتابتی نوشتند پس مهاجر و انصار بعد
هجرت نفرة از یکدیگر میراث میگرفتند نه که اقارب باستدلال قول وی تعالی و اواخر سوره انفال نازل شده یعنی دانا نکه جای دادند
پیغمبر را بمدینه و نصرت کردند اینجماعه بعض ایشان بعض اند و متوارث در میراث یکدیگر اند از برادران مهاجرین ذکر
فی البیضاوی هم الانصار اووا المهاجرین الی دیارهم و نصروهم علی اعدائهم فکانوا یتوارثون بالنصرة والهجرة دون الاقارب حتی
نسخ بقوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض ای فی التوارث من الاجانب واستدل به الحنیفة علی توریث ذوی الارحام
در بیضاوی مذکور است که مراد از الذین انصار اند که اینها مهاجرین را بملک خویش جا دادند و بر دشمنان ایشان که قریش و یهود اند
یاری نمودند پس این دو فریق با یکدیگر برشته نصرت و هجرت میراث میگرفتند و اقارب را که علاقه مذکور درمیان نداشتند ارث نمیرسید
این حکم چند روز نافذ بود تا که بعد از غزوه بدر بآیه واولوا الارحام اولی ببعض منسوخ گردید یعنی و خداوندان قرابت بعض ایشان نزدیک
تر است ببعض در حکم خدا یعنی صله و توارث میان اهل قرابت که اصحاب فروض و عصبات اند لازم است یعنی اقربا سزاوار
تر اند در حکم یکدیگر میراث گرفتن از اجنبیان و بهمین آیه علماء حنیفه بر توریث ذوی ارحام استدلال کرده اند و فی هذه السنة
اسلم سلمان الفارسی وکان مملوکا لامراة من بنی النضیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کاتبیها فکاتبیها علی ثلثمایة نخلة تحیی لها
بالفقیرین واربعین اوقیة ذهب فقال علیه السلام لاصحابه اعینوا اخاکم قال فاعانونی بالنخل حتی اجتمع ثلثمائة ودیة فخرج
رسول الله معی فجعلنا نقرب الیه الودی ونضیعه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده حتی فرغنا وهم درین سال اول سلمان فارسی
ایمان آورد و بود سلمان بنده مرزنی از بنی نضیر رسول الله صلی الله علیه وسلم از سلمان گفت که خود را از ان زن مکاتب ساز سلمان
از ان زن پرسید درخت خرما که ان را در فقیرین بنشاند و چهل اوقیه زر خود را مکاتب ساخت آنحضرت علیه السلام بیاران خود گفت
آیا برادر خود اعانت نمائید سلمان گویند پس یاران آنحضرت درنهالان خرما معاونت من کردند تا اینکه پرسید نهال فراهم
شدند رسول الله صلی الله علیه وسلم با من بجانب فقیرین برآمد پس شروع کردیم ما در انبکه یکیک نهال را نزد وی می آوردیم
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان را بدست خود بزمین می نشاندند تا که فارغ شدیم بعد ازان اندک اندک از چهل اوقیه زر امداد نمودند
تا که در سال پنجم از بند خلاص شد و آزاد گردید چنانچه می اید انشاء الله تعالی اوقیه و اوقیه عبارت است از هشت و نیم متقال
و متقال چهار و نیم ماشه و فقیرین بصیغه تصغیر نام دو مزرعه است متصل بنی النضیر و فی هذه السنة زفاف عایشة رضی الله

عنها وهم درین سال اول در ماه شوال از حضرت علیه السلام با عایشه صدیقه زفاف نمود مترجم گوید چون
مولف قدس الله سره العزیز از بیان اثری که از عایشه مرویست سکوت نمود ما اندکی از روضة الاحباب
نقل میسازیم از عایشه رضی الله عنها مرویست که چون بمدینه آمدیم بمحله در بنی الحارث بن الخزرج می نشستیم
روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم بخانه ما آمد و نزد آنحضرت جمعی از مردمان و زنان انصار گرد شدند و
من در آن حجره بازی میکردم مادرم آمد و مرا فرود آورد و موی مرا فرق کرد و روی بشست
انگاه مرا میکشید تا بدر خانه که آنحضرت در انجا بود رسانید نفس بر من افتاده بود لحظه توقف کرد
تا تسکینی یافتم پس در آورد مرا دیدم که آنحضرت بر تختی که در خانه ما بود نشسته مرا برد و در کنار رسول
علیه السلام نشانید و گفت یا رسول الله این اهل تست خدا تعالی برکت کناد در وی از برای تو
برکت کناد در تو از برای وی مردم از خانه بیرون رفتند و آنحضرت علیه السلام با من زفاف کرد
و هیچ شتر و گوسپندی نکشتند و طعام عروسی ما کاسه شیر بود که از خانه سعد بن عباده آمده بود و من
در آن ایام نه ساله بودم و فی هذه السنة رویا الاذان و هم درین سال اول خواب اذان دیده شد و کیفیت
آن خواب اینست و فی المشکوة عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا المدینة فیجتمعون الصلوة
ولیس ینادی بها احد فتکلموا یوما فی ذلک فقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود فقال عمر رضی الله عنه اولا تبعثون
رجلا ینادی بالصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة متفق علیه در مشکوة
از بخاری و مسلم بروایة عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت عبد الله وقتیکه مسلمانان بمدینه
در آمدند و برای نماز جماعت وقت معین ساختند و در آن ایام کسی اعلام کننده نماز نبود تا بان علامت
در خیل وقت نماز را بدانند و در مسجد حاضر گردند پس رسول الله علیه السلام و یاران وی روزی در
مشورت این امر سخن رانند بعضی گفتند بگیرند مانند ناقوس نصاری تا وقت نماز آگاه شوند و هر کسی
آواز آن شنیده در جماعت حاضر شود آنحضرت بجهت انکه دستور نصاری بود قبول نفرمود و بعضی
گفتند بگیرند بوق را مانند بوق یهود تا باو از بوق مردم را اخبار کنیم آنحضرت بجهت موافقت یهود
رد نمود و بعضی دیگر با فروختن آتش مصلحت دادند آنحضرت برای مشابهت مجوسان این را نیز رد
نمود ازان میان ناطق بحق و صواب یعنی عمر بن خطاب سخن در آمد و گفت چرا شخصی را معین نمیکنند
تا ندا کند بانگه وقت نماز در آمده است رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای بلال برخیز و مسلمانان را

را بنماز آوازده فنادي الصلوة جامعة بلال اولز واد بكلمه مذكور وعن عبد الله بن زيد رضي الله عنه قال طاف
لي وانا نايم رجل يحمل ناقوسا في يده فقلت ايبع الناقوس قال ماتصنع به قلت ندعوا به الي الصلوة قال افلا
ادلك علي خير من ذلك قلت بلي قال تقول الله اكبر الله اكبر الي آخر كلمات الاذان وكذا الاقامة ودر سنن ابي داود
وابن ماجه از عبد الله بن زيد الصاري حرجي رضي الله عنه مرويست كه گفت عبد الله بن زيد من در خواب بودم مي
بينم كه مردي ناقوس بدست خود گرفته پيش من آمد و شد ميكند بانمرد در خواب گفتم اياتو اين ناقوس را مي فروشي انمرد گفت كه
ازين چه خواهي كرد گفتم اعلام كنم مردمانرا باو ازاين بسوي نماز انمرد گفت ايا نه دلالت كنم ترا بر امر خوبتر از نواختن ناقوس گفتم اري
انمرد گفت موذن بگويد الله اكبر چهار بار واشهدان لااله الا الله دوبار واشهدان محمد رسول الله دوبار حي علي الصلاح دوبار
حي علي الفلاح دوبار الله اكبر دوبار لااله الا الله يكبار وهمچنين اقامت فلما اصبحت اتيت رسول الله صلي الله عليه وسلم فاخبرته
فقال انها لرويا حق فقم مع بلال فجعلت القيه عليه ويوذن به فسمع بذلك عمر بن الخطاب وهو في بيته فخرج يجر رداءه والذي
بعثك بالحق لقد رايت مثل ماراي فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم فلله الحمد رواه ابو داود وابن ماجه عبد الله بن زيد گويد وقتيكه
صبح كردم بخدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم امده از واقعه شب خبر كردم انحضرت عليه السلام فرمود كه هر آينه اين خواب راست
است و دعوت نماز خبر باين تر نباشد پس با بلال فرمود برخيز و اورا ابن كلمات بيامور عبد الله بن زيد گويد پس شروع كردم باموختن
اين كلمات بلال را و بلال اذان ميداد عمر بن خطاب كه رضي الله عنه ان را بشنيد حال انكه در خانه خود پس چادر خود
كشيده بشرعت تمام از خانه برامد و بخدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم ميگفت يا رسول الله قسم ان خدائيكه ترا بحق
ساخته هر آينه اكنون ديده ام مثل انچه عبد الله بن زيد ديده رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت مرخدا راست سپاس اين
نعمت وعن مالك رح بلغه ان الموذن جاء عمر يوذنه بصلوة الصبح فوجده نايما فقال الصلوة خير من النوم فامره عمر ان
يجعله في نداء الصبح رواه في الموطا ودر موطاء امام مالك رحمه الله عليه مرويست كه مالك را روايت رسيده كه موذن نماز
صبح نزد عمر ميامد كه اورا براي نماز خبر دار سازد اتفاقا عمر را خفته يافت موذن عمر بعد حي علي الفلاح كلمه الصلوة خير
من النوم زياده كرد يعني نماز بهتر از خفتن است عمر بشنيدن اين كلمه بيدار شد موذن را حكم كرد كه اين كلمه را در اذان
نماز صبح زياده كرده باشند وعن السايب رضي الله عنه قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علي المنبر
علي عهد رسول الله صلي الله عليه وسلم وابي بكر وعمر رضي الله عنهما فلما كان عثمان رضي الله عنه وكثر الناس زاد النداء الثالث
علي الزوراء رواه البخاري محمد بن اسمعيل البخاري از ثايب بن زيد رضي الله عنه روايت ميكند كه سايب گفت كه در
زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم وابي بكر وعمر رضي الله عنهما روز جمعه اذان اول انگاه مي بود كه امام بر منبر براي خطبه

می نشست چون عثمان رضی الله عنه خلیفه گردید و مردمان بسیار شدند و کثرت اهالی مدینه بمرتبه رسید که بیک بانگ نماز اعلام تمام
مردم حاصل نمیشد زیاده کرد اذان سیوم را بر موضع زوراکه مقام مرتفع بود و این اذان اگرچه بدعت است در حدوث لیکن اول
است در وقوع و تا امروز ان طریقه مستحسنه باقی است و این زیادتی در سال سی ام هجری بوقوع آمده فکان النداء الاول
اذا جلس الامام علی المنبر و النداء الثانی هو الاقامة و الثالث الذی زاده عثمان رضی الله عنه هو الاذان فی اول وقت الجمعة
کما هو المعمول امره عثمان رضی الله عنه لیعلم الناس وقت صلوة الجمعة پس بود نداء اول وقتیکه امام بر منبر نشست دویم اقامة
و اذان سیوم که عثمان رضی الله عنه آنرا زیاده کرد ان بانگ نماز یست که در اول وقت جمعه میکویند چنانچه تا الحال معمول است
عثمان رضی الله عنه بر آن امر کرد که تا مردمان وقت نماز جمعه بدانند و فی هذه السنة تکلم الذیب و شهد بنبوته علیه السلام کما مر و در
همین سال گرگ با اعرابی سخن گفت و بنبوة آنحضرت علیه السلام گواهی داد چنانچه در مقدمة الکتاب بروایه ابو هریره گذشته
اللهم صل و سلم علی سیدنا محمد الماحی رسوم الکفر و الضلال و الآمر الاذان بقوله نادِ بالصلوة یا بلال السنة الثانیة الهجرة
ذکر مغلمات و قایع سال دویم هجری نزلت فیها ایة السیف و القتال ایه سیف و قتال درین سال نازل شد ذکر فی البیضاوی
کان المشرکون یوذون الاصحاب فکانوا یاتون رسول الله من بین مشجوج و مضروب تتظلمون الیه فیقول لهم اصبروا فانی لم اومر
بالقتال حتی هاجر و نزل اذن الذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر فی سورة الحج در بیضاوی مذکور ست که مشرکان
حرب یاران آنحضرت را آزار میدادند ایشان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم سر شکسته و زخم رسیده می آمدند و پیش آنحضرت
اظهار ظلم مشرکان میکردند آنحضرت ایشان را حکم میکرد که صبر کنید زیرا که من مامور بقتال ایشان نشده ام تا وقتیکه بهجرت فرمود
و در سوره حج فرود آمد که دستوری جهاد داده شد آنان را که با کفار جنگ میکنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شدند و هر آینه خدا بر نصر
دادن ایشان توانا ست و هو اول ایة نزلت فی القتال بعد ما نهی عنه فی بیف و سبعین ایة و این نخستین ایاتی ست که در باب
قتال فرود آمده بعد منع آن در هفتاد و چند آیه ثم نکاح علی و فاطمة رضی الله عنهما فی اخر عشرة من شهر من العام الثانی الهجری و نبی از
رسول الله بنت فاطمه خلف حجرة عایشة رضی الله عنهما بعد از ان نکاح علی با فاطمه رضی الله عنهما بسته شد در آخر عشره صفر
از سال دویم هجری و رسول علیه السلام خانه فاطمه پس از حجره عایشه بنا کرد و روایت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی علیک
بالعرس فارسل در عه الی الدلال لبیع فاخذه عثمان رضی الله عنه بار بعمائة درهم فاطعم علی کرم الله وجهه الاصحاب
ثم القی الدرع عثمان فی بیت علی رضی الله عنهما یوما خفیه فلما راه تعجب و اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فنزل جبریل
و قال القاه عثمان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارک الله له فذهب صرة فی بیته مملوة و صرین اخرین کن
فی کل منهما الربعمائة درهم مروایت کرد رسول الله صلی الله مر علی ابن ابیطالب رضی الله عنه را فرمود بر تو لازم بیت که طعام عرسی

عروسي را آماده كني و اصحاب را بخواني چون نزد علي رضي الله عنه چيزي نقد در انوقت نبود زره خود نزد دلال فرستاد كه ازا
بفروشد عثمان رضي الله عنه بچهار صد درم ان زره را خريد علي كرم الله وجهه همه ياران طعام وليمه بخوردند بعد ازان عثمان
رضي الله عنه روي بپوشيده زره مذكور را بخانه علي رضي الله انداخت چون علي كرم الله وجهه زره خود بخانه ديد تعجب كرد نزد
رسول الله صلي الله عليه وسلم خبر نمود جبرئيل عليه السلام فرود آمد و كشف اين سر نمود كه ابن زره را عثمان انداخته است
رسول الله صلي الله عليه وسلم دعا كرد كه خدايا بمال عثمان بركت ده پس عثمان صره پر از چهار صد درم كه در وجه بهاي
زره داده بود يافت و دو صره ديگر كه در هريكي چهار صد درم بود ند نيز يافت اثر دعاي انحضرت ازانوقت چنان ظاهر
گرديد كه تمامي عمر با كثرت اموال اعانت لشكر اسلام و مسلمانان مينمود رضي الله عنه ثم سرية عبد الله بن جحش رضي الله عنه
بعد ازان در سال دويم هجري سريه عبد الله بن جحش رضي الله عنه واقع شد ذكر في البيضاوي بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم
عبد الله بن جحش ابن عمته علي سرية في جمادي الآخرة قبل بدر بشهر ين ليرصد عيرا لقريش فيهم عمرو بن عبد الله الخضرمي وثلثة
معه فقتلوه واسروا اثنين واستاقوا العير وفيها تجارة الطائف وكان ذلك غرة رجب وهم يظنون جمادي الاخرة
فقالت قريش استحل محمد الشهر الحرام يامن فيه الخائف وتبفرق فيه الناس الي معايشهم فقال اهل السرية بل سرح
حتي نزل توبتنا در بيضاوي مذكور ست كه رسول الله صلي الله عليه وسلم عبد الله بن جحش را برادر زينب بنت جحش
بسر عمه انحضرت كه اميمه بنت عبد المطلب باشد در شهر جمادي الثانية پيش از غزوه بدر بدو ماه سردار سريه كرده
فرستاد كه در بطن نخله رسيده مترصد كاروان قريش گردد مترجم گويد دران سريه عبد الله بن جحش كه با دوازده كسان از
اكابر اصحاب رفته بود مسمي بامير المومنين شد وچون در انجا رسيد توقف كرد كه تا كان كاروان قريش از جانب
طايف بدان موضع رسيدند دران قافله عمرو بن عبد الله الخضرمي و سه ديگر كه حكم بن كيسان و عثمان بن عبد الله
بن مغيره و برادر او نوفل بن عبد الله مخزومي همراه او بودند عبد الله بن جحش و ياران او عمرو بن عبد الله الخضرمي را
كشتند و دو كس از ياران او اسير نمودند نوفل بگريخت و تمام اموال قافله را نزد انحضرت صلي الله عليه وسلم
رانند و دران كاروان مال تجارت كه موزيد لديم طايفي باشد و ديگر متاع طايف بود و اين واقعه غره رجب
اتفاق افتاده اهل سريه آن روز را از جمادي الاخرمي دانستند كاروانيان قريش گفتند كه محمد شهر حرام
را كه نرسنده دران ايام امان مي يافت و مردمان بسوي اسباب معاش خود ها برا كنده ميشدند حلال گردانيد
باري اين رسم تو پيدا كرده اهل سريه متهم شده با يكديگر گفتند كه ما اين زمين را نميگذاريم تا انيكه قبول توبه
ما فرود آيد فنزلت الآية يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير وصد عن سبيل الله وكفر به والمسجد

الحرام واخراج اهله منه اكبر عند الله والفتنة اكبر من القتل في سورة البقرة پس در سوره بقره فرود آمد كه سوال ميكنند
ترا از ماه حرام از جنگ كردن در آن يعني رجب و ذي الحجه و محرم كه در شريعت حضرت ابراهيم جنگ كردن درين ماهها
حرام بود پس سوال كردند كه در شريعة محمديه حكم تحريم باقيمانده يا نه بگو جنگ كردن در وي سخت كاري است و باز داشتن
از راه خدا و ناگرويدن بخدا و باز داشتن از مسجد حرام و بيرون كردن اهل اين مسجد از وي سخت تر است نزديك خدا
و فتنه انگيختن يعني شرك سخت تر است از كشتن حاصل جواب آنست كه قتال كفار جايز است و تحريم قتال مسلمين منسوخ

مترجم گويد كه چون اين آيه فرود آمد عبد الله بن جحش و ياران وي از آن غم بيرون آمدند و خوش دل شدند و الا كشتن علي انها
نسخت بقوله تعالى فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم نسخ الخاص بالعام است مترجم گويد قوله نسخ الخاص از قسم
اضافه مصدر است بسوي مفعول فاعل خود و بقول وي تعالى وقاتلوا المشركين كافة نيز منسوخ ميتواند شد چنانچه
اين جزء را از عطاء بن ميسره اين را نقل كرده بوشيده نماند كه آيه سوال دلالت بر تحريم قتال نميكند بلكه بر تجويز قتال
دلالت دارد و اين از قبيل تسليم مقدمه و اظهار مانع است پس معني آيه مذكوره چنين باشد كه قتال در شهر
حرام كبير و شديد است و عن ابن عباس رضي الله عنهما لما نزلت التوبة احدر رسول الله صلي الله عليه وسلم الغنيمة
وهو اول غنيمة في الاسلام وقيل روالعير والاسارى و از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مرويست كه چون
آيه توبه نازل شد رسول الله صلي الله عليه وسلم غنيمت را بگرفت و تصرف در آورد و اين اول غنيمه از غنايم
اسلام است و بعضي گويند كه شتران و بندگان را با اهل آن باز فرستاد مترجم گويد كه اصطلاح اهل سير
و احاديث بران رفته كه هر لشكري كه پيغامبر صلي الله عليه وسلم بنفس نفيس خود در آن حاضر بوده آن را غزوه گويند
و اگر خود در آن تشريف نداشته بلكه بعضي از ياران را بر سر دشمن فرستاده آن را بعث و سريه گويند و مجموع
غزوات آنحضرت نزد بعضي اهل سير نوزده و بقولي بست و يك و بقولي بست و چهار و بقولي بست و هفت
بود و همانا منشا اختلاف آنست كه بعضي غزوات را راوي ضبط نكرده و از علم خود خبر داده باشد
يا آنكه بعضي از غزوات را بجهت قرب مناسبت در بعضي داخل ساخته و حكم يك غزوه داشته باشد مثل
طايف و حنين و احزاب و بنو قريظه و در اين كتاب آنچه اشهر و اقرب است مذكور خواهد شد و پنجاه و شش
سريه كم و بيش بر سر دشمن فرستاده و الله اعلم بالصواب ثم تحويل القبلة في نصف رجب من السنة الثانية
الهجرية في صلوة الظهر في مسجد بني سلمة تحويل قبله از طرف بيت المقدس كه بسمت شمال است بجانب كعبه

از قسم نسخ خاص بعام

اكثر مفسرين بر اين رفته اند كه اين آيه منسوخ است و بعضي گويند منسوخ نيست و مشركان را هر وقت كه يابند
از قسم نسخ خاص بعام

تعريف مسجد القبلتين بعد از آن در نصف رجب سال دوم هجري در زمان ظهر مسجد بني سلمه

بجانب کعبه که از مدینه بسمت جنوب است واقع شده وان مسجد تا امروز مشهور بمسجدی القبلتین است عن ابن
سعد رضی الله عنه زار النبی صلی الله علیه وسلم ام بشر بن البراء بن معرور فی بنی سلمه وصنعت له طعاما فحانت الظهر و
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه رکعتین ثم امر فاستدار الی الکعبه واستقبل المیزاب قسمی مسجد القبلتین از
ابن سعد رضی الله عنه مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ملاقات ام بشر بن براء بن معرور در قبیله بنی سلمه تشریف
برد ام بشر برای انحضرت طعامی ساخته بود پس وقت نماز ظهر درامد رسول الله صلی الله علیه وسلم با یاران خود دو رکعت ظهر
گذارده بود که مامور بتحویل قبله گردید واز بیت المقدس بسمت کعبه باز گردید و میزاب کعبه را مستقبل روی خود ساخت پس
نام نهاده شد ان مسجد بمسجد القبلتین وفی البیضاوی فی قوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قدم المدینه وصلی نحو بیت المقدس ستة عشر شهرا ثم وجه الی الکعبه یوم الاثنین من نصف رجب فی العام الثانی من الهجره
بعد الزوال قبل قتال بدر بشهرین وقد صلی باصحابه رکعتین من الظهر فتحول فی الصلوة واستقبل المیزاب وحول الرجال
مکان النساء وبالعکس در بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی قول الخ آورده که هرانینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه درآمد
تا شانزده ماه بسمت بیت المقدس نماز گذارد بعد ازان بروز دوشنبه نصف رجب در سال دویم هجری بعد زوال روی خود
بسوی کعبه متوجه ساخت واین تحویل دو ماه پیش از قتال بدر بود و بدر ستیکه انحضرت با یاران خود دو رکعته از نماز ظهر گذارده
بود که در عین نماز بگردید و بسوی میزاب کعبه که از مدینه بجهت جنوبی است مقابل شد و گردانیده شد صف مردان بجای صف
زنان و صف زنان بجای صف مردان ومعنی آیه انیست که متوجه کن روی خود را جانب مسجد حرام وفی صحیح البخاری
عن البراء بن عازب کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی بیت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر وکان رسول الله
یحب ان یوجه الی الکعبه فانزل الله تعالی قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد
الحرام فتوجه نحو الکعبه وقال السفهاء من الناس هم الیهود ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله المشرق والمغرب
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم رجل ثم خرج بعد ما صلی فمر علی قوم من الانصار فی صلوة
العصر نحو بیت المقدس فقال هو یشهد انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه توجه نحو الکعبه فتحرف القوم
حتی توجهوا نحو الکعبه انتهی در صحیح بخاری از براء بن عازب رضی الله عنه مرویست که رسول الله علیه وسلم بسوی بیت المقدس
تا شانزده ماه یا هفده ماه نماز میگذارد لیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم توجه کعبه را دوست میداشت پس حق سبحانه تعالی
نازل کرد که بتحقیق می بینم گشتن روی تو در جانب آسمان یعنی بتوقع نزول استقبال کعبه پس البته متوجه گردانیم ترا
بان قبله که خوشنود شوی بوی پس متوجه گردان روی خود را بطرف مسجد حرام انحضرت صلی الله علیه وسلم

بسمت کعبه متوجه شدند و گفتند بخبر دهید ما را از مردم که یهود اند چه خبر برگردانیدند ایشان را از آن قبله ایشان که بودند بر آن یعنی
از بیت المقدس بگو خدا راست مشرق و مغرب راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه راست پس مردی یا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز گذارد و بعد از آن بعد از نماز برآمد و بگروهی از انصار در نماز عصر بگذشت دید که ایشان بسمت بیت المقدس نماز
میگذارند آن مرد که عباد بن بشر بانند گفت گواهی میدهم اینکه او با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز گذارده و آنحضرت
متوجه بسمت کعبه شده پس ان گروه سبب اخبار آن مرد بسمت کعبه متوجه شدند تا اینجا تمام شد آنچه از صحیح بخاری
تعلق داشت والجمع بین الروایه سته عشر ان من حرم بسته عشر یعد من شهر القدوم و شهر التحویل شهرا و اربعی الایام
الزایده و من جرم الیسعه عشر عد هما معا اذ القدوم فی ربیع الاول بلا خلاف و التحویل فی نصف رجب من العام الثانی
علی الصحیح طریق جمع در میان روایه شانزده و هفده ماه اینکه هر اینه کسیکه حرم کرد شانزده ماه شمار کرد ایام ماه
قدوم مدینه و ماه تحویل قبله را یکماه و ایام زاده بدیده از شمار انداخت و کسیکه بهفده ماه جرم کرده هر دو ماه قدوم
و تحویل را جدا گانه شمرد زیرا که قدوم مدینه باتفاق روایات در شهر ربیع الاول است و تحویل قبله در نصف رجب
سال دویم هجرت بموجب روایت صحیح و قال این حبان سته عشر شهرا و ثلثه ایام بنا علی ان القدوم فی ثانی
عشر ربیع الاول این چنان گفته که مدت نماز بسمت بیت المقدس بعد از قدوم بمدینه شانزده ماه و سه روز است بنا بر
انکه قدوم بتاریخ دوازدهم ربیع الاول و تحویل قبله پانزدهم رجب است و قیل اول صلوة صلاها الی الکعبة العصر و
قیل کان التحویل فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة العصر قال الحافظ بن الحجر التحقیق ان اول صلوة صلاها الی الکعبة
فی مسجد بنی سلمه الظهر و اول صلوة صلاها بالمسجد النبوی العصر و مر عباد بن بشر علی بنی حارثة من الانصار فی صلوة العصر فاخبرهم
و صل الخبر اهل قبا فی صلوة الصبح فلا تنافی بین الروایات و بعضی گویند نخستین نماز یکه آنحضرت سوی کعبه گذارد نماز عصر است
و بعضی گویند که تحویل قبله بمسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز عصر واقع شد پس بار وایه نماز ظهر تنافی کرد بدید حافظ ابن
حجر عسقلانی گفته تحقیق آنست نخستین نماز یکه آنحضرت سوی کعبه در مسجد بنی سلمه گذارده ظهر است و اول نماز یکه آنحضرت سوی
کعبه در مسجد بنی سلمه در مسجد نبوی خود گذارده نماز عصر و عباد بن بشیر که بر قبیله بنی حارثه که از قوم انصار بودند در نماز
عصر گذر نمود و ایشان را از حکم تحویل قبله خبر نمود ایشان عصر را بسمت کعبه گذاردند و در نماز صبح باهل مسجد قبا این خبر رسید
ایشان نیز متوجه کعبه شدند پس تخالف روایات مرتفع گردید و حکی ابن عبد البر الاختلاف فی صلوة رسول الله صلی الله
علیه وسلم بمکه هل کانت الی الکعبة او الی بیت المقدس ثم قال الاحسن قول من قال کان یصلی بمکة مستقبل القبلتین
تجعل الکعبة بینه و بین بیت المقدس ابن عبد البر حکایت میکند که در نماز آنحضرت ائمه سلف رحمتهم الله تعالی

رحمتهم الله تعالى اختلاف دارند در انكه ايا رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكه بسمت كعبه نماز ميكذارد يا بسمت بيت المقدس
بعد ازان كفت كه پسنديده تر قول كسي است كه كفت يعني عبد الله بن عباس رضي الله عنه چنين كفته كه انحضرت بمكه بسمت هر دو قبله
نماز ميكذارد و باين اسلوب كه كعبه را ميان خود و بيت المقدس ميكردانيد و ذكر في البيضاوي الكعبة اقدم القبلتين و هي قبلة
ابراهيم عليه السلام و قبلة اليهود البيت المقدس و قبلة النصارى المشرق و در بيضاوي مذكور است كه قبلة كعبه مقدم تر است از قبلة
بيت المقدس زيرا كه كعبه قبلة ابراهيم عليه السلام است و بيت المقدس قبلة يهود است و قبلة نصارى مشرق است ثم غزا رسول الله
صلى الله عليه وسلم غزوة ابواء و استخلف سعد بن عبادة على المدينة بعد ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوه ابوا نمود و سعد
بن عبادة انصاري حرجي را بر مدينه خليفه ساخت و خود از مدينه با جمعي از اصحاب بقصد قريش و قبيله بني ضمره بيرون آمد
چون بمنزل ابواء رسيد پيشواي قبيله بني ضمره مخشي بن عمرو الضمري بصلح پيش آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم با وي صلح فرمود و
صلحنامه نوشت و بعد از پانزده روز بمدينه باز گشت ابو الفتح همزه و سكون موحده و الف ممدوده نام موضعي است
قريب بجحفه و اصل او ابوا بود از و با پيش قلب كرده شد و ابوا نام گشت بدانكه علماء سير را اختلاف است در انكه اول كدام
غزوه واقع شد است محمد بن اسحاق و جماعتي بر انند كه غزوه ابو العد ازان غزوه بواط بعد ازان عشيره بود و بعضي بر انند كه اول
عشيره واقع شده و لكين از كلام ابن حجر عسقلاني در شرح صحيح بخاري ترجيح قول اول معلوم ميشود ثم نزلت اية فرضية الصوم
في شعبان من السنة الثانية الهجرية يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم في سورة البقرة
و نسخ وجوب صوم عاشورا بعد ازان هم درين سال دويم هجري در ماه شعبان اية وجوب صوم رمضان در سورة بقره
نازل شد كه اي كسانيكه ايمان آورديد لازم كرده شد بر شما روزه داشتن چنانكه لازم كرده شد بر كسانيكه پيش
از شما بودند زيرا كه يهود سي و شش روز روزه ميداشتند و نصاري پنجاه روز روزه ميداشتند و وجوب روزه
عاشورا منسوخ كرديد و انچنان بود كه رسول صلى الله عليه وسلم چون بمدينه آمد يهود را ديد كه روز عاشورا روزه ميدارند
از ايشان پرسيد كه اين چه روزه ست كه شما درين روز ميداريد گفتند امروز روزيست بسيار بزرگ كه حق تعالى
موسي عليه السلام را از فرعون و فرعونيان درين روز خلاص كرد و ايشانرا غرق نمود موسي عليه السلام بجهة
شكر گذاري خداوند تعالى امروز روزه داشت يهود گفتند ما متابعت وي ميكنيم و روزه ميداريم انحضرت فرمود نحن
احق و اولى باحيا سنة اخي موسي ميكنم پس آن روز را روزه داشت و امر فرمود كه همه مردم نيز روزه دارند چون
روزه ماه رمضان فرض شد ان اهتمام و مبالغه كه در باب روزه عاشورا بود فوت شد فصاموا رمضان و خيره الله لهم في
ان يصوموا او يفدوا فدية طعام مسكين ان افطروا فقال و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين اي على المطيقين

الصيام ان افطر وافدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خيرله اي من زاد في الفدية فهو خيرله وان تصوموا خير
لكم ان كنتم تعلمون پس صحابه كرام رضوان الله عليهم اجمعين روزه ماه رمضان داشتند الله تعالى اين نزاد اوايل
اسلام ميان روزه داشتن وفديه دادن طعام مسكين مختار گردانيد پس گفت بر كسانيكه طاقت روزه ميدارند
اگر افطار كنند فديه طعام مسكين است پس هركه بجا آرد نيكي يعني هركه زياده دهد از قدر فديه پس ان بهتر است اورا وروزه
داشتن شما بهتر است مر شمارا اگر ميدانيد وفي البيضاوي رخص لهم في ذلك اول الامر لما امروا بالصوم فاشتد عليهم
لانهم لم يعودوه ثم نسخ التخيير بقوله تعالى فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام
اخر در بيضاوي آورده كه حق تعالى رخصت داد ايشانرا در تخيير صوم وفديه در اول حاليكه مامور بصوم شدند
وبر ايشان روزه يكماه تمام دشوار گرديد زيرا كه صحابه كرام خوي پذيران نبودند بعد ازان چون خو پذير شدند
حكم اختيار منسوخ گرديد ما به كسيكه دريابد از شما ماه رمضان را پس البته روزه دارد اورا اگر كه بيمار باشد يا مسافر
پس بروي لازم است شمارا انچه فوت شد از روزهاي ديگر يعني وقتيكه صحت يابد يا از مسافرت مقيم شود ويا بايد كه
روزه را قضا نمايد فصام رسول الله صلى الله عليه وسلم تسع سنين خمسة منها تسعة وعشرون يوما واربعة منها ثلثون
يوما رسول الله صلى الله عليه وسلم نه سال روزه داشت پنج ماه ازان بيست ويكروزه وچهار ازان سي روزه
مترجم گويد تا اينجا موافق متن كتاب شرح نموده شد وشايد كه معني اين بخبر كه منسوخ آن رفته اند چنين باشد
وواجب است برآنانكه مي توانند داد فديه را دادن فديه كه عبارت از طعام بكدر ويس است مراو صدقة الفطر است
وسنة انرا مقدر كرد بيك صاع جو يا خرما يا نيم صاع از گندم پس آيه محكم باشد نه منسوخ وشايد كه معني اين چنين
باشد وواجب است برانانكه ميتوانند قضا كردن يعني وقضا نكردند تا انكه رمضان ديگر درآمد فديه دادن كه عبارت
از طعام يك مسكين است وان مقدر است بيك مد بعدد رمضان روزه را نيز قضا داشتن واين حكم منقول است
از قاسم وسعيد بن جبير واين است مذهب شافعي ودر اين صورت نيز محكم است غير منسوخ ثم غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم
غزوة بدر في رمضان من السنة الثانية الهجرة بعد ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم در رمضان روز جمعه
از سال دويم هجري غزوه بدر نمود بدر نام قريه مشهور است منسوب به بدر بن مخلد بن نضر بن كنانه كه نزول
كرده در انجا يا به بدر بن الحارث كه حافر بئر او بود وبعضي گويند بدر اسم بيريست كه در انجا بود تسميه كرده شد
ان بئر را از جهت استدارت ان يا از جهت وسعة وايره وصفاي آب وي كه بدر در وي مي نمود وسمعوا بخروج
الانصار ولم يخرجوا معه قبل ذلك وكان المسلمون ثلثمايه وثلثة عشر معهم ثلثة افراس والمشركون

والمشرکون الفا معهم مائة فرس وقصه او انیست که رسول صلی الله علیه وسلم در ماه رمضان خبر دار شد که کاروان
قریش از شام بمکه باز میگردد پیغمبر صلی الله علیه وسلم با انصار که کاهی بیشتر همراه آنحضرت بیرون نه آمده
بودند و مهاجرین به نیت نهب کاروان بیرون آمد و دران هنگام مسلمان سیصد و سیزده کس بودند با این
سه سوار طرف ثانی مشرکان عرب هزار کس بودند با ایشان صد سوار و فی البیضاوی فی قوله تعالی
کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون فی سورة الانفال و در بیضاوی در تفسیر قول وی
تعالی که کار در قسمت غنایم بر وفق حکم خدا است نه موافق آرزوی نفوس چنانکه بیرون آوردن ترا ببدر کار تو از خانه
تو بتدبیر و در است و هر اینه گروهی از مسلمانان ناخوشنود بودند که در سوره انفال هست چنین آورده روی
ان عیر قریش اقبلت من الشام وفیها تجارة عظیمة ومعها اربعون راکبا منهم ابو سفیان وعمرو بن العاص
فاخبر جبریل رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبر المسلمین فاعجبهم تلقیها لکثرة المال وقلة الرجال فلما خرجوا
بلغ الخبر مکة فنادی ابو جهل یا اهل مکة النجا عرکم واموالکم ان اصابها محمد لم تفلحوا بعدها ابدا مرویست که
کاروان قریش از شام باز گشته امدند و دران کاروان مال تجارة بسیار بود و همراه ان قافله ابو سفیان
و عمرو بن عاص با چهل سوار و جمعی بادکان بودند جبریل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین
امر خبر داد آنحضرت بموجب خبر جبریل مسلمانان را اگاه گردانید پس بمجرد شنیدن این خبر همگی خوشنود گشتند
که مال بسیار و مردمان اندک اند القصه چون ایشان برامدند و خبر بمشرکان قافله شام رسید ابیهما مضمضم
بن عمرو غفاری را بتعجیل تمام از پیش خود بمکه فرستادند که محمد قصد مال دار دخود را بهر نوع که باشد تا اینجا برسانید
و حمایت اموال خویش نمایند چون این خبر وحشت اثر باهل مکه رسید ابو جهل منادی کرد که ای اهل مکه النجا
النجا مال تجارت و اموال شما را اکنون محمد بگیرد گاهی شما را غرت نخواهد ماند الغیاث بالمدد الاسراع و هو مصدر منصوب
بفعل مقدر ای اسرعوا الاسراع او الاغاثة ای الزموا الاسراع و فی الصراح نجاء یا لمدد شتافتن و در
گذشتن و قدرات قبله ثلث ایام که بیت عبد المطلب ان ملکا نزل من السماء واخذ صخرة من الجبل
ثم حلق بها فلم یبق بیت فی مکة الا اصابه شئ منها فخدثت بها العباس وبلغ ذلک ابا جهل فقال ما ترضی
رجالهم ان تنبؤا حتی تنبئت نساؤهم و همش ازین خبر انکه دختر عبد المطلب خوابی دیده بود که هر آینه فرشته
از آسمان فرود آمده و سنگ گران بدست گرفته بگردانید و بر تافت و ازان سنگ سنگین پاره می بارید
پس گویا هیچ خانه از خانهای قریش در مکه باقی نمانده مگر انیکه چیزی ازان دران خانه نه افتاده انکه این

خواب را پیش برادر خود یعنی عباس بیان کرد وی سبب این خواب مانع آمده چون این خبر با بوجهل رسید
گفت راضی نشدند مردان بنی هاشم از انکه دعوی نبوت نمایند تا که زنان ایشان نیز مدعوی
نبوت شروع کرده اند فخرج ابوجهل بجمیع اهل مکة الی بدر وهو ماء کانت العرب تجتمع علیه وکان رسول
الله صلی الله علیه وسلم بوادی ذفران فنزل علیه جبرئیل بالوعد باحد الطایفتین اما العیر واما القرشی
ابوجهل با جمیع اهل مکه بسوی بدر بیرون آمد گویند که بکنار دریا نصد پیاده با استقبال کاروان
در بدر نزول کرده و بدر چشمه آبی بود که عرب بران چشمه برای خرید و فروخت در سالی مجتمع میشدند
القصه رسول الله صلی الله علیه وسلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بر و نازل شد و آیته ان
الله وعدک احد الطایفتین خواند یعنی هر آینه خدا بتو وعده است خواه بر
کاروان رود و اموال ایشان بگیرد و خواه قریش را که در بدر نزول کرده اند بزن فتح تراست فاستشار
صحابه فقال بعضهم الا ذکرت لنا القتال حتی نتاهب له فانا خرجنا للعیر فردّوه علیهم قال ان العیر مضت
علی ساحل البحر وهذا ابوجهل فقالوا علیک بالعیر ودع العدو انحضرت صلی الله علیه وسلم با یاران خود
مشورت کرد یاران را جنگ قریش دشوار نمود و نهب کاروان خوش آمد بعضی از ایشان گفتند
ایا چرا از پیشتر قتال قریش را ما خبر ندادی تا ساختگی اسباب جنگ ایشان میکردیم و با فراغ
خاطر برای نهب قافله و اموال بیرون آمده بودیم و این کار سختی تمام دارد باید که قریش را گذاشته
اولا بر قافله تاخت نمائی بعد ازان با قریش جنگ خواهیم نمود انحضرت علیه السلام بموجب اخبار
جبرئیل فرمود ای یاران قافله غنایم بر کناره دریا گذشت و اما حال جنگ ابوجهل در پیش است و این
دشمن موجود شده است بیائید تا اولا او را بکشیم بعد ازان بنهب غنایم مشغول خواهیم شد بعضی
یاران که در طبع خود ها تکاسل و تساهل میداشتند گفتند یا رسول الله باید که متوجه بکاروان شوی
و دشمن را بگذاری تغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام ابوبکر وعمر فاحسنا مقالتهما فی رضاه
ثم قام سعد بن عباده وقال امض فوالله لو سرت الی عدن ما تخلف عنک رجل ثم قال مقداد
بن عمر امض لما امرک الله فانا معک لا نقول کما قال بنو اسرائیل اذهب انت وربک فقاتلا
انا ههنا قاعدون نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم خشنمناک شد ابوبکر وعمر باستادند و در رضای
انحضرت سخن بسیار گفتند بعد ازان سعد بن عباده خزرجی برخاست وگفت ای رسول خدا تو شریف

تشریف ببرد و بسوی جنگ فریش روانه نشود سوگند خدا اگر تو بهشت روی هیچکسی از تو باز پس نخواهد ماند بعد ازان
مقداد بن عمر گفت تو بآنچه که خدا تعالی ترا فرموده است برو ما همه با تو رفیقیم و مانند بنی اسرائیل نخواهیم گفت
که ای موسی تو برو و پروردگار تو پس هر دو با قوم عمالقه که در بیت المقدس متمکن شده اند قتال کنید و ما اینجا
نشسته ایم فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اشیروا علی وهو یرید الانصار رسول الله صلی الله
علیه وسلم از استماع کلام لطافت انجام مقداد تبسم فرمود بعد ازان گفت ای انصار بر من امر کنید اشارة
را و قتیکه مستعدی بعلی کنند الگاه مغنی امر و حکم اراده می نمایند چنانچه در قاموس آورده که یقال اشار علیه
بکذا ای امره فقام سعد بن معاذ الکانک تریدنا قال اجل قال امنا بک وصدقناک فامض لما اردت
وانا لصبر علی الحرب صدق عند اللقاء ولعل الله یریک منا ما تقر به عینک فقال سیروا علی برکات الله فان
الله قد وعدنی احد الطائفتین والله لکانی الآن اری مصارع القوم پس سعد بن معاذ که رئیس اوس بود از میان
انصار برخاست ایا تو اراده خطاب بما میکنی انحضرت علیه السلام فرمود آری سعد گفت ما بتو ایمان
آوردیم و تصدیق تو نمودیم بینتی که اراده آن کرده بر دو ما یان بر حق صابریم و نزد یک لقاء عدو هر اینه
صادقیم یعنی این صدق اعتقاد ما همان وقت ظاهر خواهد کرد بداز خدا امید واریم که ترا از ما بنماید انچیزیکه
خنک شود از دو چشم تو چون انحضرت از ایشان تصمیم عزم دید فرمود که ای یاران باعتماد برکت خدا
سیر نمائید هر اینه خدا تعالی یکی از ین دو گروه را وعده بمن کرده قسم خدا گویا که من بکشتنگاه کرده
قریش نگاه میکنم یعنی فتح شما راست به بینید که در بدر فلان محل ابو جهل کشته شود و در فلان محل شیبه را
سر ببرند و در فلان محل ولید را پاره پاره کنند و در فلان محل عمرو هاشم و امیه بن خلف را بکشند
و شکم ایشان را بدرند و همچنین هر یکی را موضع کشته شدن او بیان کرد روی ان المسلمین نزلوا فی کثیب
اعفر تسوخ فیه الاقدام علی غیر ماء فنا موا فاحتلموا الا رسول الله و عمر بن الخطاب کذا فی مطالع الانوار
در مطالع الانوار آورده مرویست که مسلمانان در تلهٔ زمین ریگستان که پایهای آدمیان و جانوران
تا زانو در ان ریگ در آمدندی بر زمینکه آب نداشت فرود آمدند و خفتند و هم محتلم گشتند بکر رسول الله
صلی الله علیه وسلم و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قوسوس الیهم الشیطان کیف تصلون وانتم محدثون
وتقتلون مجنبین وفیکم رسوله فاستغاثوا برسول الله فدعا فانزل الله المطر حتی جری الوادی فال
الله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء الی اخره لیطهرکم شیطان در دل ایشان وسوسه انداخت

عه لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیربط علی قلوبکم ویثبت به الاقدام

که شما چگونه نماز خواهید کرد حال آنکه شما بی وضو استید و با کافران قتال خواهید کرد در حالت جنابت حال آنکه
در میان شما رسول خدا است صحابه کرام بجناب رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب باران کردند آنحضرت علیه السلام
بجناب حق تعالی دعا کرد حق سبحانه باران رحمت نازل کرد بحدیکه وادی پر از آب روان شد چنانچه حق سبحانه تعالی ازین
قصه تعریض فرموده که و فرود می آورد بر شما از آسمان آب تا پاک کند شما را بآن و ببرد از شما الود کی شیطان و تا به بندد
بر دل شما یعنی ثابت دارد دلهارا و محکم کند بآن ما بهارا و عن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر الی المشرکین
و هم الف و انی اصحابه و هم ثلثمائة و ثلثة عشر فاستقبل القبلة و مد یده یدعو اللهم انجز لی ما وعدتنی اللهم ان تهلک هذه
العصابة لا تعبد فی الارض حتی سقط رداه فقال ابو بکر یا نبی الله کفاک مناشدتک ربک فانه سینجز لک ما وعدک فنزل
قول تعالی اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملایکة مردفین ای متابعین یعنی کانت الملایکة مقدمه
الجیش از عمر رضی الله عنه مرویست که هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی مشرکان قریش دید که ایشان هزار اند و بسوی
صحابه خود نگاه کرد که ایشان سیصد و سیزده اند پس روی خود بقبله کرد و هر دو دست دراز نموده دعا کرد بار خدایا مرا
انچه بمن وعده کرده بار خدایا اگر هلاک کنی این گروه را پرستیده نخواهی شد در زمین چون آنحضرت دعا میکرد چندان خضوع
و خشوع فرمود که چادر از دوش مبارک بر زمین افتاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت بسنده است درخواست نمودن تو
از پروردگار تو زیرا چه وی تعالی زود هست که می برآرد انچه بتو وعده کرده پس آیه فرود آمد که الگاه که فریاد میکردید
در جناب پروردگار خویش پس قبول کرد و مرا که من مدد کننده شما ام بهزار کس از فرشتگان از پس خود جماعه دیگر را
آورده یعنی پی در پی که اول یکهزار بودند بعد ازان سه هزار گشتند و بعد ازان پنج هزار شدند و مولف قدس سره بیان متابع
باین اسلوب نمود که ملایکه مقدمه الجیش لشکر رسول علیه السلام شدند روی آنه تمثل ابلیس بصورة سراقة الکنانی و قال لهم
لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم و معه ثلثمائة راکب فصار مقدمة جیشهم فلما رای الملایکة تنزل نکص فقال له
الحارث بن هاشم الی این فی هذه الحالة قال انی اری ما لا ترون و فرفا مهر موا فلما بلغوا مکة قالوا انهزم الناس سراقة
فبلغه ذلک فقال والله ما شعرت بمسیرکم حتی بلغنی هزیمتکم فلما اسلموا علموا انه الشیطان مرویست که چون هر دو جانب صفها
راست شدند ابلیس بصورة سراقه کنانی در رسید و از قریش گفت که نمیبینم هیچکس غالب بر شما امروز از آدمیان و من شریک
شما ام و با سراقه سیصد سوار بودند پس مقدمه الجیش لشکر قریش شد چون ابلیس وجنود وی ملایکه را دیدند که از آسمان
فرود می آیند پای خود بکبر نهاد دران وقت حارث بن هاشم از سراقه گفت که درین وقت یکجا میروی گفت که
من می بینم انچه تو نمی بینی و فرار نموده رفت و فریاد از مشرکان برآمد جمعی قتیل و برخی اسیر شدند و لصه بکبر بخندید چون بمکه رسیدند

رسیدند با یکدیگر گفتند که سراقه کنانی قریش را هزیمت داد که خود مقدمه الجیش شده اول فرار نمود چون این خبر بسراقه
رسید گفت قسم خدا که هنوز برفتن شما مطلع نشده بودم تا اینکه خبر هزیمت شما بمن رسید آخر الامر چون مابقیه
ایشان ایمان آوردند دانستند که او شیطان بوده که بصورت سراقه متمثل شد روی انه لما طلعت
قریش من العقنقل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه قریش جاءت بخیلائها یکذبون رسولکم اللهم انی
اسالک ما وعدتنی فاتاه جبرئیل وقال خذ قبضة من التراب فارمهم بها فلما التقی الجمعان تناول
کفا من الحصا رفرمی وقال شاهت الوجوه فلم یبق مشرک الا شغل بعینه کانه موادار وفهم المومنون
یقتلونهم ویاسرونهم ولما انصرفوا افتخروا قتلنا واسرنا فنزلت فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی فی الانفال فقتل من القریش سبعون فیهم ابوجهل وعتبه وشیبه واسر سبعون
فیهم عباس بن عبد المطلب وابنا اخویه عقیل بن ابیطالب ونوفل بن الحارث مرویست که چون قریش
از وادی عقنقل نمودار شدند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که این جماعه قریش اند که آمده اند و
باعث رعونت و بزرگی خود ما تکذیب رسول شما میکنند ما رخدایا میطلبم از تو انچه بمن وعده کرده
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که ای رسول الله مشتی خاک بگیر و انرا سوی جماعه مشرکان
بینداز چون هر دو صف بیکدگر در آویختند انحضرت علیه السلام مشتی از سنگریزهای خود که در انجا
بودند بگرفت و بایشان انداخت و فرمود زشت شد رویهای ایشان پس هیچ یکی از مشرکان باقی
نماند مگر انکه بچشم خود مشغول گشت قریش تاب نیاورده گریختند و مومنان لشکر انحضرت صلی الله علیه
وسلم در قفای انها افتادند بعضی را میکشتند و برخی را اسیر میکردند القصه چون صحابه کرام رضی الله عنهم
بمدینه باز آمدند مفاخرت نمودند و گفتند که ما امسال صاحب حرات هستیم که قریش را بما انتقسیم کرده
کشتیم و بند کرفتیم پس در سوره انفال آیه فرود آمد که پس شما نکشتید ایشان را این جماعه را ولیکن خدا کشت
ایشان را و تو یا محمد ما افکندی یعنی مشت خاک را وقتی که میرمانی و لیکن خدا افکند پس از قریش
هفتاد مرد که در ایشان ابوجهل و عتبه و شیبه بودند بقتل رسیدند و هفتاد دیگر که در ایشان عباس
بن المطلب و دو برادر زاده وی که عقیل بن ابیطالب و نوفل بن الحارث باشد اسیر شدند مترجم گوید شیخ
عبد الحق محدث قدس سره در مدارج النبوة آورده که نفی رمی از رسول علیه السلام مبنی بر انست که منجر به فعل
نبی نیست بلکه فعل خدا است که بر دست وی اظهار نموده بخلاف افعال دیگر که کسب ان از بنده است و خلق از

خداوند در معجزه کسب نیز از بنده نیست پس معنی این آیه نه مار میت اذ رمیت صورة ولیکن الله رمی حقیقة و این نیز مراد است
که مار میت خلقاً اذ رمیت کسیاً زیرا که ان نیز در تمامه افعال جاریست ذکر فی البیضاوی فاستشار فیهم فقال ابوبکر
قومک و اهلک لعل الله یتوب علیهم فاستعفهم وخذ منهم فدیة وقال عمر اضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر فقال علیه السلام
ان مثلک یا ابابکر مثل ابراهیم قال فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ومثلک یا عمر مثل نوح قال لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه فاخذوا الفدای در بیضاوی آورده پس آنحضرت با یاران خود درباره اسارای
بدر مشورت نمود ابوبکر صدیق گفت که ای رسول خدا این اسیران کسروه تو وسیله اند امید است که الله تعالی بر حمت
باز گردد بر ایشان باید که اینها را رها کنی و فدیه بگیری و عمر رضی الله عنه گفت ای رسول خدا کردنهای ایشان بزن
زیرا چه اینها مقتدای کفر اند آنحضرت علیه السلام فرمود که صفت تو ای ابوبکر مانند ابراهیم ست که او درباره امت خود گفته
کسیکه نی فرمانی نماید در مادون شرک پس تو بخشنده مهربانی و حال تو ای عمر مانند نوح ست که درباره امت خود گفته ای
پروردگار من مگذار بر زمین از کافران هیچ ساکن بتونید را الفصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با یاران خود را در میان
قتل و اخذ فدیه مخیر ساخت پس ایشان همه فدیه گرفتند و فی تفسیر قوله تعالی یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری
ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم وانها نزلت فی العباس کلفه رسول الله ان یفدی
نفسه وابنی اخویه عقیلا ونوفلا فقال یا محمد ترکتنی اتکفف قریشا ما بقیت قال فاین الذهب الذی دفعته الی ام الفضل
وقلت لها ان اصبت فی سفری هذا فهذا لک وللولد عبد الله وعبید الله وقثم فقال ما یدریک قال اخبرنی ربی قال فاشهد انک صادق وان لا اله الا الله وانک لرسول الله والله
لم یطلع علیه احد وفی بیضاوی در شان نزول قول وی تعالی قل لمن الی اخره باشد چنین ذکر کرده که هر آینه این آیه در حق
عباس بن المطلب فرود آمده وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را تکلیف داد که فدیه دهد از ذات خود و دو برادر
زاده خود که عقیل و نوفل باشند پس گفت که ای محمد بگذاشتی مرا باین اسلوب که تا دم زیست پیش قریش دست
سوال دراز کرده باشم آنحضرت علیه السلام فرمود پس کجاست ان زر یکه وقت بیرون آمدن خود با ام الفضل سپرده
بودی عباس گفت با خفا زیر تر اکه دانا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که پروردگار من بمن خبر داده عباس گفت
که گواهی میدهم باینکه تو راست گوئی و باینکه بنبت اله معبود بحق مگر خدا و هر آینه تو فرستاده خدائی سوگند خدا که بر این
راز کس مطلع نشده بود و تفسیر آیه مذکور اینست که ای پیغامبر بگو اسیران را که در دست شما اند از اسیران اگر داند خدا در دل
شما نیکی که ان صدق اسلام است البته بدهد شما را بهتر از انچه گرفته شد از شما و بیامرزد شما را و خدا آمرزنده مهربان
است مترجم گوید که این وعده متحقق شد چنانچه هم در بیضاوی از عباس نقل کرده که چون هر سه فدیه قبول کردم و

قبول کردم و دادم خدا یتعالی عوض آن بمن جزای نیک داد که اکنون بست غلام میدارم که کمترین انها هزاینه
در بست هزار نرزند و خدا یتعالی مرا آب زمزم داد که از جمیع اموال اهل مکه نزد من محبوب تر بود و انتظار
بخشایش پروردگار میدارم و ما اخذوا الفداء نزلت الایة وما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض
تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة فی الانفال القصه چو یاران رسول علیه السلام فدیه گرفتند او اخر
سور انفال ایة تهدید فرود آمد که سزاوار نبود پیغامبر را که بدست وی اسیران باشند تا آنکه قتل بسیار
بوجود آرد در زمین میخواهید مال دنیا را و خدا میخواهد مصلحت آخرت را فدخل عمر علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاذا هو وابوبکر یبکیان فقال یا رسول الله اخبر فقال ابکی علی اصحابک فی اخذ الفداء ولقد عرض
علیّ عذابهم ادنی من هذه الشجرة التفاتا بعد نزول این آیه عمر رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه
وسلم در آمد ناگاه دید که آنحضرت و ابوبکر می گریند عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله بمن خبر ده که بچه سبب
میگری آنحضرت فرمود در خطاء گرفتن فدیه بر حال یاران تو میگریم حال آنکه نمود کرده شد بر من عذاب
ایشان قریب تر باین درخت کنایت از قرب وقوع است و هذه الایة دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون
وقد یکون خطاء لکن لا یقرون علیه کذا فی البیضاوی و این ایة دلیل است بر مذهب اهل سنت و جماعت
که بعضی کار انحضرت بوحی بود و برخی باجتهاد و انبیا اجتهاد میکنند و کار اجتهادی ایشان گاهی
بسبیل ندرة خطا می افتد لیکن مقرر و مصر بر خطا نمیباشند قال الله تعالی لولا کتاب من الله سبق لمسکم
فیما اخذتم عذاب عظیم ای لولا حکم من الله سبق اثباته فی اللوح وهو ان لا یعاقب المخطی فی اجتهاده
وان لا یعذب اهل بدر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر وسعد بن معاذ
لانهما اشارا الی الاثخان الله تعالی گفت اگر نبودی حکم خدا پیشی گرفته یعنی بعفو غیر منصوص میرسید
بشما در انچه گرفتید عذاب بزرگ یعنی اگر نبودی حکم خدا که پیشی گرفته است اثبات او در لوح
محفوظ که مجتهد مخطی معاقب نخواهد شد و اهل بدر معذب نشوند میرسید بشما در انچه گرفتید عذاب
بزرگ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر عذاب نازل شدی غیر عمر و سعد بن معاذ نجات
نیافتندی زیرا چه این هر دو اشاره مصلحت بخونریزی کرده بودند منقول است که صحابه بعد
از حرب بدر ذکر شهدا میکردند بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان
شیرین بداد از حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد و انزل الله تعالی فی شهداء بدر و کانوا اربعة عشر

رجلا ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون في سورة البقر يعني خدا تعالى در
اواسط سوره بقره در حق شهداء كه چهارده بودند نازل كرد و ميگويد مر انكسي را كه كشته شود در راه خدا
يعني در جهاد كه ايشان مرده كانند بلكه ايشان زندگانند در حضرت ما ولكن شما نميدانيد كيفيت آن حيات
را زيرا چه ادراك آن بعقل متصور نميشود ذكر في البيضاوي انه عليه السلام لما راى كثرة المسلمين
قال سعد بن عبادة لو اعطيت هولاء ما سمتهم يبقى خلق كثير بغير شيء فنزلت اوايل سورة الانفال
در بيضاوي آورده كه آنحضرت عليه السلام وقتيكه كثرة مسلمين و قلت متاع بديد متامل گرديد سعد بن
عباده خزرجي انصاري گفت كه يا رسول الله اگر اين ان را آنچه معين كرده بديهي بسيار كسان بي
نصيب ماندند پس اوايل سوره انفال نازل شد يسالونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول
فاتقوا الله و اصلحوا ذات بينكم و اطيعوا الله و رسوله ان كنتم مومنين مي پرسند ترا از غنيمتها بگو
غنيمتها خدا و رسول راست يعني متصرف در غنايم ايشانند و كسي ديگر را اختيار نيست پس بترسيد از
خدا و بصلاح آريد حيتي را كه ميان شما است و فرمان برداري كنيد خدا و رسول او را اگر مسلمان هستيد
يصنع فيها ما يشاء اين تفسير است مر جمله الانفال لله و الرسول را يعني رسول خدا در تقسيم غنايم هر چه
خواهد بكند مترجم گويد سوره انفال در قصه بدر فرود آمده و در آيات اين سوره اشارت بوقايع اين
غزوه واقع شده از آنجمله آنست كه مسلمانان در غنيمت مباحثه ميكردند از انكه غارت كرده بودند خواستند
كه تنها بران متصرف شوند و ديگران خواستند كه على السويه قسمت شود خدا تعالى نازل ساخت كه متصرف
و مختار در غنايم خدا و رسول او ست و ديگري را در ين باب دخل نيست و انچه اهل جاهليت ميكردند از
استيثار غارت كننده بغنيمت باطل است بعد از ان حكم فرمود كه غنيمت را پنج قسم بايد كرد و چهار قسم
در ميان غانمان قسمت كنند و يكي در بيت المال نگاهداشته بمصرف آن رسانند و اين تصرف حق است
و عطاء او ست بغير دخل غارت كنندگان پس اية قل الانفال لله و الرسول محكم است غير منسوخ و در يكي
انه شرط رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن له غناء ان ينفله فتسارع شبانهم حتى قتلوا سبعين و اسروا
سبعين ثم طلبوا النفل لهم و كان المال قليلا فقال الشيوخ كنا ردءا لكم فلعلكم فنزلت فقسمها رسول الله على السواء
و لذا قال الشافعي لا يلزم الامام ان يفي بما وعد مروي است كه هرانيه رسول الله صلى الله عليه وسلم پيش
از حرب اين حكم فرموده بود هر كرا اين خ در حرب رسيده باشد پس سزاوار است اينكه اخذ غنيمت ديگي
نمايد چون اين خبر بگوش جوانان لشكر رسيد ايشان هنگام قتال يورش و كوشش تمام نمودند تا كه هفتاد

هفتاد مرد را کشتند و هفتاد را اسیر نمودند بعد ازان جوانان بموجب وعده طلب نمودند و مال اندک بود و کسانیکه
کبیر السن بودند از جوانان گفتند که ما مددکار شما بودیم پس آیه مذکور در حکم انفال فرود آمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم غنیمت را علی السویه قسمت کرد چنانچه حاکم در مستدرک روایت کرده لهذا امام شافعی رحمه الله بران
رفته که بر امام لازم نیست که ایفاء وعده نماید بلکه جایز است که موافق مقتضای وقت عمل نماید قوله غناء
بفتح غین معجمه و مد معنی نفع است کذا فی القاموس و انزل الله اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول
ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل فی سورة الانفال نزلت الا آیة بدر فخمس الغنایم ای
جعل خمسها فی سبیل الله بدلیل قول عمر رضی الله عنه فی غنایم بنی قریظه اما تخمس کما خمست یوم بدر قال علیه
السلام لا انما جعلت هذه لی طعمة و قبل نزلت ببدر و کان الخمس فی غزوة بنی قینقاع خدا تعالی در سوره
انفال حکم تقسیم غنایم نازل کرد که بدانید انچه غنیمت یافتید از کافران از هر جنس پس پنجم حصه اش خدا را است
و پیغامبر را و خویشان و یتیمان و مسکینان و درویشان و مسافران را این آیه در
بدر نازل شد و دلیل نزول آیه مذکور در غنایم بدر قول اوست پس غنایم بدر به پنج حصه منقسم گشت و پنجم حصه آن در راه
خدا تعالی مصروف شد و دلیل نزول آیه مذکور در غنایم بدر قول عمر است که در غنایم بنی قریظه گفته که ای رسول خدا تعالی
تقسیم این غنایم به پنج حصه بکنی چنانچه در غنایم بدر کردی رسول علیه السلام فرمود که غنایم بنی قریظه را خمس نخواهم کرد بلکه
این مواضع مخصوص گردانیده شد برای صرف مردان من و بعضی گویند که آیه خمس در بدر نازل شد و بعمل نیامد بلکه در غزوه
بنی قینقاع که در نصف شوال واقع شده بعمل در آمد مترجم گوید جهار خمس عثمان را باید داد و یک خمس در بیت المال نهاده هر پنج
حصه با پنج حصه قسمت باید کرد علی اختلاف المذاهب و توفیت رقیه رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی رمضان من هذه السنة و ایم در این سال دویم هجری در ماه رمضان رقیه دختر رسول علیه السلام زوجه عثمان رضی الله عنه
وفات یافت روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف عثمان و اسامه بن زید رضی الله عنهما علی رقیه وهی مریضة
ایام بدر و ان زید بن حارثه جاء ببشیر ابو قعة بدر و عثمان قایم علی قبر رقیة بدفنها مروی است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم عثمان بن عفان و اسامه بن زید رضی الله عنهما را بر رقیه رضی الله عنها که در ایام بدر مریض بود
گذاشته رفته و هر اینه زید بن حارثه بشارت فتح بدر پیش عثمان و اهل بیت رسول علیه السلام در مدینه
منوره بیاورد اتفاقا در ان وقت عثمان رضی الله عنه برای تدفین رقیه بر سر قبر ایستاده بود که خبر بهجت
اثر فتح بدر را استماع نمودند خطب رسول الله فی آخر رمضان قبل الفطر بیومین یعلم الناس زکوة الفطر

وفرضت زكوة الاموال بعد ازان هم درين سال دوم هجري آخر رمضان بتاريخ بست وهفتم يا هشتم بيش از عيد الفطر
بود ودر خطبه خواند واحكام صدقه فطر وران تعليم نمود وزكوة اموال فرض كرديد عن ابي هريره رضي الله عنه
اول فطر واضحي صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم للناس بالمدينه بفناء دار حكيم بن العدا از ابي هريره رضي الله عنه
مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وسلم اول نماز عيد الفطر وعيد الاضحي در مدينه باجماعه مردمان بصحن خانه حكيم
بن عدا گذارده بود قال الواقدي اول عيد صلاه رسول الله بالمصلى سنته ثنتين من مقدمه المدينه
وحملت له العنزة وهو يومئذ يصلي اليها في الفضاء وكانت العنزة للزبير اعطاه النجاشي فوهبها للنبي
صلى الله عليه وسلم واقدي گفته كه اول نماز عيد يكه رسول الله صلى الله عليه وسلم در مصلاي عيدگاه گذارد
سال دوم از آمدن وي بمدينه بود وبر داشته مندبراي او نيزه خورد كه آنحضرت در آن روز بسوي
او در صحرا نماز ميگذارد وآن نيزه را بجاي سُتره در پيشگاه نصب كردندوآن نيزه زبير رضي الله عنه بود
كه بادشاه حبش اصحمه نجاشي او را بخشيده بود پس زبير آن نيزه را به پيغامبر صلى الله عليه وسلم داد وفي
نافع المسلمين روى انه كان يوم العيد فاقته في بيته عليه السلام فاخبرته عايشه رضي الله عنها قال بها تتم
نعمتي ويتحمل فقري فقالت فدمت عن المساكين فقال بارقنا الله واياهم وذهب لصلوة العيد فارسل
عثمان رضي الله عنه حمل بعير من الدقيق والسمن والعسل واربع شياه وخمسماة دينار فلما اتى رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم حاسب عثمان حسابا يسيرا در نافع المسلمين مرويست روز عيد الفطر نجانه رسول
عليه السلام فاقه بود عايشه رضي الله عنها اطلاع نمود انحضرت فرمود كه باين فاقه نعمت من تمام ميشود
وفقر من ازاستكي مي يابد پس عايشه كفت از مساكين شرمنده شدم انحضرت فرمود كه الله تعالى ما را ومسكينان
را روزي ميدهد ازين سخن گفته بنماز عيد رفت عثمان رضي الله عنه يكبار شتر از آرد وروغن وشهد و
چهار كوسپند ويا نصد دينار بخانه رسول عليه السلام فرستاد چون اشياء مرسوله بخدمت رسول الله صلى الله
عليه وسلم آمد انحضرت عليه السلام دعاء خير كرد بار خدايا با عثمان در محاسبه آسانى كن ثم غزا بنى قينقاع
في نصف شوال فانه كان قد عاهد يهود اوهم ثلث طوايف بنو قينقاع وبنو نضير وبنو قريظه فاول من
نقض العهد بنو قينقاع كشفوا ستر مسلمة في سوقهم فجمعهم رسول الله بعد بدر في سوقهم وحذرهم ان ينزل
بهم ما نزل بقريش وهم درين سال دوم هجري پانزدهم شوال با بنى قينقاع كه بطنى از يهود مدينه غزوه
نمود زيرا چه انحضرت تاسه گروه يهود كه بنو قينقاع وبنو نضير وبنو قريظه باشند عهد وپيمان بسته بود

بسته بود پس نخستین کسیکه نقض عهد نمود بنو قینقاع بودند که در بازار خود بزده زنی مسلمان را نمودند چون این خبر بگوش
آنحضرت رسید این گروه را در بازار ایشان بعد واقعه بدر جمع نموده بترسانید که فرو خواهد آمد بشما آنچه بقریش
فرود آمده فقالوا لا یغرنک انک اصبت اغمارا لا علم لهم بالحرب لئن قاتلتنا لعلمت انا نحن الناس فنزلت
الآیة قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون الی جهنم چون بوی نخوت بدماغ خود میداشتند گفتند که
مغرور نزد ترا اینکه غالب آمدی بنادانان که هرگز واقف بجنگ نبودند اگر تو با کارزار نمائی هر اینه
معلوم خواهی کرد که هر اینه مرد آن کار ما هستیم پس در آن عمران این آیه فرود آمد که یا محمد بگو مر آنانرا که کافر
شدند زود است که مغلوب خواهید شد و بر انگیخته خواهید شد بدوزخ و مغلوب شدن بقتل است یا بند
نمودن یا جزیه کردن و لما قتلوا رجلا من المسلمین حاصرهم رسول الله فی نصف شوال فالقی الله الرعب
فی قلوبهم فنزلوا علی حکمه فاراد قتلهم فاستوهبهم منه عبد الله بن ابی وکانوا حلفاءه فاخرجه من المدینة
الی الشام چون نبی قینقاع مردی را از مسلمانان بکشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را
در نصف شوال تا پانزده محاصره نمود الله تعالی خوفی و هیبتی در دل آنها انداخت که بر حکم آنحضرت
از قلعه فرو آمدند رسول علیه السلام خواست که ایشان را بکشد عبد الله بن ابی که آخرش مشهور بنفاق
شد این زرا بخشانید زیرا چه اینها حلیف عبد الله بودند چون کیفیت اخلاص و آشتی وی بگوش
آنحضرت رسید عبد الله بن ابی را از مدینه بشام اخراج نمود و اصابه علیه السلام من سلاحهم الدرع
السعدیة بالسین المهملة ثم العین المعجمة وهی درع داود علیه السلام و منجملة اسلحة ایشان که بآنحضرت
رسید زره سعدیه است که آن زره داود علیه السلام بود ثم غزا غزوة السویق فی ذی القعدة
لما قتل ابو جهل صار رئیسهم ابا سفیان فحرم علی نفسه الدهن والطیب فجاء فی نواحی المدینة وقتل
انصاریا واجیره بحلة الیمین ولما خرج رسول الله الی قرقرة الکدر فر ابو سفیان وانتشر السویق
بعد از آن در ماه ذی قعده غزوه سویق نمود قصه وی بطریق اجمال اینست که چون ابو جهل در غزوه
بدر کشته شد ابو سفیان رئیس قریش گردید ابو سفیان بر نفس خود دروغی و خوشبوی را حرام کرد
که تا مقاومت از اصحاب محمد نه نمائیم هرگز گرد اینها نگردم پس در نواحی مدینه با دویست سوار قریش
بیرون آمد تا رسید بعریض که ناحیه ایست از مدینه بر سه میل شخصی انصاری در مزرعه را با دو اجیر
حلال کرد انیدن قسم بگشت چون رسول علیه السلام خبر وی شنید در قرقرة الکدر با دویست سوار

مهاجرین وانصار بیرون آمد ابوسفیان و همراهان او سویق را که اکثر زاد ایشان بود بجهت تخفیف بار در راه
بریختند و سبکبار شده گریختند چون مسلمانان سویق را یافتند ازین جهت این غزوه را بغزوة السویق نام نهادند
انحضرت چون فرار ایشان معاینه کرد بی لاحق شدن بایشان بمدینه رجوع نمود ثم صلی رسول الله صلی الله علیه
وسلم صلوة عید الاضحی فی عاشر ذی الحجه ثم ضحی بکبش بعد ازان همدرین سال دهم ذی حجه رسول الله صلی
الله علیه وسلم نماز عید الاضحی گذرانید و گوسپند نر املح را قربانی نمود اللهم صل علی سید المصلین محمد ن
الصادق الامین عدد کلمات رب العالمین **السنة الثالثة الهجرية** ذکر مغضبات وقایع سال سیوم هجری
قتل کعب بن الاشرف وکان ابوه عربیا حالف بنی النضیر فشرف فیهم وتزوج بنت ابی الحقیق فتولد کعب
وکان شاعرا فجا المسلمین بعد بدر فقتله محمد بن مسلمه یکی از وقایعیکه درین سال روی داد قتل کعب بن
اشرف است وپدر کعب مرد مسافر و اجنبی بود که در بنی نضیر آمده عهد و پیمان با ایشان بسته بعد از مدتی
میان ایشان اعتبار و افتخار گرفته و دختر ابی الحقیق را جفت گرفته بعد از ان کعب متولد شد چون بسن
بلوغت و هوش رسید طریقه شعر گفتن گرفت از انجا که شامت نفس دامنگیر وی گردید بعد از غزوه بدر در هجو
مسلمانان چند شعری گفت چون این خبر بگوش حق نیوش ایشان رسید عرق حمیت اسلام انزمان بجوش
شب چهاردهم ربیع الاول محمد بن مسلمه او را بکشت مترجم گوید تفصیل این اجمال از انچه شیخ عبد الحق دهلوی
در مدارج النبوة حدیث صحیح بخاری را ترجمه نموده ذکر کرده میشود که روایت است از جابر که گفت انحضرت صلی
الله علیه وسلم کیست که مستعد شود مر قتل کعب بن اشرف را زیرا که وی بتحقیق آزرده است خدا و رسول خدا
را محمد بن مسلمه بفتح میم باستاد گفت آیا دوست میداری که بکشم او را فرمود نعم و محمد بن مسلمه بحضرت عرض
رسانید اگر در احتیال قتل و فریب دادن وی بعضی مقدمات که بظاهر روی در شکایت و نقص جناب رسالت
دارد گفته شود اذن است انحضرت فرمود هر چه خواهی بگو و هر طور که میدانی بکش محمد بن مسلمه بر کعب رفت
و گفت این مرد از ما صدقات را میطلبد و بتکالیف دیگر که تشریع کرده ما را در تعب انداخته و در روضة الاحباب
بر بین زیاده آورده که این از جمله بلاهاست که باعث وی عرب در صدد محاربه ما در آمده اند و راه تجارت
و آمد و شد مسدود شده و هر زمان از ما صدقه میطلبد و حال آنکه ما چندان نمی یابیم که خود بخوریم و ما را
در تعب و رنج انداخته است کعب گفت بخدا سوگند از وی زیاده ملول خواهید گشت هنوز چه شده است
محمد بن مسلمه گفت الآن خود متابعت وی کرده ایم و سخنی با او گفته ایم خوش نداریم که با فعل او رنگ ایم

بگذاریم واز سخن خود برگردیم آن ملعون ازین سخن شادمان شد محمد بن مسلمه ومعاذ که بمشاورت درکار مامور بودند و
ابونایله که وی نیز همراه بود گفتند که ما را احتیاجی روی نموده پیش تو آمده ایم که ما را یک یا دو وسق از طعام
قرض دهی و در روایتی همین مقدار است که استقراض میکنیم مقداری از طعام کعب گفت نعم بشرط که چیزی نزد من
گرو نهید گفتند چه گرو نهیم گفت زنان خود را گفتند چگونه گرو نهیم زنان را و حال انکه تو جمیل ومشکل ترین مردان
عرب مبادا از زنان ما بتو گرفتار شوند گفت اگر زنان را گرو نمیکنید پسران را گرو کنید گفتند چگونه پسران را گرو کنیم
زیرا چه مردم دشنام وعیب خواهند گرفت بر ایشان که بوسق یا دو وسق طعام گرو کرده شدند و این عار بما راجع
خواهد شد ولیکن ما رهن میکنیم لامه خود را یعنی سلاح یارزه را پس وعده کرد محمد بن مسلمه که بیاید او را در شب و
با وی ابونایله برادر رضاعی کعب بن اشرف وندیم او بود و بعضی گفته اند که محمد بن مسلمه نیز با وی اخوت رضاعی
داشت پس محمد بن مسلمه و ابونایله کعب را آواز دادند کعب ایشان را بجانب حصن خواند و خود خواست که بجانب
ایشان از حصن فرود آید و او نوگد خدا بود زنش گفت که در این وقت شب کجا میروی و بسوی که بیرون
می آیی گفت هیچ نیست مگر محمد بن مسلمه و برادر رضاعی من ابونایله زنش گفت مرد من می شنوم آوازی را که میچکد از ان
خون القصه بعد از مبالغه کردن زن در منع از خروج کعب گفت مرد کریم اگر بسوی تیر زن و کشتن خوانده شود
البته اجابت میکند و بآنجانب که خوانده میشود میرود پس محمد بن مسلمه با چهار یار دیگر در آمد و با ایشان قرار داده
بود که چون موی سر او را به بهانه بو کردن متمکن شوم و بدست خود به پیچم کردن او برنند پس فرود آمد کعب
پیچیده سر و تن خود را بجامه و فایح میکرد و از سر وی بوی خوش محمد بن مسلمه گفت ندیدم همچو امروز بوی
خوشتر از بن بوئی که از تو می آید گفت من نکاح کرده ام اعطر نساء عرب و اجمل انها را محمد بن مسلمه گفت
اذن میدهی تا موی سر ترا ببویم گفت بوی پس گرفت موی او را و ببوئید و بیاران دیگر نیز ببویانید و
بگذاشت بار دیگر ببوئید و موی سر را محکم به پیچید و گفت بر بندید دشمن خدا را پس آن ملعون را کشتند و سرش
جدا کرده متوجه مدینه گشتند اتفاقا حارث بن اوس را که همراهی ایشان بود زخمی از شمشیر یاران بوی
رسید القصه اهل حصار بیرون آمدند و براه دیگر افتادند و یاران رسول را ندیدند و چون یاران به بقیع
رسیدند تکبیر برآوردند و آن حضرت در نماز شب ایستاده بود چون تکبیر ایشان شنید دانست که ویرا
کشته اند خود نیز تکبیر برآورد چون بحضور شریف آمدند سر پلید آن دشمن خدا را پیش پای آن سرور بر
خاک مذلت افکندند و این اول سری بود که برداشته شد در اسلام شکر خداوند تعالی بتقدیم رسانیدند و اب

دهن خود را بر جراحت حارث بن اوس که خون میرفت بمالید فی الحال بهم آمد و به شد و الحمد لله علی ذلک ثم
غزا رسول الله صلی الله علیه وسلم غزوة الکدر ثم غزوة انمار و یقال لها غزوة بنی غطفان فهرب الکفار علی
الجبل و فایدهم و عثور رای رسول الله صلی الله علیه وسلم قایلا تحت شجرة معلقا سیفه بها فاخذ السیف فقال
من یمنعک منی قال الله فصرعه جبرئیل و اخذ السیف رسول الله فقال من یمنعک منی فقال لا احد و امن بعد ازان
احمد بن سیار سیوم هجری رسول الله صلی الله علیه وسلم غزوه قرقرة الکدر فرمود بعد ازان غزوه انمار و ان موضعیست
از ناحیه نجد که اکثر اغزوه بنی غطفان بفتح غین معجمه و طاء مهمله نیز میگویند چون رسول علیه السلام با چهار صد
و پنجاه سوار متوجه بحرب ایشان گردید حق سبحانه تعالی همه را هزیمت داد و ایشان اهمکی بر کوهی گریخته
افتند و جنگ واقع نشد اتفاقا باران بارید و جامهای آنحضرت و صحابه تر شده بود ند آنحضرت جامه خود را
بر شاخ درختی انداخت تا خشک گردد و خود بذات شریف زیر آن درخت قیلوله کرد و عثور که بشکر
کش ایشان بود رسول الله صلی الله علیه وسلم را بدید که تنها زیر درختی خفته و شمشیر شریف آن درخت
آویخته آن بدبخت بیامد و شمشیر آنحضرت بدست خود گرفت و بر سبیل ترهیب بیدار کرده گفتن گرفت که در دین
وقت کدام است که از کشتن من ترا باز دارد رسول علیه السلام فرمود که خدا نگاهبان منست پس جبرئیل علیه
السلام رسید و آن کافر را بر زمین افگند رسول الله صلی الله علیه وسلم شمشیر خود بگرفت و از آن شخص گفت
ترا از من کیست که باز دارد عثور گفت هیچکس نیست و ایمان آورد چون رسول علیه السلام اقرار بوحدانیت
و رسالت خود شنید دست از وی باز داشت و عثور نزد قوم خود باز گشت گفتند چه شد ترا که شمشیر کشیده
بر سر او رفتی و کاری نکردی گفت مردی سفید بلند بالا را دیدم که بر سینه من زد چنانکه پشت بر زمین افتادم پس
دعوت کرد قوم خود را باسلام و نازل شد یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا
الیکم ایدیهم عنکم الآیة پس آنحضرت بعد یازده روز ازین سفر بمدینه باز گشت و این غزوه در ماه ربیع الاول واقع
شد و قتل ابو رافع التاجر در اصل نسخه شاعر واقع شده لیکن انچه بصحت پیوسته تاجر است و هم درین سال ابو رافع
تاجر حجاز کشته شد و قصه این غریب تر از قصه کعب است شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة آورده که چون
قاتلان کعب بن اشرف از قبیله اوس بودند و کاری خطیر بتقدیم رسانیدند در خاطر قبیله خزرج نیز داعیه پیدا شد
که این ن نیز یکی از اعدای دین را که عدیل و نظیر کعب باشد بقتل رسانند و بعد از مشاورت میان خود قرار
دادند که ابو رافع است که وی نیز باید از بعیر خدا و مسلمانان مشغول بود و مشرکان را بمال و منال خود بر

برجنگ وی صلی الله علیه وسلم اعانت می نمود وازین عبارت ظاهر میشود که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
ابتدای قتل ابورافع وتحریص بران واقع نشد بلکه ایشان قتل ویرا درخواستند وانحضرت اذن داد و
جماعه ازمردان ایشانرا بران گماشت وعبدالله بن عتیک رابرایشان امیر ساخت وبعد ازرخصت بجانب
خیبر که حصار ابورافع درانجا بود روان شد چون وقت غروب درانجا رسیدند دیدند که چهارپایان ازجرا بازگشته
بحصار درمی آمدند عبدالله بن عتیک بایاران خود گفت که شما بجای خود باشید تا من بدربان تلطفی نموده واحتیالی
کرده بدرون حصار درآیم وشمارا نیز درآرم چون نزدیک حصار رفت سر خود را بدلمن جامه پوشیده چنانچه
برای قضای حاجت میکنند بنشست وخود را چنان نمود که گویا از اهل حصار است بدربان ندا درداد که ای بنده
خدا اگر میخواهی که درآئی زود درآ که میخواهم درا به بندم پس درآمدم وپنهان گشتم ودرجائیکه مربط حمار
بود نشستم ودربان کردم چون مردم بابورافع طعام خوردند وحدیث کردند وبرگشتند واز پیش وی برآمدند
حرکات ساکن شد واصوات فرونشست وصاحب باب را دیدم که مفتاح باب را درطاقچه نهاده بخواب رفت
بیرخاستم ومفتاح را گرفتم وباب حصار را یک دم برای آنکه فرضا اگر اهل حصار مرا بدانند وخبردار شوند
من بآسانی از اندرون حصار بدر روم بعد ازان خبردار شدم که ابورافع دربالاخانه بیدار است وافسانه
خوانی افسانه میخواند چون فارغ شد ابورافع بخواب رفت انگاه درهای بالاخانه را یک دم وباندرون
رفتم ودرهرخانه را که میکشادم اندرون می بستم تاکه اگر مطلع شوند برمن نرسند تابخانه اش رسیدم که
ابورافع درآن خانه است دیدم که درخانه تاریک درمیان اهل وعیال خود خفته ودرنمی یابم که بکدام
جانب است پس ندا کردم که یا اباراقع بیدار شد وگفت این کیست پس بصوب صوت وی شمشیر انداختم
واز غایت وحشت که برمن استیلا یافته بود شمشیر کارگر نیامد ابورافع فریاد کرد ومن از خانه بیرون
آمدم وبعد از لحظه باز درآمدم وآواز خود را تغییر داده چنان آواز کردم که گویا فریادرسی میکنم گفتم
ای ابورافع این چه آواز بود گفت وای برمادر تو شخصی درخانه است وتیغ برمن زده این مرتبه نیز
برصوب آواز وی شمشیر زدم وهنوز کفایت نشد سر شمشیر را برشکمش نهادم وچندان زور کردم که
از پشتش بیرون آمد چنانکه آواز استخوان اورا شنیدم وکار وی تمام شد درهای خانه را گشادم
وزینه ها را رسیدم چون بزینه پائین رسیدم وشب مهتاب بود دانستم که زمین است ازنجا بیفتادم
وساق من بشکست پس آن شکسته را بدستار خود بسته بریکپای جسته جسته روان شدم وبیاران خود

ملحق شدم و بیرون حصار توقف کردیم تا که آواز نوحه گران را شنیدیم که ابو رافع کشته شد و مرا بمدینه برداشته
آوردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستبشر گشت و گفت بشارت باد ترا ای عبد الله پس دست مبارک خود
را بپای شکسته من مالید شفا یافتم و علی الفور برخاستم و الحمد لله علی ذلک ثم تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم
حفصه بنت عمر رضی الله عنه فی شعبان علی الاصح و کانت زوجة خنیس بن حذافة مات عنها جراحة یوم بدر فمات
بعده بعد ازان هم درین سال سیوم هجری رسول الله صلی الله علیه وسلم حفصه بنت عمر رضی الله عنه را در ماه شعبان
بروایت اصح تزویج نمود و حفصه رضی الله عنها پیشتر زوجه خنیس بن حذافه سهمی بود که او از زخمی او زبدر رسیده
بود بعد ازان بهمان زخم جان داد و روایت کرده شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلاق داد حفصه را یک
طلاق رجعی چون این خبر بعمر رسید متالم گشت پس جبرئیل آمد و وحی آورد که حکم الهی بران است که مراجعت کن
بحفصه که وی صوامه و قوامه است و زوجه تست در بهشت ولادت حفصه پنج سال پیش از بعثت بود و وفات
وی سنه خمس و اربعین یا احدی و اربعین یا سبع و اربعین در زمان امارت معاویه علی الاصح و عمر وی
شصت سال بود و مرویاتش در کتب متداوله شصت حدیث است ثم تزوج زینب بنت خزیمه فی رمضان فماتت
بعد شهرین او ثلثة بعد ازان هم درین سال سیوم هجری در رمضان المبارک زینب دختر خزیمه را تزویج فرمود
وی رضی الله عنها بعد دو ماه از شرف تعریس در اواخر ذی قعده و بروایتی بعد گذشتن سه ماه در ذی حجه
وفات یافت و در جنة البقیع مدفون شد و در قبه ازواج النبی قبر اوست و تولد الحسن بن علی رضی الله عنه
فی منتصف رمضان بعد ازان هم درین سال در نصف رمضان حسن بن علی رضی الله عنهما متولد شد ذکر
فی المشکوة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذن فی اذن حسن بن علی حین ولدته فاطمه رضی الله عنها
در مشکوة مذکور است که چون فاطمه رضی الله عنها حسن بن علی را بزائید رسول صلی الله علیه وسلم در گوش وی
کلمات اذان خواند و فی حاشیتها ان عمر بن عبد العزیز کان یوذن فی الاذن الیمنی و یقیم فی الیسری
و در حاشیه مشکوة که از سید جمال الدین اصفهانی است چنین نوشته که عمر بن عبد العزیز که یکی از خلفای راشدین
است در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامت میگفت ثم تزوج عثمان ام کلثوم رضی الله عنها بنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان هم درین سال سیوم هجری عثمان رضی الله عنه ام کلثوم دختر
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد وفات همشیره اش رقیه که در ایام غزوه بدر فوت شده بود در نکاح
خود در آورد ثم غزوه احد فی منتصف شوال بعد ازان هم درین سال سیوم هجری در نصف شوال

بشوال عزوه احد واقع شد مترجم گوید احد بضم همزه و حاجبلی مشهور است بمدینه طیبه و اشتقاق آن از توحد است اگر تفرد و انقطاع بآن از جبال دیگر مقابل مدینه منوره در جانب شمال بمسافت دو میل و در مدارج النبوة وجوه دیگر نیز مذکور است قال الله تعالی و اذا غدوت من اهلک تبوء المومنین مقاعد للقتال فی سورة ال عمران الله تعالی در قصه احد فرمود که یاد کن آنگاه که بگاه بیرون آمدی از میان اهل خانه خود می نشاندی مسلمانان را در جایهای جنگ و آنچنان بود که بیمنه لشکر به پیرین العوام نام نزدکوه میسره بمقداد اسعود داد و قلب را بحمزه بسپرد و علی را بجلو فرست خود تعبیه فرمود روی ان المشرکین نزلوا بسبخ الوادی الذی قبل احد ثانی عشر شوال سنه ثلث من الهجرة و امیرهم ابوسفیان بن حرب و هم ثلثة الاف مرد بیت که هنر کنان غرب میان وادی نکبه بین او احد مقابل مدینه است روز چهار شنبه دوازدهم شوال سال سیوم هجری فرود آمدند و امیر ایشان ابوسفیان بن حرب بود و دو ان جماعه سه هزار سوار و پیاده بود ند که قصد مزرعه دوو دست پس و بانزده هودج زنان که هند بنت عتبه بن ربیعه زوجه ابی سفیان بیرون زنان بجد مزده بود و رای رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة الجمعة لسبع عشرة خلون من شهر ذو القعدة سنه ثلث من الهجرة و در خواب دید که در زره استوار م آنرا اول بمدینه کردم پس ای یاران من شما در مدینه باشید اگر کروه مخالفان بمدینه در آیند با ایشان مقاتله خواهم کرد و از بالای خانها سنگسار خواهند کرد مترجم گوید بقراسیم جمع است و اجامع بمعنی کاوان مراد است و در صحیح بخاری سیف مذکور است و لیکن قسطلانی گفته که مراد ذو الفقار است و ان نام شمشیر منبه بن حجاج سهمی یا شمشیر ابوجهل است که از غنایم بدر بود و آنحضرت برای خود گرفت و نزد آنحضرت می بود تا در غزوه خندق بعلی ابن ابیطالب رضی الله عنه بخشید و در روایت درع در مواهب لدنیه و روضة الاحباب و مدارج النبوة است و قال عبد الله بن ابی لم بالمدینة فاخرجنا منها الی عدو الا اصاب منا و لا دخل علینا الا اصبنا منه و عبد الله بن ابی ابن سلول منافق گفت ای رسول خدا تو در مدینه باش پس بیرون نشده ایم ما از مدینه بسوی جنگ و دشمنی که انگاه از ما رسیده است آن دشمن مردمانی را که از ما یان بوده اند و نه در آمده است کسی در مدینه برای جنگ ما مگر اینکه ما

غالب آمده ایم و مردمان اکثر ف را گذاشته ایم فقال رجال من الذین اسفوا علی فوت بدر کما ستقتنی اذا الیوم و
بانوا الاخروج چون عبد الله بن ابی موافق رای رسول علیه السلام مصلحت داد جمعی دیگر از اصحاب چون حمزه
بن المطلب و سعد بن عباده و قومی از اوس و خزرج که بر فوت بدر تاسف میخوردند گفتند که ما امسال روز را
از زود رسیدن و قیام بمدینه را اختیار نمودیم و غیر از بر آمدن از مدینه بجنگ راضی نشدیم فصلی الجمعة و لیس
لا ستیم ثم اذن بالخروج فقدم ذو الرای منهم و قالوا لم نمکث هکذا امرتنا فقال یا نبی الله اذا امرتنا ان
نسیر حتی نقاتل فخرج بهم و هم الف و لیس معهم فرس و قیل معهم فرسان فخرجوا چون رسول علیه السلام با لشکر
بسیار و دیدار چنین اندازه رو زده خود بپوشید عبد الله از ان حلم به برآمدن از مدینه فرمود و بگردان از جاده بدر بوده
پشتبان سپرده بدر و گفتند مدینه باش چنانچه با میعه موسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که سزاوار شان بیغامبر نیست
که چون زره خود بپوشد اینکه باز گردد تا بآن و قبیله مقاتله نماید اکنون انچه گوییم و بگیم بشنود و بکند و صبر و استقامت
ورزد که نصرت شما را خواهد بود الغرض با هزار کس از مهاجران و انصار و اینها همه بنیاده بودند که سی چهره
خود سپید داشتند و بعضی میگویند که با پانصد کس دو اسپ بودند متوجه احد شدند و ذی البیهقی و خرج رسول الله صلی
الله علیه و سلم فی زهاء الف رجل و وعدهم النصر ان صبروا و بیهقی آورده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
در جماعه که مقدار هزار مرد بود بدار مدینه برآمد و وعده نصرت بشرط صبر و ثبات قدم با ایشان نمود فلما لبسوا
الشوط اختزل عبد الله بن ابی المنافق فی ثلثمائة و قال علام نقتل انفسنا و اولادنا فانشده عمرو بن حزم
الانصاری فقالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم فمشت طایفتان بنو سلمة بن الخزرج و بنو حارثة من الاوس و لولا
حمایة العسکر ان تفشلا فعصمهما الله فمضوا مع الرسول حتی نزل الشعب من احد فی عدوة الوادی الی الجبل
فجعل ظهر عسکره الی احد و استقبل المدینة و جعل عینین الجبل عن یساره و نهیا للقتال فی سبعین رجلا و امر علی الرماة
فهم حسنون عبد الله بن جبیر اخا بنی عمرو بن عوف و قال لا تضع الجبل عنا لا تاتونا من خلفنا الخ فمنا و عینا
فاثبت مکانک چون لشکر اسلام منظوم رسید بدان دیوار رسید نزد جبل احد عبد الله بن ابی منافق با سیصد
کس بگوشه گرفت و از ان لشکر ببرید و گفت چرچیز خود را و فرزندان خود را بکشیم و در معرض هلاکت افکنیم پس عمرو
بن حزم الانصاری از وی بپرسید عبد الله و اتباع او گفتند که اگر میدانستیم جنگ البته همراهی شما میکردیم الغوض
سید عالم صلی الله علیه و سلم با معتمد کس برابر دشمن صف برکشید پس دو کرده بلی بنو سلمة از خروج و بنو حارثه
از ابا و بس که میمنه و میسره لشکر بودند قصد چنین کردند و خواستند که باز گردند الله تعالی ایشان را نگاهداشت پس

نگاه داشت پس این مرد و قبیله و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفتند از شکاف احد کنار کوه وادی بسوی کوه احد رسیدند
پس دران وقت لشکر خود را بسوی احد کردانیدند و روی بهدیگر و شکاف کوه را عقب انداخته یا جامه حنصد کس مستعد جنگ
کفار قریش گردیدند یا جامه سادهای تیر اندازان عبدالدین جبیر را که از برادران بنی عمرو بن عوف بودند امیر ساخت و عبدالله
را حکم کرد که لشکر کفار را از کمینگاه دار تا از پس پشت ما در آمدن نتوانند اگر فتح و غلبه ما را مشاهده نمایند یا منهزم شده بیایند تو بمکان خود
مستقل باش و درین باب مبالغه بسیار نمود و گفت که ما را ملاحظه نبود و اندیشه نکنید و اگر دیدید که ما قوم کفار را
هزیمت دادیم تا ایام بجای خود مستقل باشید الغرض مسلمانان سابقین احد بدین وجه صف بستند که عکاشه بن محصن اسدی
برمیمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی بر میسره و ابو عبیده بن الجراح و سعد بن ابی وقاص را بر مقدمه و مقداد بن عمرو را بر ساقه
داشت و اجتمعت المشرکون بالسحر فجاز مصعب بن عمیر اخو بنی عبد الدار و هم اهل لواء المشرکین طلحة بن عثمان من بنی عبد الدار
صاحب لواء المشرکین در زمین شور جمع شدند پس شب گرز مصعب بن عمیر از طرف لشکر اسلام بر اخو بنی عبد الدار که
از ایشان صاحب لواء مشرکان بودند یا طلحه بن عثمان از قبیله بنی عبد الدار که طلحه ندکور صاحب لواء مشرکان بود قتیله و قتل
لسعد من اصحاب لوائهم و حمل المسلمون حتی جهصوهم و حمل المشرکون فتضعضعهم الرماة النبل تلت هزیمت فدرم المشرکون
و دخل المسلمون عسکرهم و ولوا هاربین و دخل خیل المشرکین و رماة الثغر الرماة و من ثبت منهم و انضمت
صفوف المسلمین پس مصعب بن عمیر طلحه بن عثمان را که لواء مشرکان بدست میداشت بکشت و سر کافری را که علمای
مشرکان بدست گرفته بود مسلمانان حمله کردند تا اینکه بر کفاران حمله کردند خالدین ولید با جامه مشرکان قوات
نماز شکاف کوه از عقب لشکر اسلام در آید تیر اندازان را اینکه بر شکاف کوه مسدراه بودند بزخم پیکان اهنها بازگردانیدند
سه دفعه حمله کردند آخر الامر بازگشتند مشرکان رو بهزیمت نهادند و مسلمان بگرفتن در لشکر ایشان در آمدند
نهب و غارت مشغول شدند چون جماعه تیر اندازان دیدند که مسلمانان بکار غنیمت مشغول شدند از ایشان
تیر در داخل بهست کشتگان کردیدند و بی صبری کردند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند نصیحت کرد و یعنی
آنحضرت را که بما الفوه تاکید تمام در منع از جنبیدن و مرکز را لثغر فرموده بود مادابان داد سود ندانشت
و اکثر ایشان رفتند و بغارت غنیمت مشغول شدند عبد الله بن جبیر با جماعه که بده بمکث بدر جای خویش ثبات
قدم ورزیدند آخرش خالدین ولید و عکرمه بن ابی جهل و جمعی دیگر از لشکر مشرکان بر سر عبد الله که امیر تیر اندازان
بود حمله کردند آورد عبد الله با یاران او که چند نفر معدود در انجا همراه او ثابت مانده بودند بکشتند و از
شکاف آن کوه در آمده در قتل مسلمانان باز کوشیدند اضطراب عظیم پیدا شد و صفهای لشکر اسلام

بشکست و عن محمد بن کعب ان مخیرقا من علماء الیهود و قال لهم یوم احد الا تنصرون محمدا و اله ان کنتم تعلمون ان نصره حق قالوا الیوم السبت قال فلا سبت لکم و اخذ سیفه و مضی مع النبی صلی الله علیه و سلم فقاتل حتی ارتثه الجراح فقال اموالی الی محمد یضعها حیث شاء و اموالهم مواضع صدقة الدلال و البرقة و الاعواف و الصافیة و سبب وحسنا و مشربه مخصد فهار رسول الله فی سبیل الله و از محمد بن کعب مرویست که مخیریق بحاء معجمه و قاف بصیغه تصغیر یکی از احبار بنی اسرائیل بود و مال بسیار داشت و در کتب ما تقدم صفت پیغمبر آخر زمان خوانده اما بجمال الف و مادت بر دین یهودیت بود در روز شنبه که آنحضرت بغزوه احد برآمده داعیه اسلام مصمم ساخت قوم خود را نیز بموافقت کرد و گفت چرا انصرت محمد نمیکنید سوگند خدا شما البته میدانید که یاری دادن وی حق بهت گفتند امروز روز شنبه است روا نیست که در چنین روز محترم با کسی جنگ کنیم مخیریق گفت این دین یهودیت است که شریعه محمد مانسخ آن شنده و حکم شنبه شمارا باقی نمانست پس مخیریق شمشیر بدست خود گرفت و همراه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بجنگ مشرکان برفت و مقاتله نمود تا انکه کثرت زخمها او را بر زمین انداخت آنحضرت وصیت کرد که اموال من بمحمد علیه السلام مفوض است وی هر طور که خواهد از آن صرف نماید و اموال وی هفت موضع اند الدلال و ان نام درختی ست معروف بیش صافیه قریب ملکیین که الحال وقف مدرسه شهابیه ست و برقه بضم باء موحده هم معروف است و ناحیه ایست باهشهری دارد و واقع ست در قبلهٔ مدینه متصل حد شرقی و اعواف نوعی از درخت کلان ست دران موضع چاههای متعدد اند و الصافیه بسمت شرقی مدینه امروز معروف بهشت و مشرب امروز معروف بمنیست صافیه و برقه و دلال و مشرب این هر چهار قریب یکدیگر اند و حسنا بضم حا و سکون سین مهملتین بعد ازان نون مفتوحه موضعی ست که امروز معروف به حسنیات ست قریب درخت دلال که آب داده میشود و مشربه از اموال مخیرق ست آن را مشربه ام ابراهیم میگویند زیرا که ماریه قبطیه دران مکان ابراهیم بن رسول علیه السلام را بزاد و وقت دروزه نخل درختی از درختهای ان موضع او نخله بود و آنحضرت علیه السلام ماریه را در انجا نگاه داشته بود و مشربه بمعنی غرفه آمده کذا فی خلاصة الوفا پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بموجب وصیت کرد و اینها را در راه خدا صدقه نمود و قتال الذهبی انه مومن و عده فی الصحابه و قیل لا لکنه ظاهر و هو یهودی و ذاهبی گفته که مخیریق مومن ست و او را در زمره اصحاب شمرده و بعضی گویند که او مومن و داخل صحابه نیست لیکن او در راه خدا جهاد کرد و او یهودی ست و شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة چنین آورده که آنحضرت درباره وی چنین فرموده که مخیریق خیر یهود و کذلک الیهاد

وذكر في البيضاوي في قوله تعالى وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
در بيضاوي در شان نزول اين كه نسبت محمد مكرد بيغامبر بر آينه كذشته اند پيش ازوي بيغامبران اما اكر بميرد يا كشته
شود بركرديد بر باشنهاي خود يعني مرتد شويد چون مذكور شد انه لما رمي عبد الله بن قميئة الحارثي رسول الله
صلى الله عليه وسلم يوم احد فكسر رباعيته وشج وجهه كه چون عبد الله بن قميه حارثي رسول الله صلى الله عليه وسلم
را سنكي زد و دندان رباعي او بشكست و چهره اش مجروح كرانيد رباعيه مفتح و مخفف اي بخانيه دندانيكه مقبل
تنا ما بشد از هر دو طرف و بركسي را چهار رباعي ميباشد و دندان رباعي كرشكسته شد از طرف راست كله بالا
بود و طرف زيرين وي صلى الله عليه وسلم نيز مجروح كرديد و بود قدب جنة مصعب بن عمير و كان صاحب الراية حتى قتل
ابن قميئة وهو يرى انه قتل النبي صلى الله عليه وسلم فقال قد قتلت محمدا و صرخ صارخ الا ان محمدا قد قتل فانكفأ
الناس و جعل الرسول يدعوا الى عباد الله الى عباد الله انا رسول الله من كر فلة التفت بس مصعب بن عمير كه صاحب
راية انصار بود از الخرت او را دفع نمود و با عبد الله بن قميه در اويخت تا كه ابن قميه مصعب بن كعب را كشت
واين قميه ميدانست كه او بيغمبر صلى الله عليه وسلم را كشته ابن قميه كفت كه من محمد را كشتم و او از كشنده باو از بلند
فرياد بر آورد كه الاه باش كه محمد كشته شد مردمان متفرق كشتند و رسول خدا صلى الله عليه وسلم ازنا نرا ميخواند كه باز
كرديد بسوي من اي بندكان خدا و ذكر كرد ابن كفار مي نمود و ميكفت كه من رسول الله زنده ام كسيكه بار كرد او را بهشت
ست و قال ناس من المنافقين لو كان نبيا لما قتل ارجعوا الى اخوانكم و دينكم فسل انس بن النضر عم انس بن مالك سيفه
و قال حي مثل انتهى جماعة از منافقان كفتند كه محمد اكر مغامبر حق بودي هركز كشته نشدي ياران و دين خود باز كرديد
بس انس بن نضر عم انس بن مالك شمشير خود بركشيد و با كروه منافقان مقاتله نمود تا كه كشته شد روي به سنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم با نزول برمي عن قوسه حتى صارت سقاية و درمي بالمجانة و ثبت معه عصابة
من الصحابة و انهزمت طائفة و انطلق بعضهم فوق الجبل و صار رسول الله صلى الله عليه وسلم بدعوتهم تا صدا ناجته
الجبل حتى رجع اليه بعضهم و روايت كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ثبات قدم ورزيده تيراندازي مينمود تا كه
كمان او پاره پاره كرديد بعد ازان سنكباران ميكرد بعضه از صحابه ازوه ثابت قدم ماندند و جماعة ناب نيا وده هزيمت خوردند و بعضي ازايشان بالاي احد فرار نمودند رسول الله صلى الله عليه
وسلم ايشان را كه كوه ميخواندند كه بعضي ازايشان بسوي رجوع نمودند و كان اول من عرف رسول الله صلى الله عليه
بعد الهزيمة و تحدث الناس فقال كعب بن مالك الانصاري فنادى يا على صوته يا معشر المسلمين ابشروا هذا

رسول الله واول کسیکه بعد ازهزیمت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بشناخت دران زمانیکه مردمان سرگرم کشته شدن
ویرا ببرزبان می راندند کعب بن مالک انصاری بود که باواز بلند خود ندا کرد ای گروه مسلمانان خوشنود و مژده ایمنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی البیضاوی جعل الرسول یدعوالی عباد الله فانحاز الیه ثلثون من اصحابه وحموه و
فوق الثلثون وقال بعضهم لبث ابن ابی یاخذنا الاامن ابی سفیان انتهی در بیضاوی آورده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم منجواند بسوی من بیائید ای بندهای خدا پس سی کس از یاران وی بسوی او باز گردیدند و ثنا ابی
الحضرت کردند باقی متفرق گشتند و بعضی گفتند کاش عبد الله بن ابی ابن سلول برای ما از ابی سفیان امان
طلبد و لما اسند رسول الله فی الشعب ادرکه ابی بن خلف وطعن رسول الله فی عنقه طعنة تدادا منها عن فرسه فاحتمله
عدوالله بسرف وچون رسول الله صلی الله علیه وسلم در تشیی ارام گرفت ابی بن خلف او را دریافت رسول الله
صلی الله علیه وسلم سر دیگر دشمن زخمی زد که از اسب خود بلرزید و بر زمین افتاد و آن دشمن خدا در موضع
سرف بجهنم مشتاقت مترحم گوید که از دست رسول الله صلی الله علیه وسلم همین یک کس از کافران کشته شد
واین ملعون برادر امیه است که چون در بدر کشته شد عوض برادر خود حربه رسول علیه السلام گردید الحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که بلکه من ترا خواهم کشت حق سبحانه تعالی در غزوه احد این وعده ایفا نمود ثم علت عالیه من قریش
اکمل فقال رسول الله اللهم لاینتهی بهم ان یعلوننا فقاتلهم عمر بن الخطاب فی رهط من المهاجرین حتی هلوهم عن الجبل
ونهض صلی الله علیه وسلم الی حجرة من الجبل لیعلوها فلم یستطع فجلس تحته طلحة فنهض به حتی استوی علیها وصلی
لوحید النظیر فاعدا من الجراح والمسلمون خلفه صفوا بعد ازان جماعه قریش بالای احد بر آمدند رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود خدایا سزاوار نیست مر ایشانرا اینکه بالای ما شوند پس عمر بن خطاب رضی الله عنه در گروهی از مهاجرین
بالایشان مقاتله نمود تا که فرود آوردند ایشانرا از کوه و الحضرت صلی الله علیه وسلم از غاری بسوی شعبه
سنگی بزرگ ازان کوه قصد نمود تا بالای آن بر آید چون بسبب جراحت و کوفت بدن ضعفی دانست
طلحه رضی الله عنه زیر وی بنشست تا رسول علیه السلام را بردارد تا بحضرت علیه السلام
بالای آن سنگ قایم و متمکن گشت و دران روز بسبب ضعف جراحات امامت نماز ظهر نشسته گذارد
و مسلمانان نیز نشسته اقتدا بوی کردند مترجم گوید که احوال اینجا باقی نمانده و این عمل منسوخ گردیده
و شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة آورده که وقت انصراف ابو سفیان خواست که سخن معلوم کند که خواجه
کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وزبره احیاست یا از جمله اموات نزدیک احد آمد و فریاد

احد آمد و فریاد برکشید که محمد در میان این قوم است آنحضرت فرمود جواب او نده ندیدار فریاد برکشید که ابن ابی قحافه در میان قوم هست این بازنیز فرمود او که جواب او نده ندیدار فریاد برکشید که ابن الخطاب در میان قوم هست این بازنیز فرمود که جواب او نده ندیدار فریاد برکشید که علی در میان قوم هست آنگاه روی بقوم خود آورد و گفت اینها را که نام ایشان هر دم همه کشته شده اند اگر زنده بودندی گفتندی پس عمر رضی الله عنه بر طاقت نشد و فرمود که دروغ باشد و الله اینها را که تو نام بردی همه زنده اند پس ابوسفیان در رستا خیز اصنام آمد و گفت اُعْلُ هُبَل بلند شو ای هبل که برکت تو غلبه و نصرت ما راست و ابوسفیان در وقت برآمدن از کعبه اسبتمداد و تفاؤل از وی کرد و بود و حضرت فرمود در جواب وی بگویید الله اعلی و اجل ابوسفیان گفت انّ لنا العزّی و لا عزّی لکم فرمود الله مولانا و لا مولی لکم و نا قوی ابوسفیان عند انفراجه موعدکم بدر العام القابل فقال علیه السلام لرجل من اصحابه قل نعم فاتصرف الکفار و ابوسفیان وقت انصراف خود و گفت کرجای ملاقات میان ما و شما بسال آینده معیان بدر بهت رسول علیه السلام مروی را از یاران خود فرمود بگو اری پس فرمان بکرد و در رقم باطل خود منظور و منصور و در صحیفه محو و زائل و منکوز و احسنشهد من المومنین یوم احد مسعود رحمة الله حمزة بن عبد المطلب و از مسلمانان روز احد هفتاد مرد شهادت یافتند که مدار ایشان حمزة بن عبد المطلب بود و روی انه علیه السلام صلی علیهم صلوة الجنازه و به نمک ابوحنیفه و صل لم یصل امام ران بدین تواحیب اورا کما هو ثابت که رسول علیه السلام نماز جنازه بر شهدا احد ای غسل کذارد و دلیل بر روایت تمک کرده امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و بعضی روایات اینجنین آمده که نماز جنازه بگذارد و دو امر کرد که دفن کرده شوند هر کدام که یافته شوند و فی المکتوبة عن جابر رضی الله عنه قال مرّ بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن نحفر قبرا لابی سلمة فقال ما هذا یا علی فقلت یا رسول الله ماتت امّ سلمة فقال ابدأ بها قبل موتها فلما جئت علی رأسها قلت عن قد مبها او اجعلت علی قدمیه قلت عن رأسها و جعل علی قدمیه ای اذ خرواه احد در مشکوة بروایه امام احمد از حارثه بن مضرب آمده که سر جناب بن الارت رضی الله عنه داخل تندیم و رحالیکه آورده شد بکفن او چون کفن را بدید گریان شد و گفت حمزه اسیر از من است یافته نشد او را کفنی مگر چادری که بدان وقتیکه بر سروی میکردند سر جست از سر دو پای وی و وقتیکه بر هر دو پای وی میکردند سر جست از سروی تا اینکه در او را کرده شد بر سروی و بر هر دو پای وی گیاه اذخر که او را کرم خوانند بکردند و کذا فی مصنف بن سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن ابن عوف الی بطعام و کان صایما فقال قتل مصعب بن عمیر و هو خیر منی کفن فی بردة ان غطی رأسه بدت رجلاه و ان غطی رجلاه بدا رأسه الحدیث و همچنین در مشکوة در حق مصعب بن عمیر گوید تا اینکه کفن از سعد بن ابراهیم عن ابیه از جد روایت جد او روایت میکنند

از پدر خود ابنکه برادر عبد الرحمن بن عوف صایم بود آورده شد او را طعام پس گفت مصعب بن عمیر حال انکه او
از من بهتر بود کشته شد و در چادری کفنون کردید اگر او را پوشیده میشد سر او ظاهر میگردید و پای او ظاهر میگردید
پوشید بر روی او ظاهر میگردید سر او را و از خرد بیش و سن اشام بن عامر ان النبی علیه السلام قال یوم احد احفروا
واوسعوا واعمقوا وادفنوا الاثنین والثلثة فی واحد وقدموا اکثرهم قرانا رواه احمد و امام احمد از هشام بن عامر روایت
میکند که پیغامبر علیه السلام بعد وقعه احد در حق تدفین شهدا را احد فرمود که بکنید و وسیع و عمیق کنید قبور را و دفن کنید
دو سه را در یک قبر و کسیکه قرآن زیاده خوانده باشد او را مقدم کنید یعنی لحد سر دیگر تهیه و عن جابر رضی الله
عنه ان علیه السلام کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد ایهم اکثر اخذ للقرآن قدم فی اللحد وامر بدفنهم
بدمائهم ولم یصل علیهم ولم یغسلوا رواه البخاری ابو عبد الله بخاری از جابر رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت
علیه السلام جمع میکرد دو و سه را از شهدا را احد در یک جا چه کسیکه از ایشان زیاده قرآن فرا یاد میدانست او را در لحد
مقدم میداشت و امر کرد دفن با خاک با جامهای ایشان و نماز جنازه بر ایشان نگذارد و غسل داده نشدند و تمسک
بدان شافعی فقال لا یصلی علی الشهید والعلماء الحنفیة فیقولون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عم مغفرتهم
باوحی و جواب امام شافعی رحمه الله علیه تمسک کرده پس گفت که نماز جنازه بر شهدا نباید گذارد و علماء
حنفیه در جواب این تمسک میگویند که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر زش شهدا را احد بوحی دانسته بود پس حکم
عام در حق شهدا نمیتوان کرد و دفن حمزة و مصعب بن عمیر و عبد الله بن جحش ان رضی الله عنهم واحد
علی حدة فی القلیبة فی مشهد حمزة دفن نموده شدند در یک قبر حمزه و مصعب بن عمیر و عبد الله بن جحش جوار
زاده حمزه پس زیارت سلام نفرستید بر هر سه کس مذکورین در مشهد یکی المحال معروف بمشهد حمزه است مترجم گوید
که شیخ عبد الحق محدث قدس سره در مدارج النبوة آورده که چون شمشیر عبد الله بن جحش در کار زار بشکست آنحضرت
علیه السلام شاخ درخت خرما بدو داد و آن شاخ بدست او شمشیر گردید که بدان کار زار بسیار کرد و نام او شمشیر
عرجون بود اخر بدست یکی از امراء معتصم بالله بدیه ولایت دینار فروخته شد والله اعلم بالصواب ونزلت الایة فی
شهداء احد ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فی آخر ال عمران در حق شهداء
احد فرود آمد که مردگان مگمان کن کسانی را که کشته شدند در راه خدا بلکه زنده اند نزد یک پروردگار خویش روزی داده
میشوند الی اخر الایات و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی قبور الشهداء فی کل عام فیقول سلام علیکم بما
صبرتم فنعم عقبی الدار و رسول الله صلی الله علیه وسلم هر سال بر قبور شهدا احد می آمد و میفرمود که سلامتی بر شما

ذکر اخراج جسد حمزه از قبر

درحائن جاره قتادة بن النعمان فی جراب دقیق فانتشرالدقیق وجارها عند زید بن السمین الیهودی فاتوا
اثرالدقیق واخذوا الیهودی فقال ودعها الی طعمة وشهدلرناس فقالت بنوظفر انطلقوا بنا الی رسول الله
فان لوه ان یجادل عن صاحبهم والا افتضح صاحبنا وبرالیهودی فهم رسول الله ان یفعل کذافی البیضاوی
بعد ازان احد بن سال چهارم هجری واقعه سرقه طعمة بن ابیرق است که از بنی ظفر بود ندرزید زرعی را از خانه
همسایه خود که قتاده بن نعمان انصاری بود دربانجان آرد وآرد از رخنها که دربانجان بود بریخش که دخت
پس آنرا درخانه زید بن سمین پوسیده نهاد وزره یکی بخانه زید یهودی بردند واورا درموضع یابرخواست
ومواخذه دراورد ندزید گفت این عمل طعمة است که درخانه من انداخته وجماعه یهود برای زید گواهی دادند پس
قتاده وزید هردو پیش طعمة آمدند وگفتند توانکار کردی طعمة منکر شد وقوم وی بنی ظفر باوجود آنکه میدانستند
که وی درظاهلیت عادت دزدی میداشت گفتند ترا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ببریم بخیال آنکه چون طعمة
مسلمان است آنحضرت حمایت وی خواهد کرد ولی از آنحضرت درخواست کرد تا نگه مجادله کند از صاحب یهودیان نبی
زید بن السمین یهودی وکرنده صاحب یعنی ظفر بود فضیحت ورسوا میکرد ویهودی باک دارین خواهد
شد رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کرد که مطابق درخواست قوم طعمة عمل آرد ویهودی را معاقب گرداند فنزلت
الآیة انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولاتکن للخائنین خصیما واستغفر الله ان
الله کان غفورا رحیما الخ فی سورة النساء ودرسوره نساء این آیه فرود آمد که هرآینه ما فرود آوردیم بسوی
تو کتاب را براستی تا حکم کنی میان مردمان بآنچه نمنا ساخته است ترا خدا او مباش خصومت کننده برای
حمایت خیانت کنندگان وآمرزش خواه از خدا هرآینه خدا هست آمرزنده مهربان تا آخر آیات روی ان
طعمة هرب الی مکة وارتد ونقب حائط یسرق الله فسقط الحائط علیه فقتله الخ حضرت را معلوم شد
که گناه از طعمة است پس دست از ابن سمین یهودی باز داشته بقطع ید طعمة امر فرمود مرویست که طعمة چون
بمکه رفت وصاحب کشاف گفته که مرتد شد ودیواری را نقب کرد تا دزدی کند متاع باشندگان احاطه آن
پس آن دیوار برروی افتاد واو را بکشت مترجم گوید درکیفیت هلاکی وی اختلاف است شیخ عبدالحق
دهلوی گفته که بمکه نرفت ودرانجا تیز دزدی میکرد که مردم بدان واقف شدند واورا بقتل آوردند
روایتی آنکه درروقت نقب دیوار برروی افتاد وبمرد وصاحب کشاف گفته که جان درکار دزدی بباد
داد وبروایتی ازبکه تیز بمرفت ودرکشتی درآمد ودرکشتی نیز کبیسه بدزدید وبیرادر دریا انداخت و

در تفسیر حسینی آمده که جون ملحدان از خوف قطع ید بکار بخت و مرتد شدند بخانقاب در خانه کسی میزدند و فرود آمدند و در زیر آن بماند
روزدیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل بکر درخواست نمودند که این را بمدینه
گرفته و بناه بدینجا آورده کشتن او مناسبت نیست پس او را از بکر اخراج کردند و باتجار قضاعه بسوی شام عزیمت
نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بکر بخت اخر الامر بکفر مفتدو منکسار
گردید این عذاب دنیاوی بود و عقاب آخرت را حق تعالی خبر میدهد که قصد جهنم و ساءت مصیر است و آدمی
او را در دوزخ دیدباز گشت است دوزخ از بجا معلوم شد که عادت دزدی امریست که مغارفت نمیکند و جان
در سر اینکار میرود و اکثر کنان و عادتهای زشت همین حال دارند ثم حرمت الخمر بعد از ان بعد بن سال
چهارم هجری بای حرام کرده شد ذکر فی الصحیحین عن انس کنت ساقی ابی طلحة و من شرابات النخیل و الاعناب تخمرون منه سکر او
زر قا حسنائی سورة النحل فاخذ المسلمون یشربونها و بیخبری آورده که اول آیتیکه در باب خمر نازل و در سوره نحل
فرود آمده اینست که از میوهای درختان خرما و درختان انگور قسمی هست که میسازند از ان شراب مست کننده
و میسازند از ان روزی حلال مانند قرو زبیب و سرکه و دشاب پس مسلمانان در نوشیدن خمر شروع
کردند زیرا که درین آیه اباحت عام بود که مردم بخوردن اشتغال داشتند بعضی از صحابه که بکمال عقل
و وفور رای آراسته بودند بنابر مفاسدیکه بران مترتب میشد نمیخوردند چنانکه ابو بکر صدیق و عثمان
بن عفان که در جاهلیت و اسلام هرگز آن را ارتکاب ننموده بودند ثم قال عمر و معاذ افتنا یا رسول الله
فی الخمر فانها مذهبة للعقل فنزلت یسالونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر
من نفعهما بعد ازان عمر بن خطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما خدمت آنحضرت عرض نمودند که یا رسول
الله ما را فتوی ده در حق خمر زیرا که آن مزیل عقل است پس این آیته در سوره بقره فرود آمد که سوال میکنند
ترا از شراب و قمار بگو در بن هر دو گناه سخت است و منفعتها است مردمان را و گناه این هر دو بزرگتر
است از فایده یعنی بمنافع انها التفات نباید کرد فشر بها قوم و ترک اخرون پس بعضی از صحابه بملاحظه
انکه در وی نفع است میخوردند و بر حی بکلی مجتنب شدند و گفتند چیزی که در وی گناه بزرگ باشد ترک
آن اهم است ثم دعا عبد الرحمن بن عوف نا سافشربوا فسکروا فاقام احدهم فی المغرب فقرا قل یا ایها الکافرون
اعبد ما تعبدون فنزلت لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری فقل من یشربها بعد الان عبد الرحمن بن عوف
کردی را ضیافت کرد شراب خوردند و چون مست شدند پس نماز شام در آمد و یکی از ایشان امامت نماز مغرب کرد

سلامتی باد برشما از افات اخروی بدانکه چون بدید شما بر نکاره و شداید جهاد و کشته شدن برای خدا و رسول
او بر چه خوش است خانه اخروی مر شما را بعد از وی ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز همین سنت مسلوک میدانستند
اللهم صل علی سید الابرار و معدن الاسرار و المهاجرین و الانصار و الزوار المسلمین بقولهم سلام علیکم یا صابرتم
فنعم عقبی الدار السنة الرابعة الهجریة ذکر مغظمات وقایع سال چهارم هجری غزوه بنی النضیر کانوا یهودا
علی مسلمین من المدینة یکی از ان وقوع غزوه بنی النضیر است که بروایت ابن اسحاق و درین سال واقع شده
بنو النضیر بفتح نون و کسر ضاد معجمه قبیله کبیره ایست از قبایل یهود و کمسافت دو کروه از مدینه استقامت
سیدانستند روی انه جاءهم الرسول صلی الله علیه وسلم فهموا بالغدر به فاتاه الخبر من السماء فاخبرانه یقضی
حاجة و رجع مسرعا الی المدینة فامر بهم و قطع النخیل و التحریق و حاصرهم ست لیال فسالوا ان یجلوا من ارضهم
علی ان لهم ما حملت الابل فاحملوا الی خیبر و الناس مروست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با صحابه کرام منزل ایشان
رسید ایشان گفتند یا ابا القاسم لحظه بنشین تا ضیافت کنیم ترا و یاران ترا آنحضرت بنشست بدیوار خانه ایشان
نهاده نخشبت حیی بن اخطب که از اعدای شدید آنحضرت بود و از معشر یهود کفت هرگز چنین خلوتی میسر شما
و محمد اتفاق نخواهد افتاد هیچ به ازان نیست که شخصی از بام خانه سنگی گران بر سر وی زند و هلاک گرداند
تا از زحمت وجود وی خلاص شویم عمرو بن جحاش اجابت این امر نمود ثبت بداه الغرض چون ایشان عزم جمله
قصد کردند جبرئیل علیه السلام در رسید و آنحضرت را از کید ایشان آگاه کردانید آنحضرت فی الحال یاران را خبر کنند
بر هیئت کسیکه بقضای حاجت رود برخاسته متوجه مدینه شد و بزودی بمدینه باز گشت و امر بجنگ ایشان نمود
و ابو لیلا و مازنی را با عبد الله بن سلام فرمود تا نخیلات یهود را قطع کنند و در روایتی حرق آمده پس ابو نائلا اجود
انواع تمر را می برید و میکفت بر بدین من اصعب و اعجب است بر یهود و عبد الله بن سلام اثر ذراع را قطع میکرد
و میکفت مرا معلوم ست که عقریه بتمامکات یهود بر اهل اسلام قرار گیرد پس انچه بهتر است برای ایشان میکذارم
القصه چون محاصره نمود ایشان را شش شبانروز رعبی در دل ایشان مستولی کشت کسی را نزد آنحضرت فرستادند
و سوال کردند که ما را بکذار که از دیار تو بیرون رویم آنحضرت فرمود امروز طعم شما منظور نیست لکن اینکه اسلحه خود جمله
کذارید و آن مقدار اموال که شتران شما بردارند ببرید بضرورت و اضطرار بان حکم رضا و قرار دادند و جانهای
خویش بوست خود خراب میکردند شش صد شتر بار کرده بعضی بسوی خیبر و کروهی بطرف شام و طایفه بجانب دیکر
جلاوطن شدند و فی البیضاوی فی سورة الحشر انه علیه السلام لما قدم المدینة صالح بنی النضیر علی ان لا یکونوا

علیه ولا رجعوا فلما ظهر یوم بدر قالوا انه النبی المنعوت فی التوراة بانصرة وما هزم المسلمون یوم احد اوتابوا و نکثوا وما قالوا ابا سفیان محاصرهم حتی صالحوا علی الجلاء در بیضاوی در تفسیر سوره حشر آورده که چون آنحضرت علیه السلام بمدینه قدوم فرمود از بنی نضیر صلح کرده بر این عهد و وثیقت که ایشان بر مضرت و نصرت دشمن نباشند چون آن انحضرت علیه السلام روز بدر غالب شد گفتند که بنی موعود و منعوت بنصرت در توریت همین است و چون صورت هزیمت بر مسلمانان روز احد واقع شد نقض عهد و پیمان شکست نمودند و با ابو سفیان هم عهد شدند رسول علیه السلام ایشانرا محاصره نمود تا اینکه مصالحه بجلا نمودند روی انه علیه السلام لما امر بقطع نخلهم قالوا یا محمد کنت تنهی عن الفساد فی الارض فالبال قطع النخیل وتحریقها فنزلت الایة مروی است که چون آنحضرت علیه السلام بقطع خرما ستان ایشان امر فرمود گفتند ای محمد تو از فساد کردن بروی زمین منع میکردی پس چه دانسته که بقطع نخیل و سوختن آنها حکم کرده مسلمانان اختلاف کردند بعضی گفتند قطع میکنیم و بعضی گفتند نمیکنیم پس حکم شد باستیصال آثار ایشان و از جناب عزة جل جلاله در سوره حشر حکم ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله ولیخزی الفاسقین و انچه ببرید یا از درخت خرما یا گذاشتید آنرا استاده بیخ خودش پس بفرمان خدا بود و تا خوار کند بدکاران را یعنی قطع درخت میوه دار در وقت جهاد جایز است و ترک آن نیز جایز بفعل رسول الله صلی الله علیه وسلم مواضعهم حسب الاقتضاء پس رسول علیه السلام اموال این مواضع را وقف گردانید و خرج خورد و قوت عیال و نوایب و حوایج مسلمانان را میساخت مترجم گوید که منجمله اسیدبن الحضیر بنی عبد الاشهل را وقف و بنی ناه خورد و سیصد و چهل مثقال زر از آن هر چیزکه هر کس میخواست می بخشید ثم غزوة بدر الموعد جابر ابو سفیان الی مر الظهران لموعدهم موسم بدر فاعطی نعیم بن مسعود الاشجعی جعل عشرة من الابل علی ان یخوف المسلمین فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم مع المسلمین فی رجب من العام الرابع الهجری واقام ببدر سبعة ایام فلم یستطع ابو سفیان ان یاتی فقرا الی مکة ورجع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المدینة سالما وفوزا ان بعد بن سال غزوة بدر صغری که ابو سفیان در حین مراجعت از احد با مسلمانان گفته بود واقع شد بتفصیل این اجمال آنکه در رسمان آمده که موعود بود ابو سفیان در ترتیب اسباب جنگ مشغول گشت و قریش را بر خروج از مکه تحریص و ترغیب نمود لیکن تکلف می نمود تا مردم نگویند که ترسید و نتوانست برآمد گویند که ابو سفیان با دو هزار کس از مکه بسوی مر الظهران که بر هفت یا هشت میل از مکه است بیرون آمد چون نعیم بن مسعود اشجعی که از مدینه بمکه برای عمره آمده بود قریش را از شوکت لشکر اسلام و ساختگی

ساختکی اسباب قتال کرده و در آن میان بود خبر داد ابوسفیان با وی ملاقات نمود و گفت در غزوه احد وعده
ما بحمد چنین بود اما امسال در بلاد ما قحطی و خشکی است چهارپایان را ویرا صحرا علف نیست اگر چنانکه بمدینه مراجعت
نمائی و بمجرد اصحاب او تخذیر نمائی و از برای آن بتو مال بسیار دهم تا بمقاتلت وعده و رجعت از جانب
ایشان متحقق گردد و ده شتر سه ساله قبول کردم که بتو دهم پس ابوسفیان نعیم بن مسعود اشجعی را وعده شتر باز داد
برانکه از خروج لشکر قریش و کثرت شوکت ایشان مسلمانان را مدهوش گرداند و نعیم چنین کرد مسلمانان
تصدیق مژده خروج را کرده و داشتند از خبر بسمع شریف رسید و خوف اصحاب را معلوم کرد و فرمان بر د
که هیچ یکی از ایشان بیرون نخواهد آمد اما ابوبکر صدیق و عمر فاروق بخدمت آمدند و مقدماتی گفتند که آن
سرور مسرور شد و فرمود سوگند بدان خدائی که جان محمد بدست قدرت اوست که بمثل بیرون میروم اگر چه یک
کس نیز با من در این غزوه موافقت ننماید چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن فرمود مسلمانان خوشدل شدند و
خوف و وسوسه که شیطان در دل ایشان انداخته بود زایل شد و قوت و شوکت بر باطن ایشان مستولی
گشت و بر خروج عازم و جازم گشتند و عبد الله بن رواحه را در مدینه خلیفه ساخت و لوای اعلی مرتضی داد
با نهزار و پانصد مرد و دو اسب بیرون آمد و صاحب کشاف سیصد گفته و بیضاوی مناسبت دهی کرده شاید
حال ابتدا بخروج گفته باشد و الا تا از معقولیت بعید است چنانچه شیخ عبد الحق تقریح بدین کرده آنچه در اصول
الله صلی الله علیه وسلم در شهر رجب سنه چهارم هجری بیرون آمد و تا هفته در مدر قیام نمود پس ابوسفیان را
ملاقت و جرات نماند که برای مقاتله بیاید آخر الامر ابوسفیان باعث صلابت و مهابت لشکر اسلام بسوی مکه
بگریخت و مسلمانان چون احوال تجارت قوافل برداشته بودند و هشت روز انما اقامت کردند و اموال را
بهمای تمام فروختند تا بکمال جزم و راسخ و حاصل شد بار غامیت و باز بمدینه مراجعت نمودند و بامشرکان
اتفاق تلاقی نیفتاد قال الله تعالی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا
وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذو فضل عظیم الله تعالی در دین ماه فرمود و اناکه گفتند بایشان مردمان که کما قرآن لشکر جمع کرده اند برای شما
بترسید از ان لشکر بایمان زیاده کرد این سخن ایمان ایشان را و گفتند بس است ما را خدا و نیک کارگذار
است او پس باز گشتند این مسلمانان بنعمتی از خدا و فضل او و نرسید بایشان هیچ سختی و پیروی خوشنودی
خدا کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است تم رجم الیهود بدین روی ان شر لغامن خیر لی بشر بقوله کما محصین

بعد ازان چهار بن سال رجم یهودی و یهودیه واقع شد و واقعیت که یهودی شریف بازنی شریفه زنا کرد و هر دو
محصن بودند مترجم گوید که احصان بحسب ته و بلوغ و عقل و اصابه در نکاح صحیح و نزد حنیفه اسلام نیز منجمله شروط
احصان است و در روایت رجم یهود بن ازین عمر است اما سیکشف فلما هموا برجمهما قالوا سلوا هما الی نبی قریظه یسئلوا
رسول الله صلی الله علیه وسلم و قالوا ان امرکم بالجلد فاقبلوا و ان امرکم بالرجم فلا فجعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم و قالوا ان امرکم بالجلد عبد الله بن سلام و کان من علماء قدک حکما پس یهود خیبر بسنگسار نمودن آن هر دو
شخص مرده و اشتند هر دو را سوی بنی قریظه فرستادند که از رسول علیه السلام حکم ایشان بپرسند و بنی
قریظه گفته بودند که اگر رسول علیه السلام شمارا حکم بدره زدن نماید قبول نمایید و اگر حکم بسنگساری ایشان
نماید پسند نخواهید و پس رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن سلام را که یکی از احبار یهود و علماء قدک
بود حکم گردانید و راصل نسخ عبد الله بن صوریا واقع است لیکن شیخ عبد الحق محدث لفظ سلام را اصح نموده
والله اعلم بالصواب و قال لا اشدک بالله الذی فلق البحر لموسی و اغرق ال فرعون و انزل علیکم التوراة
و حرامهم ان یکذبوک فیه الرجم علی من احصن قال نعم فوثبوا علیه فقال خفت ان کذبته ان ینزل علینا العذاب
فامر الزانیین فرجما عند البلاط فی موضع الجنایز رسول علیه السلام از عبد الله فرمود که می پرسم ازتو
سوگند بخدائی که دریا را شکافته کرد انید برای موسی و لشکر فرعون فرو غرق ساخت و فرود فرستاد
بر شما در توریت حلال و حرام خود را ایا بالی در توریت حکم رجم هر کسیکه محصن است عبد الله گفت آری
در توریت حکم رجم محصن واقع است پس یهود بنی قریظه بروی درجستند و بدرستی پیش آمدند عبد الله گفت
اگر دروغ گویم از انچه که در توریت است ترسیدم مبادا بمن عذاب فرود آید پس رسول علیه السلام
آن هر دو زانی را حکم بسنگساری نمود پس آن هر دو یهود زانی نزد مسجدی که در محل نسترده بودند دو انجا
نماز خازه گذارده میشد سنگسار نموده شدند فضیلت الایه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه
فاحذروا فی سورة المائدة پس در نگاه در سوره مائده آیه فرود آمد که میگوید اگر داده شود این حکم محرف
قبول کنید و اگر آن داده نشود پس احتراز نمائید خم اذن لزید بن ثابت ان یتعلم التوریة بعد ازان آنحضرت
علیه السلام زید بن ثابت را امر فرمود تا حفظ و عبارت توریت را بیاموزد تا بر ایمی انکه مبادا از ایشان
در رسایل و مکاتیب تحریف و تبدیل در وجود آید پس در پانزده روز آن را بیاموخت گذارنده روضة الاحباب
گوید امر تعلم زید توریت را از همین قصه رجم ماشی شد نم شرقه طعمة بن ابیرق من بنی ظفر سرق درعا من

کرد پس بخواند قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون تا آخر ترک کلمات لاکه در این سوره واقع است پس این آیه در سوره
نساء از ان شد نزدیک نشوید بنماز را حال انکه شما مستان باشید و ندانید که چه میخوانید پس نوشیدگان شراب نکنند
ثم دعا عتبان بن مالک سعد بن ابی وقاص فلما سکروا اتنا شد و افاتشد سعد شواظه نهاج الانصار فضربه الانصاری
بلحی بعیر فشجه فشکا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا وقتیکه عتبان بن مالک انصاری کردی را اضافت کرد که
سعد بن ابی وقاص نیز در آن جماعه بود و کلهای شتر را بر بان کرد چون طعام خوردند و شراب آشامیدند مست
گشتند بر یکدیگر تفاخر می نمودند و اشعار یکه مبنی بر تفاخر و مباهات باشد میخواندند سعد بن ابی وقاص قصیده انشا
کرده بود که در آن قصیده هجو انصار و فخر قوم او بود در آن وقت بخواند مردی از انصار باستخوان کله شتر او را بزد
و سرش زخمی نمود سعد بن ابی وقاص نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت نمود فقال عمر رضی الله عنه اللهم
بین لنا بیانا شافیا فی خمر فنزلت یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله
وعن الصلوة فهل انتم منتهون فی سورة المائدة عمر فاروقی چون از این حال خبر یافت زبان بدعا گشاد و گفت بارخدایا
بیان شافی برای ما در حق می الخمر ای پس این آیه در سوره مائده فرود آمد ای مسلمانان جز این نیست که خمر و قمار
و نشانهای معبودان باطل و تیرهای فال بد است از کردار شیطان است پس اجتناب از وی نمایید تا بود که شما
رستگار شوید جز این نیست که میخواهد شیطان که بیاندازد در میان شما دشمنی و ناخوشی بسبب خمر و قمار و باز دارد
شما را از یاد خدا و از نماز پس ایا ایشان شما باز ایستادنی فقال عمر رضی الله عنه انتهینا یا رب پس عمر رضی الله عنه
گفت حکم نهی تو قبول نمودیم ما ای پروردگار ما ترجم کن بدرستی که عرب را عادت گرم بود و مذلی بود یکان
گر آنرا از لام و اقداح می گفتندی چون این شترا همی افتادی رجوع بدان کردندی و این سه تیر در خریطه
کرده بکسی که مجاور و حبل بودی می سپردند یکی نوشتنی بود امر نی زنی دیگری نهانی زنی و سیوم
از کتابت خالی بودی چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور و حبل آمدی و هدیه آوردی او دست در آن
خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی امر نی زنی فی الحال بدان مهم استغال نمودی و اگر نهانی
زنی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منهیج برآمدی باز رجوع بخریطه کردی و دیو شیده نماند که در این آیه
مبالغه و تاکید در تحریم خمر لیبات و مستفهمه دلیل است بر آن اول انکه خمر را با قمار قرین نشاند و قمار حرام است پس خمر نیز
وی نیز حرام باشد دوم او را با عبادت پرستی در یک سلک کشید و آن سر هم حرام است پس این نیز حرام باشد

سیوم او را حرکت یعنی پلید و هر چه پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از دوری کنند و هر چه دوری از و فرض است حرام بود ششم انکه رستکاری ناصواب آن منوط و متعلق ساخت و هر چه رستکاری در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که بت پرستی و خبیث است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز داشت از یاد خدا و هر چه یاد خدا و هر چه یاد خدا را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس مسکر حرام بود و هم فرمود که باز استید از ان یعنی ترک کنید و هر چه ترک ان فرض است حرام باشد و در حدیث آمده که مدمن الخمر کعابد الوثن ثم توفی

عبد الله بن عثمان سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم المتولد من رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از ان بعد بن سال چهارم هجری عبد الله پسر عثمان رضی الله عنه نبیره رسول الله صلی الله علیه وسلم که از حضرت رقیه دختر رسول علیه السلام متولد شده بود وفات یافت گویند خروسی در چشم او منقار زد بان سبب مریض گشت و از دنیا رفت ثم توفی ابو سلمة زوج ام سلمة بعد از ان ابو سلمه شوهر ام سلمه مرد

توفیت فاطمة بنت اسد ام علی رضی الله عنهما و فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده فی القبر بعد از ان بعد بن سال فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف مادر علی بن ابیطالب رضی الله عنهما وفات یافت انحضرت علیه السلام بدست خود در موضع بقیع دفن نمود مترجم گوید مرا روایت کرده اند که چون قبر فاطمه بنت اسد کنده شد انحضرت علیه السلام در قبر در آمد و در لحد رفت و قدری بخوابید و هم نزدیک قبر وی نماز جنازه گزارد و در مناقب وی رضی الله عنها آمده که رسول علیه السلام فرمود که یکی از ضغط قبر ایمن نبود الا فاطمه بنت اسد گفتند یا رسول الله و لا القاسم یعنی فرزند خورد انحضرت که قاسم نام داشت باانکه در صغر سن از عالم رفته فرمود و لا ابراهیم یعنی از قاسم چه گوید ابراهیم که صغیر تر از وی رفته ایمن نیست و در تمهید ابو الشکر را سالکی آورده که ضغط قبر مرا برآر را مانند دالش کبیه یا آرد مخلوط بدهن است که از برای دفع چرک و غیره استعمال میکنند و سوال ملکین مانند میل در سرمه است که در چشم کشند اللهم اجعلنا منهم آمین ثم تولد حسین بن علی رضی الله عنهما سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از ان هم در سنه سال چهارم هجری چهارم شعبان نبیره رسول

و نور دیده بتول ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه متولد شد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة آورده که حامله شد و بار گرفت فاطمه زهرا بحسین رضی الله عنه بعد از ولادت حسن بپنجاه شب و نبود در زهرا را الخ میبا شد زنان را از حیض و نفاس و لهذا تسمیه کرده شد بکرا و جنت ثم تزویج ام سلمه رضی الله عنها

رضی الله عنها نکاح رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العام الرابع من الهجرة بعد از ان هجدهین سال و رباه شوال آنحضرت علیه السلام
ام سلمه رضی الله عنها را تزویج کرد در روایت است که چون ابوسلمه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خانهٔ ام سلمه را آمد
و تعزیت نمود و فرمود یا رب فرستادهٔ او را تسکین ده و مصیبت او را جبران کن و عوضی بهتر بوی بده و چنان شد که
آنحضرت دعا کرده بود پس فرستاد آنحضرت حاطب بن ابی بلتعه را این خطبه را کرد و بود مهر وی ستاعی کرده درهم
ارزد و وی اخراجات المومنین است در موت بروایت اصح وفات یافت در سنه ست و خمسین والله اعلم
بالصواب اللهم صل علی محمد سید الکونین جد الحسن و الحسین صاحب قاب قوسین رسول رب العالمین و علی آله
و اصحابه اجمعین السفة الخامسة الهجرية ذکر مقطعات وقایع سال پنجم هجری فتح سلمان الفارسی رضی الله عنه
من الرق از اد کردن سلمان فارسی رضی الله عنه از بندرقی کم از قبیله بنی نضیر بود و چنانچه در سنه اول گذشته
غزوا رسول الله صلی الله علیه وسلم دومة الجندل بعد از ان هجدهین سال غزا نمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
غزوه دومة الجندل بضم دال و فتح آن دال نام کوهیست که از انجا تا بکوفه سه مراحل راه است و تا دمشق نیز ده
مرحله و گفته اند قلعه ایست که اساس آن بر سنگ نهاده و محصول آن موضع فراوان جو بود و در سواحب گفته شده است
که میان او و دمشق مسافت پنج شب است و بعد از و اندینه پانزده یا شانزده شب و تسمیه او باین نام
بدو می این اسمعیل است که در انجا نزول کرده بود و در قاموس گفته که دومة الجندل نیز میگویند بر دو ضم
و سبب این غزوه آن بود که بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسانیدند که در ان سرزمین جمعی کثیر جمع
شده اند و بمردم رهگذری زحمت بسیار میرسانند و ظلم و تعدی می نمایند و آنکه در عالم انجا نفرانی است
لشکری کثیر جمع کرده در صدد مقابله و مقاتله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایستاده آنحضرت با هزار
کس بیرون آمد و سباع بن عرطفه را بمدینه خلیفه ساخت و دلیلی از براي راه تعیین نموده روی بقصد قلع
اهل طغیان آورد و پس شب سیر میکرد و روز لکین مباحث و از راه منحرف شده نزدیک نمود چون مواجی آن
دیار رسید و یکروزه راه در میان ماند دلیل عرض رسانید که مواشی و انعام مخالفان نزدیک است
پس هجوم آورد بر مواشی و راعیان ایشان گریختند و بهر جانبی بر اکنده شدند آنحضرت علیه السلام در
ساحت ایشان نزول کرد و در انجا جمیع کلی باقی نماند و توقف فرمود آنحضرت در انجا چند روز و در سرایا چاب
فرستاد پس متفرق شدند و کسی را نیافتند محمد بن مسلمه شخصی را گرفته بمجلس شریف آورد حضرت از وی
خبر قوم پرسید گفت چون خبر توجه لشکر اسلام بآن کنان این مقام رسید در قرار استعجال نمود و متاعی

ایمان آورد و پس آنحضرت صالحا و خانها بدینها باسکینه مراجعت فرمود و مدت این سفر زیاده از پنجماه بود و ختم شد
الغزی فی جمادی الاخره فصلی بهم صلوة الخوف بعد از ان بحدیبیه سال پنجم هجری در ماه جمادی الثانیه تباه
گردانید شد آنحضرت علیه السلام با جماعه نماز خوف گذارد تا قرمغلی شد و کیفیت این نماز در کتب فقه مسطور است
ثم تزوج زینب بنت جحش و هی بنت عمته و رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبها رسول الله صلی الله علیه و
سلم لزید بن حارثه فابت هی و اخوها عبد الله بن جحش فنزلت و ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله
و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم فی سورة الاحزاب بعد از ان بحدیبیه سال تزویج زینب
واقع شد بعد از تزویج زینب دختر جحش و مادر وی امیمه بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زید بن حارثه خواستگاری وی نمود زینب و برادر وی عبد الله
بن جحش از ین امر ابا آوردند زیرا چه وی صاحب جمال و دختر عمه آنحضرت علیه السلام بود و در وی
حدتی و تندی بشابه تعظیم بود و بنا بران گفت یا رسول الله من زید را نمیخواهم زیرا که وی غلامی است
آزاد کرده و چون آنحضرت زید را پیش از نبوت آزاد کرده و بفرزندی قبول نموده بود و لطف
و عنایت بی اندازه در باره او مبذول داشته فرمود خایفه ندارد قبول باید کرد گفت یا رسول الله
مرا مهلتی ده که درین باب تامل کنم درین سخن بودند که این آیه در سوره احزاب فرود آمد که ومنت هیچ
مومن و هیچ مومنه را چون مقرر کند خدا کاری و رسول او انکه باشد این نرا اختیار دران کار
خویش فرود چون زید بن حارثه زینب و برادر او گفته را راضی شدیم ما را چه مجال که بای اختیار خود را
در میان آریم و معصیت در زیم پس آنحضرت او را بزید بن حارثه بزنی داد فی البیضاوی انه
علیه السلام لما بعد انکحها ایاه فوقعت فی نفسه فقال سبحان الله مقلب القلوب در بیضاوی
آورده بود که آنحضرت علیه السلام زینب را بعد از انکه زید از نکاح زید در آورده بود بدید پس در
وی جا کرفت و پسند خاطر افتاد پس فرمود سبحان الله یعنی پاکست خدائیکه گرداننده دلهاست
از حالی بحالی و سمعت زینب فذکرت لزید فخطن ذلک فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارید ان افارق
صاحبتی فقال مالک او رابت منها شیئا قال لا و الله ما رایت منها الا خیرا الحدیث فما تعظم علی
فقال امسک علیک زوجک فنزلت زینب این تسبیح را شنید و بیش زید بیان حال نمود زید معنی
این سخن را فطن و فرس نمود و در دل وی کراهیت صحبت وی افتاد پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم

وسلم آمد و گفت بیوا تا بر زن خود را حدا کنم آنحضرت علیه السلام فرمود ترا چه شده است یا از وی چیزی
مکروه دیده گفت در سر خود خیال مفارقت کرده زید گفت سوگند خدا را ندیده ام از وی مگر نیکی لیکن زینب
مشیب شرافت خود بر دل من عظیم مینماید پس آنحضرت فرمود که زن خود را نزد خود نگاهدار این آیه
فرود آمد و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک
ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه و یاد کن چون میگفتی باشخصی که انعام کرده است خدا
بر وی و انعام کرده تو بر وی نگاه دار بر خود زن خود را و بترس از خدا و پنهان میکردی در ضمیر خویش
آنچه خدا پدید آرنده او ست و می ترسیدی از مردمان و خدا سزاوار تر است با نکه بترسی از وی فطلقها
زید فرو جها النبی صلی الله علیه وسلم لما حال عروجل فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی
المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا و کان امر الله مفعولا پس زید او را طلاق
داد چون عدت عورت منقضی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در نکاح خود در آورد چنانکه خدا تعالی
فرموده پس و قتیکه بانجام رسانید زید از زینب حاجت را یعنی طلاق داد و بزنی دادیم ترا زینب را
تا نباشد بر مسلمانان هیچ تنگی در نکاح کردن زنان پسر خواندگان خویش چون بآخر رسانند از ایشان
حاجت را یعنی طلاق دهند و هست مراد خدا البته کردنی مترجم گوید درین آیه تعریض است بآن قصه
که در خاطر مبارک آنحضرت میگذشت که اگر در میان زید و زینب مفارقت واقع شود ایشان را در سلک
ازواج طاهرات داخل نماید لیکن برای رعایت مراسم شیخوخیت چنین معاشرت دلالت میفرمود
درین قدر هیچ چیزی مخالف شان نبوت نیست و زیاده ازین آنچه درین مقام نقل نموده اند خالی از
اضطراب هم نیست و کانت زینب تفخر علی سایر ازواج النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی انکحها
ایاه من فوق عرشه و کن اولیاؤها و زینب تتفاخر از سایر ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم میگفت که پروردگار
الله تعالی والی نکاح من شد و شما را والیان شما نکاح کنانیدند و کان زید بن حارثة تبنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقولون لزید بن محمد فنزلت ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم
النبیین و کان الله بکل شئی علیما و زید بن حارثه پسر خوانده رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت
او را پسر محمد میگفتند پس این آیه فرود آمد که نیست محمد پدر هیچکس از مردان شما و لیکن پیغامبر خدا ست
و مهر پیغامبران ست یعنی بعد از وی هیچ پیغامبر نباشد و هست خدا بهر چیز دانا منع عبد الحی دهلوی

در مدارج النبوة آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد نزول آیهٔ فلما قضی زید منها وطرا نخانهٔ زینب رفت
در حالیکه وی مشغول تهیه بود گفت یا رسول الله تو خطبه ولی کواه حضرت فرمود الله المزوج وجبرئیل
اشاره بس طعام ولیمه ترتیب نمود و مردم را ازان دعوت میکرد انچنانکه برای هیچ زن
دیکر نکرد و در اطعام آن معجزه ظاهر شد و در نکاح زینب مردم را از عادت جاهلیت برآورد و شرعی
خاص وضع نمود این قصه برنهجی که مذکور شد نزد محققین از اهل سیر معتبر و مستحق است و بعضی از اهل سیر و
اهل تفسیر در تواریخ این قصه را بر نهجی دیکر کرده اند که نه موافق واقع و نه مناسب شان حضرت السید المرسلین
است و محققین از ان از زلات مفسرین شمرده از این قصه و قصه یوسف که باز لیخا در خلوت کرد و همچنین
قصه داؤد با اوریا و قصه سلیمان در کم شدن انکشتری هم آن نزد محققین مترددند و محظور اعتقاد
وازطریقه صدق و سداد و ادب دور و الله اعلم بالصواب ثم عزا بی الم رسیع فی شعبان بعد ازان
بعد بن سال پنجم هجری بقول مختار روز دوشنبه بعد از دو شبی که از شعبان کذشته بود غزوه بنی المصطلق
واقع شد و این را غزوه بنی المصطلق نیز کویند چنانچه مولف قدس سره فیما بعد باتحاد ان اشاره کرده
مریسیع بضم میم و فتح راء و سکون دو تحتانیه میان انها سین مهمله مکسوره و اخر عین مهمله نام آبی است
مر بنی خزاعه راوبنی مصطلق بضم میم و سکون صاد مهمله و فتح طاء مهمله و کسر لام و در اخر قاف لقب مر
کم نام وی خزیمه بن سعد بن عمرو است لقبی است از خزاعه و صلی آواز سخت را کویند و قصه وی بر این
اجمال باینست که حارث بن ابی ضرار که رئیس این قوم بود از قبایل عرب را دعوت کرد تا بحرب آنحضرت
اجتماع نمایند چون این خبر با نحضرت رسید بریده بن الحصیب اسلمی را بجانب آن جماعه فرستاد تا خبر
تحقیق بیارد و او ذکر کرد که هر چه بمقتضای وقت افتد بکار حرب خدعه باشان بکوید پس بریده
نزد انجماعه رفت و کفت مشنیده شده است که شما را داعیه جنک با محمد است اکر این خبر مطابق واقع است
من شمارا معاونت نمایم و با شما در جنک باوی شریک باشم انجماعه بریده را مغتنم داشته تکریم و تبجیل بجا آوردند
و کفتند فعم ما را داعیه حرب با محمد مصمم است بریده کفت پس اجازت دهید مرا تا بروم و مردم خود را فراهم
آورده و ساخته کرده بیائیم بدین بهانه ازمیان ایشان برآمد و حقیقة حال بجناب آنحضرت معروض
داشت پس آنحضرت کارسازی لشکر نمود و بیرون آمد و زید بن حارثه را در مدینه خلیفه ساخت و علم مهاجران
بعلی مرتضی داد و در روایتی آمده که بابوبکر صدیق داد و در روایت انصار را به سعد بن عباده داد و عمر بن

بن خطاب را بر مقدمه لشکر تعیین نمود و در دین لشکر سی اسپ بوده از مهاجران و بست از انصار و سیاری
از منافقان بطمع غنیمت و حطام دنیوی با لشکر مسلمانان موافقت کردند و در راه جاسوسی را از نافوان
گرفتند و خبر لشکر این نزار پرسیدند گفت منکر شدند بعد ازان شهادت بر اعتراف نمودند پس باذن حضرت
رسالت او را قتل کردند چون خبر آمدن آنحضرت با لشکر اسلام بحارث بن ابی ضرار رسید رعبی در دل
بنی المصطلق افتاد و مردم لشکر که از اطراف و اکناف بر حارث بن ابی ضرار مجتمع گشته بودند متفرق گشتند
و هر یک بمنازل و دیار خود برگشته رفتند و بر حارث خبر از بنی المصطلق کسی دیگر نماند آنحضرت بر سر چاه
مریسیع نزول کرد و در دین سفر از امهات المومنین عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما همراه بودند و کفار را شر
ترتیب لشکر داده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند چون از جانبین صفها راست شدند عمر رضی الله
عنه حکم شد که ندا در دهد که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله تا ما و اموال شما محفوظ ماند و ایشان
امتناع نمودند پس لشکر اسلام یکبار بر ایشان افتاده و دوده نفر از ایشان کشته شدند و باقی همه را زنان و
مردان را اسیر ساختند و غنیمت بسیار از دواب و نعم و مشیاه بدست آمد و از مسلمانان یک کس شهید شد
آورده اند که بعد از اطفاء نایره حرب شخصی از بنی المصطلق آمد و بشرف اسلام مشرف شد و گفت که
مادر بنی جنگ مردان سپید جامه بر اسپان ابلق سوار و در میان لشکر اسلام مشاهده میکردیم که هرگز مثل
ایشان ندیده بودیم و مدت غیبت آنحضرت در بنی غزوه هفت و هشت روز بود و فیها نزلت الآیة الیم
بسبب الاحتباس بعقد عایشه رضی الله عنها و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط
او لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم فی سورة النساء و
احدی غزاوه بموضع صفصف بروزن بلیل قریب مدینه نازل شدند آیه تیمم سبب توقف نمودن لشکر
اسلام شب باعث گم شدن عقد عایشه رضی الله عنها آنرا که شده را نیابند مترجم گوید عقد
بالکسر جمیل درشته مروارید گذاشی الصراح گویند که در ان منزل آب نبود مردم با خود آب نداشتند
و نزدیک بآن رسید که نماز فوت شود پس مردم بنزد ابو بکر صدیق رضی الله عنه رفتند و از عایشه شکایت
کردند که بواسطه او مردم در بن بلیه افتاده اند پس ابو بکر نزد عایشه آمد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم سر مبارک
خود را در کنار وی نهاده بخواب رفته بود پس صدیق با صدیقه عتاب آغاز کرد و در خشمی نمود و
دست خود را نیزه وار بر پهلوی عایشه زد و عایشه را مجال جنبیدن نبود مبادا آنحضرت از خواب

در آید و چون بامداد کرد و آب نبود که وضو ساخته ادای فرض نماید پس حق تعالی بلطف خویش در سوره نسا
این آیه فرستاد که وان کنتم مرضی او علی سفر یا جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا
یعنی اگر بیمار باشید یا مسافر بیابید یا کسی از شما از جای ضرور یا مباشرت زنان
کنید و نیابید آب را پس قصد کنید زمین پاک پس مسح کنید بروی خویش و دستهای خویش بدانکه در آیه آن بیماری
مراد هست که دران از استعمال آب خوف ضرر باشد القصه لشکر اهل اسلام نماز بامداد به تیمم بگذارد و رنجه و اسید
بن حضیر گفت ماهی یا ول مرکتکم یا ال ابی بکر این نه اول برکت شماست ای ال ابی بکر یعنی برکات شما بسیار است
بسیار دیده ست و صحراهی المصطلق در اصل کتاب اینچنین یافته شد غایب است که از سهو کاتب در اینجا
غلط واقع شده و اصح آنست که باین عبارة تصدیر این مخزوه نموده خود تم فخر المرسلین من بنی المصطلق و الله
اعلم بالصواب و اصطفی رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه جویریه بنت الحارث رئیس بنی المصطلق
و رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبایای بنی المصطلق که از صد نفر متجاوز بودند جویریه دختر حارث بن ابی ضرار را
گرفت و زینوای این فبیله بود و برای ذات شریف خود برگزید عایشه رضی الله عنها میگوید بعد از انکه الخضرت از قسمت
غنایم و سبایا فارغ شد جویریه آمد بامن نشسته بود که ناگاه جویریه بنت حارث در زنی بود بسیار شیرین و ملیح و صاحب
حسن و جمال هر که او را بدیدی فریفته شدی و در رسیدنش غیرت در دل من افتاد که مبادا الخضرت بوی میل کرده و در
سلک ازواج خود کش درآرد و در آخر همان روز القصه چون جویریه در آمد اول سخنی که چنین بود گفت یا رسول الله
من مسلمان آمده ام اشهد ان لا اله الا الله و انک رسوله و گفت من دختر حارث بن ضرار سید و پیشوای این قبایل ام
اکنون بدست لشکر اسلام اسیر شدم و در سهم ثابت بن قیس افتاده ام و هر اکاتب گردانیده است تا بدانکه
طاقت ادای آن ندارم امید وارم که مرا اعانت فرمائی که ادای مال کتابت توانم کرد و فرمود چنین کنم و این
بهتر یا فرمود که کنم گفت یا رسول الله بهتر ازین چه خواهد بود فرمود مال کتابت ترا بدهم و ترا بزنی در حباله نکاح خود
در آرم پس شرماب بن قیس کس و ستاد و مال کتابتش تسلیم او نمود بعد از اعتاق بنکاح خود در آورد و صحابه غلام
چون سر حقیقت حال اطلاع یافتند با هم گفتند با یکدیگر که افسوس باد حرم مسید گانیات به دست السرو صد رحمت امید شنیدند
پس همه را از او کردند عایشه رضی الله عنها گوید ندانم هیچ زنی که خیر و برکت وی نزد کنبه او جویریه باشد از جویریه
می آرند که گفت هیچ شب از دو شبی الخضرت بر فبیله ما در و افتاده دیدم که گویا ماه از جانب مغرب سر میکشد و می آید
تا در کنار من می افتد و این واقعه را بهیچکس نگفتم تا که هنگام که الخبر مخزوه بنی المصطلق حدیث قصه الافک
و هذه این سال در مخزوه بنی المصطلق پدید آمد قصه بر خصه افک ام المومنین عایشه رضی الله عنها

رضي الله عنها انك بكسر وفتح بمعني كذب وبعضي دروغ بافه كامل راكويند وبعضي افك را بمعني بهتان كفته
وبعضي صرف وكردانيدن نيز آمده ودر كذب نيز صرف شيء است از وجهش وقصه افك عايشه از غرائب
قصهاست كه از غصه خون در جگر مي افكند واب از ديده مي ريزد وذكر في البيضاوي انه عليه السلام استصحبها في
بعض الغزوات فاذن للبلد في القفول بالرحيل فمشت لقضاء الحاجة ثم عادت فلقدت عقدا لها فرجعت
فلتمسته فظن الذي كان يرحلها انها دخلت الهودج فشار فلما عادت لم تحد ثمة احدا فجلست منتظرة وغلبها
اورده كه انحضرت عليه السلام همراه خود در غزوه بني المصطلق كسي را ببرد عايشه راز براچه قرعه بنام او افتاده بود در بعضي از غزوات يعني غزوه
وبعد از قضاي حاجت كجاي باسس خود باز آمد ومسس كرد سينه خود را ناكاه ديد كه گردن بند مهره يماني
كرده است پس باز گشت بهان جائيكه قضاي حاجت كرده بود تا كه آن حميل را بجويد چون دير كشيد كمان برد
كسيكه هودج را بر شتري نهاد انيكه عايشه در هودج در آيده ودر نيافت سبكي هودج را وبار كردن ران وبر انكيخت
شتر را ودر روان شدن پس عايشه وقتيكه در منزل در انجا هيچكس را نيافت حيران ومسرگشته متشت تا كسي جوينده
بسوي وي بيايد بدانكه عقد معقد واز جذع بالفتح الخب بفعال في الواحده منه جذعة طفار وشل فلانم بهر است
بهمين بفعال نحو ظفاري منسوب الله پس معني عقد جرع ظفار كردن سنديكه از جوب شهر ظفار تراشند و
راست كنند وكحف اللغات آورده كه جزع مهره عقيق سپيد وسياه مشابه چشم خوبان شمايد واقسم سلحفاني بامند
وكان صفوان من وراء الجيش يافي فعزتها فاناخ راحلته فركبتها حتي اتينا الجيش فاهتمت به ولبوا صفوان بن
معطل كه از عقب لشكر عايشه را نشناخت وناقه خود را بنشاند انثرا سوار كرده زمام ناقه گرفت وبراند تا انيكه بهرود
در لشكر در آمد پس عايشه متهم گرديد با صفوان مترجم گويد حديث افك در صحيح بخاري بتفصيل تمام ذكر كرده سند
ديرين شرحه از مضمون انجا چيزي زياده كرده شود بدانكه صفوان پيش از نزول ايه حجاب عايشه را ديده بود و
قسطلاني ميكويد كه احمدين روايت كرده مذكر كه وي حصور بود دلالت كار كرنداشت مكر مثل ريشه دو برزه جامه وصفوان
خدمت بدين نامور بود تا هر چه از كسي افتاده بودي بافتر اموشي نكرده بصاحبش رسانيدي فانزل الله تعالي
في براءتها تعالي عشر ايات في سورة النور او لها بس الله نعالي در پاك داشتي عايشه صديقه شانزده بايازده آيه در سوره
نور در ستاد كه تحقيق انها انسبت ان الذين جاءوا فافك عصبة منكم بر آنيخته انانكه آوردند تهمت را جماعتي از شما
عصبه كرده دوازده زياده باشند تا چهل يعني عبد الله بن ابي بن سلول المنافقين فاخه بدار بالاتمام اما شه لرسول الله

صلی الله علیه وسلم و زید بن رفاعه و حسان و مسطح و من تابعهم مراد از عصبه عبد الله بن ابی که رئیس منافقان
بود زیرا که او شروع کرده بود در این تهمت برای اهانت رسول الله صلی الله علیه وسلم و از موافقان او زید بن رفاعه
و حسان بن ثابت شاعر اعمی و مسطح بن اثاثه و کسیه که تابع و مساعد او بود چون حمنه بنت جحش خواهر زینب رضی
الله عنها و بعضی جزم دیگر کرده اند که از صاحبان افک بودند و احتمال دارد که لبیک مسرورین ما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم ای
اهل بیت النبی علیه السلام او الرسول و عایشه و صفوان مسرورین از لو صدق المغترون لم یکن عایشه زوجه علیه السلام
و درین آیات عتاب است که ایشان چرا بر انداز انچه مردم میگویند ایشان راست آمرزش و روزی نیکو یعنی ایشان بهشت
بیابند علیه السلام یا رسول علیه السلام و عایشه و صفوان رضی الله عنها پاک انداز انچه میگویند ایشان کرده منافقان در انچه
اگر قبول ایشان راست بودی عایشه زوجه آنحضرت نبودی شیخ عبد الحق محدث دهلوی در مدارج النبوة آورده که عایشه رضی الله عنها
میگوید چون راه یافت در خاطر آنحضرت خلجان من و در دیدن حالی حال مراد انکه در ان اوقات در خانه ملول نفسه بودی
و در بیرون خانه نزول وحی در ین باب طلب آنحضرت علی بن ابیطالب و اسامه بن زید را مشورت کند با ایشان و
استفسار کند و استکشاف نماید حال مرا از ایشان پس اشاره کرد اسامه بر نزول خدا صلی الله علیه وسلم انچه میدانست
از پاکی اهل وی و انچه میدانست از محبتی که در نفس آنحضرت بود با ایشان اسامه گفت نمیدانیم مگر اهل تو یا رسول الله
جز خیر و قوی داما علی گفت یا رسول الله تنگ نساخته است خدا بر تو زنان را و زنان غیر عایشه بسیار اند و پرسش کن جاریه
را یعنی بریره را که خادمه عایشه میکرد تا راست گوید یعنی احوال عایشه را انچه راستی است بتو گوید پس آنحضرت علیه السلام
بریره را طلبید و گفت ای بریره هر آینه دیده ای تو از عایشه چیزی که در شک اندازد ترا گفت مرا آنحضرت ملامت نمیکند
بآن به خدا انکه فرستاده است تو را بحق نمیدانم بر عایشه امری را مگر کمتر عیب دار که کند عایشه در ازیاده از انکه وی دختر یک
خورد سال غافل است که گوسفند بیاید و شتابد خانه بخورد وی آنرا و خمیر را که ساخته ام خورده میرود و انچه مذکور
است در صحیح بخاری واقعه است که از علی و اسامه و بریره پرسید و ایشان این خواب گفتند اما بعضی علما بر تعدد تعدد بردن
خطاب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما و مشاورت آنحضرت با ایشان و جواب دادن ایشان نیز ذکر کرده اند
و در انجا علی رضی الله عنه نیز موافق ایشان گفته چنانچه در سیاق شرح ابن حجر گفته مشهور قال عمر رضی الله عنه کذب الهذا
فقون قال الداب لعائشة لا یکلبس علی النبی صلی الله علیه وسلم فلو کانت عایشة کذلک لم تملا صحتی مدینة علیه
در اصل نسخه قال علی کرم الله وجهه یافته شد لیکن چون موافق روایات صحیحه نبود محمول بر سهو کاتب نموده
انکه عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله منافقان دروغ نگویند زیرا که یکسی بگوید انکه بر نجاسات و مستقذرات

دستقدرات می افتد و بایهای او بدان آلوده میکرد و بر بدن پاک تو ای پیغامبر خدا ای تو آلوده نشست پس اگر عایشه
ایچنین بودی کر منافقان میگویند متصل بدن آنحضرت علیه السلام نشدی زیرا چه این آلودگی قرآن آلودگیست
مترجم گوید کر عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت سایه تو بر زمین نمی افتد کر مبادا بر زمین نجس افتد حق تعالی
چون حیات سایه تو بدین مشابه میکند چگونه صیانت حرم محترم تو از ناشایسته نکند و علی مرتضی گفت کر حق تعالی
روا نداشت کر غلیظ ملوث و نماز پلید تو باشد و خبر کرد ترا کر آنرا از پای خود بکشی اگر این امر واقع بودی ترا
بدین خبر کردی فاطر جمع دار کر بحقیقه حال ترا خبر دار خواهد بود القصه چون آیات براءت عایشه صدیقه نازل
شدند قاذفان را طلب کرد و حد قذف زد بر یکی راهشتاد تازیانه و ایشان آن چهار نفر بودند در مدارج النبوة مذکوره
بجای زید بن رفاعه خشمه بنت مجش واقع شده والله اعلم بالصواب فمجلد واثمانین جلدة نقول تعالی پس زده
شدند ازان متهمان هشتاد تازیانه بحکم خدا تعالی کر خبر میدهد الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة و تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون و مانکه دشنام میدهند زنان
پرهیزکار را باز نیاورند چهار کواه بر ندایشان را هشتاد دره و قبول نکنند کواهی ایشان را ایچکاه و اجماع
ایشانست فاسق مترجم گوید کر احصان ایشان تجربه و بلوغ و عقل و اسلام در عفت از زنا و در میان مرد و زن
ایچ فرق نیست و تخصیص محصنات برای خصوص واقعه است و صار عبد الله بن ابی رئیس المنافقین مطرودا
مشهورا بالنفاق و عمی حسان و صار مسطح مکفوف البصر و زید اشل یعنی هر یکی از ایشان در دنیا سزاوار
مبتلا کشتند چنانچه عبد الله ابی رئیس منافقان مردود کردید و مشهور بنفاق شد و حسان بن ثابت
نابینا کشت و مسطح دو دخته چشم کردید و زید بن رفاعه تباه دست شد و در عقبی بهد ترین عقاب معذب
خواهند شد تنبیه در اذهان چنین نکاشته کر علی مرتضی رضی الله عنه در باب عایشه رضی الله عنها در قضیه افک
بسیار راضی شد اکرچه در روایت دیکر از قصه بغلین نیز آمده نعم در اول قضیه و قتیکه از وی و اسامه
بن زید جرسید کفت تنک نساخته است خدا تعالی کار بر تو و زنان خیر وی بسیار اند و چون دید کر آنحضرت
در ضیق حرج و حیرت و تنکی افتاده و رای بکشاد کار ندارد از برای دفع این غم و اندوه از وی
صلی الله علیه وسلم اینچنین کفت و این در برادریها و محبتها و خیر خواهیها میباشد و ظاهر است اینچه علی
از محبت و خیر خواهی با آنحضرت داشت بعایشه نداشت پس رعایت جانب آنحضرت نمود حرفی کفت
اما عجب کر علاقه محبت عایشه بحضرت رسالت مشهور و ملحوظ نشد و در وقتیکه آنحضرت روی مشاورت

وطلب تحقیق بعضی بر آورده همه در ذکر حربی متفق شدند کذا فی المدارج النبوة وقصه عام طالبی ازاطالبی بود
لهذا بر ترجمه کتاب وبعضی مقدمات ضروریه اقتصار نموده شد وقیل غزوه بنی المصطلق وغزوة المریسیع
متحدتان فانه علیه السلام مر فی انصرافه علی بنی المریسیع وبعضی گفته که غزوه بنی مصطلق وغزوه مریسیع هر دو
یک است زیرا چه آنحضرت علیه السلام وقت انصراف خود از بنی المصطلق بر بنی المریسیع گذر نموده بود و
همین مختار است چنانچه گذشت وفی هذا الغزوه نازع اعرابی الانصار یا علی مار ضرب الاعرابی راکه گشته
فقال عبد الله بن ابی لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا ولئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها
الاذل یعنی بالاذل رسول الله صلی الله علیه وسلم فنزلت سورة المنافقون وهم درین غزوه نزاع نمود اعرابی
جهاه بن سعید عفاری نام کرا جیر بن عمر خطاب بود با سنان بن وبر جهنی کرحلیف عمرو بن عوف انصاری
بود از حرج سر دو آب که هر دو در جاه و لو فرو گذاشته بودند و هر دو لو مشتبه و ملتبس گشته و یکی ازان
دو دلو بر آمد سنان گفت این دلو منست وجهاه گفت دلو من و در واقع دلو سنان بود و سر اع بابن حداالجامد
کو جهاه اعرابی گرسنه بنزم برگستوان انصاری خان زد که خذ ازوی روان شد پس سنان استغاثه بانصار کرد و
جهاه روی بمهاجرین آورد پس لشکر بهر دو جانب جماعتی بر آمدند ملاحها پوشیده و نزدیک بود که آتش فتنه بلند گردد پس
گروهی از مهاجرین ازسنان خواستند که شرق خود گذرد وسنان بالتماس ایشان درگذر نمود ازینجهت عبد الله بن ابی منافق
از قبیله انصار بود چون این کیفیت بشنید درک نفاق او بجنبید گفت نفقه نکنید بر کسانیکه نزدیک رسول خدا اند تا پراکنده
گردند اگر باز گردیم ازین غزا بوی مدینه هر آینه عزیز تر از ذلیل مدینه خواهد شد مراد داشت باغزوات تا پال خود لا
وباذل دادن بار لات رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وتجمل کردن بر او باعزاز خود لا و بایمان خود لا نشته باشند و باذل آنحضرت
و یاران او اراده نمود چنانکه قول وی سبحانه که در رد وی آمده ولله العزة ولرسوله وللمومنین ناظر در آنست زیرا چه در عزت
مومنان لا شریک ساخته والله اعلم پس سوره منافقین مشتمل بر احوال اینها فرود آمد و ذکر فی البیضاوی وکان عبد الله بن ابی
حسیبا فصیحا فاجتمع مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمع مثله فتعجب بهسلامهم وبصفی الی کلامهم فلما نزل الله تعالی ذا رأیتهم
تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب منصوبة مسندة الی الحائط فی کونهم اشباحا خالیة عن العلم والفطنة
در بعضا تاکی آورده که عبد الله بن ابی تناور کشاده دهن بود باکروهی که مثل وی جسیم وفصیح نبودند در مجلس رسول الله صلی الله
علیه وسلم حاضر میشد آنحضرت سبب عظم وجثه ابشان در سنگفت میآمد و بسوی سخن ایشان گوش میداشت پس
حق تعالی نازل کرد که وجثه بنی ابشان لا متعجب کند نه ابدان ایشان واگر بگویند گوش بسخن کی یا ابشان چو بها

اند بدیوار باز نهاده یعنی جوبهای کشاده کرده بدیوار درحق بودن ابنای زمان مثال خالی از علم دوانای تمامی ابیات
اینهمه شعر برمانی فصاد ستند چون مولف قدس سره برین قدر از بیضا اکتفا کرد ترجمه نیز اقتصار نموده سند
ثم غزوة الخندق سمیت بها لحفر الخندق باشارة سلمان الفارسی و لغزوة الاحزاب بحذاء ران همدرین سال نهم
هجری غزوه خندق واقع شد نام نهاده شد بدان اسم زیرا چه درین غزوه باشاره سلمان فارسی خندق کنده بودند و خندق
بساتین عادت عرب نبود لیکن از مکابده و حمل قریش بود مسلمان کفت یا رسول الله چون اهل فارس بلاد مسلمان محاصره
میکردند خندق میکندند و ابضا نام نهاده شد در همین غزوه بغزوه احزاب زیرا چه قریش با قبایل متعدده از یهود و غیرهم
جمع شده در محاربه و مخاصمه آنحضرت با قریش اتفاق کرده بودند در قاموس کفته که خندق معروف کنده مانند خندق و الخندق
فی شامی المدینة فی طرف الحرة الشرقیة الی الحرة الغربیة و لان باقی جوانبها مشکة بالنخیل و الغابات لا یحتاج الله
و درینجا پس خندق را در سمت شامی یعنی شمالی مدینه از ابتدای زنبی لسکستان که طرف شرق واقع است تا لسکستان
عربی زیرا چه طرف کوه سلع قصاری کشاده بود و باقی اطراف مدینه بدرختان خرما و رس از موی و نیشم یافته
بودند که درشکاه در آمدن و نیشم ازان راه نبود ثنیات جمع ثنایه بالکسر رس از موی و نیشم یافته کذا فی الصراح
علی عهد الله بن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قطع لکل عشرة اربعین ذراعا و استعار دامی بنی قریظة
مثل المعاول و الفؤوس و عمل رسول الله بیده و شرع فیها از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که هرآینه پیغامبر صلی الله
علیه وسلم برای ده کس چهل کز زمین را مقرر نمود همچنین تمام خط را بقوم بحصه ساخت و بعاریت از بنی قریظه بردند
از بنی قریظ مانند کلند و بیل تیشه و تبر و بنو قریظ در بین وقت با مسلمان صلح سبد اشتند و آمدن قریش
کرده می بیند اشتند و آمدن قریش و آنحضرت علیه السلام بدست مبارک خود شراب خندق نعل میکرد تا می شوید
جلد بلیل و برای شرغب مسلمان در کار و بدین خندق و اجمع المهاجرون و الانصار فی سلمان الفارسی فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سلمان منا اهل البیت روایت است که سلمان رضی الله عنه برابر ده کس کار میکرد مهاجرین و انصار
در سلمان نزاع کردند هر طایفه میکفتند که سلمان از ما است پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که سلمان مخصوص
بشرفی خاص است که از اهل بیت ما است و حرب قبیله علی رباب و نعال قریه دو رباب و سوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قبه بنرکی خود بر کوه رباب که کفته میشود در رباب رباب کعراب و کتاب لغتان فی الجبل
الذی علیه مسجد الرایة بدانکه حفر خندق بسمت شمالی مدینه از کناره حره شرقیه تا بحره غربیه بوقوع آمد بطرف
وی صحرای فراخ بود و دیکر اطراف مشبک از عمارات عالیات و اشجار خرما سنان مانند دام که عدو را

یارای در آمدن از ان اطراف میشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمه ترکی خود سرد اب زده بود
و در روایت تغلبی آورده که او را دو باب میزند فاصرح الله من بطن الخندق صخرة هوة کسرت حدیدة
ما قطعت یا سلمان ارق الی رسول الله واخبره فرقي واخبره فصعد رسول الله صلی الله علیه وسلم واخذ المعول فضرب
بها ضربة صدعها وبرق منها برق اضاء مکبره وقال اضاءت لي منها قصور الحیرة ثم ضرب الثانیة فقال اضاءت
لي منها القصور الحمر من ارض الروم ثم ضرب الثالثة فقال اضاءت لي قصور صنعاء واخبرني جبریل ان امتي ظاهرة
علی کلها فقال المنافقون ما قالوا الا کاذبون في المجرات پس بیرون امد و دعا بقدح از زمین خندق حرستکي
سپید درخشان را وان سنگ در غایب درشتي بود که بیل و مسنبین وران کاره میکرد و میشکست للات
کشتن ما لاش کفتیم ما ای سلمان از نجا سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالا شود خبرش آمدن انچنین
سنگ انحضرت را بر سان پس سلمان برفت و خبر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خندق فرود آمد
دکاشه را بکرفت و یک ضربه بران میزد پر اکنده ساخت ثلث اول را فرو درخشید ان سنگ برقي کرد روشن
ساخت انحضرت الله اکبر کفت و فرمود که روشن و ظاهر کردید مرا از درخشیدن این برق قصرها و حیره
یعني مفاتیح خاقان من دادند بعد از ان هر ضربه دویم زد ثلث دیکر را شکست و کفت الله اکبر روشن کردید
مرا از درخشیدن این برق محلها و عمارتها سرخ از ملک روم بعد از ان سیوم بار سر پس شکست
بقیه دیکر را و کفت الله اکبر روشن کردید مرا از ین محلها و عمارتهای صنعا یعني راده شد مرا کلید های یمن و
جبریل یمن خبر داده که هر آینه امت اجابت من بر تمامي این ملکها غالب خواهد شد مناقان کفتند الحمد
کفتند چنانچه در مقدمه الکتاب در ذکر معجزات کذشته مترجم کوید که در کتاب خلاصة الصفا آورده که روایت است
از عبد الله بن عمرو بن عوف که انحضرت صلی الله علیه وسلم چهل چهل کز زمین ده ده کسان را قسمت کرده بود
و برای خندق ساختن از بني قریظه الات کاویدن بطریق عاریت کرفته بودند و دران روز انحضرت
بدست مبارک خود برای ترغیب مسلمانان عمر خندق می نمود راوی میکوید که بودم من و سلمان و نعمان
بن معون در جمع بخشش کسان انصاری که حصه ازیشان چهل در عه افتاده بود پس میکندیدیم چون زیر
کوه دو باب رسیدیم پس بیرون آورد خدای تعالی آخر الروایة وفرغ امن الحفر في ستة ایام فحاصر
هم الکفار دهم اثنا عشر الفا والمسلمون ثلثة آلاف وفارع سندان از کاویدن خندق در پیش روز کذاني
روضة الاحباب وبعضي ست روز کفته و واقدي بیست و چهار روز نوشته و امام موذي یانزده روز کفته و در

و در بعضی روایات ماه کامل برآمده و ظاهرا تمام ابن واقعه را کفتند و مسامحه نموده نسبت با تمام خندق دادند
والله اعلم پس محاصره نمودند ایشان را لشکر قریش با کروه بنی نضیر که بعد از جلاء ایشان بلاد متفرق شده بودند و قومی
از اعراب بکه آمده با قریش حصوصا با ابی سفیان و لشکر کعب عهد بسته بودند الغرض لشکر کفار دوازده هزار
و لشکر اسلام سه هزار بود و لهذا صغار اهل اسلام از خوف کثرت و شوکت کفار از جای رفت و چشمها
از اضطراب خیره ماند و منافقان و ضعیف ایمانان بسخریه انکار کردند قال معتب بن قشیر من المنافقین
یعدنا محمد فتح فارس والروم واحدنا لا یقدر ان یبرز فرقا ای خوفا ماه عدنا الله و رسوله الا غرورا معتب بن قشیر
کریکی از منافقان بود کفت محمد ما را او عده فتح فارس و روم میدهد و حال انکه ما اینچنین ذرمانده و بجاره شده ایم
که از غایب هراس کسی از ما قدرت نمیدارد اینکه از صف بیرون شود و عده نکرده است ما خدا و رسول او
مکر رامولف قدس سره تصغیر نمود و فرق با تحرک را بخوف چنانچه در صراح اللغه آمده فرق ما التحرک ترسیدن من
ضرب بقتال فرقت منک و شاید تخصیص این لفظ در روایت راوی آمده باشد والله اعلم بالصواب ذکر فی
مطلع الانوار ان ابا سفیان صالح فی مدة الحصار علی ان له نصف ثمرات المدینة فکتب الصحیفة بدایا
اقرب محمد رسول الله فمحی بها ابو سفیان و قال لو علمنا انه رسول الله لما جاءناه قالت الانصار یا رسول الله
هل اتاک وحی فی الصلح قال لا انما فعلناه لنصفکم فقال سعد بن معاذ اعطینا هم فبلک نرا فکیف نعطیهم و
انت فینا در مطالع الانوار مذکور است که هر آئینه رسول علیه السلام با ابو سفیان در مدت محاصره
مدینه صلح نموده بود بر نیکه نصف خرمای مدینه مرا و اما بعد پس صحیفه مصالحه بنوشت بعنوان کذا ابن
صحیفه ایست که محمد رسول الله بر ان اقرار کرده چون ابن صحیفه با بو سفیان رسید صحیفه را باز ساخت و کفت
اکر میدانستم که محمد فرستاده خداست هرآینه از و جنک نمیکردم چون ابن خبر بکوش انصار رسید کفتند
یا رسول الله ابا ما را در صلح قریش وحی آمده ست کفت نه بلکه صلح نکرده ام مکر بسبب ضعف شما سعد بن
معاذ انصاری کفت که ما هیچ از تو قریش را کاهی یک خرما ندهیم پس چکونه نصف خرمای مدینه
با ایشان دهیم حال انکه نور رسان ما نصیر و ظهر سیف ذکر ح البساک مصبی علی الوجه لعین فرجب شهر الاحزاب
بینهم الاارعی با المجارة و النبل حتی بعث الله علیهم صبا باردة فی لیلة شاتیة و کعت الزاب فی
وجوههم و الفحات بنیرانهم و قطعت خیامهم و مالت الخیل بعضها فی بعض و کبرت الملائکة فی جانب العسکر
و قال الطلیحه ان محمدا قد بدأکم بالسحر فالحذا الحذا فسهر ما من غیر قتال فانزل الله تعالی در بضعه ای آورده

که بلکه سخت بر هر دو کرده تعریب بگاه که تنور جنگ در میان ایشان گرم زد اخش سنگها و تیرها بلا بیکدیگر
خدایعالی بر لشکر کفار باصبا و مسرور او مرتب رستمانی و بر سخت خاک راه در روسپهای ایشان و بگفت
آتشهای ایشان فرا و بکند پدید منهای ایشان راه و در آمد نداسیان بعض امنها در بعض و ملائکه در هر جانب
لشکر بنگر گویند طلیحه بن خویلد اسدی گفت که محمد باشما جادو آغاز کرده پس نجات و خلاصی دهید نفسهای
خود را از فنا و جادو که در میان مردم افتاده پس جماعه اخراب بیع و قوع قتال بلکه نخندید پس الله تعالی
در سوره احزاب این آیه فرستاد یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیهم ریحا و جنودا لم تروها ای مسلمانان یاد کنید نعمت خدا را بر خویش وقتیکه آمد بر سر شمان لشکرها پس
فرستادیم بر ایشان باد سرد و صبا و لشکرها که ندیدید ان را فی سورة الاحزاب قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان نفوذ کر قریش بعد عامهم هذا و قال نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که هر آینه جنگ نخواهند کرد قریش با شما بعد این سال و گفت نصرت داده شدم بباد صبا و هلاک
شدند قوم عاد بباد دبور صبا باد بهشت که مهب آن مطلع شمس است و مقابل این دبور است
کذا فی القاموس و فی بذه الغزوة اعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا سیفه ذوالفقار و کساه لامته
و در همین غزوه رسول الله صلی الله علیه وسلم بن ابیطالب رضی الله عنه را که شمشیر خود ذوالفقار
نام داخت علما فرمود و در زره خود را بوی مناید و از روی کرم الله وجهه در ین غزوه مبارزتها و مقاتلها
واقع است که از حد قیاس عقل بیرون ست چنانچه از احبار دار و شده لمبارزة علی بن ابیطالب
یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة و آن مقدار مشقت و محنت که بحال شریف آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و اقب درین غزوه راه یافت در هیچ غزوه نبود اگرچه دراحد هم خندتها و کرب ها راه
یافت اما همه در یکروز نبود و در بن غزوه قریش نامساعیت اندیشیدند بمدت روز یا بست و چهار روز
یا بست و هفت روز مسلمانان را محاصره نمودند تا کار بر ایشان خیلی تنگ آمد و فی بذه الغزوة فاتت
صلوة العصر من رسول الله صلی الله علیه وسلم و در همین غزوه از رسول علیه السلام نماز عصر فوت
شد و سبب وی آن بود که روزی کفار همه اتفاق کرده بلشکر اسلام از اطراف و جوانب خندق بجنگ
در هجوم شدند و آن روز تا شب مقاتله نمودند چنانکه نماز عصر فوت شد اگرچه از بعضی وقت قتال مستقیم
منکر و لیکن احتمال دارد که بعد سیوب باد صبا قتال کریخته باشند و کر فی المشکوة عن علی

عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق حبسونا عن الصلوة اوسطی صلوة العصر ملا الله بیوتهم وقبورهم نارا متفق علیه در مشکوة حدیث متفق علیه بروایت علی کرم الله وجهه آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم روز وقعه خندق فرمود باز داشتند ما را از نماز میانه که نماز عصر است پر کناد خدا خانها و قبرهای ایشان را یا آتش مترجم گوید از این حدیث بتصریح معلوم گردیده که مراد بصلوة وسطی نماز عصر است و در بعضی روایات آمده که آن روز تا شب متواتر فوت شد و چهار نماز فوت شد و مقتضای این روایت مشهور آنست که فوت نشد مگر نماز عصر و در موطا امام مالک رحمة الله نیز ذکر کرده و تخصیص ذکر نماز عصر و تحسر بران بجهت کثرت فضل او باشد و نووی گفته طریق جمع آنست که وقعه خندق چند روز باقی مانده و در بعضی ایام این باشد و در بعضی آن والله اعلم بالصواب ثم غزوة بنی قریظة وکانوا یهودا علی میل من المدینة قال الله تعالی وانزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم وقذف فی قلوبهم الرعب فی سورة الاحزاب بعد از ان بعد بن سال چهارم هجری بعد یکروز متصل وقعه خندق غزوه بنو قریظه که قبیله عظیم از یهود بودند در حوالی مدینه می ماندند واقع شد چنانچه الله تعالی در سوره احزاب از ان خبر داده که فرود آورد و فرود آورد ایشان را که مدد کاری این لشکر کرده بودند از اهل کتاب یعنی قریظه را فرود آورد و در دلهای ایشان افکند در دل این ن حرف تا اخر شیں روی ان جبرئیل آتی رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهرا فی صبیحة التی انهزم فیها الاحزاب علی فرس وعلیه الامة واثر الغبار حتی وقف بباب المسجد عند موضع الخبائر فسمی الباب باب جبرئیل وقال ما وضعت الملائکة السلاح وان الله یامرک بالمسیر الی بنی قریظة وانی عامد الیهم فمزلزل بهم واد بر جبرئیل ومن معه حتی سطع الغبار فامر بلالا فاذن فی الناس من کان سامعا مطیعا فلا یصلین العصر الا فی بنی قریظة مروایست که جبرئیل علیه السلام بوقت ظهر در صباح آن روز که احزاب در رسیدند هزیمت خورده بودند بر اسپی سوار زره پوشیده وغبار آلوده بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد تا انکه بدروازه مسجد نزد موضع ادای نماز خانه ایستاده شد پس از همان روز آن دروازه مسجد باب جبرئیل شد و جبرئیل گفت که ملایکه هنوز سلاح از خود ننهاده اند و بدرستیکه خدا امر میکند ترا بر فتن سوی بنی قریظه ومن بایشان میروم و قصد کننده ام تا حصار ایشان را بلکویم پس زلزله اندازم جبرئیل باجماعه ملایکه این سخن گفته باز گشت تا انکه در کوچه بنی غنم از موکب جبرئیل گرد و غبار بلند شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلال را فرمود تا در مردمان منادی کرد هر که سمیع ومطیع امر خداست باید که نماز دیگر

عزوه بنی قریظه
زنجا بقبیله بنی نضیر وبدار بنو طوالم
وبقیه کلام بعضی از قصه وغزوه بنی النضیر
در برین الصفحه

نماز عصر را کرد بنی قریظه و برا گفت علی مرتضی را بر مقدمه و علم بدست وی داد و خلیفه گردانید ابن ام مکتوم را
بر مدینه و بر اسب خود که بخیف نام داشت سوار شد و دو اسب دیگر جنیبت کرد و مسلمانان نیز سازگرده برفتند
و صدیق اکبر بر یمین آنحضرت و فاروق اعظم بر یسار و پیش روی آنحضرت اعیان مهاجرین و انصار مجموع
مسلح هزار مرد دو شتی و شش اسب بودند در راه بنی النجار را قدند که سوار شده منتظر ایستاده اند بر سید
غبار اگر گفت که سلاح پوشیده استاده اند گفتند دحیه کلبی آنحضرت فرمود که آن جبرئیل بود که بیشتر
افته است فحاصرهم احدی و عشرین یوما حتی اجهدهم الحصار فقال لهم ینزلون علی حکمی فابوا فقال علی
حکم سعد بن معاذ و کان من حلفائهم فی الجاهلیة فرضوا و کان قد اصابه سهم فی الخندق فی عزوة
الخندق فطلبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فدعا فحبس الله عنه الدم حتی انزله فحکم ان یقتل الرجال و یسبی
الذراری و النساء و یقسم الاموال فقال علیه السلام والله لقد حکمت بحکم الله فوق سبعة ارقعة ای
سموات فقتل منهم ستمایة او اکثر و منهم سبعمایة آنحضرت چون بنی قریظه را رسید بست و یکروز ایشان
را محاصره نمود تا اینکه قلعه ایشان را در رنج انداخت رسول الله علیه السلام ایشان را فرمود که بر حکم من
از قلعه بزیر آیند ابیجا عه قبول نکردند پس رسول علیه السلام فرمود که بر حکم سعد بن معاذ فرود آیند و
بود سعد بن معاذ از هم عهدان ایشان در ایام جاهلیت پس بود بر حکم سعد راضی گشتند و در غزوه
خندق تیری بدو رسیده بود و الحق راست در میان بند دراع که چون بریده
خود بگذارند زهر خونیکه در بدن آدمیست بیرون آید و آنرا عرق الحیوة گویند و در هر عضوی از
شعبه اشست و درست الحق گویند و پنداشتند در ران آن بقیع قوی والله اعلم رسول الله صلی الله
علیه وسلم او را طلب نمود و بجناب حق تعالی دعا کرد پس خون از رگش بند شد مترجم گوید که شیخ عبد الحق
در مدارج النبوة ثبت طلب و عا بسعد بن معاذ نوشته باین مضمون که سعد بن معاذ داشته بود که
زندگانی از ین جراحت مشکل است بجناب حق سبحانه و عا طلبید بار خدایا اگر رسول ترا باقی قریش
دیگر هیچ خواهد بود مرا بجهان تا بایشان مقاتله کنم والا این تیر را که بمن آمده است سبب شهادت
من گردان و لیکن چندان مهلت ده مرا که تو قریظه را بکام خویش بینم فی الحال خون از جراحت
سعد بایستاد و الله اعلم بالصواب تا آنکه او را بیاورند پس سعد حکم کرد که مردان ایشان کشته
شوند و کودکان و زنان ایشان را ببرده گیرند و اموال ایشان قسمت نمایند آنحضرت علیه السلام

آنحضرت علیه السلام فرمود سوگند خدا مر بسیکه حکم کردی بحکم خدا از فوق هفت آسمان یعنی حکم کردی که خدا بعالی از بالای هفت آسمان همین حکم کرده بود در صراح آمده که رقیع آسمان و فی الحدیث من فوق سبعة ارقعة لهذا مولف قدس سره از قول المفسر سیوطی نوشته که شصد کس یا زیاده از آنها گفته اند و هفصد اسیر گشتند

ذکر فی المشکوة لما نزلت بنو قریظة علی حکم سعد بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الیه وکان قریبا منه فجاء علی حمار فلما دنا من المسجد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للانصار قوموا الی سیدکم متفق علیه در مشکوة حدیث متفق علیه آورده و قبیله بنو قریظه بر حکم سعد بن معاذ رضی الله عنه فرود آمدند رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی سعد کسی را فرستاد و سعد در میان قریب رسول علیه السلام بود بسبب جراحت بر دراز گوشی بر هنوز نشده باید چون بمسجد قریب رسید رسول الله صلی الله علیه وسلم انصار را امر نمود که بر جهد بسوی سعد تا بهتر پیوشی و در روضة الاحباب سند کم نقل کرده از بن روایت مستفاد میشود که بر آنحضرت تعظیم و تکریم در آن روز امر فرموده باشند و بعضی مردم ازینجا استدلال کرده اند بر ثبوت قیام برای داخل مجلس حالانکه الان متعارف است و استدلال ایشان تمام نیست زیرا که این قیام برای فرود آوردن سعد بود از دراز گوشی و وی رضی الله عنه مجروح و مریض عظیم البحث بود نه تقصد تعظیم و تکریم امثال فرموده الی سیدکم چنانچه در حدیث بخاری است و مراد از مسجد جائی است که گرد آورده و خط کشیده بودند در المدینه نبوده قریظه برای نماز گذاردن در مدت اقامت وی صلی الله علیه وسلم در ان مقام نه مسجد شریف بنوی القصه بنو قریظه را در سفها بگردن بسته بمدینه بردند و حبس کردند و چون آنحضرت مدینه تشریف آورد امر کرد محمد بن مسلمة و ابا لبابة را تا بسوق المدینه و مدت اخدام فیها و فیهم عدو الله حیی بن اخطب رئیس خیبر و کعب بن اسید رئیس بنی قریظة و کانوا اسبعمائة او الثمانمائة اموالهم و نساؤهم و ابناؤهم بس کند بدند و خندقها در بازار مدینه کوبای دراز مانند خندق برای قتل ایشان و زده سند کردنهای ایشان و خونها بجندق روان شدند گویند چاوش بحکم آنحضرت ندا کرده که دستهای ایشان ببندند و در میان ایشان و خیمهای عدو الله حیی بن اخطب سردار خیبر و کعب بن اسد که سردار بنی قریظه بود بردند و مقتول گشتند عدد مقتولان شش صد یا زیاده چنانچه در بعضی روایات مقصد و در بعضی نهصد آمده و شیخ عبد الحق محدث بچهار صد رفته و این روایت را صحیح تر گفته و طریق جمع اینست که این قدر اصل و متبوع باشند و باقی اتباع و خدام ایشان بودند و الله اعلم و گفته شد اموال و زنان و فرزندان ایشان در میان مسلمین در عدد آیة النبوة مذکور است که چون اهل اسلام از قتل بهود بنو قریظه پرداختند جراحت سعد بن معاذ بگشاد و خون روان شد تا جان بحق تسلیم کرد و آنحضرت در وقت شرع بر بالین او حاضر بود سر او را بر زانوی مبارک نهاد و گفت الهی سعد در راه تو زخمها کشیده و تصدیق

رسول نموده و حقوق اسلام که بر ذمه او بود ادا کرده پس روح او را تحسین و تمجید کرد و
قبض کن سعد جون او را از آنحضرت مشید چشم باز کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله من گواهی میدهم که تو رسول
خدایی و بتحقیق ما را بلیت تبلیغ رسالت بجا آوردی و سرخود را از زانوی مبارک رسول برگرفت و آنحضرت را عذر خواهی
نمود و دو رکعت نماز گزارد و بعد ساعتی بر حمت الهی پیوست جبرئیل آمد عمامهٔ استبرق بر سر بسته و گفت ای کیت از
اصحاب تو که وفات یافته و ابواب سموات برای قدوم روح او مفتوح گشته چون حضرت بخانه او تشریف
آورده تجهیز و تکفین او نمود و قریب هفتاد هزار فرشته بر جنازه او حاضر آمدند و سعد هر دی طویل القامته عظیم
الجثه بود از جنازه او بغایت خفیف بود هر دم از زمین میجست و حیران بودند از آنحضرت فرمود ملایکه جنازه او را
بر میدارند و نیز در حدیث آمده که اگر کسی از ضغطهٔ قبر خلاص یافتی سعد بن معاذ بودی لیکن ضغطی نمود بر بدن
بنده صالح قبری بعد از زمان حق تعالی بر وی گشاد و ذکر می از بیضاوی آنه علیه السلام جعل عشار هم للمهاجرین
فتکلم فیه الانصار و قال انکم فی منازلکم و قال عمر اما الخمس فلما خرجت یوم بدر قال لا انما جعلت لی هذه طعمة
در بیضاوی ✦ بروایت واقدی آورده که رسول علیه السلام مقرر کرد اینرا بر اضاع ایمان را برای مهاجرین پس
انصار رنجیدند و سخنی گفتند آنحضرت فرمود که شما در بین غزوه در خانهای خود بودید عمر رضی الله عنه گفت ای رسول خدا
اما به پنج حصه برا قسمت نمیکنی چنانچه در خانهای بدر کرده بودی رسول علیه السلام گفت فی این مواضع گردانیده
نشده اند مگر خورلک حاصل ما و کسی را در بین حصه نیست و عن جعفر الصادق رحمه الله اقطع النبی صلی الله علیه وسلم
علیا اربع رضین القبر بن و بیرا قمس و الشجرة و هی موضع فیه اطم لبنی قریظة و النقیران نصب الفاء و فتح القاف
موضعان قرب بنی قریظة و از امام جعفر صادق رح مروی است که بخانه رصلی الله علیه وسلم مقرر ساخت برای
علی رضی الله عنه چهار قطعه زمین را که نقیرین بصیغه تصغیر و مشتمله واقع در زمین بلند قرب بنی قریظ و بیرا قمس
و الشجره موضعیت که در وی کوشک بنی قریظ واقع است صاحب قاموس گفته که اطم بضمتین القصر و کل
حصن مبنی بالحجارة و کل بیت مربع مسطح و نقیران بصیغه تصغیر نام دو مرزعه است متصل بنی قریظ و
اصطفی رسول الله صلی الله علیه وسلم الصفیه رکحانة بنت عمرو بن خناقه فماتت فی حیاته و اختار رسول الله
صلی الله علیه وسلم لنفسه رکحانة بنت عمرو بن خناقه راوی بملک یمین در وی تصرف می نمود و خواست که از اوعوض
کند و نیز می خواهد وی همین طریقه را اختیار کرد اخر سن در حیات وی صلی الله علیه وسلم بمرد و نم سرته عبد الله بن
انیس علی سفیان الدالی بعد ازان همدر بن مسال عبد الله بن انیس را بر سفیان هندلی فرستاد و برج عبد الحی

عبد الحق در مدارج النبوة ذکر این مرد کرده والله اعلم بالصواب ثم اسلم خالد بن الولید وعمرو بن العاص رضی الله عنهما بعد ایشان
خالد بن ولید وعمرو بن عاص ایمان آوردند رضی الله عنهما اللهم صل علی الذی بلغ الرسالة وادی الامانة ونصح الامة
وکشف الغمة وعلی آله واصحابه اجمعین السنة السادسة الهجرة ذکر وقایع متفرقات سال ششم هجری کسفت الشمس
وصلی صلوة الکسوف درین سال رفته افتاب ودر رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز کسوف گذارد ثم نزلت ایة الظهار
وهو ان یقول الرجل لامراته انت علی کظهر امی والحق به التعشار تشبیهها بجزء محرم بعد ازان حمد بن سال فرستاده
شد ایة ظهار وظهار عبارت ازانست که مرد مرزن خود را بگوید انت علی کظهر امی یعنی جماع تو برمن مانند جماع
مادر من است پس ذکر ظهر کنایة از جماع است زیرا جماع غالبا حاصل میشود بکمر اتصال پشت برمن وظهار
لاحق کرده فقهاء بشبه داون مرد مرزن خود را مانند بعد کند بآن از وی تشبیه جزء شائع از و بعضوی که حرام
باشد نظر کردن بسوی از اعضای محارم او خواه نسبی خواه رضاعی کو بدر بدن چون ظهر یا بطن یا فخذ یا ران
خواهر یا عمه یا خاله مثلا وی ان خواله مثلا تعلیه ظاهر عنها زوجها فاستفتت رسول الله فقال حرمت علیه
فقال ما طلقنی فقال حرمت علیه فاغتمت لصغر اولادها وانشکت منی الله فنزلت اربع ایات فی سورة المجادلة
مردست که خوله بنت ثعلبه زن جمیله عاقله صالحه بود وشوهر او اوس بن احزم انصاری خالی از خفتی وتوجی
از جنون بود ودر اخر عمر ضعیف وفقیر ومریض وبد خلق شد روزی خوله را بسبب شرت خواند وی اطاعت
نه نمود در غضب آمد وگفت انت علی کظهر امی واز خانه بیرون رفت وبعد شکیب نا یه غضب تسکین یافت
شد وخواست که صحبت کند خوله گفت اهیهی صورت نه بندد تا حقیقت حال به پیغمبر صلی الله علیه وسلم عرض نکنم الوس
چون پرسید اخضرت فرمود که حرام کرده شدی بر شوهر خود خوله گفت که شوهر من مراطلاق نداده است اخضرت
باز فرمود که حرام شاخته شدی بروی پس خوله غمناک شد زیرا که اولاد صغار میداشت وبجناب حق تعالی
شکوه نمود که اگر فرزندان باو سپارم ضایع میشوند واگر خود میکرم جایع می مانند پس حق سبحانه تعالی
چهار ایات در اوایل سوره مجادله فرستاد قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله
یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر هرایینه شنید وخدا تعالی سخن آن زن که شکوه میکرد با تو در باب شوهر خود
وشکایت میکرد بسوی خدا وخدا میشنید شکوکردن شما هرایینه خدا شنوا بناست الذین یظاهرون
منکم نساءهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم انهم لیقولون منکرا من القول وزورا وان الله لعفو
غفور وانانکه از شما ظهار میکنند باز نان خود نیستند ان زنان مادران ایشان نیستند مادران ایشان

ربیعه در جاهلیت مبتلا بود ظهار بدو

الا انانکه زاده اند ایشان را و هرا نیه این ظهار کنند کان میگویند سخن نامعقول و میگویند دروغ و هرا نیه خدا
عفو کننده آمرزگار است و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا
ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خبیر و انانکه ظهار میکنند باز زنان خود باز رجوع میکنند در مخالفت آنچه
میگفتند پس واجب است آزاد کردن بنده پیش از آنکه زن و مرد بیکدیگر دست رسانند این حکم پند داده
میشود شما را بآن و خدا بآنچه میکنید خبردار است فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن
لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم پس
هر که نیابد بنده را پس روزه واجب است روزه داشتن دو ماه پی در پی پیش از آنکه هر دو بیکدیگر دست رسانند
پس هر که نتواند این را پس طعام دادن شصت فقیران حکم برای آنست که منقاد شوند خدای و رسول او را
و این احکام حدهای مقرر کرده خداست و کافران را عذاب دردهنده باشد تم فصل المشرکون سنه محمدن
مسلمة فیها غزوه بعد از ان بهمدین سال ششم هجری بگذشتند کاذان سنه محمدن مسلمه را پس هیچ سوای
او با نگفت تفصیل این اجمال انکه محمدن مسلمه را باده مرد دیگر بعضی از بنی ثعلبه بموضع ذی القصه سنه قاف
و فتح صاد مهمله شده و ستاد بنکام شب محمدن مسلمه بایشان رسید قریب صد مرد بودند همه جمع شدند
و طرفین ساعتی تمامی مشغول شدند آخر الامر کفار بیکبار حمله آوردند و به نیزه ها بر گشتند و ایشان را شهید
ساختند و محمدن مسلمه مجروح بزمین افتاد و زخمی بکعب وی رسید شصتی او را بدوش خود دشناند
بمدینه آورد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عیده ن الجراح را در ربیع الثانی با چهل مرد فرستاد
برایشان غارت آورد و جماعه کفار را بکشتند و در کوههاو را مد نداز ان میان مردی را یافتند که اسلام
آورده بود او را گذاشتند چارپایها متاعهای خانهای ایشان را بگرفت و بمدینه قدوم آورد
رسول علیه السلام آن را بخمس کرد باقی را برایشان قسمت نمود تم سریه عبد الرحمن بن عوف الی دومة الجندل
بعد از ان بهمدین سال ششم هجری عبد الرحمن بن عوف را بقبیله کلب بموضعی که نزدیک دومة الجندل
گویند فرستاد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم عبد الرحمن رضی الله عنه را بخواند و در مقابل خود
نشاند عمامه بدست مبارک خود بر سر عبد الرحمن عمامه بست و فرمود تا آخر جیش الله پس فرمان کرد بایشان که
بجا و خیانت نکنی در غنیمت و عهد و ضمان وطفل را نکشی و در روایتی نه زنان را و فرمود تا در استتابت نکنند
و دعوت نمایند آنچه و خرتلک ایشان را پیش گرد عبد الرحمن تا رسید بدومة الجندل و در تلک گروهی

کرد میان ایشان تا سه روز در حالیکه دعوت میکرد ایشان را بس اسلام آورد راضع بن عمرو کلبی ایضا
مهلد عنبی معجه کرد بس ایشان بود و اسلام آورد بزند باوی مردم بسیار و متروج کرد عبد الرحمن دختر اصبغ
را که نماز شام و اعشا و بدینه قدوم آورد بس برا مجد برای وی ابو سلمه بن عبد الرحمن را که امام دین واز
اکابر تابعین و از فقهای سبعه مدینه است ثم احدب الناس صلوة الاستسقاء فی رمضان بالمصلی مستقوا
بعد ازان عمر بن سال ششم هجری مردم مدینه بقحط مبتلا شدند و برای استسقا استفاده نمودند از حضرت دواه
رمضان نماز استسقا در مصلی گذارد بس اهالی مدینه آب داده شدند ذکر فی المشکوة عن عبد الله بن زید رضی الله عنه
قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة واستقبل القبلة
بردا دیر فع یدیه وحول ردا ره حین استقبل القبلة متفق علیه در مشکوة حدیث متفق علیه بروایت عبد الله بن
زید آورده که گفت بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم باجانه مردان بسوی مصلای عید بس دو
رکعت بالایشان نماز گذارد و دران دو رکعت قرات جهر نمود و رو بقبله کرده و هر دو دست برداشته دعا
میخواست و چادر خود را بگرداند چنانکه طرف راست بجانب چپ و العکس در حالیکه مستقبل قبله استاده
بود مترجم گوید از عایشه رضی الله عنها آورده اند که رسول علیه السلام وقت طلوع آفتاب بیرون آمده
بود چون بمصلی رسید بسر بر آمد و خطبه خواند و این مقدار ازان خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما تزید اللهم انت
الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین بس سر بر داشت
هر دو دست خود را و شروع کرد در تضرع و ابتهال و مبالغه کرد در بر داشتن دستها تا انکه ظاهر شد سفیدی
هر دو فعل بس روی سوی قبله و پشت بر خاطران کرد و قلب ردا نمود و همچنان مستقبل که استاده بود
دعا کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بی ازان و بی اقامت بگذارد و بخواند نماز بجهر در رکعت
اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیه و خواندن سوره خاف
واقترب الساعة نیز آمده و در آخر این حدیث آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پیدا کرد خدا تعالی ابری را و پیدا شد رعد و برق و بیارید باران چنانکه تا آمدن مسجد شریف سیلها روان
شد و چون اضطراب و شتابی مردم مشاهده کرد بخندید تا انکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه وسلم فرمود
گواهی میدهم که خدا تعالی قادر است بر هر چیز و گواهی میدهم که منم بنده خدا و رسول وی ثم تعلیم کرد

امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تعالی و استسقا نمازی مسنون ثبت همین دعا و استغفار ست بموجب
قول وی سبحانه تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا ابر مرسل السماء علیکم مدرارا و مفید و راکثر احادیث
صلوة ثبت للاذن بگوید چه کوید مولف قدس سره مدان رفته و مبنا بعث ان حدیث عائشه رضی الله
عنها ذکر نموده بنگر و نیز در صاحبه ظاهر نظر باید کرد اتباع سنت و قیام مراسم عبودیت بالشد
و انزال مطر و استجابت دعا بفضل اوست والله ذو الفضل العظیم ثم غزوه ذات الرقاع و آنرا بن سال
ششم هجری بقول جمهور و موزخان اهل سیر غزوه ذات الرقاع واقع شد و وجه تسمیه این غزوه بذات
الرقاع آنست که از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که ازابی موسی آورده که گفت برون آمدیم با انحضرت
در غزوه و خاشی سر خود یم که میان ما مرکب نبود بر که نوبت بنوبت بران سوار میشدیم پس مجروح شد پایهای
ما آن و مجروح شد پایهای من و افتاد ناخنان من و بودیم ما که بسته بودیم بر پایهای خود خرقها پس نامید
شد ابن غزوه بذات الرقاع و وجه دیگر انکه در جای کوهی نزول کرده بودند که هر رقعه و قطعه آن هر نگی
دیگر بود سیوم انکه درین غزوه رقعها و صلهاء علمهای خویش بسته بودند بدین جهت ذات الرقاع گفتند
چهارم انکه در انجا درختی بود کران را ذات الرقاع میگفتند و مختار همان وجه اول است اما سبب
وقوع آنست که بشخص که بسفندان بجهت فروختن بمدینه آورد و اصحاب رسول علیه السلام را اعلام
کرد که بنی انمار و ثعلبه از غطفان لشکری جمع کرده اند و قصد مدینه دارند پس چون آمد انحضرت با چهار
صد کسی و بر وادی با مقصد کس و عامل کرد و اسید بر مدینه عثمان بن عفان را و گفته بود ابو ذر غفاری را
پس رسول علیه السلام در موضع نخل بخار معجزه دان موضعی ست از بخار اراضی غطفان بر مسافت دو
روز از مدینه پس ناقت در بار در مواضع ابنان مکد جماعه از زنان را و مردان ابنان بشنیدن خبر آمد
انحضرت کرخته بحال و فلان متحصن شده بودند و اهل اسلام بتاراج اموال ابنان مشغول شدند و در
رد ابنی آمده که بقصد زنان ان طایفه راکه در منازل مانده بودند اسیر ساخته و مدت بعبت در بن غزوه
با نزده روز بود و فیها صلوة الخوف و در بن غزوه چون وقت نماز در آمد انحضرت بجهت خوفی که مشوقع
بود از کفار مشغول شوند مشرکان قصد کنند صلوة الخوف گذارد و ند و این اول صلوة الخوف بود که انحضرت
کذارده ست بعد ازان بمدینه باز گشتند بی انکه محاربه واقع شود روی ان الکافرین قصدوا ان یشغلوا
علیهم مسلمة واحدة فی الصلوة فنزلت واذا کنت فیهم فاقمت لهم صلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم

ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک
ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم ودالذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم میلة
واحدة الایه فی سورة النساء مروی است که کافران قصد نمودند بایکدیگر در حالت نماز بر ایشان حمله آورند
پس در سوره نساء این آیه فرود آمد که چون با شی در میان مومنان یعنی در وقت خوف پس بر پا کنی برای
ایشان نماز را پس باید که باستند گروهی از ایشان با تو در نماز و باید که بگیرند سلاح خویش پس چون بسجده
روند پس ان گروه دیگر که در نماز امده باید پیش ایشان باستند یعنی مقابل عدو باستند و باید که بیایند ان
گروه دیگر داخل رکعة دویم شوند که هنوز نماز نکرده اند پس نماز کنند با تو و باید که بگیرند حذر و سلاح خود را و حذر خود
ورزه و سپر را کوبند آرزو کردند کافران کاشکی غافل شوید از سلاح خویش و متاع خویش پس حمله کنند بر شما یکباره
منزجم گوید این را صورت نهاست یعنی انگه امام در اول نماز گذارد دو یکبار با ین جماعه در یکرانکه امام با یک جماعه دیگر
گذارد در قیام رکعة ثانی توقف کند تا انکه رکعت دیگر خوانده مقابل عدو روند و انجماعه دیگر آمده اقتدا کنند امام رکعة
دیگر با انجماعه خواند و در قعده حذدان توقف کند تا از رکعة دویم فارغ شوند انگاه ما بایشان سلام دهد این صورت
مختار شافعی است از طرق صالح بن خواط و این هر دو صورتهای دیگر همه صحیح شنده و همه محتمل ایت است ثم
غزوة ذات قرد بعد ازان همدرین سال ششم هجری غزوة ذات قرد واقع شد قرد بضم قاف و راو دال مهمله
نام ابی ست بر مسافت یک بر ید از مدینه انگاه زعیمه بن حصن علی لقاح النبی صلی الله علیه وسلم و سار رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی نزل بالحمل من ذی قرد ولذا سمت غزوة ذی قرد و سبب وقوع ابی غزوه الست که
انحضرت را صلی الله علیه وسلم مست ناقهای شیر دار غرب العهد بولادت بودند که در جایه معمر بندابوذر غفاری
غیور رانجایی بود اتفاقاً بخاطرش خیان رسید که صدگاه در انجا بگذراند با انکه انحضرت اذن نمیداد و از گشتن شان
وی و سپر وی خبر میداد لیکن چون تقدیر الهی بر ین بود بالفعل نمود و در انجایی ماند عیینه بن حصن فزاری با جهل
سوار امده شتران انحضرت را غارت برد و راعی انرا بکشت و سپر ابوذر را نیز بگرفت اتفاقاً سلمة بن الاکوع
کوچ کرباح غلام انحضرت از مدینه وقت سحر بیرون امده بودند پس سلمه باراح گفت تو بر رو و انحضرت را خبر کن
و من دنبال ایشان میروم چون خبر بانحضرت رسید ندا در داد ابن مکتوم را بمدینه را خلیفه ساخت با ما قصد
یا انحضد کس بیرون آمد سلمة بن الاکوع که شجاع ترین ایشان بود در دنبال انها رفته بود و مجاز میکرد و پیاده
بر سواران میزد و گفت میگرد سواران را و نیز اندازی میکرد و گفته میشود که شیر و چهل سوار همراه میداشت شیر بجانب

ایشان می انداخت و هر تیری یکی را مجروح میساخت و دران صحرا ارخان بسیار بودند و چون سواری
میکرد در پیش و در عقب نشسته هر تیر که او می انداخت میرفت و هشتاد کجا جانب ایشان می انداخت
و چنان ایشان را تنگ آورد که از دست وی بجان رسیدند شتران آنحضرت را گذاشته آنچه ایشان همه دران گرفتند
شتران را برسوب مدینه رانده باز در عقب ایشان روان شدند و هر چند خواستند تیر را جزو سر اسیر ساخت چنانکه نیزها
و هر تو پای خود می انداختند تا با نها مشغول شوند و دست از جنگ بدارد لیکن بکار نمی و برداشتن ان مفید
نیفتاد و در دنبال ایشان میرفت تا آنکه تیر نماند و ناگهی هر دو از ایشان باین طریقه گرفت چون جماعت بلند شدند
جمعی از کفار فرو عبده قوم خود رسیدند و منهزمین را دیدند که ایشان افتاد روی بکرر نهادند اول سواران مقدمه لشکر اخرم بکار
معروف از ولیران و جوانان مردان بود از عقب وی افتاده که اورا فارس رسول الله میگفتند اخرم از
عقب ایشان روان شد سلمین الاکوع از کوه فرود آمده عنان اسب او بگرفت و گفت صبر کن تا باقی اصحاب
رسول علیه السلام برسند او سوگند داد سلمه دست از عنان باز داشت اخرم خود را بعبد الرحمن ابن عینه بن
حصن رسانید و نیزه بروی زد اما کار گر نیفتاد بعده عبد الرحمن نیزه بر اخرم زد و او را شهید ساخت و بر اسب وی
سوار گشت پس ابو قتاده عبد الرحمن رسید همان نیزه که بر اخرم زده بود بقصد کفایت کرد و بعد از ان بر مسناد
ایشان عقب کفار روان شدند کفار بشعب در آمدند که در انجا چشمه آب بود که اورا ذو قرد میگفتند و این جزوه
بوی مضاف است خواستند که از ان چشمه آب خورند لیکن سبب خوف تعاقب ایشان نتوانستند و از
سر آن در گذشته بتعجیل روی با نهزام و فرار آوردند سلمه تنها ان جماعت را ما زمان غروب تعاقب
نمود و دو و اسب از ایشان گرفته بار گرفت الغصه چون بر گشته بدی فرو آمد دید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
با لشکر دران موضع نزول فرموده است و بلال مکاوکی ان شتر را که از کفاران رسیده بود برای آنحضرت کباب
میساخت پس سلمه بخدمت آنحضرت رسیده معروض داشت که یا رسول الله این قوم تشنه و بی تاب و بیطاقت
بودند و بسیاری از وی ناقص خود بگریختند و بی تاب و بیطاقت
کنارم امروز و فردا که بجنبی میگفتم تا خدای که ترا مقرر و مکرم گردانیده است همچنین کنم پس آنحضرت
تبسم فرموده چنانکه دندانهای مبارکش در روشنائی آتش نمود بعد از ان فرمود چون مالک و قادر شوی سنت
کن که مقصود و نکایت اعداء دین بود و ان حاصل شده است و الله الحمد و الحاصل کرد آنحضرت

واقامت کرد آنحضرت بمکه ذی حجه رجوع کرد و مدت شش ماه درین غزوه صبح شب بود و ندبها ایضا صلوة الخوف
و درین غزوه خبر نماز خوف کذارد و نزلت فرضیة الحج فی السنة الاسادسة الهجرة علی الاصح و الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا بعد ازان هم درین سال ششم هجری آیه فرض شدن حج در سوره آل
عمران فرود آمد که وجوب خداست بر مردمان حج خانه کعبه هر که تواناي دارد در نفس خویش ان از جهت اسباب راه
روی ازینها طاعت حج رسول الله صلی الله علیه وسلم ارباب الملل فحملهم فقال ان الله کتب علیکم الحج فاشتد
ملة واحدة و کفرت به خمس فرقت هرویست و فلیکه این ایت فرود آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ارباب
ملل راجع نموده خطبه خواند در ضمن برآیه خدا متبادی بر شماج فرض کرد انیده هست پس یک کرده باین حکم کرد بدند زود
حج کرده بدان انکار نمود ند پس فرود آمد من کفر فان الله غنی عن العالمین فهی فی آل عمران و هر که کافر شود پس
هر آینه خدا بی نیاز است از عالمها ذکر فی البیضاوی لما نزلت ان الحج فال سراقة بن مالک الکل عام فاعرض
عنه رسول الله حتی اعادها ثلثا فقال لو قلت نعم لوجبت و لو وجبت لما استطعتم ثم قال دعونی ما ترکتکم فی بیضاوی ذکر کرده
کرچون این فریضه حج فرود آمد سراقه بن مالک حتی بر سید یا هر سال فرض شده هست رسول الله صلی الله علیه وسلم
ازو اعراض نمود تا اینکه سه اره سه نوبت اعاده آن سخن مکرر و آنحضرت مبهوت فرمود فی دار گفتی آری هر سال واجب
شدی و بالفرض اگر هر سال واجب گشتی هرآینه شما یارای ادای ان ندا شتید پس بگذارید مرا تا بحال خود گذاشتم
فنزلت یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و ان تسئلوا عنها حین ینزل القرآن تبد لکم عفا الله
عنها و الله غفور حلیم قد سالها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین فی سورة المائدة پس این آیه در سوره مائده فرود
آمد ای مسلمانان پس سوال مکنید ازان چیزها که اگر ظاهر کرده شود حقیقت انها نه پس شما محکمین کنند شمارا
و اگر سوال کنید ازان وقتیکه فرود آورده شود قرآن البته ظاهر کرده شود بر شما حق گذشته خدای تعالی
ازان سوالات و خدا امرزنده بردباریست هر آینه سوال کرده بودند ازان چیزها قومی پیش از شما باز
کافر شدند بسبب ان چیزها یعنی وجوه دیگر در شان نزول این آیه منبر انیده چنانچه در صحیح بخاری مذکور است
که بعض مردم از آنحضرت بغیر ضرورت سوال میکردند یکی گفت پدر من کیست و دیگری گفت هر جمل من
بهشت است یا دوزخ پس آیه مذکور نازل شد ثم نزلت و اتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم فما استیسر
من الهدی فی سورة البقرة بعد ازان در سوره بقره فرود آمد که تمام کنید حج و عمره را ای مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب ان تمامی بجا آرید برای خدا نه چون کفار که طواف قبایله بنام بتان میکنند

پس اگر باز داشته شود به بیماری و خوف دشمن و گم شدن راه پس بر شماست آنچه میسر شود از قربانی
وان را بنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله فعلیه العمرة واجبة کالحج وقال لا پس گفته شد نزد بعضی
که عمره مثل حج واجب است و بعضی گویند که عمره واجب نیست بلکه سنت است و در تمام سال جایز است و
از عمره تا شش درهم دمی چه مکروه است ترجم کرد که عمره مشتق از اعتمار است و معنی اعتمار قصد کردن است سوی
محلی که آبادان باشد و افعال عمره چهار اند دور کن یکی طواف خانه کعبه دویم سعی میان صفا و مروه و دو
شرط که یکی احرام بیش از طواف دویم حلق بعد از سعی و در حج احرام و وقوف بعرفات و طواف
زیارت فرض است و وقوف بمزدلفه و سعی در میان صفا و مروه در می جمار و طواف وداع و حلق واجب
است و غیر ازین سنن و آداب است و ماههای حج شوال و ذی قعده و ده روز ذی حجه اند و احرام حج
بیش از ماههای مذکوره مکروه است قوله تعالی فان احصرتم ای منعتم من عدو او مرض او غیرهما عند ابی حنیفه
رحمه الله خلافا لهما کسر او عرج فعلیه الحج من قابل فاذا احصر او اذن بمحلل بعث بالهدی و یحلل
للمبعوث هدیه یوم الاراقة فاذا جاز الیوم و ظن انه ذبح تحلل عند ابی حنیفه رحمه الله یعنی اگر منع کرده شدند
سبب عدو یا بیماری یا سرمای این دو سبب چنانچه گفته است ابی حنیفه رح کسیکه بیمار شد یا لنگ
گردید پس بر وی است حج در سال آینده و چون محصر گردید و خواست که از احرام بیرون آید قربانی
را بمنا بفرستد و مقرر سازد برای قربانی که فرستاده است مدت خوردن روزی معین برای قربانی
چون آن روز در آید و یقین کرد که هدی مرسله ذبح شده است آنگاه از احرام برآید این مسئله نزد امام
اعظم است رح صلح الحدیبیه فی سنة بعد ازان همدرین سال ششم هجری صلح حدیبیه واقع
شد حدیبیه بضم حا و فتح دال و تخفیف یا و قد یشدد آن نام موضعست برنه میل از مکه و جامع است
میان حل و حرم و در اصل نام چاهی یا درختی است که در آن مکان است اکنون نام آن مکان شده
است و آن مکان در زمان آنحضرت متعین بود و در زمان صحابه رضی الله عنهم مبهم و مجهول گشته ذکر فی البخاری
رای رسول الله صلی الله علیه وسلم انه و اصحابه دخلوا مکة امنین و قد خلقوا و قصروا نحض الرؤیا علی اصحابه
فعرجوا حسبوا ان یکون فی عامهم النبی در بیضاوی آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابی دید گویا که
خود و یاران او بمکه در آمده اند ایمن گشته از عادی و هر آینه نوی سر تراشیدند و قصر کردند پس آنحضرت
بعد بیش یاران خویش بیان خواب نمود یاران آنحضرت همگی خوشنود شدند و دانستند که تعبیر خواب در

کرنیز خواب در امین سال بطور خواهد شد فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اصحابه فی ذی القعده من
سنه ست ونزل بالحدیبیه فبعث خراش بن امیه الخزاعی الی اهل مکه فعقروا به فدعا الا جابیش فرجع و
رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه عمره ذی قعده از سال ششم هجری بقصد عمره در حدیبیه فرود
آمد پس خراش بن امیه خزاعی را بسوی اهل مکه برانگیخت واو را شتری داد وناابشان را دلیل بن ورقاء
گرداند که امدن آنحضرت بزیارت کعبه وبرآوردن عمرست نه محاربه وقتال چون بمرقبش رسید اینان سستر
او را پی کردند وبر قتل وی بکوشیدند قوم وی احابیش که در مکه بودند او را حمایت کردند واز داشتند پس
بجانب رسول علیه السلام رجوع نمود احابیش جمع احبوشست وهر دو جماعه اند از اولاد مدرکه وکنانه وخزاعه
که در اسفل جبل سمان بودند وتحالف کردند قریش را تحت حبلی که نام او حبشست وبعضی گفته اند که تسمیه
کرده شدند بدان بجهت تحبش ایشان وتحبش معنی تجمعست وحابشه جماعه را میگویند گرامی حاشیه
روضة الاحباب من شرح ابن الحر الفرض رسول علیه السلام روی بعمر خطاب آورد وگفت که تزا بمکه باید
رفت ومعلوم باید مباحث که ما را غیر صلح ندارایم وبزیارت عمره امده ایم عمر گفت یا رسول الله عداوت
قریش بامن وشدت وغلظت من باین قوم بر تو پوشیده نیست اگر برمن دست یابند بقتل من حرازنده نگذارند ودر
مکه از بنی عدی کس نیست که مرا از شر ایشان حمایت کند وصیانت نماید اگر عثمان بن عفان را نزد بستی
مضایقه نمایند که وی نزد قریش عزیزست وارقارب وعشایر او در مکه بسیار اند فبعث عثمان بن عفان
رضی الله عنه فجمعوه فاخرجه بقلد عار رسول الله اصحابه وکانوا الفا وخمسمائة فبایعهم علی ان یقاتلوا
قریشا ولا یفروا عنهم وکان جالسا تحت سمرة او سدرة فنزلت لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة فی سورة الفتح پس آنحضرت علیه السلام عثمان بن عفان رضی الله عنه را طلبید که بجانب
مکه برود وابی سفیان وصنادید قریش را از زمانی النصیر اعلام نماید عثمان رضی الله عنه متوجه مکه شد ودر منزل بلدح
بمکان رسیده بپیغام آنحضرت را بابیشان رسانید گفتار بمیان جهل وتعصب وتستر گفت ان مکان
تو ارا که محمد را بگذاریم که زیارت بیت الله کند چون بمکه رفت با بوسفیان وجمعی از صنادید قریش گرد او
فرود آمدند ابوسفیان گفت اگر خاطر تو میخواهد که طواف کنی بیت الله کنی چون بمکه رفت با قوم
خود بیرون نیامده بودند رسانید وایشان نزل نیز در دین سخن موافق قوم خود جواب نخوانست که مرا حاجت کند
پس برای نگاهداشت خاطر عثمان گفتند اگر خاطرت بخواهد برخیز وطواف کن عثمان رضی الله عنه گفت
من طواف نمیکنم تا رسول خدا طواف نکند مشرکان ازین سخن در هم شدند عثمان تا رخصت انصراف ندادند

چون مدت اقامت عثمان در مکه بطول انجامید پس خبر داده شد که عثمان را قتل رسانیده اند رسول الله
صلی الله علیه وسلم یاران خود را بخواند و در آن وقت یکهزار و یا بیشتر کس بودند و با ایشان بیعت نمود بر آنکه با
قریش کارزار نمایند و ثابت قدم باشند و از ایشان روی بگردانند و آن حضرت علیه السلام در ان ایام
زیر درخت سمره بفتح اول و ضم ثانی یعنی ام غیلان یا زیر درخت کنار نشسته بود پس در سوره فتح فرود آمد
که هر آینه خوشنود شد خدا از مسلمانان وقتیکه بیعت میکردند با تو زیر درخت و نسمی بیعة الرضوان و نام نهاده
شد که بیعت به بیعت رضوان زیرا چه خوشنودی خدا از ین بیعت بظهور پیوست و نزلت ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم من نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا
عظیما فی بیعة الرضوان و در ین بیعة الرضوان این آیه نیز فرود آمد که هر آینه انانکه بیعت میکنند با تو جز این نیست
که بیعت میکنند با خدا دست خدا بالای دست ایشان پس هر که عهد بشکند پس جز این نیست که می شکند
بضرر نفس خود و هر که تمام کند آنچه بر ان با خدا عهد کرده است خواهد داد او را اجر و مزد بزرگ و آنحضرت علیه السلام تمام
بفرستاد سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص ایشان را پیغام داد که ما نیامده ایم
بجنگ که مکه من افتاده ثلثه ایام فاجابهم و کتبوا کتابا و چون آنحضرت علیه السلام قصد قتال ایشان نمود و
قریش جزاین بیعت ندیده ترسید و دهشتی در دل ایشان راه یافت مضطر شده صلح اختیار کردند سهیل
بضعه نصعر بن عمرو و حویطب بجای ممد معجمه بن عبد العزی و مکرز بن حفص را برای این مهم فرستادند تا از
آنحضرت بخواهند و مصالحه کنند بر انکه امسال از ینجا برگردد و سال آینده تا سه روز برای اولای حج یا
عمره بمکه آید و شمشیر نبرد و ده سال میان ما و شما صلح باشد محاربه و مقاتله و جدال مرتفع گردد و بلاد و
دیار یکدیگر ایمن و سلامت آمد و رفت کنند و یکدیگر را تعرض ننمایند و حلفای دو هم عهد ان یکدیگر را
ایذا نرسانند با مجمل بعد از تقریر و تمهید اصحاب شرایط صلح آنحضرت نوشتن صلحنامه قبول نمود و نوشته
در ین باب نوشتند چنانچه آنحضرت اوس بن خولی انصاری را که مهارتی در صنعت کتابت و خط
داشت طلب نمود سهیل گفت این نامه را علی بن ابیطالب که بسر عم تست بنویسد زیرا چه اگر
او ولی بمعامله مردانه مصالح و معاهده و نقض ان عصبات دانیند لهذا او بنید برای خواندن کوره تو به
کودکی نقض عهد و تو به منافقان است بعد از و سنا دن ابو بکر برای حج گذاردن و امیر حاج ساختن
وی علی را فرستاد فقال علی کرم الله وجهه اکتب بسم الله الرحمن الرحیم فقالوا لا نعرف هذا اکتب

هذا ما کتب باسمک اللهم بین الخرت علی کرم الله وجهه فرمود که نویسش بسم الله الرحمن الرحیم سهیل و یاران لو گفتند ما رحمن و رحیم را نمی شناسیم باسمک اللهم مویسی چنانچه میان ما متعارف و معهود بست الخرت باسمک اللهم فرمود ثم قال اکتب هذا ما صالح علیه محمد رسول الله اهل مکة بعد ازان فرمود این جزیست که محمد رسول الله اهل مکه بران مصالحه نمود علی رضی الله عنه این را بنویخت فقالوا لو نعلم انک رسول الله ما صددناک عن البیت ولا قاتلناک اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله اهل مکة فقال علیه السلام اکتب ما یریدون سهیل و یاران او گفتند اگر میدانستیم که تو رسول الله هستی از زیارت خانه کعبه نزا باز نمیداشتیم و مقاتله نمی کردیم بنویس که محمد بن عبد الله با اهل مکه بران مصالحه کرده الخضرت علیه السلام فرمود من محمد رسول الله ام و رسم محمد بن عبد الله بنویس الخبه مسجل احمد فهم الموصنون ابن یابوا ذلک وسیطشوا علیهم فانزل الله السکینة علیهم فنزوا و تحملوا علی مرتضی و بجمع مومنان قصد کردند امیکه هرگز نه پسندند ازین راه در ان سخن کس عقیده کرد پس خی تعالی بر ایشان سکونت فرستاد و ناوقار و تحمل در زیدند الخضرت علیه السلام بدست مبارک خود محو کرد و امر بکتابت بن عبد الله کرد و ذکر فی الحسینی والبیضاوی ان الاقرار صالحوا علی ان یدخل عامهم فلما سرده وین جارکم مقاتلوه فنهض حسین و بیضاوی بگفته که کفار قریش بدین شرط مصالحه نمودند که از شما هیچ کس ما بما بدو را باز نفرستیم و هر که از ما بای اذن ولی خود سوی شما جا بدو را پس ما باز فرستید اگر چه مسلمان باشد مترجم گوید که روز صلح حدیبیه صحابه نهایت اندوهناک و محزون گشتند بجهت انکه در نصوص ایشان در آمده بود که امسال فتح خواب ظاهر گردد و فتح مکه میسر شود و مسلمانان بمسجد حرام در آیند فقلت لعمر رضی الله عنه باعث شدیدی و غلطی که ما چنان گفتار میدانست مزد رسول علیه السلام رفت و از غایت شدت غصه گفت ایا نه پیغامبر حق نیستیم فرمود بلی هستیم گفت نه ما بر حقیم و مخالفان ما بر باطل فرمود بلی گفت پس چرا مالین منقصت و مذلت و خفارت کنیم و باین طور صلح نموده باز گردیم فرمود ای پسر خطاب بدرستیکه من فرستاده خدایم و بی فرمانی او نمیکنم و او بی ناصر و معین نیست و او مرا ضایع نخواهد گذاشت عمر بیدار گفت و بخدا این معذرات نزد ابو بکر صدیق رفت و همان حکایت با وی نیز گفت و همان جواب که الخضرت گفته بود از ابو بکر نیز شنید و این حکایت دلیل ست بر کمال علم و وفور صدق و یقین صدیق اکبر و مطابقت دارد با ما صب الله فی صدری شیئا الا وصبت فی صدر ابی بکر رضی الله عنه و این قول عمر بر سبیل استکشاف و استبصار

بودند بر سبیل شک و انکار حاشا ثم حاشا القصه چون کتاب صلحنامه ما جز رسید و جمعی از صحابه و بعضی مشرکان گواهی خود نوشتند آنحضرت با اصحاب فرمود که اکنون برخیزید و مشتران هدی خود را بکشید و سر خود را بتراشید و از احرام برآیید از کمی وحشت و ملال از رجوع بی اعتمار باین نراه یافته بود هیچ کس از صحابه برنخاست و با متثال امر قیام ننمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمناک شده بخیمه ام سلمه در آمد و از توقف صحابه در امتثال امر شکایت کرد ام سلمه گفت یا رسول الله ایشان را معذور دار که بر ایشان امری عظیم گذشته است چه ایشان دل برفتح مکه نهاده بودند و جزم کرده که عمره خواهند برآورد و با وجود فقدان مطلوب تو با قرار صلح آمدی و هر چه ایشان از تو خواستند قبول نمودی اگر خاطر اشرف برآنست که یاران تو خرکنند و حلق نمایند تو برخیز و با هیچ کس سخن مگوی و شتران خود را نحر کن و سر مبارک خود را حلق فرما چون ببینند که اینچنین کردی ایشان را از متابعت چاره نماند پس آنحضرت از خیمه ام سلمه بیرون آمد و حلق کرد صحابه نیز کردند و بعضی قصر آورده اند که آنحضرت بست شتر را که یکی از اناث شتر ابوجهل بود بدست مبارک خود نحر کرد و باقی را نا جیه داد تا بمکه برود در مروه ذبح کرد و گوشتها را بر فقرا و مساکین انجا قسمت نمود مدت اقامت لشکر اسلام در حدیبیه قریب بست روز بود ما جاء

سبحانه وتعالى زوجها طالبا اماننزلت فان علمتموهن مومنات فلا ترجعوهن الى الكفار لا هن حل لهم ولا هم يحلون لهن واتوهم ما انفقوا في سورة الممتحنة بعد از نوشت خواندن صلحنامه سبیعه در حالیکه ایمان آورده بود رسید و شوهرش جویان او از عقب او رسید و گفت شرط صلح بدین وجه بود که هر که از ما بتو آید باید گفتی پس این آیه در سوره ممتحنه فرود آمد پس اگر مسلمان دانند ایشانرا باز نفرستند زیرا ایشان نه کافران اند نه زنان حلال اند کافران را و نه زنان کافران حلال اند این زنان را بدهید بشوهران ایشان خرج کرده اند یعنی مهری که شوهران کفار داده بودند باز کرده اند فاسبحانه صار رسول الله صلى الله عليه وسلم واعطى مهرها ثم زوجها عمر بن الخطاب پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از امتحان سبیعه را از شوهر او خلاص کرد امید و مهریکه شوهرش بدو داده بود باو داد بعد ازان عمر بن خطاب رضی الله عنه او را در نکاح خود در آورد ثم لما رجع من الحديبية قال بعضهم والله ما حلقنا ولا قصرنا ولا رأينا الهدايا نحرت بعد ازان چون در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز گردیدند بعضی صحابه گفتند تو خواب راست ندیدی و حلق و قصر بجا نیاوردیم و طواف خانه کعبه نکردیم پس در سوره فتح این آیه فرود آمد لقد

این ایه فرود آمد لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا هر امنه راست نمود خدا بپیغامبر خود در
خواب مطابق واقع بان مضمون که البته داخل خواهید شد بمسجد حرام اگر خدا خواسته مت ابن شده
تراشیده موی سر خود را و مقراض کرفته قربان نشده پس دانست الجند انستید شما پس مهسر کرد میش از ین فتحی
نزدیک یا یعنی فتح خیبر نادان رمضان از اندوده تاخیر عمره نای شده بان فتح شادمان کردیم کانت قضیه
عمرة عین الذین احتوا والمدینة تفهم رسول الله الی قاحه در روایت اصح الی روضه واقعست وان عبارة
از مغستان ست از دوه تا نه و یا از سته تا ده محمد ابن اسحاق در سیرة خود آورده که قدوم ابن نان بود از غزوه ذی قرد
در جمادی الاخری بعد و در کرده ست بخاری بعد از حدیبیه در ذی قعده و عمرة بعضهم عین و فتح لا اسم فیلا لت
از قحطان و عمرة بن عبید جمعیت در صحیح بخاری آورده که مردمان از عکل و عرینه قدوم آمدند بر رسول خدا
و کلم کردند باسلام پس کفتند یا نبی الله ما اهل بادیه ایم نه اهل مدن ناکوار دکران دانستند ابنان آب و هوای
مدینه را بر موافق مزاج ابنان نیفتاد و بیمار کشتند و ما سید شکمهای ابنان در زدنده رنک روی ابنان پس
امر فرمود الحضرت ابنان را بسوی ناقهای صدقه بقرب العهد بولادت و فرمود تا بخورید شیر و بول ابنان را و کفت
ترجمه بالحجازات و این مغستان در ناحیه مسجد قبا قریب جبل عیر در حراکاه مجتمع بیند پس خوردند و صحت یافتند و مندرست
شدند چون کمال خود باز آمدند کافر شدند بعد از اسلام فقتلوا الراعی و استاقوا پس رای الحضرت لاکه علارم
الحضرت بود سیار نام و انست بکشتند و مغستان را بر بندند چون اجر الحضرت رسید بعث فی طلبهم فقطعت ایدیهم
وارجلهم وسملت اعینهم وصلبوا هناک پس فرستاد در پی طلب ابنان شست سوار از انصار که ابشر ابنان
کرزبن جابر فهری بود القصه چون کرفتار آمدند دستها و پایهای ابنان بریده شد و در چشمهای ابنان
میخها زدند و بیابجا بدار کرده شدند و در صراح آورده که سمل چشم بیرون کردن المترجم کوید سرای ان نست کسان
بدوال نوع مذکور مثل از نزول ایه قصاص واقع شد و باعث آن از ندا و قتل راعی و نهب مال
بود و ثم مع الحاکم بعد از ان بعد زین سال ششم هجری بقول اکثر اهل سیر الحضرت رسل و منافر شیر بملوک و سلاطین
فرستاد چون خواست که بان ملوک که بعد از ین مذکور خواهد شد فرمان صادر کرد اند مردمان کفتند ابنان نامه
ملاکه مهر ندارد اعتبار نکنند ارید انکه نقره که خلقه دکین دارد همه از یکجنس بود بساخت و نقش نمه
ثلثة اسطر محمد سطر و رسول سطر و سته سطر در دوی نقره فرمود محمد سطر بالا بین و رسول نمود سطر واسه سطر بالا

والله

باتصورت [محمد الرسول] وارسل المكتوبات الى ملوك الاطراف وناصارا سوى بادشاهان اطراف
فرستاد چون نجاشي بادشاه حبشه وهرقل بادشاه روم وكسري بادشاه مدائن وقوقس والي
اسكندريه وحارث حاكم شام وهوذه بن علي حنفي والي يامه كفته اند هر رسولي را كه سوى هر ملكي ميفرستاد
حق تعالى زبان او را بان رسول الهام ميفرمود اين منبر مجلا معروف آنحضرت عليه السلام است فاما ذي الملك
الاسكندريه ولدل المقوقس واربع جواري احدهن مارية القبطية اصطفاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
لنفسه پس هديه فرستاد مقوقس بادشاه اسكندريه استري سفيد كه ان را دلدل ميگفتند
وبهاره كنيزكي ازان ماريه قبطيه كه آنحضرت عليه السلام برسم سري نگاه داشت وملك بمين
تصرف مبارك دارد ذي ابراهيم بن رسول الله متولد شد ودديم خواهد ذي سيرين كحسان بن ثابت
بخشيد واز ذي عبد الرحمن بن حسان بوجود آمد وحال ان حرکنيز در كنف سير معلوم نيست
مترجم كويد آنحضرت صلي الله عليه وسلم دلدل براي سواري خويش نگاه داشت بعد ازان علي
رضي الله عنه بران سواري ميكرد بعد ازان حسن بن علي سوار ميشد ودندانهاي وي افتاده آرد
در آب نرم كرده بوي ميداد تا در زمان معاويه بن ابي سفيان هلاك شد ثم توفيت ام رومان والدة
عائشه رضي الله عنها قد مها رسول الله بيده بالبقيع بعد ازان ام رومان نفع وضم لام رعايشه عبد الرحمن
بن ابي بكر رضي الله عنهما وفات يافت آنحضرت صلي الله عليه وسلم حاضر نشد ودر قبر وي در آمد وبدست
خود در قبع وفن نمود ومنسوب كه خواهد نظر كند نام رومان رضي الله عنها السيد ابو الهجرة ذكر مقامات
وقايع سال ششم هجري غزوه حسمي ازانها غزوه حسمي است حسما سم ولاية مشتملة على حصون ومزارع
وكل كثير على مسيرة ثلثة ايام من المدينة على يسار الخارج الشامي والخيبر بلسان اليهود هو الحصن
ولذا سميت خيابر وكان اهلها يهودا خيبر نام مدينه كبيره مشتمل بر حصون عديده ومزارع وتخيل
كثيره واقع بر سه روزه راه از مدينه سمت دست چپ كسيكه بقصد شام برايد شود ولفظ خيبر
در زبان يهود حصن برايد كويند وبراي همين نام نهاده شد خيابر زيرا كه مشتمل بر شش حصون
است مسمي باين اسما كتيبه نام صعب شق قموص نطاة سلالم وسوالكن ابن حصون يهود
بودند ذكر في البيضاوي انه عليه السلام رجع من الحديبية في ذي الحجة من سنة ست واقام بالمدينة
بقيتها واوايل المحرم ثم غزا خيبر سن شهد الحديبة انتهى در بيضاوي آورده كه آنحضرت عليه السلام

که آنحضرت علیه السلام در شهر ذی حجه از سال ششم هجری از حدیبیه بسوی مدینه رجوع نمود و در ایام باقیه
ذی حجه و اول لیل محرم بمدینه استقامت فرمود بعد ازان غزوه خیبر برفاقت کسانیکه در حدیبیه حاضر بودند لهو
و در مواهب اللدنیه بکهزار و یکصد پیاده و دو نفر سوار گفته و سبب وقوع این غزوه ان بود که چون بعد از مراجعت
حدیبیه آنحضرت فتح فرمود امد معالم کثیره لاان آنحضرت برفتح چیره حمل کرد و بیاد ان گفت کارسازی لشکر کنند که ما
بقرای خیبر میرویم و در مدینه خطبه گذارانحضرت سباع بن عرفطه غفاری را و بعضی گفته ام سلمه را و بعد ازان
بلا از مسلمات بجهت تعهد مرضی و مرجی و خدمت دیگر وگذارنده مقدمه لشکر بلا بعهده محافظه بن ر
محصن اسدی و بعضه بلا بعهده عمر بن الخطاب و میسره بلا به بعضی دیگر از صحابه و در لشکر دو بست اسب و سه
اسب خاصه بحضرت صلی الله علیه وسلم و شتران بسیار بودند و فرمود آنحضرت که هیچ دون نباید درین غزوه الا کسی
که عرضش حطام دنیا باشد اهل خیبر چون بر عزیمت خیبر البشره اطلاع یافتند کنانه بن ابی الحقیق با لشکر
سوگندان خویش از غطفان و سلیم و اسد و اشجع و فزاره و غیرهم بمدد ایشان الناس خیبر بان مسدود نداشتند و ده
هزار سوار در شهر خیبر بان بودند نازل النبی صلی الله علیه وسلم خیبر فرمود نام شهر فقیها حصنا و فرمود بخاصر
صلی الله علیه وسلم در خیبر بموضعی که از نزدیک میگذشتند و موضعی بلال نماز پنجگانه بساخت و در انجا نماز تهجد گذارد و
نماز صبح فلسس تاریکی شب گذارده متوجه شدند قادر مطلق در ان شب خواب غفلت بر خیبر بان برگماشت
که امدن آنحضرت وقوف نیافتند و حال انکه پیش ازین بشنیدن خبر در آمدن آنحضرت در بن دیار احتیاط
مینمودند چون آفتاب طلوع کرد بدیوار گشتند و استند تا بر سر مزارع خود بیایند ناگاه لشکر اسلام از دور در
نظر ایشان در آمد همه کر بگریختند چون آنحضرت این حال مشاهده کرد تکبیر بر آورد و چون لشکر ایشان در
حصون متحصن شدند بحرز نفس سلام بن مشکم که رئیس و بزرگ ایشان بود و او بر قتال نهاده اهل و عیال
را در قلعه کتیبه متحصن ساخته و قوت و طعامیکه ذخیره ساخته بودند در حصار نامزد و صعب محفوظ گردانیدند
و دو میل از کار و قلعه نطاة که مجتمع گشتند و سلام بن مشکم باد جود ضعف و بیماری سخت که داشت همدرین
حصار در آمد و بدو ز رفت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را بحرب تحریض نمود و اجر آخرت
و رفع درجات و مثوبات نوید داد و فرمود که فلاح و نصرت منتظر است اگر صبر در زید و بقلعه نطاة جنگ
در پیوست بهود نیز با زالای قلعه می انداختند و مسلمانان همان خیرها را می چیدند و باز بسوی ایشان می انداختند
چون شب شد آنحضرت بمنزل برجیع باز آمد و در روز دیگر غطفان بلا بحراست منزل و مدبر امور معسکر گذاشته

در زیر پای قلعه بملک در آمد و همچنین هر روز میکرد تا قلعه بتاریخ فتح شد و درین ایام بیجاه کس از مسلمانان مجروح شدند و قلع ۵ علی کرم الله وجهه باب خیبر علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه مرحب مرد دروازه قلعه عوض بکسر بود و شیخ عبد الحق محدث در رجال النبوة آورده که در صحیح بخاری حدیث فتح علی بن ابی طالب مذکور نیست و در وی ذکر فتح باب نیست و قتل مرحبا قال مرحب ۵ و بگفت مرحب لاکرز جنگ کویان یا جماعة اراشجعان خیبر در صدد انتقام بهادر خود که حارث یهودی بود بر آمد و گفت ۵ لقد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب ۵ هر ایمنه بدانست اهل خیبر انبکه من مرحب لام پر شده سلاح پهلوان از ضوره کام فقال علی کرم الله وجهه ۵ انا الذی سمتنی امی حیدره ۵ ضرغام آجام و لیث قسوره ۵ پس علی مرتضی کرم الله وجهه غیر رجزی خواند من اکر نامم من نهاد مادرین حیدر که بمعنی شیر آمده و همچنین هر جا بهار الفاظ مصراع ثانی و حیدری در حاشیه مطول بجای مصراع ثانی آورده ۵ اکیلکم بالسیف کیل السندره ۵ والسندرة صاع کبیر مرحب پیش دستی کرده خواست که تیغی بر سر علی زند او پیش دستی کرده تیغ بر سرش فرود آورد چنانکه از سر بدندانش رسید و بشکافت و دو نیم ساخت دیگر صحابه دست بقتل یهود دراز کردند و هفت کس از وی بکشتند باران او سید و دو نیم ساخت دیگر صحابه دست بقتل یهود دراز کردند و هفت کس از وی بکشتند باران او سید و شجعان بقتل آوردند باقی ایشان هزیمت خورده روی بقلعه آوردند اخلاء الحرامان طلیدند دادند رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یخلی اهل خیبر فقالوا نحن اعلم بهذا فان لنا بذلک علما فاخرجهم علی ذلک و عامهم علی الشطر من الثمر و الحب و قال نقرکم علی ذلک ما شئنا و اقرکم الله و رسوله صلی الله علیه وسلم خواست که اهل خیبر را جلاء وطن کند پس گفتند که ما بهتر خدمات باغات و مزارع ما تمایم و ما را در اصل ملک دخلی بنا شد زیرا که ما را علم این پیشه هست پس الخفت انها لایران کار معین ساخت و با اهل خیبر بر نصف محصول را بر سبت اموال رساستند و نصف دیگر را و وجه اجرت علی خویش بر دارند و فرمود که متعین میباز بشما را بر ین معاطه تا وا میکه ما خواستیم و در روایتی ما شاء الله آمده یعنی تا وقتیکه خدا خواسته باشد و او صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرض موته یا خراج الیهود و الانصاری عن جزیرة العرب در رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود وصیت باخراج یهود و انصاری از جزیره عرب نمود بود منزجم کوید کاین وصیت منجمله سکه وصایاست که بعد از حدیث قرطاس بزبان مبارک خود بیان فرموده و دویم آنکه جایزهای معمول ما بمیان و رسولان بدهند و سیوم آنکه قبر را معبد نسازند در صراح آمده که قال ابو عبیده جزیرة العرب ما بین حفر ابی موسی الاشعری الی اقصی الیمن فی الطول و بین رمل یبرین الی منقطع السماوة فی العرض

منقطع السعادة في العرض ولم يتفرغ ابوبكر بعده لاشتغاله بحرب اهل الردة فاجلاهم عمر بن الخطاب
في خلافة ابوبكر صديق بعده وفات الحضرت صلي الله عليه وسلم سبب مشغول بودن وي بجنگ اهل رده
ازين مهم فراغت جاهيل نگرديس عم خطاب رضي الله عنه زرابام خلافت خودايشان راازجزيره عرب
بيرون ساخت نابرار يجاسكونت كرفتند واصطفي رسول الله صلي الله عليه وسلم من مغام جبر صفية
بنت حيي بن واخذ هارون عليه السلام فاعتقها وتزوجها ورسول الله صلي الله عليه وسلم ازغنيمتهاي خيبر صفيه دختر
حيي بصفيه تصغير سبط هارون بن عمران علي نبينا وعليه السلام برگزيد وازاوش كرد ونكاح خود درآورد
وذكر في البيضاوي ان صفية بنت حيي اتت رسول الله صلي الله عليه وسلم فقالت ان النساء يفخرن لي يا
يهودية بنت يهوديين فقال عليه السلام وما قلت ان ابي هارون وعمي موسي وزوجي محمد عليهم السلام در
بيضاوي آورده كه صفيه دختر حيي بخدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم آمد وگفت كه زنان توازمن ميكويند
اي يهوديه دختر دو يهودي يعني پدر ومادر تو يهودي بودند پس رسول عليه السلام برايي تسكين خاطر وي فرمود
چرا نگفتي كه پدرمن هارون ودوم من موسي وشوهرمن محمد عليهم السلام هست كه درين شرف ازمنا غالبم وفضيلت
يا ايها الذين امنوا لاتسخر قوم من قوم عسي ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء من نساء عسي ان يكن خيرا منهن الاية
في سورة الحجرات پس درسوره حجرات اين ابتدا فرود آمدي مسلمانان بمسخر نكندكروهي احتمال است
كه ان كروه بهتر باشند ازايشان ودرنفس الامر دنه زنان مسخر كنند مازنان ديكر احتمال است كه ان زنان بهتر باشند
ازايشان تا آخر آيه منقول هست كه صفيه هيچ از فتح خواب دديده بود كه ماه شب چهاردهم دركنار او افتاده است
صفيه اين خواب رابشوهر خود كنانه بن الربيع كفت كنانه كفت مكرازروي داري كه زن اين ملك شوي كه در
خاست ماوزد آمده وچنانچه بحقيقت بيرون صفيه زد چنانچه كردچشم اوكبود شده ودرشب زفاف هنوزاز شرطالحج
ظاهر بود حضرت ازسبب آن برسيد صفيه حقيقت حال راتقرير كرد وفات صفيه درسال سي وشش بود وقولي در
سال پنجاه وقولي درپنجاه ودو وقولي پنجاه وپنج وقولي در خلافت عمر وعمر برجنازه او نماكزارد وجاء جعفر بن
ابيطالب رضي الله عنه من الحبشة يوم فتح خيبر فعانقه رسول الله صلي الله عليه وسلم وما يدري جعفر بن ابيطالب
رضي الله عنه ازخنده رد ورفتح خيبر پس رسول الله صلي الله عليه وسلم باو معانقه نمود ازينجاست كه معانقه قادم
مسنون هست وجارت ام حبيبة بنت ابي سفيان من الحبشة فتزوجها رسول الله صلي الله عليه وسلم وبا مدام
حبيبه دختر ابي سفيان ازحبشه پس رسول الله صلي الله عليه وسلم اورا در نكاح خود آورد وتفصيل اين اجمال انكه

ام حبیبه دختر زوجه عبدالله بن جحش برادر عبدالله بن جحش برادر زینب بنت جحش بود و همراه وی بحبشه
هجرت ثانیه کرده بود و ازوی حبیبه زائیده شد بوی و نام وی حمنه بود بعد ازان عبیدالله مرتد
شد و در دین نصاری درآمد و در حبشه بمرد و ام حبیبه بر اسلام ثابت ماند در ان خانه یکی عتبه ابی سفیان
پرسالت بخاشی نجاشی رفت ام حبیبه در خواب دید که شخصی بنادی میگوید یا ام حبیبه یا ام المومنین چون از
خواب درآمد تعبیر کرد و افعه خود را که بشرف فراش پیغامبر مشرف خواهد شد تا انکه عمر بمجلس بخاشی رسید
و مکتوبات سید کائنات بیاشید و مکتوبی دیگر بخاشی نوشته بودند مضمونش انکه ام حبیبه دختر ابی سفیان
کوا نامه هاجرین جنت ست برای وی صلی الله علیه وسلم نکواحد و بعدیده دانسته بخاشی ام حبیبه را
از برای آنحضرت درخواست و وی ان را قبول کرد و ام حبیبه در انوقت بیستی و چند ساله بود و فاتش در
چهل و چهار از هجرت بود و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر بین المسلمین و خیبر ثلثه
للبلة فانفضل عن نفقة اهل جلة بین فقرا المهاجرین و کرد انید رسول الله صلی الله علیه وسلم زمین خیبر را و حصه
میان مسلمانان و یکنوع خرج شعلقان خود پس انچه از نفقه اهل وی انزمین سلکی میان فقرا مهاجرین صرف
کردی و وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خیبر مغانم کثیره فقسمها بین المسلمین رسول الله صلی الله علیه وسلم
در فتح خیبر غنایم بسیار یافت پس آن را در میان مسلمانان قسمت نمود مقتولان این غزوه از مسلمانان
پانزده کس واز یهود نود و سه کس مشرح کوید یکی از وقایع این غزوه انست که زینب دختر حارث یهودی که
برادر زاده مرحب و زن سلام بن مشکم بود در بره زهر قاتل کرد و کذرنک کند و در ساعت بمکشد و سبب
محبت او صلی الله علیه وسلم و راع و کتف را در دهان بسیار کرد پس ما کرد و پیش انحضرت نهاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدندان چپ ش انرا کمید بشر بن براء استخوان دیکر را تناول کرد انحضرت کفت بردارید
این را که این ذراع خبر دارد مرا که زهر قاتل کرده شده ست در وی بشر نیز کفت یا رسول الله من در وقتیکه
لقمه مضغ میکردم مرا بهی دشتری در خود یافتم و نخواستم که از دهن بیرون اندازم مبادا تو از طعام خوردن منغص
شوی پس بشر تو از جای خود برخاسته بود که رنک روی او سبز و سیاه شده و رهان ساعت بمرد
و از ان زن پرسید که چه داشت ترا بدین امر زن کفت خواستم که اکر تو کذاب باشی از تو خلاص شویم و اکر پیغامبر
زبان نجنبانند مرا بهیچ از او بهره و رایت نکنند که انحضرت از و تعرض نکرد و از زهری آمده که ان زن اسلام
آورد پس ترک کرد او را و برای نوع ضرر میان دو شانه خون کشید بحجامت از عایشه آورده که انحضرت

کو انحضرت در مرض موت میگفت یا عایشه بودم من که همیشه می یافتم الم طعامی را که خورده بودم بخیبر و دین
وقت می یابم انقطاع ابهر خود را ازان زهر و اینزمان رگیست بدل که چون منقطع گردد ان شخص می میرد و
همچنین در مناهل انوار رکیع صدیقی آنحضرت را در غار هجرت گزیده بود و در وقت موت میگوید تم فتح فدک یا فتح وادی
جهلم کاف سمیت بفدک این حدیث را اول من نزل جهلم و کان لما حصن بقال له الشمروخ و کان اهلها یهود
علی مسیرة یومین من المدینة بعد ازان احدی سبع عشر هجری فدک بفتح و وادی جهلم بعد ازان کاف مفتوح
گفت اگرچه داخل غزوه خیبر نیست لیکن تابع و متصل بدانست نام نهاده شد بفدک ابن حاتم ابن نوح علیه السلام
زیرا چون بخشتین درین موضع فرود آمده بود و در فدک فاخه بود که از شمروخ میگفتند و باشندگان دیگر یهود
بودند که بمسافت دو روز وزه راه از مدینه استقامت میداشتند ذکر فی البیضاوی ان سریة رسول الله
صلی الله علیه وسلم غزت اهل فدک فهربوا فبعث فرقة یاسلامه فلما رای الخیل اجاءغنمه الی ما قبل من
الخیل وصعد فلما علا صفا وکبر واکبر صهم ونزل وقال لا اله الا الله محمد رسول السلام علیکم فقتله اسامة بن زید
واستاق غنمه در بیضاوی آورده که سریه رسول الله صلی الله علیه وسلم با اهل فدک چون بشنید صورت واپس یا اسلام
خود استوار ماند پس و نگه نشکر اهل اسلام را بدید پناه هرد و کوسپندان خود را سوی وادی گوا از حوالی کوه یهوز
بالای کوه برآمد چون اهل فدک با یکدگر در پیوستند با سریه رسول علیه السلام ایشان تکبیر برآورد فرود آمد و اسلام
نیز با جماعه مسلمانان تکبیر برآوردند کوه فرود آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و با مسلمانان السلام علیکم
گفت اسامه بن زید را بکشت و گله کوسپندان او را غارت کرد چون این خبر بحضرت رسول علیه السلام رسید بغایت
متالم گشت و گفت ای اسامه کسی را که بشهادت کلمه آن از ترک سر انموده بیگناهی حق متوقف شدن اسامه گفت از ترس
شمشیر بالکمه اسلام بر زبان راند و انحضرت فرمود بهلا شققت قلبه پراندول او را شکافتی تا دانی که راست میگوید یا
دروغ فقرات یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا
تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون
خبیرا فی سوره النسا پس در سوره نسا این آیه فرود آمد که ای مسلمانان چون سفر کنید در راه خدا یعنی برای
جهاد پس تیک تفحص کنید و مگویید کسی را که بسوی شما سلام انداخته است هستی مسلمان میطلبید
متاع زندگانی دنیا پس نزدیک خدا غنیمتهای بسیار هست همچنین بودید پیش ازین پس انعام کرد خدا بر شما
پس تفحص کنید هر آینه خدا هست باانچه میکنید الگاه بنبی در اول حال بحر کلمه شهادت دلیل نزد اسلام شما نبود رفته رفته

اعمال خیبر وجود در آنند فلما فتحت خیبر طلبوا الامان علی ان خیبر کما یلیه علیه السلام فکانت له خاصة فجعلها
وقفا لابناء السبیل صدقة فی سبیل الله وذهب اهل فدک الی الشام چون خیبر فتح شد اهل فدک امان
طلبیدند بر آنکه این موضع برای رسول علیه السلام خاص باشد پس این موضع در صرف خاص آنحضرت بود
بود وکرد انیدن را برای مسافران خیرات و براه خدا صدقه و اهل فدک بشام رفتند وذکر فی صحیح البخاری
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خیبر وفدک صدقة در صحیح بخاری آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که آنچه محصول خیبر و فدک صدقه ایست که دست تملک کسی بوی نمیرسد وذکر فی الشکوة کانت
لرسول الله صلی الله علیه وسلم تلث صفایا خیبر فدک وجهر فاما نوائبه فکانت جبا لنوائبه واما فدک
فکانت جبا لابناء السبیل واما جهر فجزء رسول الله صلی الله علیه وسلم فانه اجزاء جزئین بین المسلمین و
جزء نفقة لاهله فما فضل عن نفقة اهله جعله بین فقراء المهاجرین رواه ابوداود در مشکوة بروایة ابوداود
آورده که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم سه موضع بصرف خاص برگزیده بود یکی بنو نضیر دوم
فدک سیوم خیبر اما موضع بنی نضیر پس بود تا نگاه داشته شده برای وغوارضهای خود واما فدک پس بود
خاص ساخته شده برای خرج مسافران واما خیبر پس بقسیم نمودن رسول الله صلی الله علیه وسلم بسه قسم
دو حصه از آن بعموم مسلمانان ساخت و یاره از آن خرج لابدی عیال و متعلقان خود کردی و
چون از آن فزون شدی میان فقراء مهاجرین انرا قسمت میفرمودی ثم ابدا النضیر پس فی الفقراء من خیبر
بعد الوزان ده یکی از دو فحی بعد شغاله این غزوه قصه لیله التعریس است که وقت رجوع از خیبر پیش آمد
و تعریس فرود آمدن مسافر است در آخر شب برای خواب واستراحت عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما فضل عن غزوة خیبر سار لیلة حتی اذا ادرکه الکری عرس وقال
لبلال اکلا لنا اللیل فصلی بلال ما قدر له مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه آورده که گفت ابوهریره
هر گینه رسول الله صلی الله علیه وسلم چون کوچ کرد از غزوه خیبر سیر کرد شبی تا وقتیکه دریافت او را خواب
یا خواب از مرکب فرود آمد و از بلال گفت تا بخواب میرویم ساعات شب را برای ما نگاه دار و بیدار
باش بلال هر نماز تهجد پیش از وی گذارده بود بقدر خود بامداد خواب سحری میکرد چون آن نماند پس
مستند روحی میکند بلال برای وی بوقوف یافت بان و نام رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه
فلما قارب الفجر استند بلال الی راحلته فغلبت عیناه فلم یستیقظ رسول الله ولا بلال

برای بیداری شب وبکار آوردن نماز را الفتر گفته گرده اند

و لا بلال ولما احدين اصحابه حتى جرهم الشمس رسول الله صلى الله عليه وسلم و یاران او بجواب رفتند چون صبح نزدیک
شد بلال برا جله خود تکیه زد چشمانش بر دغالب آمد بنا کنایت از غلبه خواب مست و بیدار نگشت رسول
الله صلى الله عليه وسلم و نه بلال و نه یکی از یاران وی تا انکه تابش افتاب بر ایشان نا پیر گردید فرمود رسول الله
اولم استیقاظ فقال بلال اخذ بنفسي الذي اخذ بنفسك قال اصبت و وارد اجلهم شيئا پس اول کسیکه بیدار
شد رسول الله صلى الله عليه وسلم بود فرمود ای بلال این چه واقع شد و چرا بخواب رفتی و در طاهبانی تقصیر
در زیدی بلال گفت عارض گردید بمن انچه بتو عارض گشت انحضرت فرمود قدری راه از نجا بگذشتند خود
برا بنهد و سبب برآمدن زمان و ادبی ان بود که نا افتاب بلند کردد تم قرار رسول الله و امر بلالا فاقام الصلوة
فصلى بهم الصبح فلما قضى الصلوة قال من نسي الصلوة فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال اقم الصلوة لذكري بعد
ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم وضو کرد و بلال را فاقامت فرمود پس بلال اقامت گفت و انحضرت با یاران
خود نماز قضا بجماعت گذارد چون از قضای نماز بامداد فارغ گردید فرمود کسیکه فراموش کند نماز را یعنی از وقت نماز
فوت شود باید که بگذارد آن را هرگاه که ما زو انرا زیراچه الله تعالی فرموده است جای دار نماز را برای یاد کردن
روا مسلم ثم ترا در رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد مجلة مايه وزاع عند قرية سمى خيبر في السنة السابعة بعد
ازان بمدت سال هفتم هجری بعد رجوع از خیبر رسول الله صلى الله عليه وسلم در مسجی خود زیاده نمود پس ساخت
انرا صد در عرضها انچه در فصل دوم کتاب الثانی مفصلا خواهد آمد ان شاء الله تعالی ثم رد الشمس بصلوة العصر و کیفیته
علیه السلام اشتغل بالصلوة و تلقي الوحي حتى مضى العصر و الشمس غربت فاخبر علیا ان يدعو للشمس فدعا فرجعت
فصلى العصر بعد ازان هم در بن سال هفتم هجری معجزه باز کردیدن افتاب برای نماز عصر در منزل صهبا واقع شد
مروایت کرا انحضرت علیه السلام نخوابانیدن وحی مشغول شد و زمان وحی چنان دراز گشت که وقت عصر بگذشت
و افتاب غروب شد بعد از انجلای وحی علی بن ابیطالب را فرمود که برای روا افتاب دعا کند پس علی مناجات
کرد افتاب باز گردید علی رضی الله عنه نماز عصر گذارد و گذارد وحی ان سلیمان علیه السلام بر اد مشق و نصیبین
و اصاب الف فرس جید فاستعرضها طفق تنزل فعرض عليه حتى غربت الشمس و شغل عن صلوة العصر او
عن ورد كان له فاغتم فدعا الله ان يرد الشمس فصلى و غربت فصلى و هذا متفق بين رواية كرده شد كه سليمان عليه السلام
با كفار دمشق و نصيبين جهاد نمود و هزار اسب تيز رفتار بدست آورد و دو معالم را زبی آورده كه اسپان دریا بودند كه
دیوان از بحر برای سلیمان آورده بودند سلیمان اورده بودند سلیمان خواست كه ایشانرا تماشا كند اسپان

بنامی بنظر درآمده بشود مذکر آفتاب غروب میشود و از نماز عصر باز میماند یکبار آخر روز مغرور و راحت فراموش میشود باز
ماند سلیمان از فوت آن اندوهناک گردید و بجناب حق تعالی دعا کرد که آفتاب باز گردد پس آفتاب باز
گردانیده شد سلیمان نماز عصر گذارد باز در آخر روز بخواندند و اسپان را پیش نمودند حق سبحانه تعالی عرض
ان صافنات فقال الله تعالی اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی احببت حب الخیر
عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب رد و نا علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق فی سوره ص چنانچه حق تعالی در
سوره ص میفرماید که یاد کن چون عرضه شد بر سلیمان وقت بیگاه اسپان تیز رو پس گفت هر آینه دوست
داشتم من اسپان را از قبیل رغبت بمال اعراض کنان از ذکر پروردگار خود تا آنکه پنهان شد آفتاب در
پرده باز گردانید این اسپان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن بر ایشان بساقها و گردنها نبی و مسح کرد و ساق
اسپان میرد از جهت عبرت بر ذکر خدای تعالی و منبهها بودن فان رسولنا علیه السلام اشتغل بالله عن صلوة
العصر و سلیمان علیه السلام اشتغل بالفرس ثم دعا الی ربه فاعاد رسولنا علیه السلام امر علیا ان یدعو فاما مولف
قدس سره میفرماید که میان این دو قصه فرق بسیار است و اول از دوم اولیتر میدارد زیرا چه رسول ما صلی الله علیه وسلم
در یاد الهی و پیش آمد وحی از نماز عصر باز ماند و سلیمان علیه السلام بتماشای اسپان تیز رفتار باز مانده
بود بعد از ان خود مناجات کرد و آفتاب باز گردید و انبیا رسول ما صلی الله علیه وسلم علی مرتضی کرم الله
وجهه را حکم نمود تا آفتاب باز گردید لیکن از مدارج النبوة چنین معلوم میشود که آنحضرت خود نماز گذارده بود
سر بر کنار علی نهاده بخواب رفت و آفتاب غروب آفتاب بمقدار شد و بعد از انجلای وحی چون معلوم
نمود که علی نماز عصر نگذارده است حضرت مناجات کرد که جز او اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب
را بجای اولی باز گردان که نماز عصر بگذارد پس حق تعالی مسالت جنب خود را اجابت کرد و آفتاب بعد از انکه
بمقدار دو رکعت غروب طلوع مقدر نمود بنا بر آن بر کوه و بامون تابیدن گرفت خلایق بچشم ظاهر بین العین مشاهده کردند
علی مرتضی کرم الله وجهه نماز گذارد و فارغ شد پس غروب این روایت بسبب قوت زیرا چه در قصه سلیمان
علیه السلام پیش از اشتغال بگاه و بنا وحی نماز عصر فوت شده بود و بمناجات سلیمان رد آفتاب سنت
شد و انبیا رسول علیه السلام بیرون آمد وحی و ابتدا از ان جد حالتیکه در کنار علی بود بخواب رفت و علی
کرم الله وجهه پاس ادب و اشتغال بگار نماز مراعات و آفتاب غروب شد بعد از ان سبب دعای
آنحضرت آفتاب صعود شد پس در دعا مرد و برابر و در سبب قوت متفاوت و انبیا برای ادای

برای ادای نماز علی مرتضی رضی الله عنه آفتاب باز گردید و انجا برای فوت نماز سلیمان ثم عمرة القضیی ذی قعده
بعد ازان اهدین سال در شهر ذی قعده عمرة القضا کد صلح حدیبیه قرار یافته بود واقع شد و این را عمرة الصلح
نیز میگویند و این قضا و عمره ایست که در حدیبیه فوت شد و در اصل نسبه سیای ذی قعده رجب یافته شد و الله اعلم
روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سار الی مکة فی ذی قعده لقضاء العمرة فلما فی حاج الیمامة فهم المسلمون
ان ینهزموا فهم بهم امتان فهم شریح بن صبیعه وکان قد استتاق سرج الدینه مرولت کد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در راه ذی قعده برای قضا عمره بسوی مکه روانه شد و در بین نجود و هزار کس و صد سب جنبت و شصت بدنی اسراه
بودند در بضا دی آورده بس در بعض متعرض حاجیان یمامه ملاقی شد مسلمانان قصد تعرض ایشان کردند بسبب
اینکه در میان اینها شریح بن صبیعه بود بصلاح و عین مهلبین بر وزن فعیل و تشدید تصغیر کرده شود کد اسمی مدنیه را نفاق
برده در جراح آورده سرج کشتر چریده و اطلاق کشتر بر اسبان و شتران و گاوان آمده قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا
تحلوا شعایر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام الایه فی سورة المایدة پس در
اول سوره مایده این ایه فرود آمد کد ای مسلمانان هنگ حرمت بکنید نشانهای خدا را و نه ماه حرام را
یعنی قتال در رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم نباید کرد و الهدی یعنی قربانی را و نه انچه را کردن او قلاده
می اندازند و نه قصد کنان بیت الحرام را تا آخر ایه و ذکر فی الایضا ولی و علی هذا قالایه منسوخه در بضا دی آورده
بدین تقدیر کد شان نزول ایه مذکوره انچنین باشد پس آنه منسوخ است زیرا چه از روی حکم حرمة قتال در الشهر
حرم و حرمت منع مشرکین از مسجد حرام فهمیده میشود در حال انکه حکم اول منسوخ است بقول روی تعالی و اقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم و حکم دوم نسخ است بقول روی تعالی فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا انجم گوید
حکم نسخ تحریم قتال در الشهر حرم مخصوص است بمسلمین بدلیل کلمت سوره بقره یعنی و اقتلوهم حیث
ثقفتموهم و آخرجوهم من حیث آخرجوکم الایه و تحریم تعرض حاجیان بمسلمین نیز مخصوص است بدلیل ایه سوره
برارة یعنی و اذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم الایه و این ایات آخر ما نزل است
منسوخ دانستن اینها چنانکه ظاهر شد بر بیکوبند راست نمی آید و الله اعلم بالصواب الفصل الخمسون
علیه السلام با سلحه جنگ از خود ناور بحرها و رمحها جون بذی الحلیفه رسید اسبان را بمحمد بن مسلمه و علیه السلام
داد اسلحه را به بشر بن سعد سپرد و احرام بست و تلبیه کرد و مسلمانان نیز احرام بستند و تلبیه کردند باب
و پیش فرستاد اسبان را و اسلحه را چون عمر انظهران که چهار منزل از مکه مانده رسیدند انجا

جماعه از قریش بودند از محمد بن مسلمه خبر آنحضرت پرسیدند که کجاست گفت اینک آمد آنحضرت فرود آمد میگفتند و نزول میفرماید
درین منزل انشاء الله تعالی پس آمد آنحضرت و نزول کرد قریب بطن تلاجم پس چون شنیدند قریش خبر آنحضرت را
دو دیه نداسیان راه اسلم را پرسیدند که این چیست که محمد قصد جنگ دارد و نقض صلح میکند فرمود صلح بحال خود
است و این را بقصد احتیاط گرفتند خاطر کفار جمع شد و گذاشت آنحضرت در بن منزل اوس بن حولی
انصاری را با دویست مرد و بیرون آمد بسوی مکه و کسانرا راحله قصوی راو حمایل کردند مسلمانان تشنه را خود
را در غلاف کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم و طلحه بن عبید الله میگفتند و بیرون رفتند قریش بسماع این اخبار بر
رؤس جبال و پیش آنحضرت هدایا را نهادی طوی و در آمد آنحضرت از ثنیه مطلع بر حجون و گرفته بود عبد الله
بن رواحه که از خلص اصحاب و شعراء اسلام بود مهار ناقه آنحضرت را و میرفت پیش پیش و میخواند این
زجر را مستعر خلوا بنی الکفار عن سبیله ☆ بکل ارید ای فرزندان کفار و یکسر خود بر از راه بیفکنید ☆ الیوم نضربکم
علی تنزیله ☆ امروز میزنیم شما را بر تنزیل آنحضرت یعنی قرآن ☆ ضربا یزیل الهام عن مقیله ☆ زدنی که کرده
می اندازد سر را از خواباگاه وی ☆ و یذهل الخلیل عن خلیله ☆ و فراموش میکرداند دوست را از دوستش
پس گفت عمر خطاب رضی الله عنه ای ابن رواحه میخوانی شعر را پیش رسول خدا آنحضرت فرمود بگذار یا عمر
فمن لکم او را این شعر خواندن هر آینه این اشعار سریع تر میروند در ایشان از کشیدن تیر و بودا آنحضرت
که تلبیه میکرد تا آنکه نزدیک آمد و استلام کرد حجر اسود را و بود استلام وی بچوبی که در دست وی بود و
سر کج که کشتری در دست میداشت مثل چوگان که ان محجن میگویند و طواف کرد سوار بر راحله خود و اضطبا
کرده بود آنحضرت جامه را و اضطباع رد او در زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و صحابه خود را بچنین کردند و
چون مشرکان ملعون کردند در اصحاب که تب شرب و عفونت هوای وی بسست و ضعیف ساخت ایشان
را امر کرد اصحاب را که خوف و جلادت نمایند بمشرکان و رمل کنند در سکه شوط نخستین و در چهار شوط اخیر
بحال خود روند و رمل بگذارند بدین جهانکه پهلوانان بدوند و اعز کرد بر رمل در جمیع اشواط از جهت
رفق و اشفاق بر اصحاب او فرمود که در سه شوط نخستین نیز در میان رکنی یمانی و اسوه را استه روند که
مشرکان شما را نبینند پس دیدند که ایشان بر جبل قعیقعان بودند و ان مقابل رکن شامی و عراقی است و
در روایتی آمده که عبد الله بن رواحه ان زجر نا را در وقت طواف آنحضرت میخواند و آنحضرت با وی گفت
که این ذکر را نیز بخوان لا الا الله وحده نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده ابن رواحه این ذکر

این ذکر انکار کرد و یاران نیز بر او فخت او نخواندند بعد ازان از مسجد الحرام بیرون آمد و بجنان سواره سی گز دیگر صفا و مروه را مرکب کرد که بهدی نزد مروه بدارند نزد مروه این شهرست و همه کوههای مکه مشهور آمد و جایزست خود را بالای کعبه محرک نزد مروه و حلق کرد و اصحاب نیز همچنین کردند پس فرستاد جماعتی را از اصحاب که بطن وادی مرو بروند و محافظت سلاح کنند و انها که نزد سلاح اند سلاح بندند و قضای نسک خود بکنند و در درآمدن الحضرت درون کعبه روایت است یکی انکه در آمد و تا نماز پیشین در انجا بود و در روایتی انکه در عمره قضا درون کعبه در آمد و قریش نگذاشتند که در اید زیرا که در صلح این حرف مذکور نبود و واقدی مرجح این روایت نموده پس امر کرد بلال را تا اذان داد خامه نماز کفت و انهم کفتند بود بعد ازان جعفر بن ابیطالب را فرمود تا بمونه بنت حارث را برای الحضرت خواستکاری نماید بمونه مهم خود را بعباس بن عبد المطلب تفویض نمود زیرا که خواهرش ام الفضل در خانه عباس او را حضرت عقد نمود و الحضرت در احرام بود بعضی کویند از احرام برآمده بود از بنجاست اختلاف علما در نکاه محرم در مذهب امام اعظم جایزست و وفات بمونه بقول اشهر در سنه احدی و خمسین است و بروایتی هفتاد و شش حدیث القصه الحضرت سکه روز در مکه بود چون روز چهارم شد قریش کسی را بحضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرستادند که صاحب خود را بکوی که از مکه بیرون رود علی نزد حضرت رسانید که قریش چنین میکویند فرمود ای اینجا بن میکنم و فرمود تا ماند و روایت کردند که چون اصحاب علی نزد حضرت رسانیدند

رسولان الحضرت غیروی وقتل رسولان ازیرکه باشد مقاد نیست واامان ایشان امری مقرری ست
میان ملوک چون اینخبر بسمع شریف رسید بمخاطر مبارکش بسیار شاق آمد بیاران فرمود تا
بجنگ مخالفان براسند ودر موضع حرف تاسکه هزار کس جمع شدند پس الحضرت الخارفت وفرمود رید
بن حارثه را بر شما امیر ساختم اگر وی کشته گردد جعفر بن ابیطالب امیر باشند واگر وی مقتول شود عبدالله
بن رواحه امیر بود واگر وی نیز کشته شود مسلمانان هرکرا خواهند بامارت بردارند واین ترتیب کو یا معلوم
الحضرت شد تا همچنین بوقوع آمد الحضرت لوا رسفید بخود گرد وبدست زید بن حارثه داد تا شبیه الوداع بلشکر
ایشان رفت ووصیت کرد ایشان را که جائید مقتل حارث بن عمیر را دعوت کنید گر مسلمانی را که اجابت
اند با سلام گر اجابت کردند فبها والا استعانت جوئید بخدا ووداع کرد چون روان شدند ومعاد کرد
برای مسلمانان ومناکره کند وقع کند خدای تعالی از سمای شر دشمنان را دباز آرد وسالم غانم چون
زید بن حارثه با لشکر اسلام بجانب موته متوجه شد وخبر بدشمنان رسید جمع کرد شرجیل لشکری
عظیم را وعمش فرستاد طلایع را وفرود آمدند ومسلمانان در معان نفع میم که موضعیست از ارض شام
وشنیدند بدو خبر کثرت اعداد شرجیل برادر خود را که سدوس نام داشت با پنجاه کس پیش فرستاد تا
خبر لشکر اسلام تحقیق نماید مسلمانان بایشان جماعه رسیده مقاتله کردند وسدوس کشته شد ودیاران بگریختند
سرجیل از کشتن شدن ایشان هراسان شد وبقلعه در آمد وبرادر دیگر را انبز وهرقل فرستاد ومدد خواست
هرقل عدد لشکر بعدد شرجیل نامزد کرد واز مشرکان قبایل عرب نیز جمعی غفیر با ایشان بپیوستند
چنانکه عدد لشکر دشمنان از صد هزار در گذشت چون این خبر مسلمانان رسید همدیگر را مشاورت
کردند وتا دیل خود زدند ومشاورت کردند وگفتند ما نیز بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی نویسیم
وصورت حادثه معروض رای گردانیم تا ما را باز طلبید یا رایات لشکری بمدد ما نفرستد پس دلیر گردانید
ابشان را عبدالله بن رواحه گفت ای قوم چیزی را بکراهه می بندارید که بهت احرار ان نواب
از دیار خود بیرون آمده اید یعنی شهادت وبود وی رضی الله عنه درین قضیه طالب شهادت
وساعی دران وگفت ما هرگز به بسیاری لشکر بر عدد وظفر نیافته ایم بلکه بقوت این دین
که ما را بدان غالب داشته اند در روز بدر مدد ایشان کرد لشکر ما چند بود وقدرت حق تعالی
ما را چه نصرت داد از احدی الحسنیین خالی نیست یا ظفر است یا شهادت اگر ما غالب

اگر غالب آمدیم فهو المراد و اگر بسعادت شهادت رسیدیم ذخیرهٔ آخرت بایاران خود کنیم چون شهادت رسیده
اند ما نیز شوم مسلمانان قوی دل شدند و دیگر بهانه تا بغیره نمودند رسیدند چون نظافی فرمانبرد روی
نمود زبیر بن حارثه علم بر گرفته پای در میدان نهاد محاربه کرد تا رخم خورد او را بشهید کردند بجای وی
جعفر بن ابیطالب علم برداشت و پیاده شد و اسب را پی کرد و محاربه مشغول شد رشت راستش
ببرید افتاد پس علم بدست چپ گرفت و جنگ میکرد دست چپ را نیز از تن جدا کرد علم بهر دو بازو خود نگاه
داشت تا یکی از اعدای دین شمشیری بر گردن او زد و از میان دو نیمش کرد و ابو هریره رضی الله عنه
آمده گرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم جعفر بن ابیطالب را که طیران میکند با ملائکه و خبر زوات
کرده که از خدمت فرمود گذشت بر من جعفر بن ابیطالب در ملای از ملائکه و حال آنکه هر دو جناح وی
مخضوب بخون و در روایتی دیگر آمده که طیران میکند با جبرئیل و میکائیل و هر دو با حسین صفته ملکیت
و فوت روحانیه هست که جعفر را داده شد و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید من در آن جنگ حاضر بودم
در میان کشتگان جعفر را می طلبیدم بنجاه زخم در بدن وی شمردم که همه در جانب پیش خورده بودند
بعد از شهادت جعفر عبد الله بن رواحه که تشنه زلال شهادت بود علم بر گرفت و قتال کرد و کشته شد
پس مسلمانان اتفاق بر خالد بن ولید کردند پس گرفت لوا را و در این نوبت مسلمانان روی بهزیمت
نهادند و مشرکان در پی افتادند و از مسلمانان کشته شدند هر کشته شده و خالد هر چند ایشان
را منع کرد و لیکن سود نکرد قطبه بن عامر فریاد کرد و گفت یا معشر المسلمین در صورت کشته شدن بهتر
است که در دوار مسلمانان باین سخن متنبه شده باز گشتند و بعضی گفته اند که هزیمت نبود و لیکن منکشف
و متفرق گشته بودند پس حمله کرد خالد و قتال عظیم و نظافی الیام کشته بجای آورد زد
که از جانب مشرکان بانگ اسلام در روز احد کرده بود و نه شمشیر در دست وی بانگ و لقب
سیف من سیوف الله از قتال همین روز یافت گویند که خالد در این روز جنگ عظیم نمود چون شب
در آمد و قتیبه دست از جنگ باز کشید چون صباح شد خالد باز علم برداشت و ترتیب لشکر را
بطرحی دیگر راست مقدمه را باساقه و ساقه را بمقدمه و میمنه را بمیسره و میسره را بمیمنه آورد مخالفان
چون از حال دیدند چنان تصور کردند که لشکری از برای امداد اهل اسلام رسیده از بیخ خوفی در محی
در دل ایشان بدید آمد و روی بگریز نهادند خالد در دنبال ایشان افتاده مراسم مردانگی و دلیری بجا

یعنی بجا آورد و گمان سعید منکر را تا غزوهٔ مکه یعنی رمضان ثمان بعد از ان هم در بن سال هشتم هجری
نورد هم رمضان فتح مکه زاد الله تعظیما و شرفا واقع شد و این فتح اعظم اعظم فتوحات امت که عزیز
گردانید حق جل و علا بدان دین خود را و قوی و غالب گردانید رسول خود را و موفر گردانید جنود خود را و محترم
گردانید حرم امن خود را و پاک گردانید از رجس مشرکان بلد امین و بیت شریف خود را و باعث حصول
این موهبت زیادی الفت صلحی که در حدیبیه شده بود یکی از ان سنه ابطال ان بود که طرفین با حلیفان و هم
عهدان یکدیگر تعرض نکنند و هر که هر جا خواهد اختیار کند و هر که خواهد در عهد و خلف قریش در آید و خواهد در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
داخل گردد و بس نبی نکرد در عهد قریش در آمدند و قرار دادند در عهد آنحضرت ایشان از جنس از نبی و هم رجوع و اتباعی با نبی جناب او را
ایشان ناورده بودند و میان بنی بکر و خزاعه از عهد جاهلیت نزاعی و جلادی و عداوتی بود و محاربه و مقاتله بسیار واقع
شده لیکن چون عهد بصلح رسول علیه السلام در میان آمد میان آنها متروک شد ناهلا بحال خود نبی هر دو اختند و بعد از صلح حدیبیه بحال خود رفتند
و باز بر سر حقوق کهنه که داشتند آمدند تا انکه روزی یکی از بنی بکر هو سید عالم صلی الله علیه وسلم میکرد مردی
از بنی خزاعه انجا ایستاده بود و منتش کرد و مقتش شد پس سر در وی او را بشکست و وی استغاثه بر بنی بکر برد
انیان بمحاربه با خزاعه برخاستند جمعی از سفهای قریش نیات خود کرد امیده بمرافقت بنی بکر بشبخون
بر خزاعه زدند تا انکه جنگ کنان در زمین حرم در آمدند و بالجمله کس از خزاعه کشته شدند و زعم قریش ان بود
که هیچکس اینها را نشناخت و این قضیه پوشیده خواهد ماند و الحضرت را همان شب بوحی خبر نداده
بود بعد از سه روز عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار از مکه بمدینه آمد تا خبر کند الحضرت را بانچه واقع
شده و استغاثه کند و استنصار نماید الحضرت فرمود نصرت داده شویم اگر سحاب ما را الحضرت ندیم گفت
باز گردید بدیار خود و غم نخورید که ایام فتح و نصرت نزدیک رسیده است و با اصحاب فرمود که میایم شما
ابوسفیان آمده طلب تجدید و افزونی مدت صلح میکند و خایب و خاسر بمکه باز گشته آورده اند
که چون قریش از این فعل شنیدند ابوسفیان را در ملازمت الحضرت فرستادند تا اعتذار نماید پس ابوسفیان
بمدینه آمد نخست بخانه دختر خود ام حبیبه که از امهات المومنین بود رفت و خواست که بر فراش رسول علیه السلام
نشیند ام حبیبه نشستن نداد و گفت این فراش سعید بالکان است و تو مشرکی و نجس پس نخشم از تو نیشن
دختر خود برخاست و بخدمت حضرت رفت هر چند در باب تجدید عهد سخن کرد جواب نیافت پس ناامید گشته
پیش ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت از انجا نیز خایب و خاسر باز گشت همچنین از نزد عمر و فاطمه و علی

فاطمه و علی باز گشت چون بمکه باز گردید آنحضرت بکارسازی سفر مشغول گشت عایشه و ابوبکر را بکارسازی امر
فرمود و با قرعه‌ای ان جماعت خود و سایر اصحاب را فرمود و تا بکارسازی قیام نمایند و اسلحه با خود بردارند
امکان متعذر را بر هیچکس بحرم اعلام نمود و روی ان حاطب بن ابی بلتعه لعنه‌الله علیه رسول الله بفرود آمد بلکه کتابی
الیهم ان رسول الله یرید یکم فجدوا لعدتکم و وارسل مع سلاده فنزل جبرئیل فعرفت علیا و عمارا و طلحة و الزبیر بالخبر
و اباهریرة و قال انطلقوا حتی تاتوا روضة خاخ و فیها ظعینة معها کتاب فخذوه منها فاتوا روضة خاخ و اذا بالظعینة
و اذا کتاب حاطب بن ابی بلتعه کتب فیه من حاطب بن ابی بلتعه الی اهل مکة من المشرکین یخبرهم ببعض امر
النبی صلی الله علیه و سلم لیکون له عندهم یدا فاخذوا الکتاب و اتوا به رسول الله صلی الله علیه و سلم فدعا حاطبا
فقال یا حاطب ما حملک علی هذا فقال یا رسول الله و الله ما کفرت منذ اسلمت و لا غششت منذ نصحت و لا احببتهم
منذ فارقتهم و لکنی کنت امرأ ملصقا فی قریش و لیس فیهم من انفسهم قرابة یحمون بها اهلی و ولدی و کان من
معک من المهاجرین لهم قرابات یحمون بها اهلیهم و اموالهم فاحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم ان اصطنع
الیهم یدا لعلهم یحمون قرابتی و انی لم افعله ارتدادا عن دینی و لا رضا بالکفر بعد الاسلام فقال النبی صلی الله
علیه و سلم اما انه قد صدقکم فقال عمر یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق فقال انه قد شهد بدرا و ما
یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و انزل الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله فقد ضل سواء السبیل و روی ان حاطبا لما کتب الکتاب و اعطاه لامرأة
و جعل لها جعلا و قال لها اکتمی عنا ما استطعت فلما خرجت اتاه جبرئیل علیه السلام فاخبره بذلک فبعث علیا و
الزبیر و المقداد فی اثرها و قال ائتونی بالکتاب فاتوها فی الموضع الذی ذکر لهم جبرئیل فاخذوا منها الکتاب
فاتوا به النبی صلی الله علیه و سلم فدعا حاطبا فقال ما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله و الله ما کفرت
منذ اسلمت و لا غششت منذ نصحت و لا احببتهم منذ فارقتهم و لکنی کنت امرأ ملصقا فی قریش و لیس فیهم من
انفسهم قرابة یحمون بها اهلی و ولدی و کان من معک من المهاجرین لهم قرابات یحمون بها اهلیهم و اموالهم
فاحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم ان اصطنع الیهم یدا لعلهم یحمون قرابتی و انی لم افعله ارتدادا عن دینی
و لا رضا بالکفر بعد الاسلام فقال النبی صلی الله علیه و سلم اما انه قد صدقکم فقال عمر یا رسول الله دعنی
اضرب عنق هذا المنافق فقال انه قد شهد بدرا و ما یدریک لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم و انزل الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله فقد ضل سواء
السبیل

ونفاق ورضی بکفر بعد از اسلام رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدیق عذر وی نمود وگفت وانا
واکاه باشید که حاطب راست گفته است فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عشره الاف من
المسلمین فلما وناکمة جعل عمر بن الخطاب فی المیمنة مقدمة الجیش وخالد بن الولید فی المیمنة
وعلیا فی المیمنة میسرة وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی القلب فلما وابو بکر فی القلب ساقة چون
عزیمت سفر بمکه معظم شد بعضی صحابه را فرستاد تا قبایل عرب را از اسلم وغفار وجهینه واسیع و
سلیم وغیرهم که داخل زمره اسلام شده بودند خبر کنند وگرد آرند پس بیرون آمد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم دوم رمضان بقول صحیح تر وعرض لشکر کردند مقصد مرد از مهاجران آمد سه وسیصد اسب
داشتند واز انصار چهار هزار با یانصد اسب واز قبایل مذکوره چهار هزار با یانصد بعدد وی مخصوص
از انسان بعرضی رسیدند وعدد ده آمده سوستند تا مجموع بده هزار رسید ودر مدینه این ام مکتوم
را وبعضی گفته اند ابو درغفاری را خلیفه ساخت واز ازواج ام سلمه را همراه گرفت چون بمنزل
کدید رسید علیها وما یتها راست کرد وبا صحابه پسیر ودر منزل قدید افطار کرد وحکم کرد با فطار
دند اورد او بعد ازان سیر کرد وبمر الظهران رسید که از انجا تا مکه چهار فرسنگ راه است عمر بن
الخطاب رضی الله عنه را با ده هزار مقدمه الجیش ساخت وخالد بن ولید را با ده هزار میمنه وعلی
را با ده هزار میسره وخود بدولت با ده هزار قلب لشکر بود وابو بکر رضی الله عنه را با ده هزار ساقه خشت
وناین انجام قریش از آمدن آنحضرت خبر نداشتند لیکن خایف وغمگین بودند چه میدانستند که آنحضرت
قصد مکه دارد وکان امیر قریش ابا سفیان فخرج تجسسا علم بمشی فرسه الدابی عسکر الاسلام با وسفیان
بن حرب که سردار ایشان بود گفتند بیرون رود وتفحص اخبار نماید اگر ما محمد اتفاق ملاقات افتد
برای مالد وی امان گیرد پس ابو سفیان بیرون آمد در حالیکه میهمان خبر جویده بود پس نزدیک
اسب او کمر بسوی لشکر اسلام فلما رای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرج من الدرض حتی نزل
وافی فسطاط رسول الله صلی الله علیه وسلم روا ره فقبله ابو سفیان ومسح علی عسیبه وجلس
علی الدرض فقال علیه السلام لم اتیت فقال بر سالة قریش قال انت راسهم فکیف الرسالة
ما اتیتنی لکن الوتک فاجره رسول الله با کان چون نظر اسب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید
استاده شد واز انجا نجنبید تا انکه ابی سفیان فرود آمد وتردد رسول علیه السلام بیامد رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم چادر خود را برای وی بگسترانید ابی سفیان ادب نموده بر سر داد بعد از
چشم خود گشوده بر زمین نشست رسول علیه السلام برسید برای چه آمدی گفت نخواستم از تو
امده ام الحضرت فرمود که تو سردار قوم قریش هستی پس حرف رساله چیست باختیار خود نزد من
علاوه بگمان تر بر وز آورده اند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم باجمله طریقه امنیه وی بوده راه دعوت خود
فرمود ای ابو سفیان برای که هیچ معبودی سزای پرستش نیست غیر الله الغالی قال علمت صحة نبوتک
فاجرني عما لا یطلع علیه غیری قال علیه السلام وقت البارحة وناجیتني راویة البیت فامن فعاتقه عمر
بن الخطاب فقال یا رسول الله اکتم اسلامي والا قتلني قریش و لا یمتنعون من الحرب یا سلامي واجعل
لي قصیدة من النهي شیئ فهو امن فقال علیه السلام من دخل دار ابي سفیان فهو امن ابو سفیان گفت صحة
نبوت تو دانستم پس جزوه مرا از انجگه بروی سوای من خبر ندارد رسول علیه السلام فرمود که تو چند دینار
در کوشه خانه بوقت شب دفن کردی ابو سفیان ایمان آورد عمر بن خطاب رضی الله عنه او را در
بغل گرفت و معانقه نمود پس ابو سفیان بخدمت رسول علیه السلام گفت که یا رسول الله ایمان من
پنهان دارد و گرنه قریش مرا خواهند کشت و با سلام آوردن من از خبگ باز نخواهند ماند و بر تو سر
فراز کردن کسیکه در خانه من در آید از کشش و کشش امان یابد پس الحضرت علیه السلام فرمود
هر کسیکه در خانه ابي سفیان در آید او مامون ست فلما التقي الجمعان اخذ اهل مکة یمینا و شمالا و
استند الله علي المقدمة فتلع خالد في العین و بلع علي العین فاخذ اهل مکة سیوفهم و قالوا لم نزل
محمدا سیرنا فکیف نکون اسارا ه فقاتلوا حتي کاد لوار الله السلام یرجع فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ناوادري فلیس لها مهابة لاد فعوا للنقد بروفال اللهم اجزه وعدک وانصر عبدک وانهزم وعدک
فنزل جبرئیل في اربعة الاف من الملایکة چون هر دو گروه بمقابلت آمدند اهل مکه تیر اندازی آغاز کردند
کار بر مقدمه الجیش تنگ آمد پس خالد بن ولید با دو هزار از میمنه و علی ابن ابیطالب رضی الله عنه با دو هزار از
میسره رسیدند و معاونت نمودند اهل مکه شمشیرهای خود کوفتند گفتند که محمد همیشه اسیر بالبود ما چگونه
بندیان او نخواهیم و مقاتله عظیم کردند تا بحدیکه لوای اسلام خواست که باز گردد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود زره من بیارید برای هیبت و شهامت در دل کفار بپوشید نه برای دفع تقدیر و مناجات
کرد خدایا وفا کن وعده فتح خود را و یاری ده بنده خود را و هزیمت بده اینان را تنها نی دخل و

سیصد کسی دیگر پس جبرئیل علیه السلام با چهار هزار ملایکه فرود آمد و اصحاب ابوبکر دو برابر
من حاضرهم و قال المسلمون سبقة فانهزم الکفار فقتل اکثرهم فی الحرم فاستامنوا فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من دخل دار ابی سفیان فهو امن ثم قالوا ملاذ و داره فقال من تعلق باستار الکعبه فهو
امن ثم قالوا اطاذ الکعبه فقال من القی السلاح فهو امن و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گوید دوازده هزار
ساقه لشکر قریش آمده در خانه ایشان آتش داد و مسلمانان بیکبار حمله آوردند بر کفار هزیمت
خوردند اکثری از ایشان در حرم کشته شدند ناچاه امان طلبیدند رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود هر کسیکه بخانه ابی سفیان در آید او مامون است بعد ازان فریاد برآوردند که خانه
ابوسفیان همه برکنده و کنجایش ندارد پس فرمود کسیکه بسته در کعبه خود را متعلق سازد
پس او مامون است بعد ازان گفتند که کعبه پر شود پس آنحضرت فرمود کسیکه سلاح بیندازد پس او
بخانه یا بنده مست از قتل پس امیکی سلاح انداختند و حرم القتال فی حرم الکعبه الذی ذلک
الیوم بقوله تعالی و انت حل بهذا البلد ای حلال لک ان تفعل فیه ما تزید ساعته من النهار
و حرام کردانیده شده بود قتال در حرم کعبه مگر درین روز زیرا حق سبحانه سابق نزول الحکم
فرمود بجهت وقوع ان چنانچه میفرماید و لو حلال خواهی شد باین شهر یعنی ترا حلال خواهد بود
که بکه در ساعتی از روز قتال نمایی مترجم گوید اگرچه بموجب این روایه وقوع قتال از آنحضرت
معلوم میشود لیکن در روایت اصح آمده که از آنحضرت علیه السلام قتال واقع نشد بلکه خالد
بن ولید بدون اطلاع نماز پیش وی صلی الله علیه وسلم مکه مردمان را از او باش کشته بود پس
فتح مکه عنوه روی داده و لفظ حل راکه در آیه واقع است مشتق از حلول گفته اند یعنی تو بمکه داخل
خواهی شد پس الحال برآخراج قریش غم مخور فتحت مکة فی تاسع عشرین رمضان و اسلم العلقان
من اهل مکة فاطلقهم رسول الله صلی الله علیه وسلم سوی اربعة اطلقا و امر عکرمة بن ابی جهل و بقیته
قریش القصد فتح کرده شد مکه بتاریخ نوزدهم رمضان و ده هزار اهالی مکه اسیر گشتند رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنرا نیز آزاد کردانید و نام نهاده ایشان را طلقاء ای آزاد کرده شده چنانچه فرمود
اذهبوا فانتم الطلقاء عکرمه بن ابی جهل ایمان آورد و قصه اندوا خراره عکرمه رسول علیه السلام
را بشهر بتی تمام دارد و چون نباشد که پسر ابوجهل نبود لیکن چون حظ سعادت فاقبت

سعادت فائز شد بنام او رشته بودند احرام بستند و بقصد قریش ایمان آوردند چون عبدالله بن ابی
سرح برادر رضاعی عثمان رضی الله عنه بود سلامت و شجاعت وی که بسیار غلام نام روی داد
هدر خون وی معاف شد و صفوان بن امیه با نماس عمیر بن وهب جمحی خون وی معاف شد
و دو مولفة القلوب داخل گردیدند و کعب بن زهیر که هجو پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود سلامت قصیده
حمیده که همین رسول علیه السلام انشاد کرد الخضرت خوشش شد و ردای خود بر سبیل جایزه در وی
نوشانید اگرچه در سال آینده ایمان آورده لیکن خون وی معاف شد و باعث توبه پدید آمدن
وحشی قاتل حمزه چون خبر بردند خود شنید طایف رفت تا زمانیکه وفد طایف بمدینه خواجه
کائنات می رفتند مردم بادی گفتند که محمد علیه السلام و اصحاب را نمیکنند تو در میان ایشان بروی ایمان
بیار پس همراه ایشان بمجلس مشرف در آمد و ایمان آورد الخضرت کیفیت قتل حمزه پرسید بعد
ازان فرمود که برابر من میا و روی بمن منما وحشی گوید هرگاه که الخضرت ملاقی میشدم روی وی
نمی آوردم و میکوشیدم خود را در عقب وی می انداختم و چون در زمان خلافت صدیق رضی الله عنه
بحیلک مسیلمه کذاب میرفتند من نیز همراه ایشان رفتم و همان حربه که بان حمزه را شهید کرده بودم
بر مسیلمه انداختم و کشتم منقول ست از وحشی که میگفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیة و قتلت
شر الناس فی الاسلام و عبدالله بن الربعری خود بخود بعد از کرختن ایمان آورد و این چندگاه
اندکه چون ایشان حلال کرده بود و بقیه کشته شدند و لما وقع رسول الله صلی الله علیه وسلم من بیعة
الرجال شرع فی بیعة النساء فامنت هند بنت عتبة زوجة ابی سفیان و نزلت فی بیعة النساء
یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا
و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف
فبایعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم فی سورة الممتحنة القصص چون از بیعة مردان فارغ شدند
در بیعة زنان شروع نمود و مبایعت الخضرت زنان را بزبان بوده بدست پس ایمان آورد هند دختر
عتبه زن ابی سفیان که از جمله شش زنان بوده که حکم بهدر دم ایشان شده بود آورده اند که هند
در زمانیکه بعثت میکردند نقاب از روی برگشاد و گفت منم هند بنت عتبه حضرت فرمود چون
مسلمان آمدی خوش آمدی و در سوره ممتحنة ایه در بیان شروط بیعت زنان فرود آمد که ای

بكة شجره بعيد منها وسيمونها العزي وكان فيها جن يجيب عما يسئلون فامر عليه السلام خالدا فقطعها
فحرجت منها عجوزة على ناعيتها الشعار سود وفرت فقتلها خالد فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم
فوهب العزي فذاك عزي باد با در تفسير امام ناصر عزالي در سوره نجم آورده كه در مكه در حيني بود خطفان
نام اورا مي پرستيدند واورا بنام عزي كنانيت اعزاست ياد ميكردند ودران بت چيني قرار كرفته بود
كه ازابجكه قريش مي پرسيدند جواب ميداد چون فتح مكه شد الحضرت عليه السلام خالد بن وليد را حكم
كرد كه آن درخت را ببريد پس ببريدن آمد از ميان ان سه زني كه بر بيشاني وي مويهاي سياه
بود وآن بيرزن پاكيزه نهاد خالد بن وليد ان زن را بكشت رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود
عزي بر فت بعد ازان عزي نميت وذكر في البيضاوي قوله تعالي ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات
الي اهلها واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل انا لله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا
سورة النسا نزلت يوم الفتح في عثمان بن طلحه بن عبد الدار لما اغلق باب الكعبة واتي ان يدفع
المفتاح لمن دخل فيها وقال لو علمت انه رسول الله لم امنعه فلوي علي كرم الله وجهه يده واخذ منه در
بيضاوي در شان نزول اين ابر كه بيرآيينه خدا ميفرمايد شما را كه اداكنيد امانتها بسوي اهلي ان وميفرمايد
كه حكم راستي كنيد چون حاكم شويد ميان مردمان بيرآينه خدا نيكو چيزي است كه بان پند ميدهد شما را
بيرآينه خدا هست شنوا بينا كه در سوره نسا واقع بيست آورده كه اين ايه روز فتح مكه در حق عثمان بن
طلحه بن عبد الدار حجبي نازل شد وقتيكه بند كرد دروازه كعبه را وبا نمود دادن مفتاح را بيرسول خدا نادر
آيد درون كعبه عثمان حجبي كفت اكر ميدانستم كه او رسول خدا است اورا منع نميكردم پس علي كرم الله
وجهه دست او پيچيده كليد كعبه بكرفت ودر خل رسول الله صلي الله عليه وسلم وصلي ركعتين فلما
خرج سالة العباس ان يعطيه المفتاح ويجمع له السقاية والسدانة فامر الله عليا ان يرده ويعتذر اليه
وصار ذلك سببا لاسلامه ونزل الوحي بان السدانة في اولاده ابدا برسول الله صلي الله عليه وسلم
بكعبه درآمد ودو ركعت نماز كزارد وچون برآمد عباس بن عبد المطلب التماس نمود كه مفتاح حوالدمن
تا مبر وجمع تا مبر براي او وخدمت سقايه آب حجاج ودر باني كعبه پس در آيته مذكوره حق تعالي امر كرد
اينكه مفتاح كعبه را بوا كذارد وبا زدهد الحضرت عليه السلام علي را فرمود كه باز دهد وعذر خواهي بوي نمايد پس كفت
عثمان كه اولا مرا بكرو وحي رسانيدي بعد ازان ملامت ميكني علي رضي الله عنه فرمود كه وحي آسمان

قرآن فرود آمده و آیه مذکوره بر وی خواند پس عثمان شهادت اسلام داد گوید این مقدمه سبب اسلام وی شده و جبرئیل فرود آمد که خدمت کعبه در رواق عثمان موسوم قایم باشد مترجم گوید آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمیع احکام جاهلیت را منسوخ فرمود از آنجمله تحویل مفتاح کعبه بعثمان چنانچه بنی العباس مسلم داشت و روی انه علیه السلام لما دخل مکة بدا بالمسجد فدخل الکعبة وصلی فیها ثمان رکعات و در بیضاوی مرویست که آنحضرت علیه السلام چون بمکه در آمد نخستین بمسجد الحرام داخل شد و در جوف کعبه در آمده هشت رکعه نماز گذارد و در البیضاوی والبیضاوی والکشف علی ان سورة الفتح یعنی اذا جاء نصر الله والفتح نزلت فی فتح مکة وانه یعنی لرسول الله صلی الله علیه وسلم لانه لما قرأها علی العباس فقال علیه السلام لبیک لبیک قال نعیت الیک نفسک قال انها لکما تقول فعلی ذلک لم تنها علی تمام الدعوة وکمال امر الدین وغیر در بیضاوی آورده که اکثر علما بر اند که سوره فتح یعنی اذا جاء نصر الله والفتح در فتح مکه نازل گشته و این سوره جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه وسلم است زیرا چه شان اینست وقتیکه آنحضرت قرات این سوره فرمود عباس رضی الله عنه گریه نمود آنحضرت علیه السلام پرسید چه چیز ترا گریه آورده است عباس گفت جز مرگ داده شده ام نیست تو گفتی راست تصدیق وی نمودی گفت هر آینه همچنین است خاتمه تو میگوید قاضی میگوید شاید این اختیار سبب این باشد که این سوره دلالت تمام بر تمام شدن دعوت و کمال امر دین میدارد مانند قول وی سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الایه و وجهی دیگر اینکه امر باستغفار تنبیه باشد بر قرب اجل لهذا امام نهاده شد این سوره بسوره توبه و فیه نزلت فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة فی سوره النساء المتعة التی کانت ثلثة ایام حتی فتحت مکة ثم نسخت کما روی انه علیه السلام ایاما حرمها ثم قال ارجع یقول یا ایها الناس انی کنت امرتکم بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیمة وهی النکاح الموقت بوقت معلوم وجوزها ابن عباس رضی الله عنه ترجع عنه الی و در همین جزوه نازل شد این حکم پس کسیکه لذت کرفتند باواز زنان بدهید بایشان اجرهایشان مقرر کرده شده در ماده متعه که تا سه روز در وقت فتح مکه حلال شده بود بعد ازان منسوخ کردید چنانچه مرویست که آنحضرت متعه را مباح کرده بود بعد ازان صبح کرد در حالیکه میفرمود ای مردمان هر آینه من شما را عمر کرده بودم باید که استمتاع ازین زنان خبردار باشند هر آینه خدای تعالی این حکم را تا روز قیامت

نامروزقیامت حرام ساخته ومتعه عبارت از نکاح موقت ست کنا وقت معین نکاح کنند واین
چنین نکاح را متعه نامیدند زیرا چه عرض ازین نکاح بجز تمتع مرد بزن ومتع زن باو داده نمیشود
دیگر خبیث ودر اوایل جایز داشته بود واین نکاح را ابن عباس رضی الله عنه بعد ازان رجوع نمود و
حکم بحرمت وی کرد ما اینجا تمام شد وانچه متعلق به بیضاوی بود مترجم گوید ظاهر است که تاویل انه مذکوره
چنین باشد که بجماع تمام مهر لازم نمیشود وچرا که سیاق وسباق آیت بر حرمتهٔ نکاح متعه مصطلاحیه شیعه دلالت
بصریح دارد وزیرا چه قید محصنین غیر مسافحین واقع ست اجنبی عفت طلب کنندگان نه شهوت رانندگان یعنی
نکاح صحیح انست که باهر با شند وموبد باشد بحسب ظاهر نه برا چون حاجت جماع همیشه است احصان بدون
عفت موبد حاصل نشود ودرایه مابعد واقع ست واتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات
اخدان یعنی دهید کسان را مهرایشان بخوش خوبی در حالیکه عفیفه باشند نه زناکننده ونه دوست پنهانی گیرنده
پس فارق در نکاح وانخاذ اخدان شرط مشهود ست ودر احصان وسفاح موبد بودن عقد بحسب ظاهر و تفسیر
اجور بمهور رسایع ست فتامل ولکن من الشاکرین ثم خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الابواء
فلم اقم باذن الله تعالی وهم یقولون فی الاستعفار وانزل الله تعالی سابقا معلوم ست که خروج از مدینه در هیم
رمضان وفتح مکه نوزدهم شهر مذکور دست داد انحضرت بقیه ماه وشش روز از ماه شوال در مکه مقیم
توقف نمود بعد ازان بر آمد وبسوی ابواء رفت وزیارت قبر مادر خود نمود باذن خدا تعالی در برای استغفار
اذن نیافت وحق تعالی درین باره نازل گردانید وما کان النبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین
الایه کما سبق فی الصدر چنانکه ترجمه ایه مذکوره بنامه وایه مابعد ان مفصلا در باب النور گذشته
ثم عروة چنین بعد ازان هم درین سال شنبهم جمعی دهم شوال در شب سه شنبه کمی رسید ذکر
فی البیضاوی چنین واد دین مکه والطایف حاربت فیه رسول الله والمسلمون وکانوا اثنا عشر الفا
العز الدین حمزه فتح مکه واتفقا من اهل مکه ده بیضاوی وقتیکه سوره برائة آورده که چنین وادی ست
درمیان مکه وطایف که دران وادی رسول علیه السلام ومسلمانان جنگ کردند بود دوازده هزار
ازانجمله ده هزار از انانکه فتح مکه حاضر بودند ودو هزار از انانکه بایشان از طلقاء هوازن وثقیف بودند
فتقاصر المومنون بکثرتهم وقالوا لن نغلب الیوم احتی یلج غلامهم مکه وفی رسول الله وجده یقول انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب ولیس معه الا عمه العباس رضی الله عنه والی جانبه ابو سفیان بن الحارث

آخذ کایه ابوبکر صدیق یا غیر وی از مسلمین گفتند که ما امروز بسبب قلت لشکر خود معاونت خواهیم کرد طرح
جنگ نکند و این سخن از روی عجز بزبان برآورده بود پس چون درک شرف مسلمین را جذب الیمان و اعتماد
سنان بر الوهیت سبحانه و تعالی پس از ان خیمه و خرگاه بحدیکه گرنجکان ایران بگذرند رسول الله صلی الله
علیه وسلم میان دو ابزده و جای باشی خود تنها استوار ماند و هیچ کس نزدیک نمی‌توانند و رفیق وی جز عباس
و ربیعه نبود که لجام دلدل الحضرت گرفته استوار ماند و دیگر پسر عم او سفیان ابن حارث که وی نیز
رکاب مرکب الحضرت گرفته مستقل ماند شیخ عبدالحق گفته از دلائل و ان که دران روز ثبات قدم و رزیدند علی
بود و عباس و ابوسفیان بن الحارث و ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب و پسران عباس فضل
و اسامه بن زید و برادر مادر او ایمن بن ام ایمن و عبدالله بن زمعه بن عبدالمطلب و عقیل بن ابیطالب
و ابوبکر و عمر و عبدالله بن مسعود و ناهیک بهذا الحق شجاعته در صراح آورده که هزار رجل ناهیک من
رجل و ناهیک من رجل ای یکفیک من طلب عمره یعنی کفایت میکند مرترا این کرده مر نهایت شجاعت وی
صلی الله علیه وسلم فقال للعباس ناد یا معشر الناس و کان صیتا فنادی یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة
کروا عنقا واحدا فنزلوا لبیک لبیک و نزلت الملائکة فالهزموا المشرکین فقال رسول الله هذا حین حمی الوطیس
پس فرمود مر عباس را که بر دمان آواز ده و عباس صیتی بلند آواز بود پس عباس ندا کرد ای بندگان
خدا ای یاران بیعة الرضوان که زیر درخت بیعت کردید و ای اصحاب سوره بقره که داخل آیه امن
الرسول مصدق پس بازگردیدند یکباره واحد لبیک لبیک گویان و ملائکه نزول کردند و ممکن نیست شکست مشرکان
بجز بسبب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ای وقت گرم شدن آتش حرب است و صراح آورده
و طبیخ را آنهی یقال حمی ابو طبخ پس عبارة از گرم شدن حراب است ثم اخذ کفا من تراب فرماهم بهم
قال انشهت الوجوه ای الکفرة فانهزموا قال الله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
نلم تغن عنکم شیئا یراد ازان مشیت خاک را بکفرت و بسوی لشکر کفار پندارند که خدا نصرت بسندگان خود کرده است
بگمان پندارند که بسبب همگی کفار بگیرند چنانچه ایشان گفتند در سوره توبه مبشر باید بدرستی که یاری
داد شما را در مواضع بسیار خصوصا در روز حنین و فکیر در شما کثرت اندا خست از شما پس هیچ نیامد
بهزیمت نهادند شیخ عبدالحق قدس سره در مدارج النبوة آورده که الحضرت میگفت در حالیکه
عباس رکاب را کرفته بود بذا امید که من بنده خدا و رسول او هم و در حین ذکر منهزمان تا قوت و توفیق

و توشیق کنند دلهای مسلمانان را و ذکر کنند ایشان را و نگفت انا ابن عبد الله زیرا که شهرت او بجد شهر
و اشیع بود از نسبت به پدر زیرا که پدر وفات یافته بود در حضور جد و عظیم بود قدر و مرتبه عبد المطلب میان
مردم و میرسید بجایگاهی بشوکت و حشمی ظاهر غرایب و خوارق عادات بود از مترجم گوید که رجز مذکور را مولف
فرس سیره در زیر نقل عبارة بیهقی ذکر کرده چون در بیهقی یافته نشد و در زینجا ترجمه موافق اصل عبارة
بیهقی کرده شد زنهاران علیحده و ضمن نقل عبارة مدارج عزیزی ذکر در آمد تا بموجبی استدلال درست بیفتد
والله اعلم بالصواب روی ان ناسا منهم جاؤا واسلموا فقالوا یا رسول الله انت خیر الناس فما بالنا هم و
قد سبی اهلونا و اموالنا و قد سبی بو منذ ستة الاف و من الابل و النعم ما لا یحصی فقالوا ما کنا نعدل بالله
حسابا شیئا فقال رسول الله من کان بیده سبی و طابت نفسه ان یرده فشانه و من لا فلیعطنا و قوضا
فقالوا رضینا و سلمنا و اخذوا الاموال و انقلبنا مرویات که گروهی از کفار حنین بعد از فتح مکه اسلام بجا آوردند
حضرت علیه السلام آمدند و ایمان آوردند و عرض نمودند که یا رسول الله تو بهترین مردمان و نیکوکارترین
ایشان هستی و هر آینه به بندرفت اهل ما و اموال ما و حال انکه بندگرفته شده بود در دین روز شش
هزار از مردمان و از ستران دو کسپندان اقدر که از شما بیرون بود جماعه بذکور گفتند که ما عدیل و نظیر خود
چیزی را در حرب نیندیشیم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم ترحم فرموده گفت کسیکه با سند در دست
وی بندی و بسپند خاطر وی افتد انیکه اسرا و اسیر و هد پس حال وی خواب امت و کسیکه روآن از دل
وی بسپند نیاید پس مر اطلاق فرض بدهد ما بر رضوان الله علیهم اجمعین گفتند بفرموده تو راضی شدیم و
سبایا تسلیم با بانی ایشان کردیم اموال و غنایم را گرفتند درین غزوه چهار کس از مسلمانان بشهادت
رسیدند یکی از ایشان ایمن ابن ام ایمن برادر اسامه بن زید از مادر که خادم آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم و از اهل عشرت و فقاد کس بدار البوار شتافتند و بسیاری سر در ربقه اسلام آورد و غزوه
طایف بعد ازان هم درین سال هشتم هجری غزوه طایف واقع شد طایف بلده کبیره و البته بر
مکه مرحد باو و مرحله از مکه کثیره الاعناب و الغوا که همان موضعی ست که مردم هوازن را حجاز گویند میوه
و هوای خوش دارد و حجاز نام و لایتی ست و طایف شهری ازان و در اخبار آمده که جبرئیل علیه السلام ان
بستانی که از اصحاب الهریم که قصه ان در صد رسوره نون مذکور ست ازین بر کنده بمکه آورد و در خانه
کعبه طواف کرد الحاه انرا بموضعیکه الحال طایف در انجاست نهاد باین علاقه ان را طایف نام کردند و پیش

ازین ان بستان در زاوی صفا بود کان بسکس فیه نبود کنده و سوسنبیه وعتبه و بنو عبد یالیل لما بلغهم حره
علیه السلام اسعدوا للحرب قال علیه السلام ان الذین فتح لی بمکة و حبا لقدران یفتح الطائف وجعل
اباسفیان مقدم الجیش فقاتلوا ثم اخذوا [redacted] الحصار فنصب رسول الله المنجنیق یرمی بالحجارة و
سواکن ان موضع بنو کنده و بنو سنبیه و بنو عتبه و بنو عبد یالیل بود ند چون این خبر باهل طایف رسید
علیه السلام رسید مستعد بجنگ شدند چون این خبر بگوش الحضرت رسید فرمود هر آینه کسی که را
فاتح ساخت مکه و حسن را قدرت میدارد که فتح طایف میسر گرداند الحضرت علیه السلام ابوسفیان
بن حرب را مقدمه الجیش گردانید اهل طایف اول لا قتال نمودند بعد ازان حصار کرفتند پس رسول
الله صلی الله علیه وسلم منجنیق را برپا کرد تا ازان سنکباران نماید و در نجا که مدت اقامت هژده روز بود
نیز جنکهای عظیم واقع شدند پس جماعه از کفار مقتول وجمعی کثیر زخمی کشتند منجنیق بفتح میم وسکون
نون وفتح جیم وکسر نون وسکون یا رتحتانی معرب منجنک وبعضی کویند معرب من چه نیک کویا
که نوعی میکنی ذات خود را که من چه خوشم وان فلاخن بر رکست فلاخن التی را میکویند که بان سنک
اندازند پس باعتبار حقوقیا بعنی انداختن مارا منجنیق هر دو زبان منفعل است چه در نصورت حروف اصلی
وی جیم ونون وقاف اند چنانچه ابوعبده از بعضی عرب نقل کرده که ما زلنا نحقق یعنی پیوسته ما منجنیق
در رمی قافیه تحقیق میران این لغة منسوبست بخصهم ابوسفیان فاسلموا وانقادوا بمعرفة ابی سفیان
ایمان آوردند وبمعرفة ابی سفیان منقاد حکم اسلام کشتند فذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی جدار عتبة وشنبة الذی استظل به رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمع راس زید بن حارثة
عنده فسجد رسول الله شاکر سجدة الشکر ودعا وعرفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی
دیوار عتبه وشنبه که مبنته سایه بان کرفته بود وسر زید بن حارثه نزد آن دیوار زخمی کشته چنانچه در
باب وفات ابیطالب کذشته بعد ازان چون فتح طایف دست داد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در انجا رفته سجده شکر کذارد ودعا خواست اللهم کما قضیت حاجتی واستعملت الاسلام
فاقض حاجتی ان تغفر لامتی فاوحی الله من قال لا اله الا الله محمد رسول الله خالصا دخل الجنة
خدایا چنانچه حاجت من برآوردی واسلام را غالب وبلند کردانیدی پس همچنین این حاجت
من برار که بهبخشی امت مرا پس حق سبحانه تعالی وحی فرستاد که بشارت دهد امت خود را بان مضمون

باین مضمون کسیکه بگوید بیست معبود بحق غیر ذات واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمالات و منزه عن نقائص
خداست و هرچه آورده راست و درست و موجب نجات است و راه هدایت در هر دوی اوست پس درآید
در بهشت الهم جعلنا من الداخلین فی الجنة آمین آمین ثم تولد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم
من الجارية القبطية بعد ازان هجدهمین سال هستم هجری در شهر دینی خجه حضرت ابراهیم پسر رسول الله از
ماریه قبطیه متولد شد در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آنحضرت فرمود زائیده شد مرا امشب غلامی
نام کردم او را باسم پدر خود ابراهیم و صدقه کرد بزن بنی مساری و صدقه بر مساکین و دفن کرد دنبی سر
او را در زیر زمین بستر سپرد ابراهیم را بدای ارضاع نام کسب زن آهنگری که او را ابو سیف میگفتند و آنحضرت
بدیدن ابراهیم در خانه ابو سیف تشریف می برد و در روایت هست از انس بن مالک که گفت ندیدم هیچ کسی
را مهربان تر بعیال خود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود ابراهیم مسترضع در عوالی مدینه پس میرفت
آنحضرت و ما هادی می بودیم و می درآمد در خانه و میگرفت ابراهیم را و بوسه میکرد او را و آنحذ المیزه صالحه
با قوم و قبیل میمون بعد ازان بگرفت میراث در مسجد خود و مساخته بودن را با قوم و بعضی میمون را میگوید میدهد جایگه
در فصل سیوم از کتاب ثانی خواهد آمد ان شاء الله تعالی ثم ارسل الکتاب الی حاکم بحرین بعد ازان استاد
نامه خود را بدست علاء بن الحضرمی بسوی حاکم بحرین در مواهب لدنیه میگوید که طائفه ای با استاد وی از
عکاسه آورده که گفت یافتم این کتاب را در کتب ابن عباس بعد از موت وی پس انتزاع کردم آن را
مضمون انکه فرستاد رسول خدا علاء را الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی و نوشت بسوی او کتابی را
در حالتیکه میخواند او را بسوی اسلام و نوشت بسوی رسول خدا اما بعد یا رسول الله خواندم من کتاب ترا
که مردم اهل بحرین نوشت پس بعضی از ایشان کسی بود که دوست داشت اسلام را و خوش آمد او را و درآمد
در اسلام و بعضی مکروه داشتند اسلام را و راضی نشدند بدان چنانچه یهود و مجوس پس هر چه حکم کنی
بدان عمل کنم پس نوشت آنحضرت بار دیگر بسم الله الرحمن الرحیم از محمد رسول الله بسوی منذر سلام
علیک پس بدرستی من حمد میکنم بسوی تو خدا را که نیست خدا جز وی و گواهی میدهم که خدا یکی
ست و محمد رسول اوست اما بعد من یاد میدهم ترا خدا را عزوجل و کسی که نصیحت میکند کسی
را نصیحت و خیر خواهی میکند مر خود را و کسیکه اطاعت میکند رسل مرا و اتباع میکند ایشان را اطاعت
و اتباع میکند مرا و کسی که خیر خواهی کرد رسل مرا خیر خواهی کرد مرا و تحقیق رسل من ثنا کردند بر تو

خبر را دمن شفاعت میکنم نزاد قوم تو پس بگذار مسلمانان را در چیزیکه مستند بران از تعالیم احکام شریعت
وعفو کن از ذنوب پس بدرستی که تو مادام که صلاح جوی و رزی و اصلاح میکنی امور خلق را معزول کرده
نمیشوی از علی خود کسی که قائم و ثابت ماند بر بهودیت و محو بست خود جزیه بنده بزودی دهد که مسلمانان
دماغ محو بس نخواهد نکنند و با ایشان عقد ظاهر نه بندند و منصب اخذ جزیه بعلاء الحضرمی مفوض شد
و بخوشنود علاء اموال را بدرگاه معلی حضرت صلی الله علیه وسلم مولف قدس سره ذکر این نامه
در بن سال موافق رومنه الدجاب کرده تم سریع علی تفلس بعد از ان بهدر بن سال هستم و بقولی در
سال نهم در ربیع الثانی فرستاد الحضرت صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب رضی الله عنه بجانب
فلس بضم فاو سکون لام و سین مهمله در آخر از قبیله طی و انجا بتخانه بود کلان باصد و پنجاه مرد از انصار
برصد شتر و پنجاه اسب پس شکست و وی رضی الله عنه بتخانه را دو بران کردان شهر را و غنیمت گرده
برده و دختران دو سیندان بسیار را اورده اند که حضرت علی کرم الله وجهه ان غنایم را بعد از اخراج
خمس قسمت کرد و آن خاتم را قسمت نکرد و بمدینه آورد و عدی بن حاتم که سردار قبیله بود بگریخت و
بشام رفت و خواهر سفانه بنت حاتم در بند افتاد و روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر در سرا تیکه
سبایا را انجا نگاهداشتند و آن حاتم همدران سرا بود و بند میکند بنت دختر حاتم انجا نشسته بود و دیبای
زرنی جمیل فصیح بود بر خاست و گفت یا رسول الله والد مرد و وافد عایب سند منت منه بن منت
نهند خدا بر تو انسرور رسید و الفکیست گفت برادر من عدی بن حاتم فرمودان کریمان از خدا و رسول
خدا این بگفت در وان سند و میگوید که روز دیگر نیز کرد بنت و من همان حکایت گفتم و همان جواب
شنیدم روز دیگر التفات نمود و مرکبی و خرجی انعام فرمود و رخصت کرد پس بشام رفتم و برادر
خود را دیدم و آنحرف که الحضرت نسبت بوی فرموده بود گفتم این سخن در وی تاثیر عظیم کرد
و گفت از خدا و رسول کجا گریزم پس متوجه مدینه شدم و شرح قدوم و اسلام وی در سال دهم مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی تم قصة زینب بنت الرسول صلی الله علیه وسلم زوجه ابی العاص
بن الربیع بعد از ان زینب بزرگترین دختران رسول خدا صلی الله علیه وسلم زوجه ابی العاص
بن ربیع وفات یافت سوده بنت زمعه دام سلمه دام ابن دام عطیه انصاریه غسل داد ندو در
حدیث متفق علیه آمده که گفت ام عطیه در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ما میکردیم ما گفسل

ما كه غسل ميدادم از پس كفت بشويد اورا سه بار يا پنج بار و اين استادت است بر عادت و
نرو فرمود بشويد بآب خالص و آب مخلوط كنار و بكار دانيد در بار اخير كافور در روايتي مشك هم آمده
وچون فارغ شويد شما اي زنان از غسل اعلام كنيد مرا ام عطيه كه روايه حديث است ميكويد چون فارغ
شديم ما حبر كردم الخرقت را پس انداخت بسوي ما نافي خود را و كفت شعار سازيد اين را يعني زير
كفن بپوشانيد نا حاصل شود هركت و از نجا استنجاب بتبرك است بآثار صالحين ام عطيه ميكويد يا فتم
موهاي سه كيس داشته ان را پس بشت او و بعد از تجهيز و تكفين و نماز دفن كردند و حضرت خود در قبر
در آمد رضي الله عنها اللهم صل علي روح محمد في الارواح و صل علي جسده في الاجساد و صل علي قبره في القبور
صلوات الله و سلامه عليه علي محمد واله الي يوم النشور السنة التاسعة الهجرت ذكر مغلطات و قايع سال نهم
هجري الي رسول الله صلي الله عليه وسلم نساء كه شهر ايلاء نمود رسول الله صلي الله عليه وسلم از ازواج خود
تا يكماه و الا يلاء اذا حلف بان لا يجا معها مدة تزيد علي اربعة اشهر فهي موقوفة بعد مضي اربعة اشهر
لم يكن لها عليه سبيل الا ان يفيء او يطلق و كان ايلاء طلاقا في الجاهلية فنسخ في الاسلام و
كه با زنان خود تا چهار ماه قربان نكنند و حكم وي انست كه فوض نكنند و قربان تمام ادا بپيش از كذشتن چهار
ماه چنانكه كريمه و علي الذين يولون من نسائهم تربص اربعة اشهر بدان حكم ميكند و اكر نكند كفارت
همين بدهد تا خرائيكه سران مترتب ساخته چنانكه كفت اكر قربان نكنم بتو چهار ماه بنده من ازاد است
و اكر چهار ماه كذشت و قربان نكرد واقع شود طلاق باين نزد امام ابو حنيفه و اصحاب وي رحمهم الله و اما
ايلاكه از الخرقت دراق رفته همين قسم است كه يكماه با الزنان مخالطت نكنند و سببش ان بود كه عن عيسي بن عبد الله
بن محمد عن ابيه قال سحر رسول الله صلي الله عليه وسلم حتي و انه ليخيل الي بعض نسايه الكهيف فتكلمت في ذلك
بكلام فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم انتن لاهون علي الله من ذلك و اخرجه من روايت است از عيسي
بن عبد الله بن محمد و عيسي روايت ميكند از پدر خود عبد الله كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم
مشغزان كشتني را سحر كرده بود پس فرستاد بسوي بعضي از زنان خود كه شت بشت را ان زنان چيزي عجب آورد
و تحقير داشت رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود كه شما بسكبتر و تقيير تر ايد نزد خدا از ين كوشت بشت و همه
را كذاشت فكان يقبل تحت اراكه علي حلوة كانت هناك في الزقاق الذي فيه دار امنة بنت وهب
سميت زقاق الحلوة و بيعت في سترة له فلما مضت تسع و عشرون ليلة دخل علي عايشه رضي الله عنها
فقالت ايلت شهرا الخرقت صلي الله عليه وسلم و ين ايام زير در يكي از قسم اراك بر جا بكه در اني

دركوه بود وران كوچه خانه امية بنت سعد بود بروزمي چيدند وان كوچه بسبب همين چاه نام
نهاده شد بكوچه حلوه وقصب مي گويند بعليه ودرشريه كه يكي از مواضع مسبعه محرقين بود وان
را رسول عليه السلام مخصوص بصرف خاص خود ساخته ودر يكماه از زنان هجرت نمود وآن ماه
بهشت ونه روز تمام كرديد وچون بهشت ونه شب بگذشت اول شبانه عائشه صديقه درآمد عائشه
رضي الله عنها گفت كه تو سوگند خورده بودي كه تا يكماه پيش ما نيايي وحال آنكه من شمرده ام كه
از بيست ونه روز هيچ نگذشته قال عليه السلام ان الشهر يكون تسعا وعشرين الحديث عليه السلام
فرمود كه گاه ميباشد كه ماه بيست ونه روز مي باشد واين ماه از انجمله بيست ونهالا البير گفت في سيرة
البلاط واين چاه كه هر وقيلوا ميباشد بدست چپ بلاط واقع است بلاط سنگها كه در صحن خانه سترده
باشند كذا في المصباح منرجم گويد كه در مدارج النبوة سبب ايلا باين نوع بيان كرده كه ازواج مطهرات
طلب نفقه وكسوت مي نمودند چيزي چند مي جستند كه ميسر نميشد بجهت ان ملالتي دست داد
واين سوگند خورد در روي ان رسول الله صلي الله عليه وسلم خلا بماريه يوم عائشه او حفصه فاطلعت
علي ذلك فعاتبت فحرم ماريه فنزلت يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك الاية في سورة التحريم ومشهور اسباب ايلا مرو بشت كه رسول الله صلي الله عليه وسلم
در روز نوبت عائشه يا حفصه رضي الله عنها بخانه ايشان رفت وري باجازت آنحضرت بخانه بدر
رفته ماريه قبطيه را طلبيده بخدمت خود مسرا فراز گردانيد عائشه يا حفصه بران مطلع شده واظهار
ملال نمودند آنحضرت فرمود كه راضي هستي كه او را برخود حرام گردانم گفت هستم يا رسول الله آنحضرت
ماريه را حرام گردانيد حق سبحانه تعالي اين آيه در اول سوره تحريم فرستاد كه اي پيغمبر چرا حرام ميكني
آنچه حلال كرده ست خدا تعالي مر تراوي طلبي بدين تحريم خوشنودي زنان خود را وخدا آمرزنده
ست مر سوگند خوردن تراهر بار كه كفارت سوگند مقرر كرده وقبل شرب عسل عند حفصه فواطات
عائشه بسوده وصفيه فتفان انا اشم منك رائحة المغافير فحرم العسل فنزلت وبعضي درشان نزول
اين آيه چنين گفته كه آنحضرت عليه السلام شربت شهد را نزد حفصه بنوشيد ودير گشت عائشه
برشك برد وموافقت كرد عائشه بسوده وصفيه پس هر سه اتفاق بسته گفتند كه يا رسول الله ما ازدهان
تو بوي مغافيري مشنويم آنحضرت فرمود كه حرمت العسل فوالله لا اكله ابدا پس حرام گردانيد شهد را

سراي

شهد را بر خود حق سبحانه تعالی ایه مذکوره نازل کرد مغافیر جمع معفور بضم میم وسکون غین معجمه وضم فا
نام صمغی است که از درخت عرفط می برآید وبوی کریه میدارد ومتنجم گوید این مقدمه باعث ملالت
خاطر شریف گشت وسوگند خورد ولعنی سبب ایلا این قول را گفته اند وشاید این هر اسباب
ایلا گشته باشند واین هجو باید کرد که آزار نامیرسید ودیگر را نیاید وایلا نکرد وسوگند نخورد ونادر مرتبه
اخیر ایلا کرد والله اعلم بالصواب ثم رجم الحادثة بعد ازان بهمدرین سال نهم هجری بتکار
کرده شد زن حادثه که سبیعه نام داشت وحادثه منسوب بنام حادث بن معجمه نام مردی ابو قتیله واین
زنان نزد الحضرت آمده اعتراف زنا کرد وطلب تطهیر نمود با قامت حد زنا وحضرت تغافل زد
چنانکه عادت شریف بود در سنه وکتمان فاحشه واین زن راضی نشد الا باقامت حد وان
زن السنتین بود از زنا وحضرت فرمود صبر کن تا وضع حمل کنی که بچه شکم تو گناه ندارد وچون متولد
شد از وی فرزند باز آمد وعرض نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچه او صغیر است چون اورا
سنگسار کنم بچه او را که نگاه دارد مردی از انصار برخاست ومتکفل رضاع او شد الحضرت
اورا بمبوی گذاشت تا شیر دهد چون مدت رضاع کذشت پارچه نان در دست فرزند
نهاده در مجلس شریف آمده طلب اقامت حد نمود پس الحضرت حکم کرد برجم وی وتا
سینه اورا در زمین دفن کردند وسنگسارش ساختند ثم سریه خالد بن الولید الی الکدر لعبد
ازان احدرین سال نهم سریه خالد بن ولید که بسوی الکیدر فرستاده شد واقع شد ثم غزوة تبوک
وهو موضع بین وادی القری والشام علی ثلث عشر مرحلة من المدینة وانها اخر عمل المدینة و
از وقایع عظیمه سال نهم غزوه تبوک است وان موضعی است درمیان وادی القری وشام
برسیزده منزل از مدینه واین موضع سر حد عمل مدینه است ولعنی چهارده مرحله گفته اند ولعضی
گویند نام حصنی است ودر قاموس نام ارض میان مدینه وشام گفته ولعضی گویند که نام چشمه
الست دران زمین چون لشکر اسلام دران سفر بان چشمه شدند بان اضافه کردند چنانچه بیشتر
معلوم خواهد کرد ومخرج برای این غزوه روز پنجشنبه در ماه رجب است بی خلاف روی
انه لما قتل اهل مؤته جعفر بن ابی طالب وغیره قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جعفرا
یطیر فی الجنة فلعنت بالطیار وتر حم علی اولاده وقال [illegible] لعلی رضی الله عنه من المناخ

رفانا رفوه تعزام رسول الله صلي الله عليه وسلم مرويست كه چون اهل موته جعفر بن ابيطالب وديگر ياران
الحضرت را بكشتند چنانچه مفصلا در ابتداي سنه هشتم گذشته رسول صلي الله عليه وسلم فرمود كه جعفر در بهشت
مي پرد پس ملقب بطيار شد والحضرت براولاد وي ترحم فرمود كه محمد بن جعفر بعم من ابيطالب شبيه
است وعبد الله بن جعفر در خلق و خلق بمن ميماند واينها نزاد عاد خير كرد وبراي اهل جعفر طعام فرستاد
وفرمود كه براي اهل جعفر طعامي بفرستيد چه اينها نرا مشغولي پيش آمده كه فرصت طعام پختن ندارند
وعلي رضي الله عنه رانفرمود كسيكه برادر او نباشد پس من برادر اويم ومقصود ازين كلام اصطبار انجام
است كه اي علي از شهيد شدن برادر خود غم مخور كه من برادر تو هستم پس الحضرت ال جعفر را تا
سه روز تعزيت داشت واستخلف عليا رضي الله عنه في المدينة فقال اتخلفني في النساء فقال اما ترضي
ان تكون مني بمنزلة هارون من موسي الحديث چون براي غزوه تبوك عزم كرد علي بن ابيطالب را در
مدينه يادر اهل خود خليفه گرداند علي رضي الله عنه گفت اما ميگذاري مرا در خوردان وزنان الحضرت
فرمود اما راضي نميشوي كه باشي نسبت بمن بمنزله هارون نسبت بموسي چون موسي عليه السلام
بميقات رفت گذاشت هارون راكه برادر وي بود وخليفه گرداند او را در قوم خود چنانچه حق سبحانه
تعالي فرموده واذ قال موسي لاخيه هارون اخلفني في قومي الحديث پس در نيجا مقدمه ضروري است
كه بي وآن نبايد كه شد كه فرقه شيعه باين حديث تمسك نموده اند در انكه خلافت بعد از رسول
عليه السلام حق علي است ودر ضرورت وصيت است ازان حضرت مرعلي مرتضي را بخلافت وعلماء
سنت وجماعة گويند كه حجة سنيان اين است چه ظاهر حديث اينست كه الحضرت صلي الله عليه
وسلم خليفه ساخت وي را رضي الله عنه در مدت غيوبت خود بغزوه تبوك والازم نمي آيد از استخلاف
او بر اهل در نجا استخلاف بر امة چنانچه موسي عليه السلام خليفه گردانيد هارون را در قوم خود در
مدت غيبة او بمناجات وهرون خليفه موسي بعد از وي ووفات هارون هيجده سال است از
وفات موسي بچهل سال والحضرت استخلاف كرد عبد الله بن ام مكتوم را براي امامت مردم در نماز
پس علي رضي الله عنه نفقد احوال اهل وعيال مي نمود واين مكتوم امامت نماز بردم ميكرد واگر مقصود
خلافت مي بود امامت نماز بعلي رضي الله عنه نميكرد بلكه اولي واهم بود فخر العسكر وكان
الاولاك عشرة فقال عثمان رضي الله عنه علي جهاز من لا جهاز له الحضرت عليه السلام در سامان

درسامان لشکر مبالغه و تعریض فرمود و ناهر کس بمقدار همت و قوت وسع و امکان خود در کار سازی
لشکر اسلام امداد نمود و درین وقت عسرت بسیار بود که شتر ده تن را از فقرا اصحاب از یک شتر میتوانستند
که نوبت بنوبت سوار میشدند و جو خرما و جو کرم خورده و جربی بوی کرفته زاد میداشتند و آب بمقدار کم یاب
بود که با وجود قلت مراکب شتر میکشتند و بر طوبات اجواف و امعاء ران و ناهنها نرسیده بود و برک
درختان میخوردند تا کفهای دهان اماسیده و لبها مثل لبهای شتر کشته بود و اعضای صحابه نیرو در بدن
آمدن بحکم طبیعی کراهیتی داشتند عثمان رضی الله عنه کفت برمن لازم است تهیا اسباب کسی که سامان
ندارد و جهاز بالفتح والکسر رخت عروس و مسافر و مرده کذا فی الصحاح ذکر فی البیضاوی ان عثمان جهز
جیش العسرة بالف بعیر بافتها بها و احلاسها و رحیضا وی آورده که عثمان رضی الله عنه کار سازی جیش
العسرة که عبارة از غزوه تبوک است نمود بهزار شتر با پالانها و کلیمها که بر شتر می افکنند و صراح آورده که
قبت بالان و افتاب جماعه و احلاس بجار مهمل جمع حلس بکسر حا کلیم سطبر و احلاس جماعه فرمود
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون فی سورة البقرة پس ابن آیه در سوره بقره فرود آمد کر انانکه خرج میکنند مالهای خود را در راه خدا
پس از پی درپی ازدن آن چیزی را که نفقه کرده اند منتی و ازاری مر ایشان راست فرد صدقه
ایشان نزد پروردکار ایشان و ترسی نیست ایشان را از کم شدن فرد ونه ایشان اندوهکین
شوند از فوت ثواب و انی عبد الرحمن بن عوف اربعة الاف درهم و انی ابوبکر کل مالی بهته فقال
علیه السلام ما اخلفت له اهلک قال الله و انی عمر نصف مالی بهته فقال ما اخلفت قال نصفا قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا الفرق بینکما و میاورد عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم و میاورد
ابوبکر صدیق آنچه در خانهٔ خود داشت آنحضرت علیه السلام پرسید برای عیال خود چه کذاشتی
ابوبکر صدیق کفت خدا و رسول او را ذخیره کذاشتم و این کلمه کنایت است از اوردن آنچه لایق
کار تجهیز بود و میاورد عمر رضی الله عنه نیم آنچه در خانه خود میداشت آنحضرت پرسید که چیزی خانه خود
چه کذاشتی عمر کفت نیم آنچه آورده ام رسول الله صلی الله علیه وسلم بشیخین خطاب کرده فرمود
که تفاوت مر انبسیان شما همان قدر است که میان این دو کس و عمل شما ست و آنچه سایر اغنیا
و اغنیای مهاجرین و انصار ابواب بذل اموال کشادند و بعضی از زنان ایشان زیور ها از دست

وپای درون وکوشش برآورده بخدمت الحضرت فرستادند فخرج الی تبوک وبهاعین تبض بمقدار
فسبق رجلان بدخلان فیها بسهمین ابکروا ماؤ با فقال علیه السلام مازلتما تبوکانها ای تخرکا منها شرت
تبوک الحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تحمیر سنگ بسوی تبوک بیرون آمد وران مکان چشمه بود
که سبید می نمود باب بس دو مرد از پیش رفته که دران چشمه دو تیر را در آورند تا آب وی افزون
گردد الحضرت علیه السلام فرمود که بهم بسته این را جنبش داده باشند تا آب بیرون آید ومولف گوید
سره تفسیر بتوک تبوک کرده واین قریب است بانچه که در صحاح آورده بس نام نهاده شد این
غزوه بغزوه تبوک زیرا چه مشتمل بر قضیه او حال فتح در چشمه وتحرک آب شده تبوک در لغته کندن
زمین است بحوب ومانند ان تا آب پیدا شود وذکر صلی الله علیه وسلم غزوة فیها ثالث رکزات فانفجرت
ثلثة اعین وبزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیزهٔ خود را دران چشمه سنگریزه پس جاری شد
چشمه در صراح آورده که رکز در زمین زدن نیزه است وبرکزات جماعة وذکر غزوة از قبیل ذکر لیلة است
در قول وی سبحان الذی اسری بعبده لیلا که تاکیدا واقع شده بانچه بعد فعل کرده چنانچه در
اسری میگویند مترجم گوید عرض لشکر نمودند بقولی سی هزار کس ودر شمار آمدند وبعضی اعتقاد هزار گفته
اند واین اشهر روایات است وذکر وهی صد هزار نیز گفته وکان مقدمة الجیش عمر بن الخطاب و
کان فی الجیش عشرة وقلة ماء وحرارة الصیف فتخلف جمع من الجیش وهلکت جمع فی الدینة واستاذ
نوافی التخلف مقدمة الجیش عمر بن الخطاب کردید وطلحه بن عبدالله سعیده وعبدالرحمن بن عوف
میسره ودر شکر اسلام عسرت زاد وقلت اب حد کمال بود چنانچه گذشت وکرمی هرا بدرجه تمام
جمعی از منافقان که ایشانرا در معذرون میگویند استاد ودرتن بودند عذرها پیدا کردند ودر
مدینه ماندند واز الحضرت طلب اذن در تخلف نمودند وجمعی از منافقان که ایشانرا متخلفون
میگویند بعد از روان شدن لشکر از ثنیة الوداع تخلف نمودند روی ان المنافقین استاذنوا
نبا رسول الله فی القعود عن الغزو واعتلوا باکاذیب فاذن لهم رسول الله فنزلت عفا الله عنک لم
اذنت لهم حتی تتبین لک الذین صدقوا وتعلم الکاذبین فی سورة البراءة مروی است که جمعی از منافقین
اذن طلبیدند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جدا ماندن از غزوه تبوک وسیصدتن دروغ
جلبه کردند وبیدی شتافتند الحضرت علیه السلام اجازت تخلف داد پس در سوره براءة ایزد ایشان را

فرود آمد که در گذرانید خدایتعالی از تو جرا دستوری دادی تا دروغگو روشن بشود مرا تا آنگاه راست گفته
در الحقه اره تو ضعیف سستی در دروغ گویان را دوگری المهتدی فیما قبل انما فعل رسول الله شیئین لم یومر
بهما اخذ الفداء و اذنه للمنافقین فعاتبه الله علیهما انتهی در بیضاوی آورده که بعضی میگویند که بعمل
بیاورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر در چیزیکه نمیدان مامور بنود دریکی اخذ فدا و دیگر دستوری دادن
دری منافقان متعلقان عرده بتوک را چون بدون امر بفعل آورد در هر دو
مقدم الله تعالی اورا عاتب شود و انجا لولا کتاب سبق من الله لمسکم فیما اخذتم عذاب الیم و انجا عفا الله
عنک فرمود و این کنایت است از خطای وی در اذن زیرا که عفو از واقع خطا است و تخلف
عن غزوه تبوک عبد الله بن ابی بعد ما خرج مع الرسول کما انصرفوا یوم احد فقال الله تعالی و لو ابس
ماندن از غزوه تبوک عبد الله بن ابی منافق با هم میکوشند ان و منافقان خود بعد از انکه یا رسول علیه السلام
از مدینه بیرون آمده بود از موضع ذی حده که اسفل از ثنیه الوداع است چنانچه در روز غزوه احد تخلف
نموده بودند حق سبحانه تعالی در سوره توبه خبر داد لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لک الامور حتی
جاء الحق و ظهر امر الله و هم کارهون فی تلک السورة هر آینه طلب کرده بودند فتنه را پیش از این و
بگردانیدند برای تو مصلحتها تا انکه بیامد نصرت حق و غالب شد کار خدا و ایشان ناخواهان بودند
و قال المنافقون محمد اذن سامعة یقول ما شئنا فیصدق بما نقول فنزلت و منهم الذین یوذون النبی
و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یومن بالله و یومن للمومنین و رحمة للذین امنوا منکم و الذین
یوذون رسول الله لهم عذاب الیم و الحقند منافقان چون جلاس و اصحاب او که محمد گوش شنوا است
میگوید آنچه میخواهیم پس تصدیق میکند ما آنچه میگوئیم پس این آیه فرود آمد که از منافقان انانکه می
ازارند پیغمبر را و میگویند که او مردی خوش شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند بگو ایشان
را که او شنونده خیر است بشمارا تصدیق میکند خدای را و در هرچه و قبول میکند منوبت مسلمانان را
و رحمت است برای اهل ایمان از شما و انان که ایذا میرسانند بپیغامبر عذاری الیم راست است اذ
در دو بنده شیخ عبد الحق در مدارج النبوة آورده که چون لشکر اسلام بعد از قطع منازل و طی مراحل
به تبوک رسیدند در بیستی و دماه و بیست و دو روز و بر واپسی بیست روز توقف نمودند
و از تبوک راه کوچ شب و روز پیمودند قیصر و لشکر روم را شنیدند خبر شوکت مسلمان خوفی

در عجی در دل افتاد که هیچ حرکتی از ایشان بوجود نیامد نقلست که در منزل تبوک بخدمت رسید که
بادشاه ایلة بود بنزد سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد و جزیه قبول کرد و مصالحه واقع شد واز
قرائن و عوائد که در حین سفر تبوک بود تجدید و از مقیاس نفوس حضرت صحابه و حصول تواب و توفیق
انفاق مراتب غنای ایشان بانواع ظهور پیوست و ضمایر اهل نفاق که باعث بر نزول آیات قرانی بود
و موجب دجر و تشدید منافقان و موجب حصول عبرت و فخرت مومنان و ظهور شوکت و ابهت و
جلالت لشکر اسلام بر بادشاه قیصر روم و ملوک دیگر اطراف و اکناف و ادخال خوف و رعب در
دلها ایشان و انکه الحضرت بر سر ایشان مزفت و ترک مبا شرت بمحاربه و مقاتله نمود درین تنبیه عبرت
و تنبیه ان جناب بود که بنفس شریف خود در برابر نصرانی افتد نادر قلت محارم الناس مساوات
و مقابلت و معادلت نه افتد و مانا نکه حکمت این بود که از جانب پرور دکار جل جلاله مامور
بمحاربه و قتال شد و الله علیم حکیم انتهی از اینجا معلوم میشود که محاربه واقع نشد و مولف قدس سره
میفرماید و کان کفار تبوک یقاتلون کل یوم و لما حاصر رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ثنین
سادس عشرین من شعبان مقدمة الجیش انهزم الکفار و اخذوا الحصار فدخل المسلمون من
کل ناحیة و احرخوا فقتلوهم و اسروهم و اخذوا مغانم کثیرة کافران تبوک هر روز مقاتله می نمودند
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه لبست و ششم شعبان مقدمه الجیش گردید و مقاتله نمود
کفار هزیمت خوردند و حصار کشتند پس لشکر اسلام از هر ناحیه در آمدند و بمواضع و مساکن ایشان
انس دادند و بکشتند و اسیر کردند و غنایم بسیار فراگرفتند و الله اعلم بالصواب ذکر فی البیضاوی
ان طایفة من المتخلفین اتوه فحلفوا فعفی عنهم علی سواری المسجد لما بلغهم فانزل فی المتخلفین فعقدم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل المسجد وصلی رکعتین فرآهم فقال عنهم فذکروا انهم
اقسموا ان لا یحلوا انفسهم حتی تحلهم و رسیضاوی آورده که روایی از متعلقان که هفت تن بودند
چون از تهدات الهی که در باره متخلفین نازل شده بود خبر یافتند نفوس خود را بستونهای
مسجد نبوی استوار کرده بستند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع نموده بمدینه
منزول فرمود بعادت معهوده بمسجد در آمد و دو رکعت نماز گذارد و جماعه مذکوره را دید و از احوال
ایشان پرسید پس بعرض رسانیدند که ایشان سوگند خورده اند که نکشایند خود را مگر

مانکنایی ایشان را فعال وانا اقسم ان لا احل لهم حتی اومر فنهم فنزلت واخرون اعترفوا بذنوبهم
خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم فی سوره البراءة الحضرت
علیه السلام فرمود که من خبر نکنم میخورم اینکه نکنایم ایشان را تا که مامور بکنا دن نشوم پس در براءة
این آیه فرود آمد و دیگران هستند که اقرار کردند بگناهان خود امیخته اند عمل نیک را با عمل دیگر که بد است
نزدیک ست که خدا برحمت متوجه شود بر ایشان هر آینه خدا مرزنده مهربان است روی ان
عبد الله بن عبد الله بن ابی رئیس المنافقین وکان من المخلصین سال رسول الله فی مرض ابیه
ان یستغفر له ففعل فنزلت استغفرلهم اولا تستغفرلهم ان تستغفرلهم سبعین مرة لن یغفر الله لهم فی سورة
البراءة مرد بدست که عبد الله بسر عبد الله بن ابی که رئیس منافقان بود و پسرش از مسلمانان با اخلاص
ومیرا از نفاق بود در مرض موت پدر خود که در آخر شوال بیمار شد و در روی قعده بر دراز الحضرت
صلی الله علیه وسلم طلب استغفار پدر خود نمود الحضرت امرش خواست در سوره براءة این آیه نازل
شد که استغفار کن برای ایشان که منافقان شدند یا امرشش مخواه برای ایشان اگر امرش خواهی
برای ایشان هفتاد بار پس نمی آمرزد خدا ایشان را فعال علیه السلام لازیدن علی السبعین
العدد فنزلت سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم پس الحضرت علیه السلام
فرمود هر آینه زیاده خواهم کرد عدد استغفار را بر هفتاد بار پس نازل شد که برابر است بر منافقان
اینکه استغفار کنی برای ایشان یا نه استغفار کنی هر ایشان را هر آینه نخواهد بخشید خدا ایشان را و عدم
قبول از محل ثبت بلکه عدم قابلیت ایشان است بسبب کفر که صادر است ازان متر جم گوید رسول
علیه السلام سبعین عدد مخصوص فهمیده تجویز نمود که ما ورا این عدد حکم دیگر داشته باشد پس حق سبحانه
تعالی بیان نمود که مراد از سبعین مگفتن محض است نه که تحدید بحد معین و هر آینه شایع گردید استعمال
هفتاد و مجموع ایام عدد گویا که سبعه عدد تمت است بتمامه چنانچه نزد عرب مراتب اعداد هفت اند احاد
عشرات میات احاد الوف عشرات الوف میات الوف الوف بایں مشکل
..... اذکر فی البیضاوی ان عبد الله بن ابی رئیس المنافقین دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی مرضه فلما دخل علیه سأله ان یستغفر له ویکفنه فی اشعاره الذی یلی جسده ویصلی علیه فلما
مات ارسل قمیصه لیکفن فیه وقام لیصلی علیه فنزلت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم

علي قبره في تلك السورة در بيضاوي آورده كه عبدالله بن ابي رئيس المنافقين در مرض موت خود رسول الله
صلي الله عليه وسلم را بخواند و از وي سئوال نمود يكي آنكه طلب آمرزش من كند و ديگر آنكه چون بميرم شعار يكه متصل
بدن وي باشد مرا به پيچد و كفن سازد و در صراح آورده كه شعار بالكسر جامه كه بر تن شايد چون پيراهن و ازار
و جز آن و سيوم آنكه نماز جنازه بر من بگذارد چون منافق مذكور بمرد الحضرت پيراهن مبارك خود فرستاد و نماز وي گذارد و
خود و خلق بر وي نماز بر وي گذاردند و اخوذ نماز نكذارده بود كه در سوره برائة آيتي فرود آمد و بعضي ميگويند
كه بعد از نماز جنازه گذاردن فرود آمد كه هرگز نماز مگذار بر هيچ يكي از منافقان كه بميرد و ما بمست بر سر گور
وي براي دفن و زيارت يا دعا و استغفار مستقيم گويد بايد دانست كه الحضرت عليه السلام از تكفين وي در
پيراهن خود منع كرده نشد از نماز بر وي نهي كرده شد سر وي است كه اگر از دادن پيراهن خيزيا زدا شته شدي
شايبه بخل بايشان الحضرت محل كرم بود يي و ديگر آنكه عبدالله بن ابي عم وي عباس رضي الله عنه را دو فيكه
دراساري بدر آمده بود پيراهن خود داده چنانچه از روايت بخاري معلوم ميشود و در ين وقت الحضرت بجهت
سئوال وي پيراهن خود بوي داد و ما مطابقات و عوض ان پيراهن با شد و نماز جنازه دعا ميت و استغفار
اوست و ابن درحق كافر منع است و ذكر في المشكوة عن جابر رضي الله عنه قال اتي رسول الله صلي الله عليه وسلم
عبدالله بن ابي بعد ما دخل حفرته فامر به فاخرج فوضعه علي ركبتيه فنفث من ريقه والبسه قميصه قال
وكان كساعباسا قميصا متفق عليه در مشكوة حديث متفق عليه بروايت جابر بن عبدالله رضي الله عنه آورده
كه گفت جابر بيامد رسول الله صلي الله عليه وسلم بر الله عبدالله بن ابي بعد از انكه در آورده شد بگور و در گور
كنده براي وي پس امر كرد تا بيرون آورده شد پس نهاد الله او را بر هر دو زانوي مبارك خود
و بدميد از آب دهن خود و بپوشانيد او را پيراهن خود جابر گفت زيرا چه عبدالله بن ابي عباس بن عبد المطلب
را پيراهني بپوشانيده بود و ذكر في الحاشيه ان عبدالله بن ابي كان ظاهر النفاق و انه صلي الله عليه وسلم فعل
ذلك قبل نزول قد تصل علي احد منهم مات ابدا و الله تقم علي قبره در حاشيه ميرجمال الدين اصفهاني كه
بر مشكوة ست آورده كه عبدالله بن ابي در صفة نفاق مشهور بود و الحضرت صلي الله عليه وسلم پيراهن پوشانيد
قبل از نزول آيت متع كه فلا تصل علي احد آخ با شد ثم بحريب مسجد ضرار بعد از ان بعد دين سال نهم هجري بعد از
رجوع از غزوه تبوك و بر اثر مسجد ضرار واقع شد و نام قصه بنا ر اين مسجد و تخريبش است كه پيش از قدوم
الحضرت بمدينه ابو عامر راهب كه از اكابر قبيله خزرج بود دين نصرانيت اختيار كرده و مهارتي در رويت و

در قریت و تحیل پیدا کرده و طریق عبادت و ریاضت پیش گرفته و داعیه ریاست در سر
داشته بود و در اوایل حال او صاف و نعوت پیغمبر آخر زمان بر اهل مدینه میخواند که وصف
او از حق طلبی شنیده ام اما چون آنحضرت در مدینه هجرت نموده آمد و مسلمانان شیفته جمال و
کمال وی صلی الله علیه وسلم گشتند و دین اسلام اختیار کردند آتش حسد از کانون باطن آن
شقی شعله زد و محبت دنیا و حب ریاست و اغوای شیطان راه وی نزد مردم و از متابعت
آنحضرت منع کردن و باز داشتن بسته گرفت گفتند تو نه آن بودی که وصف و نعت او برای ما تقریر
میکردی چونست که اکنون مردم را از متابعت او باز میداری میگفت ان غیرت کمن میگفتم و این
دیگرست کمشابهت بوی دارد و الکمن میگفتم نمیخواهند رسول خدا صلی الله علیه وسلم او
را بخواند و دعوت کرد وی قبول نکرد و همراه قریش بجنگ او رفت چون در غزوه بدر مسلمانان را عربی و
شوکتی حاصل شد از مدینه بکه رفت و بجنگ و کفار قریش نا برحرب و عناد آنحضرت دلیر ساخت و
در جنگ احد اول کسیکه نیزه بر سر اسلام انداخت وی بود بس مسلمانان او را فاسق لقب کردند
و آنحضرت او را دعا بد کرد و لعنت بار خدایا او را طرید و وحید بمیران و در آخر همچنین واقع شد و بعد از غزوه
احد بکه رفت و بروم رفت و بر دوانی همراه لشکر کفار بجنگ حاضر بود و او را بجا قرار نبود و هر نفل رفت
و ملازم و مقرب درگاه او شد و میخواست که از وی لشکری بجنگ آنحضرت بیارد و صورت به بست انجا
نامه بنام منافقان مدینه نوشت که شما در برابر مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون
بمدینه آیم در انجا بنشینم و بیاغاره علوم مشغول شوم دران مسجد مرا و شما را مرصدی بود و ناهر ذکر و مصلوت
که در خاطر راه یابد بفرصت در انجا بظهور رسانیم پس ان قوم مسجدی ساختند و در تر صیص و احکام
آن سعی نمودند و پیش از توجه آنحضرت بغزوه تبوک بانجام رسانیدند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بغزوه تبوک برآمد به نزدوی آمدند جرب زبانها و نفاقها را کار فرمودند و گفتند یا رسول الله برای
ضعیفان و بیماران وقت سرما و باران جایی ساخته ایم التماس داریم که قدم رنجه فرمائی و بنماز گذاردن
ان مسجد را مشرف سازی و برکاملت نهی آنحضرت در جواب ان منافقان فرمود حاله حالا متوجه
غزائیم اگر بیائیم و خدا خواسته است نماز کنیم و کاران بسازیم چنانچه مولف قدس سره مینویسد
لان اناسا من الانصار اتوا مسجد الیوم فیه ابو عامر الراهب و کان قد ترهبن الله در سوره صلوا فیه

ثلثة ایام روایت ست که بعضی مردمان از مدینه که ظاهر خود را انصار الخزرج میگفتند مسجدی بنا کردند
که ابو عامر راهب در دی امامت نماید و ابو عامر از خدا و رسول وی گرخته بود چنانچه مفصلا معلوم کردی
پس تا ست روز در وی نماز گذارده بودند و عن الزهری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما فصل من
غزوة تبوک ونزل بذی اوان نزل علیه روایت است از ابن شهاب زهری که رسول صلی الله علیه وسلم
چون از غزوهٔ تبوک مراجعت فرمود و بمنزل ذی اوان نزول کرد این آیه در سوره توبه فرود آمد والذین
اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل ولیحلفن ان ارد نا
الا الحسنی والله یشهد انهم لکاذبون و از ایشان اناند که ساخته اند مسجدی برای زیان رسانیدن و بجهة
کفر و برای تفرقه افکندن میان مسلمانان و بکمین ساختن برای امامکه جنگ کرده اند با خدا و رسول او پیش
ازین و البته سوگند خورند که نخواسته ایم مگر خصلت نیک را و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ گو ماند قدغا
مالکا و معنا و عاصما و قال انطلقوا الی هذا المسجد بعالم اهله فاهدموه وحرقوه فانطلقوا مسرعین ففعلوا و راه
ابن اسحاق المغازی صلی الله علیه وسلم مالک بن احشم و معن بن عدی و عامر یا جمعی دیگر طلبید و گفت
بروید بسوی این مسجد یکه ظالمان بنا کرده اند پس اندر آیید و بدهید و بسوزید پس ایشان شتابان شدند
و هر چه فرمان شده بجا آوردند روایت کرد این حدیث را ابن اسحاق در سیرة خود قال ابن اسحاق صلی الله علیه
وسلم ان تتخذه کنا سنة یبقی فیها الضعیف والسنن بپیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اندکمان را که کهن
و مزبله سازند تا هر بجاستی دهلندی و کندکی که می بود در انجا انداخته میشد و کوبیده بعد ازو بران کردن و
انداختن ان نامد تهامی مدید و دود از انجا بر می آمد ثم تتابع وفود کثیرة الاسلام فاسلموا بعد از ان بسم
درین سال نهم هجری بعد از انصراف از غزوه تبوک وفود کثیره بی در پی برای ایمان آوردن می آمدند والکثری
در ربیع اسلام می آمدند اگرچه در بعضی سنوات سابقه نیز می آمدند لیکن کثرت و تتابع و توالی درین و درین سنه
بود لهذا این سال را سنة الوفود نام کرده اند و وفود و وفادت بمعنی دخول و رود و آمد و وفود جماعة
وفد اسم جمع که برای فرستادن هر عظیم بر گزیده شوند واقد واحد او ست مثل رکب و راکب و جماعه
کثیر از علماء حدیث و سیر مجموع وفود انچه گذر کرده اند زیاده بر شصت است و در بن کتاب ذکر جمیع خالی از
طول بنسبت معهذا مولف قدس سره از ذکر انها تعرض نکرده لیکن اسامی بعضی از انها که کثری درین سال
و برخی در سنوات دیگر آمده اند مذکور میگردد از جمله وفود بلی و فدعی اسد بن خزیمه است و ه آن ازان

وده تن ازان قوم آمده مسلمان شدند و دیگر وفد فزاره بقارعه متوجه و روزی در اقریب مشت کس آمدند و
اظهار اسلام نمودند و طلب یاران کردند چنانچه در معجزات مذکور گشته کران اعرابیا دخل المسجد آمدند دیگر
وفد بنی مره مرده مرد آمدند و مسلمان شدند و دیگر وفد بنی البکا آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند و دیگر وفد
کنانه آمدند و مسلمان گشتند و دیگر وفد بنی بال دیگر وفد عامر بن صعصعه بود صاده عین مهمله آمدند و میان
ایشان عامر بن طفیل و اربد بن سعود قصه عذاریان در فتنه گذشته و ارباب سیر نوفد عامر ذکر
کرده اند و بنی عامر گروهی از صعصعه اند و بدین وفد عزاین الستیقا ناقی اهل ایمان آورده اند دیگر وفد عبد القیس است
درین بار چهل مرد بودند و باری در سال پنجم سنه وده مرد آمده بودند و دیگر وفد دوم چهارم بن ثعلبه که ادرا بنو سعد
بن بکر فرستاده بود ندان مرد سوگند میداد و ازان حضرت از صدق رسالت و از نماز و روزه
و رکوة و حج و فرضیت انها و ترک عبادت اصنام و بیزاری از ایشان می پرسیدند و هر یکی سوگند میداد و
و انحضرت علیه السلام نعم میگفت چون فیصل خود مراجعت نمود اول سخنی که با قوم خود گفت دست شام و
اثانت لات و عزی و مناف مسل بود رادی میگوید شنید و سوگند کرد شب نگذشته بود که همه ان قبیله مسلمان
شدند و دیگر وفد بنی فتح موجه و کنزالام و تشدید تحتانیه همکی اسلام آوردند دیگر وفد نجیب بضم نا و جیم
مفاتیح ازا جاست و ایشان سیزده مرد بودند اسلام آوردند الحضرت با ایشان محبت زیاده کرده دیگر وفد
دارم از قبیله لخم نخاز معجمه و ایشان ده مرد بودند دیگر وفد ثقیف دیگر وفد کنده بکسر کاف و سکون نون دیگر وفد هوازن
و دال مهمله نام بنی ازین نصب نون عفیر است بدری ازین زیرا که غزان نعمت بدر کرده و با خوال خود
ملحق گشت مشتق از کنود بمعنی ما یار سانی کردن ان الانسان لربه لکنود و فتح کاف سنزنام بنی ازین شد
هشتاد و اشصت سوار از کنده آمده بودند موهای سر شانه کرده و سلاحها پوشیده و جبهای پر دیبائی که نگاریها
ان بحریر دوخته بودند و بر کرده و چون بر آن حضرت در آمدند فرمود تا اسلام بنا و رده اید گفتند بلی آورده ایم
فرمود پس جهت این حریر کردن تهای شماست پس شق کردند و کشیدند از بر و انداختند دیگر وفد اشعریین
دیگر وفد عبدان بسکون میم که قبیله ایست ازین دیگر وفد تنوخیین بفتح میم و فتح نای که نام قبیله ایست دیگر
وفد دوس بفتح دال نام قبیله که ابو هریره از انجاست دیگر وفد بهرا که نام قبیله ایست ازین سنزده مرد
بودند بایمان آوردند دیگر وفد عذره نام موضع معروف است بشام و اکثر اهل ان بعشق مبتلا باشند
و مهدیین خیال خود خال جان مهدیند دوازده مرد بودند اسلام آوردند و بشارت داد ایشانرا

دیگر وفد هوازن

بقع شام ظاهر این فتح بنت فتح است که در زمان عمر رتبی الدوله عنبر واقع شد دیگر فوج عارب که نام قبیله است
ده کس آمدند و مسلمان شدند دیگر وفد نصاری بحضور پیغمبر آمدند عرب جی ست از بین قدوم آوردند یازده
مرد بسیار بعایشت کردند بر اسلام و رفتند بسوی قوم خود و خلق بسیار مسلمان شدند و ایشان اسلام دیگر وفد بنی
دیان ان سکه خود بودند دیگر وفد بنی عجس کسی را بملازمت آنحضرت نفرستادند و گفتند با رسول الله ما از قرار
ما قدوم اوردیم بس خبر اوردند ما را که بنت اسلام بر کسی داکه قبیلت بهجرت مراد او ما را اموال و
مواشی است اگر اینچنین امر شود بفرد شیم این اموال و مواشی را و بیش تو بیائیم پس فرمود آنحضرت
بقومی در بند خدا ما را بر جاکه باشید که ملکند و بهائی بنی دارد از غلامهای شما چیزی را دیگر وفد ازد و قبیله همزه و
سکون زای و سین اهمله است ابو جی است ازین و اعضاء همزه از اولاد او بنده و او از اوشنوه نیز گویند
کدائی القاء موسی دیگر وفد بنی المنتفق نام بدر قبیله است دیگر وفد بنی النخع بنون و نخ خاء معجمه قبیله است ازین
دیگر وفد طی یازده مرد از قبیله طی آمدند و مسلمان گشتند دیگر وفد خولان کر نام قبیله است و ایشان ده
نفر بودند گفتند یا رسول الله نبود تو آمدیم و ما ایمان بخدای تعالی و تصدیق بر رسالت تو داریم
و راه دور شت و رنج بوده ایم برای زیارت تو و منت بر ما خدا و رسول و جوار حضرت فرمود اما مانکه
گفتید راه بر ما دور شت بوده ایم بدانید هر کاری که در بین راه مشقتی ما را رسیده مقرر است و انکه گفتید بزیارت
تو آمده ایم بدانید که هر که بزیارت من آمده باشد در روز قیامت در جوار من خواهد بود و دیگر وفد رهاوین را
و هزده و ن سکاب الوحی سفت از صلح بقع مهم و مشکون و ال جهلکه یازده مرد آمدند سخنها آوردند بودند
از انجمله السبیع بود کران را نام نواح میگفتند فرمود یا اشیخ مران سوار شدید بقتار ش را خوبید فرمود
مرا گمان بود که این اسب کشاده گام و سریک خواهد بود مرو بین از ان گفت این اسب بکار است لیکن
کوفتی دارد از انجمله خوب ظاهر شد پس فرمود تا اصلاح تو بیاورند پس ان نامید پس آنحضرت خواست
تا قبل با السبیان دیگر ملاقت فرماید النفس که مدینه اورده بود لفت یا رسول الله اجازت ده تا من
بران سوار شوم پس آن اسب سابق شد پس لفت ما فرمود ولا اراده الا کبر پس ان
اسب را قبول کرد و در رحوش ان السبیع دیگر انعام فرمود دیگر وفد عامر بعین معجمه نام پدر قبیله است
که نسبت کرده میشوند باران غامدیان ده نفر آمدند در بقع نزول کردند جوانی را کر از همه خورد تر بود
برای محافظت در منزل گذاشتند و خود سر در انحضرت آمدند و سلام کردند انحضرت فرمود انکس

انکس را کدر منزل کذا نشسته آمده اید و بخواب رفت در و آمد و یکفر یکی از شما بر دیگر آن خوان نشسته رابست
آمد و بجای مضبوط ساخت چون القوم بمنزل آمدند حقیقت حال را با هم یافتند کفتند پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ما را این امور خبر داد و ما را صدق رسالت وی کوای میدهیم وان خوان نیز آمد و ایمان آورد و دیکر وفد
بکسر است بفتح میوده و کسر حم حرمز بن عبد الله تحلیی بفتح حیم منسوب به تحله باهد و بجاه مرادآمد و او در غایت
صورت بود و او را یوسف امت خواند پس حریز با قوم خود مسلمان شدند دیکر وفد بنی حنیفه چون ایشان بمدینه
آمدند در سرای دمله منیت الحارث باصابات الحرث صلی الله علیه وسلم نزول کردند روز دیکر بشرف
اسلام مشرف شدند و مسیلمه کذاب نیز در ملک اختصاص داشت در قبول شریعت محمدی با یاران خویش
موافقت نمود چون به بلامه باز کشت با غوای شیطان مرتد کشت و دعوی نبوت و شرکت با رسول خدا
صلی الله علیه وسلم در رسالت اغاز کرد و دیکر وفد فیروز دیلمی کرخواهر زاده نجاشی بود ایمان آورد و این
فیروز آنکس است که اسود عنسی را کدعوی پیغمبری میکرد بقتل رسانید تم توفیت ام کلثوم بنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان رضی الله عنه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کانت لی بنت اخری
لزوجتکها بود از ان ششم ربیع الاول سنه ثمان هجری ام کلثوم دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم زوجه عثمان
رضی الله عنه وفات یافت الحرث بروی نماز کذارد و بقبر وی نشست بعد از وفات ام کلثوم بعثمان
فرمود کر مراد دختری دیکر بودی البته ترا بوی نکاح میکردم و در روایت دیکر آمده کر اکرده دختر داشتمی
دمی مردیکی بعد از دیکری میدادم تر اکونند فرزندی از وی حاصل نشد و در بعضی روایات وارد شده
کر فرزندان شده بودند الا باقی نماندند و از رقیه نیز فرزندی نماند عبد الهجرت اول بحبشه حامله بود و حمل او
سقط شد و بعد از ان بمکی آمد چون دکر سال شد خرد سیی بر چشم او منقاری زده بمرد پس عثمان رضی الله
عنه را از دختر پیغامبر صلح فرزندی نماند و از ازواج دیکر او را اولاد رشد و باقی نماندند و الله اعلم ثم مات الملک
المحبب الصحیح العالم النجاشی و محمد بن سال نهم هجری بادشاه حبش اصحمه نام بالفتح بعد السکون و فات یافت
ذکر فی المشکوة عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی الیوم الذی
مات فیه وخرج بهم الی المصلی فصف بهم وکبر اربع تکبیرات متفق علیه و فی مسکوه حدیث متفق علیه عن ابی
هریرة رضی الله عنه آورده که هر آینه پیغامبر صلی الله علیه وسلم خبر داد بموت نجاشی بمردمان در همان
روز که در حبشه مرده بود و بمصلی رفت عید با جماعت صحابه بیرون آمد و صف بست صحابه را و نماز جنازه را بجهار

مکررات کذارد وفی البیضاوی فقال المنافقون انظروا الی هذا یصلی علی علج نصرانی لم یرده قط وبیاید
آورده که چون خبر موت اصحمه نجاشی حبر مرسل علیه السلام بحضرت رسالتمند رسول علیه السلام بیرون آمد و نماز
جنازه بکذارد و منافقان گفتند که منکر میشود بر این شخص که نماز جنازه میکند بر علج نصرانی که کافر است و اندیده
و صلاح آورده که رسول علج بکسر اللام ای شدید الکفر انتهی علی الرجل من کفار العجم وغیره ورد اصل الملل
هروی و غلیظ ست از کفار پس مراد از قول ایشان این ست که نماز میکند بر نصرانی سفید که بکفر خود
ست دث و غافلست بعداوت منزلت الله میفرماید ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم و
ما انزل الیهم خاشعین الله لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله
سریع الحساب پس این آیه در آخر سوره آل عمران فرود آمده که مهر کننده اند اهل کتاب که ایمان آورند
بخدا و بآنچه فرود آورده شد بسوی شما و بآنچه فرود آورده شد بسوی ایشان فروتنی کنندکان برای خدا نمی
بستانند عوض اندکی خدا بهاء اندک ان کرده ایشان راست مزد ایشان نزدیک پروردکار ایشان
بدرستیکه خدا زود حساب کننده است ذکر فی المطلع الانوار صلی علی النجاشی رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقال الناس یصلون علیه فی الحبشة مزد مطلع الانوار آورده که رسول صلی الله علیه وسلم بعد رسیدن سوره
نماز جنازه بر نجاشی بکذارد و فرمود که در یوم موت مردمان نیز بر وی نماز میکذارند در حبشه ثم شرعت صلوة
الجنازة علی الغائب بعد ازان حکم نماز جنازه بر میت غایب منسوخ کردید مزجم کوید که شیخ عبد الحق محدث
دهلوی کرده در مدارج النبوة آورده که در کذاردن نماز جنازه بر غایب علما را اختلاف است امام شافعی
واحمد وجمهور سلف میکویند که جایز است ومذهب بالکسر وامام ابو حنیفه رحمهم الله است که جایز
نیست زیرا که از شرایط صحت نماز جنازه امنست که میت در پیش روی مصلی بود و این در غایب
معلوم نمی شود حجة ایشان که تجویز میکنند قصه نجاشی ست پس معلوم میشود که بودن میت در پیش روی
مصلی شرط نیست و ائمه که منع میکنند از قصه نجاشی جواب میکویند که انجا نماز بر غایب نبود بلکه
زمین را طی کرده جنازه او را حاضر پیش آنحضرت حاضر آوردند و دیدن اهل جماعت شرط نیست و واحد
در تفسیر خود از ابن عباس آورده که کفت کشف کرد خدا زمین را برای پیغامبر صلی الله علیه وسلم از سریر نجاشی
تا ببیند نماز بکذارد پس از خصائص آنحضرت ست و آمده است که در تبوک نیز نماز کذارد و بر صحابی
که در مدینه فوت کرده بود و نام او معویه بن معویه یعنی بعد دو فرسخ صد هزار فرشته بر وی نماز کذاردند

نماز گذارد و بعد از این فضیل از جهت بسیار خواندن او سوره اخلاص است و آن را در هر نماز فریضه
متعارف است که چون خبر مرگ کسی که فاران او صالح در بلدی از بلاد اسلام فوت کرده بسمع
شافعیه نماز بر وی میگذارند و مقتضی حنفیه غیر از آن است چنانچه مشهور است از محمد بن علی بن جارالله که
شیخ صدوق ابن بابویه است پرسیده شد که حنیفه چون شریک میشود ملکه در گذاردن این نماز گفت
و علت آن که میگفتند فلان ناس و حضرت عروة المتقین شیخ الثقلین در حبل المتین قدس سره العزیز
در شرح الغیب میفرماید که هر روز بطریق امور نماز جنازه بر اموات ان روز میگذارد و استثنی از
ایشان حنبلی اند و تبرا امام حنبل جایز است ثم استثناء ابن العاصی علی الحنفی کان
رضیعا لابن جعفر الطیار بعد از ان پسر کاظمی خلیفه حضرت رشید و ابن بسیر خزاعی شاعر مرثیه
از جعفر طیار را بود ثم نزلت آیة اللعان روی ان هلال بن امیه رای رجلا علی فراشه فقال
والنبی بعثوه الی قومهم و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه
لمن الصادقین والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین الخ و بعد ازین اسم مذکور سئال نزول
الجبر اول سیزده لعان فرود آمد چنانچه در صحیح بخاری بروایت عبد الله بن عباس رضی الله
عنه مروی است که هلال بن امیه بدیدمردی که شریک عاصم بن سحماء نام مادر است بر بستر خود و
این کیفیت بخدمت حضرت علیه السلام رسانید بحضرت فرمود که آن بگذران یا فتوان کن که حد زده
شود یعنی حد قذف گفت یا رسول الله و قتیکه بیند یکی از ما بر زن خود مردی را بر رود و
گواه طلبد چه بجایش دارد بحضرت ان سخن باز فرمود گفت سوگند بخدائیکه فرستاده است قرا بحق
بدرستیکه من صادقم در ین قول امید دارم که خدا یعالی بفرستد در حق من خود در او فرمایند ایشان
از حد بس در سوره نور نازل شد و گوید که والذین یرمون ازواجهم الخ و چون ان سوره بر ان خود را و فرمایند ایشان
را گواهان مگر نفس خویشتن پس شهادت یکی از ایشان آنست چهار بار که بخدا سوگند دروی از
راست گویان است و گوای چهارم باین صفت که لعنت خدا بر او اگر از دروغ گویان باشد و بدور
و عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها
ان کان من الصادقین و بیش می آورد و باز میگرداند از ان زن عقوبت را تا انکه گوای دهد چهار
بار بخدا بر انچه ان شوهر او دروغ گویان است و گوای دهد پنجم بار باین صفت که خشم خدا او بر ان

بسنه بودند والحال مامور ترک ان شده و نقض عهد کنند بین الطرفین تهوکر و غیره مشرکین واقع نگردد یعنی قبایل
معدوده کز ابابت ان نبی عمره و نبی کنانه باشند پس حق سبحانه و تعالی امر کرد مسلمین را بانکه اجل ایشان و
ترک کردن اقرار باشکست کنند کان عهد و فرصت داد مشرکان را چهار ماه تا بروند هر کجا که خواهند و این
چهار ماه بست اخیر ذی حجه و محرم و صفر و ربیع الاول ده روز ربیع الثانی بحث لا ان تبلیغ هذه البرائة
کان یوم النحر لما روی انها لما نزلت ارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا رضی الله عنه راکب العضباء
لیزار با علی الموسم و کان خلیفة ابا بکر آمیرا علی الموسم فلما لحقه قال ابو بکر امیر انت او مامور قال
مامور فلما کان قبل یوم الترویه خطب ابو بکر و حدثهم عن مناسکهم و قام علی یوم النحر عند جمرة العقبة فقال
یا ایها الناس انی رسول الله الیکم فقالوا بماذا فخرا علیهم ثلثین او اربعین ایة زبرا چو رسانیدن این
خبر بمشرکان روز نحر کردهم ذی حجه است واقع شد و لیکن انکه روایت است کز چون ایات مذکوره
فرود آمد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را بزناقه عضبا خود سوار کرده برای قرائت سورة مذکوره
فرستاد که قریب مکی یا جبل ایات بر اهل موسم چه بخواند چرا که مقتضی هر ثبوت عهد و نقض بودند دران کار
مرد بست که قریب دین عم و خویش آنحضرت باشد لهذا علی مرتضی فرمود و قبل ازین آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه امیر الحاج ساخته بمکه فرستاده بود و چون علی مرتضی با ابو بکر بمکه ملاقی
گردید وحی رضی الله عنه بعلی مرتضی رضی الله عنه بگوید تو امیر هستی تا مامور منی علی رضی الله
عنه گفت که منصب امیر الحاجی هر تو مفوض است و ما همه توابع تو لیکن امانت سورة برائت را بر اهل
موسم من خواهم خواند پس چون از یوم ترویه که عبارت از هشتم ذی حجه باشد ابو بکر صدیق رضی الله
عنه خطبه کرد در ایام حج مقرر است بخواند و تعلیم مناسک حج نمود و علی رضی الله عنه روز سوم ذی حجه
بالای نزد جمرة العقبه بر خاست و گفت ای مردمان بدرستیکه من فرستاده رسول خدایم بسوی شما مستمعان
گفتند بگذارم چه بر تو رسول خدا فرستاده پس علی رضی الله عنه بر لسان فصیح باجهل آنه خواند ثم قال
امرت بار بع ان لا یقرب البیت بعد هذا العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان و لا یدخل الجنة
الا نفس مومنة و ان یتم الی کل ذی عهد عهده انتهی بعد ازان علی رضی الله عنه گفت که بچهار سخن مامور شده
که بشما رسانم یکی انکه بعد ازین سال هیچ مشرک نزدیک این خانه کعبه نیاید و حج نکند دوم انکه
حج برهنه طواف خانه کعبه نکند سیوم انکه در نیاید در بهشت مگر کسیکه مومن باشد چهارم انکه

نمام نامه بین کسیکه عهد بسته نامند یعنی هر کس از کافران که با خدا و رسول او عهد موقت داشته بعد
انقضای آن وقت بر عهد خود ثابت باشند و اگر اصلا عهدی بدانشته باشند یا عهد موقت بنود زیاده
چهار ماه در امان باشند بعد از ان اگر مسلمان شود خون و مال وی ایمن باشند و انچه تمام شد انچه که تعلق
از کلام بیضاوی داشت فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و علی المشرکین
الذین لیس دفیکم بلغوا مدتهم یا هیچکه دروی امانت سیر بالکلان را مهلت داده شد لیس یکی میدهد کین
ما هر جاکه یابید او را بقتل و حرم و اسر و از هر شکل عهد شکنی کان اند چنانچه صاحب بیضاوی تفسیر ان
کرده بس بتو عمره و سوگند ازین حکم مستثنی اند اللهم صل علی سیدنا محمد سید اولو العزم من المرسلین
و قاتل مراعد اوین الکفرة کهن و علی اله واصحابه اجمعین السنة الثانی عشرة الهجریه ذکر مغلطات وقایع
سال دهم ارسال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید الی بنی الحارث فرستادن رسول خدا صلی الله
علیه وسلم خالد بن ولید را بسوی بنی الحارث بن کعب و باو فرمود که سه نوبت بایشان دعوت
اسلام کن اگر قبول کنند و میان ایشان بانس و تعلیم قرآن و سنت کن و اگر قبول نکنند مقاتله
کن پس حرکت خالد بسر ایشان و دعوت کرد و مسلمان شدند و بموجب فرموده در میان ایشان
توقف نمود و قرآن و احکام شرعیه ایشان را تعلیم کرد و الفاء نامه حضرت علیه السلام نوشت و
کیفیت احوال باز نمود و حکم شد که جمعی را از ایشان با خود بیارد پس خالد کروهی را از ان مردم
همراه کرفته بمدینه آمد چون بمجلس شریف در آمدند و سلام کردند و کفتند شهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله حضرت فرمود من نیز کواهی میدهم بر وحدانیت حق و رسالت خود و سخنی
را از ایشان که قیس بن حصین نام داشت بر ایشان امیر کرد و اجازت مراجعت
بوطن مالوف بشان داد بعد ازان عمرو بن حزم را بر ایشان فرستاد تا بر ایشان امیر باشد
و صدقات ایشان را جمع کند پس عمر و همدران جانبود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از بین
عالم رحلت کرد و چاردو فد بنی طی و اسلم عدی بن حاتم الطائی و من بنی طی و جماعه و فد بنی
طی فهدی بن حاتم طائی اسلام آورد چنانچه دریان وفود کذشت ثم نزلوا بیالمدینه و فد وائل
ذکر فی البیضاوی ان الضحاک بن سفیان الکلابی بنجران اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم و کانوا اسلموا و کانوا
وفدهم عاقبهم عبد المسیح و سیدهم الایهم و اصاحبه مدارسهم الوجارة خصوصا بن عمیس الحکم

لولم یکن ابن الله فی ابو در بیضاوی آورده که جماعه نصاری یحران خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند یحران بفتح نون وسکون حیم نام موضعی است مین نام کرده شده به یحران بن زید بن سبا و ایشان شصت سوار بودند و سیان ایشان عاقب کدایر قوم و صاحب مشورت و رئیس و مس ایشان بود نام او عبد المسیح و دیگر ملقب بسید و صاحب الرحل و مجمع ایشان ایهم بفتح همزه وسکون میم نام داشت و سیوم صاحب درس ان قوم که کنایه ای الیشان را درس میگفت ابو حارثه بن علقمه نام داشت در تقریب دعوت اسلام بسخنان هر یکی ایشان ضمن عنوان ایشان معجز کردید یا بیکه الرعیسی پسر خدا نباشد پس پدر او کیست فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الستم تعلمون انه لا ولد له الا و هو یشبه اباه قالوا بلی قال الستم تعلمون ان ربنا حی لا یموت و ان عیسی یاتی علیه الفناء قالوا بلی قال فهل رتبا صور عیسی فی الرحم کیف شاء قالوا اللهم قال ثم کیف یکون ولده فسکتوا فانزل الله فیهم صدر سورة ال عمران الی بضع و ثمانین آیه یعنی صلی الله علیه وسلم فرمود ایا شما نمیدانید پدر هیچ کس مانند پسر نباشد و پسر مانند پدر نباشد و پسر خود مشابهت دارد بپدر خود و پدر خود مشابهت دارد بایشان گفتند آری ما میدانیم گفت پس پدر ما مانند پدر نیست بیقین بر کفت اما نمیدانید که پدر ما زنده است که کاهی بخواب مرد و هر آینه بر عیسی بوفات موت خواهد رسید گفتند آری یا رسول الله فرمود که هر آینه پدر ما عیسی علیه السلام و منهیه ما و هیچ یکیرا که خواست تصویر صاحب ایشان قبول کردند فرمود پس چکونه فرزند خدا باشد و دیکر ایم جمیع دلایل الزام آمد جماعه مذکوره الزام خورده خاموش ماندند پس حق سبحانه در رد ایشان اوایل سوره ال عمران تا هشتاد و چند آیات منتظمین قصه عیسی علیه السلام نازل کرد که از انجمله این است ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال لکن فیکون هر آینه حال عیسی نزدیک خدا مانند حال آدم است آفرید او را از خاک مادر کفت او را پس کوش عند یعنی ایشان الحق من ربک فلا تکن من الممترین این سخن راست است از پروردکار تو پس مباش از شک کنندکان فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس هر که مجادله کند با تو در باب عیسی بعد از آنکه آمد بتو از دانش پس بکو بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و ذاتهای خود را و ذاتهای شما را پس همه بزاری و دعا کنیم پس لعنت خدا کردانیم بر دروغ کویان پس مبتهل کردید که مراد از ابنای ما و نساء و انفس المختار و حسنین و فاطمه و علی الله خانجه ابن حجر مکی در صواعق محرقه و تفسیر جامع البیان آورده که مراد با نفسنا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و علی بن ابیطالب بست رضی الله عنه

زیرا که عرب این عمل خود را نفس خود میکوبند پس اطلاق این لفظ در اینجا محمول بر محاوره عرب است
فافهم و استقم و البهلة بالضم والفتح اللعنة و در اصل بمعنی ترک آمده یقال بهله الناقة اذا ترکتها بلا قرار
بعد از ان معنی طرد و تبعید از رحمت مستعمل شده روی انهم لما دعوا الی المباهلة قالوا حتی ننظر فلما تخالوا
قال عاقبهم والله لقد عرفتم نبوته ولقد جاءکم بالفصل فی امر صاحبکم والله ما باهل قوم نبیا الا هلکوا فان ابیتم
الا الف دینکم فوادعوا الرجل وانصرفوا الی بلادکم مرویست از ابو نعیم در دلایل النبوة هرآینه نصاری
بجز ان وقتیکه خوانده شدند بسوی مباهله گفتند ما را مهلت ده درین باب تا برویم و تامل کنیم و فردا بیائیم
چون با یکدیگر خلوت کردند و مصلحت جستند عاقب ایشان گفت سوگند خدا هرآینه شناخت صدق نبوت
او را و بدرستیکه ساورد بکلام ظاهر حجته و مفصل در شان صاحب شما یعنی عیسی علیه السلام سوگند خدا مباهله
نکرد قومی با هیچ پیغامبری مگر انکه هلاک شدند پس اگر انکار میکنید انچه که او میگوید و می پسندید مذهب
دوستی دین خود را پس بگذارید یا مصالحه کنید این مرد را و بشهر خود و ما باز گردید فاتوا رسول الله
وقد غدا محتضنا الحسین اخذ بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو یقول اذا انا دعوت
فامنوا فقال اسقفهم یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سالوا الله ان یزیل جبلا لازاله
فلا تباهلوا پس روز دیگر نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند حال انکه آنحضرت اول روز در کنار
گرفته بود حسین را و دست مبارک گرفته و فاطمه رضی الله عنها عقب آنحضرت میرفت و
علی پس فاطمه روان گشته پس آنحضرت با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید نصاری
چون اینحالت دیدند و حدیث دعا و آمین شنیدند ابو حارثه ین علقمه که ایشان اسقف بود که
رئیس و عالم نصاری باشد با ایشان گفت ای گروه نصاری بدرستیکه من روی چندی میبینم
که اگر از خدا زوال کوه میخواهند البته خدا یتعالی کوه را از جای خود زایل میکرد بخواهش
ایشان پس زنهار مباهله نکنید که هلاک شوید فقالوا یا ابا القاسم راینا ان لا نباهلک فقال
فاسلموا فابوا قال فانی اناجرکم ای اقاتلکم قالوا ما لنا بحرب العرب طاقة لکن نصالحک
علی ان لا تغزونا ولا ترتدنا عن دیننا علی ان نؤدی الیک کل عام الفی حلة حمراء الفا فی
صفر و الفا فی رجب فثلثین درعا من حدید فصالحهم علی هذه الخبریه نصاری گفتند که ای ابا القاسم
ما در مباهله فکر کردیم در چشم بصیرت ما اینچنین آمده که با تو مباهله نکنیم آنحضرت فرمود پس ایمان آرید

مجلس ایشان از رسید نصاری با اکرد ذا الخضرت فرمود پس می مقاتله کنم مناجره کشش کردن نصاری گفتند با ما بجنگ
عرب طاقت نیست لیکن با تو مصالحه میکنیم بر این شرط از طرف تو که تو جانب مکی و مدنی از دین ما کدوانی و از طرف
ما اینکه هر سال دو هزار حله سرخ که یکهزار در صفر و یکهزار در رجب و شتری هژده اهنی رسانیده باشیم پس الحضرت
صلی الله علیه وسلم برجزیه مذکوره با ایشان مصالحه نمود و مفرح گردید الحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود سوگند بخدائیکه
الفانی ذات من در دست قدرت اوست اگر مبالغه میکردند مسیح کرده میشدند بصورت فرده و خنازیر و میمنت
بر این وادی بر ایشان آتش را روانه میکرد بیشه ندا بل نجران همه حتی کوه مرغان بر سر درختان ایشان و این
دلیل است بر نبوت الحضرت صلی الله علیه وسلم و فضل او تبارک تعالی همراه خود آورد از میان اصل است خود رضی الله
عنهم اجمعین ۵ ثم نزلت آیة المحاب بعد ازان احد بن سال دهم هجری فرود آمد ایه پرده شتی زنان فرمود رضی الله
روی ان عمر رضی الله عنه قال یا رسول الله یدخل علیک البر والفاجر فلو امرت امهات المؤمنین بالحجاب فنزلت
و اذا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب فی الاحزاب در سیاق وی آورده مروی است که عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله
می آیند نزد تو مجان و بدان دوست میدارم که زنان خود را که امهات المؤمنین اند مرده امر کنی پس در
سوره احزاب فرود آمد که چون طلب کنید از زنان ایشان پیغامبر حجی پس طلب کنیدان را از پس پرده
و در اسباب نزول این روایات دیگر هم آمده است ثم توفی باذان والی یمن بعد ازان احد بن سال
یاذان حاکم یمن و فات یافت چون خبر فوات او بسمع شریف الحضرت رسید ملک او را قسمت فرمود
بعضی ازان بر پسر او شهر بن باذان و بعضی ازان ما بی موسی الاشعری و ناحیه بعلی بن امیه و محمد بن معاذ بن
جبل ارزانی داشت و بجنان در اصل حاکم یمن بود از جانب کسری پس مسلمان شد و در دین اسلام در آمد
ثم ارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا الی الیمن بعد ازان هم در سن سال دهم هجری فرستاد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم علی بن ابیطالب را بسوی یمن در شهر رمضان با شصد و شصت سوار و برای وی رایه داد
عنه لوای را بست خود و دستار بر سر وی بدست مبارک خود بست و فرمود ای علی ترا فرستادم و بر مقدمت
قوی میخورم و فرمود هر دو بر عاسا خت ایشان و قتال کن تا نخست ایشان مقاتله نکنند و ان قوم را تحریض
کن بکلمه لا الله الا الله اگر قبول کردند ایمان را امر کن تا خامت صلوة و اشتهار کرده چون این کردند متعرض مشو
بایشان تهیج و جمه پس علی مرتضی در ان دیار علم دعوت اسلام را بر افراشته جمعی کثیر را بهدایت نموده در ربقه
اسلام در آورد و خصوصا قبیله همدان را که یکبار یکه همه مسلمان شدند پس مکتوبی بحضرت نبوت و از اسلام آن

قبیله اعلام نمود و آنحضرت خوشش وقت شد و سجده شکر بجا آورد و نگاه سر برداشت و گفت السلام
و علی همدان و ثابت شده است که علی مرتضی رضی الله عنه در یمن بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
احرام گرفت و علی از یمن آمده به حضرت ملحق شد تم توفی ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم
من الماریه القبطیه بعد ازان بهمدین سال دهم هجری بسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه
متولد شده بود وفات یافت ذکر فی المشکوة عن انس رضی الله عنه قال دخلنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی ابی سیف القین وکان ظئیرا لابراهیم فاخذ رسول الله ابراهیم فقبله وشمه ثم دخلنا
علیه بعد ذلک وابراهیم یجود بنفسه فجعلت عینا رسول الله تذرفان فقال له عبد الرحمن بن
عوف وانت یا رسول الله فقال یا ابن عوف انها رحمة ثم اتبعها باخری فقال ان العین تدمع
والقلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون متفق علیه در مشکوة
حدیث متفق علیه بروایة انس بن مالک رضی الله عنه آورده که گفت در امدیم با رسول الله صلی الله
علیه وسلم بر ابی سیف آهنگر و بود ابو سیف ظئیر ابراهیم یعنی شوهر دایه و زن وی که او را ام السیف
میگفتند ابراهیم را گرفت پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم را بکنار میگرفت و ببوسه انس
میگوید دیدم بعد ازان چون خبر یافت که ابراهیم در سکرات است یا رسول علیه السلام یا ابراهیم
در آمدیم و حال ابراهیم این بود که دم می سرد و جان میداد پس هر دو چشم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اشکبار گشتند پس عبد الرحمن بن عوف گفت و تو ای رسول خدا گریه میکنی
تو آخر ما را ازگریه منع کرده بودی آنحضرت علیه السلام فرمود ای ابن عوف انی چنین حال که تو بر من
مشاهده میکنی رحمت و رقت است بعد ازان بی یکدیگر جاری گردید و فرمود که چشم میگرید و
دل اندوه مند میشود و نمیگویم چیزی که پروردگار ما بدان خوشنود میشود و ما سبب جدائی تو ای ابراهیم
اندوهناکیم مترجم گوید عمر ابراهیم هفده روز بود چنانکه ابو داود ذکر کرده و در روایتی شانزده
ماه و شش روز و بعضی یکسال و ده ماه و شش روز و بعضی قریب بیکسال و نیم گفته تم حجة الوداع
نزلت فرضیة الحج سنة ست من الهجرة و فتحت بکسرة ثمان وارسل ابابکر لیحج وجعل امر الموسم
یعلم الناس احکام الحج سنة تسع وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة سنة عشر فی
حادی عشرین ذی القعدة حاجا جامع اهل بلده واصحابه بعد ازان احد دین سال حجة الوداع واقع شد

واقع شد سال الله معلوم شد که آنحضرت در سال ششم هجری فرود آمد و فتح کرده شد مکه در سال هشتم و توجه
استقبال بدعوت و تعلیم احکام دین و نشر مبانی ایمان و اسلام خود بحج نرفت در سال نهم ابو بکر صدیق
را بمکه فرستاد و او را امیر موسم حج ساخت تا کرد مردمان را احکام و مناسک حج بیاموزاند و در سال دهم با تزام
وحی فقیده خود بیرون آمد حال انکه قصد حج کننده بود با اهل بیت و اصحاب خود که بروایتی الحج یک لک و
بیست و چهار هزار بود فاما بذوالحلیفه احرام و دخل الکعبه و حج حجة الوداع و چون بذی الحلیفه رسید احرام بست
و تلبیه گفت و بمکه در آمد و حجه الوداع بگذارد و بعقبش خالی از تطویل نبود و لهذا ترک نموده شد و این را حجة الاسلام
نیز گویند و وجه تسمیه بحجه الوداع آنست که بردم تعلیم احکام می نمود و سفر اخرت وداع کرد فرمود که بگیرید از من
مناسک خود را شاید که من سال آینده حج نکنم و کانت العرفة یوم الجمعة فنزلت فی عرفات الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فی سورة المائدة بود و خوف بعرفه روز جمعه که تمام ذی حجه
باشد پس در عرفات بعد از نماز عصر در حالیکه الخضرت بر ناقه عضبا سوار بود در سوره مائده این الحلال فرود آمد
که امروز کامل کردم برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم اسلام را دین برای شما
فرح الاصحاب و قیل ابو بکر قالوا لبیک قال لا بعثنی نبیا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انها کما تقول پس اکثر اصحاب مسرور شدند اما بعضی دانا بان در مرشتاسان چون ابو بکر صدیق رضی الله
عنه از اینجا قرب زمان رحلت و طول مدت فرقت فهمیده گریه کرد بر سیدند که کدام چیز نزا میگرداند گفت الحلال
چندان زنده نخواهد ماند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که قصه این مرد ابی بکر
چنانچه تو میگوئی روی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عاش بعد ذلک احدا و عاد من یومنا فلما رجع
من الحج و وقع مقام الاباء و الاجداد و بلغ غدیر خم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه هشتاد دیگر روز بر است القصه هر گاه که از
حج رجوع نمود و از مکه که مقام آبا و اجداد او الخضرت است رخصت یاران کرد و فرمود که مولای وی من باشم
پس علی مولای وی من باشم او دوست خداوند او دوست دار کسی را که دوست دارد علی را دشمن دارد
کسی را که دشمن دارد علی را قال المحدثون و المفسرون یطلق المولی علی معان الوفی المعتق بکسر المیم و
العتیق بفتحها و الناصر و المحب و لا محل للاولین فیما احد الا لثلاثة غیرین ای من کنت ناصره و محبه فعلی ناصره
و محبه کما فی قوله تعالی و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین ای ابن غالب علی الرسول

بایشواه خان الله مواخره وجبرئیل وصالح المومنین جاعه محدثین ومفسرین گفته اند که مولی مشترک لفظی است
اطلاق کرده می شود بر چند معانی لکن متحقق بصیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی آزاد کننده دوم متحقق بمعنی
عتیق آزاد کرده شده سیوم ناصر یعنی یاری دهنده چهارم محب ایی دوستدار چون بقرینه سوق کلام
بر دو معنی اول محمول نمیتوان داشت پس بضرورت یکی از دو معنی اخیر مراد خواهد کرد یعنی گفتیکه یاری
دهنده و دوستدار وی من باشم پس علی است یاری دهنده و دوستدار وی چنانچه لفظ مولی در قول
وی سبحانه واقع شده که ذاکر هم نشت شوید بر آزردن دل مقدس وی پس بدرستیکه خدا یار و مددکار
پیغامبر است و جبرئیل رفیق اوست مدد کاری بجا آورد و شایستگان از مومنان اعوان او بیندراد
اصحاب المومنین علی و بقولی صدیق و فاروق اند و مولف قدس سره موافق بهمادی لغزانیده کرده
که اگر شما هر دو غلبه میکنید بدانچه زشت نماید الها آن پس بدرستیکه ناصر و معین وی خداست و جبرئیل
که رئیس کروبیان رفیق و قرین حال اوست و کسیکه صالح است از مومنان تابع و مدد و معاون او بیندین
ازین استشهاد موثق گردید که مراد از مولی ناصر و محب است بلکه بمعنی ناصر حصلی قوی دارد و دلیل بر مابعده
اللهم وال من والاه فان الموالات هی النصرة والمحبة وکذا الولایة وتائید می بخشد بر حمل مذکور را بعد
حدیث مذبور خدایا دوست دار کسیرا که دوست دارد علی را زیرا چه موالات که مصدر و آن شد عبارت
از یاری و داد و دوست داشتن است همچنین ولایت که مصدر مولی است تفصیل این اجمال موافق آنچه
که شیخ عبد الحق محدث قدس سره در مدارج النبوت آورده این است که در بن حدیث غایت فضل و کرم
است مر علی مرتضی را و ترغیب است مر مومنان را بر محبت و موالات و احتراز از بغض و عداوت او و دلیل
در دلالت وی بر استخلاف علی رضی الله عنه و نصب او بامامت نزد اهل سنت و جماعت سخن است و شیعه
تمسک کرده اند ادعای نص قطعی تفضیلی مصرح مر علی مرتضی را رضی الله عنه و میگویند که مولی اینجا بمعنی اولی
بامامت است بدلیل قول آنحضرت است اولی بکم نه ناصر و محب والا احتیاج بجمع کردن صحابه و خطاب
با ایشان نیشد و این مبالغه نمودن و دعا کردن مر او را رضی الله عنه نبود زیرا چه میدانست وی شناخت
آن را هر یکی از صحابه و این حدیث صحیح است و روایت کرده اند آنرا جماعتی چون ترمذی و نسائی و احمد
و طرق او کثیر است و روایه کرده جمعی کثیر از صحابه و گواهی داد ند بدان مر علی را و فتنگه نزاع کرده
شد با وی در ایام خلافت وی و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست بقول

بقول کسیکه سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته زیادت وال من والاه موضوع است زیرا که
وارد شده است از طرق متعدده که تصحیح کرده است آن را ذهبی و غیر وی کذا قال الشیخ ابن الجزری الفقری علی الحرفه
و گفت شیخ و لیکن ما میگوئیم شیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر بر دلیل امامت
و گفته اند تا حدیث متواتر نباشد میان جمهور دلالت بر صحت امامت نتوان کرد و نیز چون است که این حدیث متواتر
نیست باوجود و خلاف در صحت آن اگرچه آن خلاف مردود باشد بلکه طعن کننده در آن بعضی ائمه حدیث
و عدول ایشان بدیکه رجوع است باین آن در این امر مثل ابو داود و سجستانی و ابی حاتم رازی و غیر ایشان
در روایه نکرده اند آن را اهل حفظ و اتقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کرده اند مثل بخاری و مسلم
و واقدی و غیر ایشان از اکابر اهل حدیث و این مقدمه اگرچه محل بحث است بصحت حدیث و لیکن دعوی تواتر
در مثل آن از عجب اعاجیب است و ایشان شرط کرده اند تواتر را در حدیث امامت قدیر و اهل سنت و جماعت
رد کرده اند بر شیعه و کلام ایشان در مقام طویل است و در مواضع مجرقه مذکور است و ما چیزی از آن بطریق
اختصار بیاریم گفته است لاسلم که مولی در اینجا حاکم و والی است بلکه بمعنی محب و ناصر است و لفظ مولی مشترک
است میان معانی متعدده معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و قلیل بعضی معانی مشترک فی الدلیل
اعتبار ندارد و ما دلیل آن را متفقیم بر صحت اراده محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه سید ما و ناصر ما و حبیب
ما است و سیاق حدیث نیز در این معنی شاهد است و بودن مولی بمعنی امام معلوم و معهود نیست و لغته و نه در شرع
و هیچ کس از ائمه لغته ذکر نکرده که مفعل بمعنی افعل می آید و میگویند که ابن چیز اولی است از فلان چیز و میگویند
مولی است از وی پس عرض از تخصیص موالات تنبیه است بر اجتناب از نقض وی رضی الله عنه زیرا که تخصیص
بر آن دانی تر و مؤکد تر است مزید شرف او را رضی الله عنه و از این جهت تصدیر کرد بقول خود الستا اولی
بالمومنین انفسهم و دعا نیز از این جهت است و در بعضی طرق ذکر اهل بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه
خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و غیر او بسند صحیح آمده و این دلالتی دارد که مراد حث و ترغیب و تاکید
بر محبت ایشان است و نیز آمده است که سبب ورود این حدیث آن است که بعضی صحابه که ما علی مرتضی
در سفر بوده اند شکایتی از وی در بعضی امور در انکاری بروی نموده چنانکه در صحیح بخاری آمده و وی
نیز تصحیح آن کرده پس روی مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم متغیر گشت و فرمود الست اولی بالمومنین
من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید نمود و گفت شیخ ابن حجر سلمنا که مولی بمعنی اولی است لیکن

لیکن از کجا لازم آمد که اولی بامامت مراد است بلکه تقرب و اتباع چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال نداریم سلمنا مراد اولی بامامت است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در مآل یعنی در وقت بعثت مراد را و تقدیم ائمه ثلثه ثابت است باجماع و علی رضی الله عنه نیز در آن اجماع داخل است و بقرینه چیزهای دیگر که مصرح است بخلافت ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه وسلم چگونه نص باشد بر امامت و حال انکه حجت نیاورد علی و عباس رضی الله عنهما و نه غیر ایشان در وقت حاجت بدان بلکه احتجاج نیاورد علی رضی الله عنه در وقت خلافت پس سکوت وی رضی الله عنه از احتجاج تا ایام خلافت دلیل است بر انکه نص نیست در وی بخلافت وی عقد و فات رسول علیه السلام با وجود انکه علی رضی الله عنه تصریح کرده است که نص نیست از آن حضرت بر خلافت وی و خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیحه آمده است که پرسیدند از وی رضی الله عنه که اینهمه قتال و جدال که از شما بوجود آمد آیا نص از حضرت صلی الله علیه وسلم در میان دارید یا چیزیست که به رای و اجتهاد خود کردید فرمود هیچ نصی نیست در میان و لیکن چون در زمان پیشین امور دین و ملت منتظم و منتظم و اسباب اجرای احکام مربوط و محکم بود و تعرض نکردیم آن را و راضی بودیم بدان و چون دیدیم که کار خانه دین و ملت از آسانی و انتظام بیرون افتاد در رعایت مصحت خلق و ملاحظه تقویت دین بران داشت که نه مجال صبر و تغافل است و در صحیح بخاری و غیر آمده که علی و عباس رضی الله عنهما از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مرض موت بر آمدند عباس بعلی گفت از حضرت این امر را بطلب اگر در ما باشد آن را دانیم از حضرت پس علی گفت نمی طلبم و نمیدهد ما را این حدیث و اگر آنحدیث مذکور نفی میبود در امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود مر احمت با آنحضرت و پرسیدن از وی صلی الله علیه وسلم و گفتن که اگر این امر در ما باشد بدانیم آن را یا قوب عهد یوم غدیر مانند دو ماه و تخویر نسیان تامه صحابه قضیه یوم غدیر را و پوشیدن آیات آن را با وجود علم بدان از آن قبیل است که عقل تجویز نمیکند آنرا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زور غدیر خم خطبه خواند و آشکارا کرد وی آنرا و بکر و عمر را گفت اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حث کرده است بر مودت اهل بیت خود محبت و اتباع ایشان و فرق است میان محبت و خلافت بر نمیخیزد میکند که صحابه دانستند این نص را و لیکن اتباع نکردند آنرا و انقیاد نمودند بطمع و عناد و محاربه و امیر المؤمنین

وامیر المومنین که ترک طلب واحتجاج کرد از جهت انصیه بود شیخ گفته که این کذب وافترا است زیرا که وی رضی الله عنه موت تمام داشت وکثرت بی اندازه وشجاعت زیاده وبیرا خود چه کوشید وباوجود انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم نص شنیده باشند احتجاج بران نیارد وعلی بدان نکند از محالات است وچون ابوبکر احتجاج کرد بحدیث الائمة من قریش چرا صحابه خصوصًا انصار نگفتند نعم مجیبن است ولیکن مرخصوص علی واقع است احتجاج باین فایده ندارد ودیگر امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه آورده است که اصل عقیده روافض تضلیل صحابه است وروافض قایلند بکفر ایشان ومیگویند که صحابه غیر از چند بن همه کافر شدند وقاضی ابوبکر باقلانی گفت در انچه رفضه اندروافض ابطال اسلام است تمام زیرا که چون گمان نصوص شنیدهٔ صحابه بایشان وطعن وافترا وکذب وخیانت داخل احکام اسلام نخواهد نفسانی از ایشان واقع شده دیگر هرچه از قرآن وحدیث واخبار از ایشان مروی شده روز وباطل شد بلکه این منقصت راجع بحضرت رسول میگردد صلی الله علیه وسلم که در صحبت او چنین برآمدند وبعلی مرتضی نیز که همراهان وتقویت در طلب حق در روز ندا میدهد آنها را این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق ومنهج طول دارد ودر انچه ذکر کردیم کفایت است اللهم تبتنا علی الصراط المستقیم ذکر فی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه انزله علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم فی سورة المائدة در بیضاوی در ضمن تفسیر این آیه که در سوره مایده واقع است مذکور است ای کرده مومنان هرکه از شما برگردد از دین خود پس خواهد آورد خدا کروهی که دوست میدارد ایشان را وایشان دوست میدارند او را متواضع اند برای مومنان ودرشت طبع اند بر کافران جهاد میکنند در راه خدا نمیترسند از ملامت ملامت کننده این بخشایش خداست عبید بدهد آن را هرکه خواهد وخدا جواد دانا است فدارندمن العرب فی اخر عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث فرق بنو مدلج ورئیسهم ذوالخمار الاسود تنبأ باالیمن واستولی علی بلاده ثم قتله فیروز لیلة ماخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی تلک اللیلة که در آخر وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم ستره کرده مرتد شدند یکی بنو مدلج که رئیس ایشان ذوالخمار اسود عنسی بود که او عار نبوت در ملک یمن کرده مهتر بلاد یمن غالب آمده بود بعد ازان بکشت او را فیروز دیلمی خواهر زاده بخاستی که در دیوار خانه وی ثقب زده در آمده در شبی که بگاه ان فیض روح رسول علیه السلم کرده شد وانحضرت علیه السلام را در همان شب کیفیت این واقعه معلوم شد وفرمود که اعقب اسود

عنسی کشته شده بدست کسیکه نام او فیروز است و فرمود فان فیروز و بعضی از ارباب سیر ذکر کرده اند
که قتل ان لعین در زمان خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه بدست ابی جهل را با فوجی از اهل اسلام یامارت فرستاده بود
و در ین واقعه هنز قتل آسود بدست فیروز بود پس مسلمانان خوشنود شدند و در مدینه منوره او اخر شوال
این خبر رسید و موجب فرح قوم مسیلمه الکذاب شد و کتب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من مسیلمة رسول الله الی
محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک فاجاب من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد
فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین فجاء به ابوبکر رضی الله عنه محمد المسلمین وقتل وحشی
قاتل حمزه فرقه دویم از انانکه مرتد شده بودند موحفه کرده مسیلمه کذاب که این مرد دعوی نبوت کرده بود
در روی رسول صلی الله علیه وسلم نامه نوشت بدین مضمون که ابن نامه نوشته میشود از مسیلمه فرستاده خدا
بسوی محمد فرستاده خدا اما بعد پس بدرستیکه زمین نصف ان مراست و نصف ان مر قریش است پس
انحضرت در جواب او قلمی فرمود از محمد فرستاده خدا بسوی مسیلمه دروغ گو اما بعد پس بدرستیکه زمین مر
خدایرا است هر کرا از بندگان خود بخواهد مالک زمین سازد و خوبی ثواب عاقبت هر پرهیزگاران
راست پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ایام خلافت خود با جمعیت لشکری از مسلمان باو محاربه نمود
وحشی که قاتل حمزه بود ان ملعون را بکشت و بتواسد قوم طلحه بن خویلد بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
الیه خالد اقرب بعد القتال الی الشام ثم اسلم سیوم از فرقه مرتده سواسد قوم طلحه بن خویلد اسدی
که طلحه ادعای نبوت کرده بود پس برانکیخت بسوی وی رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید
را با لشکری کثیر پس طلحه بگریخت جنگ نمود بعد ازان بسوی شام بگریخت و قبایل که هر تشکته بودند باز
باسلام معاودت کردند بعد ازان طلحه نیز آمد و مسلمان شد و نیکو شد اسلام او که در حرب نهاوند
درجه شهادت رسید مترجم گوید اصح ان ست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بحمیه لشکر کرد و خالد بن
ولید را امیر ساخته بجانب طلحه فرستاد چنانچه در مدارج آورده است والله اعلم و نیز در حبیب السیر
بعد ازین آورده که در اواخر عهد رسول الله خذا ابن فرقه نامه مرتد گشتند و در عهد خلافت ابوبکر صدیق
هفت کرده روت اختیار کردند یکی طوارده کرده عیینه بن حرص دویم غطفان کرده قره بن سلمه سیوم
بنو سلیم قوم فجاءه بن عبد یالیل چهارم جوزیر قوم مالک بن نویره پنجم بعض بنی تمیم قوم سجاح
دختر منذر دعوت نبوت کننده از انکه مسیلمه که هر باسقاط نماز عبث بوده ششم کننده قوم اشعث بن قیس

من قیس هفتم جو کربن وامل در زمین کهن کرده حمله حق سبحانه تعالی کار همه ایشان بدست حضرت ابی بکر
رضی الله عنه احرسا سه اللهم صلی علی محمد المرسلین وخاتم النبیین المؤید بنا ئید جبرئیل امین المنصور
محمود الملایکه المجاهدین وعلی اله وصحبه طامع انوار المجتبد بین برحمک یا ارحم الراحمین السنه الخادیه عشی
بیان انچه که درسال یازدهم هجری رویداده براتکر آخر غزوات وسرایا سریه اسامه بن زید بن حارثه است
که اورا در روز دوشنبه بست وهشتم ماه صفر سه یازدهم از هجرت بجانب ابنی بضم همزه وسکون موحده که از
دیار روم است ومقتل پدر او بود در سریه موته امیر ساخت که برسر انجماعه تاختن اورد وآتش در خانمان ایشان
زند و در رفتن تعجیل نماید تا متش از وصول خبر برسر القوم وپیش از رفتن جواسیس وطلایه بفرستد و
راهبران باخود ببرد و در همین فکر بود که روز چهارشنبه مست هشتم ماه مذکور آنحضرت را مرض طاری
شد و تب ودرد سر عارض گشت وروز دیگر باوجود مرض بدست مبارک خود لوای جرار او عقد فرمود و
فرمود اغز بسم الله وفی سبیل الله فقاتل من کفر بالله پس اسامه لوا را گرفت وبیرون رفت ولوا را بریده
بن الحصیب داد وناد ران لشکر صاحب لوا الوا باشند ودر جرف بضم جیم وراء وبفا که نام موضعی ست قریب مدینه
ودر اصل بمعنی آب کنده ست منزل ساخت تا سپاه انجا جمع شوند وحکم عالی صادر شد که اعیان مهاجرین
وانصار مثل ابوبکر وعمر وعثمان وسعد بن ابی وقاص وابو عبیده ابن الجراح وغیرهم الا علی مرتضی را که همراه
لشکر دران لشکر همراه اسامه باشند واین معنی بر خاطر مردم گران آمد که غلامی را بر اکابر مهاجرین و
انصار امیر گردانیده ودر مجالس ازین باب بطعن سخنان ازین باب بظهور می آمد ودر دوی یافت چون این اخبار
بسمع شریف رسید خاطر مبارکش رنجه شد وبغضب درآمد با وجود تب ودرد سر از خانه سر مبارک
بعصابه بربسته بیرون آمد وبر سر منبر رفت وخطبه خواند وگفت ای معشر المناس این چه سخن است که درباب
امیر ساختن من اسامه را از شما بر سر می زند ودر باب امارت پدر شش در غزوه موته منبر همین میکردید بخدا سوگند
که وی سزاوار امارت است وپدرش سزاوار امارت بود وزید از دوستترین مردم بود بمن وپسر شش اسامه
نیز از دوستترین مردم است نزد من بعد از وی وهر دو منقاد خبر اند اکنون وصیت من در شان وی
به نیکی قبول کنید که وی از جمله خیار شماست پس از سر فرود آمد وبخانه درون رفت وآمده است که
چون عمر بن خطاب در زمان خلافتش اسامه را میدید میگفت السلام علیک یا ایها الامیر اسامه
میگفت عمر الله لک یا امیر المومنین میگوئی تو را امیر پس گفت عمر هیهات هیهات که میخواهم مرا امیر نا زنده ام

و میگفت رفت رسول خدا از بین عالم و تو هر جا امیر بودی و بود اسامه سنه وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم هیجده یا نوزده ساله و بعضی بیست گفته اند و گویند که این واقعه در ربیع الاول بود و درین روز طوایف مردم که مامور بودند برفتن سر اسامه فوج فوج می آمدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وداع کرده بلشکرگاه میشتافتند و دران روز عرض رسول خدا صلی الله علیه وسلم از روز نهار دیگر مشتبه بود و میسر نمود چون اسامه را روان کنند و در روز نهم اسامه از معسکر خود عزم وداع آنحضرت آمد و بر بالین مبارکش حاضر شد و سر او را خویش بر زانو و سر دست مبارکش را بقبیل نمود و بعد مرض بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنان غلبه داشت که مجال تکلم نداشت اما دستها و مبارک آنحضرت بجانب آسمان برآورده بر اسامه فرود می آورد اسامه گفت چنان دانستم که مراد عالیه که پس اسامه از حجره رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمده بلشکرگاه رفت صباح روز دوشنبه باز آمد و آنحضرت را تخفیفی حاصل شده بود اسامه را وداع نمود و فرمود اوداعک علی برکات الله و اسامه بشنا بر فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلشکرگاه معاودت نمود فرمان داد تا لشکر کوچ کنند و چون خواست که خود سوار شود و ادرکش آم ایمن مقام فرستاد که رسول خدا وفات یافت اسامه باز گشت و اشراف صحابه متحیر آمدند و ابو بکر و عمر و امثال ایشان خود در مدینه بودند و بر مدارس الحصیب لوا بر در آنحضرت بزد چون از دفن آنحضرت فارغ گشتند و خلافت بر امیر المومنین ابو بکر قرار یافت حکم کرد تا لوا را بر در خانه اسامه بردند تا بلشکری که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرر فرموده بودند و حکمی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده معاود آید پس اسامه بیرون رفت و در حرف منزل ساخت تا مردم جمع شوند درین اثنا خبر بمدینه رسید که بعضی از قبایل عرب مرتد گشته و بعضی مردم گفته اند که اگر رفتن اسامه موقوف باشد تا وقتیکه خاطر از قضیه اهل ارتداد فارغ کرده شود بهتر باشد که چون بشنوند که درین فرصت لشکری قوی از مدینه بیرون رفته است دلیر شوند و بر مدینه یاختن آرند و غرضی با اهل مدینه نمایند صدیق اکبر این حکایت را بقبول نمود و گفت اگر دانم که بسبب فرستادن لشکر اسامه در مدینه لقمه بسنگ خواهم شد خلاف فرمان رسول صلی الله علیه وسلم جایز ندارم فاما از اسامه درخواست نمود که عمر خطاب را دستوری دهد تا نزد وی باشد پس باذن وی عمر ازان حبس متخلف شد چون ماه ربیع الثانی در آمد اسامه بجانب آبنی توجه نمود و بر اهل آنجا ظفر یافت و بسیاری ازایشان بقتل آورد و بعضی از اشجار و منازل و بساتین ایشان را بسوخت و قاتل پدر خود را بقتل آورد و غنیمت بسیار حاصل کرده مراجعت نمود و مدت غیبت

وبعد تحقیق این حسن چهل روز بود من المدارج اعتقاد از روی روایات صحیح مردست وبر حدیث زیاده بر بین است
تراشیده و خراشیده مندعان است لاتقول به کلا نقول علیه تا رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع
فنزل ذا الحلیفة عرض کذا فی الواقدی در تفسیر واقدی آورده که هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع رجوع
نمود در ذی الحلیفه رسید مریض گردید و قال ابو حاتم مرض فی المدینة بعشر لیلتین من صفر واخر ایه نزلت علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون
اخر سورة البقرة وابو حاتم گفته که آنحضرت علیه السلام بمدینه رسیده در شش اجیر صفر مریض گردید واخر
اینکه هر رسول الله صلی الله علیه وسلم در اخر سوره بقره فرود آمد این ست که وحذر کنید ازان روز که باز
گردانیده شوید دران بسوی خدا پس تمام داده شود هر شخصی را انچه عمل کرده است و ایشان ستم کرده
نشوند ذکر فی البیضاوی عن ابن عباس رضی الله عنهما آخر ایه نزول بها جبریل وقال ضعها فی راس
المائتین والثمانین من البقرة وعاش رسول الله بعد ذلک احدا وعشرین وقیل سبعة ایام وقیل ثلث
ساعات در بیضاوی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آورده که ایه مذکوره آخر ایتی است که جبریل
انرا فرود آورده وگفت جبریل مرحضرت علیه السلام را بنه این ایه را در کتابه و قراره بعد از صد و
هشتاد و ایات از سورة البقره و بر است رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این ایه شصت و یکروز
و بروایتی هفت روز و بروایتی سه ساعت ذکر فی صحیح البخاری عن ابی سعید الخدری قال خطب
رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس وقال ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار
العبد ما عند الله فبکی ابو بکر فتعجبنا لبکائه ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد خیر فکان
رسول الله هو المخیر وکان ابو بکر اعلمنا در صحیح بخاری بروایة ابی سعید خدری آورده که روزی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بمیان مردمان خطبه خواند وگفت هر آینه خدا بنده را در میان دنیا و آخرت مخیر
گردانید و ان بنده اجر و ثواب اخرت اختیار کرد ابو بکر بشنیدن این کلام گریست ابو سعید
میگوید که ما تعجب کردیم از گریه ان زیرا خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم از حال بنده مخیر میدهد
او میگرید پس رسول الله صلی الله علیه وسلم همون بنده مخیر بود و ابو بکر صدیق دانا ترین ما میان
بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من الناس علی فی صحبته ماله ابو بکر ولو کنت متخذ
خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام ومودته لا یبقین فی المسجد باب الا

الا باب ابابکر پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم اما بکم هر آینه یار و نصرت و سخی ترین مردمان بر من در صحبت و مال خود ابوبکر است و اگر میبود دوم من خلیل گیرنده غیر پروردگار خود را هر آینه میگرفتم ابوبکر را و دوست حالی خود لیکن رشته برادری اسلام و دوستی دین میان من و او بهتر است باید که باقی نماند در مسجد هیچ دری مگر دروازه خانه ابی بکر مترجم گوید که خبر لکن محذوف است یعنی افضل و فی روایة مسلم الا خوخة ابی بکر و در روایه مسلم لفظ خوخه واقع است بالفتح بمعنی دریچه آمده در وی این ابی ذئب عن بعض رجال خال رسول الله صلی الله علیه وسلم سد وا عنی ما طالجواب الا ما کان من خوخة ابی بکر ابن ابی ذئب روایة میکند از بعض خود که گفت عم او گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بند کنید از نظر ما این دروازه ای مسجد را مگر آنچه باز است دریچه ابی بکر که ان را واگذارید و قال جندب رضی الله سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یحدث ذلک قبل ان یموت جندب رضی الله عنه گفت شنیدم رسول خدا را که این سخن میگفت پیش از مردن خود به پنج شب ان ناسا قالوا اغلق ابوابنا و ترک باب خلیله از ابی صالح مشعان بروایت ابن سعود مروست که هر آینه گروهی از مردمان گفتند که بند کرده شد دروازهای ما و گذاشته شد دروازه دوست وی صلی الله علیه وسلم مترجم گوید از ین کلام پاره کرانی خواطر ایشان بطریق کنایت مستفهم میشود فقال رسول الله علیه وسلم بلغنی الذی قلتم فی باب ابی بکر و انی اری علی باب ابی بکر فرو اری علی بیوتکم فلعله تراه این سعد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که رسید مرا آنچه گفتید شما گفتید و واگذاشتن دروازه ابی بکر و هر آینه من نور و خشان می بینم بر دروازه ابی بکر و می بینم بر دروازه های شما غیر بکری را و الدار قطنی اذن الذی بکر رضی الله عنه فی ابواب حین تهنا کانت فی عرقی المسجد یک صفحه که دخانه که اذن داده شد و ابوبکر صدیق را در واگذاشتن در خان در غرب مسجد موسنه بدیوار مسجد بود و قال الوعثمان رحمه الله الخوخة الصغار عرقی دار القضاء شد فی عرقی المسجد خوخة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه والذی مکتوب هناک هذه خوخة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه ابو عثمان گفته که دریچه شاده که از ان کندمی نماید در دار القضا بسمن عرقی مسجد در پچه ابی بکر صدیق است رضی الله عنه و اکنون در انجا بخط جلی نوشته است که این دریچه ابی بکر صدیق است رضی الله عنه قال الطلاباذی کان لدار ابی بکر من خارج المسجد و خوخة الی المسجد و هذه الاحادیث رواها اهل المدینة کلها یعنی گفته که مر خانه ابی بکر را دروازه از خارج مسجد و دریچه سوی مسجد بود و این احادیث

این احادیث که در باب سد ابواب بجز باب دادن در بخانهٔ ابی بکر صدیق رضی الله عنه وارد شده اهل مدینه
روایت کرده اند و الخوخة طاقة تفتح فی الجدار یعنی و حدیث یکون سفلی یکاد الاستراق فیها و المراد انها
ولذا اطلق علیها الباب والله اعلم باب دادن ابی بکر رضی الله عنه کان فی غیر جهة المسجد لفظ خوخه که در این احادیث
واقع شده بمعنی طاقچه است یعنی که بدیوار برای روشنی کنند و گویند بالائی دیوار بانند که در آمدن و
برآمدن از آن ممکن بود در بچه نامند و همین مراد است جابران در حدیث اطلاق باب بر دو کرده شد
و گویند دروازه آمد و شد خانه ابی بکر در غیر جهت مسجد واقع بود و عن زید بن ارقم کان لنفر من الصحابه
ابواب شارعة فی المسجد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم
ناس فی ذلک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابی والله ما سددت شیئا و لا فتحته ولکن امرت بشیء
فاتبعته و از زید بن ارقم رضی الله عنه مرویست که صحابه را دروازه ها بود بند که راه اندرون آنها در
مسجد جاری بود پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که همه در ها بند سازند بکر در دروازه علی پس
بعضی مردمان درین سخنها بودند که از ان بوی رنجیدگی آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرآئینه من نبودم
خداوند نساخته چیزی را و نه کرده ام ان را از رای خود لیکن مامور شدم بچیزی پس سر وی امر خدا
نمودم یعنی سد ابواب شما و کذا الثنی در دروازه علی با امر حق واقع شده نگردید یکی از سته زیاده و ازده
کمتر و عن ابن عباس رضی الله عنهما امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسد ابواب المسجد غیر باب علی
فکان یدخل المسجد و هو جنب پس له طریق عن عبده اخرجه احمد و النسائی احمد و نسائی در
صحیحین خود از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم
کرد بسد نمودن همه در وازها مگر دروازه علی پس وی رضی الله عنه گفت یا رسول الله من در مسجد می در آمد
زیرا که او را سوای ان در وازه دیگر نبود و عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال امر رسول الله صلی الله
علیه وسلم بسد الابواب الشارعة فی المسجد و ترک باب علی فقالوا یا رسول الله سددت ابوابنا
فقال ما انا سددتها و لکن الله سدها رواه الطبرانی طبرانی از سعد بن ابی وقاص روایت میکند که حکم
کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ببستن دروازه هائیکه براه در آمد و برآمد انها در مسجد بود و همگذاشت
دروازه علی را گفتند بند کردی دروازه های ما را گفت فرمود من انها را بند نکرده ام لیکن خدا بند کرد
یعنی با مر خدا بند کردم نازی ای خود و هذه الله احادیث روایتا اهل الکوفة و این احادیث که در

سد ابواب دیگران و گشاده داشتن دروازه علی کرم الله وجهه واقع شده تمه ان را اهل کوفه روایت
کرده اند و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی لا یحل لاحد ان یطرق
فی المسجد جنبا غیری و غیرک رواه الترمذی ترمذی از ابی حدری رضی الله عنه روایت میکند که گفت ابو
سفیان سعید رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر علی رضی الله عنه فرمود جابر بنیت مر هیچ کسی را الا آنکه در اید باین
مسجد من در حالت ناپاکی مگر من و تو و قال معناه ان عائشة رضی الله عنها لم یکن لها باب الا فی المسجد ولذا لم
یوم سده بخلاف ابی بکر رضی الله عنه ان کان له باب فی غیر جهة المسجد و خوخة فی المسجد فلم یوم سدها تعظیما
و تشریفا و ترمذی در لوجه و معنی این حدیث چنین گفته که مر علی رضی الله عنه را در دازه بود که در مسجد
جابر ضرورت مامور به بند کردن ان نشد بخلاف ابی بکر رضی الله عنه زیرا که او را در دازه در غیر جهت
مسجد بود و در پنجه بمسجد بنیز داشت پس مامور نشد به بند ساختن ان در پنجه برای تعظیم و شرف داشتن
رتبه او الغرض روایات اهل مدینه در اکذا نشتن تا ابی بکر در روایات اهل کوفه در اکذا نشتن باب
علی دارد نشد و ترمذی الجمله توجیه هر دو کرده فیما بین تطبیق داده منادی بر تعظیم و تشریف ابی بکر است
پس اشارت صریح است بتخوذ ابو بکر صدیق رضی الله عنه بخلاف مستر جم کوید که احادیث سد جمله ابواب
مسجد غیر باب یا خوخه ابی بکر و اختیار الا باب علی باکدیگر تعارض میدارند و در وجه جمع انها از بزار مرویست
که اگر ثابت شود روایات باب علی پس بعض بحدیث ابی سعید خدری است که ترمذی روایت کرده از وی
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال نیست احدی را که مرور کند در بن مسجد در حالت جنابت غیر من
و علی و ابن تاهر ان بود که در خانه علی رضی الله عنه بمسجد بود و غیران در دیگر نداشت ازین سبب مامور شد
ان نشد بخلاف ابی بکر صدیق رضی الله عنه که غیر خوخه مسجد در دیگر داشت و خوخه عبارت از طاقچه ئی در دیوار
که برای روشنی گذارند و ممکن باشد ازان میان نظر کردن و وجهی دیگر انکه اول مامور شدند بسد ابواب یکه
در مسجد داشتند الا باب علی بعد ازان باستند ان هر کس در پنجه از خانهای خود بنا و اکرده بعد ازان
مامور شدند بسد این در پنجه بالا خوخه ابی بکر رضی الله عنه و میکوید که این توجیه اوضح است و تائید بشی میکند
آنچه مروی است که حمزه بن عبد المطلب بیرون آمده بود در حالیکه قطیفه خود را از عایب اضطراب
میکشید و بعد حال از خانه بر آمده و پاره از قطیفه در زمین بود او را میکشید بخوف و سرعت و چشمان
او از کریه پر کنده بودند و میکفت یا رسول الله عم خود را بیرون کردی و بسرعم خود را ساکن

مساکن گردانیدی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من میروم تو مکروم مراد ساکن ساختم پسر
عم خود را بلکه او را خود اتباعی ساکن ساخت این قصه صریح است در عدم باب علی بر قصه خوخه ابی
بکر رضی الله عنه در سیه ستوم هجری محک احد شهید شد وقصهٔ ابوبکر در مرض موت انسر در بود و سوای
این اخبار ابوبکر دلالت میکنند بر تقدم باب علی بر امر خوخه و در اینجا بهمین قدر اختصار واقع شد ذکر فی
صحیح البخاری لما ثقل رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء بلال یوذنه بالصلوة فقال علیه السلام مروا ابابکر
ان یصلی بالناس فصلی ابوبکر ثلاث الایام در صحیح بخاری مذکور است که چون رسول الله صلی الله علیه
وسلم صاحب فراش شد بیامد بلال تا که آنحضرت را بنماز گاه سازد چنانچه عادت وی بود که بعد از ان بر
در شریف می آمد و اعلام میکرد و یاران در مسجد حاضر بودند آنحضرت علیه السلام فرمود که بگویید ابوبکر را
که مردمان نماز بگذارند یعنی امامت نماید پس نماز گذاشت ابوبکر دین ایام وفی المشکوة عن عایشه رضی الله عنها
قالت لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم فقال اصلی الناس فلنا لا یا رسول الله وهم ینتظرونک فقال ضعوالی
ماء فی المخضب ففعل فاغتسل فذهب لینوء فغمی علیه ثم افاق اصلی الناس فلنا لا یا رسول الله وهم ینتظرونک فقال ضعوالی ماء فی المخضب
فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس فلنا لا فقال ضعوالی ماء فی المخضب ففعلنا فاغتسل
ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس فلنا لا والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی
صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الاخرة فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر فاتاه الرسول فقال
ان رسول الله یامرک ان تصلی بالناس فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا یا عمر صل بالناس فقال له عمر
انت احق بذلک فصلی ابوبکر تلک الایام ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة وخرج بین
رجلین احدهما العباس لصلوة الظهر وابوبکر یصلی بالناس فلما راه ابوبکر ذهب لیتاخر فاومی الیه النبی
صلی الله علیه وسلم بان لا یتاخر فقال اجلسانی الی جنبه فاجلساه الی جنب ابی بکر وابوبکر یصلی علیه وسلم
وسلم فاقتدی ابوبکر بصلوة النبی صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون بصلوة ابوبکر متفق علیه در مشکوة حدیث متفق علیه بروایت عایشه صدیقه رضی الله عنها آورده که عایشه
گفت که چون گران شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس پرسید یا مردمان نماز گذارده اند گفتم نه یا رسول الله و
ایشان انتظار بر آمدن او میکشند فرمود بریزی من آب در اقتابه بنهید پس انچه فرموده بفعل آوردیم آنحضرت
علیه السلام وضو ساخت وخواست که بیرون رود بر خود اغما دست داد پس بیهوشی داده شد بر وی لهذا ازو ساقط شد
بهوش باز آمد وگفت آیا مردمان نماز گذارده اند گفتم نی یا رسول الله ایشان منتظر تو اند گفت بریزی من آب در اقتابه بنهید پس بفعل آوردیم

باز وضو ساخت چون خواست که سر بر دارد بیهوش گردید چون بهوش آمد بر سید یا مردمان نماز گذاردند
اند گفتند می فرموده ما فقا به آب نهند پس بجا آرد یم الحضرت نوبت سیوم وضو گذارد و بر شیشه خواست که سر خود
باز بیهوشی طاری گردید بعد از ان چون بهوش آمد بر سید یا مردمان نماز گذارده اند گفته می حال انکه مردمان
بمسجد نشسته انتظار پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای نماز عشا میکشند پس بپیغامبر صلی الله علیه وسلم
کسی را نفرستاد بابوبکر فرستاده فرستاد نزد ابوبکر آمده گفت که هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا امر فرماید
که بمردمان نماز اما مت کذاری ابوبکر صدیق که مردی نرم دل بود گفت ای عمر تو بمردمان نماز گذار عمر از
ابوبکر گفت که تو با مر امامت سزاوار تری پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه دران ایام مردمان را نماز میگذارانید
میگذارانید بعد ازان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطلع خود بسکی دریافت میان دو مرد که یکی ازان عباس
باشد برای نماز ظهر از حجره شریفه بر آمد و دران زمان ابوبکر بمردمان نماز میگذارد چون ابوبکر بر آمدن
الحضرت را دریافت کرد خواست که از مکان امامت سبز شود پیغامبر صلی الله علیه وسلم بسوی ابوبکر
اشارت کرد که همان جا باشد و الحضرت مران هر دو کس را فرمود که مرا بپهلوی ابوبکر بنشانید ایشان
بپهلوی چپ نشاندند ابوبکر ایستاده نماز میگذارد و رسول علیه السلام نشسته قال ابن عباس رضی الله
عنهما احد هما العباس والله حر علی عبید الله بن عباس گفته که ان هر دو مرد یکی عباس و دگری علی بود رضی الله
عنهما وذکر فی شرح المواقف عن ابن عباس رضی الله عنهما ما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف
احد من امته الا خلف ابی بکر رضی الله عنه در شرح مواقف بروایه عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هیچ یکی از امت خود نماز نکرده است مگر پس ابی بکر رضی الله
عنه مترجم گوید در مدارج النبوة آورده پوشیده نماند که در تخصیص الحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق
را بامامت و مبالغه کردن دران دلیلی واضح است مر اهل سنت و جماعت را بتقدیم او و بخلافت که
کربا وجود صحابه از فرمش و حضور علی مرتضی رضی الله عنهم او را تخصیص کرد و تقدیم نمود و لهذا فرمود علی مرتضی
یا ابی بکر صدیق رضی الله عنه قدمک رسول الله فمن الذی یؤخرک و در اسد الغابه از حسن بصری از علی
بن ابی طالب آورده که گفت تقدیم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر را و بگذارد نماز را بمردم و من
حاضر بودم غیر عاجب و صحیح بودم غیر مریض و کرا میخواست تقدیم میکرد مرا پس راضی شدم مابرای دنیا
خود یکیرا که راضی شد خدا و رسول او برای دین ما و تسمیه خلافت بدینیا ما عنبار ظاهر است که شامل امور

وذکر

امور دین و دنیاست و نماز صرف کار دین است و یکبار دیگر پیغمبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زمان حیات بجانب مسجد مبارک اصلاح و رفع مرا که عبارت بود از عمرو که ساکنان آنجای بودند اشتند رفته بود و چون وقت نماز درآمد بلال بانبی بکر گفت چه میگوئی وقت نماز درآمد اذان بگویم شاید آنحضرت نیز در رسد چون درآمدن حضرت تا خیری راه یافت آمه صحابه اتفاق کردند بر تقدیم ابی بکر برای نماز ناگاه آنحضرت در رسید ابی بکر خواست که پس تر گردد از جای خود تا حضرت پیشتر آید و با مردم نماز گذارد پس حضرت اشارت کرد که بجای خود باشد و آنحضرت عقب ابو بکر نماز گذارد و ازینجا معلوم میگردد که ابو بکر صدیق رضی الله عنه متعین و متقدم بود بر سایر صحابه رضوان الله علیهم انتهی و شیخ ابن حجر مکی رحمه الله در صواعق آورده که حدیث ائمه ابی بکر در وقت مرض موت وی صلی الله علیه وسلم متواتر است زیرا که وارد شده است از روایات عائشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن رفعه و ابن سعید و علی بن ابیطالب و حفصه رض و ذکر فی المشکوة

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک فمسسته بیدی فقلت یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا فقال اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم فقلت ذلک ان لک اجرین فقال اجل ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها

متفق علیه در مشکوة بروایه عبد الله بن مسعود حدیث متفق علیه آورده که گفت عبد الله در آمدم بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه تب شدید بود پیغامبر است پس مسس کردم اندام مبارکش را بدست خود گفتم ای رسول خدا بر آویده تو تب زده استی تب بری تب فرمودی بلی من تب کرده میشوم چنانچه تب کرده میشود دو کس از شما پس گفتم این تضاعف الشدادت تب برای این است که مر ترا دو مرد است آنحضرت فرمود آری بود ازان فرمود که نیست هیچ مومنی که برسد او را مکروهی سبب بیماری یا سبب دیگری مگر انکه دور سازد بان خدا تعالی گناهان او را چنانچه می اندازد برگ خود را و عن عائشه رضی الله عنها ما رأیت أحدا یوجع علیه اشد من رسول الله صلی الله علیه وسلم متفق علیه و نیز در مشکوة حدیث متفق علیه بروایت عائشه رضی الله عنها آمده که ندیدم هیچ یکی را که شدت درد داشته باشد از رسول الله صلی الله علیه وسلم روی ان بعض الاصحاب قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم ادع الله یشفیک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اراد ذلک لعله بحلاف ما اراد الله مردست کسی از یاران بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرد از خدا بخواه تا شفا بخشد ترا رسول الله صلی الله

گفت اگر استاد عایی شعار خود نمایم شاید ان مخالف ارادهٔ حق نباشد و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی ایام مرضه فی بیت عائشه رضی الله عنها و هو المسمی بالحجره الشریفه و کان بابها بداخل المسجد و کان
بمصراع واحد ثم جعل بمصراعین و بود رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام مرض خود در خانه عائشه رضی الله
عنها و همان خانه بمسمی بحجره الشریفه است و دروازهٔ این حجره بسمت شمال که عبارت از شام است و در
دروازه ان حجره تخته بیک تخته بود بعد ازان دو تخته کرده سنده و کان فی بیتها خوخه تخرج منها رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی الروضه و المراد بالروضه ما فی الحدیث عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما بین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنه و منبری علی حوضی متفق علیه و در خانه عائشه
دریچه بود که رسول الله ازان بیرون می آمد بسوی روضه و مراد از روضه بمعنی الخ در حدیث دریچه
متفق علیه آمده است بروایة ابی هریره رضی الله عنه کهف ابی هریره فرمود رسول الله که میان خانه من
و منبر من مرغزاری است از مرغزارهای بهشت در حصول سعادت و وصول رحمت و حشر منبر من بعینها بر حوض
کوثر من واقع است و کانت الحجره الشریفه فی شرقی المسجد متصلا به و اصحابا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعتکف
فی المسجد فی مجلس بنی عبد الرحمن و ان عائشه ترحل راسه و هو معتکف فی المسجد و هی فی بیتها بود حجره شریفه
که خانهٔ عائشه است واقع بسمت شرقی مسجد در حالیکه متصل بود بمسجد و جهت کرفته اند بر اتصال
حجره بمسجد باین روایه که رسول صلی الله علیه وسلم که در موضع مجلس بنی عبد الرحمن در مسجد خود
معتکف بودی و عائشه رضی الله عنها از خانه خود سر آنحضرت را در حالت اعتکاف شانه کردی حاکان
رسول الله صلعم قد اوحی فی مرضه باخراج الیهود و النصاری عن جزیره العرب و لم یقع ابو بکر بعد له
بشتغاله بحرب اهل الردة فا جلاهم عمر بن الخطاب فی خلافته رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض
موت خود وصیت کرده بود که یهود و نصاری را از خطه عرب جلاوطن خواهید کرد و بعد از وفات آنحضرت
ابو بکر صدیق را بسبب اشتغال وی بفصل قبایل مرتده چون اتباع مسیلمه کذاب و اسود عنسی
و سجاح باخراج ایشان میسر نیامد بس عمر بن خطاب در زمان خلافت خود اهل کتاب را جلاوطن نمود
و عن عائشه رضی الله عنها کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل رأسه فی الماء و یمسح وجهه و یقول
لا الله الا الله ان للموت سکرات در مشکوة از عائشه رضی الله عنها مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم

کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود در قدحی چوب از آب می و راآور د و مسح میکر د بدان آب
روی خود و میگفت نسبت مسح معبود بحق مرخدا ہر آیینہ موت راجان کندن می باشد کفتہ اند کہ سکرات
موت بر انحضرت چنان دشوار بود کہ گاہی سر خ میگشت و گاہی زرد میکر دید و گاہی دست راست و گاہی
دست چپ میکشید و عرق بر رخسارش نشستہ ذکر فی المصابیح عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما اشتد
وجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و روی ان عمر رضی
اللہ عنہ قال لقد وجع الرجل فلا تودوا جسلم کتاب اللہ وسنۃ رسولہ و در مصابیح بروایۃ عائشہ رضی اللہ عنہا مذکور
است کہ گفت عائشہ چون در در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سخت شد آنحضرت علیہ السلام فرمود بیارید یکا غذ
را نزد من تا بنویسم برای شما نوشتہ کہ بعد ازمن راہ راست گم نکنید دران وقت صحابہ در حجرہ ستر نفیر جمع
بودند اختلاف کردند چنانچہ در روایت آمدہ کہ عمر رضی اللہ عنہ گفت بدرستیکہ این مرد در شدت مرض است
بس شما از رنج دہید و مشغول بکتابت نسازید بس است شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر کما قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما کتاب اللہ وسنۃ رسولہ چنانچہ استناد کرد عمر رضی
اللہ عنہ کہ گفت رسول اللہ صلعم گذاشتم در میان شما دو چیز کہ تا وقتیکہ چنگ بان خواہید زد گمراہ نخواہید شد
یکی قرآن مجید دوم قول و فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موافق قدس سرہ در توجیہ لفظ رجل کہ در کلام عمر
رضی اللہ عنہ واقع است مینویسد والصحیح انہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیہ الوجع کذا فی صحیح البخاری صحیح
است کہ عمر رضی اللہ عنہ گفت کہ رسول اللہ در دناک است چنانچہ در صحیح بخاری آمدہ و لفظ رجل در ہیچ روایت بخاری
نیست و نوسلم انہ قال لقد وجع الرجل فنادی علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو الرجل واما من سواہ فہی الاغباء
والہ ولیاکر قصہبان مشبہۃ فی کسب الطعالات کما روی ان جند البغدادی رای الشیطان علی بغلۃ یرکب علی
رغاب الرجال فقال من الرجل اما الرجل فی مسجد الشونیزیہ احرق کبدی فرای جندا باحمرہ مراقبا فیہ فرفع ابوحمرہ
راسہ وقال کذب الملعون انما الرجل من لم یطلع الملعون علی حوالہ واسرارہ فابلس المراد بالرجل الرجل الشریعۃ
وانما المراد الرجل عند اہل الحقائق القدسیۃ ولذا ذہل عن بعض الالیاکر العظیم فی زنۃ الخمائی و بعد از تسلیم
وقوع لفظ الرجل و صحت ان کہ عمر رضی اللہ عنہ لقد وجع الرجل گفت بس نمایان است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم الموں مرد بود و سوای وی از انبیا و اولیا نسبت او کودک اند در کسب کمالات انسانی چنانچہ اطلاق
لفظ رجل در مقام مدح و کسیکہ متصف بکمالات است در کلام عرفا واقع شدہ چنانچہ در فصل اندکی آرد

بغداد دیی شیطانی دید که برانه بر گردن مردان سوار است چنید گفت از مردان شرم و نمیداری شیطان گفت
کیست مرد مراد ش انکار جولیست مرکوبان خود نبود نیست مرد یگر شیخی که در مسجد شونیزیه معتکف نشسته
چکر مرا سوخته بس حذا با حمزه را دران مسجد واقف دید ابو حمزه سر خود بر داشت و گفت اعلعون مرا
رجل بدر و گفت بلکه مردان است که سیطانرا بر احوال وی اطلاعی نباشد بس مرا و بلفظ رجل رجل
بشر بعیت نسبت بلکه مراد کسی است که نزد اهل کمالات قدر سیده رجل باشند لهذا بعضی اولیا خود را در زمرهٔ همچنان
اند اخته که در زمرهٔ مردان الکی نیافتند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لو کتب ذلک الکتاب لما اختلفوا

فی الخلافة لکن قول عمر مطابق لما اراد الله و قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله ینطق علی لسان عمر از
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست که از این کتاب نوشته شدی صحابه در خلافت اختلاف نکردندی
لکن قول عمر مطابق اراده الهی است و هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی سخن عمر بر زبان
عمر مترجم گوید که همیشه از انچه در فهم مردم در آید و خیال ایشان می افتد است که مقصود آنحضرت تعیین خلیفه بود
که بعد از وی که خواهد بود و در لفظ حدیث و در حال بیان و املای مشیت خداوند که چه میخواست ظاهر است
که مجتهد بیان احکام و شرایع و فرایض و ضروریات انرا بیان کند و بعضی مواعظ و نصایح که مناسب باشد
بحال ایشان دهد چنانچه بود از بس سنه وصیت کرد یکی انکه مشرکان اهل یهود و نصاری از جزیرهٔ عرب اخراج
کنند دویم انکه جایزه وفود کرا نزد شما میاید ایشان را جایزها و صله ها دهید چنانچه میدادم سیوم انکه قبر مرا
معدوم نسازند لهذا بتقبیل وغیره منع آمده بس ظاهر میگردد که بهمین قسم وغلط و نصایح منبعث بود و معلوم شد
که وحی نازل نبود و از قسم امر اجتهادی بود و سکوت از ان صورت نگرفت و عمر رضی الله عنه
وزیر آنحضرت بود و اعرف بمصالح وقت و صلاح کار آنحضرت نیز او را ازان منع نکرد چنانچه در حدیث ابی
هریره آمده که آنحضرت بوی فرمود که هر مردم که در مردم نداد و دهید که هر که لا اله الا الله بصدق دل بگوید حرام ست
بران آتش دوزخ پس منع کرد عمر ابو هریره را و گفت بگذار یا رسول الله مردم را که عمل کنند پس قبول
کرد آنحضرت صحیح از وی همچنین چون آنحضرت شنید که میگوید حسبنا کتاب الله سکوت کرد و خاطر عمر
جمع نمود و دانست که انجنان راسخ و ثابت اند مردین و دیگر حاجت بهیچ چیزی نیست که دلالت دارد
بران ملکه وصیت منصب ابی بکر اقرب است بفرمودهٔ حدیث طلبیدن عبد الرحمن بن ابی بکر را تا عهد نامه
نویسد چنانچه روایه میکنند که چون گفت مرض آنحضرت روز بروز و خواست که بنویسد کتابی و عهد نامه

وعهد نامه بس گفت مرعبد الرحمن بن ابی بکر را مادر تخته که بنویسم مرابی بکر را کتابتی که اختلاف کرده نشود
میان پس چون قصد کرد عبد الرحمن که بنویسد بیاورد وگفت الحضرت اباداود بر در روزگار لعالی ومومنان که
اختلاف کنند ورابی بکر را اهل سنت وجماعه را ابن دلیل است بر تعصب خلافت ابی بکر ومیاورند اکر
ان بودی که در روز عذیر خم نصب کرد امیر المومنین علی را وخابذه ساختند پس در اخر وقت احجن نمی
کردند ذکر فی المشکوة عن عایشه رضی الله عنها قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه ستة او تسعة
او سبعة فاتم فی رسول الله ان افرقها بشغلنی وجع نبی الله ثم سالنی عنها ما فعلت الستة او السبعة قلت له
والله الله شغلنی وجعک فدعا بها ثم وضعها فی کفه فقال ما ظن نبی الله لقی الله عز وجل وهذه عنده رواه
احمد در مشکوة بروایة امام احمد از عایشه صدیقه آورده که گفت عایشه مر رسول الله صلی الله علیه وسلم را در مرض
موت وی تعرض و تبار یا بهت در تبار بود پس رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که دینار یا را جدا کنم و در
راه خدا تصدق سازم پس باز دانست مرا در حضرت پیغمبر خدا بعد ازان بر سید مرا از حال ان دینار که چه
کردی ان تعرض یا بهت را شک روا نیست عایشه گفت جدا نکرده ام انها را سوکند خدا هر آینه باز دانست
مرا در دون پس طلبید انست ان دینار را و بدست خود نهاد و گفت کمان نمیبرم پیغمبر خدا را که باخدا ملاقی شود و ان
دینار کمتاع دنیا و نیست بخانه او باز عوف قدس سره بفرماید فتصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عنده فما بقی
فی ملکه حتی قبض سبحان الله کین بس تصدق نمود رسول الله صلعم انچه نزد وی بود و باقی نکذاشت در ملک
خود چیزی را داود سید و مهر نا کان دنیاست مرتبع کوید چون مردمان نوتهم کردند که وجع الحضرت از ذات
المجنب است در تداوی ان اشتغال داشتند و الحضرت استنا دابن مرض را بذات شریف خود و نداشت
روی انه علیه السلام قال الدان وجدت اتی علم مسموم الکلمة فی جبر الغطع الابهری فصار شهید امسموما کما مر وبت
که الحضرت علیه السلام کفت الکنون در یافتم اثر کوشتیکه خورده بودم در خیبر سبحان الله ایام من پس کردید
الحضرت صلی الله علیه وسلم شهید مزهر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطجعا عند الجدار القبلی من
الحجرة الشریفة واصغا راسه علی صدر عایشه رضی الله عنها فی یوم الاثنین فاتی ملک الموت وقال خیرک الله
بین الخلود والحیات فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرفیق الاعلی مع الذین انعمت علیهم من النبیین والصدیقین
یعنی بود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهلو خفته نزد دیوار سمت قبله از حجره شریفه در حالیکه تکیه نهاده بود
سر مبارک خود را بر سینه و کنار عایشه رضی الله عنها و در زد و شنبه پس بیاید فرشته که موکل بر موت است ملک الموت

گفت که الله تعالی مرا مخیر کرده ست میان زنده ماندن و مردن رسول خدا صلعم فرمود که اختیار کردم رفیق اعلی را باک سانیکه نعمت داده الهی ایشان از انبیا و صدیقان و فی صحیح البخاری لما اتی ملک الموت قال جبرئیل
الله بین الحیوة والموت قال علیه السلام رب الغفر بی والحقنی بالرفیق الاعلی قالت عایشه هذا آخر ما تکلم به رسول
الله صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آورده که چون ملک الموت بیامد گفت خدایتعالی ترا مخیر ساخته بمیان
میان زنده ماندن و مردن آنحضرت علیه فرمود ای بیرورد گار من به بخش مرا و مرا با رفیق اعلی قرین ساز عایشه
رضه میگوید که این تمامی کلام رسول الله صلعم ست ثم قال اصبر علی ان یاتینی جبرئیل فلما اتی مع سبعین الفا
من الملائکه قال خلیبنی عند الله ایدا فرد اقال کنت ازین لک الجنة والملکوت الا علی قال انت تعلم انی
وعلی قال ان الله تعالی قال انا خلیفتک والا یدخل الجنة نبی فیملک ولا امة قبل امتک قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الان طابت نفس محمد الموت لوازان فرمودای ملک الموت و قبض روح من صبر کن تا به
جبرئیل نزدمن بیاید هرگاه که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته بیاید آنحضرت فرمود که مرا در نشانید تنها گذاشتی
جبرئیل گفت که مرای فرستاده ام و ملا بکه اعلی را نیز می فرستم تا صف بصف با ایستند آنحضرت
فرمودای جبرئیل تو کدام یکی از ایشان تمامی من و آنده من میدانی جبرئیل گفت که الله تعالی گفته است که من
خلیفه تو در امت تو خواهم بود و حاید هیچ پیغمبری پیش از تو در نرفت و نه هیچ امتی پیش از امت تو رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت الکنون شاد گردید ذات محمد از مردن خود و الم بعض رسول الله علیه وسلم بخلافت
احد فان الله خلیفته یستخلف من یشاء بنابران تصریح بخلافت هیچ کسی نفرموده زیرا که خدایتعالی خلیفه
رسول خود است هر گز احدا هل خلیفه نزد جناب صحیح و مختار اهل سنت و جماعت همین است که نص صریح
بخلافت ابو بکر ثبوت نه پیوسته اگرچه اکثر مواضع و وقایع شهادت بر خلافت میدهند لیکن دلیلی بهتر از اجماع
بنت والله اعلم بالصواب فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین بین الصلوتین الفجر
والظهر قریب الهاجرة فی حجرة عایشه رضی الله عنها عند جدارها الغربی واضعا راسه علی صدر عایشه
رضی الله عنها فی غرة الربیع الاول من السنة الحادیه عشر بس وفات یافت رسول الله صلی الله علیه وسلم
روز دوشنبه میان دو نماز که فجر و ظهر باشد قریب بنیم روز در حجره عایشه رضی الله عنها نزدیوار ان حجره
که بسمت قبله باشد در حالیکه نکیه نهاده بود سر مبارک خود را بر سینه و کنار عایشه رضی الله عنها در غره
ربیع الاول سنه یازدهم هجری و قیل فی الثانی و هو المروی عن علی کرم الله وجهه و قیل فی الثانی عشر من الربیع

ربیع الاول و بعضی میگویند که روز وفات دویم ربیع الاول است و این مشغول الزمه کرم الله وجهه است و
بعضی دوازدهم ربیع الاول گفته اند و مولف قدس سره العزیز اختیار روایت اول میکند و در اسامات ان میفرماید
والفقوا علی انه علیه السلام توفی یوم الاثنین و نقل عن اصحابنا رضی الله عنهم انه علیه السلام بعد نزول ایة الا
کمال عاش اثنة او ثمانین یوما و قد ثبت ان ایة الاکمال نزلت یوم الجمعة سابع ذی الحجة و اذا عددت من
ذلک الجمعة وجدت ستمائة من ثمانین و ستمائة من ستة و ستین کان الحادی و الثمانون یوم الاثنین عشره
ربیع الاول و یکون الثانی یوم الثلثاء و الثانی عشر یوم الجمعة فاذا و اینان الدلیلان ما نقل عن الاصحاب
و لا عا افقوا علیه من انه علیه السلام توفی یوم الاثنین و جمع روات متفق اند بر انکه الحضرت علیه السلام روز دوشنبه
وفات یافته و مشهور بخلاف از سایر صحابه و اسلاف است که الحضرت علیه السلام بعد نزول ایة الکمال اشتاد
و یک روز بر نیست و به ثبوت پیوسته که ایة الکمال روز جمعه نهم ذی حجه در عرفات فرود آمده و فقهاء گفته اند
جمعه که فرو نزول ایة الکمال است و موسم سازی بگاه را شتی روزه و دو ماه و بیست و نهر روزه اشتاد و یکم روز دوشنبه
عروه ربیع الاول می افتد و تاریخ دویم چنانچه بروایت علی رضی الله عنه آمده روز سه شنبه میباشد و این
خلاف است از انکه اتفاق وفات بر دوازدهم دوشنبه است و تاریخ دوازدهم روز جمعه می افتد و این
هر خلاف اتفاق است پس هر دو روایت یعنی روایة تاریخ دویم که نسبت روایتان از علی رضی الله عنه
آمده و روایت تاریخ دوازدهم که از بعض دیگر مروی است موافق و مطابق انچه صحابه کرام غسل فرموده اند که الحضرت
هشتاد و یکروز بعد از نزول ایة کمال بر نیست نمی افتد و انچه گفته اتفاق میدارند که وفات الحضرت روز دوشنبه
بوده مرخالف میکرد و فهمکت عایشة فاطمة رضی الله عنهما و قالت خانینی فرداها بعد ما مس ناحیة البیت للد
صباح صباح و للاباح علی حی الله قالت انا نبکی علی القطاع الوحی و الملائکة بیت عایشة و فاطمة رضی الله
عنها بکر بستند و گفتند که مرا تنها گذاشتی پس از کوشه خانه آوازی شنیدند که آواز جبرائیل مشتمل و تو حضور
بر پیغمبر خدا امت بد گفتند بسبب کم مکرالقطاع وحی و نزول ملایکه ذکر فی المشکوة عن عایشة رضی الله عنها قالت
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما توفی ستجی ببرد حبره متفق علیه در مشکوة بروایة عایشة رضی الله عنها
حدیث متفق علیه مذکور است که گفت عایشة بذر ستیکه رسول الله صلعم هرگاه که وفات یافت پیچیده شد
در چادر حبره مترجم گوید که حبره بکسر حاء مهمله و فتح باء موحده جنسی از خامه و در صراح گفته برد یمانی و فهم
علی الباب عمر رضی الله عنه اخذ السیف قائلا لا افتل من قال مات محمد قال عمر دونه فجاء ابو بکر رضی الله عنه و قال

مالک یا عمر فدخل البیت وکشف الرداء عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فعرف الموت فقبّل عمر جبهته وقال
یا محمد جلیتنی فرداً وتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرداً وتوفی عمر رضی الله عنه بدروازه مسجد شمشیر خود گرفته استاده شد ومیگفت هر کسیکه بگوید محمد عمر
او را میکشم ملکه مواج روحی وبرانشده است وبرواتی بوعده دیدار رفته چنانچه موسی رفته بود وبرواتی اورا صعقه
مثل صعقه موسی نشده است القصه ابوبکر رضی الله عنه از خانه خود که در عوالی مدینه میدانست بیامد ودر راه بمنبر
ومیامد واحمداه والنقطاع ظرات تا بمسجد شریف درآمد دید که مردمان بهمین حال اند هیچ کس ملتفت
نشد وبعر گفت تراجه شده است ای عمر وبحجره عایشه درآمد در دار آرزوی مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم برداشت
وعلامت موت در یافته میان دو ابروی مبارک بوسه داد وگفت ای محمد مرا تنها گذاشته رفتی دیگر بیت
وذکر فی المشکوه عن عایشه رضی الله عنها قالت ان ابابکر قبل النبی صلی الله علیه وسلم وهو میت رواه الترمذی
در مشکوه حدیث ترمذی بروایت عایشه رضی الله عنها مذکور ست که گفت عایشه که ابوبکر صدیق پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را در حالیکه الخرت مرده بود بوسه داد فخر واخذ السیف من یده عمر وقال فوالله تعالی ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وانک میت وانهم میتون پس از حجره
برآمد وشمشیر از دست عمر بگرفت وبخواندن این آیه را که در سوره آل عمران واقع است که منست محمد مگر رسولی که
وبجز آن دیگر از پیش وی گذاشته اند بدان پیغمبر سابق مرده است یا کشته شده چون ذکریا ویحیی بر
کشید شما بر پاشنه های خود بخواند آنچه دیگر در سوره زمر واقع است که تو ای محمد خواهی مرد وایشان کافران نیز
خواهند مرد مثل آن گوید که ابوبکر بر منبر رسول صلی الله علیه وسلم برآمد وامه مردم عمر را که ایستاده بود ابوبکر منوجه شدند
صدیق خطبه خواند مشتمل بر حمد ونعت وثنای حق سبحانه ودرود بر رسول وی صلی الله علیه وسلم گفت هر که می پرستید
خدای عزوجل را بداند که وی زنده است که هرگز نمیرد وهر دو آیه مذکوره تا آخر خواند پس همه مردم بر
دو آیه راز ابوبکر فرا گرفتند وچنان حال کردند که این آیات امروز نازل شده بودند ومیخواندند ودر کوچها
مدینه گویا که امروز نازل شده بعد ازان عمر رضی الله عنه نیز خطبه خواند وگفت ایها الناس ان مقاله که من دیروز
گفتم نه چنان ست که گفتم والله بی نام او در کتاب الله ودر عهد رسول وی ولیکن من امید داشتم که بزید
رسول خدا تدبیر کند کار ما را وبعد از ما بمیرد پس اختیار کرد خدای عزوجل مر رسول الله را آنچه نزد وی بود
ونه آنچه نزد شما ست واین کتاب خدا ست وهدایت کرده است بان رسول خود را پس بگیرید ان را تا راه
راست یابید چنانکه هدایت کرده شد بان رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت ابونصر بود ابن قول عمر وحال آنکه

وی برگرد یا از جمله عظام انجوار دست بردی و حرف فتنه و فساد منافقین پس چون مشاهده کرد فوت بقبض صدیق اکبر را تکین یافت ایمان و از عمر رضی الله عنه نقل است که میگفت بخدا سوگند که ابن ابه قاعی کشنده بودم نماز ابوبکر استیجاب نمودم اراده برین مستولی شد و بمقادم و ابن عمر رضی الله عنهما گفت که گویا برروی ما برده بود که بواسطه حصاله ابی بکر برداشته شد پس اهل مدینه و اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم دل بر وفات رسول نهاده و استوطا نمودند ثم اختلفوا فی موضع دفنه فقال قائلون اوصوا بارفته واخرون بالبقیع وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم تخالفوا فی دفنه فقال ابوبکر سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یقبض النبی الا دفن احب الامکنة الیه رواه ابو یعلی فدفن فی موضع فرشه اولی العوانان اختلاف زرجای دفن اتخصرت کردند بعضی گفتند که در روضه که میان حجره عائشه و منبر است دفن کنید و بعضی گفتند که در بقیع دفن باید کرد واز عائشه مرویست که چون قبض کرده شد روح رسول الله صلی الله علیه وسلم در موضع دفن وی اختلاف کردند ابوبکر رضی الله عنه گفت که از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیده ام که نمیرد نبی که قبض کرده نمیشود روح او مگر در موضعی که دوست دارد که دفن کرده شود پس دفن نمودن وی در جای قبض روح وی بهتر باشد از مواضع دیگر و قال علی کرم الله وجهه انه لیس فی الارض قبعة ارم علی الله من قبعة قبض فیها روح محمد صلی الله علیه وسلم محل بالفراش وهو فی موضع فراشه وهو من الحدار القبلی وهو الجدار الجنوبی وقال اللحد تحت جدار القبلة اجمالا وعلی کرم الله وجهه گفت که هیچ آفریده نیست در خاکی زمین جای بهتر و گرامی مرتبه تر جهت چیزی از جائیکه قبض کرده شد در وی روح دوست وی صلعم پس برداشته شد جسم مظهر وی با فراش و بجای دیگر داخل حجره نهاده شد و کنده شد برای وی قبر در جای بستر وی متصل دیوار سمت قبله حال انکه ان دیوار در جهت جنوب واقع است و سمت شکاف قبر بزیر دیوار قبلی بلا شک و خلاف فی صحیح البخاری عن عائشة رضی الله عنها لما ارادوا ادخل النبی صلی الله علیه وسلم قالوا لا ندری ایجرد رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثیابه ام لا نغسله ونحن ثیابه فلما اختلفوا القی الله علیهم النوم حتی کلهم ما فی ناحیة البیت ممکلم الا علی النبی وعلیه ثیابه فقاموا فغسلوه وعلیه قمیصه یصبون الماء فوق القمیص رواه البیهقی در صحیح بخاری بروایت عائشه رضی الله عنها آورده که چون قصه غسل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمودند صحابه اختلاف کردند گفتند ایا غسل کنیم رسول الله صلعم برهنه کرده از پوشاک خود را یا با پیراهن شسته غسل دهیم و در روایة بیهقی آورده که چون صحابه در مقدمه غسل اختلاف کردند خدا بخوابی بر انها خوابی مسلط گردانید بعد ازان از گوشه خانه کسی با نها گفت

نقض

کرغسل دهند پیغمبر را در حالیکه سر و پا رجهای پوشاک باشد پس غسل دادند پیغمبر را بپیراهن پوشیده
کرآب را بالای پیراهن میریختند و بدان مبارک را از پیراهن می مالیدند ذکر فی الجامع الواقدی و شرح الشفاء
فی المدینة وارتد ناس کثیر و قامت علیه المسلمة وارادوا ان یخرجوا المهاجرین من المدینة و کادوا ان یقتلوا
المسلمین فبعث ابوبکر علیا و بلالا و اسامة بن زید و عمار بن یاسر و انس بن مالک و صفوان علی البعیر
والناقتین و ذهب ابی سقیفة بنی ساعدة لاطفاء نار الفتنة در جامع واقدی آورده که در مدینه فتور افتاد
و مردمان بخروج وفات الحضرت علیه السلام مرتد گشتند و خواستند که مهاجرین را از مدینه بیرون نمایند و شمشیر بکیف
بقتال مسلمانان شدند ابوبکر صدیق رضی الله عنه علی و بلال و اسامه بن زید و عمار بن یاسر و انس بن مالک
و صفوان را بر بحر و ناقتین الحضرت گماشت و خود با اکابر مهاجرین و اشراف انصار به سقیفه بنی ساعده
برای فرو نشاندن آتش فتنه شتاب نمود پیغمبر و قرار دادن امر خلافت که اهم مهام اسلام بود مشغول
شدند مترجم گوید انشاء الله تعالی کلام درین مقام مفصل بیان خواهد شد محصل اینکه میان مهاجرین
و انصار خلاف افتاد انصار میگفتند منا امیر و منکم امیر پس بخدمت الائمه من قریش ثابت شده
که امامت حق قریش است و چون تقدم در حجان ابوبکر در اذان شهرت بود خصوصا در ایام مرض از
تقدیم وی رضی الله عنه برای نماز و غیران اخذ اقرار برابوبکر یافت و اجماع بران منعقد شد ذکر فی المشکوة
عن عایشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب یمانیة بیض
سحولیة من کرسف لیس فیها قمیص ولا عمامة متفق علیه در مشکوه بروایت عایشه رضی الله عنه حدیث
متفق علیه آورده که گفت عایشه مادر سنگه رسول الله صلی الله علیه وسلم پیچیده شد در سه پارچه یمانی
سپید منسوب بسوی سحول که نام دیهی است از یمن بود و بعضی بود دران سه پارچه پیراهن متعارف و دستار
مولف قدس سره در شرح مرغوب الحدیث مینویسد ای لیس فیها قمیص متعارف ذات الجیب و
السحولیة منسوب الی السحول وهو القصار یعنی نبود دران سه پارچه پیراهن متعارف که گریبان
دران میسازند و دران کلوی اندازند و سحولیه منسوب بسوی سحول که بفتحی گاذر آمده و در شرح مشکوه
شیخ علی قاری آمده که سحولیه بفتح وضم سین هر دو آمده و این الهمام گفته که تفتح سین مشهور است
و ازهری میگوید که بضم سین نام قریه یمن است و امام نووی فتح را مشهور تر گفته و همین است در
اکثر روایت دور فایق بفتح وضم سین هر دو مروی است پس بفتح سین منسوب است بسوی سحول

بسوی سحول یعنی قضا نزد او سحلی سفید اردن و نقش جامه دکوفتی است و سحلی جامه سفید قصار میشوید
جامه را و سفید میکند یا منسوب است بسوی سحول که نام قریه یمن است اما نام سحان حسین ان صفیع جیاشت
که مغرب سحل یعنی پارچه سفید حاف آمده دایمن پارچه بسوی یمنه می بافند و در یمن و دایه بافند و در دست
زبر این نسبت بسوی جمع غیر متعارف است و بعضی میگویند که سحول نیز بمعنی قریه است و عن ابی امامه
انها قرأ صلی الله علیه وسلم غسل من بسیه فقال انها غیر عرس و کان یشرب منها رواه یحیی بن یحیی
از امام محمد باقر روایه میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل داده شد از اب چاهیکه او را بیر عرس
میگفتند و آنحضرت در حین حیات خود از ان چاه اب مینوشیده و عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا نامت فاغسلوني بسبع قرب من بیری بیر عرس و کانت بقباء و کان یشرب
منها رواه یحیی در روایت میکند یحیی از علی کرم الله وجهه که گفت علی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم چون
بمیرم پس غسل دهید مرا بهفت مشک از چاه من که بیر عرس باشد و او این چاه بمحله قباء و آنحضرت آنجا
از ان اب مینوشید و در فی مستدرک الحاکم و مسند البزار انه صلی الله علیه وسلم اوصی ان یصلوا علیه
ارسالا بغیر امام فصلی علیه فی حجره بغیر امام و قیل فی المسجد بوسطا و روضته ثم کان من بانی من الصحابه
یصلی علیه بغیر امام در مستدرک حاکم و مسند بزار مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت کرده
بود که بر من نماز نخواند امام بلکه از تنها پس گذارده شد بر وی نماز جنازه در حجره وی صلی الله علیه وسلم
بغیر امام و بعضی میگویند که جنازه بغیر امام در مسجد میان روضه راست نهادند و نماز گذاردند بعد از ان هر کسیکه
از صحابه می آمد پیش امام بر وی نماز میگذارد و در کتاب المناوه عن عروه بن الزبیر قال کان فی المدینه رجلان
احدهما یلحد و الاخر لا یلحد فقالوا یهما جاء اولا عمل علیه فجاء الذی یلحد لرسول الله صلی الله علیه وسلم
لحد له ثم الذی لا یلحد فقالوا لو ابو طلحه در مناوه بروایه عروه بن زبیر آورده که گفت عروه در مدینه دو کور
کن بودند که یکی از قبر لحد میکند و دیگری شق میکرد صحابه درباره حفر قبر مبارک رایی زدند که کدامین هر
کسیکه پیش از موافق دستور خود بعمل آرد پس شخصیکه لحد میکند پیامد برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در
قبر لحد درست ساخت چنانچه شرح طحاوی آورده کسیکه لحد میکند ابو طلحه نام داشت و کسیکه شق
میکرد ابو عبیده نام بود باوجود یکه عباس رضی الله عنه آدم را برای طلب هر دو فرستاده بود مترجم گوید
لحد عبارت از خانه ایست که سمت قبله بگاوند بطوریکه دیوار عربی قبر بمحل سخت سنده منتهی تا بجای

ط
جماعه جماعه

غلط میدن مست باشد یا آنکه دران دیوار سنگهای طولانی و عریض مقدار الذراعی مردم بکنند چنانچه از روایات
کتب فقهیه هر دو وضع معلوم میشود و اولی است کراز زمین سخت و تحمل بناء سخت دوم اگر چنین نکنند و اگر قدری بلا میش
دارد و قسم اول بکنند و اگر بسیار نرم باشد شق نمایند و شق عبارت است از آنکه پاره زمین از جانب شرق
و پاره از غرب در طول قبر بکنند از میان قبر سنگهای بگذارند و مرده را دران نهاده از بالا سقف وار مرتب
سازند و الله اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا و
الشق لغیرنا رواه الترمذی ای الشق لاهل الادیان التی قبلنا و ترمذی از ابن عباس روایت میکند
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که لحد برای ماست و شق غیر را یعنی اهل ادیان سالفه است و دفن
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة الاربعاء و بعد ان عرقت الصوت فی الغار و قیل یوم الاربعاء و فرشت من
الجدار الغربی للحجرة و قد مالی المشرق ظهره الی الشمال بعد انچه چهارده یا شش دفن کرده شد رسول الله
صلی الله علیه وسلم شب چهار شنبه بعد از آنکه شناخته شد موضع در ماش وی و دان متبدل بود است
از سرخی بر زردی و بعضی میگویند که بروز چهار شنبه مدفون شد سترده دیوار غربی حجره و هر دو قدم مبارک
وی صلی الله علیه وسلم بسوی مشرق و پشت وی بطرف شمال و صدرش بجانب جنوب که قبله اهالی مدینه
بدان سو واقع است مترجم گوید بر روایت اصح آینده که علی و عباس و فضل و قثم در قبر مبارک فرآمدند و
مودقثم آخر کسیکه از قبر برآمد و روی وی ارند که گفت آخر کسیکه روی مبارک آنحضرت را دید من بودم
نظر کردم در قبر که آنحضرت لبها و بینی مبارک خود را جنبانیدند پس گوش بدهن وی داشتم شنیدم که
میگفت رب امتی امتی و در کتاب المشکوة عن عامر بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال فی مرضه الذی هلک
فیه الحد والحدا و انصبوا علی اللبن نصبا کما صنع برسول الله صلی الله علیه وسلم رواه مسلم در مشکوة بروایت مسلم از
عامر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آورده که گفت سعد در مرض خود که ازو بگذشت و السوار بکنید بر من لحد
را چنانچه کرده شد بر قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مترجم میگوید که بنا کرده شد در قبر شریف وی نه خشت
خام و در بخته خاک را و بلند کرده شد از زمین مقدار یک بشبر ذکر فی تحفة ابن عساکر عن جابر رضی الله عنه
قال کان الذی رش الماء علی قبر النبی صلی الله علیه وسلم بلال بن رباح بقربة بدلو من قبل رأسه حتی
انتهی الی رجلیه ثم حرجا بالماء آبی الجدار ثم بعد رعلی عمان یدرمن الجدار لدوم الغرفة انتهی در تحفه
ابن عساکر بروایت جابر بن عبد الله آورده بود کسی که بریخت آب را تر قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلال بن

بطلان بن وهاب است که بنگ آب از جانب سروی ابتدا خواهد نا که منتهی شود بکنین اب بیابی او ابدا زان می
یا شید از وقت آب بیا زان سنگ سوی دیوار علی رضوان است که بگردد از دیوار زبر اچه مکان خالی میان دیوار و
خیر خود می وابتدا آن الشیر شریف بعد ذنا عین من الجدار الغربی الداخل وابتدا و قبر شریف بعد از مسافت
دو ذراع از داخل دیوار بجهت جنوب ثم جاء ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بعد الفار نار الطلقة و سکین الغضاء فصلوا علی
القبر الشریف بعد ازان ابو بکر و عمر و جمیع یاران بعد از فرو نشاندن آتش فتنه و خاموش کردا نیدن
بمکالمه بیا مدند و نماز جنازه بر قبر شریف گذاردند ذکر ای حاتم الواقدی لما دخل ابو بکر رضی الله عنه الی
بقیفة بنی ساعدة و الفار نار الفتنة و قد جمعت الانصار هناک فقال لهم ابو بکر قد سمعتم الله و رسوله انصار
و انتم الذین جعلتم فلم تهدموه فالوا کان محمد رسول الله فامنا به و رضینا به ما بسنة و الا نرضی بها بسنة
غیره فصحیح ابو بکر فقالوا منا امیر و منکم امیر فقال ابو بکر منا وزراء و منکم الوزراء و الجمع یقوله علیه السلام الائمة
من قریش فاختر زیدین ثابت بیدا بی بکر و قال هذا صاحبکم رضینا بحکمه فاستقر ارائهم بهذا المشاورة و المراجعة
علی خلافة ابی بکر فاول من بایعه عمر بن الخطاب ثم بایعه الانصار و المهاجرون و اجتمعوا علیه در جامع
و اتفق ای آورده و فتنه ابو بکر صدیق برای فرو نشاندن آتش فتنه بسوی بقیفه بنی ساعده رفت حال
انکه انصار اجامع آمده بودند ابو بکر صدیق ایشان را گفت که خدا در رسول خدا شما را انصار نام نهاده
و انصار ساخت سبب یاری شما دین قویم خود را پس برای چه ای انداز ند دیوار استوار دین محمدی را
انصار گفتند که بود محمد فرستاده خدا پس ایمان آوردیم بدان و بسر داری وی رضا دادیم و ما هر با ست
عمر وی را رضی نمی شویم پس ابو بکر صدیق ایشان را معقول ساخت انصار گفتند که امیری از ما و
امیری از شما باشد ابو بکر گفت از مایان که قریش و مهاجرین هستیم امراء و وزراء شما و زراء باشند و درین
باب حجت گرفت ابو بکر صدیق بقول آنحضرت علیه السلام که قریش رئیسند و فرمان روائی در قریش است
پس زید بن ثابت رضی الله عنه دست ابو بکر بگرفت و گفت این صاحب و حاکم شما ست ما راضی حکم
وی شدیم پس مستقر شد رای جمیع انصار بعد از مشورت و جواب و سوال و تکرار بر خلافت ابی بکر
رضی الله عنه پس اول کسیکه بیعت به ابو بکر نمود عمر بن خطاب بود بعد ازان انصار و مهاجرین الکی
بیعت کردند و بر خلافت وی راضی شدند اجماع نمودند و فی شرح العقاید العضدیه و بایعه بعد ذلک
علی رضی الله عنه علی رؤس الاشهاد بعد توقف منه فضارا ما منه مجمعا علیه من غیر مدافع و لقب بخلیفه

رسول الله صلی الله علیه وسلم خلیفه فالبکریه قائلون بالنص علی خلافته ابی بکر رضی الله عنه والسبعیه
یرجعون النص علی خلافته علی رضی الله عنه اما بصفا جلیا واما خفیا والحق عند الجمهور انه لم یقع نص علی خلافه
عضدی آورده که بیعت کرد ابوبکر را بعد از منازعت مهاجرین و انصار علی رضی الله عنه بر سر کوا بان بعد از توقف
کرد و لوقتی بخانه آمده پس امامت ابی بکر صدیق متفق علیه گردید که کسی مخالفتی از حکم وی نداشت و نصب
کرده شد خلیفه رسول الله خلاف فرقه بکریه که نص بامر خلافت علی بعضی از ایشان قائل نص جلی
و بعضی خفی فرد جمهور اهل سنت و جماعه هر دو قول منفی است ذکر می ابراهیم سنانی ان الامامة تنعقد
بعقد رجل واحد قال الشیخ علاء الدین هو الصحیح لان الصدیق تقلد الخلافة بعقد عمر رضی الله عنه وحده انتهی
در فتاوی ابراهیم سنانی آورده که عقد خلافت منعقد می شود به بیعت یک مرد شیخ علاء الدین این حکم
راصحیح دانسته و دلیل بران انعقاد خلافت ابی بکر به بیعت عمر رضی الله عنه آورده و لما توفی ابو بکر رضی الله
عنه لیلة الثلثاء لثمانی جمادی الاخرة سنة ثلث عشر من الهجرة دفنوه فی الحجرة الشریفة حذاء منکب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و مات عمر الفاروق رضی الله عنه یوم الجمعة فی الثامن العشرین من ذی الحجه
سنة اثنین وعشرین من الهجرة الشریفة حذاء منکب ابی بکر الصدیق و فتیکه ابوبکر رضی الله عنه سب تکه
شنبه دویم جمادی الثانی سنه سیزده هجری و فات یافت در حجره شریفه برابر دوش رسول الله
صلی الله علیه وسلم دفن کردند و عمر فاروق رضی الله عنه روز جمعه بست و هشتم ذی حجه سنه بست
و دویم هجری وفات یافت او را در حجره شریفه برابر دوش ابوبکر صدیق مدفون ساختند و عن محمد بن
عبد العزیز عن عبد الله قال ضاق الحجره الشریفه عنه فحفر فی الدهلیز من الجدار الشرقی و کان قدماه
فی اساس البیت الشریف و هاه این زیاده از ابن زباله از محمد بن عبد العزیز او از عبد الله بن عمر روایة
میکند که از قبر بحجره شریفه تنگ گردید پس قدری کندیده شد برای وی در اساس دیوار شرقی
و هر دو پای عمر رضی الله عنه در بنیاد خانه مبارک استند و روی انه لم یبق فی الحجرة الشریفة الا موضع
قبر و هو موضع مرفق عیسی علیه السلام حین ینزل و یموت فیدفن هناک قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم طوبی لابی بکر و عمر بخبرات بین النبیین البشیر ای محمد و عیسی علیهما السلام و بروایه
مذکوره مروی است که در حجره شریفه باقی نمانده است گرجای قبری و ان مکان خواهیدن
عیسی علیه السلام است و فتیکه از آسمان فرود خواهد آمد و بعد از قتل و جدل دفلهور بعض مفسدان

مقدمات دیگر خواهد مرد و در حجره شریفه مدفون خواهد شد بجانب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
خوشی و لذت و خصب باد بر ابی بکر و عمر را که حشر کرده خواهند شد میان دو پیغمبر که محمد و عیسی علیهما السلام
باشند رواه ابی المشکوة عن سفیان التمار و به رای قبر النبی صلی الله علیه وسلم مسنما رواه البخاری و مشکوة
بروایة نجاری از سفیان نمار آورده که سفیان قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را مثل کوهان شتر بدید و به الح
الحنفیه و همین روایه حنفیه حجرة اند که ارتفاع قبر بقدر مذکور می باید ساخت و عن القاسم بن محمد
قال دخلت علی عائشه رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبور رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه
فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مسنمة ولا لاطیة مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء رواه ابو داود در مسند ابی داود
بروایة قاسم بن محمد بن ابی بکر که مستمنار عائشه صدیقه بود آورده که گفت قاسم نزد عائشه رضی الله
عنها رفتم و گفتم ای مادر من برای خاطر داری من از قبور ثلثه که قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر دو
یاران وی باشند بنمایش بکشاد برای من چادر با دروازه را از بر سه قبور که نه بلند بودند و نه بپست
چیده شده بر قبور ثلثه از سنگریزه باز عرصه سرخ و تصویر المسجد الشریف الذی کان فی عهد رسول
الله صلی الله علیه وسلم وفی خلافة الخلفاء الاربعة رضی الله عنهم و تصویر الحجرة الشریفة و
القبور الشریفة همگذا تصویر نقشه مسجد شریف که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در خلافت
هر چهار یاران رضی الله عنهم بود و مسلک اسلوب حجره شریفه که در رو ضه مبارک عبارت از ان
است و هر سه قبور اینچنین است

الفصل الثانی فضائل الخلفاء الراشدین

و آن دوم است در بیان فضایل خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین است

الفصل الاول

اول الخلفاء الراشدین خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین ابو بکر الصدیق رضی الله عنه اسمه عبد الله
و کنیته ابو بکر و لقبه رسول الله یا صدیق قال الله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم
المتقون فی سورت الزمر محمد نبی خلفاء راشدین و اول مسلمانان خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم امیر
المؤمنین ابو بکر صدیق است نام او عبد الله و کنیش ابو بکر رسول الله صلی الله علیه وسلم او را لقب
صدیق کرد و خدای تعالی در سوره زمر گفته کسی که آمد براستی یعنی رسول علیه السلام و کسیکه
تصدیق برسالت وی کرد کی ابو بکر صدیق باشد نامش عتیق و پدرش کاراند و مادرش ابن عثمان ابی قحافه
و ان پسر عثمان است کی معروف بکنیته ابی قحافه باشد بسیم گوید که روز فتح مکه ایمان آورد و بعد از و فات

ابی بکر صدیق رضی الله عنه در سنه چهار و سی هجری متوفی گردید و از ترک ابی بکر سه پسر و دختر
بود و بعد از فوت وی حضرت عمر فاروق رضی الله عنه باز گردید و سوای ابی قحافه و الد شیخ خلیفه
که از پسر خود وارث گرفته باشد دیگری نیست پس بنابرین از جمله خصوصیات اولاد ثابت بن عامر بن کعب
بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی و کعب بن لوی من اجداد رسول الله صلی الله علیه وسلم قاله علیه السلام
ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن مره بن کعب بن لوی بن
غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه و لقب نضر مالقریش و کعب بن لوی از اجداد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است زیرا که آنحضرت علیه السلام من حیث النسب و لقب کرده شد نضر قریش و
کان میلاده فی سنتین و عاش ثلثا و ستین و دفن بمکه و قبره بها و قیل بغزه و قیل بالصفاح و قیل
بالسراة و قیل بالبتراء و قیل بدومة الجندل و قیل بالمشقر و قیل بالمشقر و قیل بالمشقر
از سال فیل است مترجم گوید که مادرش غیر از اهل قریش است و در قبر شهر یکی اول من امن
ابو بکر رضی الله عنه و فی روضة الاحباب اول من امن بعد خدیجه رضی الله عنها ابو بکر و رساله عبد الله
آورده ششمین کسیکه ایمان آورد ابو بکر صدیق است و در روضة الاحباب آورده نخستین کسیکه
بعد از خدیجه الکبری ایمان آورد ابو بکر صدیق است و فی البیضاوی فی قوله تعالی والسابقون
الاولون فی سورة التوبة ای اول اسلام من الرجال ابو بکر و من الصبیان علی و من النساء خدیجه
و من العبید زید بن حارثه رضی الله عنهم و در بیضاوی در تفسیر این آیه که سوره توبه واقع است چنین
آورده که اول ایشان از مردان اسلام پس از مرد ان ابو بکر ست و از غلمان علی و از زنان خدیجه
و از غلامان زید بن حارثه و ذکر فی الزند و صبی ان ابا بکر صدیق قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
امن به من سماه من غیر تراخ و لغیره حجه انتهی در تفسیر زند و صبی مذکور است ابو بکر صدیق رضی
الله عنه هر گاه که دید رسول صلی الله علیه وسلم را در حال ساعت ای در یک و بی صحبه ایمان آورد و لا
امن ابو بکر و ما ابو به و زوجه و اولاده و اخیاره ای الاسلام فامن ابواه و زوجه و اولاده و ثمن من العشره
المبشره و فضی که ابو بکر صدیق ایمان آورد دار و پدر و زن و فرزندان و مهمان و دوستان خود را در
اسلام دعوت نمود پس بسبب او پدر و مادر شش زن و فرزندانش و پنج کسان از وی طلبی حق
پیغمبر ایمان آوردند نام اشخاص عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و طلحه و سعد بن ابو قاص و عبد الرحمن بن عوف
گاه امن اجابه فامنوا بدعوته قال الله تعالی قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی

وعلى مالديري مي سوزد قال الضحاك كه اين همه كس از درستان ابوبكر بود چون بشنيد ايمان آورد وترقي بسيار نمود
اضحاك آيه فرستاد كه كف انسان ابي بكر زد كار من الهام ده وتوفيق محمد مرا انجا رسانكه كفار ي گويند ترا
كه احسان كردي بمن در بار ديگر من ذكر في البيضاوي انها نزلت ابوبكر رضي الله عنه لانه لم يكن احد اسلم عليه والواه
من المهاجرين سواه انتهى در حبيب وي آورده كه اين آيه متعلق بحال ابوبكر است رضي الله عنه نه زيرا كه سواي وي در زمره
مهاجرين بسيكس نبود كه ايمان آورده باشند و بعد ازو بسيار مسلمان شده باشند ابوها ابو قحافه عثمان واعمام
الخير سلمه پدر ش ابو قحافه وعثمان مادر ش ام الخير سلمه بنت صخر بن عامر دختر ش ام الخير فخاخه وزنا من تصديق بالكلمة في
سبيل الله فلا منع فسرت وقيل او وسيقم من يشتري فتنة الجهاد في الدنيا وما عند الله خير واقي في حم عسق وفقي
كه ابوبكر صديق ايمان آورد وهمكي مال خود را در راه خدا تصديق نمود كردي او را طاعت كرد ند حق سبحانه تعالى
در سوره حم عسق آيه فرستاد پس آنچه داده شد وابد ار چيزيست مكه تعلق بدنيا دارد پس همان داده پس برخورداري نزد كافي
دنياست واخيره نزد صاحبت ثواب آخرت ونعيم بهشت بهتر وپاينده تر وذكر في البيضاوي في قوله تعالى وسيجنبها
الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى الى آخر الاباب نزلت في ابي بكر رضي الله عنه صن النضري بلال الماني جماعة
يؤذيهم المشركون فاشتراهم انتهى در بيضاوي در تفسير آيه مكه نزديك بود كه دور آرد خود را از دشمن دور فرو بهتر كار
تر انكه ميدهد بمال خود را مي بيند ايران پاكي وبيكناهي تا آخر سوره در شان ابوبكر فرود آمده وقتي كه
بلال رضي الله عنه جماعتي كه از اسيد اد نزا ها مشركان مي خريد ند تا مي دجماعت را آزاد كرد ند فسماه الله التقي والله تعالى
اعلم الاكرم عند الله هو الله تعالى قوله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقاكم والاكرم عند الله هو الافضل ولذا قالوا افضل
العالم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر رضي الله عنه پس الله تعالى در آيه مذكور نام او را تقي نهاد واتقي نهاد ويقين
اكرم است بدليل قول وي سبحانه تعالى كه اكرامي ترشما نزد خدا بهيز كار ترشماست واكرم نزد خدا افضل است
وبهمين دليل گفته اند كه بزرگترين عالم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر صديق است ودر شرح العقايد
العضدية بان المراد بالافضل بهنا الاكثر ثوابا عند الله لانه اعلم واشرف بسيار ودر شرح مقاصد عضديه
تفسير كرده شد لفظ افضل يا نكه مراد از افضل آنچا زياده ترين از روي ثواب نزد خدا است نه اينكه كثير العلم
واشرف الرتب باشد زيرا چه كثرت علمي ومشرافت رتبي نزد خدا چندان معتبر نيست وذكر في البيضاوي
ان ابابكر رضي الله عنه تصدق بمال بعين ونهارا وعشرت بالليل وعشرة بالنهار وعشرت بالسر وعشرة بالعلانية
فنزلت الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون

فی آخر سورة البقرة در بیضاوی آورده که چون ابوبکر صدیق ایمان آورد و اهل دینار را تصدیق کرد و در ان صفقه یکده دینار بسبب وده برابر بود و ده برابر شنیده و وده اشعار است باین آیه آخر سورة بقره نازل شد کسی فی گرخ میکند مال خود را شب و روز پوشیده و اشکارا پس ایشان را مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و نه هیچ خوف است بر ایشان و نه ایشان غمناک فواهند شد و ذکر فی روضة الاحباب ان الکفار اخذوا العرب و رسول الله فقال ابوبکر الفلون رجلان یقول ربی الله فتر کوه و شجر الی ابی بکر در روضة الاحباب مذکور است که روزی کفار قریش رسول الله صلی الله علیه وسلم را بغرب و تعدی مواخذه نمودند ابوبکر صدیق مزاحم حال گردید و گفت ایا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من خدا است یعنی الغفرت را گذاشته نزد ابی بکر زدند مرحوم گردید کشف این حکمی در هو الغنی محرر این روایته را در ضمن دلایل استحبت معجزات فی الرد عنه آورده والله اعلم بالصواب و لما بکر الکفار و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهجرة الی ابی بکر و قال قد اذن لی بالهجرة فقال الصحبة یا رسول الله و العرض راطیتین و کان قد اعد هما فاخذ احدهما و انا الفارة قال الله تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فهو صاحب رسول الله دل علی صحبته کلام الله و چون کفار مکه اراده بد در حق پیغمبر علیه السلام کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم امور بهجرت گردید نزد ابوبکر صدیق آمده اظهار نمود بدرستیکه اذن داده شده مرا بهجرة ابوبکر صدیق گفت صحبتة ترا یا رسول الله اختیار کردم و ناقه را که بدیدن واقعه از برگهای درخت کنار خورش داده قریب ساخته بود حاضر ساخت الخ قرشتی را بهمین کرفت و بهر دو در غار آمدند الله تعالی خبر داد که دوم دو کس است و قتی که کفار در آمدند و قتیکه بیار خود میگفت که اندوه مخور که البته الله تعالی همراه ماست پس ابوبکر صدیق صاحب و همنشین رسول الله است زیرا چه بر مختبش کلام الهی دلالت کرد ذکر فی الواقدی موضع مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان مربدا لسهل و سهیل یتیمین فاشتراه رسول الله صلی الله علیه وسلم لتعشره و ما نیز در مهاد و اکاه ابوبکر الصدیق من ماله انتهی در تفسیر بیضاوی و واقدی آورده که مکان مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم جای خشک نمودن خرما سهل و سهیل پسر عمرو بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده دینار زر ان را بخریدند و ابوبکر صدیق از مال خود اداء ساخت و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسن اسکنازه فی الصحاری بدران مثلک یا ابابکر مثل ابراهیم علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون کفار مکه اراده بد در حق پیغمبر علیه السلام کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم امور بهجرت گردید نزد

ابوموسی الاشعری رضی الله عنه لا کونن بواب رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم فجاء ابوبکر الصدیق فدق الباب فقلت یا رسول الله هذا ابوبکر یستاذن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ائذن له وبشره بالجنة فجاء فدخل فبشرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فقال الله المستعان و در روایت مسلم در حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده که ابوموسی گفت امروز با شتم من در میان رسول الله صلی الله علیه وسلم دو دروازه را بند ساختم پس ابوبکر صدیق دروازه خود را بر سر پس بگوفت گفتم یا رسول الله این کیست ابوبکر ست اجازت دخول حدیقه میخاهد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجازت ده او را و بشارت بهشت بده چنانچه در کتاب الفضائل در ذکر ابوبکر خواهد آمد و فی صحیح مسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للمغیرة بن شعبة یا مغیرة خذ نعلی هاتین فمن لقیت من وراء هذا الحائط یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بالجنة فکان اول من لقیت عمر فقال ما هاتان النعلان یا مغیرة فقلت هاتان نعلا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثنی بهما من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر بیده بین ثدیی فخررت لاستی فقال ارجع یا مغیرة فرجعت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجهشت بکاء وکان عمر فی اثری فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لک یا مغیرة قلت لقیت عمر فاخبرته بالذی بعثتنی به فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی قال ارجع فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت قال یا رسول الله بابی انت وامی اصدق مغیرة بن شعبة بعثته بنعلیک من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فان خشی ان یتکل الناس علیها فخلهم یعملون و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که گواهی دهد که لا اله الا الله و شهادت دهد که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست و عیسی بنده خدا و رسول اوست و کلمه ایست که القا کرده شده است بسوی مریم و روحی است از جانب او و گواهی دهد که بهشت حق است و دوزخ حق است خدا او را داخل بهشت گرداند از هر دری از درهای هشت گانه که خواهد و در روایت دیگر آمده که هر که گواهی دهد که لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله و کلمته القاها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق و النار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل و در صحیح مسلم از عبادة بن صامت رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که گواهی دهد که لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله و کلمته القاها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق و النار حق ادخله الله الجنة من ای ابواب الجنة الثمانیة شاء و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فتحت له ابواب الجنة الثمانیة یدخل من ای ابوابها شاء و در صحیح مسلم از عقبة بن عامر رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فتحت له ابواب الجنة الثمانیة یدخل من ای ابوابها شاء و در صحیح مسلم از عمر رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر یکی از شما وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین فتحت له ابواب الجنة الثمانیة یدخل من ای ابوابها شاء و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کتب فی رق ثم طبع بطابع فلم یکسر الی یوم القیامة و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کتب فی رق ثم طبع بطابع فلم یکسر الی یوم القیامة و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که وضو کند و وضوی خود را نیکو گرداند و بعد ازان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کتب فی رق ثم طبع بطابع فلم یکسر الی یوم القیامة

ازشما بهتر نیستم پس صحابه کرام اورا قبول کردند واز خلافت وی انکار نخوردند وابوبکر را مسلم واشتند
وذکر فی شرح المواقف قال علی کرم الله وجهه للبی بکر رضی الله عنه آورده قد علمت رسول الله فینا
افلا نقدمک فی امر دنیانا ورشح مواقف مذکور است که علی کرم الله وجهه ازابی بکر صدیق رضی الله عنه
دران وقت گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا در کار دین که عبارت از نماز است پیشوای خود ساخت
چرا در امر دنیاوی که تعلق بما دارد ترا پیشوای خود نخواهیم کرد وامید مترجم گوید که از صحیح مسلم چنین مستفاد میگردد
که علی کرم الله وجهه بعد وفات فاطمه رضی الله عنها ابوبکر را بخانه خود تنها طلبیده عذر توقف درمیان آورد
وبعد ازان بیعت خود وسخن مذکور بعد از بیعت گفته باشد والله اعلم فقاتل ابوبکر رضی الله عنه اهل الردة الذین
ارتدوا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم والذین ارتدوا فی حیوته علیه السلام فضل بعضهم واسلم الباقون
پس ابوبکر رضی الله عنه بافرقه مرتدین که بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم وکردند وهی که در آخر حیوة وی مرتد گشته
بودند قتال نمود وبعض این گروه را بخدمت وی باسلام آورد ند مترجم گوید که خالدبن ولید را به بنی اسد
برسر طلیحه که دعوی نبوت نموده بود بفرستاد خالد چون بران قوم ظفر یافت باز نفیر وه صدیق از انجا
منوجه بنی حنیفه شد وحارب مسیلمة الکذاب الذی تنبا برو کنیته ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم محمد المسلمین فقتله
حنفی قاتل حمزه فاسلم قومه جوشیقه ومن سیاتیا بهم المرزة الحنیفة النبی ناصرها علی کرم الله وجهه فتولد منها محمد
بن الحنیفه وهجاربه کرد ومسیلمه کذاب که کنیه اوابو ثمامه بود دعوی نبوت میکرد ومزور رسول الله صلی الله علیه وسلم
نامه نوشته بود خالدبن ولید را درین لشکر مسلمانان کرده فرستاده احد الدین وحشی غلام جبیره بن مطعم
که درحالت کفر کشته حمزه بن عبد المطلب بود مسیلمه کذاب را بکشت پس کرده او بوحنیفه اسلام آورد ند
ومجمله مبدیان ان کروه زنی حنیفه نام که علی کرم الله وجهه او را بنکاح داشت ازبطن وی محمد بن حنیفه
پیدا شد مترجم گوید که ازینجا معلوم میشود که جمیع تفرقات حضرت ابی بکر صدیق در امور خلافت از شائبه
غضب پاک اند ودرانه تفرقه هیچ علی کرم الله وجهه درسایای آورده خالدبن ولید صاحب سر سیار
طرف ابی بکر وتولد محمد بن حنیفه ازبطن زنی حنیفه نام کی جائز بودی حاشا ثم حاشا قبول الکذابون سمایهم
وارسل خالدبن الولید سرایا من بنی حنیفه فجیء الی الخلیفة فسالهم ما کان یقول الکذاب فالوا کان یقول
ما صفیع یقی فی الیم مغتبن لا السراب شرابین ولا الماء وتمامه بن والا الطین فقال فیمن والله العدد ونه
تمیمین لنا نصف الارض ولقریش نصف لکن القریشیین قوم یعتدون فقال الخلیفة العلیم بهذه الکلمات

لهذه الكلمات خالد بن وليد كه وي از نبي خليفه رسول عليه السلام فرستاد پس ابو بكر صديق
با نهايت رسيد كه مسيلمه كذاب چه ميگفت گفتند كه مسيلمه با ضعف ملك حضرت ابو بكر صديق كه خليفه رسول بود گفت
كه شما را با من سخنان مرتجز مات قريب ميداد در روضة الاحباب آورده كه بعد از وفات حضرت نبوي دوازده طايفه
جهت حسب حال وضع زكوة مال مرتد شده بودند مهم دو طايفه در زمان خلد فرش كفايت شد ديگران را عمر در وقت
خلافت خود كفايت ساخت و در زمان خلافت صديق اكبر بدلالت عمر فاروق قرآن مجيد جمع نموده شد چنين آورده
متفرق بود هر اصحابي كه آيتي مينوشت قبول ميكرد نمي نمود و گواه بران گواهي نميدادند زيد بن ثابت انصاري برابران
كمالانه بود با ضباط تمام ان امر خطير جمع نموده و سال دويم از خلافت فرش كه سال دوازدهم از هجرت بود فتوحي
بن حارث شيباني كه از علماء قوم خود بود نزد صديق آمده مسلمان شد و بعرض رسانيد كه كار ملوك عجم بصوب عرب
انجاميده است مرا اجازت ده تا لشكري بكوفه و سواد ان بيرم صديق او را بدان جانب روانه گردانيد وي
اطراف كوفه را غارت كردن گرفت و از عرب وي خالد بن وليد را با ده هزار مرد تعين نمود خالد شبخونهاي
عظيم با ملوك عجم نمود و ملك غنيمت و بندي بسيار بدست آورد و نصف صديق عرضنا و بدرحسن لشكري
از انجمله بود نزد صديق اسلام آورد و خيلي از بلاد عراق و عرب حريه قرار داد عهد نشيرويه بن پرويز
كسري بود و سال سيزدهم از هجرت صديق اكبر مهار اميرالمومنين شد بسيار بجهت تسخير روم و شام تعين نمود
اكثر بلاد روم و شام را تاراج نمودند و في صحيح البخاري عن عبد الله بن سلمة عن مالك عن ابن شهاب
عن عروة عن عايشة رضي الله عنها ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ارادن
ان يبعثن عثمان ابي بكر الي الله ميراثهن فقالت عايشة رضي الله عنها اليس قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نورث
ما تركنا صدقة در صحيح بخاري بروايت عبد الله بن سلمه از امام مالك از ابن شهاب زهري از عروه بن الزبير از
عايشه صديقه رضي الله عنها آورده كه همه زنان پيغامبر صلى الله عليه وسلم بعد زمان وفات رسول الله صلى الله عليه
وسلم خواستند كه عثمان رضي الله عنه را بسوي ابي بكر بفرستند كه از وي ميراث اينشان طلب نمايد عايشه
صديقه رضي الله عنها گفته نه ايا نه گفت ايا رسول الله صلى الله عليه وسلم نگفته است كه ما پيغامبران ايم ميراث
ما ميراث نميگذاريم و نه از ما ميراث مي ماند بخدا سوگند شنيدم صدق است و في صحيح البخاري عن عبد الله بن محمد قال حدثنا
هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري عن عروة عن عايشة ان فاطمة العباس اهلا ابا بكر يلتمسان ميراثهما من
رسول الله وهما يطلبان ارضيهما من فدك وسهمها من خيبر فقال لهما ابو بكر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله

علیه وسلم یقول لا نورث ما ترکنا صدقة انما یاکل آل محمد من هذا المال وقال ابوبکر والله لا ادع امرا رایت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یصنعه الا صنعته قال فهجرته فاطمة رضی الله عنها فلم تکلمه حتی ماتت وفی صحیح بخاری باسناده از عایشه رضی الله عنها آورده که
فاطمه وعباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر آمدند در حالیکه میراث خود ما از رسول صلی الله علیه وسلم می خستند وقال
مردود در انوقت قطعه زمین خود از فدک وحصه خود ما از زمین خیبر می طلبیدند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بایشان
گفت که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت که ما گروه پیغامبران کسی را وارث نمی گردانیم
انچه ما گذاشته صدقه است لیکن بخواهند خورد و عیال و مواجبات محمد را از مال می ابوبکر گفت قسم خدا بخواهم آنکار نکنم
چیزی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیده ام که ان را میکرد در مکر اینکه کرده ام ان را عوده بس از سر خیبر میکنم و فاطمه
رضی الله عنها ابوبکر را گذاشت و کلام مباسطه با وی نکرد تا اینکه بمرد رضی الله عنها و فی صحیح البخاری قال علی و عباس
و غیر واحد یا بن رسول الله هذا الحدیث تفسه انتهی و در صحیح بخاری حضرت علی و عباس و غیر ایشان فرمود ند که از
لا نورث که در بن حدیث مذکور است ذات خود اراده کرده نه دیگری مسلمانان که امت وارث و ایشان نازل
است و فی المشکوة عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله علیه وسلم فی مرضه بستة وما شیء او سبعة فلما رجا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها فتغلبنی وجع بی الله ثم ما لبی عنها ما فعلت قالت لا والله مسعد شغابی وجعک
قد عاودها ثم وصفها فی کفته فقال ما اظن بنبی الله تقدیم الله عز وجل هذه عنده رواه احمد در مشکوة بروایة احمد
از عایشه رضی الله عنها آورده که عایشه گفت که مرض رسول الله صلی الله علیه وسلم را در مرض موت شش یا هفت
دینار بود ند رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که ان دینار ها را خرج و ساز در پیغمبر خدا مرا از تقسیم دینار
ها باز داشت بعد ازان از من پرسید که چه کردی ان دینار ها را عایشه گفت قسم خدا مرا کینه باز داشت
مرا از تقسیم دینار ها در دو تو بس دینار های مذکور را طلبید و بدست خود نهاد گفت گمان نمی مرم پیغمبر
خدا را تا که از خدای عز و جل ملاقی نشود و این چیز نزد وی باشد فان رسول الله صلی الله علیه وسلم سید
الاستار کین لم یجد شیئا الا و قد تصدق فی سبیل الله حتی لم یبق فی ملکه شیء حین توفاه الله و بر ابر گردانید رسول
الله صلی الله علیه وسلم سیدتار کان دنیا است نیافت چیزی مگر اینکه ان را در راه خدا خرج نمود
تا اینکه در ملک او چیزی باقی نماند و قتی که خدا تعالی او را متوفی ساخت مترجم گوید که این دلیل واضح
است بر انکه ضیاع و عقاری و مزرعی و بستانی در ملک خود گذاشته از ین عالم رحلت نفرموده و طلب
حصه اردوی عدم اطلاع این جهت و نشان ثبوت خواهد بود والله اعلم وعن محمد بن کعب ان عجرة نعامن

بقا من علما یا یهود قال الیهود یوم احد الا تشهدون محمدا فانه انکم لتعلمون ان نحمره حتی قالوا الیوم السبت
قال فلا بست لکم و اخذ سیفه و مضی مع النبی صلی الله علیه وسلم فقاتل حتی اثبتته الجراح فقال امهوا بی
ابی محمد بفضها حدیث بشناد از محمد بن کعب مروست کہ مخالفی نام از علمای یهود عالم بتورية بود روز غزوه احد
مر یهود را گفت جوابداری محمد نمیکنید قسم خدا را آنچه شما میدانید که یاری کردن او حتی است یهود گفتند امروز روز
شنبه است یهود گفت حکم تعظیم شنبه در یک وقت مرتفع شده و تشریف کرده باقی نمانده و تشریف کرده صلی الله علیه وسلم روان شد
و با کفار قریش مقاتله مجدی نمود که کثرت زخم او را برجا داشت در آنوقت کعب گفت که اموال من بدست احتیار محمد
است هر جا که خواهد صرف نماید و اموال و اموال سبعهٔ اموال مخزنی هفت مواضع استند که موقوف بصدقات رسول
علیه السلام اند الدلال والسلم و البیرقه والصافیه والمیثب این هر چهار مجلد راند عفت اصر مرد ان این الحکم
گوید وادی مهزور آب میخورند و الاعراف از اموال بنی نضیر است ان نیز از مخزون آب میخورد و صفا از نواحی
فدک است لیکن از وادی مهزور آب میخورند و مشربه و رقعه عرفه است و دانوه حنابی مسجد بنی قریظه نزدیک جره
شمرخی قصد قهار رسول الله صلی الله علیه وسلم و تصدق ثلثه مواضع آخر فاطمه الله پس هفت مواضع مذکوره
را رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدق نمود و شش موضع دیگر هجده ان مواضع که الله تعالی بنی معونت و قتال مسلمین
برای آخرت فی کرده اند موضع بنی نضیر و خیبر و فدک اینها عشره مواضع صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس این ده مواضع صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم اند قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
اثر کرد تحابه رسیدن بخیر تا انکه نفقه کنند از انچه دوست میدارید ذکر فی المشکوه کانت رسول الله صلی الله علیه
وسلم بخلة صفایا بنی النضیر و فدک و خیبر فاما نبوصیر فکانت حبس للنوائب و اما فدک فکانت جعلها
له جاز و اما خیبر فجزء بها رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة حزاین بین المسلمین و جزء نفقة لاهله فما فضل
عن نفقة اهله جعله بین فقراء المهاجرین رواه ابو داؤد در مشکوه بروایة ابو داؤد و ذکر است که در
رسول الله صلی الله علیه وسلم را سه موضع هر خاص بود بنی نضیر و فدک و خیبر اما بنو نضیر پس از
نگاهداشته شده برای زر و سلحی چون تجهیز لشکر از اسلحه و امتعه و اثاث البیت و غیر ذلک و
اما فدک پس بود نگاهداشته شده برای خرج مسافران و اما خیبر پس ما حصل از رسول الله صلی
الله علیه وسلم است حصه مساحت دو حصه میان مسلمانان و یک حصه خرج اهل خود و الحیه

از خرج افزون باقی ماند جان فقرا مهاجرین صرف میکرد و فی صحیح البخاری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان خیر صدقة المدینة التی قد بقیت فی صحیح بخاری آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بهترین خیر و نیک
صدقه است امانیو نضیر فذکر فی کتاب البیضاوی کان مغنمهم من المدینة علی میلین فمشوا الیها رجالا
غیر رسول الله صلی الله علیه وسلم فانه رکب حمارا و حمارا و لم یجز مزید فقال والذی لم یطلعه منه شیئا الا الله ما
کانت لهم حاجة و جهل مواضعهم جهدا و وقفنا المواریث و هذه العروة کانت فی الرابعة الهجرة اما
بنو خیبر پس در بیضاوی مذکور است که قرار این کرده اند علیه السلام و در کرده بود صحابه پیاده
یا بسوی ان روانه شدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شتر یا حمار سوار و فتال هم جاری
شدند بنابران خیبری از و نلاد یکی حضران ماکه غازیان را بقدر مذکور حاجت بود و گرداینید
تملی مواضع و فراغ بهر یکی بحفوظ و وقف برای روز سختی و تفصیل این عروة در سنه
چهارم هجری گذشته و اما خیبر فغزا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ربیع الاول من السابعة
الهجریة و کانت اهلها یهود افتال النبی صلی الله علیه وسلم خیبر فحیرها من شهر فقسمها
حصصا حصصا و اراد ان یحلی اهلها فقالوا نعمل فیها فان لنا بذلک علما فاقرهم علی ذلک
ما شینا او اما نا و الله فجعلها رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة اجزاء خمس بین المسلمین و جزء
بعقه لابناء فاضل عنه جعله بین فقراء المهاجرین اما خیبر پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
در شهر ربیع الاول هفتم هجری با اهالی ان که یهود بودند جنگ کرد و قریب یک ماه در
انجا قیام نمود یکیک قلعه حصار را فتح ساخت و خواست که با ستدگان از اجلاء وطن گرداند
کفتند ما در یکا کشت کار خواهم کرد زیرا که ما را در بین عقده دانشمندی ست پس رسول
علیه السلام انکار وه را در خیبر ثابت داشت بر شرط مذکور بر نصف میوه ها و غله با تها معاملت
نمود و فرمود بر شرط زراعت شما را ساکن این مکان داشتیم ما دامی که ما خواهیم یا تا ز
ما نیک خدا خواسته است سک راه راست پس رسول الله صلی الله علیه وسلم محصول خیبر
سه حصه گردانید و حصه در میان مسلمانان و یک حصه برای خرچ عیال خود و انچه زیاده
باقی ماندی از خرچ خانه انرا در میان فقراء مهاجرین صرف میکرد و فتح فدک بالفتح و دال
مهمله سمیت بفدک بن حام الاول من نسل حما و کان الهلها یهود اهلی مسیرة یومین من المدینة

من الدنیا فاما فتحت خیبر طلب اهل فدک الامان علی ان یکونوا بمنزلة النبی صلی الله علیه وسلم وکانت لرجاله
فجعلها صلحة وقیل عنوة والاول اصح لان بعد ازان فدک مفتوح بمصالحة نام نهاده بقدک بن حاتم بن فروة بن
ابوحسنین کسی ست که در انجا نزول کرده اما بالی فدک بهود بیکانود ند بمسافت دور وبزه راه از مدینه
ملکوست میان استند چون خیبر مفتوح گردید اهل فدک امان خود رستند بر نیکه این موضع را جزای پیغمبر علیه
السلام واسیکذارند ایشانرا بملک شام گرگنند بنابران این قلعه مخصوص رسول علیه السلام شدلان حضرت
انرا بصدقه گیرای خرج مسافران عابده مساخت فلهان ابوبکر رضی الله عنه بوای رجاله علی صدقات رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلی بنی اهل بیت رسول الله بقدر مستهم من هذا المال وقسم خمسها وجعلها علی اهل الحاجة
کما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم وکذلک عمر عثمان وعلی رضی الله عنهم فی خلافتهم ابوبکر رضی الله عنه تصحیح
را بر مواضع صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم متوفی نساخت واخیر بید المستدرج ساتمام بر اهل
بیت رسول المیازین هال میکرد میوه ناو علیان را بر محتاجان قسمت میمود وندیر بسوزیکرد رسول الله
صلی الله علیه وسلم میکرد وهمین طور بن عمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم دوزمان خود را بعمل می اوردند قال
ابوعثمان صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم المواضع العشرة بید الخلیفة یلی علیها ویجری علیها ویقسم
خمسها وجعلها فی اهل الحاجة من اهل المدینة ابوعثمان میکوید صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم که در مواضع
مذکوره اند اگال عزیز بدست خلیفه زمان است که بران متولی میباشد ومیرود میکند میوه وغلات انهارا بر محتاجان
اهل مدینه بقسم میتاید منزح کوید حکم قسم فی ومصارف ان وبیان معنی فی القرآن محمد ومیرود حشر
بوضوح تمام معلوم میشود کوید اما الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله
علی من یشاء والله علی کل شئ قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما اتاکم الرسول فخذوه وما
نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون والذین تبوؤ الدار والایمان
من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم انزله اول

حضیفه فی واحد و بی شرح مصارف ان معلوم میکرد و در که ذات رسول علیه السلام و اقربای اکرمت و
یتیمان و مسکینان و مساکین و فقرا هما جرین و انصار و تابعین ایشان مستند نه صرف ذات رسول
و اقربای وی بوشیده نماند که خبر و نهو تفسیر و فدک مجتمع فی بورند و نصرف اکثرت دران مواضع تصرف
مالکانه بود و تا حکم و واقعه بران مستقر کرد و چگونه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حیرکه حق تعالی الحکمش
بیان کرد عباسند و شرح مصارفش بنبز نموده باشد نصرف مالکانه خواهد کرد و در صحیح بخاری
بروایات متعدده نصرف رسول خدا دران مواضع نصرف تولیت و والیت ثابت کرده است چنانچه
از حدیث عمر فاروق عباس و علی مجتبی عز رضی الله عنهم واضح میگردد و ما صدقه فی لا نورث و خبر
و مواضع بنو نضر از کتب سیر معلوم بنشود و قطع نظر از حدیث لا نت جر و ابه فی نهضت عصب ازالی بکر
صدیق رفع میکند علاوه ان بحال داشتن علی مرتضی اسلوب خلفای ثلثه را در فدک و غیره در زمان
خلافت خود و ندادن حق حسنین بموجب قرائض دلیلی واضح است بر تصدیق ایشان حدیث
لا نرثیت را و اگر کوئی حسرکه نا ملت مدید در غصب فاطمه بوده باشد تعاون و تعاقب متقضی العدت که با وجود
دست قدرت تصرف دران نشاید کرد جوابش انکه خلافت منبر نامدنی در غصب خلفای ثلثه
بود آخر علی مرتضی خلافت منصوبه را اختیار کرد اگر مسلمه سابق درست باشد مستلزم عدم جواز قبول
خلافت علی مرتضی لازم می آید حاشا الله عن هذه العقیدة الفاسدة و زوجی این زبانه لا نت
هیز عاضر و البرزمان من طعم از ازواج النبی صلی الله علیه وسلم من الموال بنی نضیر این زباله روایت میکند
که هیز عاضر و برزمان که در وجه خورش زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من بود ند از اموال بنی نضیر اند
هیز عاضر نزد هیز ابرسیس بود که عثمان رضی الله عنه انرا در احاطه هیز ابرسیس در آورد و مولف قدس سره
در شرح عزیزی این روایته میکند و البرزمان حدیثان بالعالیته یقال للاحدها البرزة و للاخری
البرزة هر زمان عبارت از دو بستان ست که در مکان بلند واقع شده بلکی بوده رود بکرا بیرزه
بصیغة تصغیر میگفتند و عن جعفر الصادق رضی الله عنه قال اقطع النبی صلی الله علیه وسلم علیا ارض بین
حین الفقرین و بیرا تمس و الشجرة انتهی از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم علی رضی الله عنه را جهار قطعه زمین علاحده کرده داد فقرین و بیرا تمس و شجره الفقرین
بالتصغیر موضعان بالعالیة قرب بنی نضیر اعطا هما رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابیطالب رضی

ابی طالب رضی الله عنه و اشجرة بلفظ واحد الشجر موضع فیه الم یعنی قرطاس العطا نامهٔ رسول الله صلی الله
علیه وسلم یعلی کرم الله وجهه و فقیرین تصغیر نام دو جائیست کرانزدیکی مدینه واقعست متصل
بنی قصیر که رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی بن ابیطالب را ان هر دو موضع را داده بود و شجره نباد
معروفست که بعضی شجر است نام موضعی است که دران کوشک بنی قریظه واقع است رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان را مر علی کرم الله وجهه را داده بود تم توفیت فاطمة رضی الله عنها فی ثالث رمضان من السنة
الحادیة عشر بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بستة اشهر فی خلافة ابی بکر رضی الله عنه و دفنت
فی بیتها لیلا و قیل فی البقیع بعد ازان فاطمه رضی الله عنها لسبوم رمضان سنه یازدهم هجری بعد از شش
ماه از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت در خلافت ابی بکر در خانه خود بنت هفتاد و
و در بعضی روایات گفته شده که در بقیع مدفون است چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در وی ان ابا بکر کان
طعاما مسموما بسم السنة فمرض وفات بعد سنة و مات یوم الاثنین لثمان لیال بقین من جمادی الاخرة سنة ثلث عشرة من الهجرة
الکتب مروی است که ابا بکر صدیق طعامی کردان سم السنة بعیسه کرده شده بود بخورد شش مرض کرد
و تا یازده روز مرض کشید و بعد از یکسال هر دو چون از زندگی نومید گشتند پرسیدند که ای خلیفه
رسول الله کسی را وصیت کنی که عوض خود بر ما امیر کند گفت هرگاه که شما را امیر کنید بهتر از
ابو بکر صدیق رضی الله عنه نخواهید یافت و بعد از وفات او عمر فاروق را امیر کنید و بعد از عمر
عثمان را امیر کنید و بعد از عثمان علی مرتضی را امیر کنید و بعد از علی هر که را خواهید امیر کنید
و بعد از وفات او عمر فاروق را امیر کنید و بعد از عثمان علی مرتضی را امیر کنید و بعد از علی هر که را خواهید امیر کنید

واحتیاط مرعیه واستقم کما امرت ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون وانی لست بخلیفة الا
کتاب الله ولا بنبی الا سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی اکتفی کفایة من
کفی بظلم نجوت لسن اراکم ولا یخاف علی خوفه احد ولا یرجو خیرکم ومن ارادوه خیر کردم و علم غیب نمیدانم و البته خواهد
دانست ظالمان که بکدام جای برجوع خواهند کرد و سلام علی من اتبع الهدی یاد ای یاران بر شما در رحمت خدا
و برکات و ای فیما کتب هشم الصحیفة واخرجها الی الناس وامرهم ان یتبعوا من فیها فابوا
حتی مرت العلی رضی الله عنه فقال بایعنا من فیها واتکان عمر فوقع الاجماع علی خلافته جون
صحیفه منوشته شد مهر کرد و بسوی مردمان فرستاد و حکم کرد که بیعت نمایند هر شخصی را که نام وی
در ین صحیفه مکتوب است همه مردمان بیعت کردند تا که بکدفعت العلی رضی الله عنه گفت بیعت کردیم
لشخصی که در ین صحیفه اگر چه عمر باشد پس واقع شد اجماع بر خلافت وی فوله واتکان عمر لله
للاشعة علی انه بایع علیه الله عز اکبر بتغییر علم فرمود علی مرتضی در وقت بیعت واتکان عمر
را برای دلالة است بر انکه او بیعت عمر کرد باوجود دانستن وی با نکه در صحیفه نام عمر
مکتوم است نه مانند غیر وی که بیعت ایشان بی علم واقع شد و بخوران یکون الواو للتاکید
کما فی قوله تعالی و لو افتدی به فی سوره ال عمران کذا فی المدارک و جایز است که زیادتی واو
تاکید باشد چنانچه در تفسیر مدارک در بیان معنی آیه افتدوه گوید به که در سوره ال عمران واقع
شده مذکور است مترجم گوید ادا بیان به این است ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من
احدهم ملء الارض ذهبا و لو افتدی ای به بدرستی که انانکه کافر شدند و بمردند و ایشان کافر بودند
پس قبول کرده نشود از هیچ کدام ازایشان بمیری کی از زمین زر اگرچه فدیه دهد ان همه را پس هیچ
داون از قبول ان تقبیل فهمیده نشده بود و لو افتدی به تاکیدا آورده بود و بیان برای
اشعار تاکیدا است همچنین در قول علی رضی الله عنه داد برای تاکید آمده زیرا که وقتی که فرمود
بایعنا من فیها پس بیعت عمر فهمیده شد زیرا که نام عمر در ان صحیفه مکتوب بود و هرگاه که تبیع
ایزالهٔ نمود دان کان عمر تاکید در بیعت خلیفه مطلع گردید کرسا بقا معلوم شده بود و در جواهق
محرقه آورده که روایت کرد ابن عساکر از زین حمزه که چون مرض ابوبکر رضی الله عنه اشتداد
یافت از روزنه خود را نموده گفت ایها الناس من عهدی دوستی که کرده ام با یاران
با می بایستید گفتند بلی راضی شدیم بعهد یکه نموده ای خلیفه رسول الله آنگاه علی رضی الله عنه

رضی الله عنه بر خاسته گفت الا ترضی الا ان یکون عربی راضی نیستی من کما انکه ابن عمدیغو
در حق عمر بود ما شد ابو بکر رضی الله عنه گفت فانه عربی دستی نکرد ولی عهد من عمر است فاستقامت
عمر الحدیث و فضل و لم یستخلف امنه عبد الرحمن و قاله محمد او کان مدت خلافته عشرین و اربعة اشهر
و قتل سنة اثنی عشر بین عمر رضی الله عنه را ابو بکر صدیق نظر بر عدالت و فضل وی خلیفه ساخت و
پسر خود عبد الرحمن و محمد را خلیفه نکرد و ایشان و مسلمانان خایف اربع نتان فی الجاهلیة قبیلة بنت عبد العزی
تولد منها عبد الله و اسماء ذات النطاقین و زنان مکه بود وی جهاد بود و زن میکرد از
بعثت مبدا نبیت بکی قبیله دختر عبد العزی از وی عبد الله و اسماء مکنی بذات النطاقین شد
متولد گردید و حکیمش این است که در ایام انتظار نار نور خمار خود را دو گرده بهم بر بسته گذاشت
و بعضی بکر بسته مقام می برد و الثانیة ام رومان تولد منها عبد الرحمن و عائشه رضی الله عنها و رویم
ام رومان ازوی عبد الرحمن و عائشه رضی الله عنها بدیا شد بزد و نانان ذی الله سلام لعد بها استمار
بیت عمیس التی کانت فی نکاح جعفر الطیار رضی الله عنه ثم نکحها ابو بکر رضی الله عنه فتولد منها
محمد و زن در اسلام نکاح در آورده یکی اسماء بنت عمیس کشین در نکاح جعفر رضی الله عنه طیار بود
چون در سر به موته شهید شد ابو بکر رضی الله عنه او را در نکاح خود در آورد پس پیر اکشت از وی محمد بن
ابی بکر و الثالثة حبیبة و کانت حاضنة فمات ابو بکر رضی الله عنه لثمان لیلتا بقین من جمادی الاخری
سنة ثلث عشر من الهجرة و صلی الله علیه وسلم عمر بن الخطاب فی المسجد و دفنوه فی الحجرة الشریفة
خدا و ملک رسول الله صلی الله علیه وسلم دوم حبیبه حاضنه بود که ابو بکر رضی الله عنه بروی خاسته
سنه دوم جمادی الثانی سنه سیزدهم الهجری و عمر رضی الله عنه بروی در مسجد نماز گذارد و در
حجره شریفه برابر روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم مدفون شد رضی الله عنهم امیر المؤمنین
عمر الفاروق رضی الله عنه و هو اول من سمی امیر المؤمنین سماه عدی بن حاتم و مغیره بن
شعبه سنه شش ابو حفص دوم خلفاء راشدین امیر المؤمنین عمر لقب فاروق رضی الله عنه و
اول کسیکه مسمی بامیر المؤمنین شد عدی بن حاتم و مغیره بن شعبه بخشین اورا باین نام
خواندند کنیتش ابو حفص و نسبش باین اسلوب بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن
عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی و هو من اجداد رسول الله فما بین کعب بن

بوی از اجداد رسول الله است چنانچه در بیان نسب ابی بکر صدیق گذشته مسلم گوید که مادر ریش
فاطمه بنت عامر بن المغیرة و این قول صحیح است از اشراف و اکابر قریش بنت مقدم سفارت
و رسالت و مفاخرت قریش و در جاهلیت ماجو نفاق دانسته و الزمان قبیله دیگر خصومت و نزاع
واقع شدی و میراث شفاعت و رسالت فرستادندی و فریقین بران مفاخرت نمودندی اهذا
رسول علیه السلام نعوذ بالله السلام او طلبید و ذکر فی المشکوة و عاد رسول الله صلی الله علیه و
سلم الیوم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب انتهی در مشکوة مذکور است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
بجناب کبریای الهی استدعا نمود که خدایا طریقه اسلام را بایمان عمر بن الخطاب غالب گردان و
قامن و اعز الله به الاسلام اذ بایمانه ظهرت دعوة الاسلام و صلی الناس علانیه و سبب عمر رضی الله
عنه ایمان آورد و الله تعالی بسبب ایمان وی اسلام را غلبه داد و زیرا که بایمان وی دعوت اسلام
و اشکار گردید و مردمان نماز جماعه علانیه گذاردند چنانچه در باب سیوم گذشته لجاجات اورا و ازین
قیاس نباید کرد و فی جامع الترمذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان بعدی نبی لکان
عمر الا انه لا نبی بعدی و در جامع ترمذی آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر بعد من
پیغمبری بودی هر آینه عمر بودی بلکه البته بعد من پیغمبر نخواهد بود و فی الحدیث ایضا قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی اسارای بدران فعلک یا عمر مثل فتح علیه السلام و در حدیث وی آورده
که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت مهیا شدن بدر فرمود بدان صفه و حال نوای عمر در شدت
و صلابت و غلظت بر کفار مثل فتح است علیه السلام و فی المشکوة عن عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا فسمعنا لغطا و صوت صبیان فقام فاذا رسول الله صلی
الله علیه وسلم فاذا حبشیة ترقن والصبیان حولها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عائشة
تعالی فانظری فجئت فوضعت لحیی علی منکب رسول الله فجعلت انظر الیها فما بین المنکب الی
رأسه فقال لی الم تشبعت الم تشبعت فجعلت الا لاسطر منزلتی عنده فاذا طلع عمر فار فض
الناس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا
من عمر قالت فرجعت رواه الترمذی در مشکوة بروایة ترمذی از عائشه رضی الله عنها آورده
که گفت عائشه رسول الله صلی الله علیه وسلم شصت اوقیه بود پس او قیه دراهم و هر اوقیه چهل درهم بود

لجام

فطام

واواز پای طفلان بشنیدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم استاده شد چون بشنید که ناله زنی
حبشیه پای میکوبد و طفلان گرد آن انبوه میدرآیند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای عایشه
بیاد تماشا بین پس آمدم و بر در حجره خود بایستادم رسول الله صلی الله علیه وسلم نهاد بر پس پشتم من که
نگاه کرده میکردم سوی حبشیه بعد الحجره استاده ازمیان دو شانه تا سر مبارک وی بنظر علیه السلام
مرا فرمود ایا سیر نشدی ایا سیر نشدی گفتم نی برای اینکه تا به بینم که مرتبه من نزد وی چه قدر است
ناگاه عمر نمایان شد و مردمان تماشا می پراکنده گشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه
می بینم سوی شیاطین جن و انس که از عمر بگریختند عایشه گفت پس رجوع کردم در مطالع الانوار
فی حروه بدر تحت قول المومنین فی کتیبه اعقب فیه الاقدام علی عمار فما موا اخلصوا الکلام الا
رسول الله و عمر النار و ق الی آخره در مطالع الانوار آورده که صحابه در غزوه بدر حمله ریگ فرو دامدند
ریگ بحدی بود که پایهای آدمیان و جانوران تا زانو می در آمدند و در انجا آب نبود همه یکسان
خوابیدند و مجتمع گشتند مگر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر فاروق تا آخر قصه که تفصیلاً در
شرح غزوه بدر گذشته و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی احد فداء اساری بدر لو نزل
العذاب لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ رسول الله صلی الله علیه وسلم در کرفتن فدیه اسیران بدر
فرمود اگر عذاب الهی نازل گشتی سوای عمر و سعد بن معاذ کسی خلاص نیافتی چنانکه گذشته است
و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان منافقا خاصم یهودیا فقال الیهودی الی رسول الله و دعا المنافق
الی کعب بن الاشرف ثم اقتصا الی رسول الله فحکم للیهودی فلم یرض المنافق و قال نتحاکم الی عمر
فقال عمر مکانکما حتی خرج الیکما فدخل بیته و ضرب عنق المنافق و قال هکذا اقضی لمن لم یرض بحکم
بضاء الله و رسوله فنزلت الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا از عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما مرویست که در زمان آنحضرت منافقی بود بنشر نام داشت یا یهودی فی محمد نزد یهودی اتراسوی
پیغمبر خدا خواند و منافق طرف کعب بن اشرف بعد ازان مرافعه محاکمه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برند
آنحضرت بر طبق مدعای یهودی حکم کرد منافق راضی نشد و گفت ابن قضیه نزد عمر بریم یهودی گفت خصومت
خود را بحکم رفیع کردیم او بدعا بر من حکم فرمود ابن شخص راضی نشد و گفت نزد عمر میرویم عمر از منافق پرسید

کہ حسن بودہ گفت ارے عمر گفت شما ہر دو در نیجا متوقف باشید تا کہ مردم شما بیایم عمر بخانہ در آمد و شمشیر خود بدست گرفت و کروان مسلمانان ہر دو گفت ہمچنین میکنم برای کسیکہ غیر مودی خدا و رسول او راضی نشود پس این آیہ فرود آمد ایا ہیچ یہودی کسانیکہ میگوید انہا کہ ایمان آوردہ اند بانچہ نازل کردہ شدہ بر تو و بانچہ نازل نکردہ پیش تو باد وجود این میخواہند کہ محکومت پی طاغوتی کنند راضی نشوند حال انیکہ مامور شدہ اند بانکہ انکار از و کنند و شیطان میخواہد کہ گمراہ شوند ان را گمراہی دور از راہ راست فقال جبرئیل ان عمر فرق بین الحق و الباطل فسمی بالفاروق جبرئیل علیہ السلام گفت ہر آئینہ عمر فرق کرد میان حق و باطل پس نام نہادہ شد بفاروق و ایضا قال عمر یا رسول اللہ یدخل علیک البر و الفاجر فلو امرت امہات المومنین بالحجاب فانزلت اللہ الحجاب و فی حدیث عبد اللہ بن عباس مرویست کہ گفت عمر یا رسول اللہ شکوک کار و عیار نزد تو می روند اگر بدرست میدارم کہ از واج خود را کہ مادر مومنان اند بپردہ نشینی بفرمائی پس آیہ حجاب نازل شد چنانچہ گذشت و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ نطق علی لسان عمر گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ خدا بزبان عمر سخن میگوید و ارسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابن عمر و الد انصاری و کان غلاما ما وقت استظر قالید عمر فرد حل و ہو نائم و فزا لمشفہ عنہ فنور فقال لو رات ان اللہ عز و جل فیہ خیرا لابدی لہ و انبارنا و حدثہا ان عبدا ضربہ اسواعات علیہا اللہ یاذن فوجدہ علیہ السلام و فدا نزل اللہ علیہ یا ایہا الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات اللہ فی سورہ النور و فرشاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مدلج بن عمر و انصار برا وقت بنروز نا عمر را بیارد و مدلج در ان ایام طفل نابالغ بود پس مدلج بخانہ عمر در آمد و حالنیکہ وی مشغول و جامہ اش از بیچیزی از سستر و ما نده پس عمر گفت ہر اینہ دوست میدارم کہ خدای عزوجل پدران و پسران و خادمان ما را از در آمدن در بین اوقات منع نماید مگر باذن پس عمر بخدمت علیہ السلام رسانید و حالنیکہ خدا بنای کرد این آیہ فرستاده بود و این آیہ فرستاده بود کہ ای مسلمانان باید کہ از شما اجازت طلبند غلامان شما کہ بہ بلوغت نرسیده اند سہ وقت صبح و نیمروز وقت خفتن و قال عمر رضی اللہ عنہ اللہم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر فنزلت و عمر رضی اللہ عنہ دعا کرد کہ خدایا بیان شافی و وافی در حق خمر نازل کن پس فرود آمد انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام الایہ بتفسیر این آیہ کہ گذشت بہت دردی ایہم ما نزد دوانی و اعلام الصلوٰۃ فقال عمر فلینا و رجل فامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ینادی بلالٌ الصلوٰۃ جامعۃ ثم سمع فی الرویا کلمات الاذان و سمع سنۃ اصحاب احمد رسول اللہ مرویست و فی

وقتی که صحابه در اسلوب اظهار وقت نماز گذاردن متردد شدند بعد ذکر نار و ناقوس و بوق بعرض رسید که
که مردی ندا کرده باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم این را صلوة الشتة حکم کردند که بلال ندا دهد که الصلوة جامعة
بعد ازان کلمات اذان را بخواب شنیدند و خوش بیدار شدند و بیکدیگر گفتند رسول الله صلی الله علیه وسلم این رویا یکی
صادقه گفته شکر الهی بجا آورده و لما خرج فی خوف الخندق مخوفة مروة قصر بها رسول الله بالعوال ثلاث عربات
و برق منها برق فی کل صومعة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاولی اضاءت لی منها قصور الحیرة و فی
الثانیة قصور الحمر من الروم و فی الثالثة قصور صنعاء و اخبرنی جبریل ان امتی ظاهرة علی کلها فابشروا
فالاولی عبارة عن ملک الشام و الثانیة عن الروم و الثالثة عن الفارس و هذه کلها فتحت فی خلافة
الفاروق رضی الله عنه و مروی است که چون سنگ سخت در کلاوه بدان خندق کرد و مدینه برآمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم کلندی بران زد سه بار و هر بار ازان برقی درخشید رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر نوبتی تکبیر گفت
که درخشان گردید مرا ازین عمارتها جیره و در دویم فارسیان سند عمارتهای سرخ ازروم و در سیوم
عمارتها صفا فارسیان سند و جبریل همین خبر داد که امت من بر ایشان غالب خواهند شد پس ای صحابه
بشمارا بشارت باد پس اول عبارت از فتح ملک شام ست و دویم از روم و سیوم از ملک فارس
و ایضا در خلافت عمر فاروق مفتوح شد فال ابن مسعود رضی الله عنه ایمان عمر بن الخطاب مفتاح
الدعوت و خلافته فتح ملک مصر و ملک شام و بیت المقدس و فارس و ملک سری و ملک عراق و
ملک خراسان و فتح قسطنطنیه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که ایمان بن الخطاب کالید ظاهر
دعوة اسلام است و خلافته وی کالید فتح ملکها ست پس در خلافت وی ملک مصر و شام و بیت
المقدس و فارس و عراق و خراسان و استیول فتح شد نزد جنابچه در روضة الاحباب
آمده که در زمان خلافت وی یکهزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق ان فتح شد و چهار هزار
مسجد ساخته گشت و چهار هزار کلیسا خراب گردانیده شد منبر جمعه منصوب گردانید کسی که
شهادت در کوچه و بازار مدینه برای تجسس احوال ضعیفان و غریبان و بیماران میگشت و بر داشت
احوال انها میفرمود وی بوده و تصرف وی در بیت المال انکه بالاصحاب گفت بدانید و گاه باشید که
عمر را از بیت المال مسلمانان از ملبوسات دو حله یکی زمستانی و دیگر تابستانی و از مرکوب اقتدر
که در سفر حج و عمره و جهاد بران سوار شود و از مطعومات اقتدر که قوت خود و عیال خود و مانند قوت مردی

ازاو ساط قریش نه غنی و نه فقیر و چون بر سر سریر خلافت نشست اول امر یکه کرد این بود و خالد
بن ولید را از لشکر مقام معزولی بساخت و ابو عبیده بن جراح را تعین نمود بعضی از فتوح عجم را منهزم
ساخت و سال چهاردهم از هجرت قبح و شق از تلاش ابو عبیده مبسر شد چون خبر فتوحات اسلام متواتر
بملوک عجم رسید یزدجرد کسری با لشکر از نسل نوشیروان کسری با نود هزار سوار بر تخت سلطنت نشانده
در ساحت اصطخر محاربات پرداخت نه سال با نیزده هم و شانزده هم از هجرت سعد ابی وقاص را با شصت
هزار مرد بر سر سلطان عجم تعین نمود و سعد و قاص متواتر فتوح عجم را بهزیمت داده قریب مداین رسید
یزدجرد کسری تاب مقاومت نیاورده قرار نموده بطرف عراق و خراسان رفت اموال کسری از مدت جهار
هزار سال در مداین جمع شده بود در تصرف اهل اسلام در آمد فتح نامه با خمس اموال بزد فاروق در مدینه گردید
از اصحاب قسمت نموده و در بین سال شهر بصره بنا فرمود و ابو عبیده را در بین سال بعضی بلاد روم را مفتوح
ساخت و هجده بن سال فاروق بنفس خود متوجه بیت المقدس شد و آنرا مفتوح ساخت و هجده بن
سال فاروق بنفس خود متوجه بیت المقدس شد و آنرا مفتوح ساخت و احد بن سال بلاد
موصل و غیر این مفتوح گشتند و در بین سال هفتاد هم از هجرت بنای شهر کوفه واقع المشتر چون آب
و هوای مدائن با اهل عرب موافق نیامد معذور شدند از انجهت حسب الحکم امیر المومنین کوفه را با
دان کردند و در بین سال بلاد اهواز با هفتاد و هشت شهر مفتوح گشت و لما افتتح مصر و سکه
عمرو بن العاص فکتب ان اهل مصر یلعبون فی النیل بکل جمیلة محلاة فجری والامس فاجاب هذا
رسم الجاهلیة انق فیها کتابی هرگاه مصر مفتوح گردید عمرو بن عاص را دالی مصر ساخت عمرو بن عاص
صورت واقع عجب امیر المومنین عمر نوشته فرستاد که اهل مصر زبی بازه میکرد و بر اورنیل بزرگ و بر ایه
ارا سته می انداز ند الگاه جاری می شود و گرنه خشک می شود امیر المومنین عمر رضی الله عنه جواب
فرستاد که این رسم جاهلیت است در نیل این نامه من بنده از عبد الله عمر امیر المومنین الی نیل مصر اما بعد
النیل ان کنت تجری بامر الله فاجری والا فلا اخر یک یا الدرة التی نیل اگر از حکم الهی جاری میشوی بس جاری
باش و گرنه نزا بدره خواهم زده در صواعق محرقه مضبوط که رامت مشحون رقعه امیر المومنین عمر رضی الله عنه تا بین
عبارت ذکر کرده من عبد الله عمر امیر المومنین الی نیل مصر اما بعد فان کنت انما تجری من قبلنا فلا تجری ما
وان کان الله یجریک فاسال الله الواحد القهار ان یجریک فلما اتی حرت وزهق رسم الجاهلیة

الجابیه عمر بن عاص بطاقه را بر داشت و اشراف و اعیان و عامه اهل مصر را جمع کرد و بر لب رود نیل
آمد تا بر طبق عادت هر سال بیکر دوشیزه حال آنکه دل ازان دیار بر کنده مهیی جلا کشته بودند و در حضور
جمع بطاقه را در رود نیل انداخت چون خطاب عمر بن خطاب بنیل رسید در زمان آب چون روان
در قالب نیل روان گشت بمرتبه که نشانی نزده کز ارتفاع یافته بود تا امروز دیگر هرگز سر کشی نکرد و رسم
جاهلیه ناپدید گردید بدانکه این حکایت از جمله کرامت و خرق عادات امیر المومنین عمر بود نه تاثیر منجمان
بیان نموده شد و این روایت اعتبار تمام دارد چنانچه در شرح عقاید در ذیل مسئله کرامات الاولیا حق اشارت
باین قصه کرده و در نفحات الانس در مقدمه اثبات خرق عادات باین حکایت تائید بخشیده و دیده نقش
ساریه را باچندین مسافت بدید و امر او به پناه کوه و شنیدن وی کلام عمر رضی الله عنه و نوشیدن
زهر مقاتل و هلاک نمودن بادشاه خراسان را منجمله کرامات او بدید چنانچه بیشتر خواهد آمد انشاء الله تعالی
و فی فتوح الشام لما فتح عمر رضی الله عنه بیت المقدس و ملک الشام قال لکعب الاحبار هل لک
ان تسیر معی الی المدینة و تزور النبی صلی الله علیه وسلم قال نعم فلما قدم عمر بلاد المسجد وسلم علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و قال السلام علیک یا ابابکر در فتوح الشام مذکور است که چون عمر رضی الله عنه
بیت المقدس و بلاد شام فتح نمود و کعب احبار را گفت ایا در دل نمی آید که همراه بمدینه روی
و زیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمائی گفت اری چون عمر بمدینه در آمد نخستین بمسجد نبوی در آمد و
بر رسول علیه الصلوة والسلام سلام فرستاد و گفت السلام علیک یا ابابکر و فی فواید الفواد لما فتح
عراق قال لسلطانه اسلم لی فاخذ الجلاد و سیفه فقال انی عطشان فانی بقدح ماء فقال کیف
اشرب والجلاد علی راسی فمج الجلاد و جلس فی بیت بانی موسی الاشعری فطار ای عباد الله من
چون عراق مفتوح گشت عمر رضی الله عنه بادشاه عراق را گفت ایمان از سلامت مالی اختار کرد
جلاد شمشیر بر داشت تا او را بکشد گفت من تشنه ام پیاله اب آورده شد گفت چگونه نه نوشم
درین حالت که جلاد بر سر من است عمر رضی الله عنه را رحم آمد و جلاد را از کشتن منع کرد و در خانه
ابو موسی اشعری محبوس شد چون عبادت ابو موسی را دید ایمان آورد و بعث عمر رضی الله عنه ساریه
علی بلاد الروم فطان کارهم و امیر المومنین یخطب یوم الجمعة فی المدینة فرای خور و لامه انهم
رصدوه فی شعب جبل فقال یا ساریه الجبل الجبل فنجته ساریة و قاتلهم حتی فتح الروم در رسال

بیست و سیوم هجری امیرالمومنین عمر رضی الله عنه ساریه بن زنیم را با لشکر کثیر بجانب طرف دارابجرد
که از بلاد روم است فرستاد و کفار آن ناحیه را چون قوت مقاومت نبود متحصن بقلعه تا روزها با
مومنان جنگ همی کردند آخر الامر از بلاد فارس مدد خواستند و باستظهار این
جبر دران آمدند و از طرفین آویختند اتفاقا در روز جمعه بود که محاربه ان دو جمع روی نمود ان ملاعین
جمع کرده کالوبر مجاهدان مصنف ساخته بودند و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه در مسجد مدینه بر
منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بالوار خطبه بقیام می نمود چون والیه بر وی منکشف گشت که
کفار لشکر اسلام را بسر حد اجابه رسانیده و شعب جبل رصد کرده اند سه بار ندا کرد که ای ساریه
بجانب کوه جبل روید و خود را قایم دارید ساریه این آواز را شنیده متنبه گردید از هجوم بدامن کوه متوجه
گشتند مردان میدان و مجاهدان دمار زنان از استماع آن آواز به هیبت و از در آمده آتش حرب
برافروختند تا که فتح بلاد روم بعون و نصرت رب الارباب میسر گشت گفتا نه این گمان کردند
کنند هر چه کند همت مردان کند بعد از ایامی رسولی از جانب لشکر در آمد عمر رضی الله عنه
خبر لشکر پرسید رسول گفت ای امیرالمومنین نامنهزم شده بودیم درین اثنا آواز کسی شنیدیم
که میگفت ناسار ثقه الجبل الجبل الجاه جبل را پس پشت کرده قایم شوید ان خدا تعالی دشمنان را منهزم
ساخت و بعد سعد بن الوقاص علی ملک کسری یزدجرد نهاوند الفورات و لم یکن بعد فتوحا یا امیرالمومنین
عمر دساق مرکبه علی الفار فعبر و افتتح کسری و قتل و فتح فارس و وجد و امغام کثیرة و برانگیخت سعد بن
ابی وقاص بر ملک کسری و بر بادشاه تدان که یزدجرد نام داشت چون بدجله فرات رسید دید کشتی
نیافتند سعد نام امیرالمومنین عمر گرفت و مرکب خود بر ات انداخت صفت هزار مرد با اجمال و اثقال
و خیول و بغال عبور نمودند کسری از هیبت ایشان بحلوان گریخت و آخر کشته شد و
غنایم بسیار در فتح فارس بدست مسلمان افتاد چه کویم که چه تعداد احادان نفایس و اموال که دران فتح
غنیمت مسلمانان شده حالی از تعسیر بل عدد بیشت اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر بعضی ازان
قیام می نماید که سر انهتا تاجی بود موزن سیصد من مروارید بود انبیت مرغانی و مکلل بقطعها یاقوت
لعل بدخشانی و عمرین بزمردهای کانی در وسطش ترازکو هرهای شب افروز عمانی که بای عقل جوهری
دم بسر حد تعیین ان نمیرسید کویند تاج زرین از طاق ایوان کسری او یخته بود بی محابا فتاد

محاذی سراو نزدیک بهامه وی چنانچ بیننده از در کمان بروی که بر سر اوست و دیگر دی مرصع از مروارید ابدار وزن هر دانه از دو دینار بر هر دانه قبهٔ از یاقوت سرخ و گلها از زبرجد سبز و مشاخ و هرک از لعل و فیروزه که روزهای جشن و ایام عید کسری برای مهمانات بوشیدی دیگر اسلحه از زده راکب و مرکوب جمله از زر سرخ و هر کسوتان زربفت از جواهر مطلل و نافه تمام از سیم خام و تخته او از زر پخته و میان نافه مروی مطلل بجواهر و بوقلمونی نشسته و دایره بستانهای زیاقوت ساخته و سرپای ان از مروارید بر پرداخته و یک فرسنگ ابر نشیمن سخت کوه در نهضت کز که یک جریب مارند و عرض ان سه صد گز اطراف ان بر مرصع ساخته ده ارشن زمرد سبز و ده ارشن بلور سپید و ده ارشن یاقوت سپید و ده ارشن یاقوت کبود و ده ارشن یاقوت زرد و در میان ان کوهرهای سپید و دیگر رنگها و اشکال و از نعت حیوانات ان همه از یاقوت سرخ و دیگر از یاقوت کبود و دیگر از معدنی که شماران حتمند راست سعد بن ابی وقاص بپیش عمر فرستاد و حس ان چندان کرده نهصد شتر مارند سواری را دوازده هزار رسید و قصه ان خالی از تطویل نبود لهذا ترک نمود روی ان امیر المومنین کان یتخذ الامین فیلا وکیل ملک الخراسان واهدی سمنا فالاد جاریة جمیلة مشرب السمر وقال اهدی عدوی نفسی واعشق الجاریة خامن الوکیل فقال امیر المومنین ما تقول امیرک فی الاسلام قال یضرب الارث علی الارض وقال اذهب فقتل سلطانک فلما ذهب رای کذلک فاسلم الناس و فتح خراسان مروست که امیر المومنین عمر حشت میساخت که ایلچی بادشاه خراسان بهمدرسم فاضل و کنیزک جمیله رسید امیر المومنین عمر او هر فاضل را نهوشید و گفت سخت ترین دشمنان نفس من امیت و کنیز را از او ساخت ایلچی ایمان آورد امیر المومنین عمر از و پرسید که بادشاه تو در حق اسلام چه میگوید گفت وی کافر نشخ است هرگز مسلمان نشدنی بیت و طریقه اسلام را بسیار معیوب میداند عمر رضی الله عنه دره بر زمین زد و از ایلچی گفت بر و بادشاه تو کشته گردید چون لخراسان رسید بادشاه را مرده یافت گیفت حال یاناتی خراسان ما زگفت همه مسلمان شدند و فتح خراسان میسر گشت و روی ابن جبیر انه کان لعمر رضی الله عنه ابن غلام له ابو شحمة اسمه ابا الحاسدون فمرا فجده الحد فمات و مرتبته بین مشهد سعید نا ابراهیم وبین مشهد مالک سعید بن جبیر روایت میکند که عمر رضی الله عنه را بسری بود که او را ابو شحمه میگفتند حاسدان مشراب

نوشاند عمر رضي الله عنه بروي حديث كرد كه شنيدم از دره باشند جاري كرد ابو شجره عمر و قريش در ميان
خبر ابراهيم بن محمد عوم و مشهد امام مالك است مترجم كويد كه در بعضي روايات نسبت اجرا احد بر قدامه
بن مظعون واقع شده وي حال عبد الله بن عمر برادر عثمان بن مظعون است كه بابنكار زنا محمد و دو شنيد
نازيانه كردند كويند كه از اهل مدينه مجلس سواي او محدود نكشته بعد از ان عمر رضي الله عنه تا كسال باوي سخن
نكفته بعد از ان بشفاعت جماعتي ازان در كذشته والله اعلم بالصواب وروي ان الارض تمزلزلت
في خلافته ولم تسكن فضرب الدرة وقال اسكني يا ارض باذن الله فسكنت مروست كه زلزله زمين
در خلافت وي پيدا شد وارام نميكرفت عمر رضي الله عنه بزد زمين دره زد وكفت اي زمين ارام كن
باذن خدا زمين ارام كرفت وزاد امير المومنين عمر رضي الله عنه في مسجد صلي الله عليه وسلم ستة عشر
من الحجرة وكان بحذا الليس فحسنه وزاد بابه كرد امير المومنين عمر رضي الله عنه در مسجد رسول الله صلي الله عليه وسلم
در سنه هفده هم هجري و خشتهاي ان خود ساخته بود وذكر في البخاري ان عليا وعباسا جاءا الي عمر طلبان
ميراثهما فاطمة رضي الله عنها من ابي بكر مع افترائهما بان النبي صلي الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا
صدقة در صحيح بخاري آورده كه علي وعباس هر دو نزد عمر رضي الله عنه آمدند در حاليكه ميطلبيدند ميراث خويش
فاطمه رضي الله عنها از ابي بكر طلبيده بود با وجود اقرار ايشان باينكه پيغمبر صلي الله عليه وسلم در واقع نكفته
است لا نورث ما تركنا صدقة فاطمه رضي الله عنها را و ان حق التولية لهم وراي ابو بكر رضي الله عنه
ان المحلوظ للعباس عن رسول الله صلي الله عليه وسلم و لذا الحاقا عنها عما طلباه اخذ عليهما ان يعملا عا
كان يعمل فيها رسول الله صلي الله عليه وسلم و ابو بكر فجعلها متوليين على ملك الاوقاف فصرفا في ابتاء السبيل
والمحاويج شايد كه علي و عباس و فاطمه رضي الله عنهم حق تولية براي خود باد اشته باشند و ابو بكر
رضي الله عنه حق تولية را مر خليفه كه نايب رسول الله صلي الله عليه وسلم است دانست بنابران
هركاه عمر علي و عباس را بداد عهد بر ايشان كرفت كه تصرف نمايند بطريقه كه رسول الله صلي الله
عليه وسلم و ابو بكر عمل ميكرد پس كردانيد عمر علي و عباس را بر مواضع وقف متولي پس صرف ميكردند
ما حصل مواضع وقفي را در مسافران و ساير حوايج جماعه در ذكر فضايل علي ابي بكر مفصلا كذشته مترجم
كويد الحيلة موقف قدس سره تاويل كرده محض از راه حسن ظن است ليكن قلب نمودن فاطمه رضي
الله عنها از ابي بكر حصه خود از فدك وغيره بر سبيل وراثة بوده از وي توليته چنانچه رواية

چنانچه در روایت مسلم برآن دلالت صریح میکند والله اعلم بالصواب و ذکر فی مطالع الانوار ان کوفه و بصره نیستند الی خلافته در مطالع الانوار آورده که در کوفه و بصره در خلافت عمر رضی الله عنه آباد کرده شدند روی ان کعب الاحبار قال لعمر رضی الله عنه باقی من عمرک الا ثلثة ایام قالوا بم درست قال التوریة ان عمر الخلیفة الثانی ثلث وستون سنة فی سبعة باقی الا ثلثة خنجر زد ابو لؤلؤ المنقراتی لصلوة الصبح یوم الجمعة لسبع بقین من ذی الحجة سنة ست عشرة اعضاء عشرة بیده وجسده و صدره و بطنه و کانت سرته فامر عبد الرحمن بن عوف ان یصلی بالناس فرویست که کعب احبار عمر رضی الله عنه را گفت که از زندگی تو باقی نمانده است مگر سه روز مردمان گفتند که چه معلوم کردی گفت در توریت نوشته دیده ام که عمر خلیفه ثانی پیغمبر خاتم الانبیا شصت و سه سال عمر یافت پس تخمار کردم که باقی نمانده است مگر سه روز الفرض همچنان شد روز نهم ذی الحجه روز چهار شنبه در نماز صبح بطار جشتی او را در شش اعضا رخم عمود بر دو بازو دو بر دو پهلو و سینه و شکم و زیر ناف عمر رضی الله عنه عبد الرحمن بن عوف را امر کرد که تتمه نماز بمردمان ادا سازد و لما حملوه الی الدار قال لعبد الرحمن بن عوف لو لیک امر المسلمین فابی قال فانکم قبل هذا تستخاف ابهک عبد الله فغضب

وجعل الخلافة شوریا بین ستة ابن عوف وعثمان وعلی سعد ابی وقاص وطلحة والزبیر رضی الله عنهم وقال لیشهد علیهم ولیجعل امر الخلافة وقال من قتلنی فقال ابنه ابو لولو النصرانی فقال الحمد لله قتلت عبدا لظافر ثم اجزره بان ابا لؤلؤ ضرب سکینه علی بطنه فمات فقال الحمد لله ما اوصی لاحد ومدت خلافته عشر سنین وچون عمر رضی الله عنها را بعد زخمی شدن بخانه بردانیدند آوردند عمر رضی الله عنه عبد الرحمن بن عوف را گفت که می سپارم بتو کار مسلمانان را عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قبول نکرد عمر گفت اگر خلافت قبول نمیکنی باید که ابن مقدم را بپوشی یعنی بکشند که جز بر خود عبد الله را خلیفه نمیسازی عمر رضی الله عنها ساخته شد و گفت مرد بنگه زن خود را طلاق نتواند داد اورا چگونه خلیفه کرد و امر خلافت را در مشورت و مصلحت شش کس انداخت یکی عبد الرحمن بن عوف دوم عثمان بن عفان سیوم علی بن ابیطالب چهارم سعد بن ابی وقاص پنجم طلحه ششم زبیر بن العوام رضی الله عنهم و پسر خود عبد الله را بر ایشان گماشت که بکار خلافت نزود سرانجام دهند و درمیان خود خلیفه مقرر نمایند بعد ازان پرسید که کشت مرا عبد الله گفت ابو لولو

نصرانی غلام مغیره بن شعبه عرکفت الحمد لله که از دست کافر کشته شدم بعد ازان خبر دادند که ابو
لولو کارد خود را بر شش خود زد و برد عرکفت الحمد لله که بخون من کشته نشد مدت خلافت وی ده سال
بود و شهید شد یوم الجمعة الذی ضرب فیه فی الثامن والعشرین من ذی الحجة سنة ثلثین والثلثین من الهجرة
وصلی علیه صهیب فی المسجد عند المنبر رواه بخاری تاریخ شهادت وی روز جمعه که دران زخمی شده بود دست
وشنبه ذی حجه بست و دویم اجریست و بخاری روایت میکند که صهیب برادر خواند که عمر در مسجد نزد منبر
نبوی بر وه نماز جنازه گذارد و قال ابن شیبة ان الجنازة وضعت بکاه المسور وفتوه فی الحجرة الشریفة
خداوند مناقب ابی بکر رضی الله عنه ابن شیبه روایت میکند که جنازه عمر بمیش منبر نهاده بستند و او را
در حجرهٔ شریفه برابر در دوش ابی بکر رضی الله عنه دفن کردند تم تشاوروا فی دار القضا ای ثلثة ایام
فرضوا بحکم عبد الرحمن بن عوف ولم یقبل الخلافة اربعة بعد ازان در خانه عمر رضی الله عنه که آتش
انرا فرو خته قضا دین وی از قیمتش کردند تا سه روز مشورت نمودند همه کسان را رضی بحکم عبد الرحمن
بن عوف گشتند و همه اجماع کس خلافت را قبول نکردند یکی عبد الرحمن بذات خود دوم سعد بن ابی
وقاص سیوم طلحه چهارم زبیر فاخذ عبد الرحمن ید علی وقال نقبل الخلافة علی طریقة رسول الله ﷺ و
الخلیفتین فقال علی کرم الله وجهه کیف یکون کذلک بس بکرفت عبد الرحمن دست علی را و گفت
قبول میکنی خلافت و حکومت را بر بن شرط که بر طریقه رسول الله وسیرة شیخین عمل نمائی علی رضی الله
عنه گفت چگونه اینچنین خواهد شد فاخذ بید عثمان وقال کذلک نقبل عثمان فضربت مده علی ید
عثمان وقال بارک العدی اعضاء یا فعایو الناس کلهم فی غزة محرم سنة ثلث وعشرین من الهجرة
عبد الرحمن دست علی گذاشته دست عثمان گرفت واین بعلی گفته بود بعثمان گفت عثمان
قبول کرد بس عبد الرحمن دست بیعت خود بر دست عثمان زد و گفت بر کت دهاد ترا خدای
در تنفیذ احکام شرعی و اجرا ارکان طریقه شیخین و خلافت تو زیاده باد بس به بیعت عبد الرحمن
همه مردمان با عثمان بیعت کردند در غره محرم سنه بست سیوم و منکوحات ست احد هن زینب
بنت مظعون تولد منها عبد الله و عبد الرحمن وحفصه ام المومنین والثانیة ام کلثوم بنت علی ابن
ابی طالب کرم الله وجهه تولد منها زید و رقیه والثالثة ام کلثوم بنت جرول تولد منها زید الاصغر
وعبد الله والرابعة الجملة بنت عاصم تولد منها ابو شحمة والخامسة ام حکیم بنت الحارث تولدت منها

تولدت منها فاطمه وآسیا وسته عاتکه بنت زید تولد منها عیاض وکانت اسیر شان تولد عبد الرحمن
الاوسط من سریه ومن الفکیهه عبد الرحمن الاصغر وزینب قال شعته اشبار وارابع بنات وزنان مذکوره
وی عیش بود ذکر ایزا نها وختر زینب مذکور فرزنشه کاذر وعبد الله وعبد الرحمن وام الحسن حفصه
وعلی الله علیهم متولد شد دوم ام کلثوم وختر علی بن ابیطالب از شکم حضرت فاطمه الزهرا رضی الله عنها و
از وزید ملقب بذی العلا لبن ورقیه متولد شد دوم صغیر سن وفات یافت سیوم ام کلثوم وختر حویل
از وزید اصغر وعبد الله اصغر متولد شد چهارم جمیله وختر عاصم از وعبد الرحمن مکنی بابو بکر تنها
بود اسید هیچ ام حکیم وختر حارثه از ویک وختر مسمی بفاطمه متولد شد ششم عاتکه بنت زید که از وعیاض
متولد شد دواورا دو حرم بود از یک سریه عبد الرحمن او سط بود اسد واز سریه دیگر که فکیه نام داشت
عبد الرحمن اصغر وزینب متولد شد پس اورا نیز بسته وجهاز وختر بود نداد و فاطمه امیر المؤمنین عثمان
ذو النورین رضی الله عنه کنیه او بو عمرو عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه المسمی العبد الشمس بن عبد المناف
بن قصی اجداد رسول صلی الله علیه وسلم وکانت ام عثمان رضی الله عنه اروی بنت عبد المطلب
بن عبد المناف رسول صلی الله علیه وسلم خلفای راشدین امیر المؤمنین عثمان وذو النورین رضی الله عنه کنیه او ذی حجه سنه اربعه عشر
شرف اسلام فایز گردید او را ابو عبد الله گفتندی بن عفان بن ابی العاص بن امیه گویند مسمی بعبد شمس
بن عبد المناف ثابت وی از صحابه او رسول الله صلی الله علیه وسلم بیست وهار عثمان اروی ختر
بیضاء خواهر عبد المطلب عم رسول صلی الله علیه وسلم نزاد مر عبد الله بن عبد المطلب ولقب نذری البطحاء
بن الان رسول الله صلی الله علیه وسلم زوجه بنته رقیه فلما مانت زوجه بنته الاخری ام کلثوم فلما ماتت
قال رسول صلی الله علیه وسلم لو کانت لی بنت اخری لزوجتکها وعثمان رضی الله عنه لقب کرده اند
بذی النورین بعنی خداوند دو نور زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم دختین وختر خود رقیه راما و
ترویج عثمان وی کرد وختر دیگر ام کلثوم راهم عثمان وی بود چون ایشان پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بسکاح عثمان راضی بود فرمود اگر بودی مرا دختری دیگر هر آینه نکاح عثمان بتوی بستم قال الله تعالی
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون وی اجر سورت البقره وذکر وی ایضا وی لما انها نزلت فی عثمان رضی الله عنه فانه جهز
جیش العسرة الف بعیر با قتابها واحلاسها الحدیث وراجع سوره توبه نازل گردیده است که مکه

مالک اجداد گرد عثمان

میکنند اموال خود در راه خدا بدان ازان بکسی منت نمی نهند در صفحه قرآن و اند و اند انداز میکنند
قولهم و فعلهم مر ایشان را سمت تردد ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسیم منت ایشان
را از کم شدن فرو نماند و کین نمی شوند از فوت حساب در بیضاوی مذکور است
که این آیه در شان عثمان رضی الله عنه فرود آمده زیرا چه او بهزار شتر تا کماوه و
رسمهای انها سامان لشکر غزوه عسوک نمود و مترجم گوید ان قدر زر و شتر و اسب
و غیرها بسبب و سماحت نفس اتفاق نمود که پیغمبر علیه السلام بگشت تا صباح
دستهای مبارک برداشته و دعا میکرد یا اب رضیت عن عثمان فارضه پس
الله تعالی این مذکور نازل کرد فی نافع المسلمین رویی ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لما زوج فاطمة رضی الله عنها قال لعلی کرم الله وجهه علیک بالدرس فارسل
درعه ابی الدحداح فاخذه عثمان بار بعمایه درهم ثم جاء به فی بیت علی رضی الله عنه
فلما راه قبض بسبته اجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال بارک الله فوجد عثمان حرمة محمولة
وهو بین احرمین قتلها و در نافع المسلمین مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه
خدا است که تزویج فاطمه با علی رضی الله عنهما نماید از علی کرم الله وجهه فرمود که ای علی لازم
است بر تو طعام عروسی پس علی رضی الله عنه زره خود نزد دلال برای فروختن فرستاد
عثمان رضی الله عنه بچهار صد درم بخرید و بوشیده در خانه علی رضی الله عنه فرستاد چون
زره بخانه خود دید بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر بفرستاد آنحضرت دعا کرد که الله تعالی
در مال مشتری زره برکت کناد عثمان رضی الله عنه حره خود برداشت و دو حره دیگر مانند
ان نیز ما برداشت و در روی اینه کان یوم العید فاقبلت فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فارسل عثمان جمل بغیر من الدقیق والسمن والعسل وادبع مشیاه وخمسانة دینار فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم حاسب عثمان حسابا یسیرا و در روایت است که در روز عید الفطر
در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاقه بود عثمان رضی الله عنه یکبار شتر اورد و در وغن زرد
و شهد و جهار کوسپند و با نصد دینار فرستاد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا خیر کرد که خدایا
با عثمان در محاسبه آسانی کن و عن بشیر الاسلمی لما قدم المهاجرون المدینة استنکروا الماء و

و الا روی کانت لرجل من بنی غفار عین یقال لها رومة و کان یبیع القربة منها بمد فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم بعنیها فعین فی الجنة فقال یا رسول الله لیس لی ولعیالی غیرها فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من یشتری بیر رومة فیجعلها للمسلمین قله بها شرب فی الجنة فاتاه
عثمان فابی ان یبیعها کلها فاشتری عثمان نصفها باثنی عشر الف درهم فجعله للمسلمین فقال
له عثمان ان شئت لی یوم ولک یوم فقال بلی فاذا کان یوم عثمان اسقی المسلمون بالکیهم
یومین فلما رای ذلک البائع قال فاشتر النصف الا ایضا فاشتر النصف بسبعة آلاف درهم رواه الترمذی
و قال حدیث حسن صحیح و فی روایة الترمذی از بشیر اسلمی روایت میکند که چون مهاجرین در مدینه
آمدند آب مدینه را ناشناسا یافتند زیرا که اکثر میاه آبادان ناحیه خیبر بودند و بود مرد یهودی
که از قبیله غفار بود چشمه که آنرا رومه میگفتند و مشک آب چشمه بدرهام میفروخت رسول الله
صلی الله علیه وسلم از و کفت بعوض چشمه بهشت این چشمه را از من بخرد یا نذر کند که آبی
رسول خدا مراد او را حاصل شود و مراد او این چشمه و جهی دیگر نیست پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود هر که بیر رومه را بخرد و برای مسلمانان سبیل سازد مراد او عوض این چاه چشمه بهشت
خواهد بود عثمان رضی الله عنه این بشارت شنیده قصد خریدن ان چاه کرد مالک چاه از فروختن
تمام ان انکار کرد اخر الامر عثمان رضی الله عنه نصف ان چاه را بدوازده هزار درهم خرید بخود
و برای مسلمان وقف ساخت عثمان رضی الله عنه از مالک نیم چاه کفت اکر رای تست یکروز
نوبت او دیکر روز نوبت تو باشد این شخص قبول کرد چون روز عثمان می بود مسلمین آبقدر آب
می بردند که تا دو روز ایشان را کفایت کند چون مالک این اسلوب دید از عثمان کفت نیمه
دیکر را نیز بخر عثمان رضی الله عنه نهصد هزار درهم نصف دیکر نیز خرید و عن ابی الملیح عن ابیه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لصاحب العقبة التی زیدت فی مسجد المدینة لک بها بیت
فی الجنة فقال الا فی والله فقال له لک بها عشرة الاف درهم فاشتر اها منه ثم جاء عثمان النبی
صلی الله علیه وسلم و قال یا رسول الله اشتریت العقبة بیت فی الجنة فاشتر اها منه فوضع رسول
الله یده ثم قال للناس ضعوا فوضعوا رواه البطرانی و اخرجه احمد و الدار قطنی غیر ان الزالی
الملیح و ابوه از پدر خود روایة میکنند و احمد و دار قطنی بطریق دیکر روایة میکنند که رسول الله صلی الله

علیه وسلم مرصاحب بقیع را که در بنا بر دوم در مسجد زیادتی کرده شود و مسعود که عوض این مکان ترا
خانه در بهشت خواهد بود الشخص قبول نکرد عثمان رضی الله عنه نزد او آمده گفت که عوض این بقعه ترا
ده هزار درهم میدهم الشخص قبول کرد عثمان رضی الله عنه از و گذشت بعد ازان نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمده گفت یا رسول الله تو از من این بقعه را بگذر عوض خانه بهشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عوض
خانه بهشت از عثمان رضی الله عنه امرا خرید کرد القصه رسول الله صلی الله علیه وسلم حشتی نهاد بعد ازان
ابو بکر را طلبید او هم حشتی نهاد بعد ازان عمر را طلبید او هم حشتی نهاد بعد ازان عثمان را طلبید او نیز حشتی
نهاد بعد ازان علی را طلبید این هم حشتی نهاد بعد ازان بهمه مردمان گفت عثمان شهید بس همه یاران نهادند
و هذا فی البناء الثانی للمسجد بعد فتح خیبر فی السابعة الهجریة و این قصه که مذکور شد در بنا دوم مسجد بیت که
بعد فتح خیبر در سنه هفتم هجری اتفاق افتاد و اول قصیه قضی فیها عثمان رضی الله عنه قصه عبد الله بن عمر فانه
قتل هرمز مولی عباس بن عبد المطلب حقیقه مولی سعد بن ابی وقاص لظاهره انها شریکان فی قتیل
ابیه وکان هرمز نصرانیا اسلم بید العباس وکان هرمز وجفینه وابو لولو یذکرون النصرانیة سوقا لها قمر
علیهم عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر فقاموا متوسطین بینهم سکین حتی فلما استشهد فاروق با سکین
وقتل ابو لولو نفسه اخذ و اسکینه فعرفا انه السکین الذی کان متوسطا من بینهم فقال ابن عمر بل الشیطان عمله
فقتلها و اول قضیه که عثمان رضی الله عنه در خلافت خود فیصل نمود قضیه عبد الله بن عمر است که او هرمز
غلام عباس بن عبد المطلب و جفینه غلام سعد ابی وقاص را کشته بود زیرا که او گمان کرده بود که این هر دو
شریک ابو لولو در کشتن پدر وی بوده اند و هرمز نصرانی بدست عباس ایمان آورده بود و این هر سه غلامان
هرمزی نصرانیه مفتون بودند و از اخفیاق تمام ذکر ان میکردند اتفاقا عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابو بکر بر
ایشان گذشتند این هر سه بر خاستند و زمیان اینها کار و حسی افتاد چون عمر فاروق بان خبر شهید
گردید و ابو لولو خود را بکشت عرفان چون مرگ فتند عبد الله و عبد الرحمن ان خبر را که از میان اینها
افتاده بود نشناخت عبد الله بن عمر گفت که ابو لولو تنها بدرم را نکشته بلکه این هر سه غلام متفق
شده کشته اند پس عبد الله بخانه هرمز حمله نمود و او را تیغ صیاست بگشت و از انجا بخانه جفینه رفت
و او را نیز بقتل رسانید و چون نعمه ابو لولو را در سلک قتلی کشید و داعیه داشت که پیچ غلام عجمی
را در قید حیات نگذارد کبار مهاجر و انصار چون از داعیه عبد الله وقوف یافتند بصالح او را باز

او را باز داشتند و مهاجر او و سعد بن ابی وقاص که مولای حضیر بود مقاوله و مشاتمه بسیار سر کشید فاخذ سعد
سیفه و ضربه فقال استیخف عثمان احجره او ادعها علیه و قال سعد اقتله فقال عثمان فقال عمر بن العاص سهل
الله علیک یا امیر المومنین قتلا قبل ظلا فکیف فاعطی عثمان و قتها عاص جرات یافته سعد بن ابی وقاص شمشیر
عبد الله بن عامر عمو سعد او بگرفت و او را حبس نمود چون عثمان رضی الله خلافت کرد سعد بن ابی وقاص عبد الله را
حاضر آورد و حبس و سعد بر او عفو نمود چون خون خلق مان خود بر عبد الله عفو کرد سعد بن ابی وقاص بگمان سعد
مستبد گشت در بین مهمات عثمان مشاور کردید عمرو بن عاص گفت ای عثمان کتاب خدا تعالی عز نوای امیر المومنین
این هر دو غلام هیچ بن از خلافت تو اند و سعد مقتول گشته اند عثمان رضی الله عنه خون بهای ایشان از خزانه خود
بیاداد و عمرو بن ابی سعد بن ابی وقاص علی الکوفة و عبد الله بن سعد علی مصر و عمرو بن العاص علی الاسکندریة
و معاویة علی الشام بود آن جا یر و صحبت عمر خطاب سعد بن ابی وقاص را والی کوفه ساخت و مغیره
بن شعبه را متوکل کردانید و عبد الله بن سعد را حاکم مصر و عمرو بن عاص را حاکم اسکندریه و معاویه
بن ابی سفیان را حاکم شام ساخت مترجم کوید که در سال بست و پنجم از اسکندریه نقض عهد
نمودند عمرو بن العاص حسب الحکم عثمان با جمعی کثیر بر سر ان قوم بشتافت لعنون الله تعالی
فتح ان دیار بر دست وی میسر شد و بعضی بلاد روم میر فتح و ساخت و در بین سال از دیار بکر
هم نقض عهد نمودند مسلمان بن عبد ربه را بر سر انها فرستاد و مردم روم غلبه کرده بودند معاویه را
در وقت حرب روم نامزد فرمود و بر دو فتوحات نموده عنایم و اموال بی شمار بدست آورد و سال
بست و ششم از هجرت امیر المومنین عثمان بعزم عمره بمکه رفت در شب بیست و پنجم ماه رمضان از مدینه طوف
فرمود پیش از طلوع صبح صادق از عمره فارغ شده امر جمع ساخت مسجد الحرام بمود چند سر استمار
کرده داخل کردند و در بین سال عثمان بن ابی العاص را بفتح بیشاپور تعین نمود او الی الخا صلح
کردند و در بین سال مملکت افریقیه بدست عبد الله بن سعد مفتوح کشت و سال بست و هفتم از
هجرت فتح قبرس بر دست معاویه میسر شد سال بست و نهم از هجرت مردم البصره از ابو موسی الاشعری
شکایت بدار الخلافت اورد ند امیر المومنین عثمان حکومت انملکت بعبد الله بن عامر و قوی
بعبد الله بن سعد خالعزد نامزد فرمود و سال سیصدی ام از هجرت ولید بن عقبه را بسبب دوام شرب
خمر از حکومت کوفه معزول ساخت سعید بن عاص را بایالت انجا فرستاد و فتح فی خلافته اصطخر

وطوس وفشاور وسرخس الجديد وفي سنة تسع وعشرين فتح سجستان وفي سنة ثلثين سرخس
القديم وهرو وبلخ ودرزمان خلافت عثمان رضي الله عنه فتح قهستان وطوس وفشاور وسرخس جديد
ودرسنة ثمان وثمانين سجستان ودرسنة سبعين ام سرخس كنه وهرو وبلخ مفتوح شد ودعن ابن زياد ان
رسول الله صلي الله عليه وسلم يجلس علي المنبر وتصبع رجليه علي الدرجة الثانية فلما ولي ابوبكر قام
علي الدرجة الثانية ووضع رجليه علي الدرجة السفلي فلما ولي عمر قام علي السفلي ووضع رجليه علي
الارض اذا فعد فلما ولي عثمان فعل تلك ست سنين من خلافته ثم علي الي موضع النبي صلي الله
عليه وسلم رواه يحي ازابي زياد رضي الله عنه روايت ميكند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بر در جه دوم
مي نشست و بر دوتاي خود بر در جه دوم مي نهاد چون ابوبكر خليفه شد بر زمنه دوم استاد ووقت
نشستن در خليفه بر زمينه بالين پاي خود مي نهاد چون عمر رضي الله عنه خليفه شد بر زمينه پايين استاد
وچون مي نشست هر دوپاي خود بر زمين مي نهاد چون عثمان رضي الله عنه خليفه شد بر اسلوب عمر
رضي الله عنه دو خلافت خود تا شش سال ميكرد بعد ازان بر جاي استاده شدن بيغمبر صلي الله
عليه وسلم بلند كرد ودر صحيح البخاري عن انس رضي الله عنه ان خاتم رسول الله صلي الله عليه وسلم
كان في يده ثم صار في يد ابي بكر ثم في يد عمر ثم في يد عثمان فلما كان عثمان جلس علي بئر اريس فاخرج
الخاتم فجعل يعبث به فسقط في البئر فلم يجد وكان نقشه ثلاثة اسطر وبست سنين من خلافته فكان مبدا الفتنة
در صحيح بخاري بروايت انس رضي الله عنه آورده كه انگشتري رسول الله صلي الله عليه وسلم بدست
رسول خدا مي بود بعد ازان بدست ابي بكر بعد ازان بدست عمر بعد ازان بدست عثمان در سال
شش الم بروزي عثمان بر سبيل ارسين نشسته بود انگشتر من بنبرك افتاد من ان را از انگشت برآورد
الا تقدير الهي انگشتر من درميان چاه افتاد عثمان رضي الله عنه در هم آمد دن ان انگشتري يعني
بلخ مبادل راست اسان جاه تمام كشيد و نيافت واين قضيه سقوط انگشتري بود شش سال
از خلافت عثمان بود بس كويا ابتداي هيجان فساد همين شد ودر صحيح البخاري عن ابن
عمر رضي الله عنه ان عمر رضي الله عنه كان زاد في المسجد ثم غيره عثمان وزاد فيه زيادة كثيرة فقيل
كان ستين ذراعا وثلثين وكان بلاط حجارة منقوشا بالشصار در صحيح بخاري بروايت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما آورده
كه عمر رضي الله عنه در مسجد زياد تي نموده بود بعد ازان عثمان رضي الله عنه اذا تغير خاد در زياد تي

وزیادتی بسیار در مسجد کرد بعضی گویند که عمار مسجد در سال شصتی و پنج هجری ساخت و مدة بناری تعمیر ان
ده ماه بود مترجم گوید سبب توسیع مسجد آنست که اهالی مدینه در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه از
ضیق مسجد بنوی بتنگ آمده بخلافت نزد وی آمدند عثمان رضی الله عنه در توسیع مسجد بمقدار دوس خویش
سعی بلیغ نمود بقاع متعدده را که در جوار مسجد بود مداز مالکان ان عدها ی ایشان از خالص مال خود خرید
محاسبه تعالی داخل مسجد کرد اید و انواع تکلیفات در تعمیر ان فرمود چدران ان کج سپید کرد و پشمی بان
ان را از سنگ تراشیده مخلوص رصاص و عامده ان از احجار منجره منقوشه و سقف ان را از چوب ساج
ساخته و طول ان صد و شصت درع و عرض ان صد و پنجاه درع و فرش از رصاص و ابواب ان چنانچه
در عهد نبوی مسدک کرد اید و در ایام عمارت نفس نفیس خویش بر راحله سوار کرد عمارت میکرد و دیناران را
و لداری داه یا طعام و اکرام و لباس و اطعام مخصوص و معتمار میباخت چنانچه در فصل هفتم از کتاب ثانی مفصلا
ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و عن ابی صالح قال کعب و مسجد النبی صلی الله علیه وسلم بینی لو دودت ان
لا بقی منه حجر الا سطوح حجر فقیل یا ابا اسحاق ما کنت تدان صلوة فیه افضل من الف صلوة فی
غیره قال بلی ولکن فتنة تزلت من السماء لیس بینها وبین ان تقع الا شبر و لو قع من هذا المسجد لوقعت و ذلک
عند قتل هذا الشیخ عثمان فقال رجل وهل قاتله قاتل عمر قال بل مائة الف او یزیدون ثم یحمل القتیل
مابین عذین ابی الروم یداه ابن شیبة ابن شیبه از ابی صالح روایة میکند که کعب احبار گفت در حالتیکه
مسجد نبوی تعمیر کرده میشد هر اینه دوست میدارم که از تعمیر برجی فراغ یابد مگر اینکه برجی دیگر بیفزاید
گفته شد ای ابو اسحاق گفت اما تو بما حدیث میکردی که یک نماز در بن مسجد فضیلت بر هزار نماز در دیگر
غیر این مسجد کذارده شود دارد گفت اری لیکن یک فتنه عظیم از اسمان فرود آمده است میان این
فتنه و وقوع ان قدری نیست مگر یکوجب اگر فراغت از تعمیر این مسجد حاصل شود ان فتنه واقع گردد و
وقت نزول ان فتنه نزدیک شدن این شیخ است که عثمان نام دارد ان مرد بر سد که البته کشنده
وی مانند قاتل عمر خواهد بود گفت نی بلکه صد هزار یا زیاده از ین محمد قتل وی خواهند بود بعد
ازان پیدا کرده خواهد شد خبر نبری میان عدن تا روم منهزم گردید که در سال شصتی و پنجی هجری
جماعه با مردم از مصر و کوفه و بصره بقصد خلع امیر المومنین عثمان رضی الله عنه از امر خلافت متوجه
مدینه شدند و تفصیل این اجمال انکه بروی ان عبد الله سبا کان من احبار الیهود فاسلم بعد عثمان

رضی الله عنه ثم طی مسافات موضع فانی فجعل یعیب عثمان فاخبر به من الدینه فذهب الی مصر و الناس یعظمونه لعلمه و در روایة آمده که عبد الله بن سبا که از علمای یهود بود مدت عثمان رضی الله عنه بدان آورد و طمع میداشت که مرا امیر فلان موضع کند عثمان رضی الله عنه انکار کرد و اخرج بر کین در قلب جوی عثمان شروع کرد چون امیر المومنین عثمان اطلاع یافت از مدینه او را بیرون ساخت او مرکب بمصر کرخت الحالی مصر سبب علم و فضل وی در تعظیم وی مبالغه نمودند و سخنان وی استماع میکرد تم احداث مذاهب الرجعة فی سنة الخمس و الثلثین و هو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعود الی الدنیا بعد از ان بمدینه تب رجعت در سال شتی و تسعین هجری احداث نمود و اجماعش اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم باز بدنیا باید و خواهد مدتی مکث نماید و وی منقول است که می گفت عجب می آید مرا از کسیکه تصدیق رجعت عیسی بدنیا میکند و تکذیب باز آمدن محمد را بین جهان میاید و اگر چه در اوایل احسن قدر بود لیکن در فرقه شیعیان اثنا عشریه بتصدیق این مسئله از ضروریات دین شمرده قولی منسوب بحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بدین مضمون نقل میکنند هر که بر رجعت ایمان نیاورد از ما نیست و بما و عاده رسول و جمیع ظواهر و طائفه و اهل بیت قایل شدند یعنی چون از قیام صاحب نامدار علی خدا بنجای علی رضی الله عنه و فاطمه الزهرا را پیدا خواهد کرد و ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه نیز پیدا خواهد شد بجایی که آنها حق علی و فاطمه تلف نموده اند بکجا خود خواهند رسید علی هذا القیاس سایر امم مع فلان و عاصیان پیدا شده انتقال کشیده فوت خواهند شد الگاه قیام ساعت خواهد شد مستدل بقوله تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد حال انکه استدلال کجا بوده بود قول وی تعالی شانه و عز برهانه کسیکه فرض کرده است بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بران البته باز کرد انیده ست ترا بمکه که از انجا هجرت کرده بمدینه استقامت کرده گویا که این آیه تسلیه الهجرت است و ان ملعون از لفظ معاد دارد و مدار اراده کرده بدینهی احتراز کرد و الحال شیعیان آیه و حرام علی قریه اهلکناها انهم لا یرجعون را میخوانند و دلیل بر مذهب رجعت می آرند حال انکه معنی ظاهر آیه مذکوره این است که ممتنع است بر اهل قریه که حکم کردیم بهلاک ساختن انها رجوع نمودن آنها بخدا و رسول و این بهر تصویرت لازم اراده باشد و الحرام را بمعنی لازم و واجب اراده کنند معنی آیه این است که بر اهل قریه که هلاکی انها مقدر کرده امر واجب است عدم توبه انها از معاصی و کفر قایلند بان عثمان باطل و عمار فاطمه و علی حق قاعوی الناس مخرج اهل مصر کوفته و بصرة لقتل عثمان

قتل عثمان وگانوا الذین حال انکه میگفت که عثمان خلیفه ناحق است وعاملانش ظالم اند وعلی خلیفه حق است
بایشان کلمات مزوران را القا نمودند تا که اهل مصر کوفه وبصره قریب دو هزار مرای کشتن عثمان براه اندند مترجم گوید
این سبا اد عاها خود را منتشر ساخت وابواب مراسلت ومکاتبت با فوجی از طاغیان عثمان که در کوفه
وبصره بودند مفتوح گردانیدند وبران اتفاق نمودند که در فلان تاریخ معین از هر ناحیه گروهی بمدینه روند
واز عثمان طلب خلع خلافت نمایند ودیگر بر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که سزاوار خلافت
وشایسته امامت عامه مسلمانان دانند بجای وی بر دارند چون میقات موعود رسید طایفه از روساء
مصر وامیر ایشان عافقی بن حرب با هزار لشکر وزمره از اهل کوفه ومقدم ایشان مالک اشتر نخعی با الفد
کسان وگروهی از اهل بصره سرکرده ایشان حرقوص بن زهیر البقی با با الفد کسان در شوال سال سی
وسیم هجری بمرون امدند وسخن ایشان انبکه مقصد حاج خانه کعبه است ومعویان طالب علی بن ابیطالب
وبصریان قاصد طلحه بن عبد الله وکوفیان خواهان زبیر بن العوام بودند چون مصریان بمجلس علی بن ابیطالب
رضی الله عنه در آمدند کلام خود را مخیر بان ساختند که مالز مسکن مالوف خود بدان امید خلع عثمان از خلافت
وبیعت با تو میرون آمده ایم اگر مدعا مامقرون بقبول وتقویت جانب تو گردد امید که بجایی تو انیم رسانید
فقال علی کرم الله وجهه لایجوز الخروج علی الخلیفة فارجعوا انا الضحیة فوثب محمد بن ابی بکر علی المغیرة وزرة
علی فرجعوا الی مرحلتین وراوا راکب ناقتین مع کتاب فاخذوه وفتشوا کتاب بالی محمد بن ابی بکر بکتابا فاذا
فیه التکم فاقتلوه علی رضی الله گفت که خروج بر خلیفه جایز نیست شما بوطن باز گردید واگر از عبد الله بن سعد
بتنگ آمده اید نصیحت کرده او را معزول خواهم گردانید عثمان سخن علی را قبول نمود وعبد الله بن سعد را
بمشورت علی معزول ساخته امارت آن دیار بمحمد بن ابی بکر سپرد والی مصر با محمد بن ابی بکر دو منزل از
مدینه رجوع بسمت مصر کردند در اثنای راه قافله سواریرا دیدند که از عقب برامده بسمت مصر بسهیل
تعجیل میرود ایشان بدگمان شده دویدند وتفحص کردند مطره آب همراه داشت دران بخلیت
نامه را پنهان کرده بود بگشیدند مکتوب بنام امیر المومنین عثمان بخط مروان حکم وزیر او بجانب عمال مصر
مکتوب بود که محمد بن ابی بکر با مکتوب ما میرود چون بشما برسد باید که بکشید محمد بن ابی بکر واهل مصر که همراه
بود غرقیض نمودند که عثمان دغا کرد فعاد والی المدینة فقال عثمان والله ماکتبت ولا امرت بل تزویس

بعد این واقعه همه باز گشتند و در مدینه علی و طلحه و زبیر و سعد رضی الله عنهم و غیر ایشان از اصحاب رسول علیه السلام فراهم آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند چنانچه از اهل مدینه نماند که بر عثمان رضی الله عنه دلتنگی و خشم نبود این جماعه بسرای امیر المؤمنین عثمان بیامدند و مکالمه شدید در میان آوردند عثمان گفت قسم خدا نه این نامه را نوشته ام و نه کسی را امر بنوشتن کرده ام بلکه این تلبیس محض است فذهبت عایشة رضی الله عنها الی مکة حاجة و قالت لمحمد ایت معی فانت محرم قال انت ام المؤمنین فکل مؤمن محرم لک و بعد الحج اقامت بمکة لیسلم عایشة رضی الله عنها بمکة بیاورده حج روان شد محمد بن ابی بکر رافت با من همراه شوذ یرا چه تو محرم هستی محمد بن ابی بکر گفت تو ام مؤمنین هستی هر مسلمان محرم تست عایشه چون از ادای حج بمکه اقامت نمود و جماعه اهل مصر و کوفه و بصره زیاده از شصت الاف فی موسم الحج قاصدین الحج فحاطروا و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه مقال با عثمکم علیه قالوا لحال کذلک فاخلع نفسک عن الخلافة قال اعطانی الله خلافة فاخلع فجسوا الماء و الطعام اهل مصر و کوفه و بصره بجمعیت بجهاز و در موسم جمع ظاهر بقصد حج از اوطان خود توجه نمودند و بمدینه آمده خانه امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه را محاصره نمودند عثمان از ایشان گفت کدام چیز شما را بر من کار باعث شده گفتند ما از شدت قیام تو بر نفس خود و از خلافت بری ساز عثمان گفت الله تعالی این خلافت اگر کرم عظیم خود داده من از رحمت و فضل الهی چرا بازایم خلع تخواهم کرد و جماعه مذکوره آب و طعام از خانه عثمان منع کردند و روی ابن شیبة ان علیا رضی الله عنه صلی عید الاضحی فی مسجد شامی المصلی و عثمان محصور فاستعد مروان للقتال فمنعه عثمان و قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فلم یمنع مروان ابن شیبة و ابیه میکنند که علی رضی الله عنه در مسجد عثمان سمت شامی المصلی نماز عید الاضحی در ایام میکه عثمان محصور بود ادا نمود و مروان با تجهیز مستعد جنگ شد عثمان او را منع کرد و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا در خواب نزد خود مسطلبید مروان باز نیامد و کان امیر المؤمنین صام النهار و صلی اللیلة الجمعة ثامن عشر من ذی الحجة سنة خمس و ثلثین من الهجرة فلما صلی الفجر و اتمی بالمحراب و شرع سورة البقرة فاخذه العباس فرای رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عثمان تعذ معنا فسمع الحرب فلم یمنع مروان حتی جرحت رقبته و سقط علی الارض فتسوروا الدار فاخذ محمد بن ابی بکر بلحیته فقال عثمان یا ابن اخی لو کان ابوبکر حیا و یراک لکان ناخذ بلحیتی فاستحیا منه فمکث محمد و القی السکین و خرج یا لیا

باکیار وایت است که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه داشته بود و تمام سب در نماز سر بر برده سب
جمعه ۳۰ رم و نجه سه سی و پنج هجری بود که چون صبح کرد نماز فجر گذارد و بمحراب تکیه زده در قرأة سوره
بقر اغاز نمود ناگاه شکر خواب اورا در ربود رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که میفرماید ای
عثمان طعام پگاه ما نخور چون بیدار شد مرد آن را از خشک منع نمود مرد آن باز نیامد تا کردش محو شد
و مرد زمین افتاد و بامیان از عقب دار و طرف دیوار خانه مردی از انصار خود را در سرای عثمان انداخت
ازان میان محمد بن ابی بکر ریش مبارک حضرت عثمان بگرفت و خواست که کارد بر عثمان گفت ای پسر ک
من اگر ابی بکر در بین وقت زنده بودی و ترا بدیدی که تو ریش مرا گرفته باشی ترا قدرت می بودی محمد
بن ابی بکر بگریست و کار را بمیند اخت و کریبان از خانه بر آمد فجاء کنانه المری و اخذ السکین فضرب تحت
اذن الخلیفة وجاء سودان فضرب السیف علی جنبه و قطعت یده زوجته نائلة و قتل بعض عبیده هناک و کان الخلیفة
یقول قدنی یا جهة محمدی هر دفعی وقت الضحی یوم الجمعة کنانه مصری بیامد و ان کارد را بگرفت زیر گوش
خلیفه زد عثمان رضی الله عنه در خواندن سوره بقر مشغول بود و بایة فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم رسید سودان
بن حمران الاصبحی زخم شمشیر بر پهلوی وی زد تا کاردی تمام شد و منع بصیغة الله کرد ابن ابرد و طاقان
از راه یکدیگر آمده بودند و بگریختند دست زوجه او نائلة در بن انگشت بریده شد انگشت بانگ بر غلامی از
غلامان عثمان کرد رباح نام داشت زد کرا اعانت فای رباح شمشیر کشیده متوجه کنانه مصری شد چون نائلة
رسید سرش را از تن جدا ساخت اخرانهم ضربت شهادت چشید و خلیفه رضی الله عنه در جان کندن بر
زبان مبارک میراند که بر رسول الله علیه السلام فدا شدم سه سر در سر کار تو فدا شد چه بجا شد این بار
گران بود او امید چه بجا شد تا که وقت جانست روز جمعه سر و شد الماجد دانا الله راجعون و انا الی ربنا
لمنقلبون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نادی اهل الاخدود لاندفنوه فی مقبرة المسلمین
و هی البقیع ادفنوه فی مقبرة الیهود و هی حش کوکب و بینها جدار فحملوا جنازته بین العشاءین و المغرب خافین
و البقاع یرمون بالحجارة فکبی جابر فلما بلغوا البقیع منعوا من دفنه هناک فصلی علیه جابر و دفنه بنوا امیته
عند الجدار ثم هدموا الجدار فی زمن معاویة هکذا مروی از زهری و غیره ندا کردند که عثمان را در مقبرة مسلمین
کرد بقیع است دفن نکنید بلکه در مقبرة یهود که عبادت از حش کوکب است دفن نمائید حال انکه میان این هر دو
مقبره دیواری بود اخر جنازه عثمان را میان مغرب و عشا تر سان بردا شتند و با عیان بر جنازه سنگ باران

میکردند چون بمقبره نقیع رسیدند از دفن وی در اینجا مانع آمدند جابر بن عبد الله رضی الله عنه گفت خاکش دادند
بنی امیه گویند فی ایام عثمان بود نه نزدیک حش کوکب دفن کردند بعد از ان در زمان خلافت معاویه بن
ابی سفیان ان دیوار را منهدم ساختند و ملحق بهود را نجسش نمودند الحال قبه شاهد عثمان رضی الله عنه
در وسط جنت البقیع واقع است روی ان الناس کانوا ینهون ان یدفنوهم فی حش کوکب فقال عثمان
یوشک ان یهلک رجل صالح فیدفن هناک فبنا سمی الناس به فکان اول من دفن به عثمان رضی الله عنه
وسمیت بمقبره فی امیه مدة طلافته احدی عشر سنة واحد عشر شهرا وثمانیة عشر یوما هر دیست که مردمان
از دفن مردگان خود در حش کوکب که مقبره یهود بود توقف میکردند عثمان رضی الله عنه گفت نزدیک است
که مردی صالح بمیرد و در اینجا دفن کردن تو اند آنگاه مردمان بنه افتاده روی موتی خود در حش کوکب دفن میخواهند
نمود لیس بخشتین کسی که در اینجا دفن شد عثمان رضی الله عنه بود و حش کوکب نیز مقبره بنی امیه شد و مدت
خلافت عثمان رضی الله عنه یازده سال و یازده ماه و نه روز و اتم یعقوب عثمان رضی الله عنه یعد قعود المبر
وحلف ما عدا و لا اکذب و قبض بنو امیه علی الله عنه رضی الله عنه بالمدینة بکت علیه عثمان گوید که من
تو بودن علی رضی الله عنه بالای منبر آمد و قسم خورد که من نکشتم او را نه اجازت قتل وی دادم و گمان آن
ثانیه انها و دست بهادت بر اصابعین خاصه تولد منها محمد الاکبر و الثانیه زینب ام کلثوم
صلی الله علیه وسلم تولد منها عبد الله الصغیر و ام کلثوم بنت رسول الله تولد منها عبد الله الاکبر و الثانیه زینب ام عمر تولد منها
و عمرو امان و خالد و مریم و رقیه محمد بنت الولید تولد منها ولید و سعید و ام سعید و ام عثمان و السادسه ام المساکین
تولد منها عبد الملک فی السابعة و بلال تولد منها عائشه و ام امان و ام عمر و القاسمة مایه تولد منها ام خالد
و آروی و ام ابان الصغری و بر عثمان رضی الله عنه ده و هشت پسر و نه دختر و هشت زنان نکاح کرد در آمد تولد نمود
علی از ام البنین فاخته بنت فرقد الزوی عبید الله الکبیر متولد شد و ام رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از وی عمر و ابو عمر متولد شدند و ام عمر
متولد شد بسعید ام کلثوم دختر رسول صلی الله علیه وسلم که از وی مریم متولد شد عبد الله و هارم ام عمر بنت جندب
کرازی عمرو امان و خالد و مریم متولد شدند و ام عمر بنت الولید ازوی ولید و سعید و ام عثمان متولد شدند
ششم ام البنین بنت عیینه کرازی عبد الملک متولد شد هفتم رملة الولید ازوی عائشه و ام امان و ام عمر متولد
شد نهم هشتم نائله بنت الفرافصة الزوی و ام امان صغری متولد شد متترجم گوید جمله اولاد ذکور و اناث
در اسکندریه ابو عبد الله امیر المومنین عثمان رضی الله عنه هشت مرد و نه ماه و سه روز خلافت نمود و تولد عبد الله صغیر از رقیه

رضی الله عنها انکار و زعم او اند لیکن اتفاق دارند که نسل عبد الله صغیر باقی نمانده است بلکه بعضی دیگر گویند
که دران وان هم سالکی خروس منقاری از و اخر همان سبب امتداد قرن گشته ازین عالم رحلت
نمود و الله اعلم بالصواب و رابعهم امیر المومنین و امیرهم علی کرم الله وجهه کنیته ابو الحسن و ابو تراب ابن
ابیطالب بن عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وسلم و جهارم خلفاء راشدین خلیفه الله تقدیر او اول ائمه عشر

محمد بن مومنان و امیر مسلمانان علی بود کرم الله وجهه کنیت او ابو الحسن و ابو تراب پسر عمران ابیطالب بن
عبد المطلب که جد رسول الله صلی الله علیه وسلم است مترجم گوید که مادر شیخ فاطمه بنت اسد بن هاشم بود
رضی الله عنه اول مولود بنی است که از هاشمی و هاشمیه متولد شده فهو سید العرب بلا منازع روی ان
کبار المهاجرین و الانصار بعد شهادت عثمان رضی الله عنه اجمعوا علی خلافة علی کرم الله وجهه فقهها بعد
ما فقده و امثالها مروی است که بنده های مهاجرین و انصار بعد شهادت عثمان رضی الله عنه بر خلافت علی
کرم الله وجهه اجماع نمودند علی کرم الله وجهه بعد اعراض و انکار خلافت را قبول نمود و روی انه قال الا ان رجع
الحق الی مستحقه کان الخلافة تفا موقوفا صعقهای الفستور فلما استخلف الخلیفه رجع الحق الی مستحقه و مروی است
که علی رضی الله عنه بعد از بیعت جمع اهالی گفت که اکنون حق بحقدار عاید شده مولف قدس سره بطور خود
تفسیر مینماید که حق خلافت بعد از شیخین متوجه مدینه و محارم عثمان در بریتانی افتاده بود هرگاه که خلیفه
مقرر شد گویا که حق بحقدار رسید مترجم گوید اهل اهواء از فحوای کلام امیر المومنین علی کرم الله وجهه بهمین
زعم میکنند که بعد رحلت پیغمبر صلعم اصحاب ثلثه عاصی بودند و خلافت حق ایشان نبود و مستحق و موصی الیه
در امر امامت و خلافت علی بود چون حق تعالی بعد از رفع غاصبان خلافت را بوی عنایت فرمود
امیر المومنین بکلام مذکور ناطق گردید توجیه دیگر آنکه شاید این قول بعد از قضیه صفین فرموده باشد که
تا ازین مدت حق خلافت محبوس شده بود چون بتراضی حکمین خلافت انتظام یافت حق بمستحق رجوع
نمود و شک نیست که حق خلافت بسوی علی کرم الله وجهه بود دعاویه باغی و خاطی بود و صلح بعضی
از یاران حیات علی کرم الله وجهه بر دو باقی مانده این فوجه وقتی راست آید که جنگ صفین بقصد خلافت
بوده باشد لیکن تجسب تحقیق خیری دیگر است وان تعجیل در قصاص قاتلان عثمان از طرف معاویه
و تعجیل در رسیدن و تحقیق انها از طرف علی رضی الله عنه والله اعلم بالصواب ذکر کرد صاحب الواقدی اول
من امن و صلی من الصبیان علی رضی الله عنه در جامع واقدی آورده که نخستین کسیکه ایمان آورد و نماز

مداح حضرت

گذارد واز طفلان دنابا لغان علی است وفی البیضاوی فی قوله تعالی والسابقون الاولون ای فی اسلامهم من الرجال ابوبکر ومن الصبیان علی ومن النساء خدیجة ومن العبید زید بن حارثة رضی الله عنهم کما سبق در بیضاوی در تفسیر آیه که سابقان در حصول ثواب سابقتین در ایمان اند پس از مردان ابوبکر واز طفلان علی واز زنان خدیجه واز غلامان زید بن حارثه رضی الله عنهم اجمعین چنانچه گذشته

قال ابن اسحاق فی بیان الهجرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی ثم علی فراشی وتسجی ببردی فانه لن یخلص منهم سئی فتردد الودایع الی اهلها ابن اسحاق در کتاب السیره در بیان هجرت ذکر کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب هجرت از علی رضی الله عنه فرمود که ای علی بر بستر من بخسب وجادر مرا بر خود بپیچ هر آینه ترا از کفار چیزی نخواهد رسید واین امانتها را که مردمان نزد من نگاه داشته اند بخداوندان انها نخواهی رسانید ثم زوجه بنته فاطمة الزهرا رضی الله عنها فی السنة الثانیة الهجرت فی العشر الاخیر من صفر بعد از آن دختر خود را که فاطمه الزهرا باشد در سنه دویم هجری او اخر صفر بنکاح علی رضی الله عنه در آورد ومولد الحسن رضی الله عنه فی منتصف رمضان من الثالثة الهجرة ثم مولد الحسین رضی الله عنه فی الرابعة الهجرة پس در نصف رمضان سیوم هجری حسن بن علی رضی الله عنه متولد شد بعد از ان تم در منتصف رمضان چهارم هجری حسین رضی الله عنه متولد شد ذکر فی الفوائد الزمادة وسنة ثم سمیت فاطمة زهرا قال لانها مالت تحیض فلظهارتها سمیت زهرا در فواید زندوسی مذکور است الرکسی برسد بر افاطمه زهرا ملقب شد بکو برای انکه خالص گشت ناز طارت دوی مسمی زهرا شد ووجه تسمیه دیگر فاطمه این است که وطی بمعنی قطع است وحافظ ابو القاسم وغیره روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای فاطمه میدانی که برچه سبب نام تو فاطمه کرده ام علی رضی الله عنه گفت بچه سبب یا رسول الله حضرت فرمود از هر برای انکه خدا تعالی ترا ودوستانت را از آتش دوزخ دور ساخته یا انکه از الذاغیر نزد دیا منقطع است والله اعلم بالصواب رضی الله عنها ولما قارب غروب الشمس هجرت من النفاس فاغتسلت وصلت العشاء فی وقتها حتی قال بعض الفقهاء منهم محمد بن الحسن ان اقل النفاس ساعة وهو لیست چون فاطمه رضی الله عنها بعد مغرب حسن رضی الله عنه را بنزد امیر برد وی از چون نفاس غسل پاک کرد پس غسل نمود ونماز عشا در وقت استحباب ان گذارد وقتا انکه بعض فقهاء که یکی از ایشان محمد بن حسن است بان رفته که اقل مدت نفاس یک ساعت است اگرچه اکثر ان چهل روز میباشد وبخر فاطمه رضی الله عنها هیچ زنی در یک ساعت

در یک ساعت از افلاس پاک نشده و این نیز منجمله خصوصیات ذات مطهرت ان نصیحة الرسول است و
فی البیضاوی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان الحسن والحسین مرضا فعادهما رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی ناس فقالوا یا ابا الحسن لو نذرت علی ولدک فنذر علی وفاطمة وقصة جاریة لهما رضی الله
عنهم ثلث صیام ان برءا فصاموا فشفیا وما معهم شیء فاستقرض علی رضی الله عنه من شمعون ثلثة
اصواع من شعیر فطحنت فاطمة صاعا واخبزت خمسة اقراص فوضعوا بین ایدیهم لیفطروا فوقف علیهم مسکین
فاثرته وباتوا ولم یذوقوا الا الماء وتم فی الیوم الثانی ووقف علیهم یتیم فاثرته ثم فی الثالث اسیر فاثرته
فنزلت فی سورة الدهر ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا وروی البیضاوی بروایة عبد الله بن عباس
اورده کہ حسن وحسین رضی الله عنهما مریض شدند رسول الله صلی الله علیه وسلم با جماعه مردمان برای عیادت
ایشان تشریف بردند پهنا گفتند کہ ای ابا الحسن نذر کنید کہ شفای فرزندان ندری مقرر نمائی علی
وفاطمه وفضه کنیز ایشان به نیت شفا سه روزه مذکور نذر نمودند ایشان روزه داشتند بفضل الهی هر دو
شفایافتند حال انکه نزد ایشان چیزی میسر نبود علی رضی الله عنه از شمعون یهودی سه صاع
جو قرض گرفت فاطمه رضی الله عنها سه سر و صبح کرده نان پخت اهل بیت پیش خود نهادند تا
افطار کنند مسکینی بر دروازه استاده شد اهل بیت ان مسکین را به صلیه خود دانسته اختیار نمودند و همگی
سیر ناخورده مگر اب شب را گذرانیدند روز دوم بطریق مذکور تیار کرده برای افطار نشسته بودند بر دروازه
بتسع رسید همه کسان حصه خود را بدو دادند روز سیوم اسیری رسید همه کسان بحصه خود را ایثار نمودند
حق تعالی در سورهٔ دهر آیه فرستاد کہ میدهند خورد بر دوستی خدا در ویش یتیم اسیر را و خود روسال نی
بدر راه و خود روسال و اسیر یکه از کفار گرفته اند روی انه علیه السلام خرج ذات یوم وعلیه مرط من شعر اسود فجاء الحسن فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله فیه ثم جاء الحسن والحسین فادخلهما فیه
ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی سورة الاحزاب وبیضاوی
بروایت مسلم مروبست کہ آنحضرت روزی کلیمی از صوف سیاه بر دوش کرده بر آمده نشست فاطمه
رضی الله عنها بیامد آنحضرت او را زیر کلیم در آورد پسر علی رضی الله عنه بیامد او را بکلیم در آورد بعد
ازان حسن وحسین رضی الله عنه در آمدند هر دو را هم بکلیم در آورد مشاهده نمود اسیر بود و پوشش تردد
هر یک علاحده منبر خود پس الله تعالی در سوره احزاب ایه فرستاد کہ جز این نیست کہ میخواهد

خدا زین عسرت و تنگدستی نامیرد از شما کسانه را ای بیت بیفتد و پاک گرداند شما را پاک کردانیدنی ذکر تخصیص الشیعه اهل البیت بفاطمه و علی و ابنیهما رضی الله عنهم لهذا الحدیث والا فجمیع هذا لک علی عقائدهم و کون اجماعهم حجة ضعیف لان التخصیص بهم لا ینافی ما قبل الآیة و ما بعدها و الحدیث یقتضی انهم اهل البیت لانه لیس غیرهم و ربما روی مذکور است که مخصوص گردانیدن شیعیان اهل بیت را بفاطمه و علی و حسن و حسین بدلیل حدیث مذکور و حجیت گرفتن ایشان بروایة مذکوره بر عقلت اشتخاص مذکوره و بودن اجماع ایشان حجة ضعیف است زیرا که تخصیص و حصه اهل بیت بایشان منافات بما قبل و ما بعد ایه نمیدارد و حدیث مسلم دلالت بر اهل بیت بودن ایشان میکند و مقتضی حصر نیست که نفی اهل بیت بودن ما عدای ایشان نماید و سیاق و سباق ایه این است یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اقمن الصلوة و اتین الزکوة و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من ایات الله و الحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا و در قرآن مجید دو جا خطاب بسوی زوجه ابراهیم علیه السلام واقع است اهل اتاک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم قال الا تاکلون فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم فاقبلت امراته فی صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم قالوا کذلک قال ربک انه هو الحکیم العلیم و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط و امراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحاق و من وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتا ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا اتعجبین من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید برکاه که اطلاق اهل بیت بر زوجه ابراهیم جایز ما متدبس ارواج مطهرات حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی داخل اهل بیت هستند لدیب فیه بدانکه قول صاحب بهضاوی و کون اجماعهم حجة ضعیف در اینجا تقریرنا و تتمیما بقول الشیخ واقع نشده و کرنه بیان اینکه یکی ازین چهار سن اگر داخل اجماع کردد ان اجماع منعقد خواهد شد بوجود این معصوم فقط و عدم دخول دیکران را مدخل نیست و بیانکه ان معصوم هر حکیکه تنها نماید آن را بعینه حکم خدا و رسول باید دانست در اینجا هیچ فایده مدار د و ذکری شرح المواقف سالت عائشة رضی الله

رضی الله عنها عن اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد
خص الله بهذه الایة فاطمة وزینب ورقیة وام کلثوم وعلیا والحسن والحسین وجعفر واولاد محمد واقر
باره در شرح مواقف مذکور است که عایشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسید و مقصد
از اساسی اهل بیت که الله تعالی ازایشان ناپاکی گناه را دور کرده است کفت فرمود رسول صلی الله علیه
وسلم هر آئینه الله تعالی مخصوص کرد ایشان را باین آیه فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم و دختران
رسول الله وعلی وحسن وحسین وجعفر پسران علی وزنان پیغمبر واقرباء او امتر جم کوید که ازواج مطهرات بعلی
داخل اهل بیت اند چنانچه از سیاق وسباق کلام الله ظاهر است وایضا حدیث بران دلالت میکند وحدیثی
که مسلم روایت کرده است دلالت بر خروج علیه در وقت اجتماع ایشان نزدیک کلیم مذکور باد و در جواب
آیه کریمه کوید بطریق تسلیم اهل بیت در وقت خود مقصود روی ان علیا رضی الله عنه سائل وهو
راکع فی صلوة فطرح له خاتمه فنزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوات ویوتون
الزکوة وهم راکعون فی سورة المائده روایت است که علی رضی الله عنه در نماز بود در حالت رکوع زکوة
مسایلی سوال کردی رضی الله عنه برای وی انکشتری خود انداخت حق سبحانه تعالی در سوره مائده آیه مذکور
کرد پس ثبت کرد دوست بودن خدا حقیقی خدا و رسول او و مانک میکه ایمان آورده اند اجابت مومنان
که بجای امید اند نماز را و میدهند زکوة را و حال انکه ایشان خشوع و رقتی دارند در نماز و زکوة باز کرده
میدهند در حال رکوع ذکر کرده است بیضاوی فی تفسیره ثم نهی الله عن موالاة الکفرة فی قوله یا ایها الذین لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ذکر عقیبه ما هو حقیق بها یعنی موالاة الله ورسوله
والمومنین والاستدلال بها للشیعة علی امامة الائمة الاثنی عشر ان المراد بالولی المتولی الامور والمتصرف
فیهم والظاهر ان ذکر ذلک مع ان حمل الجمع علی الواحد خلاف الظاهر وان صح انه نزل فیه فلعله جیئ به بلفظ
الجمع لیرغب الناس فی مثل فعله میدهد رجوع به علی مذکور و دلیلا علی ان الفعل القلیل فی الصلوة
لا یبطلها وان صدقة التطوع تسمی زکوة انتهی در حصاری آورده که چون حق سبحانه تعالی از دوستی
کافران منع فرمود چنانچه از آیه ای مومنان یهود و نصاری را دوست خود مکیرید و نیز از آیه ای دوستان
بلکه از ذکر دوستی وی دوستی اکسانیکه سزاوار دوست داشتن هستند یعنی دوستی خدا و
رسول و مومنان و شیعه بایشان روایة و ایه استدلال کرفته اند بر امامت وی کرم الله وجهه نرغم

انکه مراد بلفظ دلی معقول امور و سر اوار تعرف میان انسان است و انچه خلاف ظاهر است و سباق
کلام بر شهادت برین نمید هد انچه مذکور شد بر ظاهر است باوجود انکه حمل الفاظ جمع که در هفت جا واقع
شده اند بر صیغه واحد و تعریف انها بر معنی تعمی با ترک مطابقی انهم خلاف ظاهر است و اگر فرض
کنیم که این روایه صحیح باشد و نزول این ایه در شان حضرت علی کرم الله وجهه مسلم داشته شود پس شاید
لفظ جمع را برای این اورده باشند که سایر مردمان در مثل این کار راغب شوند نا در زمره مستحقین مولات
در آیند و بر این تقدیر ایه دلیل است بر انیکه حمل قلیل مفید فائده نیست و دیگر انکه صدقه بقل راکوعه
نیز میکویند و فی البیضاوی روی انها نزلت فی السائل علیه اجر الاله المودة فی القربی فی حم عسق
قیل یا رسول الله من قرابتک من هؤلاء الذین وجبت محبتهم قال علی و فاطمه و ابناهما روایت است
که چون در سوره حم عسق فرود آمد بلکوای محمد نمیطلبم از شما بر تبلیغ احکام مردی انکه در دوستی اهل بیت
شفقا فرباد مرا بر سیده مذکر یا رسول الله از نزدیکان تو کدام اند که دوستی انها واجب کردید آنحضرت
گفت علی و فاطمه و هر دو پسران ایشان هزم کرید انچه کوید مذکور شد نوعی است که از جمله هو توجهات
مذکوره وی رحمه الله لیکن نخستین در تفسیر مذکور این معنی مبسوط است کوئی تو ایم از شما بر تبلیغ رسالت
و بشارت یعنی از شما مکر انیکه دوست دارید مرا بقرابتی که از شما است با دوست دارید قرابت
مرا بنا انیکه بخشوایم از شما اجر کاهی ولیکن میخوایم مودة را که ثابت و متمکن است در ذوی القربی
و نیز در بیضاوی بنظر در آمده قیل نزلت فی ابی بکر و مودته لهم و ملاعز الرسول الله صلی الله علیه وسلم بتوک
استعطف علیا فی المدینه فقال الحافظی فی الشفا و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هارون من موسی و حزن رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده عزوه بتوک نمود علی
رضی الله عنه را در مدینه یا در اهل خود خلیفه کردانید علی کفت ایا میکذاری مرا در خردان و زنان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ایا راضی نمیشوی ای علی که با منی نسبت بمن بمنزله هارون نسبت
بموسی لیکن فرق است که هارون نبی بود و بعد از من هیچ کس را نبوت نخواهد بود تطویل
کلام با تبراهیم مرام در بیان عزوه بتوک صورت ارقام یافته چنانچه در سنه تاسع هجری کذشته
و لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع و بلغ غدیر خم قال من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال المحدثون و المفسرون المولی یستعمل بمعان المعتق

هم بمعنی اهل بیت شی یا اقرب الیه الجار الزوج او ابن العم او ابن العمه فلا تغفل الوقوع

المعتق بکسر التاء والمعتق بفتحها والناصر والمحب والملوص للاولین فاحد الاخرین مراد لحافی قوله تعالی وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین کما سلف وچون انحضرت از حجة الوداع بازگردید ومنزل غدیر خم که از نواحی جحفه واقع میان مکه ومدینه هست رسید ردی سوی یاران کرد وگفت گویا مولای وی من باشم پس علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را وگفته اند که ازمیان اینکه مولی مشترک لفظی هست اطلاق کرده می شود بر چند معانی یکی معتق بکسر تا بصیغه اسم فاعل ودیگر معتق بفتح تا بصیغه اسم مفعول یعنی آزاد کرده شده سیوم ناصر یعنی یاری دهنده چهارم محب ای دوستدار چون بقرینه سوق کلام محمول بر دو معنی اول نمیتوان داشت پس ضرورت یکی از دو معنی اخیر مراد خواهد شد یعنی کسیکه یاری دهنده ودوستدار وی من باشم پس علی است یاری دهنده ودوستدار او وچنانچه لفظ مولی محمول بر معنی ناصر در قول وی سبحانه وی تظاهرا الخ آمد چنانچه در حسنه دهم اجری گذشته وعن عباس رضی الله عنهما امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسد الابواب فی المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد وهو جنب لیس له طریق غیره اخرجه احمد والنسائی ودر مسند احمد وسنن نسائی بروایه عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بگشایید همه دروازهای مسجد را مگر دروازه علی را پس علی مرتضی رضی الله عنه جنابت در مسجد آمد ومی شد بیکدر وی وی نه دیگر سوای دروازه داخل مسجد وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما کان لاحد ان یظرق هذا المسجد جنبا غیری وغیرک رواه الترمذی وقال ان علیا رضی الله عنه لم یکن له باب الا فی المسجد ولذا لم یورد سنده ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی را فرمود کسی را جایز نیست که در دین مسجد جنابت آمد ومنتظر نماید سوای من وتو ای علی وعن ابی سعید بیکدیگر مرفوعا علی رضی الله عنه باب مسجد در دروازه بنود مگر دروازه داخل مسجد پیغامبر را جایز بود که در آن نشست وعن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سدوا ابواب الا باب علی فسکلم الناس فی ذلک فقال والله ما سددت شیئا ولا فتحته لکن امرت بشیئ فاتبعته اخرجه احمد والنسائی ودر مسند امام احمد وسنن نسای بروایت زید بن ارقم رضی الله عنه آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بندسازید همه دروازها را مگر دروازه علی امیر دان ودرین مقام چیزی گرد وقصرت فرمود والله اعلم بذکر کرده ام دروازه هاوانه گشت وه واشتهار ایشان از آنحضرت

مقدمه

خود ليكن امور شدم بجنيدي پس پيروي آن نمودم ترجمه كويد كه مشكل مينمود اين حديث بجديثي كه در باب خلافت
ابوبكر رضي الله عنه گذشت كه سبب جمع خود خايفي در مياني كه چك امر فرمود و خيمه خود ابوبكر زبير را در آن
حديث تصريح امر بسيد واقع است و در ايام مرض موت بوده و در اين حديث آن تصريح نيست پس حمل اين حديث
بر امري كه موهم مرض مقدم باشد و از اين جهت است كه حديث سابق در ايام مرض موت بوده و علما
گفته اند در آن اشاره است بخلافت ابوبكر رضي الله عنه بالكرآن حديث اصح و اشهر است چنانچه گذشت
والله اعلم بالصواب روي انه التمس بعضهم من علي كرم الله وجهه ان يواخذ قتلة عثمان رضي الله عنه زيرا
است كه بعضي صحابه از علي رضي الله عنه التماس نمودند كه قاتلان عثمان رضي الله عنه را مواخذه
كند و چون كه مسلمان اند حد قصاص بر آنها جاري سازد زبير اجبر خليفه لازم و واجبست كه بموجب
ولكم في القصاص حيوة يا اولي الالباب عمل نمايد قاتلان كه بسبب قتل مثل عثمان مرتكب كبيره
شده اند بسبب اجراي حد قصاص از اين گناه بري گردند و فرداً مواخذ نباشند بعقال رضي الله
علي كرم الله وجهه در جواب اسند علي اين قرموده الله قتلهم و انا معه يعني مع عثمان ساقتل هم قاتل
يعني خدا كشت عثمان را و من با خدا يا عثمان اهم چنانچه مولف قدس سره مرجع ضمير را تصريح كرده
كه من با عثمان انم زود است كه كشته خواهم شد چنانچه او كشته شد والله اعلم تحقيق اين حال و روي
ان ابا الموسي الاشعري قال للاعتزل عمال عثمان رضي الله عنه في الفور ثم ان جاورك فاقعل ما شئت
فلم يعتد علي قوله و كتب اليهم عزلته و رايت كرده شد كه ابوموسي اشعري نعلي كرم الله وجهه گفت
مصلحت نيست كه با قطع عاملان عثمان را معزول كردن بعد ازان اگر نزد تو خواهند آمد آنچه
خواهي بكن علي رضي الله عنه بر قول وي اعتماد نكرد و بعاملان عثمان فرمان عزل نوشته فرستاد
ثم طلحة و الزبير رضي الله عنهما ظنا ان عليا اذن بقتل عثمان رضي الله عنه فخرجا عائشة علي الحج
من مكة و احرزا جيشا و ركبت عائشة علي جمل و لذا سمي الحرب بحرب الجمل فقاتلا ثم اصطلحوا
و ما فقتلا سنة تسع و ثلثين من الهجرة في عاشر جمادي الاولي بعد ازان طلحه و زبير رضي الله عنهما
اگرچه گريگاه بيعت كرده بودند لكن بر دندكه علي بكشتن عثمان رضا داده بود عائشه را بر خارج
شدن از مكه ترغيب نمودند و لشكري عظيم فراهم آوردند و در آن جنگ چون عائشه بر اشتري
سوار بود و آخر مش آن شتر پي كرده شد لهذا اين جنگ بجنگ جمل نام نهاده شد القصه طلحه و زبير

باعث جنگ جمل

و زبیر مقاتله نمودند بعد از ان طلحه صلح کرده دل از جنگ برداشتند اخر الامر کشته شدند و یوم جمادی الاولی
سنه سبع و ثلثین هجری مرتحل گردید کمیتش و صاحب زبیر حسن ذکر کرده اند که در جنگ جمل زبیر برای تفتیش علی بیرون
آمد علی رضی الله عنه گفت ای زبیر میدانی بخدا سوگند دیدم ترا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدی
که گفت ای زبیر ترا با علی مقاتله خواهد افتاد و دران وقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این سخن شنید باز
گردید و قاتل زبیر عمرو بن جرموز نقال علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قاتل زبیر فی النار قاتل
عمرو بن جرموز نفسه پریده و کشنده زبیر عمرو بن جرموز بود علی رضی الله عنه همیشه او گفت که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده بود که کشنده زبیر بدوزخ خواهد رفت چون قاتل زبیر این حدیث شنید خود را هلاک
ساخت و ذبایحی هم خان ذکر کرده اند که خود هلاک کرد اینند عمرو بن جرموز علی رضی الله عنه فرمود که صدق
رسول الله یعنی موجب دخول نار عمرو هلاک او شد ح در ابو دو قتیل زبیر را در داخل نار و دخل بیت العنکبوت
خیلی بعید است و لا قطع از جمل الجمل سفطت عایشه فاقد نا محمد بن ابی بکر فارسلها الی المدینه متمسکا بقوله
تعالی وقرن فی بیوتکن هر گاه رسیدند بنا بها شد و سوای عایشه محمد بن ابی بکر را در الرقه مدینه فرستاد
و در حالیکه تمسک گیرنده بود بظاهر این کرد و شان از واج نازل شده که در خانه های خود باشند الکریم
این تمسک خالی از ضعف نیست که مراد از حکم استقامت اینها بخانهای خود با این نهجت که بنکاح کسی
دیگر نیایند و الکتب الی معاویه انا فاعد عن لقتالک فکتب علی ظهره من مولاک عاجلا فقتل علی رضی الله عنه ابن الکوفه
الی الشام و التقی الجمعان فی موضع صفین فسمی حرب صفین فقاتل علی کرم الله وجهه حتی قتل ستمائة الف مسلم
و هر گاه امیر المومنین علی رضی الله عنه سوی معاویه بشوکت که تا مرتا انرکوفت شام مرتون کردم معاویه
بر ثبت باطل شوکت که تراز با حاکم ساخته است پس علی رضی الله عنه از کوفه طرف شام کوچ کرد و در صفین
رو در روی لشکر در موضع صفین طارق رشدند و تا م نهاده شد بحکمیت صفین پس علی رضی الله عنه با معاویه قتالی نمودند
تا کر نهزار مسلمانان از طرفین کشته شدند و استشهد اویس القرنی الذی قال فیه رسول الله صلی الله علیه
وسلم انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و شهید کردید اویس قرنی که در حق وی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که من بام بوی رحمن از طرف یمن مستشم گردیدکه والاست تعریف بیرادیس قرنی درین
حدیث نیست مگر اینکه سلف این را بدین صوصوف کرده باشند و کر به حدیث الایمان یمان و غیر
ذلک و رماح سواد یمن بطرق متعدده وارد اند والله اعلم ۵ و استشهد عمار بن یاسر الذی قال فیه

رسول الله صلی الله علیه وسلم نسخ عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة ويدعون الى النار وتسهيد
كردند عمار بن ياسر كه در ماده وي رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده بود كه چون كشته شود عمار را
خواهند گشت او را گروه باغيه در حالتيكه ميخواهد عمار ايشان را سوي جنت كه سراي محققين است ومي خوانند
عمار را سوي دوزخ كه سزاي باغيان است واراده معني خواستن وانخواستن خواستن عثمان را
مراد داشتن اگرچه بسياق كلام بعد خام دارد ولكن شايان سخن صحابه خواهد بود كه لشكر معاويه برناحق
محض بي حيله شرعي قتال مينمودند يا آنكه در تبريه وتنزيه الطالبين بسبب جنگ صفين نظم رضاي قتل
عثمان ديدانكه در تبريه وطلب خون او هم برخويشان واقربان او را ميرسيد كردند ليكن در دين طالب
برخطا بودند در تشريح مقاصد از بعضي متكلمين نقل كرده كه اجماع بر خلافت علي رضي الله عنه منعقد نشده بود
در زمان شوري زيرا چه اگر عثمان ميتوديد خلافت حق علي بعد اجماعا وچون قتل عثمان در ميان آمد اجماع
خلافت علي رضي الله عنه باقي ماند ازين جهت است كه امام الحرمين گفته كه اعتماد واعتبار بسبب بر قول
كسيكه گفته است اجماع بر امامت علي رضي الله عنه منعقد نشد زيرا چه هيچكس انكار امامت علي
رضي الله عنه نكرد بلكه ابن فتنه وفساد ديگر در ميان ايشان واقع شد بواسطه امور ديگر بود نه بسبب
امامت وخلافت فذكر عمرو بن العاص هذا الحديث فقال معاوية اسكت فوالله ما تزال مخرص في
بولك الخ فقتلناه انما قتله علي واصحابه جاء وابه حتى القوه بسيفه رواه البيهقي عمرو بن عاص حديث
قتل عمار بحضور معاويه ياد كرد معاويه گفت كه خاموش شو والله نا آموز سبب ضعف راي در بول خود مي
نوري ايا عمار را كشتيم نه كشت او را مگر علي و ياران او كه بيچاره را در ميان صفين در ميان لشكر خود آورده
در معرض هلاكت انداختند مترجم گويد كه اين سخن اگرچه مطابق واقع نيست ليكن بحسب ظاهر ما نند تصدق
ميدارد وسبب باغيه سبب كشتن عمار فقط داخل دوزخ نخواهد شد زيرا چه كشنده عمار چون يك كس نبود
مانند قاتل زبير كه داخل لشكر علي رضي الله عنه بود وكرنه معاذ الله كه تمامي لشكر علي اگر قاتل باشند
بدوزخ روند وچگونه چنين باشد كه سردار وي علي رضي الله عنه بود پس حديث قتل زبير وعمار متفق اند
در اخبار باينكه كشنده زبير وعمار در دوزخ اند اگر چه اين موجب سوي الظن است چه خروج بر خليفه علي
سبيل الاستحقاق هيچ نيست ثم وقع الصلح في تاسع وثلثين من الهجرت على يدي الحكمين ابو موسى الاشعري
من جانب الخليفة وعمرو بن العاص من الطرف الاخر فرجع الخليفة الى دار الخلافة كوفة فتفرق الحكمان

الحکمان فعزل ابو موسی علیا کرم الله وجهه ونصب ابن عاص معاویه بحضر من الناس وقیل حکما تصنیف الولایته
بینهما فبلغ الخبر علیا رضی الله عنه فرقی لحکمه فخرج من جیشه خمسایته ثم خرج من بقیته اثنا عشر الفا فسموا
بالخوارج وهم سموا علیا رضی الله عنه بالمحل وقالوا الحکم لله خلیفة حقا فلما ذا رضی بالتحکیم والاقل قتل تسعة
الاف مسلم فاجاب بقوله تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امر الله فاجتمعوا فی نهروان فقاتلهم امیر المومنین
حتی قتل ثمانیة الاف من الخوارج وماب اربعة الاف ودر سال شتی ونه هجری بر حکم نمودن دو حکم صلح
واقع شد تفصیلش انکه ابو موسی اشعری از طرف خلیفه بحق وعمرو بن عاص از طرف دوم حکم مقرر شدند ناگاه
خلیفه بدار الخلافه کوفه رجوع نمود در دومکم متفق شده اجتهاد نمودند اخر الامر در جامع مردمان ابو موسی اشعری
علی کرم الله وجهه را عزل نمود وابن عاص معاویه را در همان مجلس نصب کرد ودر روایت ضعیف آمده که این
هر دو حاکم حکم دو حصه نمودن ولایت میان ایشان نمودند چون ابن خبر علی مرتضی رسید راضی نگردید پس
ازان لشکر وی بالقصد کس برآمدند بعد ازان از بیعت وی دوازده هزار خروج نمودند پس بنا کرده
مستحق بخوارج شدند وایشانرا علی رضی الله عنه را محلی نام نهادند وگفتند اگر خلیفه بحق بودی حکومه نه محکم
حکم رضا دادی وکرنه چرا نه هزار مسلمانان را بکشت علی رضی الله عنه در جواب آنها این آیه خواندکه در صورت
قتال میان مسلمین بکشید آن لشکر را که ابتدا کرده باشد تا که باز گردند سوی حکم خدا یعنی منشا نزاع
موافق شرع فیصد باید ودر اینجا مقرر حکم بود پس ابن خوارج در نهروان جمع شدند امیر المومنین علی مرتضی
با ایشان قتال نمود تا که هشت هزار خوارج کشته شدند وچهار هزار توبه کردند ثم فی سنة اربعین من
الهجرة تعاهد ثلثة خوارج فی مسجد الکوفه ان یقتلوا علیا ومعاویه وعمرو بن العاص فی تاسع عشر من
رمضان فحاصنع ابو لولو فذهب مبارک بن عبد الله الی دمشق لمعاویه وعمر بن بکر الی مصر لابن العاص
وبکلف عبد الرحمن بن ملجم بکوفه لامیر المومنین وکان قد عشق علی قطام الخارجیة التی قتل اقاربها
فی نهروان فجعلت مهرها قتل امیر المومنین واتفق مع ابن الملجم شبیب بن بجرة الاشجعی وورد ان
من قومها قرض ابن العاص بالقویح وامر جارحة ان یصلی بالناس فقتل عمرو بن بکر جارحة فحبس و
قتل وضرب مبارک سیفه علی قفا معاویه فجرحه فقتل وضرب عبد الرحمن سیفه المسموم علی راس
علی کرم الله وجهه حتی بلغ مخ الدماغ لصلوة الفجر فی التاسع عشر من رمضان سنة اربعین فقال
امیر المومنین فزت ورب الکعبة وامر جعدة ان یصلی بالناس محمولا فی الدار وقوضوا ابن الملجم

الی حسن رضی الله عنه فاخبر امیر المومنین علیه السلام فقالوا ابنا بما بعد الحسن قال انتم اعلم فمات فی نصف
لیلة الثانی والعشرین من رمضان ودفنوه فی تلک اللیلة فی سواد اللوحة سرا لئلا یعلم الخوارج ثم اشیعة
احرقوا ابن الملجم کذا فی التبری بعد ازان در مسجد کوفه سال چهلم هجری سه خوارج با بلد کر قرار دادند که علی
ومعاویه وعمرو بن عاص را باسلوبی ودوضعیکه ابو لولو عمر را کشته بود بکشند در یک تاریخ وآن نوزدهم
رمضان باشد پس مبارک بن عبد الله سوی دمشق برای کشتن معاویه روانه شد وعمرو بن بکر سوی مصر
برای کشتن عمرو بن عاص مشتاقانه وعبد الرحمن بن ملجم بکوفه برای علی رضی الله عنه ماند وعبد الرحمن مذکور
بر قطام خارجیه که خویشان واقاربان او در نهروان کشته شده بودند عاشق گشته بود آخر الامر
قطام مهر خود بقتل علی رضی الله عنه مقرر ساخته بجناح عبد الرحمن در آمد با ابن ملجم شبیب بن بجره اشجعی
ودر دان از قوم قطام ودین هم متفق گشتند از تقدیر الهی چون تاریخ موعود رسید شب ابن عاص را
مرض قولنج عارض گردید وخارجه را برای گزاردن نماز فجر امیر کرد عمرو بن بکر خارجه را ابن عاص دانسته
بگشت عمرو بن بکر محبوس ومقتول گردید ومبارک بن عبد الله شمشیر خود بر قفا معاویه زد وکار کر نیفتاد
آنهم محبوس ومقتول گردید وعبد الرحمن بن ملجم تیغ زهر آلود خود بر سر مبارک امیر المومنین علی بن ابی طالب
چنان زد که بمغز وقعر دماغ رسید وابن قضیه نا مرضیه در نماز فجر نوزدهم رمضان سنه چهل هجری واقع
شد امیر المومنین رضی الله عنه در آن وقت بزبان مبارک راند که رسیدم بدوست خود ملوکند
بروردگار کعبه وجده را امر بگذارش نماز نمود مردمان وی رضی الله عنه را برداشته بخانه
بردند وابن ملجم را حسن رضی الله عنه سپردند وعلی رضی الله عنه بعد دهمی شنبه سه روز زنده ماند
مردمان التماس نمودند که بعد از تو با ما حسن بیعت کنیم فرمود که شما مجال خود دانا تر اید پس وقت
نیم شب است دوازدهم رمضان جان بحق تسلیم نمود حسنین وغیره در همان شب بنواح کوفه بخاک سپرده
او را دفن کردند تا خوارج را اطلاع نشود وبعد ازان کروه دوستان علی ابن ملجم را با تکه تکه نمودند
وبعذاب الآخرة افگندند والقصه این حکایت منقول از تاریخ تبری است ودر صواعق محرقه قصه
صفین را برواية ابن سعد از زهری قریب همین نقل کرده برای تطویل عمل طرح داده شد وذکر
فی مسند الامام الاعظم علی رضی الله عنه من ثلث وستین سنة واولاده سبعة وعشرون
احد عشر انبا الحسن والحسین ومحمد بن الحنیفة وعبد الله وابو بکر وعمر ویحیی وجعفر وعباس

وعباس وعبيد الله وست عشر بنات ام كلثوم الكبرى زوجه عمر بن الخطاب رضى الله عنه او جاء مهر اربعين
الف درهم وام كلثوم الصغرى وزينب الكبرى وزينب الصغرى وام حبيب وام الحسن وحامة و
ميمونه وحديجه وام الكرام ونفيسه وام سلمه وفاطمه آخر ذكرن فيه ومدة خلافة خمس سنين وميلاده
فى ثلثين من عام الفيل فى داخل الكعبة در سند امام اعظم ابو حنيفه كوفى رحمه الله مذكور است كه على
رضى الله عنه در سال شصت وسيوم بمرد واولادش سيزده وهفت از انجمله يازده پسر وشانزده
دختر از انجمله ام كلثوم الكبرى زوجه عمر بن خطاب از بطن فاطمه الزهرا رضى الله عنها كه براى حصول
شرف قرابت انزا بمهر چهل هزار درم بنكاح خود آورده ايمقدمه برضاى فاطمه حضرت على كرم الله
وجهه واقع شد وكرنه عمر چه قدرت داشت كه تعدى بيش برد وانچه كه در كلينى بعد تسليم ترجيح
ام كلثوم با عمر رضى الله عنه نهمت غصب نسبت بامام جعفر صادق كرده خالى از تصنع نيست والله
اعلم وبدت خلافت استحقاقى وى رضى الله عنه نهج سال وزمان تولد او سال سيم ام واقعه عام الفيل
ودر جوف كعبه رضى الله عنه وعن اولاده واهل بيته وازواجه واشياعه الذين على صراط مستقيم
ثم بايع اهل الكوفة بحسن رضى الله عنه فتوجه امير المومنين حسن رضى الله عنه الى انبار ومعاويه الى
الكوفة فتلاقيا فى الموصل فتصالحا بعد از ان اهل كوفه بحسن رضى الله عنه بيعت كردند امير المومنين
حسن رضى الله عنه متوجه طرف شام شد ومعاويه اين خبر شنيده بكوفه اراده كرد وهر دو در موصل
كه جائيست ميان كوفه وشام ملاقى شدند وصلح كردند وفوض امير المومنين خلافة الى معاويه
ورجع الى المدينة فسقط عنه حكم البغى وامير المومنين حسن رضى الله عنه خلافة خود بمعاويه سپرد
وخود بمدينه باز گرديد پس ساقط شد از معاويه حكم باغى بودن مترجم گويد كه چون مصالحه
قرار يافت حسن رضى الله عنه صلحنامه نوشت بدستخطى كه بسم الله الرحمن الرحيم ابن صلحنامه ايست
ميان حسن بن على ومعاويه بن ابى سفيان مصالحت نمودند بر انكه ولايت امر مسلمانان بمعاويه
تسليم كند بشرط انكه عمل نمايد ميان ايشان بكتاب الله وسنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسيرة خلفاء راشدين وشرط ديگر انكه معاويه را نرسد كه بعد از وى كسى را ولى عهد خود سازد
بلكه امر امارت مفوض برأى ومشورت مسلمانان بوده باشد هر كس را كه خواهند بر خود امير گردانند
وشرط ديگر انكه مردم ايمن باشند از وى در هر مكانيكه باشند از اراضى الله در شام وعراق

و حجاز و یمن و اصحاب و شیعه در هر جا که باشند بر تحقیق مال و اولاد خود ایمن باشد و بر معاویه بن ابی سفیان
عهد و میثاق خدا تعالی بر دل صامت است باید که نسبت بحسن بن علی و برادر وی حسین بن علی و دیگر اهل
بیت رسول علیه السلام غایله و کدورتی در سینه و در خاطر نداشته باشد و متعرض ایشان نشود و متعرض احدی از اتباع ایشان را
در هر ناحیه از نواحی که بوده باشد بسبب عداوت فلان و فلان و مخالفت ایشان با حق تعالی و بعد از اتمام
صلح نامه معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه التماس نمود که در حضور جمیع از مردم بگوید که از امارت معاویه تسلیم
کردم و با بیعت نمودم حسن رضی الله عنه التماس او را اجابت نمود و بر سر منبر آمد و مضمون صلحنامه را بالعبارت
فصیح و بیان ملیح بر سر جماعه کثیر از قضاة خود و غیر ایشان بنمود و ذکر می صحیح البخاری قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان ابنی هذا السید لعل الله یصلح به بین فئتین عظمتین من المسلمین در صحیح بخاری
آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شان حسن بن علی فرمود که این پسر من سید است امید
آنست که الله سبب وی میان دو فرقه بزرگ از آن که از مسلمانان خواهند بود مصالحه تواند مقرر گرداند که مصالحه امام
حسن که بامعجزهٔ آنحضرت علیه السلام ظهور آمد دیگر اینکه ظاهر است خون مسلمانان که هر دو طرف بود ند تا بید این مصلحت
بخشید نه آنکه بعضی از یاران وی میگفتند که ای عار مسلمانان در جواب ایشان میفرمود که عار بهتر از نار است
و شخصی دیگر از وی رضی الله عنه فرمود که من خوار کننده مومنان نیستم لیکن نمیکرده ام و نمیکنم که عار اندر
مقابله با دوزخ است و در کشش[1] اندازم و کان خلافته ستة اشهر و هو یوم نقاب الخلافة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم قیه ا بعیر ا ملکا عضوضا و مدت خلافت امام حسن رضی الله عنه
شش ماه بود و این شش ماه که ختم سی سال است تمام کرد دوران خلافتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که خلافت بعد من تا سی سال است بعد ازان ملکی گزنده خواهد بود که از نیش وی تاکستی
بسلامت ماند در کری شرح العقاید العضدیه المراد بالخلافة الخلافة الحقیقیة فلا ینافیها تسمیة الائمة
من بعده خلیفة و لا ما ذکره الفقهاء من انه یجوز اطلاق خلیفة رسول الله علی السلطان و شرح عقاید عضدی
آورده که مراد بخلافت مذکوره در مدت خلافت حقیقت است یعنی خلافت بنبوت و رسالت پس نام نهادن
سروران بخلیفه بود خلفاء راشدین منافات از مضمون حدیث ندارد و در اینکه فقها ذکر کرده اند که جایز
است اطلاق خلیفه رسول الله بر بادشاه و قبت و در کری شرح ابن العمار کمان معاویه نوشته برسل الی الحسن
رضی الله عنه فی کل سنة مائة الف در کتاب تحفه ابن عساکر مذکور است که معاویه هر سال صد هزار درم بحضرت

[1] و کشش

ودرم بخدمت امام حسن رضی الله عنه می فرستاد و مترجم کوید که تمام اهل حق اتفاق دارند بر انکه معاویه از ملوک نماز
خلفا و عون ابن عبد البرّان معاویه ارسال عشر بن ارطاة الی المدینة لیحکم الحکمین و ارسل الی سلیمان العدوی
امان و ولایت حتی تا تولی یجابر رضی الله عنه و از ابن عبد البر مرویست که معاویه عشرین ارطاة را بجهة تحکیم حکمین
بمدینه فرستاد و بسوی بنی سلیم پیغام فرستاد که شما را نزد من امان هست و نه بیعت است تا انیکه جابر را نزد
من بسپارید تحصیل مروان عامل مدینه علی المدینة و قد کان اهل المدینة اخرجوه و سایر بنی امیة بعد عثمان بعد از ان
مروان را بمدینه عامل مقرر کرد و حال انکه بنی هاشم و غیره اهل مدینه مروان را دوست دارند و دیگ اهل خانه بنی امیه
را بیرون کرده بودند و توفی الحسن بن علی رضی الله عنهما فی خامس ربیع سنة تسع واربعین من الهجرة حسن بن علی
رضی الله عنهما وفات یافت سنه چهل و نه هجری و فات یافت ثم توفیت عائشة رضی الله عنها فی سابع عشر من رمضان
سنة خمسین من الهجرة عبد ازان بتاریخ هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشت هجری ام المومنین عائشه
صدیقه رضی الله عنها وفات یافت ثم توفی معاویه فی منتصف من رجب سنة ستین من الهجرة و کانت دار السلطنة
دمشق عبد ازان بانزدهم رجب سنه شصت هجری معاویه بن ابی سفیان عزم دار السلطنه و ولایت دمشق نمود مترجم
کوید که در ایام معاویه از بلاد روم و روسی بکث و فدا و نکر اسلام بحضرت سالها بخدمت او در بلاد دین بایع و تحت
و معز عهد و مراد از نواحی بحیر الروم لشکر معاویه است و رضاعة فطام و الصاع ما یعاب و کان یعطی الاعطیات
یدعو اللهم لا تدر رزق سنة سنین و لا امارت الصبیان فاستخلف یزید فی سنة ستین من الهجرة فی دمشق بحضرت
از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدر کاه الهی دعا میخواست که خدایا زنده مدار مرا سنه شصت هجرت یزید را
بادشاهی طفلان را پس در سال شصم هجری یزید بدمشق بادشاه کردید الا ربک فقال تمایزید جوار
بعض اصحاب ابی هریره است رضی الله عنه که حق سبحانه و تعالی دعای وی مستجاب فرمود تا در سنه چهل
و نم هجری وفات یافت و سبب دعای وی رضی الله عنه این است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از وی یاد کرد
بشهادت حسین بن علی و وفضله الخروج و غیره و مظالم و مفاسد که در زمان یزید بوقوع در آمد مرون بود و
استقبل الحسین رضی الله عنه من المدینة الی مکة و کتب اهل الکوفة الیهم یزید دون ان یبایعوه کما بایعوا من
قبل الحسن رضی الله عنه فکتب ناثم الکوفة عبد الله بن زیاد الی ملک الشام یزید انهم لا یبایعون بیک واسند
عواجبن ابی الکوفة فاجاب ان بیعت حنظلة علیه بیعت عمرو بن سعد بن ابی وقاص فی حدد فلا فوه
عبد منهم حاربوه فی کربلا و جعلوا ظهر عسکرهم الی ماء الفرات و کان الحسین رضی الله عنه مع حبیب فی نفر فلما

مسلمین و حمار بودا عطا کرد تا شد امام ثامن العشرم و تاسعه و عاشره تقتل فی عاشر المحرم یوم الجمعه او الاربعاء
سنه احدی و ستین من الهجرة فذفنوه فی کربلا دار سلوا راسه و ابعثه زین العابدین الی الملک الظالم فارسل
راسه الی المدینه فدفن فی البقیع امام حسین رضی الله عنه از مدینه بلکه رحلت فرمود تا بامام حسین رضی الله
عنه تا مدفن و شنا و مذکر ما بیعت شود می نامم چنانچ حسین رضی الله عنه کرده بود و یم این خبر شنیده ناظم کوفه عبید
بن زیاد امام سوی بادشاه ظالم که یزید پلید با شند نوشت که اهل کوفه به بیعت تو راضی نیستند اما حسین
بن علی را بکوفه طلبیده از یزید پلید جواب نوشت که لشکری بر حسین فرستاد تا در الجوق الی کوفه باز دارد و
عبید الله بن زیاد عمر بن سعد را با لشکری فرستاد و اینجا در مسافات در موضع جابر کربلا در اوی کربلا واقعست
با امام حسین علانی متدمذ نبت لشکر جوباب قرات کردند و اب را در حیله خود داشتند و حسین رضی الله عنه با
لشکر خود در زمین نینوی آب بود لشکر امام حسین نماز پنج وقت میکذارند و نماز شب روز تشنه بلک کردند و آن سه
روز عبارت از اشتم و یم و دم محرم است پس از تقدیر الهی دم محرم روز جمعه و بروایتی چهار شنبه بود عمر
مبارکش شصت و یکم بحری شهید شد مردمان هر ای عمر بن سعد جود بارک امام حسین را بکربلا دفن کردند
و سرش را با یزید بطلبی علی بن حسین که موسوم بلقب زین العابدین است نبود بادشاه ظالم فرستاد و ندا آخر
بادشاه ظالم سرش را بمدینه فرستاد و تا در بقیع مدفون شد تا فرخ اهل المدینه عاقل المدینه عثمان بن محمد بن
ابی سفیان قصها و یلم الانصار عبد الله بن حنظله و یلم قریش عبد الله بن الزبیر بعد الشهادت بعد از شهادت
امام حسین رضی الله عنه اهل مدینه عامل یزید را که عثمان بن محمد بن ابی سفیان با نام داشت و این عم یزید
بود از مدینه بدر کردند و فرقه انصار بعبد الله بن حنظله الغسیل بیعت کردند و قریش با عبد الله بن زبیر بیعت
نمودند و قعت الظالم مسلم بن عقبه فی اثنا عشر الفا خیارهم حتی قتل من الفا با المهاجرین و الانصار
و حیار التابعین الف و سبعمائه و من الخلاط الناس عشره الاف و من جمله القواد سبعه و عشرین رجل و قتل
عبد الله بن حنظله و فر عبد الله بن زبیر الی مکه فاستیلا مسلم الفوج حنظله ایام و سبی الذراری حتی روی انها
ولدت بعد هزه الوقعه المشئمات بوقوله الف امراة من غیر زوج و جالت الخیل فی مسجد رسول الله و بال
و راثت بین القبر الشریف و المنبر و ولج الناس علی انهم عبید یزید یحکمون دمائهم و اموالهم و اهلهم بما
شاءوا و کانت وقعة الحرة فی اواخر ذی الحجه سنه ثلث و ستین من الهجره پس بر انگیخت بادشاه ظالم مسلم بن
عقبه را با دوازده هزار سوار و پیاده بر ایشان مسلم با الی مدینه جنگ نمود ناگزار از تقتیه مهاجرین و انصار

واعتبار و لفظ ابن عباس اعتبار میکنند و هفت صد و دو مرد شهید رفته اند و از عوام الناس ده هزار کشته شده اند و از حافظان قرآن هفتاد و دو مرد شربت شهادت چشیدند و عبد الله بن حنظله که رئیس انصار بوده بقول اصح و عبد الله بن زبیر رئیس مهاجرین بمکه گریخت مسلم بن عقبه تا سه روز در زنان مدینه را مباح کرد و ایشان و طفلان را اسیر و بندی گرفت و فرمان زنا داد بحدیکه بعد این واقعه هر زنی که سید ابو قحه هست هزار زن که شوهر نمیدانستند بجهار زانیدند و سپاهیان در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم روان شدند و بول و سرگین میان قبر شریف و منبر کردند و مسلم بالفیر مردمان بیعت کرفت بدین قرار که ایشان بندهای یزید و خون و مال و اهل ایشان هر چه خواهد فرمان دهد و این واقعه بامداد اواخر ذی حجه سنه شصت و سه هجری واقع شد و روی انه لما جی برس العابدین علی بن الحسین رضی الله عنه فلما راه مسلم من غیظه علیه قام لیواقعه الی جنبه وقال له اسلمنی فوالله لاحکم فی احد الله شفعه فیه وانصرف زین العابدین الی جنبه فقیل له رایناک تحرک شفتیک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب السموات السبع وما اظللن والارضین السبع وما اقللن ورب العرش العظیم ورب محمد وآله الطاهرین اعوذ بک من شر ذا وادراء بک فی نحره اسالک ان تریحنی حیره ویکفینی شره وقیل لمسلم رفعت منزلتک مع تغلبک علیه قال ما کان ذلک لیرای منی ولقد جلی قلبی منه رعبا روایت است که امام زین العابدین را نزد مسلم می بردند و مسلم از عقبه ادرد زین العابدین مسلم او را دید با الکه بروی خشمناک بود برای تعظیم او برخاست و به نزد خود نشاند و لکفت حاجتهای خود را زمن بخواه پس امام زین العابدین نیز سید او را در سجع مقدمه مکرا نکه حاجت روائی وی کرد و قبول عهود امام زین العابدین بخانه خود باز کردید از در سر سبده شد که وقت مواجهه مسلم مهدیه صاحب مدیه بر دولب خود را بسی اهسته بحرکت میجواند فرمود میخوانم اللهم آمنی از مسلم بن عقبه کفتند که بالکه عقبه بر مسند انتقمی مرانتقش را برا فراشتی کفت که تعظیم و توقیر او باعتبار آن نیست بلکه دل من از رعب او مملو کردید و قبول دعای مذکور در این است که بار خدایا تو پروردکار هفت آسمانی و آنچه سایه میاندازد و هفت زمین و آنچه در آنهاست و پروردکار عرش کلان هستی و پروردکار محمد دال و دی هستی هیچ بناهم تو از بندی بدخواه و دوزمیانم نامداد و اعانت تو در کشتن بدخواه مرا و میخواهم از تو آنکه و اعانی عن جمیع بدخواه را و بازداری مرا از بندی او تم لامام مسلم الی مکه بقال ابن الزبیر بالکه الله فی الطریق بالملا الاصفر مرحله فوات نقد بعد ازان و فتیکه مسلم بن عقبه برای کشتن عبد الله بن زبیر بمکه روان شد الله تعالی او را در راه بازار زد

که باعث اجتماع الفاظ از عدد فاسده او بیرون می آید بلاک گردانید پس در منزل قدید رود و کان
قد قال الحسین بن نمیر ان دلاک امیر المومنین لعدی فاسرع الی ابن الزبیر فرجوا الکعبه یا معشر قریش واحد
رجل قریش فدلاها بین رکنی الحجر فاحترق البیت فجاؤا بهم یرید بالدال ربع الثانیا مفتوحه فی بالنجه
وتوات الجیت فی بلغت ربع الاول سنه اربع وسبعین من الهجره وکان بین موته وقعه الحره ثلثه اشهر او
دو تهاو سلم علیه الحسین بن نمیر وقت مردن گفته بود که چون بالا شاه مومنان نزالعدی فی الی گرداند
پس نامه که بزیدی برای جنگ عبدالله زبیر بدو داده بشنوی یا چون حصین بن نمیر با فوج کثیر سوی مکه معظمه
برای قتال عبدالله بن زبیر رفت گفتند المجیش مستکسار کردند و در دیار اندر لشکر حصین راه یافتا
نیزه بگردنت افتاد یا دو تن از آن یا برامیده برد و مخالف خانه کعبه بسوخته گردید در همین حال اسمعیل راجز
مرگ بر بدید شب ماه ربیع الثانی یا رسید و آتش در کعبه زد که در ربیع در بتیجه کردن لشکر قریش بدید شود و قتل
در روکلود در دهم یا دوازدهم ربیع الاول سنه شصت و چهار هجری بود و مدت خلافت شاه یکشصت روز بیان
موت وی و واقع حرره بر دست بنگوان رفتند بنگیها جاند ناه و زنیشان ظلم زیاد عنها جاند ناه و
کانت مدة سلطانه ثلث سنین و کانت وفاته الشهر و کانت وفاته الحجره وقتل الحسین فی ربیع الاخر سنه سبع
باجزیع فی رتبه بدیا و ستاد وی شصت سال و هشت ماه بود و واقعه حرره که عبارت از قتل عام مدینه و اردو
و کشتن امام حسین و سنگساران کردن بر کعبه بدین خبر ها ست که در زمان حکومتش نظام امور آنها متزلزل
در اینجا مفید است که یاد کران نشاید کرد شد بدانکه بعضی در خرید شتی توقف کنند و بعضی راه غلو
و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند بعد از آنکه با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت
وی بر امام حسین واجب شد نعوذ بالله من ذلک و مسند الاعتقاد و حاشا که وی با وجود امام حسین
امام و امیر شود اتفاقا مسلمان یکاند و جمیع صحابه که در زمان او بودند و اولاد ایشان همه منکر و خارج
از اطاعت وی بودند نعم چاره از مدینه منوره بشام نزد وی کرده و جبرا رفتند و او جایزهای سنی داده
تا می آنی نزد ایشان نهاد و بعد از آنکه حال فجاءت مال او را دیدند مدینه باز آمدند بیعت او کردند
و گفتند که وی عدو الله شارب الخمر و تارک صلوة و زانیا و قماس و مستحل محارم است و بیعت دیگر کردند
که وی امر بقتل امام حسین کرده و میدان رافع شود بعد از قتل وی با اهل بیت وی سلام الله علیهم مسرور
و مستبشر شدند این سخن خیر مردود باطل است چه طریقه اولاد ان نیا معاداوت با اهل بیت نبوی صلی الله

نبوی صلی الله علیه وسلم واستبشار وی بقتل ایشان واذلال واهانت او عترت او تواتر معنوی
رسیده وانکاران تکلف وعناد ظاهر است وبعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل
نفس مومنه مباح کبیره است ونه کفر ولعنت مخصوص بکافران است ولیکن شتری این قایل باحادیث
نبوی که ناطق اند بانکه بغض واذیت فاطمه واولاد او موجب بغض واهانت رسول است چه میگوید
وان سبب کفر وموجب لعن وخلود نار جهنم است بلاشک وریب ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم
الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا وبعضی دیگر میگویند که حامل وی معلوم نیست سزاید که وی بعد از
ارتکاب این کفر ومعصیت توبه کرده باشد ودر بعضی اخبار بتوبه رفته ومثل امام غزالی در احیاء العلوم
باین حکایت است وبعضی از علماء سلف واعلام است مثل امام احمد حنبل وامثال او وی را لعنت
کرده اند وباین خوری که کمال سفاهت ولعصب وتعصب وتشریعت دارد در کتاب خود تحقیق وتبرا از سلف
نقل کرده است وبعضی منع کرده وبعضی متوقف مانده ولکل وجهته هو موليها بالجمله وی بعضی ازین مردم
است نزد باکاران ای گران مایه سعادت دارین است کرده تجسس نکرده وبعد از قتل امام حسین رضی الله
عنه واهانت اهل بیت شکر بای تخریب مدینه مطهره وقتل اهل ان فرستاده بقیه صحابه وتابعین را اعم
بقتل کرده وبعد از تخریب مدینه اسر باهدام حرم مکرم معظمه وقتل عبدالله بن زبیر کرده دم در انشاء این حالت
از دنیا رفته دیگر احتمال توبه در حق او احتیاط ندارد حق تعالی وتعالی واهانه ما را وعوام مسلمانان را از محبه وموالات
وی واعوان وانصار وی دور کرده تا اهل بیت نبوت بدبوده وبلاد رسیده وحق ایشان را بایشان داده
وبا ایشان براه محبت وصدق عقیدت بیت وخود نگاهدار وما را ودوستان ما را در زمره محبان
ایشان محشور گرداند ودر دنیا واخرت بردین وکیش ایشان دار اجابته وکرمه ثم استخلف مروان
بن الحکم وعاش نسفه اشهرا فاستخلف فی الرجوعة ابنه عبد الملک ثم الولید بن عبد الملک وکرما فعلی
حتی استخلف مروان الحمار فخرج فی زمنه عبد الرحیم کنیه ابو مسلم من مرو فقاتل نصر الخارجی والی
خراسان من قبله مهلة وفتح خراسان وعراق ثم قاتل مروان الحمار فی دمشق حتی فر الحمار الی مصر فتعاقبه
ثم قرابی الجنبس فتعاقبه حسن بن قحطبه الشیبانی فقتله وارسل راسه والی ابی مسلم فظهر المنابر
من لوث اللعن واعطی الخلافة لعبد الله ابی العباس السفاح العباسی سنة اثنتین وثلاثین وماية من
الهجرة بعد ازان مروان بن حکم پادشاه شد ونه ماه زنده ماند واز عمر بسیر کلان خود را کعبد الملک

نام داست امور سلطنت معوض کرد اما بعد ازان ولید بن عبد الملک بادشاه گردید در وقت وی خوارج
بسیار پیدا شدند تا اینکه مروان در سال حمار بادشاه گردید پس بیرون آمد در وقت وی عبد الله کنیه وی
ابو مسلم بود از مشهر مرو دابنر خارجی که وای خراسان از طرف مروان الحمار بود جنگ کرد او را شکست
وخراسان وعراق را مضبوط ساخت بعد ازان بدمشق آمده با مروان الحمار مقاتله نمود مروان الحمار
مانند حمار وحشی بهر کریخت ابو مسلم تعاقب او نمود حمار را تا مابین کریخت وبحبش پیوست حسن ابن قحطبه
شیبانی تعاقب او کرد اخر الامر او را بکشت سریش مارا نزد ابی مسلم فرستاد پس عبد الله سفاح را از
ناپاکی یعنی وطعن اهل بیت علیهم السلام کردن وقت خوارج رواج گرفته بود پاک ساخت وابو مسلم خلافت
را بعبد الله ابی العباس السفاح عباسی در سال یکصد وسی وژده هجری بداد مترجم گوید که چون مجملاً از
احوال ملوک بنی امیه تحریر رفته بنا بران بذکر اسامی ایشان بعبارت مختصر میپردازد بدانکه اول سلاطین
بنی امیه معاویه بود پسر یزید بن معویه سیوم معویه بن یزید چهارم مروان بن الحکم پنجم عبد الملک بن مروان
ششم ولید بن عبد الملک هفتم سلیمان بن عبد الملک هشتم عمر بن عبد العزیز نهم یزید بن عبد الملک
دهم هشام بن عبد الملک یازدهم ولید بن عبد الملک دوازدهم یزید بن ولید سیزدهم ابراهیم بن ولید
چهاردهم مروان بن محمد بن مروان الحکم احوال اینها مجملا این است که بعد از فوت یزید بیعت بمعاویه بن
یزید کردند چهار ماه یا چهل روز امارت کرد بعد ازان بر منبر رفت در خطبه گفت ای مردمان بزرگان من بر
خواندن علی عذر کردند وولایت حق فرزندان علی بود وبظلم حسین را کشتند وخدای من داند که من ان نکنم که
ایشان کردند وخود را از ولایت خلع کرد واز منبر فرود آمده بخانه خود رفت ودر بهلت در شهر ربیع الاول سنه
شصت وسه بطاعون وفات کرد مدت عمر او بست ودو سال بود ودر ولادت او در سنه اربعین بود نبوت او
فتنه در بلاد شام ظاهر گشت وشورش تن خلافت طلب کردند مروان حکم ومحاک ضحی مهری در شام وعبد الله بن
زبیر در مکه وختار کذاب بجهت مهربن حنیفه در کوفه وواقع ازرق خارجی وبجده عامر حفاجی بود ازان مروان حکم بادشاه
شد ونسب او مروان بن الحکم ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف واول کسیکه خلافت
بشمشیر گرفت او بود ولادت او در سنه سبت بود ودر اسلام اوردن اهل شام در سنه اربع وسبعین بیعت کردند
وبیع باصحاب ضحی مهری بیعت کردند ومیان هر دو فریق مصاف شد بعد ضحی که ازاره ابط گویند محاک ضحی کشته شد
تمام وبیعت مروان آمدند مدت شش ماه ملک را در سنه خمس وستین بمرد واورا فرزندان بسیار بودند از انجمله

از اولاد عبدالملک بن بشر و محمد و عبدالعزیز و عبدالملک بن مروان بادشاه و سنه کنیت او ابوالولید بود
و ولادت او در سنه نهصد و عشرین و او مردی عاقل و دانا و شجاع و کامل بود و مردان او را بر معاملات مقدم
کرده بود و بعد از ان در سنه شصت و هشتین او را بر شام ولی عهد کرده بعد از فوت عبدالله زبیر در عهد عبدالملک مدت
و طغیان خلق افتاد او مشکری از شام بعراق آورد و مصعب بن زبیر را بکشت و در سنه سبعین مجاز الملک
عبدالله بن زبیر فرستاد او را بکشت و کعبه خراب ساخت عبدالملک کعبه را عمارت کرد و ولایت خراسان و عراق و حجاز
حجاج یوسف را داد حجاج بن یوسف مهلب بن ابی صفره را خراسان داد و عبدالملک پسر خود مسلمه بن عبدالملک
را بر دوم فرستاد و فتوحات و حصون بسیار در یکسال فتح کرد و در حدود موصل فتوح بسیار کرد مدت ولایت او از
اول عهد شش سال و بعد از قتل عبدالله بن زبیر سیزده سال و شش ماه بود و فرزندان او ولید و سلیمان
و هشام و مسلمه و ابوبکر بودند و وفات او نصف شوال سنه ست و ثمانین بود ازان ولید بن عبدالملک بادشاه
یافت کنیت او ابوالعباس و او مردی فحش کوی و خبیث فعل بود ما وراء النهر رفت و در خانه فتح کرد و
با ترک طرخان ترکستان مصاف کرد و طرخان را بکشت و بخوارزم باز رفت و از غنایم آن فتوح صد هزار برده
از غلام و کنیز عدت اهل اسلام افتاد و حجاج در آخر ایام ولید علت بی حجابی بر درد و او نیز است چون حجاج
سعید بن مسیب را که از کبار تابعین بود بکشت خواب او را دیدی رفت بدان علت بود از جبل او را بمرد
این حجاج صد کس را از اشراف و رای جز بهانه شه علیه ما علیه و ولید مسجد جامع دمشق فتاد و در عهد او از بلاد
روم و اندلس و دیگر قلاع فتح شد و نوبت عمارت او منسال و هفت ماه و فات او و در جمادی الاخری سنه
است و تسعین بود و از سلیمان بن عبدالملک بادشاهی یافت کنیت او ابوایوب هرزدی بیکوری فصیح
بسیار هیبت بود زندان خانهای حجاج را خراب کرد از او اثار خیر بسیار ماند و الادت او و ولادت او در سنه اربع
و خمسین مدت ولایت او دو سال و هشت ماه و فات او در رزقه دابق ماه صفر سنه تسع و تسعین مدت عمر او
چهل و پنج سال بود بعد از ان عمر بن عبدالعزیز امارت یافت بدانکه عمر بن عبدالعزیز را سلیمان مذکور در حین حیات
خود ولی عهد کرده بود و مادر عمر بن عبدالعزیز عاصم بنت عمر بن الخطاب کنت او ابوحفص و او را برادری بود واقع
نام و او کتب اوایل خوارزم رودی السیبی بر میثاق عمر بن عبدالعزیز رحمی زد عکست چون برادر او واقع او را
دید گفت الله اکبر هذا هو الاشیخ الذی یملاء الارض عدلا و ظلما و در کتاب اسمع بود و عمر مذکور خوب صورت زیبا
سیرت عادل منصف و ماهر بود احوال او بر جاده سنت مصطفی صلعم و سیرت خلفای راشدین بود در سم

نعت از اهل بیعت پیغمبر صلعم برگرفت و کار بر جادهٔ عدل کرد و روزید مهلت را که از وفات سلیمان والی
ما خراسان بود عبدالله نعیم را دو در هیچ عهد مال خراسان و عراق زیادت ازان نبود که در عهد او شد و اطلاق
کرد و قلت بی امنه از خلق برخاست بود و باز داد و در عهد او خاقان ترکستان و چین صد هزار سوار
بیاورد و جراح بن عبدالله حکمی با بست و پنج هزار سوار پیش او از خراسان برفت و میان ایشان و مسلمانان
مدت یکماه جنگ شد باز نعمت اسلام را بود و ولادت او سنه اثنین و ستین از دوازده سال زیادت مدت
عمر بیست و نه سال و فات او در رجب بیست و پنج ماه در سنه احدی و مایه و مدت خلافت او دو سال پنجماه
بود بعد ازان یزید بن عبدالملک بن مروان خلافت یافت کنیت او ابو خالد چهل و شش سال مشغول بود و ولادت
او در سنه تسع و ستین مدت ولایت او چهار سال و یکماه عمر او بست سال نوت او بلعسه و سبع مئة بحمص در سنه
خمس و مایه بود سی و چهار ماه خلافت کرد او را معشوقه بود حبابه نام یزید روزی بشغل مشغول گشته
فرمان داد که هیچکس از حرم نزدیک در نیاید پس انباری بخلافت و بجانب حبابه انداخت قضا را یک
حبه ازان انار بحبابه نخورد در حال بمرد بعد ازانکه او را از داد هیچکس نزدیک او نیاید او خانه مرد ماست
بماند پس خادمان در آمدند و کار تجهیز و دفن حبابه بزید یافتند و حاجتها بر آوردن خود نهاد چون
او را دفن کردند در فراق او بعد از بیست روز جان داد بعد ازان هشام بن عبدالملک بن مروان خلافت یافت کنیت
او ابو الولید بود در ماه رمضان سنه خمس و مایه امارت یافت و در ایام او روزی چنین خرج کرده و پنجاه
هزار شمشیر با او بیعت کردند هشام بن عبدالملک یوسف بن عمر را که والی عراق بود و شناد فیما بین قتال
تمام شد مروی بدمانع زید شهید کردید رحمة الله علیه هشام ولایت خراسان جنید بن عبدالرحمن مرادی
را داد و در سنه اثنی عشر و مایه خاقان ملک ترکستان بمرو آمد میان سمرقند و فرغانه مصاف شد با خود دیگر
یکه مشرکستان بی عدد و حد بود نعمت اهل اسلام را بود خلق بسیار از کفار بدوزخ رفتند و خلق امیر
شدند و مشهور باب الابواب شد کرد ولایت هشام نوزده سال و هشت و نیم ماه بود و بقولی یازده ماه
فوت او بر نیمهٔ شام بموضع رصافه کرد دار الملک او بود مدت عمر او بنجاه و شش سال و فات او در شنبه
ربیع الاول سنه خمس و عشرین و مایه بعد ازان ولید بن عبدالملک بن مروان خلافت یافت کنیت او ابو العباس و ان
مرد بدا اعتقاد و بلید بهاد او بود سنت بود و ولادت او در میان سنه سبع و ثمانین کوید خراسان بدین آمیز
رسید کرد و خاب کلی حشار عنید مصحف انی دست بینداخت و بر رودی الطاح نهاد و بران تیری انداخت و میکفت

ومیگفت کرایک من صبا عبدم خلق را حت افتقاد او معلوم ستد روز سحر بهشتم ماه جمادی الاول
سنه ثمانی وعشرین ومایه گشت ستد بعد ازان برادرین ولید بن عبد الملک بادشاه ستد گشت و ابو خالد
والادت او سنه ثمان وثمانین مرد گزیده سیرت پاکیزه روشن دل عاقل بود مدت عمر او چهل سال وفات
او شنبه ذی حجه سنه اث وعشرین ومایه ولایت او پنجاه ودو روز بود بعد ازان ابراهیم بن ولید بادشاه
ستد گشت او ابو اسحاق روز یکه برادر کهتر بیعت بلو کردند مدت ایالت او شش ماه و روز ابراهیم بن
ولید خود را از ولایت خلع کرد و بیعت مروان در آمد ابراهیم در ان غرق ستد در صفر سنه اثنین وثلثین ومایه
چون مروان بن محمد بن مروان که او را مروان الحمار میگویند بادشاه ستد گشت او را از حاک برگشتند و بادشاه
بعد ازان مروان بن محمد بن مروان الحکم بادشاه ستد گشت او ابو عبد الله مادر او کرد یه بود والادت او
در سنه خمس وسبعین و بروایتی ثمان سنه از یه وکسرین و بیعت او در سنه اربع وعشرین ومایه و او را احمار الجزیره گفتندی
بدان سبب که در حرب سالی را سال حمار گردانید و در سالیه او را امارت رسید این سال را حمار میگفتند و مروان
اخیر امرای بنی امیه بود علیهم ما در الله علیهم وهو علیم بعواقب الامور تمام ستد تمام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی جعل حبیبه
محمدا خیر العباد والصلوة علی من اختار المدینین البلاد وعلی صادق الفواد وناطق السداد وکثیر الرماد
وصاحب الحماد وسایر الادلة وصحیح الاعجاد وعدد مرایت الاعداد وحروف المدارالی یوم المعاد اما بعد
برادران خداوندان طبع سلیم فهمی نماند کر بعد از فراغ ترجمه کتاب اول خواستم که بدیعه جمن برای تنزه روضه
بینی کر گلشنی است همه بهار و گلخنی است بی خار ریاحین مضامین بدامان جهان فزاهم آورده مشام عزیز ایکه
بای معنی ایشان جان گذارد راه نخواند برد معطر سازد بعد از استمداد وجناب قطب الاوتاد وغوث الاوتاد
صاحب الشریعه والطریقه ولی المفرقه والحقیقه شمس العلوم وبدر النجوم شیخ الشیوخ المتوکل علی الله والفارغ
عما سوی الله روح روحی وفواد جدی یعنی ومرشدنا حضرت شیخ نجیب الدین علی بزغوش قدس الله سره العزیز
کمترین خلایق وابسته بحبال طلایق شیخ محمد بن شیخ بزرگوار شیخ محمد فاروقی بلکرامی خواست که ترجمه کتاب الشافی
شرح وافیه باوجود نوشتن حال که عارض وقت جمعیت دل نبود بعون الهی تمام رسانید و نسخه خلاصة الوافی
احیاء دار المصطفی تصنیف سدید الدین محمود بن الشافعی که بسنه مهدد و ذالحجه بزیارت اماکن
متبرکه موفق و در مدینه منوره قلمی نمودم رسید معلوم شد که ماخذ جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف

شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله و مستخرج کتاب الشفا فی همین است بس بحکم محکم پیروی مستکبر قدس
سره در اکثر مواضع موافق عبارت اصل کتاب مترجم ساخته و تکمله کتاب الشفا فی مدح نقشه مساجد مدینه
منوره ملحق کرده و در رشحی تراجم فواید جلیله مندرج ساخته الکتاب الثانی فی مناقب مسجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم والمنبر الشریف والحجرة الشریفه وغیره و هو مشتمل علی عشرون فصلا کتاب ثانی در ذکر مناقب مسجد
معظم حضرت خاتم الانبیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و منبر عالی رفیع و حجره منیفه و غیران از مقامات شریفه
و این کتاب ثانی مشتمل است بر بیست فصل الفصل الاول فی بناء المسجد الشریف الذی بناه هو الذی بناه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی المدینة عند قدومه المدینة فی السنة الاولی الهجرة فصل اول در بیان احداث بناء
مسجد شریف اول که رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا نمود آن را در مدینه وقت در آمدن او مدینه سنه اول
هجری قبا که مسجد بنوی در زمان آنحضرت چند گز بود که بان مقدار متیسر شود از غیر تعرض بآنکه مدینه اشهر
اسماء این بقعه شریفه و اعرف اعلام این بلده عظیمه است و مدینه در لغته نام هر شهر مجتمعه که در کثرت
و عمارت از حد قریه گذشته باشد و بعضی مصر نرسیده پایان برابر همه قریه و بالاتر از همه مصر و مدینه
و بلد در میان اند بعضی مصر و مدینه را و بعضی تمیز داده اند و این ذوقیه علم لغت است و الا ان مدینه علم مدینه
رسول الله صلی الله علیه وسلم شده چنانچه اکثر مدینه مطلق ذکر کنند همین بلده معظمه مراد اند و اسامی شریفه
بسیار اند و کثرت اسامی دلالت بر وفور اوصاف میکند و صاحب خلاصة الوفا قریب چهل و پنج اسما
بیان کرده که بعضی ازان ماخوذ از قرآن اند و برخی مستنبط از حدیث چنانچه بتفصیل تمامی انها خالی از تطویل
نبود و ذکر فی صحیح البخاری فی باب الهجرة بعد ذکر تاسیس مسجد قبا ثم رکب رسول الله علیه وسلم راحلته
فسار یمشی معه الناس حتی برکت عند مسجد الرسول بالمدینة و هو یصلی فیه یومئذ رجال من المسلمین
در صحیح بخاری در باب هجره بعد ذکر بناء مسجد قبا آورده که بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم براقه قصوی
خود سوار شد و صحابه کرام و مناجاتی عظام همراه آنحضرت تردد می نمودند تا انکه رفته رفته بنشست و حوالی
در مدینه نزد موضعیکه مسجد رسول علیه السلام در انجا اکنون بافته و آن موضع است که در انجا مسلمانان با
تفعل نماز میگذارند و گفتار مرد سهیل غلامین مسلمین فی حجر اسعد بن زرارة فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حین برکت راحلته هذا المنزل ان شاء الله ثم دعا الغلامین فساومهما بالمربد النجاره
مسجدا فقالا بل نهبه لک یا رسول الله فابی ان یقبل منهما هبة حتی اشتراه بعشرة دنانیر و اقام فیه و امر بالقبور
فصار

الکتاب الثانی

فصل اول در بیان احداث بناء مسجد

ابوبکر الصدیق من ماده و بیشتر ابن بقعه مبارکه جای خشک بمودن حوالحق دو یتیم که مسمی بسهل و سهیل
بودند و در کنار اسعد بن زراره انصاری بر درشش می یافتند بود بس الحضرت صلعم و فتیکه ناقه قصوی او
بر در مسجد بنشست فرمود که این است منزل انشاء الله تعالی و از بنشت ناقه فرود آمد بعد ازان ان ع
دو یتیم را طلبید و ان موضع را برای ساختن مسجد از ایشان بقیمت طلب نمود بس گفتند و مبالغه کردند
که بی عوض این قطعه را هبه مینائیم تر ای رسول الله الحضرت هبه بنا ئی قبول نکرد و تا اینکه بده دینار ان موضع را
بخرید و ابوبکر صدیق از مال خود ادا نمود چنانچه واقدی مینویسد این ذکر کرده و در کتاب خلاصة الوفا تالیف سمهودی
سمهودی نور الدین سمهودی آورده که سهل و سهیل پسران عفرا که نام زنی است بود عمل زراعت میکردند
و ابوجهل را در غزوه بدر بکشتند و در روایتی سهیل الخیار گفته که بهاکه زابن حایط خود را ایشان گفتند الحواله
ما بهانی طلبم بلکه انرا میدهیم از برای خدا و موافق امیست الخ مروی شده که ان دو یتیم همچنان بر سول الله صلی الله
علیه وسلم داشتند و بهاما نگرفتند و در روایتی انکه اسعد بن زراره مالک نخلی بود بانشان عوض انموضع داد و در روایتی
انکه در حجر ابو ایوب بودند ابو ایوب انشان را راضی نساخت و الحضرت دانی وجه جمع انکه ان دو یتیم همچنان داشتند
لیکن الحضرت قبول نکرد و حضرت صدیق اکبر حاضر بود که این دو یتیم در حجر ایشان بودند چیزی دادند از نزد خود
بجهة انکه ایشان طلب کنند برای طلب خیر و صلاح یتیم یا انکه بعضی ازان مرید را داخل فرزندان نموده بودند و بعضی دیگر
را در وقت مناداتی کرفته و در حق صدیق رضی الله عنه آن ده دینار را حکمی ازان بود و از ان دیکران در باره
دیگر والله اعلم ثم بناه مسجدا و طفق رسول الله صلعم ینقل معهم اللبن فی بنائه و یقول اللهم ان الاجر اجر
الآخره فارحم الانصار و المهاجرة بعد ازان بنای مسجد نهاد و کرد اسید نفس نفس حق در اکه با قصی از اصحاب
خشت میکشید در بنا و آن و برای تشویق و تسلی اصحاب میفرمود که مادر حذا یا خیر و ابن خیبة ثواب اخره
است بس رحمت بر انصار و مهاجرین و فی الصحیحین ان النبی صلی الله علیه وسلم لما اخذ موضع المسجد کان
فیه نخل و قبور المشرکین و خرب فامر النبی صلی الله علیه وسلم بالنخل فقطع و بالقبور فنبشت و بالخرب فسویت
در صحیح بخاری و مسلم آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و فتیکه موضع مسجد را کندند درانی در خشتهای خود
دیدند مشرکان و خواهها بودند الحضرت علیه السلام امر کرد در خشتان بریدند و قبور را کندند و خرابها
را هموار ساختند و عن حارثة بن زید بن ثابت بنی رسول الله صلی الله علیه وسلم مسجد سبعین فی سبعین
ذراعا و لبن لبنه من قبیح الحجبه و جعله جدارا و جعل سواریه جنب النخل و جعل اوسطه رحبة و بنی تمیم

لزوجته ای سودة وعائشة رواه یحیی بن یحیی از حارثة بن زید بن ثابت روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه بنا
کرد مسجد خود را در طول هفتاد در عرض شصت در عرض و خشت میزدند از موضعی که ان بقعه را تبلیغ الحصی میگویند
از ان خشتها دیوارهای مسجد ساختند وستونهای ویرا از تنه چوب خرما مستقیم نمودند و در میان آن صحن گذاشتند
ودو حجره برای دو زن خویش یعنی سوده و عائشه رضی الله عنهما ساخت صاحب تاریخ گفته که انچه نزد ما راجح
شنیده است که حجره بقسم جنوبی جانب موجره کنانیه نوفلی از دخت است که در انجا چاه رومیدند و زمین ان از
بقیع است که دست چپ برآمده شهر مدینه از راه بقیع عزی و واقع است و قبیکه قطع طرق نموده مزد مسجد
یحیی بن علی بن عبدالله و یا مسجد سیدنا ابراهیم برسد و در یسار آن راهی است که مرور میکند تله خاک
که از ان نومسل کرده میشود محل رفیع که معروف است باو لاد واقفی و جاه ابو ایوب انصاری و در ان باغات است
و در بهادر که از ان در بهادر چاه فرود رفته آیند و همان نوایی نوایی صحیحه است و عن ابن شهاب لم یکن علی
السقف یعنی کثیرا ذا کان المطر سال المسجد طینا اما هو کهیئة العرش رواه ابن ربابه وابن ربابه
از ابن شهاب زهری روایت کرده که بالای سقف مسجد گل بسیار انداخته بودند و در زمین ان تلف
راه شافته وچنان بود که اگر باران می بارید گل سقف مسجد میچکید و میودان مسجد کرد مانند اسلوب عرش
مزخرف کویند در خبر است که چون الخزت بنا مسجد رسید نهال جبرئیل امین از حضرت عزت حکم آورد که عرش بسازد
برطبق عرش موسی کلیم که بلندیرا ان ده ذراع است کرد بنا مسجد عرش و رلغت خانه را میکویند که از ان خانها
حرفا وفی دلائل البیهقی عن عباده ان الانصار جمعوا مالا فاتوا به النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا یا رسول الله ابن
لهذا المسجد و ربه انی متی نصلی تحت هذا الجرید فقال مالی و رفیته عن اخی موسی عرش کعرش موسی
وعن الحسن فی بیان عرش موسی علیه السلام قال کان اذا رفع یده بلغ العرش یعنی السقف رواه البیهقی
در دلایل بیهقی از عبیده بن الصامت آورده که قبایل انصار مالی جمع کرده بنبی صلعم آوردند و
گفتند باین زر که حاضر آورده ایم بنا مسجد از سر نو مرتب و مرهب سازنا کبی زیرا بن مشاجر خرما
نماز گذاریم انحضرت فرمود که مرا از سنت برادرم موسی بیزاریست بلکه عرشیست همچو اهم مثل عرش
موسی و بیهقی از امام حسن بصری در بیان عرش موسی روایت میکند که حسن گفت هرگاه که بلند
میکرد دست خود را بسقف عرش میرسید و در روایتیه مذکوره بحذف مضاف آمده و در دخل المسجد النبی
علیه السلام جعل المسجد ثلثة ابواب باب عاتکة ای جهة الکعبة وباب عن یمین المصلی وهو الباب الشرقی

الشرقی المعروف بباب جبرئیل وباب عن یسارہ وہو باب العرنی المعروف بباب الرحمہ وکانت
القبلۃ حینئذ الی بیت المقدس ثم تحولت القبلۃ الی الکعبۃ اخرجہ ابن ابی الباب الذی کان خلفہ وفتح
باب صدافی جہۃ التمام محمد الفرنی روایت میکند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد خود را سہ دروازہ
کردانید باب اثنی در جانب پایان یعنی طرف کعبہ کہ بسمت جنوب واقع بود والان بموجب تحویل
قبلہ میان روی مصلی افتادہ وباب ثانی دست راست نمازیان در دروازہ کہ والی قیامست
بسمت مشرق آن را باب ال عثمان میگفتند کہ الان معروف بباب جبرئیل است ورسول صلی اللہ
علیہ وسلم ازان در می درآمد وباب ثالث در پشت جب مصلی وان دروازہ کہ واقع بسمت مغرب
بود الحال انرا باب عاتکہ وباب الرحمہ میگویند وقبلہ درین ہنگام اول بسوی بیت المقدس
نماندہ ست سنزدہ یا ہفدہ ماہ بود بعد ازان چون قرآن در شان تحویل قبلہ فرود آمد ہفت روایت
شدہ قبلہ از بیت المقدس بسوی کعبہ انگاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر کرد کہ در دروازہ پایانی
بالا کہ بسمت جنوب واقع بود ویس پشت مصلی حی افتد بنمایند وکردہ شدہ در ہمان جہۃ
کہ مقابل آن بود بسوی شام یعنی طرف شمال واین دو در بفتح باب جبرئیل وباب الرحمہ بحال
خود ماند وقس مافاتہ ووجہ تسمیہ الثانیہ بقدس ووجہ نام نہادن دروازہ کہ بسمت مشرق واقع
شدہ باب جبرئیل ودروازہ دیگر کہ بجانب مغرب بود باب الرحمہ بیشتر کذشتہ ورفتہ کتاب
الاول ووجہ تسمیہ باب الرحمہ بمغرب در آمدن طالب بایان رحمت بتفصیل تمام در آنجا شدہ
ودر تسمیہ بہجہ بجرئیل وجہ تسمیہ باب جبرئیل بمغرب آمدن جبرئیل برای آوردن وحی علیہ السلام
واضح مذکور نشد وکان مسجدہ علیہ السلام مسقفا فی اربعۃ جوانب وما عینہ رحبتہ ای فضاء بین
مسجد رسول علیہ السلام ہر چہار طرف مسقف بود ودر میان مسجد رحبہ بود یعنی صحن کہ میان چہار
دالسمان ہیچ حایل بود ومن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما ہاجر الی المدینہ
وایہود اکثر اہلہا یستقبلون بیت المقدس امرہ اللہ ان یستقبل بیت المقدس رواہ الطبرانی
الی طبرانی از عبید اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ
بمدینہ ہجرت فرمود وہود اکثر دران شہر استقامت میداشتند نماز خود بسمت بیت المقدس
میکزارید پس حق تعالی آنحضرت را امر فرمود کہ سوی بیت المقدس نماز کند قال الحافظ الدمیاطی

ان القبلة كانت في متعالي المسجد فلما حولت القبلة بقي حائط القبلة الاولى لمكان اهل الصفة والصفة
فلذا كانت في موخر المسجد وهي التي الى الان حافظ وهي كيفية كه در اوايل حال قبله مسجد در جانب
مقابل بود پس وقت يكه گردانيده شد قبله ديوار قبله گذشتين حال خود داشت تذكر مكان اهل
صفه شود قاضي عياض الصفة ميگويد كه صفه بيم صادم بلند و مشرف بنام مكانيان است كه در
پايان مسجد واقع بود و زير سايه آن مسكينان ارام ميگرفتند و فقراي اصحاب كه از غربا و مقيل و آهل
ميال جريده بدانجا مي افتادند بودند و نسبت بآن مكان اين مكان را اصحاب صفه ميگويند
قال ابن النجار ابن محمد بن مسلمة لما وجد حائط جاز لقبلة فجعله في المسجد بين سارتين فجعل الناس
يصلون ذلك وكان معاذ بن جبل يقوم عليه وكان يجعل حبلا بين سارتين ثم يعلق الله
فناد على الجبل وجمع العشرين او اكثر فجعل عليهم صفا من الله فاذا فيها كلون اي اهل الصفة
فراهم اضياف الاسلام كذا في صحيح البخاري بروايه صحيح بخاري ابن نجار آورده كه محمد بن مسلمه را
چون مال و متاع بسيار نبود خرشه خود را جمع آورد و ميان دو ستون مسجد بي اوفتد و زيران اهل
صفه فراهم آمده تناول ميكرد بس ذكر مرد ان ابن علل ميكرد معاذ بن جبل بر انكار مطالب
بي خود و بر سبيل ميان دو ستون بي اوفتد و قريب مشت نقر بلكه زياده جمع كرده خرشه را
بعصاي خود بر سر ايشان بي اصابه افشاند و عن الخليل بن عبد الله عن رجل من الانصار
انه لما حولت القبلة الى الكعبة اقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتا على رواية المسجد تتجدد
القبلة فاتاه جبريل وقال ضع القبلة وانت تنظر الى الكعبة ثم قال ميسرة بيده هكذا فاناط
كل جبال تهامة وجبر الكعبة فوضع القبلة وهو ينظر الى الكعبة الا مجون دون نظره شيء قال
جبريل هكذا فاعاد الجبال وجبرها على حالها وصارت قبلته الى الميزاب اي ميزاب الكعبة
خليل بن عبد الله از مردي انصاري روايت ميكند كه چون نخويل مخوده مانند قبله سوي كعبه
رسول الله صلعم جمعي را جز كوشتهاي مسجد گذاشته كه تا تعيين و تبديل قبله نماند پس
جبريل عليه السلام فرود آمد و گفت كه اي رسول خدا وضع قبله كن در حاليكه متوجه
بيت بودي حال كعبه ميان نظر وي حايل نماند جبريل عليه السلام اشاره بدست كنان گفت
كه تا اين طور وضع قبله نماز كن و در كوهها و غيره جاهاي را كه از ميان برخيزد و كعبه بود اندازان

بعد ازان کوه وغیره بحال خود نماز آمدند و مقرر شد قبله انحضرت بسوی میراب کفته و بنا مسجد بنوی در موضعی
که الآن است برای العین بر سمت قبله میراب درست کرده اینده شد لفت و عن ابی هریره رضی الله عنه قال
کان مصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی صلی فیه الناس الی الشام فی مسجد ان تبع موضع السطوان
الذی خلف ظهرک ثم تمشی الی الشام حتی اذا کنت بمنبی باب ال عثمان کانت قبلته ذلک الموضع رواه
ابن زباله وقره المطری یقول حتی اذا کنت محاذیا باب ال عثمان المعروف الیوم بباب جبریل والباب علی
منکبک الایمن وانت فی بحی المسجد کانت قبلته ذلک الموضع انتهی ابن زباله از ابی هریره بم روایه
میکند که جای نماز و مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم در مسجد بنوی و قبله که بسمت شام یعنی بیت المقدس
باموران نماز میکنارد موضعی بود که از پشت ستون قرمه داده بسوی شام روانه شوی چون برابر باب
ال عثمان برسی قبله او همین موضع است و مطرزی بتفسیر این قول بدین وجه کرده که چون برابر باب ال
عثمان که امروز بباب جبریل معروف است ماچی واستاده شوی و دروازه مجبریل که بسمت مشرق واقع
است بکتف راست بکذاری و تو در بحی مسجد استاده باشی پس تحقیق دریں وقت دران مکان موضع
قبله پیغمبر علیه السلام را یافته باشی و اسطوان التوبه معروفه باسطوانه عایشه صلی الله علیها رسول الله المکنونه بضمه
عضرفه و عند تحویل القبله تقدم الی مصلاه الکائن فی جدار القبله ولذا سماه ابن النجار باسطوان النبی صلی الله
علیه وسلم و اسطوان قرمه که بسمت جنوبست معروف باستون عایشه است که بحکم کعبه واقع شده بود
وقت نوحهم بسمت بیت المقدس پس ثبت شد بافتاد الحال مقابل وجه وجهه افتاده رسول الله صلی الله
علیه وسلم استاده نماز مفروضه بعد تحویل قبله مدت چهار ده یا هفده روز بسوی ان ستون یعنی خلف اسطوان
عایشه کذارده بعد ازان همیشه رفت بسوی مصلای خود که بدیوار قبلی مسجد واقع بود برابر همچنین چند روز
موضع اقامة انحضرت خلف اسطوان عایشه بود ابن نجار نسبت باسطوان کرده نام ان اسطوان
النبی صلی فیها و المصلی الشریف الذی استقر علیه الامر بعد تحویل القبله هو بعد الاسطوانة
الخامسة التی هی علم مصلی الشریف و جای نماز کذاردن انحضرت که بعد از تحویل قبله بران مقرر شد
ان مکان سعادت نشان نزدیک ستون مخلقه ست که علامت مصلای شریف است روی ابن
زباله ان فی المسجد صلی الله علیه وسلم کان ثلث اساطین علی یمین المصلی وثلث اساطین عن
یساره فاسطوان التوبه هی الرابعة من المغرب فی الشرق کانت موضع الجدار وکان جدار المغرب

فی متن الاستواء الرابعة بین المنبر والمقصورة ابن زیاده روایه میکند که میان مسجد رسول الله صلعم سه
ستون راستا منبر و سه چوب منبر بود بس ستون توبه چهارم است از منبر و افع بسمت مشرق و موضع
دیوار بود در روایت بسمت مغرب در موضع چهارم ستون از منبر جانب مغرب بود و اتفقوا علی انه لم یکن المسجد
رسول الله صلی الله علیه وسلم محراب فی عهد رسول الله ولا فی عهد الخلفاء بعده حتی اتخذه عمر بن عبد العزیز
عامل الولید فی عمارة مسجد النبی صلی الله علیه وسلم سنة ثمان وثمانین من الهجرة اهل سیر و تواریخ اتفاق
میدارند که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مسجد منوره را علامت محراب که در بن زمانه در مساجد
متعارف است نبود همچنین در خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیز سورت احداث نیافته
یا اکثر در سنه هشتاد و هشت هجریه عمر بن عبد العزیز و شکیه عامل مدینه از جانب ولید بن عبد الملک گشت
در غیر مسجد منوره احداث نمود الفصل الثانی فی بناء مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثانیا عند مقدمه
من خیبر فی السنة الهجریه فصل دوم در بیان بنا و مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بار دوم وقت
تشریف آوردن او از غزوه خیبر در سنه هفت هجری عن جعفر بن محمد عن ابیه عامة المسلمون قالوا بنا
رسول الله لو ربذ فی المسجد ففعل فبنی بالذکر واللبن وهی لبنات محلقات وکانوا رفعوا الاساسه
قریبا من ثلثة اذرع بالحجارة وجعلوا خطوط مما علی القبلة الی موخره مائیه وباع وکذا فی الوفاء فکان
ع فکار واه ردین فی کتابه زین در کتاب خود از امام جعفر صادق و او از پدر خود محمد باقر روایت
میکند و فتیکه مسلمین زیاده شدند بخدمت آنحضرت عرض نمودند یا رسول الله امید داریم که درین مسجد
توسیع نموده شود آنحضرت للمتمس ایشان مرخص باجانب ساحته بنا و وسیع نمودند بخشتهای
زرد ماده و اساس مسجد ترتیب سه ذرع از سنگها پر افراشته بودند و گردانیدند دخول مسجد از
مکان قبلیه تا بالا نقش صدر حجره و همین قدر در عرض بس مسجد منوره مربع گردید و عن ابی الملیح
عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لصاحب الدعوة التی زندت فی مسجد المدینة و
کان من الانصار ملکت بها بیت فی الجنة فقال الدجاج وعثمان فقال لقد کانت عشرة الاف درهم
ثم جاء عثمان الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اشتریت بقعة الی بقعة منها من
الانصار بکذا فاشتراها ومضیت فی الجنة فوضع النبی صلی الله علیه وسلم لبنة ثم دعا ابا بکر فوضع
لبنة ثم دعا عمر فوضع لبنة ثم دعا عثمان فوضع لبنة ثم دعا علیا فوضع لبنة ثم قال الناس سعوا

فصل دوم در بنای مسجد بار دوم

قال الناسی صحیح غریب مشهور رواه الطبرانی فی طبرانی از ابی الملیح واو از پدر خود روایت میکند که رسول الله صلی
الله علیه وسلم هر صباح بقبور شهدا میرفت زیارت کرده میفرمود السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و ابوبکر
و عمر و عثمان همچنین میکردند رواه ابن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة
و رواه ابن ابی شیبة ایضا عن وکیع عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه نحوه و رواه ابن ماجة
عن ابی بکر بن ابی شیبة عن وکیع و ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت
مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان
ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی
صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم
قال الله المستعان ثم قال البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن وکیع
و رواه ابن ماجة ایضا عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة و وکیع عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان
رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم
فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة
فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی
صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر
بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره
بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله
علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له
و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال
الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن
الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان
المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته
بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی
الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم
قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی
تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من
ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن
عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی
الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه
فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم
او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان
رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه
وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره
بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما
قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة
عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته
بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی
الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه
وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة
عن وکیع عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی
حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا
ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه
وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره
بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش
عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة
فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال
النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه
وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه
فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم
او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان
رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه
وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره
بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما
قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة
عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته
بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی
الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه
وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة
عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم
فی حائط من حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة
فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله
علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له
و بشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال
الله المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن وکیع و ابی معاویة
عن الاعمش عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من
حیطان المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر
فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال
النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم
فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره
بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله
المستعان البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش
عن ابی صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان
المدینة فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته
بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی
الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله
ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة علی
بلوی تصیبه فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان
البلاء من ورائکم او کما قال رواه ابن ماجة عن ابی بکر بن ابی شیبة عن ابی معاویة عن الاعمش عن ابی
صالح عن عثمان رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة
فجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا ابوبکر فاخبرته بما قال
النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم قال الله المستعان ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله
علیه وسلم ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر فاخبرته بما قال النبی صلی الله علیه وسلم فحمد الله ثم

اکرم در حالیکه خشتهای سیاه از سقف حجاسیه مبارک بر زمین افتاده است گمان بردم که با خشتها بر آنجا
کرایی کرده است عرض کردم که یا رسول الله این را بمن کنار آنحضرت فرمود ای ابو هریره خشتها را دیگر بگیر
زیرا چه مطلوب بیت راحتی مکرارام آخرتی موافق قدس سره میگوید که قصه استقبال ابی هریره رضی الله
عنه در سماوه و بعضی احوال زیرا چه اسلام ابو هریره بعد از بنا و اول در سال هفتم هجریست و در فتح الباری
عن عمرو بن العاص انه قال کنا عمل لبنة لبنة و عمار لبنین لبنین فراه النبی صلی الله علیه وسلم فجعل ینفض التراب
عنه و یقول ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و رواه احمد و هذا ایضا فی البخاری
الثانی لان الاسلام عمرو بن العاص کان فی السنة الخامسة الهجریة در مراح آمده که ویح کلمه ایست که در وقت
مدح در حق ایشان گفته میشود و در جوابی مبالغه مکرر کرده میشود پس میگویند ویح بیشکون و اصل
گفتن این کلمه آنست که مرد تنهای را دعای ویح ویحا می بندد یعنی استعمال کنی و در تعلیق روایات ویح مروی است
و آن کلمه رحمت است و بعضی در صحیح بخاری بجیم ترجمه کرده اند اینکه در صحیح بخاری بروایت امام احمد از عمرو بن عاص
آورده که کنت عمرو بن عاص یا یاران یک یک خشت در بنای مسجد می برداشتم و عمار بن یاسر دو دو
خشت می برداشت بجضرت صلی الله علیه وسلم او را دیده از بدن عمار خاک افشاندن گرفت و
میفرمود وی ترا ای عمار خواهد کشت او را کرده باغی گر عمار ایشان را خواهد طلبید بسوی بهشت گر غیب
مطلع ایشان خواهد بود و خواهند طلبید سنگ بایشان طرف دیگر عمار را بسوی آتش دوزخ گر غیب باطنان دعا علیا
است نظر بحرص و عمل و فساد گر انکه در ایجا حذا الله تعالی خطا و اجتهادیه را بخشیده باشد زیرا چه همگان
همه صحابه در صدد بهشت موعود کرده است که بموجب وعده صادق خود گر هر گز تخلف دران جایز نیست
بصدق الله یه و کلا وعد الله الحسنی یعنی همه صحابه را وعده نکویی کردم هیچ نکویی زیاده بر این نیست
گر عفو تقصیرات و زلات ایشان نموده در بهشت بر بن استقراری بحث و ذلک فضل الله یوتیه من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم اگر کسی گوید که حق تعالی حقوق خود مثل صلوه و زکوة گر صوم و حج خواهد
بخشید و حقوق عباد بدون مرا عی ذی حق نخواهد امر زید میگوییم گر حق تعالی وقت رحلت هر یکی از صحابه
خالی از بغض و کینه قبض روح ساخته بدلیل قول وی سبحانه و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا
علی سرر متقابلین و حضرت مرتضی رضی الله عنه گر طلحه و زبیر رفته باشند بلکه گر ایشان هم وامن
عصمت ایشان از دین خلاصه بلوث نکشته زیرا چه سر دفتر محاربان ایشان ظاهر است رضی الله عنهم

رضي الله عنه والله اعلم بالصواب وابن قصه بر دالشق هشتاد ذرع ومن عاص بزر در بنا دنائی صورت
وقوع يافت بزيارت ايشان رفتم ومن عاص در سنه بيست هجريه بود وروى ابن زباله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
زاد في المسجد من المشرق والمغرب دون القبلة فترك رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسجد من القبلة في
تلك الجهة على حاله اول وزاد من ناحية المشرق الى الاسطوان التي دون المربعة التي عند القبر ومن المغرب
الى الاسطوان التي على المربعة وانما كان من شرقي المحراب اساطين ومن غربيه اربع اساطين وجداره كان
في الحائط من الجهتين وقد ذرع من جدار الحائط على الحجرة المربعة الى اسطوان الحائط من الشرق والمغرب فكان بحذاء
ذراع وقد كان في جدار القبلة بحذاء الاسطوانة الخامسة المربعة التي كان الصقها مرتفعا من على البلاط زيادة
احدى عشر اصبعا من سقف المسجد الى السقف وذهب في الحريق الثاني المسجد فقد كان بالامة لاجاذب بقاع المسجد
النبوي من جهة المغرب تم كتب هناك هذا نهاية المسجد النبوي كما نقل ابن زباله روايت ميكند كه
رسول صلى الله عليه وسلم در مسجد خود از سمت مشرق ومغرب زياده كرد ومسجد بقبله كه بطرف جنوب بود افزود
مسجد خود در رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجد را از سمت كعبه دو بيست ساعى قديم بحد كنونى ان بكذاشت وزياده
ساخت از طرف شرق تا ستونيكه نزديك مربع بود كه قريب قبر شريف است وزياده نمود از طرف مغرب تا ستونيكه
قريب مربع است وبدر سنتيكه مشرقى مقبر چهار ستون بود ودر ديوار ان ايضا چهار ستون ودر ديوار او از در ذوالف
مذكور بين دو ستون هيجم بود وبدر سنتيكه پيايش خوده سنك از ديوار يكه مجاريست بر حجره شريفه تا ستون هيجم
از مغرب بسمت مغرب پس بود مسافت مقدار صد وبدر سنتيكه بود در ديوار قبله كه مقابل ستون هيجم مربعه
است يعنى انكه بامتحان ان ستون مربع بود بسمت غربى مسجد نقش وعلامت كه ظاهر بود از سقف مسجد تا
بالاتين آن كه در انقش دويم كه مسجد افتاده نايل كرديد واين طراز مذكور علامت بود وعمران خبر از انكه نهايت
مسجد نبوى از طرف مغرب بود چون جدار نوحتى مارد وم علامت مذكور برخت ودر انجا نوشته شد كه اين نهايت مسجد
نبويست است وجدار ابن نوشته الحال موجود است واما حد المسجد الذى كان فى اول عهد رسول الله عليه وسلم من
جهة القبلة فوقف المرغاى الرحام الذى وضع المنبر وسطه وكان ثلثة اذرع فى قبلة المنبر وثلثة اذرع فى غربيه ومن
شرقيه مثل ذلك وهذا الرخام موجود اليوم تحت الحصباء والتراب الذى كانوا نقلوه فى المسجد والباقى من جهة
الشام فحذاء انتهاء باب النساء من المشرق وحذاء انتهاء باب الرحمة من المغرب والباقى من المشرق الى المغرب
من حجرة النبى صلى الله عليه وسلم الى الاسطوانة المربعة الموتيه الخامسة من المنبر اما مسجد صدر كه در اخر عهد رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم بود از طرف قبلہ یعنی جنوب پس کنار ہای مرمر است یعنی سنگ رخامہ کہ منبر و میان ان نہاد کنند و بود ان سنگ کہ در بعد قبلہ منبر یعنی پس آن و شش گز بجانب مغرب و پنجہ یمن پس بسمت مشرق و این رخامہ کہ در میان ان منبر نہاد ہ اند امروز زیر فرش سنگ مرمر نہاد ہ خاک کہ در مسجد میکشند از بند نہ موجود است

امامہ آن از جانب شام یعنی شمال پس مقابل تمامی باب النساء است کہ در سمت مشرق واقع است و مقابل تمامی باب المجیدیہ است کہ در سمت مغرب واقع است و امامہ مسجد از مشرق تا مغرب پس از روضہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تا ستون مرمر عبارت است کہ پنج است از منبر و اما المصلی الشریف النبوی الذی استقر علیہ الامر فہو الان

کما کان عند الاسطوانۃ المحاذیۃ التی تلی علی المصلی الشریف والجذع الذی کان یتکیء علیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقت الخطبۃ کان الملک الا سطوانۃ عن یمین یصلیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا صقا بجدار المسجد القبلی فی موضع کرسی الصحنۃ الذی یوضع عن یمین الامام المصلی فی مقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم وکان صندوق المصحف یوضع عند المصلی الشریف قدیما اما مصلی شریف کہ اکنون ہست بر جای نماز گذاردن مؤذن کردہ پس الان کما کان نزد ستون مرمر است کہ استادہ است بر جای نماز شریف ستون حنانہ کہ آنحضرت وقت خطبہ بران تکیہ میکرد پس این خلیفہ بود دست راست مصلای رسول علیہ السلام متصل بدیوار

مکہ سمت عمل مسجد است در جای کہ منبر شیخ کہ بر است امام نماز گذارندہ در مقام پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نہادہ میشود و بیشتر صندوق مصحف نزد مصلای شریف نہادہ میرسند و این صندوق مصحفی است کہ بجای بن یوسف در مدینہ فرستادہ بود کذا فی الخلاصۃ قال مالک احب مواضع النفل فی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موضع مصلاہ حنیف العمود المحاذی وسمہ ابن دہب بقولہ لما انا فلتہ موضع مصلاہ ولما الفریضۃ فاول الصفوف قال مالک بن انس میگوید بہترین مواضع برای نماز نفل گذاردن در مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جای مصلای شریف است و ادای مزین جای نماز فریضہ صف اول است در میان مسجد پر جا کہ اتفاق افتد

و ذکر فی العتبیۃ لیس العمود المحاذی قبلۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بل قبلۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہو خلف وقبلۃ الامام المعیقبی المسجد ای جدد المحراب بالجدار القبلی در تحسینیہ قول مالک مذکور است کہ ستون مرمر قبلہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر ابر قبلہ امامی است کہ نماز گذارد در مسجد یعنی بر ابر محرابیکہ در دیوار قبلہ است و کم یکن لمسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم محراب فی عہد النبی ولا فی عہد الخلفاء حتی احدث عمر بن عبد العزیز عامل الولید فی عمارۃ الولید واختلفوا فی امر القبلۃ فجعل المحراب حذو قبلۃ النبی

النبي صلى الله عليه وسلم حجرتين زادتي المسجد من جهة القبلة و در زمان رسول عليه السلام در مسجد سه در بود صلى الله عليه وسلم يكي
بود در نه در وقت خلفاء راشدين رضي الله عنهم اجمعين بود تا بنكه ساحت محراب را عمر بن عبد العزيز كرد و اين محراب
وليد بن عبد الملك عامل مدينه بود در تعمير خود و فيكه از جانب قبله مسجد را زياده كرد و در اين وقت اينجا نشانده محراب

را مقابل قبيله دكر صلى الله عليه وسلم ساحت و قال محمد يحيى وحدثنا ورقاء عن ابن ابي نجيح عن مجاهد ان الذين كان في عهده
صلى الله عليه وسلم و ما بين الجدار القبلة الى يومنا هذا المحل محتسبين جرا لا عكوزا و نحوها و زيادة من مراحات النبي
زيدت بعد النبي صلى الله عليه وسلم محمد بن يحيى كفته مساحت انجكه در ميان مسجد يكه در عهد رسول عليه السلام بود
ميان ديوار قبله كه امروز دران محراب است بيست و چهار كز بود و ميانجا بيش يا كم و اين زيادتي از قبل
مسلم زياده نهاده است كه عهد پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدين اندازه است و يعني الامام المصلي الشريف بالحوض المتخانه
من ارض مقدم المسجد كان نزل اليه بدرجة الارتفاع ارض مقدم المسجد عند اصعد قدر ذراع فكانت الاكتاف
ما يفرش به المسجد من الحصاء على طول الساس و كان عرض هذا الحوض ذراعا و نصفا ثم خفض ارض المسجد
في سلطنة الاشرف قايتباي بتولي الخازندار الشمس بن زمن يحيى بساوي ارض الحوض كسير تبع ما بين وفاته
فما تكن مع المتولي الحوض المذكور يشير الى الشريف ان في تخريبي في الصلاة فيمنعني ان اتحرى الطرف الغربي
للحوض و الاكان المصلي الشريف على عينه فان ما بين محل المرء الاصلي و بين الطرف المذكور اربعة عشر ذراعا و
شبر و بجاني عمار شريف راجوض موسوم ساحتيز براي بيت بودن او زمين مسجد تا بنكه فرو دارده
ميشود بسوي ان بنكدر مرتب بلند ترين موقع مسجد از زمين مصلاء شريف مقدار دو كز و يا عيف اينرو
بوده بودن سنك در بنا كه بان فرش مسجد و جهة ميشود و بين طول بدت و عرض اين حوض بنكيم دو عدد بود
بوده ايران تمغش بن زمن متولي عمارت مدينه سنة ٨٩٨ اصعد و استناد و عمت عمر در سلطنة الشريف
قانصوه غام زمين مسجد را ست مساحت تا بنكه بن مسجد برابر حوض كرديد ليكن متولي مذكور حوض را كه بجاي محراب
الحرمت بود از جانب مشرق قدري زياده كرده ساحت بيش كسيكه مجاور مصلاي شريف خانه كماهو باشد
كه مايل طرف مغرب حوض استاده نحو دكز مصلاي شريف دست راست وي خواهد ماند زيرا چه در ميان طرف
غربي مذكور مساحت چهار ده در عدد بكز است و هذا مطابق لما كان بيهما في الزمن القديم فقد قال ابن زبالة
و ابو غسان و هما من المتقدمين ان ما بين الحجرة الشريفة حين مقام النبي صلى الله عليه وسلم تماميه و ثلثون ذراعا
و ما بين مقام النبي صلى الله عليه وسلم و بين المنبر الشريف اربعة عشر ذراعا و شبر و هذا اصرح من المجيئين للوضع

٩ بحجرة

٨ محل مصلاء شريف در ميان

الذي طرف الحوض الذي لي المنبر وهو الطرف الغربي فعلم ان الزيادة وقعت فيه بسبب ما ذكر من مطابق
السبب مراجعة در ميان سايبان در ميان ان هر دو فرق مشهور بود زيرا كه ابن زباده و ابو عثمان كه ازمتقدمين
اند ميكويند كه فرق ميان حجره شريفه وجاي نماز گذاردن نبي صلعم مقصوره شريف سي وشش در عرصات و
در ميان مقصوره شريف و منبر نبوي صلى الله عليه وسلم چهارده در عرض ميكويد است وچون امتحان كني و
پيمانها بپيماي از در دوطاق مذكور مقصوره شريف در دست نبي افتد مذكور كنارهٔ حوض كه متصل منبر است
وان كناره حوض واقع طرف غربي است بس يقين مقام مسند كه زيادتي دران عرض كه عبارت از مقصوره شريف
است بجانب شرقي واقع گرديده وقال ابو عثمان درميان منبر و القبر اي حوار القبر الشريف ثلثة وعشرون
ذراعا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي و منبري روضة من رياض الجنة وبيتي ابن عبر الحوض المذكور
بالروضة الصغيرة وقال ان الامام يصلي بالروضة الصغيرة التي جهتها صدوق المعنى ابو عثمان ميكويد
كه ميزده ذراع ميان منبر و قبر يعني ديوار قبر شريف سته وپنجاه گز بزراع اكمل حضرت صلى الله عليه وسلم و مزور كه بيانه
خانه من و منبر من كلمتيست آنكه گفتهاند ما بين بيتي و بين حجرتي حوض مذكور را بر روضه صغيره نام نهاد و گفت
ابن عمر مقدار سيكه امام نماز چيقدر ادا دو در روضه صغيره كه در پهلوان مسجد واقع است الفصل الثالث

فصل سيوم در ذكر منبر شريف

في منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم والحوض والمقابر فصل سيوم در بيان منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وستون
عناوين صنع المنبر ما قوم او ميكون في السنة الثامنة الهجرة بساخت منبر را ما قوم نام كه براي فرمايش نباد
كعبه كرده بود يا ميكون در سال هشتم الجر بزرگ كويد كه نسبت صناعة منبر به ميكون الشبه اقوال بصواب
است وقولي انكه صباح نام غلام عباس رضي الله عنه ابن تقديم رسانيده وبعضي كويند كه نام غلام كلاب بود
قولي انكه صباح منبر ميساخت نام غلام رومي از انصار بود في صحيح البخاري كان مسجد النبي صلى الله عليه وسلم مسقوفا على
جذوع من نخل فكان اذا خطب يقوم الى جذع منها فلما صنع المنبر فكان عليه فسمعنا ذلك الجذع صوتا
كصوت العشار در صحيح بخاري آورده كه سقف مسجد پيغمبر صلى الله عليه وسلم برستونها خرما بود چون خطبه ميخواند
بسوي ستوني كه نزديك ترستونها بمسجد ايستاده ميشد چون براي خطبه بر صلى الله عليه وسلم منبر ساخته
شد قيام آنحضرت بران منبر آورديم وشنيديم كه ستون را مانند آواز بارهٔ ماده شتر ناقه كه وقت بار كردن ميكنند
يا مانند ناقهاي كه بار دارد و في مسند الدارمي عن بريدة رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خطب
فاطال القيام استند فجيء بودعل ورد المدينة فقال لو اعلم ان محمد الجهني بني شيئي يرفق به لصنعت

من الصحابة وآخر جه اهل العلم قاضی عباس گفته که حدیث ناله ستون مشهور است و خبر او بتواتر رسیده روایت کرده اند آن را زیاده از سی صحابه و راویان اهل صحیح که نقص ان در راویان مذکر نیست بطرق متعدده این روایت این حدیث نموده اند قال المطرکان هذا الحدیث عن سهل المصلی الشریف الامام المسجد النبوی

فی موضع کرسی الشمعة المنبی الذی توضع عن یمین الامام المصلی فی مقام النبی صلی الله علیه وسلم مطری گفته که محل جنع بحانه دست راست امام نماز گذارنده در مقام نبی علیه السلام نهاده میشود و ذکر فی الصحیحین ان النبی صلی الله علیه وسلم وابو بکر و عمر فجر فوا در تحقیق مذکور است که چون صلی الله علیه وسلم وابو بکر و عمر رضی الله عنهما آمدند و جمع بحانه از حجاز بر کنده بودند فقال الدارمی فاخبر ان بجفر کوبیده شد فقیل دفن فی موضعه و قیل بساباط فی صحیح الدار می عن انس رضی الله عنه نصع له منبر اودر رمان و یقصد علی الغالبة وفی صحیح المسلم هذه ثلثة درجات فاطاق علی المجلس درجته وفی صحیح البخاری قاعد وابا المنبر فاخذ النبی صلی الله علیه وسلم فوضعه حیث تردن اسفی عبد الرحمن واین گفته که تحقیق موضع که بیان کرده ی کنند و دفن ثابت پر در موضع دفن ان اختلاف است بعضی میگویند راست جنب منبر عربی یعنی طرف غربی و دیگر انکه در جهة شرقی منبر در جنب ان و در صحیح وارد است از انس رضی الله عنه اورده که ساعته سند برای انحضرت منبر که مران را روز نهاده بود و بر سوم نشست و در صحیح مسلم در باب بیان منبر اورده که همین سه درجه که در مسجد مشاهده میشود بس اطلاق درجه بر مجلس کرده و سوای مجلس دیگر درجه بود و در صحیح بخاری آمده که بس بیاورند منبر را و انحضرت صلی الله علیه وسلم از ان بر داشته در جائیکه میبینید بها انفقوا علی انه و منبر فی الفضاء علی حجر رخام فی جانبه من الشرق الی المغرب و رمان منقوشان فی الحجر فیها عمودان للمنبر و کان یا علی العمودین رمانتان و کان العمودین محکمین بار صاص فی تلک الموضعین اتفاق میدارند همه راویان در انیکه انحضرت علیه السلام بها منبر را در جانب قبله بر سنگ سخت که در ان رخام از دو طرف یعنی مشرق که دست راست مخلیب میرافتد و طرف مغرب که دست چپ میرافتد دو رانع بودند که بشکافته و کاوده شده بودند در ان سنگ و در ان هر دو سوراخ دو پایه منبر در اورده بار زر مستحکم کرده بودند و مکمل و گذاشته بالای هر دو پایه ستون آن برآورده ساخته بودند و مسمی این انجار ارخام الذی کان علیه المنبر و که للمنبر قاعده منبر را و عقد او مسماه ابن حجر حوضا تکون الحجر حوضا گاه حوض و قال ار قاعده منبر و تقعف و این بار رخام مذکور را که بالای ان منبر نهاده شده مسمی بامذکر ساخته زیرا که حجر و که در لغت صحیح است جوزه آمده چه سنگ مذکور بقدر یکه جهت جلیسکرده اند مسطح زمین مسجد بلند بوده همین سنگ را این حجر حوض خوانده زیرا که این سنگ مانند حوض از

مطلب اثبات مقصد بحدیث ابو سعید رضی الله عنه که جانب راست در جانب زبان در گرفتن شیطان است که دون راست ام

حوض از میان خالی بود و آب از اطراف این بیستند بود و گفت که منبری بسیار نام کرد بقدر رکعتی و جب بود و قال ابن
زباله طول منبر النبی صلی الله علیه وسلم ای ارتفاعه ذراعان فی السماء و عرضه ای عرض المقعد ذراع و عرض
درجتیه شبران و گمان کنی درجه منبر ابن زباله میگوید که طول منبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی بلندی ان مقدار
دو ذراعست عرض و بجانب نشستن ان یک ذراع و عرض او درجه اش دو و جب و درجه دوم عرض یک و جب
عبد الغنی قال ابن زباله الرخام الذی علیه المنبر الشریف ثلثة اذرع فی قبلة المنبر و من عن یمینه مثل ذلک و ما بین المنبر
الشریف و المصلی الشریف اربعة عشر ذراعا و شبرا و ما بین المصلی الشریف و الحجرة الشریفة ثمانیة و ثلثون
ذراعا و ما بین المنبر الشریف و الحجرة الشریفة ثلث و خمسون ذراعا ابن زباله میگوید رخامیکه بران منبر شریف
راضب کرده اند سه گز در جانب قبله منبر است یعنی طرف جنوب و همین مقدار بجانب عن یمینه است یعنی جانب
مغرب و همین قدر بسمت شرقی که دست راست چون قبله رو باشد و مقدار مسافت در میان منبر شریف و مصلای مبارک
چهارده ذراع و یک و جب و میان مصلای شریف و حجره شریفه که مرقد مقدس انحضرت است سی و شش ذراع
و در میان منبر و حجره و جب بجاه و شش ذراع ابن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و عن ابی زباد ابن النبی صلی الله علیه وسلم کان یجلس
علی المجلس و یضع رجله علی الدرجة السفلی و فی ابوبکر قام علی الدرجة الثانیة فلما ولی عمر قام علی الدرجة
السفلی فلما ولی عمر قام علی الدرجة السفلی و وضع رجله علی الدرجة التی اقعده فلما ولی عثمان فعل ذلک ست سنین
من خلافته ثم علا الی موضع النبی صلی الله علیه وسلم رواه ابن سعد عن ابی هریره رضی الله عنه روایت میکند که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که میان حجره و منبر من کاشیه است از کاشتهای بهشت و منبر من بر حوض من مشرف و مطل است
و منبر من بر حوض منست مقصود از این حدیث مذکور این است که اطلاق حوض بر رخام الحدیث شریف مستفاد
میشود و از ابی زیاد حدیث بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر مجلس منبر مینشست بالای دو درجه دوم درجه نخست و
چون بجهاد برابر درجه دوم چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه گردید او نیز مجلس رسول صلی الله علیه وسلم را
گرفته بر درجه دوم قیام مینمود و وقت نشستن هر دو پا را بر درجه دوم بر درجه اولی یعنی زیرینه اول میگذاشت
و در درجه دوم می نشست چون عمر رضی الله عنه امیر المؤمنین شد او نیز مجلس و مقام ابوبکر صدیق رضی الله عنه را
گرفته بر درجه اولی یعنی زیرینه اول قیام مینمود چون می نشست پاهای خود را بر زمین می نهاد و بدرجه اول می نشست
پس بر گاه که عثمان رضی الله عنه ولی امر خلافت گردید تا شش سال از ایام خلافت خود موافق سنه عمر رضی الله عنه

رحمه الله علیه میرسید میخواهم که این منبر را عاریتی بخود دهد زیرا که این منبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین بوده
بسیار هم در روایات زوائد زیاد دیده ام انکار کرده که چرا منبر رسول صلی الله علیه وسلم را چوب کرده اند
است و چوب سیکی میباشد زود شکسته و استوار کرده شده با این چوبهای پوسیده و شکسته از اینها زود تر و بهتر کرده میشود
میل دارید و اگر هم باشنده نتوانید پس مجدد خلیفه بدین نصیحت تمام از زبان راضیه برگردیده و گفت طول المنبر فی السماء
ای ارتفاعه عشرة اذرع فصار فی الارض ستة اذرع وقال ابن النجار ستة
اذرع بها ضافه عشرة الذکت الیه وعلی المنبر عشرة اذرع بذراع الکرباس بعد از زمانی دولی معاویه چهار درعه بود و در زمانی
کن در زمین شش درعه و این بکار میکرد ستار استاده چوبزه و خام و دراز شش هفت درعه و این بکار میکرد
میشود و قال المطر رحمه الله یعقوب ابن ابی یکر بن ابو الدر المجاور بن خان لنجو کرد انشا با الله و گان
جمیع الاول علی بدیه ان المنبر الکریم زاده معاویة بهاءت علی طول الزمان و لان الجهل خلفاء بنی العباس
جدده مطر رحمه الله یعقوب بسرای مکرم راشی مسجد و بعد ای بکر از اولاد محاهرین و حریق اول بحصود
او شده اینکه منبر یکبار اضافه زیاده ساخته بود سبب طول و زمان یعقاد بعضی خلفاء عباسیه آن را از
سر نو ساخته و ذکر فی الطراز الذی جعل علی المنبر المبهر منبر النبی صلی الله علیه وسلم ثمانیة درجات
الی وصة بدجل الناس منها ایدیهم ثمانیون المنبر المتوکل و بنی کون بده وقال ابن بیبرس و یعقوبی بعود
الله بنو سلیس و مقعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فارة من اعلاه قد طبق علیه نوح من الابنوس غیر متصل
به من القعود علیه حدید حل الناس ایدیهم المتبرک اصلی در طراز مذکور است بده رسیکه بعضی خلفاء
عباسیه کرد اینهم بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم منبر ساخته علاوه خود بالای منبر طرف روضه طاقی نهاده ذکر کرده
ازان راه وسط منبر بر خود درآورده منبر رسول علیه السلام مسخ کننده و بان متبرک جاهلان چوب و بر روایات علاوه
ساختن منبر گفته که منبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پوسیده شده است بجوب ابنوس و جهال و شیاطین رسول الله صلی الله
علیه وسلم از بالا ران ظاهر است و نهاده شده بالا ران تخته آبنوس که متصل چهار شست الخوت هست
بلکه بالا ران و خرابیست و اگر تخته نگاه میدارد ران لا از شستن بران مبس همردمان لرزانده ان تخته
و سستها گردد بر دارند از برای حصول برکت و هذا المنبر مسجد و بعد این زیادته در کر این انجار و این همرده
الخلیفة من بقایا ابواب و منبر منبر النبی صلی الله علیه وسلم امتاط للترک و حمل المنبر الکریم ذکر و تجدید
منبر کرده شده بعد این زیاد است این بجار و این جهیز از دیده اند و خلیفه عبد الکریم زمانیه چوبهای منبر صلی الله

سال

رضی اللہ عنہ است کہ مسجدی استون قرعہ و ستون مہاجرین است و این ستون سیوم از منبر و قبلہ و یمنی جہت پیش
از زیادتی آخر باقی ہر دو رواق کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از تحویل قبلہ زیادہ از دہ ذرع رسول اللہ فارغ نموذہ کہ از دہ بود بعد
ازان بسوار مقدار پنجذہ کہ رویہ وار محراب مستحدث در صف میانہ افتادہ موذن دہ بدر ستیگ ابو بکر و عمر و عثمان
مانند عامر بن عبد اللہ بسوار ان قاری بیکذ از دہ و مہاجر بن نزدیک بعض جمع ثبت مذ جانبان این ستون را مجلس
مجلس مہاجر بن کفتہ میشہ و عن اسمعیل بن عبد اللہ عن ابیہ بلفظہ ان الدقاق عذہ و سبحانک رواہ ابن زبالہ
ابن زبالہ از اسمعیل بن عبد اللہ و او از پدر خود روایت نمودہ کہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عار سیدہ است
کہ نزدان ستون دعا و مستجاب میشود و فی الاوسط الطبرانی عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ان فی مسجدی لمتعبدا تو یعلم الناس باعلوا فیہا الا ان نطر اہم فرجدہ عند عائشہ انہا ار الضحی بتہ فقالوا ہذا ہم المؤمنین
وابن ہی فاستحقت علیہم ثم خرجوا بجث عبد العزیز بن عبد العزیز فقالوا ہا ہنا استجابہ فارقیوا فی المسجد حتی عظر واصبت
بصلی فخرج بعد ساعتہ وصلی عذہ الاسطوانہ تسمیت بالمطوان القرعہ و وزاد بسطہ طبرانی از عائشہ
رضی اذ عنہا مرویست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود میان مسجد من جا بیست الرحمان بدانتر نوشت
فاخر دوان جا بنذ نوبت نماز دران نیاینذ مراد انکہ برای ایشان قال فرجد برادیہ یعنی از عائشت ابنہ نوبتا نماز
جا بنذ ذکر ایکہ قرعہ نماہا ایشان افتذ چون عائشہ عنہا بذ ابن حدیث بیان کرد بسران صحابہ کہ نزدو بود ند کفتند کہ
ای مادر مومنان ان جا بر منبر کہ عائشہ عنہا بود بس برایشان چیزی نشذ م چون انجا نماز میکزاردند
کفتند و عبد اللہ بن زبیر قرعہ بر استسقہ ماذ بر بسران مادکور کفتند کہ عائشہ ازو خواہند کفت پس او را نکاہ کنید
کہ کجا بسجود نماز نیکذارد و عبد اللہ بن زبیر از حدیث عائشہ بعد از ان حدیث کہ بر خاستہ نماز ہمین ستون نماز کذارد
چون نام قرعہ و رفعت ان وارد شت بکبار ان مسجدی باسطوان قرعہ مشہور و بانتہا اسطوان التوبتہ ہی الغایتہ
من القبر و الثالثہ من القبلتہ و الرابعتہ من المنبر و الخامسۃ من الرحبتہ و ہی بین الاسطوان عائشہ و بین الاسطوان
الا صفر تسمی اسطوان الجرۃ قال ابن زبالتہ سمیتہا بہ من القبر الشریف عشرون و ذراعا و ذکر ان مابین کل اسطوانین
عشرۃ اذرع و سیوم انہا ستون توبہ است و این ستون دو میست از منبر و سیوم از قبلہ و ہمہا رجی از منبر
و پنجمی از یمن و میان ستون عائشہ و ستون متصل بہ ان حجرہ کہ الان موجود است و اقع شدہ ابن زبالہ
کفتہ کہ میان این ستون و قبر شریف مسافت بیست و دو ذراعست و مورخان و کرد ہ اند کہ میان ہر یک دو ستون
مسافت دہ و دہ ذراعست و فی الاوسط الطبرانی کان مصلی النبی عند بیت ام سلمہ رضی اللہ عنہا و تعرف بالی
الیوم بین الی المقدد الیمنی عمرو بن عوف من الاوس احد العقبتین و کان حلیف بنی فریظہ فاستشہد یوم

في مشاورة وحين حاضرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم في النزول على حكم النبي صلى الله عليه وسلم فقال اهم
لو ورق لهم واستشار بديدة ابي لبابة فقال وهو الذبح قال علمت ابي خنت الله ورسوله فقام برجع الى النبي صلى الله
عليه وسلم واز سمط ابي السلوان التوبة بسلسلة رباط ابي لبابة بعض عضو يا صبح ذهب بسمعه وكاد بيده بذهب
وكانت التوبة نجاة اذا حضرت الصلوة او اراد ان يذهب حاجته ثم بابي فمزده في الرباط واستزل الله تعالى يا
ايها الذين امنوا لا تخونوا الله والرسول في سورة الانفال فحلف ان لا يحل نفسه حتى يحله رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو جاءني لاستغفرت له فاما اذا فعل كذلك فما اطلقه حتى
يتوب الله عليه فنزلت توبته عليه ام سلمة واحزنوا اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سيئا
الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم في سورة التوبة فعاهدان لا يطابي قريظة بدا درد ارسل مهتقي آمده
كه ستون توبه نزد دروازه حجره ام سلمه رضي الله عنها است وبعضي ستون منسوب است بابي لبابه تمسك
انتساب اينكه ابي لبابه بن عبد المنذر برادر حمين عوف بكي از دو ساد قبيله روس مابني قريظه هم قسم وهم
پيمان بود چون رسول الله صلى الله عليه وسلم محاصره شان نمود ودر مقدمه نزول بموجب حكم رسول عليه السلام بادي
مستورت نمود نداي لبابه بابني قريظه نم گفته بود واشارت همه كرده بنو قريظه را فيد نمود واز انجا كه ابي لبابه
از بيشتر هم قسم يا مهما بود بگلوي خود اشارت ذبح بايشان نمود يعني همه شما را خواهد كشت بعد ازان
بعد ازان چون در دل خود دريافت ومعلوم كرد خيانت خورد وگفت من خيانت خدا ورسول خدا كردم از غايت
خجالت منبش پيغمبر صلى الله عليه وسلم نرفت ودر پيش روى منكر ديد خود را بر ستون كران وبزرگ درستون توبه زياده
ازده روز به بست تا كه توبت بسمعي از گوش وي برفت وريب بود كه نابينا گردد وچون وقت نماز قريب ميرسيد
يا اراده قضاحاجت ميكرد دختر بس او را ميكشاد وبعد از نماز يا از قضاحاجت باز ميكرد ديد دختر بس او را باز در
زنجير كرده بستون مذكور بعد مباحث چون حق تعالى در سوره انفال اين آيت فرستاد اى كرده كردند كان
خيانت نكنيد يا خدا ورسول خدا در اظهار اسرار ابو لبابه قسم خورده تا كه رسول الله صلى الله عليه وسلم مرا نكند اميد
خود را نكنايم آن حضرت فرمود اگر نزد من مي آمدي او را طلب امرزش منجواستم ولكن چون قسم خورده خود
خود را بسته پس من او را خلاص نكنم تا كه خدا بتقاي معفرت وي نكند ودرين مقدمه ابتيي فرود نيامد پس
آنكه توبه او در سوره توبه بوقت صبح در خانه ام سلمه فرود آمد كه قومي ديگر غير ما فقال كه نزد پيغمبر اعتراف كرد
كمنا ان خود را مقرنت بدر ان جا ميمنيم نكرد اين بنك را بعينه بفرمايد تنگ بانفاق پيغمبر صلى الله عليه وسلم از ايشان

در وجود آمده و علیه بذر قریب است که حد اقوی الیمان را در بدو بدر سنگ خدا امر زنده است مرتا
را مر بان است بتفضل بر دیس عهد کرد که کاهی با بنی قریظه ملاقات نکند و عن سعید بن المسیب
ان سبب ابو لبابه ما تخلف عن غزوة تبوک فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم جاءه فاوثق نفسه فی
بوا سجا رواه البیهقی جهنی از سعید بن المسیب روایت میکند که سبب بستن ابولبابه خود را بستون
توبه باز ماندن از غزوه تبوک است هر گاه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تبوک باز گردیده بمدینه منوره تشریف
آورد ابولبابه بخدمت آنحضرت برفت و رسول علیه السلام از وی اعراض نمود و روی از وی بگردانید بنابران
تا مدت ده روز خود را بستون توبه ببست و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان عشرة رهط تخلفوا عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم غزوة تبوک فلما رجع النبی صلی الله علیه وسلم اوثق سبعة منهم انفسهم بسواری
المسجد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من هؤلاء قالوا هذا ابو لبابه واصحابه تخلفوا عنک رواه البیهقی
و بیهقی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده که ده کس از رسول الله صلی الله علیه وسلم در
غزوه تبوک تخلف نموده بودند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گردید هفت کس از ایشان استوانهای
مسجد خود را بسته بودند رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سیدند که ایشها ابولبابه و یاران اند بر ستند که از
رفاقت تو باز ماندند و عن محمد بن کعب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی نوافله الی الطوان
التوبة و اذا صلی الصبح انوف الیها و قد سبق الیها الضعفاء والمساکین واهل الحوائج وضیفانه علیه السلام
والوفد فلو یعلم احد من الامة انه المسجد وقد تخلفوا فوالها حلفا فیتلو علیهم ما نزل الله من لیلة وبعد
ثم و یحدثونهم حتی اذا طلعت الشمس جاء اهل الطول والغنی فلم یجدوا الیه مجلسا فاقاموا الفقیر
الیه و ناقت نفسه الیهم فانزل الله تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه رواه ابن ابی زباله ابی زباله از محمد بن کعب روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز نوافل
خود بسوی ستون توبه میخواند و چون غالب جمیع میکرد از بسوی ان ستون باز گردید از طرف پیغمبر صفه یان
و مسکینان و غریبان و اصحاب صفه که مهمانان آنحضرت بودند و توقف اغلب وقت بنا گاه جای خشک
غیر از مسجد نمیدانستند همه پیش از تشریف آوردن گرد بگرد ان ستون حلقه میزدند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنجا در رشت بر واز وحی فرود میآمد بر ابر نشان میخواندند و با ایشان حرف میزد تا ایشان
باز ایستن میکنند تا که آفتاب طلوع دیگر روز در اوقیت صاحبان جمعیت و شرف و حذاق دندان

بوضعه اوزان دولبت جمال مرکوزند انکاها ایها نزدیک صلی الله علیه وسلم جای نشست نمی یافتند بجهتین مسجد تا کوچه های ایشان برای مجاست آنحضرت مشتاق بودند وقتی قبض منزل رسول علیه السلام جبرئیل گردحی سبحانه تعالی در سوره کهف این ایه فرستاد که ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله گفت یا انکه می برستند بروردگار خود را یا

مداومت نشانها میجوا هند رضای اورا و روی ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اعتکف طرح له فراشه وسریره فی اسطوان التوبة رواه ابن ماجه ابن ماجه از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم معتکف میشد بستر وتخت او را بسوی ستون توبه بستر ایده میشد و با برای استناد و تکیه و مستقبل قبله بودن در ایام اعتکاف اسطوان السریر روی معتکف رسول الله صلی الله علیه وسلم بود وی الاصفه بالشباک شرقی اسطوان التوبة جهادم ستون سریر است که جای اعتکاف رسول الله صلی الله علیه وسلم و متصل استنانی بسمت مشرق ستون توبه واقع است عن ابن عمران محمد بن ایوب قال انه کان قالبی علیه السلام

سریر من حریر فیه سعفة یوضع عند الاسطوانة الا الصفة بالشباک وکان المصطفی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتق از عبد الله بن عمر روایت کرد محمد بن ایوب گفته که بود مرسیر را تخته از خرما که در دان شاخ نخل تولد کرد ستون متصل شبابک نهاده میشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم بران میخوابید روی ان السریر کان یوضع عند اسطوان التوبة قبل ان یرید رسول الله فی مسجده فلما زاد فیه نقل السریر الی ناحیة الاسطوانة فصلی یا اسطوان السریر وقالوا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان معتکف فی المسجد فی مجلس یصلی عبد الرحمن دعایشه رضی الله عنها گفت بزحیل یا اسه و هو معتکف فی المسجد روی فی تبهما مراد ثبت که سریر مذکور از بیستی از زیادت حضرت مسجد را نتوز ستون توبه نهاده و کستر ایده میشد و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده فی مسجد سریر را بر جانب شرقی ستون آورده نزدان ستون نهاده میشد ابن ستون با اسطوانی السریر وزایا یاد کرده اند که آنحضرت در مسجد جای نشستن یعنی عبد الرحمن معتکف میشد عایشه از چره خود در حالت اعتکاف سر مبارک حضرت را بسانه میکرد و در خانه آورده که اتحال با علت احداث شباک گردد چره مخترقه محیط است و ایران از برکت حاصل بحودن باسطوان سریر محروم مانده اند وفی صحیح البخاری عن عایشه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج رأسه اللیل فیصلی علیه وسط با نهار فاصلی علیه وعن احمد فی مسنده ان ذلک کان علی باب بیت عایشه رضی الله عنها ای الذین یلی الروضة در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها مرو نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم بوریای میداشت که

کہ نسب عائشہ ران کذاردی دیروز از اسطوانہ عثمانی و امام احمد در روایت خود بیان کردہ کہ ابن بوریا
بر دروازہ حجرہ عائشہ کہ متصل بروضہ است بمنزلہ بردہ او نشستہ بودی و قد قالوا ان الجدار الشرقی لمکان فی مواجہۃ
القضاء یل و گفتہ اند کہ دیوار شرقی حجرہ در جایی برابر تہجد یہا بودہ و مناسبہا اسطوان المحرس کہ یعنی باسطوان
علی کرم اللہ وجہہ لانہا مصلاہ قال المطرزی مقابلۃ الخوخۃ التی کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخرج منہا من
بیت عائشہ الی الروضۃ وہی خلف الاسطوان التوبۃ من جہۃ الشمال انتہی ہیچ ستون محرس ایست کہ منسوب
بنام نامی بفسوب الموحدین علی رضی اللہ عنہ است زیرا چہ ستون مصلای وی بود مقابل گفتہ کہ ستون
محرس مقابل در یکہ حجرہ عائشہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از ان راہ بسوی روضہ مبرہ رفتہ و جالس
ستون پس ستون توبہ بطرف شمال است و یعرف عندنا اعراد المدینۃ الیوم قال یحیی حدثنا موسی بن سلمۃ
عن اسطوان المحرس قال کان علی رضی اللہ عنہ یجلس فی صفتہا التی تلی القبر مما یلی باب رسول اللہ محرس
النبی صلی اللہ علیہ وسلم سمیت بالمحرس و در بن ایام امراء مدینہ نزد ستون علی کرم اللہ وجہہ فاز میکنند ازیرا
گفتہ کہ محمد بن سلمہ از حوال ستون محرس از من گفتہ کہ علی رضی اللہ عنہ در صفہ ان ستون کہ متصل قبر است
برای نگاہبانی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک دروازہ حجرہ رسول خدا می نشست لہذا محرس نام نہادہ شد
ساوسہا اسطوان الوقود و خلف المحرس من الشمال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجلس الیہا
توقد الحرب اذا جاءتہ و تعرف بمجلس القلادۃ یجلس الیہا افاضل الصحابہ میتہا و بین مربعۃ القبر الاسطوان
الذاصق باشباک الیوم و بینہا و بین اسطوان التوبۃ مصلی علی کرم اللہ وجہہ ہشتم ستون و فرود کہ پس محرس
بسمت شمال واقعست اخبرت برای ایجیان عرب کہ مرا بودند نزد ان ستون می نشست و این ستون
معروف بمجلس قلادہ است کہ نزدان بزرگان صحابہ می نشستند و دہلیز این ستون و ستون مربعہ قبر
ستونی است کہ امروز متصل بشباک است و در میان ستون لاصقہ بشباک و ستون توبہ جایی ماند
گذاردن علی کرم اللہ وجہہ کہ مسمی بستون محرس است و سابعہا اسطوان مربعۃ القبر ہی الاصقۃ
اللاصقہ بجدار الحجرۃ الشرقیہ و یقال لہا مقام جبرئیل علیہ السلام و ہی المربعۃ الشرقیۃ التی کان تصلیہا
مربعادی فی جانب الحجرۃ عند منحرف صفحیۃ الغربیۃ الی الشمال و ہی رستون رجنۃ المسجد فی المشرق
عند نہایۃ المستطیل القبلی تمیل زیادۃ الرواقین و الاسطوانۃ التی دونہا ہی اللاصقۃ باشباک
الدایر علی الحجرۃ الیوم ہفتم ستون مربعۃ قبر است کہ متصل بدیوار حجرہ شریفہ است و ان را مقام

مقام جبرئیل میگویند واین ستون مربعه شریفه است که بابه ان مربع است وجای ان بدیار حجره شریفه است
واین مقام جبرئیل میگویند واین ستون مرتفعه در جانبیکه صفحه دیوار مغربی بسوی شمال میگردد در همین ستون
رکن یمنی مسجد است که پیش از زیاده دور واق نزد نهایت جای مستطیل فعلی واقع بود وستونیکه نزد
او ست ان متصل است بضلع یک که امروز بر حجره شریفه دایر است که اینجا بستمار ستون ششم در آمده
وعن مسلم بن ابی مریم کان باب بیت فاطمة رضی الله عنها فی الاسطوان المربعة التی فی الغبر رواه ابن
زبالة ویحیی ابن زبالة ویحیی از مسلم بن ابی مریم روایت کرده که دروازه خانه فاطمه رضی الله عنها نزد ستون
مربعه که متصل بقبر است واقع شده قال سلیمان قال لی مسلم لا تنس نصیبک من الصلوة فانها باب فاطمة
رضی الله عنها وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتیه ویاخذ بضبعیه ویقول السلام علیکم اهل البیت
رواه یحیی از ابی الحر او روایت کرده که سلیمان کفته از من مسلم کفته نصیب خود را که از نماز کزاردن بسوی
حاصل است فراموش مکن زیرا چه ان دروازه فاطمه رضی الله عنها است وانحضرت نزدان مرآمد ومردم بار دیگر
دروازه را میگرفت وسیلفت السلام علیکم اهل البیت وایته بظهیر میخواند وذکر روایت از ابی الحر آورده
که هر روز مرآمد وسیلفت الصلوة الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا وفناهها اسطوان التهجد قال ابن النجار هذا الاسطوانه در اویت فاطمه من جهته الشام
وفیها محراب النبی صلی الله علیه وسلم اذا توجه المصلی الیه کان یساره الی باب عثمان المعروف الیوم
بباب جبرئیل وقد کتب فیها بالرخام هذا متهجد النبی صلی الله علیه وسلم اشتم ستون تهجد است ابن نجار
کفته که این ستون پس دیوار خانه فاطمه بجهت شمال ودر ان محراب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است که چون
مصلی بسوی ان محراب متوجه شود دست چپ او بسوی دروازه عثمان که امروز مشتهر بباب جبرئیل است
میافتد ودر جای ان ستون الحال بستک نوشته که این جای نماز تهجد پیغامبر صلی الله علیه وسلم است
عن حبیب بن عبد الله عن ابیه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج حصیر الکل لیلة اذا انکفت الناس
فیخرج وراء بیت علی ثم اصلی صلوة اللیل فرآه رجل فصلی بصلوته ثم اخر حتی کثروا والتفت فاذا
هم فامر بالحصیر فطوی ثم دخل فلما اصبح جاؤه فقالوا یا رسول الله کنت تصلی باللیل فنصلی بصلوتک فقال
انی خشیت ان تنزل علیکم صلوة اللیل ثم لا تقدرون علیها رواه یحیی از حبیب بن عبد الله واو از پدر
خود روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم شب بعد از یکسو شدن مردمان بوریائی از خانه خود میاورد

ویس دیوار خانه علی رضی الله عنه یعنی انداخت و نماز نوافل شب میکرد و پس شمع آخرت را دید انهم نماز
شب میکرد بعد ازان دیگری خبر یافت و شروع نماز کرد تا که زیاده شد ند آخرت باز گردیده دید که درمیان
این جماعت سه پیچیدن بوریا امر کرد و بخانه در آمد چون صبح دمید ان جماعه آمدند و گفتند که تو شب نماز
میکنداری امر غرهای ما بنیز گذارده باشیم آخرت فرمود ترسیدم ازانکه حکم فریضه نماز شب بر شما فرود
آید بعد ازان توانا نمی بلکه ازدن ان ندارید قال عیسی ذالک موضع الاسطوان مقابلی الزور یا المراد موضع
المزور خلف الحجرة من جانب ما عیسی گفته که ان جای ستون مقابل بمکان زوراست بزاد معجمه یعنی جای شبانه
عملت پس حجره شریفه از احاطه نو ساخته ان و بعضی تصحیف کرده و در بدال مهمله خوانده اند ولیکن مقصود
همان احاطه کرد یکدیوار ای حجره شریفه است که بهتر تفصیل ان خواهد آمد انشاء الله الفصل الخامس
فی بیوت عایشه و سوده و بیوت فاطمه و سایر حجرات امهات المومنین رضی الله عنهن فصل پنجم در بیان
تعمیر خانه عایشه و سوده مبنت زمعه و باقی خانهای زنان پیغامبر علیه السلام که مادر مومنان اند رضی الله عنهن
اجمعین قد ذکر فی بناء المسجد انه صلی الله علیه وسلم بنی بین الزوجتیه عایشه و سوده علی نعت بناء المسجد
سابق در بناء مسجد مذکور شده که آخرت دو خانه برای دو زن خود که عایشه و سوده باشند هر طرف قبله بناء
مسجد ساخت چه در اول قدوم علیه السلام زن دیگر نداشت و بعایشه رضی الله عنه هنوز مزفاف نکرده بود
بعد ازان عند الحاجه برای سایر ازواج مطهرات خانها بنا ساخت و الحجرة الشریفه هو بیت عایشه
رضی الله عنها فیه توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و فیه دفن و حجره شریفه که مدفن مقدس رسول الله صلی الله
علیه وسلم گردیده در همان خانه عایشه است که وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم دران شده و همدران
مدفون گشته و عن محمد بن هلال بیوت ازواج النبی صلی الله علیه وسلم کانت من جرید مسنورة بمسوح الشعر
مستقبلة فی القبلة و فی المشرق و الشام و لیس لها مزراب المسجد کشی ظهرها و کان باب بیت عایشه
رضی الله عنها نحو الشام و کان بعراج واحد من عراعر او مساح رواه ابن ماز جاله ابن زباله از محمد بن هلال
روایت کرده که خانهای زنان پیغمبر علیه السلام را دریافتم که از چوب خرما بوشیده بعرده بلاس یا کلیم مرابر
یکدیگر بعضی بجانب قبله یعنی جنوب و بعضی بسمت مشرق و شمالی بسوی شام یعنی شمال بطرف شرقی
مسجد چیزی از انها نبود و خانه عایشه که حجره شریفه عبارت از راست دروازه اش مواجه شام بود
و بیک تخته از چوب سرو باسمال ساخته یعنی چوب دروازه یک تخته ساخته بودند چنانچه از تجربه شی

زنجیرش بمانوی استانه می چسبند وعن عبید الله بن عبد الله الهذلی روایت بیوت ازواج النبی صلی الله علیه وسلم
کانت من لبن ولها حجره من جرید مطره وقا بالطین عدیدت نسخته ابیات بحجر باو الحجره التی فی ارشام کانت
من علعداده باب النساء وفان حد المسجد کان البه وارد عبید الله بن زید هندی مرویست که بدیدم خانهای زنان پیغامبر
صلی الله علیه وسلم را از خشت بودند وسقها را بچوب خرما پوشانیده بودند ودر خانه ها حجره مقصوره از شاخها در وقت صاحبه اکحل کرده بودند
بشصم دم نه خانها را که هر یکی از انها حجرهٔ سیدانست ودر دروازه حجره شریفه که بجانب شام واقع است بازوی
چپ در آیند باب النساست زیرا چه باب النساء بسوی مشرق است ووجه وقوع حجره بازوی باب النساء
انکه حد شامی بیغ شمالی مسجد منتهی بسوی باب النساء است وعن مالک عن ابی الرجال عن امه عن امه عن
ان الحجرات کانت کلها فی الشق الایسر اذا قمت الی الصلوة وکانت واحدة بعد اخری الی وجه الامام وکانت
بعضها فی وجه المنبر وهذا یدل علیه مالک از ابی الرجال واواز مادرش وبدرش ازمادر خود روایت میکند که چون
برای نماز استاده شوی بحر بای امهات المؤمنین بدست چپ تو می افتند ویکی بعد دیگری علی السویه
بهیئه مستطیله تا امام مسجد واقع بودند وبعضی از انها که بعید تر اند در اقصای سمت جنوب اند برابر سر شریف
افتاده وعن محمد بن عمر کانت لحارثة بن النعمان منازل قرب المسجد وحوله وکلها اصدت برسول الله صلی الله
علیه وسلم الا منزل وحارثة من منزل ای محل حجره حتی صارت منازله کلها لرسول الله صلی الله علیه وسلم
وازواجه رواه ابن الجوزی وقال لما توفیت زینب ادخل رسول الله صلی الله علیه وسلم ام سلمه تنها ابن جوزی
از محمد بن عمر روایت ذکر کرده که حارثة بن نعمان را منازل نزد مسجد ولردان بودند هر وقتیکه رسول علیه السلام
زنی در نکاح می آورد برای خاطر شریف پیغامبر علیه السلام وبرای سکونت ان معصومه حارثة بن نعمان از
منزل خود بغیر از حجای حجره خود بدر میرفت وبجای دیگر استقامت میکرد بهمین طور همه همه خانهای حارثة
در تصرف رسول علیه السلام وملک ازواج مطهرات او گشتند ابن جوزی گفته که چون زینب وفات یافت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ام سلمه را بخانه وی در آورد ودر گرمی ان بیت ام سلمه وحجره انها من لبن وقال السهیلی
بن الحسن البصری کنت ادخل بیوت النبی صلی الله علیه وسلم دانا مراهن وانال السقف بیدی وکان
اطول بیت حجره من حنب عمر حی ذکر کرده که خانه ام سلمه وحجره ان همه از خشت بود سهیلی بن حسن
بصری گفته که خانهای رسول علیه السلام می دیدم درحالیکه فریب بجد بلوغ رسیده بودم سقف خانها را
دست خود میرسانیدم ودر هر خانه را یک یک حجره از چوب سرو بود وقال مالک عن الثقة عندنا ان النساء

كانوا يدخلون حجرة فاطمة رضي الله عنها فيسلمون عليها يوم الجمعة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان المسجد يضيق على اهله فقال مالك ليست من المسجد ولكن اجلوا بها شارعة في المسجد امام مالك از زيادات وفات خود نقل كرده كه بعد از وفات رسول عليه السلام چون مسجد تنگي مي نمود و مصليان در حجره هاي ازواج مطهرات در آمده نماز جمعه ميكذاردند مالك گفت كه در اين وقت حجره اي سنرفيه داخل مسجد نبود ليكن راه در واز نايش در مسجد بود و قال ابن سعد ادخلت سودة بيتها بعائشة رضي الله عنها وهيا اولياز صفية بيتها من حجرة واشترى من عائشة منزلها وشرط لسكناها حياتها ابن سعد گفته كه سوده بنت زمعه رضي الله عنها كه يكي از ازواج مطهرات بود خانه خود بعائشه هبه كرده مرده و خويشان صفيه رضي الله عنها خانه اش را بدست معاويه بن ابي سفيان فروختند و معاويه بن ابي سفيان خانه را كه از سوده بعائشه رسيده بود از عائشه خريده كرده مشره ماند نش تا دم زيست وفي رضي الله عنها مفود وعن عيسى بن عبد الله عن ابيه ان بيت فاطمة رضي الله عنها الذي هو في الدور الذي في المقبرة بينه وبين بيت النبي صلى الله عليه وسلم اي منزل عائشه خوشته وكان فتح النبي صلى الله عليه وسلم بابها فكان اذا قام الى الخرج اطلع من الخوخة الى فاطمة فعلم خبرهم فان عائشه وطئت الخرج جوف الليل فجزي بها كلام فسالت فاطمة النبي صلى الله عليه وسلم ان سد الكوة وارد فقال عائشه يا رسول الله تدخل كيف فلا ترى شيئا من الاذى فقال الارض تبلغ بالخرج من الاذى رواه يحيى عن ابن شهيب عن عبد الله روايت ميكند واواز پدر خود كه عبد الله است آورده كه خانه فاطمه رضي الله عنها در جاي مزدار است كه الحال ميان مقبره شريف افتاده وميان خانه فاطمه وخانه پيغمبر صلى الله عليه وسلم يعني منزل عائشه تا ديواني بود وجاي قضاي حاجت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در انجا بود چون آنحضرت عليه السلام بقضاي حاجت ميرفت از ثقب مذكور با جوان فاطمه رضي الله عنها مطلع كرديده جزايشان ميرسيد رضي عائشه بجاي قضاي حاجت رفته بود از فاطمه وعائشه رضي الله عنهما كفت وشنود درميان آمد فاطمه رضي الله عنها از رسول عليه السلام درخواست بندود ن دريچه مذكور نمود پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم بموجب طلب ايشان سنرد و ساخت عيسى بن عبد الله كه راوي ابن حديث است بواز روايه خبر مذكور قول عائشه را ذكر كرده كه يا رسول الله بمكان قضاي حاجت تو مي درام جبرئيل از خرابط بني بنيم آنحضرت عليه السلام فرمود مذكر زمين فرو مي برد انجا زشكم بيغامران از بول و غايط مي برايد آنحضرت موضع الكثيف و كان خلف حجرة عائشة بينها وبين بيت فاطمة رضي الله عنها في الزور اي الموضع المزور كما مثلث في جابر بن عبد العزيز فقط فخرج كه درين روايه واقع شده بمعني بايخانه است وجاي ان خلف حجره عائشه بود

عایشه بود درمیان ان حجره وخانه فاطمه رضی الله عنها در زور لیعنی درجای کج مانند مثلث که در احاطه احداث نموده بعمر بن عبد العزیز افتاده وعن مسلم بن ابی مریم عرض بیت فاطمه رضی الله عنها الی الاسطوان الذی یلصق بالاسطوان المواجه الزور نگاه منبت دار بانی المرتفعة التی فی القبر رواه ابن شیبة ابن شیبه از مسلم بن ابی مریم روایت میکند که عرض خانه فاطمه رضی الله عنها تا ستونیست که بقرب ستون زور واقع شده پس خانه فاطمه رضی الله عنها در جای ستون مربوط مقبره شریف است قال المطری وادخل عمر بن عبد العزیز بعض بیوتها فی جابر الذی بناه محرفا علی الحجرة الشریفة ویلی قبلیه من جهة الشمال مطری گفته که عمر بن عبد العزیز بعض خانه فاطمه رضی الله عنها را در احاطه که کرد حجره شریفه احداث نموده بود داخل کرد انید وانذی ازان حجره بسمت شمال ان بانی امده والمخوض ان بیت فاطمه رضی الله عنها کان فیما بین مربعة القبر والاسطوان المتهجد وبها حلف حجرة النبی صلی الله علیه وسلم والاسطوان المتهجد خلف بیتها الیوم مقصوره وفیها محراب تحتت المقصورة دایرة علی بیتها وعلی الحجرة الشریفة بعد صدر کلام انست که خانه فاطمه رضی الله عنها میان مربعه مقبره و ستون متهجد وپس حجره رسول علیه السلام است وستون متهجد پس خانه عایشه افتاده والحال کر دیکر دخانه فاطمه احاطه البیت ودران احاطه محراب جو بین است واحاطه بر قامی خانه فاطمه وحجره شریفه دایره محیط است

وعن ابن ثعلبة کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قدم من سفر بدا بالمسجد فصلی فیه رکعتین ثم بدا به بیت فاطمه ثم یاتی بیوت نسایه رواه الطبرانی طبرانی بالای ثعلبه روایت میکند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون از سفر باز آمدی نخست بمسجد در آمده دو رکعت نماز نفل میگزارد وبعد ازان بخانه فاطمه رضی الله عنها امدی بعد ازان بخانهای ازواج خود میرفتی وعن علی کرم الله وجهه زارنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فعلمنا حمره وامرت لنا ام ایمن فعیا من لبن فاکل رسول الله صلی الله علیه وسلم والکلنا موتوضات رسول الله فمج راسه ووجهه وجهه بیده ثم استقبل القبلة فرعا باساعة ثم اکب علی الارض یدعو بمرعزه فعل ذلک ثلاث مرات فرایت فیها ان اساله فوثب الحسین علی ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یقال یا ابی وامی یا هنتک فقال یا ابت راتک تصع شیئا ما صنعت قبله فقال یا بنی سررت بکم الیوم لم اسر بکم شیئا قط وان جبرئیل جبرئیل اتانی واخبرنی انکم قتلی وان مصارعکم تستبی فاحزنه فمنی ذلک ودعوت لکم بالخیر رواه بحی یحیی از علی کرم الله وجهه روایت میکند که روزی رسول علیه السلام برای طاقات ما بیامد برای وی حریره بخیتم ام ایمن بیاله شیر برای ما بدیه فرستاده بود پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بخورد ومابز باوی خوردیم بعد ازان وضو کرده دست مبارک بر سر وریش وسینه خود بکشاید مستقبل قبله گشته اهسته دعا کرد بعد ازان باسکتهای زیاده بر زمین افتاد همچنین سه دفعه استقبال

قبله نموده گريه كنان سر بزمين افتاد از سوالش بترسيدم حسين بالاي پشت وي برخاست و نشست و گريست
آنحضرت فرمود اي حسين بردر وطن مادر من فداي تو باد چه چيز ترا بگريه آورده حسين رضي الله عنه گفت بودم
تراجيزي ميكني كه بيشتر گاهي نكرده بودي حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود خفته بودم بخواب ديدم كه
گاهي مانند اين مسير در نرفته بودم و بدرستيكه دوست من جبريل نزد من آمده بگفته مندان شما خبر داد و جاي
افتادن و شهيد گشتن شما بر آكنده اند پس اين جعبه را بمن داده است مرا و براي شما دعا خير كردم الفصل
السادس في بناء سواري المسجد بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم في عهد ابي بكر رضي الله عنه فصل ششم در بنا و توسعه
مسجد نبوي بعد از وفات رسول الله صلي الله عليه وسلم در وقت خلافت ابي بكر صديق رضي الله عنه ذكر في صحيح ابي داود
ان سواري مسجد رسول الله صلي الله عليه وسلم انكسرت فبناها ابو بكر رضي الله عنه بخشب ثم انكسرت فبناها عمر رضي الله عنه بلبن
ان ابا بكر رضي الله عنه لم يزد في مسجد رسول الله صلي الله عليه وسلم شيئا اذا المنفي الزيادة في المسجد قال اهل السير تمام نوشته
لاستغاله بالفع فاعياجت از بدليض الغرب في النواحي بعد وفات رسول الله صلي الله عليه وسلم و رستن ابي داود و مذكور
است كه ستونهاي مسجد باعث هزور شدن عوام و عدم اهتمام در استحكام آنها در ايام رسول عليه السلام گمنه شده
سكست خورد ابو بكر رضي الله عنه در خلافت خود بوجب حزما نها را انها نمود و مسلم و ابن روايت نيست آنچه در صحيح بخاري
است كه ابو بكر رضي الله عنه در خلافت خود حجري در مسجد نبوي زياد نكرد نه نموده زيرا چه در كلام بخاري منفي زيادتي مسجد است
نه تجديد بنا و اهل سير و قاري گفته اند كه زيادتي نه نمود دران مگر باعث اشتغال وحي بفتح مردمان بار دوم كه عرض عرب
در نواحي خود وفات رسول الله صلي الله عليه وسلم مرتد گشته بودند چنانچه در سنه وفات رسول عليه السلام در تكلمه
كتاب الدول بفصل تمام كه نشته الفصل السابع في زيادة عمر رضي الله عنه في المسجد الشريف واخاذه بطيحاء
باحية الشرقية تمامي موخره فصل هفتم در زياده نمودن عمر رضي الله عنه مسجد نبوي را و ساختن وي رضي الله عنه
بطيحا را بجهة حقي براي امور غير عبادت باحيه شرقي متصل به بالمن مسجد بحديث عمر بن ميمون قال رضي الله عنه
لو اني سمعت رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول صلوا في ان تزيدوا في مسجدنا ما زدت رواه احمد امام احمد در مسند خود
از نافع بن الازرق روايت كرده كه عمر رضي الله عنه گفت اگر رسول عليه السلام نميشنيدم كه خطاب بمن كرده ميفرمود
سزاوار است كه زيادتي تمامي در مسجد ما برابر زياده نميكنم و عن مسلم بن خباب رضي الله عنه ان رسول الله صلي الله
عليه وسلم قال يوما وهو في مصلاه لو زدنا في مسجدنا هذا باشارة يده الي القبلة فاخلوا الجلد واجلسوه في موضع مصلاه
رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم رفعوا يدهم الرجل حتي راوا ان ذلك شيء بما مار رسول الله صلي الله عليه وسلم من الزيادة

من الزيادة مزاد عمر رضي الله عنه في المسجد سنة سبع عشرة من الهجرة وقدم الغبلة روايه است از مسلم بن حساب رضي الله عنه
كه رسول الله صلى الله عليه وسلم روزي بمصلاي خود نشسته فرمود ميخواهم كه در مسجد خود زيادتي نمايم و در رفت فرمود ان
انجمنيت بدست مبارك خود اشاره بسوي قبله نمود پس در زمان خلافت و ايام عدالت عمر رضي الله عنه ياران
رسول عليه السلام كه باستماع اين حديث شريف سامع افتاده بودند بخيمي راه در مسجد آورده بموضع مصلاي منيف
رسول عليه السلام نشانيده دست ان شخص بلند كرده اند يكديگر بدو نمودند تا اينكه ديدند كه دست اين شخص
مشابه اخر رسول عليه السلام اشارة زيادت نموده بود كرديد پس عمر رضي الله عنه بقدر معلوم در سنه هفدهم هجري
بسمت قبله زيادتي نموده ديوار قبله را بسيار ساخت وعن ابي هريره رضي الله عنه قال كثر المسلمون قال عمر العباس
ان المسجد قد ضاق وقد ابعبت ماحوله من المنازل اوسع به الدار فقد وسعه الله فاخرجهات المومنين
فلا سبيل اليهما واما دار فاما ان يبعتها بما شيت من بيت المال واما ان احتسب من الدنيا جنب شيبة واتبعها لك
واما ان تصدق بها يعطي المسلمين فقال الدواحرة منهما هي فطيبه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتها لي دنيا بما يعني فاحتملنا
فجعلا سنها الي بن كعب فانطلقا اليه فقصا عليه قصتهما اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله اوحي الي
داود عليه السلام ابن لي بيتا اذكر فيه فحوله خطه بيت المقدس فاذا ثمر بيعها برد ابيت فجعل يبيع السراحل فساله
داود ان يهبه فابي فجاء ان صاحب الثمن فوهبت داود نفسه ان ياخذ منه غصبا فاوحي الله اليه اعرتك ان تبني لي
بيتا فاردت ان تدخل فيه الغصب ولبس من شاني الغصب فان شئت ان لا اثيبه قال يا رب فمن يملكه قال
فمن ولدك فاعجباه سليمان فلما قضي ابي العباس قال العباس قد بقد فعت بها على المسلمين فانا منت كاحمي
فلذ رواه البيهقي بسبق ازابي هريره رضي الله عنه روايت كرده كه چون كثرت مسلمانان در حاذف پيغمبر بسيار گرديد عمر رضي الله عنه
بعباس بن عبد المطلب گفت كه مسجد بنوي بر مصليان تنگي كرده ومن برايي توسيع ان منازل گرد بلكه دستي خريد
كه خدام كه خانه تو در جواي زمان رسول عليه السلام كه در مومنان اند اما خانهاي ازواج مطهرات پس طريق اخير
انها نست ولي خانه تو كه قريب بمسجد است اگر بفروختني وجه قيمتش از بيت المال خاطر خواه تو بدهيم يا در عوض
هر جائيكه بسند كني مقرر سازم و راست كرده دهم ويا بر مسلمانان صدقه فرمائي عباس رضي الله عنه هر سه وجه
نپسنديد و فرمود كه هيچ يكي ازانها مرا قبول نيست خانه من مقرر كرده و نشان نموده رسول عليه السلام است
كه براي من معين كرده و خط كشيده و همراه من بنا نموده القصه هر دو اختلاف كرده اند اخر در ميان خود ابي
بن كعب رضي الله عنه را حكم مقرر ساخته بمجلس وي رفتند هر دو صاحبان مدعاي خود بخصوص بيان نمودند

ابی بن کعب بابا خان گفت که از رسول علیه السلام شنیده ام که میفرمود خدا بخای بداؤد علیه السلام وحی فرستاد
که برای خانه بساز که دران یاد کرده شوم داؤد علیه السلام خطه بیت المقدس را برای ان برهبت مرتفع
مقرر ساخت تربعش یکگوشه خانه یکی از بنی اسرائیل می افتاد داؤد علیه السلام ازو درخواست فروختن خانه
الش نمود ان شخص بعد از تضعیف تعنتش اگر نه بسندد داؤد علیه السلام بدل خود گفت اگر رضای مسعود
بزر تو میخواهم گرفت خدا بخای بسوی داؤد وحی فرستاد تراحکم کرده ام انکه برای ما خانه بسازی دتو خواسته
که در دحی غیر را داخل بسازی و سان من اضد حق غیر هیبت سزای خیبت تو انست که بشرف اسناد خانه من
مشرف نخوابی گردید داؤد علیه السلام مناجات کرد بس از فرزندان من حق تعالی فرموده آری الله تعالی
بسلیمان بن داؤد علیهما السلام ابن عطیه عطیی گرامت فرموده چون ابی بن کعب موافق عباس حکم کرد عباس رضی
الله عنه گفت بدرستیکه خانه خود بر مسلمانان صدقه نمودم اما اگر تو با من خصومت نمایی بس گواهم داد دعلی ابی
عمر رضی الله عنهما ان هبذه الدار کانت فیما بین الاسطوانه المربعه الغربیه التی تلی دار مروان وهی التی مسنده من المنبر
التی کان یقاتلها الطراز فی جدار المسجد کما سبق رواه یحیی بن ابن عمر رضی الله عنهما روایت آورده که خانه عباس رضی
الله عنه حد میان ستون مربعه غربی که متصل بدا خل خانه مروان شده بود وستون مذکور از منبر هیچ است که مقابل ان
علامته از دیاد بدیوار مسجد افتاده حبنا بخود در فصل ثانی گذشته وقال یعنی بقیته منها التی فی محاذاتها منقطعا وباب السلام
وهبذه الدار کانت عند الجدار الغربی للمسجد وعنه ابن عمر قدری از خانه عباس که باقی مانده بود جای روشنی
نزد باب السلام مقرر شد و این خانه نزدیوار غربی مسجد است وقد اتفق للعباس مع عمر رضی الله عنهما قصه فی
میزاب هبذه الدار اذ کان یصب فی المسجد او علی بابه فمر عمر فقال العباس والله مارده الا رسول الله صلی الله علیه وسلم
بهبذه فقال عمر والله لا ترده الا ورجلاک علی عاتقی فرده مکانه وعنه پس ازین عباس را با عمر رضی الله عنهما در
باب میزاب خانه مذکور قضیه افتاده بود زیرا چه آب سقف خانه از راه میزاب در مسجد و بر دایتی بر دازه اش
ز بر شش میشود وی عمر رضی الله عنه بدر رد میزاب را بدست خود کشیده جدا ساخت عباس رضی الله عنه سوگند
خدایا و کرده گفت که هیچکس این را محال نکرده بود مگر رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود بس گفت
عمر سوگند خداست که هر دو پای بگردن من نهاده این را بجای خود مستحکم سازی عباس رضی الله عنه بجای سابق
میزاب را باز مستحکم نمود وعن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خط بجعفر عن ابی طالب دهو ما رض
الحجبه دار ما فاستقر عمر بن الخطاب نصفها بمائتی الف فزد فی المسجد رواه طاهر بن یحیی یحیی از ابن عمر روایت

روایت کرده که رسول علیه السلام برای خانه جعفر طیار بن ابیطالب خط کشید و معین ساخت حال آنکه جعفر هنوز
از حجره حبشه نیامده بود و عمر رضی الله عنه در وقت زیاده در مسجد بضعف ان خانه به لک درهم زال جعفر خریده داخل
مسجد ساخت و عن ابن عمر رضی الله عنهما زاد عمر رضی الله عنه في المسجد قدر اسطوانتین قال اسطوانة السابعة بجانبة
زیادته في المغرب ولم یزد في المشرق مستقبل الا بقایة الحجرة الشریفة وزاد في القبلة رواقا تام العرصة
وذلک عشرة اذرع وزاد في الشام تلقین ذراعا وقد ثبت ان بعض الحجرة الشریفة کانت في الشام فزیادته
في الشام کانت حوالها لانه لم یزد خلفها في المسجد فکان طول المسجد في عهد عمر من القبلة الى الشام اربعین وماية
ذراع وعرضه في المشرق الى المغرب عشرین وماية ذراع رواه یحیی یحیی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت
میکند که عمر رضی الله عنه توسیع مسجد نمود و در ستون زیاده ساخت یعنی پشت در عمر پس ستون هفتم
که از منبر بانب مغرب انتهاء و زیادتی اوست و بطرف مشرق اصلا چیزی زیاده نساخت زیرا که حجره شریفه
ظاهر هست چنانکه گذشت بخلاف قبله که بسیب حجره مبارکه موقوفه که در عهد عمر نبود زیاده کرده شد و پس
شام یعنی شمال سمت در عهد او قدری زیاده شد و ثابت است که حجره شریفه قدری بجهت شام از دور زیاده نمود سوی شام کرد و حجره
شریفه داخل نشد زیرا که عمر رضی الله عنه حجره شریفه را داخل مسجد نساخته بود پس طول مسجد در زمان عهد عمر از قبله
بسوی شام بگمان و حساب عمر و عرض ان شرقاً و غرباً بگمان و حساب عمر صد ذراع و قال زین طول السقف الى بابه
بن الدرجی احد عشر ذراعا و طول ستة المسجد فوقه ذراعین او ثلثة وبنی الساسه بالحجارة الى الان بلغ قامته
زرعین کفته که ارتفاع سقف یعنی بعد مابین السقف والارض یازده ذراع بود و بالای سقف مسجد بعقد ارتفاع
دو یاسه در عه سزه که پوشش ان کنند ساخت و ساسل مسجد بارتفاع قدام متمکنین کرد و فی صحیح البخاری
والساسل ان عمر رضی الله عنه زاد في المسجد وبناه بناية في عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بالبن والجریدة واعاد
عمده خشبا وبه یرد فی روایته لابن زبالة من ان عمر جعل الساطیه من البن وفرع المقصب در صحیح بخاری وستن الی
داؤد آورده که عمر رضی الله عنه در مسجد زیادتی و توسیع نمود و بر بناء عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشتها و چوبها
کرده و ستونهای چوبین تازه و نو بجای ان اعاده کرده و انچه در روایت ابن زباله واقع است بر عکس رضی الله عنه
ستونهای چوبین دور کرده از خشت ساخت غیر معتبر است و روی یحیی ان عمر رضی الله عنه جعل للمسجد ستة ابواب
مابین عن یمین القبلة الى جانب الغربی احدها المعروف بباب السلام وقد کان یدعی بباب مروان لمقابلته
دار مروان وهو باب السلام وتانیها المعروف بباب الرحمة وقد کان یدعی بباب السوق الان سوق المدینة کان

في جهته وليسمى باب عائشة المقابلة لها وما بين هذين البابين يسمى باب النساء الشرقي احدهما باب جبريل والسبع باب عثمان لمقابلته داره وبينهما باب النبي لانه عليه السلام كان يدخل منه وما بينهما باب النساء والعشرة عرفوا قال الوتر كذا هذا الباب للنساء فلم يدخل منه ابن عمر حتى مات رواه ابو داود وهذا الباب مقابل لدار ابي بكر الصديق النبي مات بها في شرقيها وما بين طرفي الغربية اي في جهة الشام ابو داود زيدي رواية كرده كه عمر رضي الله عنه بخش در دروازه مسجد ساخت بدين تفصيل كه دو در دروازه بدست راست مصلي متوجه كعبه يعني بطرف مغرب يكي ازان معروف بباب السلام است و بيشتر باعث مقابله خانه مروان ان را باب مروان هم ميگفتند بعد ازان معروف بباب السلام گرديد دويم معروف بباب الرحمة است و بيشتر باب السوق خوانده ميشد زيرا چه بازار بيشتر دران جهت واقع است و بجزاي مقابل اقتادن بخانه عائشه ميزاحمت و دو در دروازه بدست چپ قبله يعني باب شرقي يكي ازان باب جبريل است و بسبب مقابل اقتادن بخانه عثمان ان را باب عثمان مسكفته و باعث داخل شدن پيغمبر عليه السلام ميزان باب النبي ميگويند دويم باب النساء كه عمر رضي الله عنه آن را احداث نموده و گفته ميخواهم كه اين دروازه را بجزاي دروازه كه بنزديك خانه ام ليس عليه من غرفا دوم نزديك ازراه ان در رضي آمد و اين دروازه يعني باب النساء مقابل خانه ابو بكر صديق رضي الله عنه افتاده كه بسمت شرقي ان خانه وي رضي الله عنه فوت كرده و دو دروازه پس قبله يعني جهت شام كه بسمت مغرب است قال يحيى لم اسمع احدا من اهل العلم ذكر في باب عائشة اي باب الرحمة والذي في باب النبي اي باب جبريل قال المطري ما فائدة من عدم التعرض لباب جبريل فلم لا ذكره ثم يرد في المشرق شيئا فشيئا بخلاف باب الرحمة لانه زاد في المغرب فائدة لم ترد بعدم التعرض لباب جبريل اخره في مجاورات باب الرحمة يحيى كفته كه عمر رضي الله عنه در باب عائشة يعني باب الرحمة و در باب النبي يعني باب جبريل اصلا تغيير و تبديل نداده مطرفي كفته الجوهري در باب عدم تغيير در باب جبريل كفته مسلم سمعت نزد ابن عمر رضي الله عنه در سمت مشرق هيچ زيادتي نه نموده بخلاف عدم تغيير در باب الرحمة زيرا حميدي رضي الله عنه در جهته غربي ليست در عدد اندر زياد نموده پس مراد از عدم تغيير كه در متون يحيى واقع است اينست كه عمر رضي الله عنه مقابل جاي باب الرحمة ان را بلكه جهته و راست نموده قال يحيى يعني عمر رضي الله عنه مي ناقبته المسجد رحبته بدعي الله عليه جاءه قال من ارادان يلغط او يبتاع شيئا فليخرج الى بيوتنا فليبع هو ما فليخرج الى هذه الرحبة يحيى كفته كه عمر رضي الله عنه بناحيه شرقي مسجد بيحيت بكدانست كه بنام بطحا خوانده ميشد و گفت كسيكه اراده خريد فروخت دارد بشوخواندن نمايد يا خواهد كه آواز بلند كند بايد كه بدين محل آمده كند يا بيرون كه احداث كرده ام برايد يطيي نصر يطلي كردن نوعي آب رو در سنگ ان و اندكه قال ابن شبه انها كانت في شرقي المسجد عما يلي موخره دمن عمر رضي الله عنه في جهته رباط خالدين وليد المعروف ببرباط السبيل عن ابي هريره رضي الله عنه

رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ لو بنی ہذا المسجد الی صنعاء کان مسجدی رواہ یحیی ابن بکیر کذا فی شرح مسند موطا امام مالک و ابن بکیر ثقہ و کان من اکابر شیوخ البخاری و ابن خزیمہ و ابن حبان و ابن ابی داؤد و ابن ابی حاتم و ابن السکن و ابن عبد البر و ابن منندہ و ابن مردویہ و ابن ابی عاصم و ابن ابی شیبہ و ابن ابی الدنیا و ابن ابی خیثمہ و ابن ابی الدنیا و ابن ابی خیثمہ و ابن ابی الدنیا و ابن ابی خیثم

والاستدرکردن دریخانه کوتاه و درمقام امام در قامت مرس بیت که المقصورة الدار ابو السعة الحجة ادبی اضوعن الدار لدیه فجلها
الدما حبها عن المطلب بن عبد الله لما ولی عثمان کلمه الناس ان یزید فی مسجدهم و شکوا الیه حینئذ یوم الجمعة حتی انهم لیصلون
فی الرحال فشاور اهل الرای من الصحابة فاجمعوا علی ان یهدمه و یزیده فصلی الظهر بالناس ثم صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم
قال ایها الناس انکم قد رأیتم ان ادم مسجد رسول الله و زیدوا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من بنی لله
مسجدا بنی الله له مثله فی الجنة و قد کان قبله سلف و امام مسقیه یکون الخطاب و قد شاورت اهل الرای من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاجمعوا علی هدمه و بنائه و توسیعه و استحثونی فی ذلک فعلت و بانشر ذلک بنفسه و کان یوم الدار و
یصلی اللیل و کان لا یخرج من المسجد رواه کی یحیی از مطلب بن عبد الله روایت میکند که چون عثمان رضی الله عنه والی
امر خلافت کرد مردمان عرض و در خواست توسیع مسجد نمودند و بسوی او رضی الله عنه شکوی کردند که این مسجد را در جمعه
بحدی تنگ میشود که مردمان در خانها را جب و راست مسجد نماز میکنند ازین سبب عثمان رضی الله عنه با صحابه اهل رای
مشورت نمود و صحابه بصواب نقاهت و موافقت اتفاق بر این مصلحت کردند که مسجد بالمدم نموده توسیع سازد عثمان رضی الله عنه
نماز ظهر گذارد و با بالا بر منبر برآمد حمد و ثنا خدا بتعالی گذارده گفت ای مردمان قصد کرده ام آنچه مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
را بالمدم نموده از سر نو مسجد فراخ و وسیع بسازم و گوا هی میدهم با نکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میفرمود
هر که مسجد بسازد مسجد برای او بالمثل خدا بتعالی برای او در جنت خانه بسازد و بدرستیکه بود برای او در مقدم ربانی در مسجد بزرگ و
میخواهم که دین باب بر من مشتبه گردانیده است یعنی عمر بن خطاب رضی الله عنه و بدرستیکه با صحابه اهل علم و فقه در بنا و تعمیر
جسته بحق بر هم و بنا و توسیع مسجد جمع کنند و بسنده داشتند الغرض عثمان رضی الله عنه بعد از مطلبه مذکور کار بکنان نجارنا
را بخواند و حکم بنفس فعل میدهد و در شروع کار میکردید در ایام تعمیر مسجد پیر روز روزه میدانست و شب بنماز میگذارد و
از مسجد بیرون نمی آمد مگر بحاجت مزوره قال الحافظ ابن حجر کان بناء عثمان للمسجد سنة تلثین بناء المشهور و قبل فی اخر سنة
من خلافته و هی سنة خمس و تلثین و العلم عند الله جمعهم غیر البناء قال کی کان اول غلة فی ربیع الاول من سنة سبع و عشرین و وقع
میر حبس و حلت السنة لهلال المحرم سنة تلثین فکان علة عشرة اشهر حافظ ابن حجر عقلانی گفته که بر روایت مشهور بنا عثمان
رضی الله عنه مسجد را در سال سیصد و ام هجری نبوی و بقیه میگوید که در اواخر سال خلافتش که شش و بیست هجری بانمد پس
شاید این تعمیر غیر تعمیر اول خواهد بود کی گفته که ابتدا تعمیر و ربیع الله عنه مسجد نبوی را شهر ربیع الاول سنه بست و نهم
هجری بود و فیکه هلال محرم سال سیصد ام دریافته شد غلة مسجد فارغ گردید پس بنا حادث تعمیر ده ماه باشند و عمر نجارنا
بن زید هدم عثمان المسجد و زاد فی قبلته و لم یزد فی شرقیه و زاد فی غربیه بقدر الطوله و هی عشرة اذرع و زاد فی

وزاد في الشام عشرة اذرع رواه يحيى بن بكير عن الليث عن المغرب الاسطوانة القائمة من الميزاب الى الركن الغربي
عن يمينه الاسطوانة التي ازاء رحبة بن زيد وروايت ابن عبد الحكم كه عثمان رضي الله عنه مسجد را بدرم نموده بجانب قبله آن زيادة كرد
بسمت شرقي ما نيز بر اصل او زياد ساخت وبطرف غربي مسجد بقدر يك ستون كرده در عهد ما نيز زيادة كرده اند و
بسوي شام چيزه در چيزه زياده ساخت ليس نهايت مسجد عثمان بجانب غربي بستون هشتم از ميراست والحال در انجا
ستونيست كه بايه الشمعي مي گويند اما در وقت يحيى كه علامت عند الاسطوانة المربعة دار لآل سبرة بن ابي رهم فاد خلها عثمان
في المسجد رواه ابن شبة ابن شبه از يحيى روايت ميكند كه نزد ستون هشتم مربوط مذكوره خانه ابي سبرة بن ابي رهم بود
كه عثمان رضي الله عنه ان را داخل مسجد ساخت قال ابن زباله ودخل في المسجد من المغرب دار طلحة بن عبيد الله ودار عمار بن ياسر
ايضا ابن زباله گفته كه خانه طلحة بن عبيد الله وخانه عمار بن ياسر را در جانب غربي مسجد داخل كرد ودخل عبد الله بن خطل زاد
عثمان في القبلة الاسطوانة وهي العاشرة اذرع قاد دخل بعض بيوت حفصة مما يلي القبلة في المسجد وبقية دار العباس زاد
في الشام والمغرب فاقام المسجد على تلك الحالي حتى زاد فيه الوليد ابن زباله از عبد الله بن عمر بن حفص روايت ميكند
كه عثمان رضي الله عنه بطرف قبله مسجد يك ستون كرده زياده بانزده ذراع بسمت مسجد در آورد وبعض خانهاي حفصه
را كه متصل قبله بود وبا بقيه خانه عباس كه در بناء عمر جاي رد بتنيب باب السلام معروف بود جانب كه گفته شد ونسبت شام ومغرب
نيز زياده ساخت بعد از ان مسجد بر همان حال بود تا انكه وليد بن عبد الملك در سلطنت خود زيادتي نمود چنانكه
در فصل نهم مرايد وعن عبد العزيز بن عطية قال طول المسجد من القبلة الى الشام ستون وماية ذراع وعرضه من المقصورة
الشرقية الى المغرب مائتين وماية ذراع وجعل ابو بكر شيبة على مائة ذراع في عهد عمر رواه يحيى فزاد في الطول عشرين ذراعا
عشرة في القبلة لانه زاد فيها رواه واقد وعشرة في الشام ولم يزد في المغرب بسوار الاسطوانة واحدة ولم يزد في المشرق شيئا
بالاتفاق يحيى از عبد العزيز بن عطيه روايت كرده كه عثمان رضي الله عنه طول مسجد را از جهة قبله بسوار شام يعني ستون
يكصد ستصت در چيزه ساخت وعرض ان از حجره پسر ابو بكر شيبة كه مسجد واقع است تا مغرب يكصد وستني در چيزه ساخت
در دروازه ها پيش نبايد چيزي در شهد عمر شش بود ند باقي روايت پيش در طول يحيى است در چيزه زياده كرد اين زياده از ان جانب
قبله زير اجره معذر يك خانه از زياد كرده در ان جانب شام وبسوار مغرب سوار قدر يك ستون كرده در چيزه بانزده زياده ساخته
وبسمت شرقي مسجد باتفاق زياده نكرده وعن عبد الرحمن بن سعيد بن اسنباح ان اول من عمل المقصورة بابن عثمان بن
عفان رضي الله عنه وكانت فيما كوي منظر الناس منها الي الامام وان عمر بن عبد العزيز جعلها ماس ساج مهين بنيه المسجد
رواه ابن زباله وابن زباله از عبد الرحمن بن سعيد رواه از مشايخ خود روايه كرده كه خانه خود بر ان بنا كرد امام

از خشتها ساخته عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعضی از ستونهای فراخ در مقصوره بنا کرد اطلاع احوال امام کذا ذکره عمر بن عبد العزیز و حکم بنای مسجد نمود ان را از چوب انبوکس ساخت و قال مالک بن انس رضی الله عنه ما استخلف عثمان علی المقصورة من الذین اعجاب عمر و کانت المقصورة قصیرة رواه ابن زبالة ابن زبالا از مالک بن انس روایت کرده که چون عثمان رضی الله عنه خلیفه گردید مقصوره امام مسجد را از خشت ساخت برای خوف اینکه کسی رضی الله عنه را در حالت غفلت ازابو لؤلو نخعی رسیده بود که متحیر بهلاکت گردید و مقصوره مذکوره کوتاه بود قال النودی اول من اتخذ المقصورة معاویة حین طرحه الخارجی امام نووی گفته نخستین کسیکه مقصوره در مسجد ساخت معاویه بن ابی سفیان است وقتیکه مبارک خارجی نخعی بر فقار او زده بجانب در نمانکه کتاب الاول گذشته یعنی بلد از وقوع قضیه که از دست مبارک خارجی نظاهر بیوسنه معاویه بن ابی سفیان مقصوره برای محافظت امام ساخته والله اعلم بالصواب الفصل التاسع فی زیادة الولید فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اتخاذه المحراب والرفرفات والمنارات فی المسجد والمنع من الصلوة علی الجنائز فی المسجد فصل نهم در زیادة ساختن ولید بن عبد الملک مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم و احداث محراب و کنگره و منار ها بمسجد و منع از گذاردن نماز جنازه در مسجد روی زمین ان مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ان زاد فیه عثمان رضی الله عنه لم یزد فیه علی ما معاویة ولا یزید ولا عبد الله بن عبد الملک شیئا حتی کان الولید بن عبد الملک وکان عمر بن عبد العزیز عامله علی المدینة وکله لعهد الولید الی عمر بن عبد العزیز یقال وقال لعمر ما ترک فاحفظ وممن اتبع فاهدم علیه واعظ المال فان ابی علی ان یاخذه فاحرقه الی الفقراء رزین روایت کرده که در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از زیادة و توسیع عثمان علی رضی الله عنه و معاویه بن ابی سفیان و یزید و مروان و پسر ش عبد الملک چیزی فزوده نکرد تا بگاه پسر ش ولید بن عبد الملک بادشاه گردید و عمر بن عبد العزیز عم زاده او عامل ش بر مدینه و کله مقرر کرد ولید بسوی عمر بن عبد العزیز برای تغییر و توسیع مسجد نبوی قال ابن زبالة فاستاذن وحکم ناطق کرد هر کسیکه خانه در کنار مسجد دارد و مدت نوبهار نه بس وجه قیمت ش بده و اگر نفروخت مذکار خانه اش را بر سر او منهدم سازد و قیمت ش بده و اگر کرنش زر قبول نکند بروی فرا خرچ بکن و قال ابن زبالة حدثنی عبد العزیز بن محمد عن بعض اهل العلم قال قدم الولید بن عبد الملک حاجا فبنا هو یخطب الناس عاج برسول الله صلی الله علیه وسلم اذ حانت منه التفاتة حسن بن حسن بن علی ابیطالب رضی الله عنهم فی بیت فاطمة رضی الله عنها فی یده مراة ینظر فیها فلما نزل ارسل الی عمر بن عبد العزیز فقال الا اراک هذا قد بقی بعد الشر هذه المواضع وادخل بیت النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد و السدرة ابن زباله گفته که عمر بن عبد العزیز بن محمد از بعض اهل علم روایت کرده که ولید بن عبد الملک

بن عبد الملک از شام بقصد حج بمدینه آمد آنگاه بس در اشنا و خطبه و گریه بر منبر رسول علیه السلام بخواند و نظارت بسوی حسین بن حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما افتاد و گریستن گرفت فاطمه رضی الله عنها مخاطب او شد بدانست که قصد حسین دارد چون ولید از منبر فرود آمد بسوی عمر بن عبد العزیز کس فرستاد و پیغام کرد که میتوانم دید ایشان خانه را گرد تا بوز جانی مانده است باید که این مواضع را حرید غانی و خانه بخبر

عبد الله عامر و سایبه بخبر و عنبر نویسد که مدتی مقدس است بمسجد و اعتکاف بسر برده و دوازده بیوتات ابن خانه بدا سپرده و بر کن دوم این زیادت

ابو الولید کتب الی عمر بن عبد العزیز یامره بالزیادة فی المسجد و ان یشتری بعد المنزل فقال حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و الله لانا قبل فیه ثمنا قال و الله لتفعلن ثم بعث الیه الف دینار فکتب الی الولید علیک فامره بهدمه و ادخاله فی المسجد و رفع الثمن

فی بیت المال فعمل فاستقلت منه فاطمة بنت الحسین بن ابیطالب زوجة حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب بعمارة الذی یوضع عمارة

بالمرجة فاشتراه و ابن زیاله روایت میکند که ولید بروی عمر بن عبد العزیز عامل مدینه نامه فرستاد که مسجد رسول علیه السلام توسیع کن و این خانه

را بمسجد ملحق فرمود که خانه خدیجه را هم خرد و دران قبیله بنی زیاله گفته که عمر بن عبد العزیز ابا بکر حسن بن شیبی را بخواست حسن بن شیبی را بخواست و چهل

قصبت خانه بدادن تا اطار و دندیس عمر بن عبد العزیز بسوی ولید بن عبد الملک حقیقت حال نوشته فرستاد و نوشته امر ولید که ان لا یهدم

نمودا داخل مسجد ساده و قصبتش و بیت المال داخل نمایند امر شرش عمر بن عبد العزیز بموجب امر عمل آورد فاطمه دختر حسین بن علی بن

ابیطالب رضی الله عنهما که زوجه حسن مثنی بود بموجب خانه خود که بمرجه میدانست بروز بوشت و خانه را بجای خانه استقامت کرد و

قال ابن زیاد الناقدین عبد العزیز لما ارادوا ان عبد الرحمن بن عوف یدرا هم المنبوعة من البیع و هدمها علیهم قال عبد الرحمن و نحب لما

مضاء بیوتهم فاعادوا علی بیت عمر رضی الله عنها و وسعوا بها الطریق و خبر ابن زیاله روایت کرده که چون عمر بن عبد العزیز مالی عبد الرحمن

بن عوف قیمت خانها پس نمود این زیاد بن عمر فرمود تا بقبول نکرد فرمان عمر بن عبد العزیز خانه ان را بر سر سرای انها

بهدم بیاغته عبد الرحمن گفته که بسیار شتاب مادر انشاء الله هم انها ضایع و مشوق مسجد و خانه حفصه رضی الله عنها را بمسجد داخل

کرد و ابن خانه راه در مسجد کرده و ابو داود ابی عن ابیه و دران عن ابیه ان ابا سعید قرار فی الغرب السطوانتین و خانه ان دور فلا

یا جاعل فی المسجد حجر ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و در عبد الرحمن بن عوف التکیف التی کان یقال لها القرائن فرکی الزبیر بن

بکار عن ابیه و غیره روایت کرده که ولید بن عبد الملک بمحمد عمرو بن حزم عامل مدینه نوشت و فرستاد ان حجرتی ازواج مطهرات رضی الله عنهن

زبان علیه السلام در هم بسته خانها ی ایشان بمسجد در آورد چون عمر بن عبد العزیز این فرمان را قرائت کرد گفت انها را قرار دهید بحال خود تا مردم

بدانند و تامل مسجد است و بن عبد الله

بن محمد بن عقیل گفت ادرکت بعض اهل العلم یحیی الی المسجد فی اعتکافه بالدار التی فی المسجد فاذا صلی صلی علیه و سلم فاذا صلی صلاة

فرجت التی فی قبلته مقبرة حتی اذا کنت عند دار مقبرة حتی اسمعه یقول یا اخی الله علیه و سلم و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا ابا بکر

یا عمر فاذا اراد ان ینصرف انصرف الی المشرق فدخلت فی البیت ان اسمع منه شیئا فلم اسمع الحسن فاذا عمر بن عبد العزیز قاعد

نسبه تا العباس علی فلما صح دعا ابن وردان الجلاد فقطع کفه فقال لقد کشف رجل لم یکشف عورته قبله رجل فکشف القاسم بن محمد کشف سالم بن عبد الله فقال مالکم فعلتم فعلا لم تفعلوه قبل فقال للدابة اللاتی رأیتم لم تکن منا الیوم ودخل یا مزاحم فخاله رواه

ابن زباله ابن زباله از عبد الله بن محمد بن عقیل روایت میکند که مرتب العفیر شب از خانه خود بیرون می آمد تا که مسجد می آمد پس نشسته بزیارت پیغمبر علیه السلام می نمود و سلام بر آنحضرت می فرستاد و هم بعد از آن بصلاتی مشغول می آمد تا هم چنین سبیع که شب باران بود بر آمد چون نزدیک خانه معن بن شعبه رسید سلام بوی تو نمود پس رسید سوگند خدا الهی ایشان شمشیرها بودم پس بطاوت معهوده خود مسجد در آمدم و شروع بزیارت قبور نمود می بیم که دیوار مشرقی حجره مشرفه بهدم کرد و دیوار حجره در آمد و هر رسول صلی الله علیه وسلم سلام فرستادم چندان درنگ نکرده بودم که آوازی شنیدم مرتبه که عمر بن عبد العزیز امر مشرقی فرو میکند پس چو شنیدم دست بکتان با ریگ و سنگ چون صبح شد ابن وردان معمار را طلبیده پس در آمد و فرا بکتا دگفت مردی دیگر

للدیار است که اعانه فاید عمر بن عبد العزیز در امن خود با الکرد و ساق با رخود بکتا دناکرد و بعد از ان قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله بتهیار و حوال فرستها فهار خود بکتا دند عمر بن عبد العزیز گفت چه شد است شمار که سزا فهار خود در کار نکنید گفتند با تو خواهیم در آمد گفت امروز بگذرت تا صاحبان قبور را طلبا نرسانید فرا هم لا کرد عظم عمر بن عبد العزیز بود و چون در آن هنگام در داد

اعانت ابو در دان غازی و هبی ابن عبد الله قال سمعت عروة احد من اهل العلم یقول عن عمر بن عبد العزیز بعث عبد الله الذی

کان یسیح چون هیبت النبی صلی الله علیه وسلم خطا ظاهرا مزورا و اما جعله مزورا که هست ان شیعه مزبوره مربع الکعبه دان بجزء الشامس فیلته و قبر فاطمه رضی الله عنها عقد عند ذلک المزور داخل المقصورة فاتها وقت فی مقدم بیتها خلف الحجرة ارسالم بن عبد الله مروست که از بسیاید اهل علوم شنیده ام که میکنند عمر بن عبد العزیز بنا و حجره شریفه غیر بنا و ساقوان نهاد و کرد خانه بیوت علیهم السلام احاطه دیگر مدور سوا ر احاطه و جوار احیاء حجره بطاهر ساخت و احاطه حجره لا بباطن ان در آورد و دیگر زاید احاطه مستقیمه نه خود

تا کج شبیه غلت مکر بنا کرده و الحق انکه تربیع ان مشابع به تربیع کعبه اند و مردمان ان راقبله خود ساز ند و قبر فاطمه رضی الله عنها نزد موضع مزور داخل مقصوره مسجد عمر بن عبد العزیز است زیرا که در تربیع الرءوس بنا پس حجره شریفه مرتفع نبوده در عزم خانه خود مدفون گشته بود بر ابن زباله ابن ابو حنیفه کتب الی ملک الروم امانی ان تهدم مسجد بنی الاصفر فانه یجتمع فیه بمثال قصبت الیه ارلعین من الروم و از لعین من العبید او ثمانیین الف دینار و هذه السلاسل التی فیها الفضة دیل فیها

العقال ربح المسجد اذ فعل بعض العمال الروم الا الدول علی قبر بهم فیها جمیع العمال به فلما هم بذلک سقط علیه الارض فانتشر و ماخوذ السلاسل یعظم و فعل الله هم علیه الاسلاسل حتی طاقات صورة بعیر برناهم به فقربت علقه ابن زباله روایت میکند که ولید بن عبد الملک بسوی صاحب الروم نامه فرستاد که ما میخواهیم که تعمیر مسجد بنیاد مرتبه خود خانم پس اعانت

اعانت در تمقد مه بار سال کار کران نها حاکم روم بسوا و ولید بن عبد الملک جهل کار کران از روم و جهل از ارمان صور و شنا و دمشق و تدار و غیر ذالک و بگر نقاد یل مسجد بان مولف هستند و ستاد کار کران مذکور مسجد کار میکرد ند کسی از کار کران روم که کلمت خیر دارد پیش پیغمبر ما عرض نمی نمایم الله علیه یعنی یا رسول الله پیش من آمد و نذر چون ان بدیخت خواست که خواه نخواه بدین جود بن الله بگذارد بنی اشتیاد پیدا کرد بین افتاد و میخواستن ما خود را بیرون کند و بدیعنی از ان نهاد از مشاهده این معجزه ایمان آورد و نذر مولیت کرد یکی از ایشان بر سبیل بیع طلاق مسجد صور فاتوک بر آورد و عمر بن عبد العزیز امر کرد ن نردن ان بدبخت نمود و بکشت و در ان عمر بن عبد العزیز نشانه یا کتابچه المفتوحه حشه او علیه عاد با لسورة والفجر و مقعه با لساج وداد الذهب وهدم حجر ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و نقل بستانها و این المسجد فبنانه دارد با جزء و ان زباله روایه کرده که عمر بن عبد العزیز بستانها را مسقف ساخت و مطلا بذهب زر نمود و خانها یا ازواج مطهرات پیغمبر علیه السلام را بدیم نمود و حشتهای انها و حشتهای مسجد را خبر نمایه بر آورده خارجود نبا نمود و در ان ابن زباله ان عمر بن عبد العزیز امر داد بنا المسجد سنه ثمان و ثمانین من الهجرة و فرغ بعد سنة احدی و تسعین و بهدا جم الولید ابن زباله روایت میکند که عمر بن عبد العزیز بسال هشتاد و هشت هجری شروع در تعمیر مسجد و چوبه ستر نموده و در سال نود و یک هجری فارغ گردید پس مدت تعمیر این سه سال میشود ابن وهب عن ابراهیم بن محمد الزهری عن ابیه محمد قدم الولید حاجا بعد فراغ المسجد جعل یطوف فی المسجد فلما رای ابی سقف المقصورة قال لعمر الا حلت السقف کله مثل هذا قال اذن تعظم النفقة جدا قال وان تعظم النفقة جدا رواه ابن زباله ابن زباله از ابراهیم بن محمد زهری بروایه بدر اوا کرده که در ثنای ان ولید بن عبد الملک بعد از فراغ مسجد بقوب حج بعد مدینه در آمد طواف مسجد میکرد چون بسوی سقف مقصوره نگاه کرده عمر بن عبد العزیز را گفت چرا تمام سقف مسجد الا همچین الا سنه نکرد عمر بن عبد العزیز عرض کرد که در تصور نبود بسیار عرض میشود ولید بن عبد الملک گفت اگر چه مال از حد زیاده خرج کردد باید که همگی سقف مسجد را مانند سقف مقصوره بلا جود و طلا و دیگر تکلفات یکسان نمائی و فی روایه لعمره اندری امیر المومنین کم النفقة علی جدار العجلة وما بین السقفین فقال وکم قال خمسة وار بعون الف دینار قال والله لکانک تقفدا من مالک وابن زباله در روایت غیر از ابراهیم بن محمد زهری آورده که عمر بن عبد العزیز در جواب ش عرض نمود که ای بادشاه سومنات ایا معلوم میکنی که چند زر خرج کرده ام بر دیوار چند و در میان دو سقف یعنی سقف مقصوره و سقف مسجد مراد ازان دیوار مقصوره بود که پیش روی مقتدیان می افتد و ولید گفت بگو چند زر در ینکار حرف گشته عمر بن عبد العزیز گفت بهل چهل هزار دینار ولید گفت سوگند خدا کوبا از مال خود خرج نمائی و قال لابان بن عثمان ابن بناذ تامین بنا و کم قال مبنا و بنا المسجد

وتبعوه بناء النقائص وليد بن عبد الملك ابان بن عثمان را گفت كه ساعت بنا را از بناء عمر يعني بناء مسجد و مجاهد را
خبر بود و هزار نفر بفرمان گسيل داد ابان جواب داد كه بناء قديم ما مانند بناء مسجد و شما مانند كليساء ترسايان ساختند و
عن محمد بن عمار عن جده كانت زيادة الوليد من المشرق الى المغرب است اساطين فراد من الاسطوان
النبي دون المربعة الى المشرق اربع اساطين في السقائف فدخل جنبتي النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد و تعني
بجانبات اساطين من المربع في السقائف اي المستقف المشرقي وزاد الى المغرب اسطوانتين وزاد الى الشام
من الاسطوان مربعة الغبار اربعة عشر اسطوانا منها عشرة في الرحبة واربع في السقائف الولي الى النبي كانت بالمستقف
القبلي قبل زيادة المهدي رواه ابن زبالة ابن زبالا از محمد بن عمار واو از جد خود كه باسر بار بن روايت ميكند كه بود
زيادة ساحتي وليد بمسجد از جانب مشرق تا حد مربع في شمش ستون جدين تفصيل كه از ستون قريب مربعه فرا حد مشرقي
چهار ستون در جدار مستقف پس مجموع شش نفر كه مرقد مقدس رسول خدا صلى الله عليه وسلم ست داخل مسجد گرديد ند و شش
ستون منهج چهار در مستقف مشرقي ماند ند و بسوار مربعه دو ستون زياده گرديد و بسوار شام يعني متصل از ستون
مربعه فبر چهار ده ستون زياده ساخت از انجمله ده ستون در صحن و چهار در مستقف شمالي كه بيش زيادة المهدي
بالبلد بود ند و عن قدامة بن موسى انه ذرع المسجد في زمان الوليد في الطول من القبلة الى الشام ماءتا ذراع
و عرضه من المشرق الى المغرب ثمنون و مائة ذراع رواه يحيى و يحيى از قدامة بن موسى روايت ميكند بدرستيكه
بيمايش نمود مسجد بنوي را در زمان وليد در طول از قبله تا شام يعني جنوبا و شمالا دو صد و دو عرض
ان شرقا و غربا يكصد و بنجاه در عمر و عن عبد المهيمن بن عباس عن ابيه مات عثمان وليس في المسجد سرقات قال و لا
محراب فاول من احدث المحراب و السرقات عمر بن عبد العزيز و هو الذي عمل الرصاص بين المسجد و المجاز بين
النبي من الرصاص فزالت السرقات في الحريق الاول للمسجد بتسع و خمسين و مائة و لم تعد بعده و صلى عمر في
ربيع الاشرف شعبان بن حسين سنة سبع و ستين و مائة رواه يحيى و نيز يحيى از عبد المهيمن بن عباس
واو از پدر خود كه عباس رضي الله عنه باشد روايت كرده كه عثمان رضي الله عنه نبود در مسجد بنوي و نكرد با و محراب
نبود پس نخستين كسيكه احداث محراب و نكره نمود عمر بن عبد العزيز است واو اول كسي است كه از زير را بر
مسجد بكار برده و ناو دانها از زير ساخته پس انكسور با ساخته عمر بن عبد العزيز در حريق اول كه سال شش
صد و پنجاه و چهار بهجري باعث فتنه بقنا دبل استقال گرفته مسجد را سوخته بكل زايل گرديد و اعاده انها اتفاق نيفتاد
تا اينكه بسال هفصد و شصت و هفتم بهجري در ايام اشرف شعبان بن حسين از سر نو ساخته گرديد و درينوقت كنكورا كه

از موسی بن عبد الله روایت کرده که عمر بن عبد العزیز نگاه با بانی معین ساخته بود که در میان مسجد کسی آتش نیافروزد
وعن المغیرة ان ابراهیم جاء الی مسجد دمشق فوجد ان بن الحکم یحرق الحصر فی المسجد فنهوهم ان یفعلوا علی الجنایز فی المسجد رواه ابن ابی
از سعید مقبری روایت کرده بر سر سیکه او بر تو لگا بانان مروان بن حکم را که مروان را در مسجد می برا کردند واز نماز جنازه در مسجد
منع میکرد و در صحیح مسلم حدیث عائشه رضی الله عنها انها امرت ان تمر جنازة سعد بن ابی وقاص فی المسجد یصلی علیه
فانکر الناس ذلک علیها فقالت ما اسرع ما نسی الناس والله ما صلی رسول الله علیه وسلم علی سهیل بن بیضاء
الا فی المسجد در صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها مذکور است که وی رضی الله عنها جنازه سعد بن ابی وقاص را امر کرده که بمسجد
برده تا نماز کنند مردمان ان عمل را عیب نمودند پس عائشه صدیقه گفت که صاحب تعجب نموده فرمود که رسول مردمان
فراموش کرده اند سوگند بخدا که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سهیل بن بیضا نماز نگذارده بود مگر در مسجد وعن ابن عمر رضی الله عنهما
ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه صهیبا علی ابی بکر الصدیق فی المسجد وان صهیبا صلی علیهما فی المسجد عند المنبر رواه یحیی
یحیی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز گذارد بر ابو بکر صدیق در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رضی الله عنه بر جنازه عمر رضی الله عنه در مسجد پیغمبر نماز گذارده قال ابن شهاب وبلغنی ان الاعرج یحیی الستقر علیه الدوائر
کانوا یصلون صلوات علی النبی صلی الله علیه وسلم عند رأسه فی موضع مطهر النجاسة ابن شهاب گفته که بما بلغ امر نماز

جنازه

جنازه فرا رسیده بود است که اهل میت جنازه صلوای خود را بر دارند و نزد حاشیه رسول علیه السلام در موضع جنایز
می نهاده نزدیک صلی الله علیه وسلم نماز میکنند الی دخانیه موضع جنایز خارج از مسجد بوده باشد که نماز جنازه بالای مکرر ضمنا نان
در انجا کرده میشد فضل المعاشر فی زیادة الهندی بالامة النجاشی فی مسجد رسول صلی الله علیه وسلم فی الغائبة الثانیة الجزیرة
وکان معاصر الامام مالک بن انس وکان ابن زباله من اصحاب مالک ویحیی من اصحاب الصحابة فضل وهم در زیاده
بودن مهدی بالله عباسی مسجد نبوی را در اوایل صد دویم هجری بدانکه مهدی مذکور معاصر حضرت امام مالک
بن انس بود واین ابن زباله از اصحاب مالک است ویحیی از زیادتان اصحاب مالک بود قال المصعب لما قدم المهدی
المدینة استقبله مالک وعبره علی المیال فلما قرب المهدی منه قال له مالک یا امیر المؤمنین ادخل المدینة فتصفر بقوم لم یولد
الهاجرین ولا الانصار قلیل فانه رأیتا الارض قوم خیرا من اهل المدینة ولا موضع خیر منها قال من این علمت
ذلک قال انه الدیوف فخر بنی الیوم علی وجه الارض خیر منهم محمد صلی الله علیه وسلم ومن کان فیهم صلی الله علیه
وسلم عندهم فسبیل ان یعرف فضلهم علی غیرهم فقال المهدی صدقت فنعم المشیر انت ثم قال له مالک فیما سمعت
عهود امام مالک وعبره بمجرد کرده استفتاش کردند مهدی یا امام مالک معاهده کرد و لزم وعهد شرایط انوار کما کانوا

بجا آورد و امام مالک رحمة الله علیه فرمود که صحیح است کیف ای ابر المومنین فرمود که چنانچه خدای بر کرسی نشسته و او را دهها جوان
از انصار خواهد رشت باید که سلام بر ابو ایوب انصاری و بر خواجه دو عالم و دو زمین کرد بی بهره از اهل مدینه نیفتد و بجایی افضل تر از
او بدین سر نرفته است مهدی باید که گفت از کجا این حرمت و شرف مدینه خواهی ان میگوی امام مالک گفت بر خاجی دو رکعت
زمین فخر میکند چنانکه مریمی گوای فرمود که محمد علیه الصلوة والسلام موصوف نیست و مگر بنکه نبرد او سنان قهر محمد علیه السلام بسته
سزاوار است که فضل آن کرده بود دیگران هرموصوف و مشتهر باشند پس مهدی باید بحرمت خود خوده امام مالک فرمود
و فرمود ای مدینه بجا آورد و زاد المهدی فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فضاء طولی المسجد ثلاثین ذراعا وعرضی
سقوم المسجد ثلاثة وستین ذراعا وعرضی موخره ماية وثمانون ذراعا وبنی المقصورة من الساج فی بلاط المسجد فسمیا
فیه الامام وراء طامع الارض المسجد کانت طول مرتفعه قدر ذراعین وجعل الباب فی المقصورة وجعل ابواب المسجد
ستة ابواب مهدی باید که بجای سی در مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرد بطول مسجد و بعرض او و جعل درجه
وعرض محل مسجد بگیرد و شصت و پنج درجه و عرض موخر مسجد بگیرد و سی درجه و جعله آخذ از جوانب سه ان درجه مسجد
بجای نماز گذارد دین الامام بجا آورد و جعله مقصوره را بجا زدین مسجد خواهی و بر آن ساخت و سه شد روه در روه از زدین
مسجد باید بود و محراب در مقصوره را بیاس ساخت و در جوانب باقی مسجد ساخت عادر کرد ایذ و قدرت بدان زیاده بنا و
وقال ابو ایوب بعد زیاده المهدی عشرون بحذاء ابی بکر الصدیق فما بعد من ناحیة المشرق وفاخذه من المغرب مهما تحت
الصدیق رضی الله عنه وارتفع فی السماء ان مهدی باید بنا و مهدی باید راست باز ده کرده بود بنا بران صفت که کرده از بنا
مسجد نبوی بعد زیاده فی مهدی باید یاد بچه منسوب بنام ابو بکر صدیق رضی الله عنه بیست بود از اول شمال در آخر جنوب
از زان بیست مشرق و شصت بجز عرض بای که بیای از ان نهاده بر پای ابی بکر صدیق بیست و بهاد بجانب شمال بدین تفصیل باب
الاول باب علی رضی الله عنه مسمی به المکونه فی مجاورات بنیه وهو مقابل عن بیت النبی صلی الله علیه وسلم کاد واه المطری
وقد سد محمد بن عبد الجبار الشرقی وجعل مکانه شباک یعرف الانسان مجاوره قبر فی الحجرة المقدسة الاول من دروازه علی بنام
است این دروازه مسمی بباب علی که بعد از بعد مقابل خانه النبی اقتداء و خانه علی مقابل خانه رسول است جانب
مطری روایت چنین کرده و احتمال دیگر انکه خانه علی رضی الله عنه مشرق منعطف یسوی جوف شرقی میباشد از بنای دروازه
و جعله محمد بن عبد الجبار الشرقی مسدود کرد بعد و بجای ان شباک ساخت سد تا از بعد دون مسجد استاده شده سعادت زیارت
حجره پر نور حامل نامزد و بنا فی باب النبی صلی الله علیه وسلم هو صعید او المشرق مما یلی القبلة مسمی به توسیع من الحجرة
الشریفة المکونة و جعل منه از دروجه الذی رضه علیه السلام ثم قد سد بهذا الباب عند محمد بن عبد الجبار الشرقی و جعل

باب عنبی است که جای آنرا گفته اند که مشرقی از آنچه متصل بقبله است نزدیک موضع جمالیه عنبا که این بخارا بان تعریف کرده و چنین گفته اند قریب حجره سنگ فاصله است و داخل حجره چه در زمان سعادت عثمان رسول علیه السلام این دروازه موجود نبود بعد ازان وقت که بدیوار مشرقیه ایشان مسدود کردند حالا ثابت است باب عثمان کنونی بواقعا باب داره عثمان رضی الله عنه و هذا الباب قدیم کان فی عهد رسول الله علیه وسلم ثم صیر باب جبریل فاروی ان جبریل علیه السلام است فی مؤخره بنی قریظة الی علی فرسخ و علیه الاعتماد والله اعلم بالمراد حتی وقف باب المسجد عند موضع الجنایز قسمی بر قال ابو عثمان علامته مقام جبریل انک تخرج بنی الباب الذی یقال له باب عثمان قریبا فاذا خرجت من ذلک الباب علی نحلة اذرع و سترته علی یمینک حجرا کبیرة من الحجارة التی بها جدار المسجد و یقال له باب النبی ایضا لانه موضع مخالفة الباب الذی کان یدخل منه النبی صلی الله علیه وسلم ثم سد هذا الباب وجعل مکانه شباک وفی مخاذات هذا الباب الشارع جمال الدین الاصفهانی و زیر یحیی زنکی اما قاد و قفة ضیاع و جعل قبته تربته و دفن شمال حسنة تسع و خمسین و خمسمائة و سبعون باب عثمان است و این دهم دروازه البیت که مقابل دروازه در آمد رسول علیه السلام و موضع موذنه بنا جوابان در روایت یحیی الطارق باب النبی کرده شد کذا فی الخلاصة دروازه سیوم را مسجد باب عثمان خوانند و وجه تسمیه انکه مقابل خانه عثمان رضی الله عنه افتاده و این دروازه قدیم است در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بعد ازان معروف بباب جبریل شد زیرا که در روایت آمده که جبریل علیه السلام برای امر نموده نبی و بیطه بنا مسجد بخوار ذره بر شیده و بر چهره وی عبا را تر بدیدار دیده بیلفت و بدر دروازه مسجد بحذو موضع جنایز استاده شد بنا بران مسمی و معروف بباب جبریل گردید ابو عثمان گفته که علامت موقف جبریل علیه السلام اینست و فیکه از دروازه ال عثمان رسته در خانه دیگ و چسب بیرون برودی بدست راست خود دستگی تو زنگ از دستگهای جوار المسجد یکی در خانه دیگر چسب بهم سی و این علامه گفته که مقام جبریل الطان داخل مسجد گردیده این دروازه باب النبی نیز گویند زیرا که موضع نزول و مقابله در دروازه که از ان رسول علیه السلام بمی در آمد بجوار این دروازه بنا کرده و مسدود گشت و در جای ان شباک مانند دیگر دروازه اول است خشت سند و مقابل این دروازه جمال الدین اصفهانی وزیر فرزان زنگی رباطی وقف فرمود بحس خانه و گرد انیده شد دران رباط که در اصل خانه عثمان رضی الله عنه بود تربت وی در سنه سبعین و خمسمائة و تربت یحیی زنگی مدفون شد علیه الرحمة که در میان جمال الدین اصفهانی فاضل الدین شهر کوه تم صلاح الدین بن ایوب جهادی مقرر بود هر کسیکه بمیرد جنازه او بخود علیه امیر و انتظام جمال الدین اصفهانی فاضل الدین شهر کوه

بمرو اسعد الدین خود گور و شیخ ابوالقاسم صوفی بال شهاد فرستاد و صوفی بمرو جنازه جمال الدین الصفار را بسوی
حرین برد ثبت و ابو علی جامه بسیار بمیش تا بوشش میرفتند چون بگذر سیدند تابوشش را گرد کعبه گردانیدند و نزد کعبه نماز بر وی
کذارد و بعد ازان بسوی مدینه بمرو رفتند و نماز گذارده تابوشش را بر سنه مذکوره دفن کردند و رضی الله عنهما و ارضاه جمیعا و خصوصا
در حرمین شریفین و سوری کرد مدینه احادیث نمود و جای بذکر ان بتفصیل می آید در قبله رباط ولی از خانه عثمان رضی الله عنه
ایستکاه بیت اسعد الدین شیرکوه است کز مرو بمرغاب آمد و در سنه یاحده و سبعمائه بوشش آورده دفن نمودند و بقیه خانه
متصل رضی الدین در جانب قبله و قبر غلام بچه سرخ است کذا فی الطائفة الرابع باب العین قال احمد عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فی خلافته من بنی لی مسجدا فقال لو ترکت هذا الباب لصلی فیه فجعلت الباب بقابل دار ابی بکر الصدیق النبی باب
رباطی سرخه بام صارت دار ربیطه بفتح الراء و بعدها تحتانی ساکنه و طاء مهمله مفتوحه و هاء ساکنه ابو مسلم محمد قتل الخوارج صاحب
مدرسه بغیر نیاباز کوشش اصرا مواد ایام چهارم باب الباب راست کرد رضی الله عنه در خلافت خود و نیکو نماز مسجد کرد و احداث
آن نمود و کفت ازدوی آمست کراین در دروازه دیرای آمدن زنان بکذاریم بعد ازین مسجی جانب الشرق و کفت ابو وداع دروازه
کرده کو همه این عمران دروازه نادم نزیت خود فی آمد و این دروازه مقابل خانه ابی بکر صدیق رضی الله عنه واقع است کذران خانه
فوت کردوان خانه در شرقی این دروازه واقع است بعد ازان ان خانه فاتنه زبیطه بفتح راء و جهد بنام دختر ابی العباس سفاح
است کما بوسم بعد ازان مقابل خوانچ بجمع الدار و امرا خلافت داده بعد ازان بدر الدین بلغاری و حنیفه کرد بدر کم یکی از امرای سلطان بایزید کوشش
تمام بنا دان ساخته و ابی الحسن باب بقابل دار ابی العباس بیت الحسین بن عبد الله بن عبید الله بن عباس ثم صارت الدار
رباطا للفقراء و قد سمعت بعد ذا الباب امام الدین الله عبد الله بن عبد الله الخیاط الشروطی بسنه تسع و ثمانین و مائتین و مسجدیه بنیج در دروازه
الیست مقابل خانه العباس و محمد حسین بن عبد الله بن عبد الله بن عباس بعد ازان ان خانه سرای زنان کردیده و در ایام
ناصر الدین الله وقت تجدید دیوار شرقی سنه یاحده و ستمائه و بنیه مجری در دروازه مذکور سیده و کفتند و الصلاة و السلام باب
بقابل دار مخالد بن الولید رضی الله عنه ثم جعل موضع مهیار رباط السبیل الرجال ششم دروازه مقابل خانه خالد بن ولید
است بعد ازان بموضع ابن خانه سرای خانه مروان ساخته عبد ویا آن خانه بسمت شمالی خانه عمرو بن العاص است
و السلام باب بقابل برقاق امتاع در دروازه هفتم مقابل کوفه صانع کر در میان خانه عمرو بن عاص و خانهای صوف کران
مسلوک است و متاع جای خرور زمان کذشته جیرای ایوب شرح صور علیه السلام می نفیع النوقد واقع است و الشامن
باب بقابل اسیاب الصوافی و هذا اخر ابواب المشرق در وازه هشتم مقابل خانهای صوف کران ای بجانب خانهای
صوفی که امروز خانه رساله است کر شیخ صفی الدین سنبلی بحسین بر اقارب خود وقف نمود و بعد ازان وقف

بحوالہ بقضاء دیدہ صلی اللہ علیہ وسلم خطاب بہ فرمائی یا رسول اللہ ہلاک شد اموال و اہل و عیال و قحط افتاد پس دعا کن خدا را تا باران بفرستد پس آنحضرت دست مبارک خود را بسوی آسمان برداشت و دعا کرد و ما ہیچ ابری نمی دیدیم و ہیچ سحابی نبود پس ابری پیدا شد و باران بارید و ما از مسجد بیرون آمدیم و بخانہ ہا رفتیم و باران بر ما می بارید تا ہفت روز دیگر جمعہ آمد و آن مرد یا مرد دیگر آمد و گفت یا رسول اللہ خانہ ہا خراب شد و مواشی ہلاک شد پس آنحضرت دست مبارک خود را بسوی آسمان برداشت و گفت اللہم حوالینا و لا علینا پس ابر از آسمان مدینہ منقطع شد و ما از آفتاب در روز جمعہ دیدیم و ہیچ ابری نبود و ما از مدینہ بیرون آمدیم و در وادی قناۃ ابر بر قدر یک فرسخ می بارید و از ہیچ جانب مدینہ ابر نمی آمد ہر کہ از جانب مدینہ می آمد خبر می داد کہ باران نبارید و ہمچنین

نوزدهم در دروازه موخته الصدیق امت که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که باقی گذاشته نشود در مسجد دروازه
الا دریچه ابی بکر جهت مسلم روایت کرده در صحیح بخاری آمده می باید کرد باقی گذاشته نشود در مسجد دریچه الا دریچه ابی بکر صدیق رضی الله عنه
دروازه ابی بکر صدیق رضی الله عنه در زمان مهدی بالله عباسی در مسجد زیاده می شد دریچه مقابل دریچه صدیق اکبر رضی الله عنه
درست کردند و در زمان مستنجد بالله خلیفه عباسی دروازه موخته را که بدان باب موخته مسموم است از دروازه تا نیکه بدست جهت
خود آنیده و باب السلام نمی افتد و العشرون باب السلام المعلوم بالمحرس الخطاب رضی الله عنه فی خلافته وکان یسمی
فی الجاهلیة باب عروان لمقابلته دارة ثم سمی بباب السلام لان الناس یدخلون منه یسلمون علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ویصلون الیوم باب السلام است که بعمر رضی الله عنه در خلافت خود احداث ان نموده بمیشر و مقابل قبله و خانه و سمی
مسمی باب عروان بود بعد ازان مسمی بباب السلام گردید نیز آنچه مردمان ازان باب برای صلوة والسلام بر قبر
رسول الله صلی الله علیه وسلم می روند اگر مزاحم گردید کرامر و خانه عروان جای رود مسلی است که مقصود زیارت عالمی
در سنه ثمانمائة و هشتاد و شش هجری بامحت نمود و ابواب المسجد یوم ثلثة باب السلام و باب الرحمة فی المغرب
و باب النساء فی المشرق و اما باب جبرئیل فمسکک بزاز و بیرون درین ایام در دازه ابی مسجد مسکه الذکی باب السلام
دوم باب الرحمة که این بزرد و بست مغرب افتاده اند مسجد و باب النساء و بطرف مشرق و اما باب جبرئیل
پس ما یفعل مسکک است که زیارت و برکت ازان حاصل عوده ممنوع الفصل الحادی عشر فی ارواقه المسجد
و اساطینه و ابوابه و محرابه و منبره علیه وسلم سابق فضائله و کمالاته و اما بعد فصل مازدیم در بیان آنچه مسجد رسول علیه السلام
بران محتوی است از رواق و ستونها و سیاحین و ما قدر محن مسجد و مشتملها و سلسله فتن یا بها
در زمانهای حرمانه و حال و امام مسجد و ابی ابن جبران المسقف القبلی من المسجد بان خمسة ارواقه من المشرق
الی المغرب و المستوی بعد زیادة الرواقین فی موخره سبعة ارواقه و المسقف الشمالی کان خمسة ارواقه
ایضا فتقص منه رواق من قبلی فی محن المسجد و المسقف الشرقی ثلثة ارواقه من القبلة الی الشام و المسقف
الغربی اربعة ارواقه منها البدء فی بیان المسقف القبلی خمسون اسطوانا و اربعون و القصل من المسقف الشرقی
عشر و اسطانین او تقص منه رواق و هو عشرة اساطین ابن جبر رواته میکند که مسقف قبلی مسجد از مشرق تا
بمغرب پنج رواق بود نزدیک دو رواق و رسی زمان زیاده کردید یکی بعد رواق گشتند و مسقف شامی که بیت
شمالی واقع است سه رواق بود نزدیک دو رواق گردید یکی بازدوا گشتند و محن مسجد زیاده تی عوده شد و مسقف
شرقی از قبله تا شام یعنی از جنوب تا شمال شش رواق بودند و مسقف غربی چهار رواق بود اند از قبله تا

تا بشام پس در مسقف قبلی بیست ستون برای زیادتی دوران زیاده شده‌اند واز مسقف شمالی ده ستون کم شده‌اند
پس از اجزای طرف روانی کم کرده ودر محن مسجد افزوده شده‌اند ستون کم گردیده‌اند وعدد اساطین المسجد ثمانون وستة
وستون وقال ابن زبالة ثامنة وستون لان المسقف الشرقي ثلثة عشر صفوف كل صف من جدار القبلة الى جدار الرحبة
ثمانية وعشرون اسطوانا كما عده ابن زبالة وليس كذلك لان نصف الاسطوانة السبع وعشرون اسطوانا فقط
لان كمال عددها موقف على وجود اسطوانة في ساحة الرحبة وليس فليس وبهذا كان ستونها في مسجد دودمان و
شش بشمار در آمده‌اند كذا في الخلاصة وفي اصل النسخي ثلثة وستة نوشته بود والله اعلم وابن زبالة سيصد و
شش ستون گفته وبر اين مسقف غربي سه صف هر صفي از بيست وچهار ستوني ميباشد از جمله بيست وشش
چنانچه ابن زبالة بشمار آورده والحال انكه اينچنين هست زيرا كه صف اول بطالبت داشت ستون ندارد وشش
وضع حجره شريفه است در اين صف وچهار ستون ديگر باطل حجره معلوم گرديد كه صف اول بطالبت وضع ستون ميباشد و
چنانچه مذكور شد بيان نموده شد دو جدان علاوه بست وشش ستون موقوف بر وجود ستون در ساحة حجره شريفه است
چون باعث غربت مبارك ودران مندفن است پس قول ابن زبالة مجهول ونادانست ابيدو طول المسجد من القبلة
الى الرحبة ثلثمائة ذراع وثلثة وستون ذراعا وعرضه من مقدم مائتي ذراع وستة وستون ذراعا ومن
مؤخره مائة وستة وثلثون ذراعا وطول مسجد از زمين تا بشام چهل ونه ذراع وشبانه روز صد وپنجاه وسه ذراع و
عرض ان از مقدم مسجد يكصد وشصت ودو ذراع ومؤخر ان از مؤخر مسجد يكصد وسي وپنج ذراع و
طول محن المسجد من القبلة والشام مائة ذراع وامان وستون ذراعا وعرضه خمسة وستون بقدم الفقاير
على السين وطول محن مسجد از مابين قبله وبشام يكصد وپنجاه ودو ذراع وعرض محن نوزده ذراع وبقاي
الحرج الخامس من المسجد بعد العشاء يعني بعد سنة ربع ساعات الروم كما نور المقفي وكان الطواف قبله
بنزل من السقف يخرجون بها في المسجد ثم يلقونها حارجر ودس كرده ميشود براي اخراج مردمان بعد از نماز
عشاء از مسجد بشش فانوس كه بيست الروم مثل الدولكا نور مقفي ميباشد انها مرتب كرده بود وپيش از ترتيب
فانوس طواف بعد از عشاء با فرو هشتن چوب خرما بود كه در مسجد ان را مي افروختند بعد از انطفاء ان بيرون
مسجد مي افكندند وفي المسجد اربع مقاصير تشغل في ليالي الزيارات وفي المسجد سلاسل كثيرة للقناديل تحملت
بعد الحريق وفي محن مسجد چهار مخلها هستند كه در شبهاي زيارت افروخته ميشوند ومعلوم نيست كه كي چنين
احداث انها از كي بود ودر مسجد سلسله قنديلها بسيار اند كه بعد از حريق بعمل امده اند والجبل الذي في مسجد

قال سالت ابن عجرش الخطيبا الذي في المسجد فقال معقرا زالت لبلة فاصبحت الارض مبتلة فجعل الرجل يأتي
بالحصا في ثوبه فيبسطه فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة قال احسن هذا لما نحن مسجد بنين در
مسجد ابي داؤد از ابي الوليد مرويست كه از ابن عمر كيفيت ابتداء نخيب مسجد پرسيدم گفت شنيدم پدرما را ميگفت
ما دران گروه بوديم كه مسجد را تاسيس ميكردند ما در جامع خود آورده زير خود ميكستريدند چون رسول الله صلى الله عليه وسلم از
نماز فارغ ميشد ما ين كلمات پر ميشنيديم وگفت ابن جرير ميگويد شنيدم يزيد بن الهاد ميگفت از مسجد الذي بنصب من وادي
العقيق من العرصة التي تسيل من الجبا الشمالية ومسيل يريد الحرة يعني ما سيل من ابي وهو على الحرة يعني فوق بئر عثمان
في المسجد مطرق گفته مراد مسجد بكي كه بنوده سيد ديدان مي ارزد از وادي عقيق از عرصه كه جانب شمالي مسيل ابا
سيلاب ميرود ودر وادي عقيق ريل سرخ يعني الجار سيلاب شمالي سيل ان ميرود يعني ابي ذكر مبت وبعد ان سيل يعني
راميگويد جدا كه از عوالي بيجه در مسجد بكسر الميم مشدد ومن اتى ذر مرفوعا ازا قام احدكم الى الصلوة فان الرحمة بواجهه
فلا يمسح الحصا ودر حاشيه سيوطي الجار والمجرور متعلق بمحذوف صفة لكل از نماز اي نماز استاده شود در سجده
كه نه پس سنگريزها ي خورد وبادبك نابان كرده شايد كه حصا بر واجهه خود را مورش نزدد زيرا كه رحمت الهي مواجهه باشد تعلق
مرفوع بمعنى حديث مسنده است ومقابل وي حديث مرسل ومنقطع است بدانكه ني علام مسح حصا شايد تخصيص حصا مسجد
نبوي ودر نسخه با سند والله اعلم بالصواب وامامصابح فنقل اول من علق المصابح بالمسجد عمر بن الخطاب رضي الله عنه علقه الترمذي
في التراويح على امام واحد وامام اجرا نمان مسجد پس گفته شود تخصيص كسيكه جرا نها مسجد معلق ساخت عمر بن خطاب است انچه الم
نجبر وفيكم بالمدينة ديك امام مردمان سپيد پرداي نماز تراويح كرد آمدند وروى الفريابي عن ابي هند قال علم تميم الداري من
الشام ابي المدينة فاوقد في مسجدها المعتبي ابي المدينة فجاء عمر فانكر ما فعل لم انو الجراد فجاء معلق القناديل
وصب فيها الماء والزيت وعمل فيها الفتيل فلما رجعت النحل الى مواضعها رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المسجد فاذا هو بها تزهر فقال
من عمل هذا فقالوا تميم الداري يا رسول الله فقال انورت الله عليك يا تميم الحديث وفي تفسير جواهر ابي هند روايت ميكند كه تميم داري
از شام بسوي مدينه قنديلها در روغن زيتون روز پنجشنبه بجمعه بمدينه رسيد چلدهي كرد اورا ابو البراد ميگفتند
امر كرد غلام خود را ابي برسن قنديل شام نمود قنديلها را پاك وخيت آسيد زيت در درخت وقنديلها پر ساخت روز جمعه
كه دوم ان آفتاب بغروب رسيد قنديلها ي خود ديد روشن ساخت رسول الله صلى الله عليه وسلم بسوي مسجد ميرون آمد عبد الله بن عمر
فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كه كرد كفتند تميم داري روشن ساخت فرمود روشن كرد عليه السلام شاد شد حديث والخطيب
في المسجد وفيه روى عن ابن عمر رضي الله عنهما قال بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب يوما اذا راى في قبلة المسجد نخامة فحفظ

علی العباس ثم طحا قد عابر عفران فلطخه به وقال ان الله قبل وجه احدکم فلا یمرغن بین یدیه وانما خلیق مسجد پس
ابو داود از عبد الله بن عمر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی در اثنای خطبه بدیوار
قبله مسجد اثر آب بینی و دماغ بدید بر مردمان غصه گرفت بعد از ان اثر نخامه را حک ساخت در عفران
طلب کرده خوشبو گردانید و فرمود که خدا تعالی پیش روی شماست باید که پیش روی خود تلف
نه اندازند و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا احسن من ذلک رواه یحیی و در روایه یحیی آمده که
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از تخلیق فرمود که این خوبتر است از لطخ به نخامه مترجم گوید اگرچه ترجمه موافق
عبارة اصل کتاب نموده شد لیکن ازین خلاصه در اینجا معلوم میشود امیست که این شیبه بسند جید از ابی الولید
روایت کرده که از ابن عمر باعث ابتدای تخلیق مسجد بعفران پرسیدم گفت که روزی رسول علیه السلام
نخامه در مسجد بدید گفت این چه بدست کسیکه بزاق انداخته بود آمد حک ساخته بروی زعفران نخلا
غود الخ حجرت فرمود ازین نکو از ان است چنانچه یحیی نیز روایتش کرده و قول جابر رضی الله عنه
اول من خلق المسجد ورق الموذنین عثمان رضی الله عنه محمول علی انه ترتب له ذلک و قول جابر رضی الله عنه تخلیق
کسیکه مسجد را نخو شبو بزعفران کرده موذنان را روزی مقرر نمود عثمان رضی الله عنه است محمول بر ترتیب یافتن
این امر است و لما قدمت الدینوری الحرران ام الخلیفة الناصر الدین الله سنه اربعین وماینه امرت بتجلیق المسجد فخلقت
اساطینه بالمکاحل بحرران مادر خلیفه عباسی که ناصر الدین الله در سنه مکصد و هفتاد هجری بعد بیست قدم عود بنجلیق نماوی سوتهای
مسجد امر کرد پس اکثر محلی شدند و اما احماره فقد روی عن محمد بن اسمعیل انه قدم علی عمر بن الخطاب بسقط من عود
قال ابن العباس فقال عمر حمر وا به المسجد لیتبع به المسلمون فبقیت سنة فی الخلفا الی الیوم یلونی کل عام بسقط
من عود و یجمر به المسجد یوم الجمعة و یوم الخمیس عند المنبر اذا کان الامام یخطب و اما عود بجمر افوه حسن پس یحیی
از محمد بن اسمعیل و او از پدر خود اسمعیل مذکور روایت کرده که پیش عمر بن خطاب جاروبان بیفتح صندوق عود بیامد
چون گنجایش نهادن پوشاک عید اشت گفت از جوب این صندوق مسجد را مجمر مجمر کنید تا که مسلمانان از بوی آن خوش
ان فایده گیرند پس تا امروز در خلفا سنه بآ قیمانده که هر سال صندوق عود میبرند و مسجد روز پنجشنبه و جمعه پس امام
وقت خطبه نهاده میشود و عن عبد الله بن محمد بن عمار عن جده قال الی عمر بن الخطاب بمجمره فیها قاتیل من الشام
فدفعها الی سعد عبد الموذنین و قال احمر بها فی الجمعة و فی شهر رمضان فکان سعد یجمر بها فی الجمعة و کانت توضع
بین یدی عمر بن الخطاب حتی قدم ابراهیم بن یحیی بن العباس المدینة سنة ثمانین و مایة فاخرجها فجزت و جعلت بساط

ساد وجاوي اليوم بريد نوي المؤذنين رواه البخي ونيز بخي از عبد الله بن محمد بن عمار واواز عبد خود عمار روايت كرده كه
براي عمر رضي الله عنه مجري از شام اورند وبران مهر نقوش تقاوير بودند عمر رضي الله عنه بجلد موذنان كه سعد نام داشت
حواله كرد كه در جمعه وشهر رمضان دربن مهر خود افزوده باشش عدد بروز جمعي افزوده شد وبيش عمر بن الخطاب
رضي الله عنه دو مؤذنان ميشد يعني در دولت مؤذنان مي بودند تا كه ابراهيم بن يحيي بن عباس از سنه يكصد وشصت هجري
بدينه يامد امر نفير داذان القوس فاضل شود ليس بموجب امر دي ساده ساختند ومجد مذكور بالفعل بدست مؤذنان
مسجد است دعن واسله بن الاسقع رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جنبوا مساجد كم صبيانكم ومجانينكم وشراءكم
وبيعكم وخصوماتكم ورفع اصواتكم واقامة حدودكم وسل سيوفكم واتخذوا على ابوابها المطاهر وجمروها في الجمع رواه ابن ماجه
ابن ماجه از واثلة بن الاسقع رضي الله عنه روايت ميكند كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نگاهدارايد مسجد هاي خود را از
طفلان ومجنونان وازخريد وشراد ومعاملات وبلند كردن آوازها واقامه حدود وكشيدن تيغ خود وبجدد داذان هاي مسجد السباب
طهارت ازآب وخيزه وبروز جمعها با اجتماع مردمان براي عبادت انها را از تجرات خوشبو كنيد ودر صدر بني ديكر مرض
از قبل مناره در مسجد كرده اند بهذا لفظه كه وعلى المشكرات تفاعل بعض متولي العمارة في استغلال النساء بين والجاريات فالكل من
بالمسجد النبوي مع ما فيه من المحرمات والدق العنيف وكلامت عايشه رضي الله عنها اذا سمع ونداء يوم في بعض الاوقات
المطيبة بالمسجد فرسل اليهم لا تؤذوا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما على على معرابي داره الا بالمناضع توفيا لذلك واز
مشكرات است تفاعل بعض متولي ان عمارت كه در استغلال شبخه كاران واره كنان وشكر اشان مسجد نبوي مضاف
شده زياده وجود ديكر در استغلال اهل ضياع مذكوره صدمها وصدها اماي كفت وكو فتهاي درخت عمارت ميشوند وعالمه صديقه
رضي الله عنها وديكري نيشنيد كه ميبيند بديوار خانه از خانها يا از مسجد نبوي منجي ميرفتند سيوي الوكفته ميشنيد كه رسول الله صلى الله
عليه وسلم را ايذا ميرساند ومثل خانه تا مجره شريفه نرسد ساخته نبودند وزان جمله كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج فيصلي في الحجرة
بجرة ابن شيبة روايه ميكند كه پيغمبر عليه السلام بجاروب جوب ودرك مرغا عبادت مسجد ميرفت وعن ابي سعيد مولى ابي اسيد
قال كان عمر بن الخطاب ينتاب المسجد بعد العتمة وعلة بيده الدرة فجاء الدرة رجلا فقال ما اخرجك الدرة فقال ابو ايوب الانصاري
ما اخرجني الا ان سمعت ابا اسيد يروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من خرج الى المسجد لا يريد الا ان يتعلم خيرا او يعلمه
كان له اجر معتمر تام عمرته رواه الطبراني في الكبير عن ابي اسيد روايت كرده كه عمر بن خطاب رضي الله عنه بعد از عشا در مسجد ميرفت وچوب بدست
داشت هر كه را ميديد از مسجد بيرون ميكرد ومكر شخصي را كه ايشانها نماز ميكذارد ومنتظر ان نيشيند ونيز از ابي بن كعب ياسند وداذ

البلاط المجعول حول المسجد فقد روى ابن زباله ان معاوية جعل مروان عامل المدينة وامره باتخاذ البلاط حول المسجد فبلط
ما تحت رايحي فرش بالحجارة واما فرش سكين كم كرد مسجد ساخته كرد بعد بس ابن زباله روايته كرده كه معاويه مروان را عامل
مدينه كرد اينه واو را بسيار خشن فرش كرد مسجد امر كرد بس مروان كرد مسجد فرش سكين درست كرد وحديث جابر
رضي الله عنه در محل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فدخلت عليه وعقلت الجمال في ناحية البلاط وحديث رجم اليهود
بين فرجا عند البلاط وحديث ان عثمان رضي الله عنه اتى بار فنقوضها وعند البلاط كلها مقيض فتقدم البلاط فاجابوا بانها
من خشاب الساج يا بهم في تعريف المحل اگر كسي سوال كند كه لفظ بلاط يكي در حديث جابر رضي الله عنه آمده كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم را داخل مسجد شدن ومن نيز در ايام وشتر را بمناره فرش سكين استم ودر ديگر در حديث رجم يهود من
كه فرجا عند البلاط واقع شده سيوم در ان حديث كه عثمان رضي الله عنه اتى آورده نزد بلاط وضوساخت متقيض تقدم
بلاط است جواب انكه فرق بين لفظ بلاط كه بمعنى فرش است در احاديث مذكور خطاب بساج است كه متكلم مراد تقديم
مشبع بيان محل تعريف نموده يعني در جائيكه الحال بلاط ساخته شد فايدة الا مرح خانها نيكه حوالي واطراف مسجد تعريف
بود نه داخل مسجد خانه عبد الله بن عمر است در ديوار قبلي مسجد از جانب مشرق واين خانه در اصل ازان ام المومنين حفصه است
كه بر سبيل ميراث بعبد الله رسيد وسابق ازين جاي بود كه مرا جا خرما خشك ميساختند چون عثمان در زياده ساختن مسجد
بدان خانه تحي استد ازام المومنين حفصه گفت جاي ميدهم وسيع تر از خانه تو در اطراف مسجد هر چه راه تو ميبيني
خانه عبد الله بن عمر را كه در اصل مرد يهود بود داد واين خانه معروف ببلد ال عمر است ودر دروازه ان خانه بكوچه عاصم بن
عمر كشت دو بود وكوچه عاصم در همه قبله روانست ومغرب ميكرد دو در عوض ان خانه دار عمر انست كه بعوض ازان دار تعليم
نجار است كه از بني عدي بود وبعوض ازان دار علي بن است رضي الله عنه قديما ازان بمر رضي الله عنه در مسجد داخل كرده
الحال در مجلس مقاومت باب السلام است ودر سوي ان دار يزيد بن عبد الملك است كه در موضع دار بني سفيان
بود بهترين خانهاي مدينه است از روي صفا وفرد موضع ان سبيل است ومتصل ان در قبله ومغرب عمارت سلطان
اشرف قايتباي است ودر دواجر ان دار اويس بن سعد بن ابي سرح است كه در سمت مغرب ازباب السلام محمد
بود كه در جاي ان امر در مدرسه باسطيه است ودر پهلوي ان دار مطيع بن الاسود العدوي است ودر منزواني فاكهه فروشان
مي نشستند ديگر در عوض مسجد دار ابن المكمل است ودر موضع او مت امر در رجوبانيه ومخانه اش در جهت شام دار الطعام
العدوي است ومبان ابن خانه وخانه كه گذشته راهي است مقدار شش گز ودر پهلوي دار الطعام دار صفوين بن يحيى البر
يكي است كه خانه عائشه بنت يزيد واطعم بن حسان بن ثابت ودرين خانه داخل شده ودر جاي ديگر دار امر در مدرسه

فايدة

مدرسه مرتبه است و در شمالی ان مدرسه کبیره دیگر دار الصغیر صاحب مسلاست و شمال ازین خانها بیکسه بیت حسنان
دختی الدوله بود و در موضع این دار خانه صاحب تاریخ مجلة صحة الوفا است که ما قبلا خود وقف کرده دیگر دار سره مولانا
ام موسی است و در اصل ازان عبد الله بن جعفر بن ابیطالب بود و در پهلوی ان حوضه ان یحیی بن طاهر است و در قبله ان
محمد بن ابی طاهر انصاری است و جنب ان طریق ایست مقدار بیک گز و این راه در شمالی مفتاح ای است که بایات ذکر
الخانقاه بیت و در پهلوی ان ایات خالصه و از ابو الغنیث بن حمدین عبد الرحمن بن عوف است و معروف است
بدار حمید و این خانه ایست که عبد الرحمن بن عوف عبد الرحمن طاهر اختیار کرده بود و در قدیمی الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان را بعبد الرحمن داده و دار رسول صلی الله علیه وسلم از ان خانه فرود می آورد و وسلم یعنی روایت است که رسول الله صلی الله علیه
وسلم بوست مبارک خود را بجا میاورده و در محل این خانه نماز گذارده و بخشیدن رباط ظاهریه و متصل بان محل کهم موقوف بدار المفتیت
و نسبت دار عبد الله ابن مسعود است رضی الله عنه ابن دار را بدو بخشیده و بعضی و ما گفته اند و بعضی ازین و در زیاده ای
قاسد و اهل محله مسجد میشناسند و بعضی دیگر در زیاده ای تهذیبی و صاحب تاریخ مدینه گوید که ابو محمد مفتاح ای خانه است که عبد الله دار مذکور
علامتی میاورده شامی است و ما بعد ذکر کرده انرا که عبد مذکور در جنب دار المصیف است عبد الله از اصحاب است و دیگر در شمالی
دار موسی بن اجراییل المجزومی است و در جنب ان خانه موسی دابیات فهم طوائی است که در محل ان خانه قاضی یحیی ابن
حبلی و دار رسم است و دیگر طریق ایست یعنی رباط جامع عبد ازان و از طریق عاصی است که ان را القدوق کرده
محله شش منقل رباط متروع است از جانب موضع رباط سهیل که مخصوص و طال است و در جنب ان خانه خالدین الولید
است و همین دار است که ابن متصل مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکایت کرده الخمر مقطعا موزمود ذکر التبع فی الحمام
یعنی خانه برهنه ای خانه بسازد و در محل ان مقدم رباط سهیل مذکور و در جنب ان دار الحمام و بنت الحسین عبد السعید است
و در محل ان رباط سهیل است که مخصوص بن است بیت متصل ان اکنه بمرد ان اختصاص دارد و در جنب ان دار الحمام
بنت ابی العیش است که شرقی ان ماتحو دایست انتدار ابی بکر بن یحیی السرخسی عبد ازان طریق کوچه بقیع است عبد ازان دار
و نان است یعنی دار عظاو او و محله شش متروع موضع جنابر است و عبد در جهت قبله طریق است مقدار بیع گز و این کوچه فاصل
است میان دار نان و مدرسه شهابیه و عبد ازان مرزبان ابو الفتوح بن نصر رضی الله عنه که بعد دوم شرف رسول الله صلی الله
علیه وسلم و نزول ایشان مقدار بیع گشته در محل ایست مدرسه شهابیه که شهاب الدین غازی بن ابو بکر سلطان نور الدین شهید رحمها
الله بنای بر اهل ملا جهت اربعه وقف کرده و که ابو القاسم حنفی حمادی است که نقد ق کرده بود و در انجا به جواب ایشان و اخر مدارس
دیگر است شاهین شجاعی این محل را بجانب شوق برای خود و برا بجا خانه بنا کرده و مسجدی دین را تجدید نموده و در مقابل دار جعفر

ابو داؤد و حاکم باستناد صحیح از قاسم بن محمد بن ابی بکر روایت کرده

رسول الله صلی الله علیه وسلم

که گفت قاسم مرو عائشه رضی الله عنها را و گفتم ای عمه من

ابو بکر صدیق

قبر رسول خدا و یاران وی با من حکایت بدیدم که

عمر فاروق

نه بلند و نه بیست الله و قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را معلوم یافتم و قبر عمر رضی الله عنه را

ترد پای رسول علیه السلام، و سر ابو بکر نزد دوش رسول علیه السلام بدین سان

رسول الله صلی الله علیه وسلم | عمر رضی الله عنه | وحی از اسمعیل بن ابو اویس

ابو بکر صدیق رضی الله عنه | روایت میکند وی از پدر خود و دیگر رجال

این حدیث که راست کرد ثقه هستند از عمر روایت میکند و عمر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده و وصف کرده

رسول الله صلی الله علیه وسلم | ابو بکر صدیق رضی الله عنه

نزد من قبور سه گانه را باین وضع

لیکن این روایت سرد و دست باینچه از روایت | عمر فاروق رضی الله عنه

دیگر معلوم میشود که نزد هم دیوار سه گانه

مزهای عمر رضی الله عنه ظاهر شد اگر این روایت صحیح میبود ی هر آینه بایای ابو بکر هر آنکه ی و بانی روایات را بسبب

ضعف انها ترک نمود ه شد روی این زیادته انه کان باب البیت الی الشام ثم سد فی زمان الولید بن عبد الملک

این زیاده روایت میکند که در وازه خانه بسمت شام یعنی شمال بود در زمان سلطنت ولید بن عبد الملک مسدود

کردید بدانکه ثبوت دو در وازه یکی شامی در دیگر عربی از خلاصه الوفا معلوم میشود روی الدجری کتب الولید الی عامله

علی المدینة عمر بن عبد العزیز و کان قد اشتری الحجرات اهدمها و ضع بها المسجد فقعد عمر فی ناحیة بیت النبی صلی الله علیه وسلم

ثم امر بهدم الحجرة الشریفة فلما رأیت یا کی الکثر من ذلک الیوم ثم بنا ها کما اراد فلما هدم الحجرة الشریفة ظهرت القبور

الاثنة ای قبر النبی صلی الله علیه وسلم و قبر صاحبیه رضی الله عنهما و کان الرمل الذی علی القبور فذا نهال فاظهر اقدام مزاده

یا صلاة جهدان اراد ان یقوم فسقطت الجری از زبان صورة روایه کرده که ولید بن عبد الملک قربانی از نزاع

مطهرات را خریده کرده بود بسوی عامل مدینه عمر بن عبد العزیز نوشته فرستاد که حجرها را هدم کرده مسجد را توسیع ساز عمر بن عبد العزیز

بموجب امر پادشاه خود بکناره حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنشست و بهدم نمودن حجره شریفه امر کرد مرادی کوید که دیدم
او را که بران روز بعد ازان بساعت ان را چنانچه خواست یعنی حفره مانند منافت کرد و سپید برای انکه مرمع
این مشاهد مرسم کهنه کرد و مردمان امرا فبله بکذ ندو بسوی ان نماز بکذ ارند و ان حجرت صلی الله علیه وسلم در مرض خود
بعد از طب فرطاس از زبان مبارک خود باقی العضه را بیان کرد از انجمله این بود که فبر مرا معبد بکذ ارند چنانچه معتصد ذخیر
یافته العوض چون حجره شریفه بهدم خوده شد بر سه فبر پیدا کردند یکی فبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دوم فبر صدیق اکبر سیوم
فبر عمر فاروق رضی الله عنهما و خاک پاک قبور رابخند مثلا کشی کردید و وجود عمر بن عبد العزیز برای اصلاح و نسوبه ان خود
برخاست بعد ازان بمرمت حجره مبارکه دیوار امود خود دیوار بابن سعادت عظمی فایز شدند و علی محمد بن عبد العزیز انه اخبرنا ابن
وردان انبانا ابان بکشف عن الاساس حتی اذا هو بکشف ابی ان رقع بده و نحی خابقا فقام عمر فرما فقال عبد الله بن
عبد الله لا و بعلک فذا هدک عمر بن الخطاب فصاح البیت علته مخرم فی الاساس فقال یا ابن الوردان اخط فاذا بیت
رواه یحیی وابن زنباله از محمد بن عبد العزیز زهری روایت کرده اند که عمر بن عبد العزیز ابن وردان معمار را امر کرد که کو
اساس را صاف فاید ابن وردان در بی حالته بکلابک دستهای خود برداشت فهر اساس زده بکبو کردید عمر بن عبد العزیز
که بکنار رفته شد بدید نرسنک و سر اسیمه بیرون امد عبد الله بن عبید الله کفت در خوف نه انداز تو اهر دو پای جدو
عمر بن خطاب خانه عایشه از دنکی کرده بود فذای در اساس دیوار فبر وی کاه دیده شد پس عمر بن عبد العزیز کفت ایحی
دیدی بهوش و بهار و با ان عمر بن عبد العزیز قال لم ار احد قال کیف تری فبر النبی صلی الله علیه وسلم قال منور طیبا
قال کیف فبر الرجلین قال مرتفعین قال استشهد محمد رسول الله و نبر یحیی وابن زنباله روایت میکنند که عمر بن عبد العزیز از
مزاحم رو و فتکه در حجره شریفه در لحد بدر سیدیم که فبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چکونه یافتی و کیفیت وضع و ترتیب جو دیدی
کفت ندیدم ان فبر را الشب و فذا ری بلند کفت که فبران مردان خدا چو دیدی کفت بلند از فبر رسول علیه السلام عمر بن
عبد العزیز کفت کو ابی میدیم که البته محمد پیغمبر خدا است و عن عروه قال ما رایت عمر بن عبد العزیز فی فبر النبی ان لا یجعل
فی المسجد اسند المنازلته هالی و قال لکتاب امیر المومنین لا یدفن الا عاده فقلت و انکان لابد فاجعل له جوجوا و هو
الموضع الذی رشبه الثلث خلف الحجره از عروه بن الزبیر مروی است که با عمر بن عبد العزیز در ساختن حجره پیغمبر
سخت مناقشت کردم که داخل مسجد نسازد عمر بن عبد العزیز ابا نمود و کفت نقاد حکم امیر المومنین ولید بن عبد الملک
لابد است پس کفتم اکر ضرور است ان را جوجو بسازد جوجو عبارت از فجای منحرف فرجب و شابه بشکل منافت
کرسی حجره ساخته شد قال ابو عثمان سمعت عمر و احد من اهل العلم ان عمر بن العزیز بنی البیت عریشه الذی کان

کان رسمی حول البیت هذا الساد الظاهر وزاده فی البلد بحیث دخل الناس فیه فصلی فیه الصلوة من المسجد ابو عثمان کفته کرازبسیار
اهل علم شنیدم کہ عمر بن عبد العزیز بنا کرد خانہ را بوضعی دیگر از بناء اول کہ بران اسلوب بود و گرد حجرہ ان بنا ظاہر نہاد
وان را مزور کرد تا کہ مردمان ان را قبلہ نماز نہ کنند و در میان مسجد خانہ را مخصوص نتوان کرد ایشان وفا نمودند فجعل الجدار
الظاہر مزورا ای محرفا کما المثلث لیلد بشیر یزیح الکعبة فجعد والناس قبلته وکفته اند کہ وجہ ساختن احاطہ ظاہر مانند
مثلث برای این بود کہ مسافر بگمان نکند و مردمان ان را قبلہ نسازند قال المطری او جعل عمر بن عبد العزیز لبعض حیث فاطمہ
رضی اللہ عنہا فی الجانب الذی یلیہ شاه محرفا علی الحجرة الشریفة وبقی بقعته من الدار من جهة الشمال تغیر فاطمہ رضی اللہ عنہا وجعل
بیته الجدار الظاہر حیث جعله مزورا محرفا حتی صار الجدار محرفا قائما بنا والحجرة الشریفة توجد الجدار الظاہر فربما قد شاهد
عند الکشف اثر العمارة بعد الحریق الاول والثانی فی مطرح الکفته کہ عمر بن عبد العزیز قدری از حجرہ فاطمہ رضی اللہ عنہا داخل احاطہ
محرف کہ بالای حجرہ شریف راست ساختہ و قدری از طرف شمال باقی ماندہ پس خانہ فاطمہ رضی اللہ عنہا در احاطہ ظاہری
بیت ان مرحومہ راست زیرا چہ مشاہدہ کردہ اند ان را در وقت واز کردن برای عمارۃ کہ بعد از حریق اول و دوم اتفاق
افتاد کردن مشاہد باطن الحجرة الشریفة قال ان الوجہ بین البیت والجدار الظاہر یعنی الجدارین القائمین مما یلی المشرق
وراء ذا فاذا قرب من الوجہ الشریف بقیت نحو شبر وما بینهما مما یلی الشام نحو ذراع الید ولا فرجة بین الوجہین
فان البیت قد انهدم وعند اعادته لم یجد فی محله بل وسعوا فی الحجرة جدرا مما یبن من ظهور ساق عمر رضی اللہ عنہ
حق قال السائس وکیفیة مشاہدته باطن حجرة شریفة انهدوه بیقین ورنا فته کہ فرجہ در میان اصل حجرہ شریفہ کہ ثبت
عبارت از البست و احاطہ ظاہر در میان دو دیوار جنوبی کہ مابل بسمت مشرق باشد مقدار یک ذراعست و
چون فرجہ مذکورہ قریب و متصل روضہ شریفہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شود بلکہ چنگ میکرد در فرجہ میان
هر دو دیوار چیزے از اجزاء منفصل شام یعنی شمال باشد مقدار یکدست است و در میان هر دو دیوار بنای مخصوص
فرجہ بیت زیرا چون حجرہ شریفہ منهدم کردہ شد و وقت ساختن ان بنا حجرہ محل اصلی وی کردہ شد بلکہ در
بنا حجرہ وسعت عمودہ اند از برای مرمت اینکہ گذشت کہ مبادا ساق پای عمر رضی اللہ عنہ در وقت کار دیدن اساس
ظاہر شود ذکر فی صحیح البخاری عن هشام بن عروة عن ابیه لما سقط زمن الولید اخذ داؤد بناءه قبیت لهم قدم عمر
رضوان اللہ قدم النبی صلی اللہ علیه وسلم فلما وجد و (احد ایعلم ذلک حتی قال عروة واللہ ما هی قدم النبی صلی اللہ علیه وسلم
ما هی الا قدم عمر بن الخطاب فناف البیت خمسة فجر لی الاساس انتهی در صحیح بخاری از هشام بن عروہ روایت
بدین مضمون روایہ کردہ کہ چون حجرہ شریفہ در زمان ولید منهدم کردید در بنا ان کشف شد ایشان را پای ظاہر

گردید بر سید مذکر صیاد اقدم شریف رسول علیه السلام بدیوار کشته هیچکس را نیافتند تا معلوم فاید که ان جای کیست تا که
عروه موکد عنها باز کرده گفت که این قدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم است بلکه ابن قدم عمر بن خطاب است که خانه بان وقت
نمیدانست وزیری کناره قبری در اساس دیوار شرقیه گاو دیده مدفون ساخته و اما زاویه الحجره الشریفه من باطنها فطول
مقدم الحجره من المشرق والمغرب عشره قاذرع وثلثا ذراع ونصف ذراع وعرضا مما یلی الشام اربعه عشر ذراعا وعرضها من القبله
الی الشام فی الشرقی والغربی وسبعه اذرع بتقدیم السین ونصف وشمس وروی ابن زباله ان البیت الذی فی الحجره
الشریفه مبنی بحجاره سود والجدار القبلی منه الحوله والشرقی والغربی سواء والشامی اقلها وباب البیت مما یلی
الشام مسدود بحجاره سود الی الان قدر مساحت حجره شریفه ازانجا من ان بس طول مقدم حجره از مشرق تا مغرب
حجره درعه ودو ثلث ان وعرضش از مقبل شام یازده درعه وعرض ان جنوبا وشمالا از سمت قبله تا شام
شش قاوعا هفت ونیم درعه وهشتم قصبان ابن زباله روایت میکند که حجره شریفه بسنگهای سیاه ساخته شده
ودو دیوار جنوبی ان دراز تر است ودو دیوار شرقیه وغربی هر دو برابر اند ودیوار شامی که بطرف شمالی بی الفقد از سر
ناقص است ودروازه حجره که بدیوار شامی بود مدت است بسنگهای سیاه وعرض منفذ الجدار الداخل الی الحجره
الشریفه من کل جانب ذراع ونصف وقیراطان الا شریفه المسجد وقامه ذراع وربع وثمن وانار دیوار حجره شریفه الی سمت
طرف شمالی درعه ودو دستمکرد دیوار شرقیه که از سر نو ساخته شده انار ش بقدر درعه یا دو مالا وهشتم قصبان وانقطاع
الجدار الذی شاه عمر بن العزیز حول الحجره الشریفه ثلثه عشر ذراعا وثلث ذراع وهو مبنی بالجر العتم وما ذکره ابن النجار
من انه ثلثه وعشرون ذراعا فغیر اراد به ارتفاع الشباک المتصل بین راس هذا الجدار الی سقف المسجد وبلندی الحائط
که عمر بن عبد العزیز کرد حجره شریفه ساخته بقدر سیزده درعه وسیوم حصه ان که از مسک عشیم که امروز مسجد می باشد
ساخته شده والجر ابن نجار بان ارتفاع بست وسه درعه وسیوم حصه ان فغیر بدرستیکه اراد کرد بلندی شباک که نزدیک
از بلندی سر دیوار تا سقف بر سیده والشباک المذکور علاه جمال الدین الاصفهانی وزیر سلطان نور الدین محمود زنکی
علی راس اربعین وخمسمایه من الحجره وهو اول من احدث الشباک حول حاجز الحجره الشریفه من العقدل والا
هو لسن وارتفعه ثلثه وعشرون ذراعا حتی بلغ سقف المسجد واحدث رباطا تجاری باب جبریل وفوقه علی قنوات
العمد وبنی سور المدینه والشباک المذکور رد وبمال بانقده وجعل بحری جمال الدین اصفهانی وزیر سلطان نور الدین محمود
بن زنکی ساخته وان اول کسیست که کرد حجره احاطه حجره شریفه از صندل والنبوس راساخته وبست وسه درعه
بلند کرده تا لسقف مسجد بر سانیده وطاقها فی وقف فوق ازعم برابر باب جبریل لسمت مشرق ساخته وسور مدینه

مدینه منوره خانها بنا نمود رای سلطان نورالدین رسول الله صلی الله علیه وسلم سنه خمس وخمسمائه به لیلة ثلاث عشرات بقول
حد ما منصور الفی رحمه الله قادر ک ان ابوا قطعا حدیث بالمدینه فقدم المدینه من الشام فی سنة ثمان او تسع عشرة فاستقر بها فاقام
فقال هل بقی واحد فاولوا رجلان لم یاتیا فقال ایتونی بهما فاتوا بهما فقال ابن منزلکما فقال فی رباط جمال الدین الصوفی فی
فوجده فیه صحیحین وبلالا وحمد بن الحنفیه فقلت ابی الحرة الشرقیة فلما دنا باشرت الارض فقدم السلطان فقد بهما فاخرج
فاذا ان النصاری یعنون بالاخراج هیکلا فقتلوه وخرجوا الخندق داخل الشباک الی ان خرج الماء فاوجب الرجاء من الخاص
فیه رواه عبد الحق الدهلوی بعد ازان سلطان عادل نورالدین شهید درسنه یاانصد وبیخاه هجری در بهشت رسول
علیه السلام راسته هرشنبه میرفت که میفرماید بکبر ابی تاکسان مرا در حالیکه اشاره میکرد بسوی دو مرد اشقر میگفت مرا
ازین دو کسان خلاص نمای معلوم کرد که امری ملکرتی بحدیث ست بازپس ازشام باهال بسیار درینه منوره
بعد فیه رسید تمام باریان مدینه را برای اخذ خطا با خود تکلیف استحضار داد و هفته هرشنبه مرا زمین هر یک تامل مینمود تا که
اباریان مدینه همه آمدند و هیچکس باریی نماند که برسید کرا یکسی باریی نماند است کفتند سوای دو مرد طویل نحیف موی
هیچکس نماند که خود را بخدمت نرسانیده دران هر دو عزیزان چون هر دو از کسی عیدا رند برای اخذ جرات نه آمده
اند کفت که البته او شان را بحضور من بیارید چون حاضر خود نه شناخت و معلوم کرد که این هر دو همان هستند که رسول
علیه السلام بایشان اشاره کرده بود برسید جای فرود آمدن شما درین شهر کجاست کفت در خانقاه جمال الدین
اصفهانی قریب حجره مشرفه دام پس ان هر دو را قید حجره خود همنزل ایشان شناخت و معترف و مال بسیار
ازمنزل ایشان برآمد اهل مدینه زبان شناسا و ایشان کشوده دند و بکثرت جرات و میراث انها متفق شدند کفتند سلطان
مذکور بود یا بیکه در خانه ایشان کسترده بود هر دانست زیرا ان نفی ناحجره مشرفه بدیدار کرده چون قریب رسیدن باب
بهدا ایشان منزل عرض مازا مده بودند و سلطان آمده بود مردمان ازمشاهده اجتماع و هیئت خود در سلطان فرصود راست
بکوید ضمارا که فرستاده است چون کسی بسیار خود هر دو اقرار کردند که با نوائی هستم و ضمارا برای برآوردن لاشی مقبر
شما با حوال بسیار فرستاده بود ند که بخدمت جرات بکمال شرف برسید و لاش مبارک بیاورید شب میکنند یوم در آمد حجره
بهمانم زیارت بقیع خاک را میبرد یم چون قریب حجره رسیدند زلزله عظیم و رعد و رخشیدن برق و فرو نزول عرض بسیار حادث
شد که سلطان محمود صاحب ان شب داخل مدینه شد چون حال بدینسان ایشان ظاهر کردید سلطان مذکور سخت بکریست حکم
بکردن زدن ایشان کرد ابن بردو بدادن زیر شباک بفضل رسیدند و داخل شباک امر بحفر خندق کرد تا کرآب برآمد و از
زیر و بس راکه اضافه در بنای خندق کرده بود بر عود بس کرد و حجره قطع ترع کردید چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب

درآمد و باوی رد شفی شیخ بود که بان معلوم نمایند پس بدید که قدری از کل سقف بر حجره نشسته افتاده خاک را در کرده کرد
برسش خود بجا رد پ کرد قال ابن النجار فی شهر ربیع الاول سنه اربع و خمسین و خمسمایة ایضا فی ایام القاسم و جدد ابن الحجة
الحجرة رایحة منکرة فاعرضوا عنها بالنزول قال کتبان الاسود الخیی احد خدام الحجة و صفی الموصلی متولی عمارة المسجد و تارون الشاذ
لی الصوفی و جدوا الرائحة فی الحایر بین الحجة الشریفة و المسجد بین الجدارین و مات و صفی فاخرجوه یوم السبت الحادی
عشر من ربیع الاول من هذه السنة و کفنوه و دفنوه یوم الاحد ثانی عشر ربیع الاول سنه اربع و خمسین و خمسمایة و جهاز یحیی خبز و دار امارت قاسم حسینی از حجره بیرون
بر معلوم کردند جوان ابخیر بوی رسید امر منزل ایشان نمودند پس سه کس فرود آمدند یکی ایشان اسود حبشه که یکی از خدام حجره شریفه
بود و دیگر صفی متولی عمارت مسجد شریف و سیوم صوفی نارون شاذلی چون در احاط ساحة مقبرة عمر بن العزیز فرود آمدند
دیدند که سر بر دهان حجره شریفه و مسجد میان و دو دیوار افتاده و مرده و کشنده بدیس امر تاریخ باز نمودند شهر ربیع الاول
روز هفته بیرون کردند و در کرباس رحلته ابن غانم سنه ثلاث عشر و ستمائة سموا بهذه فی البردة ای الجادیة للقبور الشریفة
کتبت ابی الفضایل فاستشار الفقهاء فاختلفوا یقال یدخلها رجل فاضل من خدام الحجة الشریفة فاختاروا بدر الدین من بنی العباس
وکان یصوم النهار و یقوم اللیل فدخل حتی دخل فوجد الحایط الوسیط قد سقط فصح له الدین من طین المسجد فبناه و اعاده کما
کان و وجد هناک قمقما من خشب اصابه وذی الحایط و کسر فحمل الی العمارة مع شیئ من تراب الحایط و کان یوم وصوله الی
بغداد یوما مشهودا الجمعة فاستقبله الناس و علقت القصاعات و در کتاب رحله ابن غانم مذکور است که در سنه ثمنین و ستمائة
اجری اوزاقا دون حجره در روضه که عامل فجور سنه بقدرات شدید سور خلیفه مؤنثه فرسا و دیوار خلیفه با قدما مشورت کردند
دادند که مردان فاضل و ورع از خدام حجره شریفه در آیند احسان بدر الدین علی الشیخ را که عالم الدهر و قائم اللیل بود مقرر کردند
پس نزدیک سنه که در حجره شریفه در آمد و دیوار روضه را افتاده یافت پس بر ان از کل مسجد خشت ساخت بدر الدین مذکور
دیوار مهدوم را بنا کرد و جا بجا بود بار کرد ایشد و دیوار کا بار خشت یافت که بدیوار رسیدا بود و صد من بدیوار خود
و مسکت ساخته ان بار خشت را با قدری از خاک دیوار سور بغداد پر ابا شته بر دور در السیدین و در نواحی بنوه
کا عات کثیره بود که مردان ضاعات و جوه خود را کرا شته بر ان استقبال ان دو دیوار کردند و ذکر ابن النجار ان علی الحجة الشریفة
ای علی سقفها قبة مستطیلة مثل المجمرة و فوائح المشمع الذی کان خوخته علیها محرق الرایق مفتول و فوق الخوخة فی سقف
السطح و هو الذی ذکرنا ان النجار ذکر انه بسقف حجرة شریفة یوم جاء ما نند حجرة است و زیر یوم جاء مذکور و دریچه است که
بران خوخه مفتول است و با الدریچه در سقف سطح مسجد دریچه دیگر است با الدریچه مفتول مذکور و بر ان دریچه دیگر خوخه مفتول است
و در میان سقف مسجد و سقف سطح حجره شریفه مقدار دو رشته و حرب و بعد الدار و گفته کان قبل الحریق الاول فی الحادی

الاول وقد سنه اربع وخمسين وستمائة وابن عساكر تلميذ ابن النجار وقد شاهد الحريق الاول فذكر في التحفة فذا اوصف نقلا عن النبي صلى الله عليه وسلم القبة هذه قالت النزارين لمس زمانه المنبر الذي كان يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده الكريمة عليها ولمس محل موضع جلوسه ولمس موضع قدميه الشريفين كالسبق واخرق الشباك ونحوه واما بعد الحريق الاول فقد كان بين عتبتي باب السكة التي الحجرة اربع سترة سمر عليها ثوب مشمع وبينها طاقي مقفل في عامحاذات وسط مناره الحجرة الداخل الجنة ابن النجار ذكر كردا بيش از حريق اول بود زيرا حريق اول در سنه ستمائة وبيجاه وبنجار واقع شد وابن عساكر كه شاگرد ابن النجار بود حريق اول را مشاهده كرده در تحفه ذكر نمود واكه ما بقيه منبر قديم رسول عليه السلام توخته كرديد ومسامس دوانا وبنبر كه رسول عليه السلام دست مبارك خود برانها نهاد زايران را فوت شده اينچنين لمس جاي نشستن وآل صلى الله عليه وسلم بالاي منبر ولمس جاي نهادن هر دو قدم مبارك وآل صلى الله عليه وسلم چنانچه در فصل ثالث كذشته مذكور وعبره در حريق اول سوخته كرديد وليكن بعد از حريق اول در سال هزار دو سقف مسجد در سقفيكه متصل بحجره شريفه است تخته ها منبع زرد اندكه بران موجار زنا مرتبط ساخته اند ودران تخته ها مذكور تا تخته در برابر وسط بناي حجره داخل فعل زده است ولا بقيه محاذي الحجره الشريفه فلكن مثل الحريق الاول والاعده بل كان حول ما يحاذي الحجره الشريفه في سطح المسجد خطير من الخرمذار النصف قامته فهتر اين بقيه سطح المسجد حتى كانت سته قان وسبعين وستمائة من الحجره فعل المنصور بن قلاوون الصالحي هاك قبته مرتفعه من اسفلها منفتحه من اعلاها بالجناب، فعمت طلح ودلس السوار المحيط بالحجره الشريفه المكتبه حجره منفرده مبنيه از حريق اول وجود ازان بود بلكه در سطح مسجد كه محاذي حجره شريفه است برابر المنبر بقيه سطح مسجد مقدار النصف قامت احاطه تخته بود تا كه در سنه ستمائة وسبعاد وهشت هجري منصور بن قلاوون صالحي قبه كه از بالا بين طلح وار بالا هشت مرجع پهلو كه سقوط نمايد كرد حجره شريفه جوبها در ميان نهاد ساخته تم عدت العجز ايام الناصر حسن بن محمد بن قلاوون فاحملت الالواح محمد وث ايام الاشرف شعبان بن حسين بن محمد بن قلاوون وسبعاد تم اصلحت الالواح في الايام الاشرف قايتبا محمد وث في العمارة المتس بن زمن المقوم المسجد وحجرة مهدوم الجدار الشامي في مسافة ثم سترها في متلف الروم الشامي للقبور الشريفه فاذا هي ارض مسطوحة الا ان القبور الشريفه بها وتوسطها موضع فيه ارتفاع يسير تو همو الانه القبر الشريف فجهلهم بان اللحد الشريف تحت جدار القبلة فاخذ وا من تربه مرتكبا جدار ان در ايام ناصر حسن بن محمد بن قلاوون از سر نو ساخته شد چون الواح مذكور كه بايوم جامه منبع زرد بود حمل بندر سند در سنه هفتصد وشصت وپنج هجري در زمان سلطنت اشرف شعبان بن حسين بازار سر نو ساخته شد بعد ازان در ايام سلطنت اشرف قايتبا الواح مذكور باز حمل بندر گشته پس متوفي علامه شمس بن

بن بن عمارة مسجد وحجره از سر نو ساخت و دیوار شمالیه حجره را مهندم نمود در وقت اظهار از خاک و زر و غبار که از دیوار و حجره افتاده بود بر سر او ریخته او را مشوش نمود بنی بر او بر آمد گویا که اثر قبور در اساس مسجد نبوی است لهذا حجره را خالی نمود در میان حجره در جای قدری بلند یافتند بسبب وا موتنی ایشان اینکه محمد مبارک زبیر دیوار قبله طالع است لهذا مهندم نمودند که قبر شریف رسول علیه السلام هیبت خاک ان موضع مرفع را زدوی متزلزل گردند ثم شروع فی اعادة بناء الحجرة الشریفة فی السابع و عشرین من شعبان سنة احدی و ثمانین و ثمانمائة فعقد و اقبوا علی تخلیف الحجرة من جهة المشرق لیبقی بهم تربیع محل القبة المنحرفة علی هیئة الحجرة من المغرب فان الحجرة مستطیلة بین المشرق و المغرب فعقدوا القبة علی جهة الرؤس الشریفة باحجار منحوتة و کملت من الحجر الا بعض یعد از ان بست و هفتم شعبان سنة استشهد و هشتاد و یک هجری در اعاده بنا د حجره شروع نمودند و بعقد رسوم جهة جهارم جهة را رجهت مشرق و بنا های سنگ را کذا الشته برای درست شدن محل تربیع قبه که از سمت مغرب بر ما قبه حجره گرفته بودند عقد قبه درست نمودند بر احجره شریفه از مشرق تا بسمت مغرب دراز افتاده بود پس سمت مغرب بر جهت سر بنای مبارک بسنگهای تراشیده سیاه قبه را بستند و بسنگهای سفید عقد را کردند و از ابتدای القبة من ارض القبة الی محل هلال انها ماه شش ذراع و ربع ذراع و من ارض الحجرة الی محل راس القبور الذی یحی علیه جانب القبلة الشرقیة نخا انثا عشر ذراع و سنگوان وسط الجدار الشامی خوشته قلم پش الاجی او خلوا منها کبیرا من حصار عرصة العقیق التی یورش بها المسجد بعدان علوها فوضع المختار علی القبور الشریفة این اجی منوریه العمارة و صدره و فروج اخشه و اخذ و ابالصفة المنحوتة من کون راس الی بکر خلف منکب النبی صلی الله علیه وسلم و راس عمر خلف منکب عمر رضی الله عنهما و جعلوا مسمورا و الکتر و امن النحو و الوحد و الصبر و عرف المحل الشریف علی ذلک رأی طالع و بلندی قبه از زمین از ان تا جای بالای ان قبه نهزده در عه یاو بالا و مسافت از زمین حجره تا محل سر محراب که بر سر ان قبه سمت مشرقی منتهی شده مقدار دوازده در عاست و در میان دیوار شامی دریچه کنده اند تا جرجان سوای همین دریچه باقی مانده سنگ بر نبای وادی حقیقی که در باب ان احادیث بسیار وارد شده و بان سنگ بر نبا فرش مسجد نبوی شده نخست و شش ذراع ان دریچه داخل حجره کرده اند پس سنگ بر نبای مذکوره را بر اور زاده شمس بن بن منوریه عمارة و شروعی و غیرهم خواهر بر ش بر قبور شریفه بر صفه مشهوره نهاده یعنی سر ابو بکر پس و عمر پش رسول علیه السلام و سر عمر پس دو پش ابی بکر رضی الله عنهما و کردا نیده ذرا نها را بلند مثل کوهان شتر و از نور و بر دان محل سیار بحور کرده اند و در اصل خود شوان محل مشرف بیران عالب و خشوی نه یاده بود و التی جاوته او را فاکنوا فیها المشفع یا محب المشفع علی الله علیه وسلم و اکرب سالوا ثم سدوا الخوخة المذکورة و جاعلی او راق کلنوبه متضمن طلب شفاعت نجناب دولت مآب شفاعت کننده کائنات صلی الله علیه وسلم و محبوی سوال مطالب خود با ازان دریچه اند اخته همچنان ازان دریچه مذکوره

وبیشتر باحت مارمایی کہ نوین مقرر بود و کرد از مصلای شرقی بلند کردہ بود و در جای صدوق کہ سابق بر بن مصلای شرقی بود بلندتر ساخت و در آن مرا بلندی بنا ساخت مذربای بلند و فوق مصلای شرقی را بلور مشرقی اندکی وسیع کرد و بر فرازہ سوزنان از سنگ رخام ساخت و در سر آن نیزہ و رمانہ مرتفع منصوب السلطان الرسید فاحیتا در سمت وسط مسجد بنا ساخت تم فا نصفت اعالیہ بالغیر و عالت المنارۃ الرسیۃ فاحدث السلطان المؤید الشہید شاہین الجمالی و فوق الدیشہ الوم در السماط عظیم الدیبۃ سنۃ احدی و تسعین و ثمانمائۃ فاحسن المنظر و اعاد المنارۃ و عمد الجزء الباقی و ابدل الشباک بشباک النحاس ثم منعطف عاطفۃ علی المنارۃ الرسیۃ فاستطف فیہا و جاء بنا کبیرا من دور ما عاد ما بعد ان جوں بلندہ بہار قبہ نیز مجدد و منار رسیدہ کہ کرد بدہ سلطان مؤید شیخ جای شاہین جمالی را بہ ابراز کار عمارت برگ بدہ مسجد مشیخہ عرم عدیہ را بوی سرد و طعام لشکر بزرا خرجت مقرر کرد و علات لشکر از دیک و جزیہ نیز بدو کرد و بسبب ہر یک دینار در ہفتہ ہ مدینہ مقرر ساخت و صغیر و کبیر را مساوی کرد اینہ و مساوات نا ہر یک مؤذن و فرض خان و بالای وی از طعام نا بوس بس مؤذن در مسجد بستند و دو مؤذن جدیدہ منوذہ جایز و نیز دو مؤذن عمارت بوجہ احسن کرد و جمادہ و قبہ شریف زائد مذکور بساخت و شباک را بشباک مس مبدل کرد اینہ بعد ازان بتاریخ بست و ہفتم ہ مذکور و ہشتاد و نہ ہجری صاعقہ بار دوم بر منار رسیدہ فقد دقبہ و جانب کلان از دو دان کہ مقام مؤذن بود با موجودیکہ از مسلمانی کلان تر انجذبہ و بقبہ و طویلہ ساختہ شدہ بود بخاند بعد ازان در ہمین سال یا در سلطان الاشرف قایتبای مذکور ہمچہ زیادت نمود و جزاہ اللہ تواب الجمیل در مقلد صبا آوردہ کہ چون منار رسیدہ را بعد باز حریق در دوم ہدم نمودند معلوم گشت کہ منقاد و محل ہدم صاعقہ و ہمراہ اساس بود شاہین جمالی ہا اساس ابتدا علیہ حفر نمودہ بستہ ہای سیاہ در ثخانہ بقبی در بست ساخت و با چوبی ظاہر و ارتفاع بسیار مرتب ساخت و علوای قبہ را بنہدم نمودن ثخت الفضل الرحیم بہ تبرک زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و مزارہ ہا جلد و بقی اللہ عنہا متصل جامع دوم در اوانت زیارت باصحابہ مرحوم اللہ علیہ وسلم و طرف زیارت بودند بیاران وی یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی اللہ عنہما من علی کرم اللہ وجہہ نقال قدم علینا اعرابیا بعد ما قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ ایام فرمی نفسہ علی قبرہ و حثی من ترابہ علی راسہ فقال یا رسول اللہ قلت فسمعنا قولک و وعیت عن اللہ سبحانہ و کان فیما انزل علیک و انہم ظلموا انفسہم جاءوک فاستغفروا اللہ و استغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما و قد ظلمت نفسی و جئتک لتستغفر لی فنودی من القبر انہ قد غفر لک رواہ ابو سعید السمعانی ابو سعید بسندہ الی ابن ابی ذئب علی کرم اللہ وجہہ و روایت کردہ کہ بعد از انکہ دفن جمال رسل صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب او دیار یثرب سہ روز ما بیاد جوار او بر قرار و علی الدیہ و سلم بیفتاد و خاک بر سر خود

مبارک را بر سر خود بالا میکشید پس اعرابی مذکور گفت ای رسول خدا آنچه گفتی قول تو شنیدیم و احکام الهی را دانستیم خدا بخشایش یابد کسی را که از خدا بترسد و نماز تو فرا نگرفتم و در قرآن مجید که بر تو نازل شده آنچنان است و اگر ما گمان بر خود ظلم کرده باشیم پیش تو بیاییم و طلب آمرزش از خدا نماییم و رسول نیز برای او و شان آمرزش از خدا بطلبید هر آینه بیابد خدا را عفو کننده و آمرزنده و من بر نفس خود ظلم کردم و بجز مست نزدم تا کرم طلب مغفرت من نمایی پس از قبر برخاسته رفت خدایا تو را بجاه مرزنده و مرگ العیشی گفت بجاه شفیعت قبر النبی صلی الله علیه وسلم فخارا بعرابی فقال السلام علیک یا رسول الله سمعت الله تعالی یقول ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم لوجدوا الله توابا رحیما ثم انشد یقول ستوبا جرم وقمت ما بقلبا العظیم وطاب من طیبهن القاع واللعا فیه الغواد فوانت حاکمه فیه العفاف وفیه الجود والکرم فقال ثم انصرف فجاءتنی عینای فرأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال یا علی الحق الاعرابی فبشره فان الله قد غفر له وبعینی ذکر کرده که نزد قبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودم اعرابی درآمد و گفت السلام علیک یا رسول الله شنیدم خدا را که میگوید و لو انهم اذ ظلموا الخ پس نزد تو آمدم درحالیکه طلب آمرزش از گناهان خود میخواهم و بتو شفیع میکردانم بسوی پروردگار خود بعد ازان انشاد کرد بیت مضمون آنی بهترین آنکسی که در زمین هموار استخوان او مدفون شد پس خوشبوی شد از خوشبوی آن زمین هموار و زمین بلند نفس من فدا و قبر است که تو با اوست در آن پاکیزگی و عفت و وفاوت و در وی جود و سخاوت است علی گفت بعد ازان که اعرابی برفت بازگردیدم بخانهای خود پس خواب کردم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که میفرماید یا علی مبشر باش اعرابی را بملاقات کسی و بشارت ده که خدا بیامرزید او را یا مرزید و علی الاصبح وقت اعرابی بمقابل قبر شریف فقال اللهم هذا حبیبک وانا عبدک الشیطان عدوک فان غفرت لی سرحبیک وفاز عبدک وشقی عدوک وان لم تغفر لی شقی حبیبک ورضی عدوک وهلک عبدک وانت الرحیم من ان تغضب حبیبک وترضی عدوک وهلک عبدک اللهم ان الذنوب العظام اذا مات فیهم سیدهم عفو علی عبره وان هذا العبد العالمین فاغفر لی فاغفر علی عبره قال الاصمعی تغلبت بارج الوب ان الله قد غفر لک واعتنک بحسن هذا العوال از اصمعی منقولست که اعرابی مقابل قبر استاده شد گفت بار خدایا این دوست تست و من بنده تو و شیطان دشمن تو اگر بیامرزی مراخوشنود شود دوست تو و بملک بنده تو و بملک رسد بنده تو و خشم خورد دشمن تو و اگر بیامرزی خشم خورد دوست تو و راضی شود دشمن تو و هلاک گردد بنده تو و دولت بزرگ هیبتی از انکه خشم خورد دوست تو و راضی گردد دشمن تو و هلاک شود بنده تو بار خدایا بدرستیکه رسم بزرگان عرب اینست که چون در میان اشتان سردار ایشان بمیرد بر قبر وی علامتی

از سنت صحابه است ابکر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم از جانب قبله بیاید و پشت خود بسوی قبله کرده روی
بجانب روی مبارک آورده بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ثم از مکان احداد و صاک با سلام نقل
السلام علیک یا رسول الله من فلان بن فلان انتی والگر کسی بپیغام رسانیدن سلام کرده پس بگوید السلام علیک یا رسول الله
از جانب فلان بن فلان تحیا کند شیخ محمد بن پیر محمد که در سوا اهلا و هذا اعاده است اگر زود میسر شود بدار مزار خالص
الانوار و دلش در پیران جوار غالبه تذکار انظار سلام و تحفه مبرسانند ثم بتاخر از ابو بکر ای جهته بقدر ذراع تغیر مکان
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فیقول السلام علیک یا ابا بکر الصدیق صفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثانیه فی الغار و رفیقه
فی الاسفار جزاک الله عن امته محمد خیر الجزاء و بعد ازان بمزای مواجهه ابو بکر رضی الله عنه بقدر یک دست بدست راست
خود یعنی بسمت مشرق حرکت کرده استاده شود پس نای بشهر روبروی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه میکرد و پیش بید
السلام علیک ایها البر کزیده رسول الله صلی الله علیه وسلم و وزیر مرضی او در وقت نهانی غار تو در رفیق قرار در رسوخ مایده
نیک دهد ترا خدا بجای از امته محمد بهترین مرزتم تا خر ابی جهته بسته قدر ذراع رفیقول السلام علیک یا عتیق الغار و رفیق
الذی اجوا الله الاسلام جزاک الله عن امته محمد خیر الجزاء و بعضهم یقول السلام علیکما یا صاحبی رسول الله ثم برجع الوزیر
ابی موقفه قبالته وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فیتوسل به و یستشفع ابی ربه بجاه ازان بروی مواجهه عمر رضی الله
عنه بسمت مشرق بدست راست خود چیزش مقدار یکقدر ذراع نماید و بگوید السلام بر تو باد ای عمر فاروق که خدا بجای تو السلام
را قوی ساخته بدله بیک دنا و ترا ظفر بجای از امته محمد بهترین مرزد و بعضی میگویند السلام علیک الخ بعد ازان زایر
باز ابجای استاده شدن خود و بروی رسول الله صلی الله علیه وسلم باید و توسل جوید و طلب افزونش روی بدرگاه خدا تعالی
بجاه او در ظاهر حیوة او کرده که زایر را باید که اینجا مقابل روی وی افتد نظر کند و بسوی زینب ان مکان نه بیند
زیرا چه رسول علیه السلام میباشد حضور نزد او وحی بهند قیام مزادحی نشاسد زیارت ترا و با واز میانه بجا و وقار بگوید
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته سته مارد السلام علیک یا رسول رب العالمین السلام علیک یا خیر الخلائق
اجمعین السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبیین السلام علیک یا امام المتقین السلام علیک یا قائد الغر المحجلین السلام
علیک یا ایها المبعوث رحمة العالمین السلام علیک یا شفیع المذنبین السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا فخر آدم
السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک ایها النبی ایها الوفی ای صراط مستقیم السلام علیک یا من وصفه الله تعالی بقوله
وانک لعلی خلق عظیم و بقوله و بالمومنین رؤف رحیم السلام علیک یا من شرح الله له صدره و رفع له ذکره السلام علیک
یا من امره الله تعالی بطاعته و الصلوة السلام علیه السلام علیک و علی سایر الانبیاء والمرسلین و علی آله الصالحین

وملائكة المقربين وعلى الك وازواجك الطاهرات امهات المومنين وامحابك اجمعين كثيرا دايما ابدا كما تحب ربنا وترضى
جزاك الله عنا افضل ما جزى نبيا عن امته وصلى الله عليك افضل واكمل وازكى دائما صلوة صلاها على من خلقه استهدان
لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهدانك عبده ورسوله وخيرته من خلقه استهدانك بلغت الرسالة وادبت الامانة و
نصحت الامة وكشفت الغمة وافصت الحجة وجاهدت في الله حق جهاده وكنت كما نعتك الصادق المصدوق
قال لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين رؤف رحيم فصلوة الله تعالى وملائكته وجميع خلقه على سموات
وارضه عليك يا رسول الله اللهم انا نوسل به الفضيلة والعظيمة واجعله مقاما محمودا الذي وعدته وانه نهايته يا سميع ان لسان الشاهد
ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين امنت بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر وبالقدر خيره
وشره اللهم فثبتنا على ذلك واذقنا حلاوته واجعلنا على اعقابنا ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت
الوهاب اللهم صل على محمد عبدك ورسولك النبي الامي وعلى ال محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على
محمد النبي وعلى ال محمد كما باركت على ابراهيم وعلى ال ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد ط وازابن عمر وابن الفضل بسيار
مرويست ونزد مالك اخبرت كه بگويد السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته ويعني تقويل را اختيار كرده وايزد متعال بهتر
الخبير خبر هستست وعن عبد الله بن جعفر ان علي بن ابيطالب دخل المسجد يمكي حين نظر بنت فاطمة فقال البكاء ثم انصرف
الى قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته ويكي فقال البكاء وعنده ثم قال وعليكما السلام
بالقوي ورحمة الله وبركاته وقد كنتما تاوهين بعدين يعني ابا بكر وعمر رضي الله عنهما از عبد الله بن جعفر طيار مرويست كه علي رضي الله عنه
مسجد در آمد چون نظرش بخانه فاطمه رضي الله عنها افتاد تاوه بسيار كرست بعد ازان بسوي قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم رفت
وگفت السلام عليك اي ابا بكر ليت وتاويرنا قبر رسول عليه السلام كريه نمود بعد ازان خطاب با بوبكر وعمر كرده گفت بر
شما سلام باد اي هردو برادران من ورحمت خدا وبركاتهاي وي بر شما باد بدرستيكه بودند شما راه راست نامبرده
دعاء خود شده واخرج الحافظ ابو ذر الهروي في اخر كتاب السنة من طريق محمد بن يوسف بن الطباع قال حدثنا
مصعب قال الدراوردي رايت جعفر بن محمد اي الصادق ابن الباقر جاء قلم علي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انثنى
فلم على ابي بكر وعمر فرايي كان قعيت قال نزعم الشيعة من بغضه للسبعين فقال لي والله هذا الذي اذن الله به ولانه
ما بسه ثنا ابن اقول لمعاوية اخزاه الله حافظ ابو ذر هروي در اخر كتاب السنة از محمد بن يوسف بن طباع روايت
كرده كه محمد بن طباع گفت صربت كرد جامصعب كه گفت ديدم جعفر بن محمد يعني امام جعفر صادق بن محمد باقر
را كه براي زيارت بيامد وسلام بر رسول عليه السلام فرستاد بعد ازان رجوع كرد بر ابي بكر وعمر سلام فرستاد حسين بايد بر سيكه

بسوی من کرد یا تعجب میکردم مرا بآن شنیده از برای وی یا زعم بعضی مشیخین میرید بس گفت من سوگند میدهم ترا بدرستیکه این عقیده من است که ضرر رسان عقیده عبادت میکنم و بدرستیکه خواستن وی ایدمرا اینکه بگویم صواب را شنیده رسولان او و احد است تعالی

وعن انس بن مالک رضی الله عنه انه رای رجلا وضع یده علی قبر فوالنبی صلی الله علیه وسلم فنهاه وقال مالک لا تقف هذا علی

عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که او بدید مردی را دست خود بر قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهاده او را منع کرد و گفت این وضع زیارت را در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی شناختیم یعنی در زیارت شهداء احد و غیر در زمان سعادت عنوان رسول علیه السلام نبود بدانکه از جمله آداب زیارت است که از دیوار قبر دور بماند چنانچه اگر زنده می بود وی دور می نشست چنانچه بهمین بنا است چنانچه امام نووی و جلبی و غیره گفته اند و اتفاق همه علما بر این است و مسیکه در دل وی این گمان نشست که تمسح بید و مانند آن در برکت اهل است پس این خطره از جهالت اوست و بر اجر برکت در انست که موافق شرع باشد و ذکر فی الاحیاء مس القبر و تقبیلها عادة الیهود و

النصاری در احیاء العلوم آورده که مس قبر و بوسیدن آنها عادة یهود و نصاری است و قال السبکی لم یقله

لا جاهل بمواقع الشریعة یعنی علمای شافعیه گفته اند که بدن خود را بدیوار مقبل نکند و

بدست خود مس دیوار نکند و بوسه نیز دهد و قال الخطیب من جملة ان بلالا وضع خده علی القبر الشریف و ان

ابن عمر کان یضع یده النبی علیه ثم قال ولا شک ان الاستغراق فی المحبة یحمل علی الاول فی ذلک والقصد بهما

التعظیم والتبرک فخالف مرادهم کمالی المحبوة منهم من الاحلک نفسه بل جاوز الیه وسمم من فیه اما دفنا حرفا نقل

عن ابی الضعف والحب الطبری جواز نقبیل قبور الصالحین خطیب بن جمله گفته که بلال رضی الله عنه بر در خانه بانی

خود را بر قبر شریف نهاد و ابن عمر دست راست خود بر قبر می نهاد بعد از ان خطیب گفته شک نیست در اینکه استغراق

در محبت باعث اذان در بین مقدر میگردد و قصد از این امر تعظیم است و مردمان اختلاف مراتب میدارند چنانچه در

حالت حیات پس بعضی عنان خالک نفس بدست اختیار خود نمی یابند و بسوی وی دیگری میگردند و قصد آنها

بر دانست است پس دور میماند و از ابی ضعیف و محب طبری جواز بوسه دادن قبور صالحان منقول است روی

اسمعیل النبی انه کان ابن المنکدر اصابه القصات فوضع خده علی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فتوجب فقال انه لیستبق

بقبره صلی الله علیه وسلم و اسمعیل تتبعه روانه کرد که ابن منکدر را از رنگی و خاموشی عارض گردید رخسار خود بر قبر

پیغامبر صلی الله علیه وسلم می نهاد پس در بین مقدر عتاب کرده شد اسمعیل گفت که او قبر رسول علیه السلام طلب

متقا میکند و کانت عائشة رضی الله عنها تستشفی بقبره صلی الله علیه وسلم روی الدارمی فی صحیحه ان ابی الجوزاء قال قحط

اهل المدينة قحطا شديدا فشكوا الى عائشة رضي الله عنها فقالت اجعلوا لحذا قبر النبي صلى الله عليه وسلم كوة الى السماء
حتى لا يكون بينه وبين السماء سقف ففعلوا فمطروا حتى نبت العشب سمنت الابل حتى تفتقت من الشحم فسمي عام
الفتق وفتح الكوة عند الطيب سنة ٥٨ لاهل المدينة وعائشة رضي الله عنها از قبر رسول خدا صلى الله عليه وسلم باران مي طلبيد
چنانچه دار مي در صحيح خود از ابي حور روايت كرده كه بر اهل مدينه قحط سخت پيش آمد شكوه شكل سالي بخدمت مخدره معصومه
ام المومنين عائشه رضي الله عنها برند فرمود بالاي قبر پيغمبر صلى الله عليه وسلم بروي السمان دريچه بسازيد تا كه حايلي نباشد سقف
ازدرميان قبر واسمان برجرد پس چنين بوجود فرمود عائشه صديقه رضي الله عنها عمل نمودند اهالي مدينه سيراب شدند و
چندان ابر رحمت بر ايشان بارش نمود كه كياه بروئيد و شتران از كثرة علف بفربه شدند پس ازين سال مذكور مسمي بعام فتق كردند زيرا كه فتق در لغة يعني فراخي ميباشد و كنون سوراخ در سقف مقبره
رسول عليه السلام در وقت قحط سال سنت اهل مدينه است تم التشهي على المقوي لما يتبع اعالي القبة الخضراء في داخله
الاشراف فانبا الخرقوه عليها انشاك حديد ثم فتح كوة في محاذا انها بالقبة السفلية المتخذة على سقف الحجرة وجعل على هذا الكوة
شبنا كما انفقا وجعل على هذا الشباك بابا يفتح عند الاستغاثة وتصوير المسجد الشريف والحجرة الشريفة بعد اداخالها في المسجد
هكذا بعد ازان چون متولي عمارة شجاعي در زمان سلطنت اشرف فانبا خانه فيه بالاي سبز رنك راست نمود
در بلندي فيه سوراخي ساخت ديران شبكه آهني بهاد و مجين در فيه بالين كه متصل سقف حجره بود مقابل سوراخ مذكور
سوراخي ديكر بساخت و بران دريچه شبكه آهني بهاد و بران شبكه كنبذ كور راست نمود كه در وقت استغاثه كشاده ميشد
و تصوير مسجد شريف و حجره شريفه بعد از داخل كردن بمسجد انچنين است ذكر في الصحيحين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
صلوة في مسجدي هذا خير من الف صلوة فيما سواه الا المسجد الحرام در صحيح بخاري و مسلم آورده كه يك نماز در مسجد ما بهتر از
هزار نماز غير است كه در ديكر مساجد كذارده شود مكر خانه كعبه وعن ابي امامة بن سهل عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من خرج على طهر لا يريد الا مسجدي هذا اي مسجد المدينة ليصلي فيه كانت له بمنزلة حج رواه البيهقي بيهقي از
ابي امامه بن سهل از پدر خود كه سهل نام دارد روايت كرده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كسيكه بطهارة
كامله بيرون ايد خانه خود كه بمسجد ارادة بجاي ديكر نكند در مسجد مدينه نماز بكذارد او را ان نماز مبرور حج خواهد بود وعن
ابي هريرة رضي الله عنه انه صلى هذا الصفة اي صفا كان مسجدي وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
شهر رمضان في مسجدي هذا افضل من الف شهر رمضان فيما سواه رواه البيهقي بيهقي از ابي هريرة رضي الله عنه بروايت
روايت ميكند كه اين مسجد ما شهر صفا دارا كرده شود مسجد من باشد و نيز از جابر رضي الله عنه هر فوقا روايت كرده كه رسول الله

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ماه رمضان در مسجد من بهتر است از هزار رمضان در غیر این مسجد و در روایت ابن عمر آورده
مترجم گوید که طبرانی در جامع کبیر از بلال بن حارث رضی الله عنه حدیث مرفوع آورده که حج در مسجد من بهتر از هزار حج
در دیگر مساجد است و در حدیث جابر که مذکور شد نیز ذکر حج و استنا و مسجد الحرام واقع است لیکن مولف در سر سیرة
بنابر اختصار اقتصار بر همین مذکور نموده ذکر فی احیاء العلوم الاتمال بالمدینة تضاعف و ذکر حدیث صلوة فی مسجدی بالف
صلوة فیما سواه ثم قال فکذلک کل عمل بالمدینة بالف و در احیاء العلوم آورده که جزای اعمال در مدینه مضاعف میشود
و ذکر کرده حدیثی که نماز در مسجد من مانند هزار نماز است که در دیگر مساجد گذارده شود بعد ازان گفته پس همچنین هر عمل مدینه
مقابل هزار عمل است در بزاز در روی ابو یعلی بر رجال ثقات قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی بیت المقدس
بالف صلوة ای فی غیره من المساجد مطلقا غیر المسجدین فالصلوة المسجد المدینة افضل من الف الف صلوة فیما سواه الا المسجد
الحرام قال النووی المطلق المذکوره لهم الفرض والنفل وهو الحق مسب و ابو یعلی بر رجال ثقات روایت کرده که الحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که ثواب یک نماز در بیت المقدس مقدار هزار نماز است در مساجد دیگر بلاد غیر مسجد مدینه و مسجد الحرام پس
نماز در مسجد مدینه افضل از ده لک نماز است که در مساجد دیگر سوای مسجد حرام گذارده شود امام نووی گفته که مطلق مذکور
عام است شامل است مر فرایض و نوافل را چنانچه مذهب مختار همین است بدانکه در فضل مسجد مدینه مسجد اسس علی
التقوی که در قرآن واقع است نزد اکثر مجهول بر مسجد نبوی است و حدیث افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة دلیل بابن
احادیث مذکور را منافات ندارد زیرا که هر مفضول را مر مزیت شرف مضاعفه است که فاضل را ثابت و تضعیف مذکور
اجمالا راجع بسوی ثواب است بنا انکه از ده هزار نماز مفروض ساقط میکرداند الفائدة الجلیلة فی فضل زیارت الرسول — الفائدة
صلی الله علیه وسلم و اقل قلیلی و بیهقی از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرداند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که زیارت کرد
قبر مرا واجب میشود مر او را شفاعت من یعنی شفاعت درجه اولیت و لابد است و در صحیح ابن حبان بسند قوی است
بیکا انکه مخصوص میشود بشفاعتی کسان شفاعت دیگری را مثبت دیگر انکه مفهوم میشود بشفاعتی کسان شفاعت دیگران را نیز
هست لیکن این نسبت شفاعت بسوی او بردی تشریف شان اوست دیگر انکه لابد است او را دخول در شفاعت
و بشرای عظیم است بانکه موت او بر اسلام خواهد بود و بر بن فقره بر حاجت نبی افتد مقتضی شرط وفات او بر اسلام
بخلاف احتمالین اولین و در حق او صلی الله علیه وسلم شفاعت من اشارت است بانکه نفس نفیس خود شفاعت خواهد
کرد و شک نیست که مطلق شفاعت بجهت طلبت شافع خواهد بود و طبرانی و بیهقی از ابن عمر روایت کرده اند که هر که زیارت من در
حالیکه بتزیارت کننده بانند مرا حال انکه هیچ حاجتی او را بر ان نداشته باشد بالا زیارت من حق است بر من که شفیع شوم

فيما مت من بأسهم وارتفني وطبراني وغيرهم بها ازابن عمر روايته كرده اند كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه حج كند پس زيارت كند قبر مرا بعد از وفات من مياشد انكس همچو كسيكه زيارت كرده مرا در حيات من پوشيده نماند كه ازين نشيه مشاورات من كل الوجوه لازم نمي ايد تا معارض شود بحديث لو انفق احدكم مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه و مروي ايضا از امير المؤمنين عمر رضي الله عنه كه چون قدوم شريف از زيارت فرود آمد فتح بيت المقدس اول بار بمسجد آمد وسلام كرد بر رسول صلى الله عليه وسلم و گفت رسيده است ازدين عمر كه هر گاه از سفر بمدينه باز گشته آمدي بقبر رسول صلى الله عليه وسلم و گفتي السلام عليك يا رسول الله والسلام عليك يا ابابكر السلام عليك يا اباه و گفته اند كه زيارت قبر انور آنحضرت صلى الله عليه وسلم سنة مجمع عليها است ميان مسلمين و مستحبي اجماع را بر زيارت آنحضرت صلى الله عليه وسلم قولا و فعلا اجماع تام كرده و كلام درين اورده

الفصل الخامس عشر في ذكر مسجد قباء والمسجد الذي قبالتها والقصر قريبة جواليه بئر اريس قبلة مسجد قباء وبينه وبين المسجد النبوي وهو قبلي عليه مسلمان عظيم بها محمد دوده في جهة قبلة مسجدنا بيارة ومزارع وخيل كثيرة باسم سير جها وعرف اليوم بغلة الاسلام فصل اول بتجرد دوم در بيان مسجد قباء و مسجد هزار است فيما بالفم وقد تام قريه ايست بجوار مدينه از مسجد نبوي مقدار يك فرسنگ و بقدر دو ميل كوچند سيد قوام الدين در رحلة حجة الوداع آورده است كه مسافت فيما بين مسجد بن همبوديم پس از استانه مسجد نبوي كه امروز معروف بباب جبريل است براه شرقية تا استانه مسجد قبا هزار و دو صد و سي قدري زياد برآمد پس قدر مذكور مسافت دو ميل و نيم حصه مشيد و عمارات ان مسجد را است و در جهة قبلة مسجد جا ها و مزرعها و خرابستان مسجي باسم جا هست كه ذكر آنها واقعات و مسجد قبا امروز معروف بغلة الاسلام است قال ابن شبة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبا در قبا صلى ايام الي بيت المقدس ابن شبة گفته كه چون رسول الله صلى الله عليه وسلم در قبا آمد و در شد با ياران خود تسمت بيت المقدس كرد بسمت شمال واقع است غار كزارد و حسن ابن عباس رضي الله عنهما مكت النبي صلى الله عليه وسلم في بيت عمرين عوف الخ و گفته مسجد او كان يصلي فيه ثم بناه عمرين عوف فهذا الذي احسن علي التقوي رواه ابن عايذ و كان موضعه مربعا فطلبوه من الهدم ابن عايذ از عبد العزيز بن عباس رضي الله عنهما روايته كرده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در كرده بيت عوف چند روز ماند و بجاي عمرو آمدن خود از مسجد ساخت و دران نماز ميكرد بعد ازان عمرين عوف ان را بنا نمود پس همين مسجد است كه بنياد كرده شد بر تقوي كه حق سبحانه تعالي بدين صفه در قرآن ياد كرد و بجاي ان مسجد پيشتر جاي خشك عوف در جاي كه مذموم من الهدم بود در قبر ابي نعيم الكبير عن جابر بن سمرة قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة قال لاصحابه اطلقوا بنا الي اهل قبا فاتاهم فسلم عليهم فرحبوا به ثم قال ما اهل قبا اتبوئ يا مجاور فجعت عنده الجار كثيرة و معه عشرة له فطاهم فجلسهم بها فاخذ حجرا فوضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يا ابابكر ضع حجرا فصعد اليه ثم قال ما ثم ضع حجرا الي جنب حجرك ثم قال يا عثمان ضع حجرا الي حجرك ثم قال

ثم قال یا علی ضع حجرا الی حجر عثمان ثم التفت الی الناس وقال ضعوا علی ذلک الخط رواه الطبرانی در جامع کبیر بروایة جابر
سمره آورده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه نزول اجلال فرمود با صحابه مدینه را مباوی اهل قبا جا بائد الحق یاران
خود نزدیک قبا باید و بیرانیان سلام کرد انیان همه مرحبا گفتند و از قدوم ان حضرت بغایت مسرور و خوشحال شدند بعد ازان
فرمود بیارید نزدیک مسجدها پس مسجدهای بسیار نزدیک صلی الله علیه وسلم جمع کرده شد پس همراه ان حضرت علیه السلام هزده فرود دیگر
بودازان هزده خلوفیه انیان که هیبت القدس باشد کنیده و در بناء ان سنگی بود انشته بدست مبارک خود بنا بعد ازان ابوبکر صدیق
را فرمود که سنگی گرفته بیار پس سنگ من بعد ازان عمر را فرمود که سنگی بیار پس سنگ ای بکر بعد ازان عثمان را گفت که سنگی بردار انشته
مقابل سنگ عمر بعد ازان علی را فرمود که سنگی برداشته بیار پس سنگ عثمان بنده انیان هر یک بترتیب مذکور نهاده بعد ازان
بسایر مردمان التفات نمود و فرمود که هر یکی سنگی برداشته بیاورید پس همگنان سنگها را بر خطیکه ان حضرت کرده بود نهاده تمام
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد تحویل القبله وقال ان جبریل امرنی بتحویل البیت رواه ابن شیبة ابن شیبه روایة کرده که بعد تحویل
قبله رسول الله صلی الله علیه وسلم بار دیگر بنا نهاد و فرمود که جبریل علیه السلام ایما و دلالت بمکه زمین خانه کعبه را در روایة طبرانی
لفظ کعبه آمده وقال السید بن ظهیر الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة فی مسجد قبا کعمرة و مزید بر ایست از السید بن ظهیر انصاری
روایة آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز در مسجد قبا مانند عمره است مترجم گوید که ابن نجار مسند مسجد قبا از عایشه بنت
سعد بن ابو وقاص روایة آورده که نشسته بودم پدر خود را که میگفت و در کعبه نماز گذاردن در مسجد قبا دوست تر است نزد من از انکه
به بیت القدس دو بار روم و حاکم از عامر بن سعد روایت کرده که ایشان هر یکه به ناشتیم جنگلوت نماز گذاردن من در مسجد قبا دوست تر
است از نماز بیت القدس در صحیح صحیح البخاری و انس بن مالک رضی الله عنه صلی الله علیه وسلم کان یاتی قبا کل سبت راکبا و ماشیا و
کان عمر یفعله رواه فی مسجد قبا یوم الاثنین و یوم الخمیس رواه ابن خزیمة در صحیح بخاری و نسائی آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر شنبه بمسجد قبا سوار و پیاده تشریف می آورد و ابن خزیمه روایته کرده که عمر رضی الله عنه بمسجد قبا در روز دوشنبه و پنجشنبه می نشست و میفرمود
ابو عثمان و طول مسجد قبا وعرضه سواعا ذراعه و هو ست و ستون ذراعا و طول محجه ثمنون ذراعا و عرضه اربع و عشرون ذراعا و
ذکر ابن النجار خلافه که طول و عرض مسجد قبا برابر است یعنی شصت و شش در عدد و طول رصه که در وصف ان محمد میبنی
یعنی محل ان بجانه در عرض بست و شش در عدد و این نظر بنظر موافق ان ذکر کرده و اما الخطیرة التی یعنی مسجد قبا فانی مبرک ناقته
التی صلی الله علیه وسلم و اما الدکة المربعة التی بالمرداق الذی یلی الرصیف فمربعا جاء کتب علیه المسجد الاسس علی التقوی من اول یوم
احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا الایة نزلت فی اهل قبا کانوا یستنجون بالماء رواه ابو داؤد و اما الحاط که در محل
مسجد قبا است پس ان مکان جای نشستن ناقه آنحضرت است که وقت فرود آمدن ازکه در انجا نشسته بود و اما چوتره

قدری بلندکه در رواق متصل روضه مذکوره واقع است بس در محراب ان چهره سنگی هست که بران مکتوب است لمسجد اسس تا اخر انکه گویند ان اثاری قدیم است اما بنا بر ایشان استنباط میکنند که ابو داود از ابی هریره رضی الله عنه روایه کرده واتفاق جمهور مفسرین بر انست وقیل المراد بمسجد المدینة وبعضی میگویند که مراد ازان مسجد مدینه طیبه است وصواب انست که در صفه مذکوره هر دو شریک اند واما بنا بر فضایل نماز در مسجد مدینه النبوی می آید نه روایه مذکور دلالت بر تخصیص وتنقیص مسجد قبا نمیکند واحمد ترمذی از ابو سعید مذری روایه کرده اند که دو شخص در مسجد اسس علی التقوی وتحلف کردند از ابو سعید پرسیدند که مراد ازین مسجد کدام است گفت هو هذا وفی ذالک خیر کثیر یعنی مراد ازان مسجد مدینه است ودر مسجد قبا خیر کثیر است وقول مالک نیز باینست که مراد ازان مسجد مدینه است ودر روایه ترمذی الله عنه نیز منادی برانست بنا بر انچه در خلاصه ابوفا مفصلا مذکور است وتبرک به نیز از اوار سعد بن خیثمه اتفاق افتاده رسول الله صلی الله علیه وسلم حین قدم قبا واقام بها ودار کلثوم بن الهدم التی نزل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم قبا ثم اهله واهل ابی بکر تزوج فی داره والد ابان یقیه قبلته مسجد قبا وتبرک به نیز از انجاست ودر قبا بسیار متبرک وزیارت است یکی خانه سعد بن خیثمه است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه در قبا فرود آمد در خانه او فرو آمد دوم خانه کلثوم بن الهدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبا از مکه مشرف بآن دیار در قبا فرود آمد بعد ازان اهل الهجرت علیه السلام واهل ابی بکر رضی الله عنه دران خانه فرود آمدند وهر دو خانه بسمت قبله قبا یعنی بطرف جنوب واقع اند سیوم چاه غرس است چهارم اریس است وتفصیل هریک در فصل جداگانه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد مسجد قبا مسجدیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول تحویل قبله در ان مسجد بر جانبه ابن زباله از ابا لیلا جهنی معلوم میشود که بستون رحمه است چون در ایامی از دروازه که کنار خانه سعد بن خیثمه کرا مروز مسجد واست ومحل ان بدیوار عزلی ظاهر است بس در منعوت راه فرود رو انچه مقتل رضیه است می افتد والمروز دران مکان محراب ساخته اند وبعد از تحویل قبله بکنار اسطوان مخلقه است اینهم معلوم می افتد از اسطوان رحمه مذکوره بشرقیه میطه بکنار مغرب قبله ان استادا شود دران وقت برابر محراب مسجد می افتد واسطوان رحمه المعلقه مجاور میز کرده اند وچهره مذکوره که در محراب ان آینه نقوی نوشته مقام نماز گذاردن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وابا المسجد انفار قباه اناس من الانصار اذ قال لهم ابو عمار المراد بالمسجد المسجد کم فانه ذاهب ابی فجر بذلک الروم فابی بکیده فاخرج محمد اما اصحابه فلما فرغوا منه اتوا النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا انا کلمت ان نقتلی فیه فانزل الله تعالی لا تقم فیه ابدا الآیه رواه البیهقی واما مسجد ضرار پس مکان ان نیز در قبا است بفاصله اندکی از مسجد قبا رضی الله عنه در تفسیر والذین اتخذوا مسجدا ضرارا ذکر کرده که بانی ان یعنی انصار اند که آنیان را ابو عامر راهب گفته که مسجد خود بسازند ودر ان چیزی قبیله بنا دشمنان او نزد او بیاید ازین اخراج محمد ویاران وی می آرم بنا کرده

بقیه حاشیه از صفحه ماقبل

بنا کرده بود چون از بنای مسجد فارغ گشتند پیش سید صلی الله علیه وسلم آمده گفتند که از روی ما امید است که تو دران غازی کنی تا
حق سبحانه تعالی تمتع فرمود بقول وی سحابه موضانه لا تقم فیه ابدا الی آخره عن ابی هریره لما فتح رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزوه تبوک
ونزل بدی اوان نزل علیه والمذین اتخذوا مسجدا ضرارا الایه فدعا مالک بن الدخشم ومعن بن عدی فقال
انطلقا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدماه وحرقاه فانطلقا مسرعین فقطعا وراه ابن اسحاق وابن السحاق ذکر سیره خواهد آمد ابن
سعد بهاب فهریه روایه کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک کوچ فرمود وبا کرد سیده در فرمه دی اوان که از
مدینه بفاصله یک ساعته راه است فرود آمد آیه والذین اتخذوا مسجدا ضرارا فرود آمد پس آنحضرت علیه السلام مالک بن دخشم
ومعن بن عدی یا برادر وی عاصم بن عدی را طلبیده آتشه فرمود شتابرو بروید بسوی مسجد بنی عمرو بن عوف پیش از انکه اهل آنجا مسجد
بسوزانند چون بر دروازه رسیدند عامر شتابا فرا آمد مادر شتابا بود بعجل آورد دروازه را بفیلوی فرو کوفته و بسوزانید و تفرق عساکر الله ورسوله
صلی الله علیه وسلم ان مجمع کنه سنه تبلی فیها الجیوب والسین فراء بنوی صاحب مصابیح بصیغه جمع روایه کرده و مراد ازان عمرو بن عوف
وهم واحلاف آنند انتهی ابن سعد از انجا منعرق گشتند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفسه و کرجابی الکثیب فرود آمد و چون کلثوم
ازا مور کنیسه فارغ در کتاب اول مجلی ازان گذشته مفروغی گفته گویا مکان از مسجد ضرار بهم بهمیده شد وسلطان ان قریب
مسجد قبا دور دران اصلا معلوم نیست بهرحال کوید که در سایر مساجد چنین کرامات معلوم نیست العین اذعانی بعد از نظر فی امر قبر اصل
کتاب بطریق تکمله ایراد کردن اخبار بنای الفضل النادس عشر فی بعض احوال العبد بن فضل شاکر دیم و دوستان عبد کاوه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وهو علی الف فرسخ من باب السلام لمسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو المعروف بالبوم لمسجد القبلتین ومعلی بالتاس
هناک وکان علی بابه حجر منقوش ان بنیه الامام النوری عز الدین امر محمد بن عبد الله عوذ بابه وذلک بمسافه هزار و دوسو فرسنگ مسجد
نبوی است انچنین باب السلام لمسجد مغرب وامروز معروف بمسجد القبلتین است و مردمان ما فضل و ما کاکا زمیکنند در
وبدروازه این مسجد سنگیست بران نوشته که بتاریخ حرم نبوی عز الدین نام امر کرد بعمر بن عبد الله جواب محمد بن عبد الله در
وذلک فی ایام السلطان الناصر حسن بن محمد قلاوون واحدث بقبته الکتابه وابتدا بسلطنه حسن بهذا السنه فان واربعین و
سبعمائه وابن محمد بنا در ایام سلطنت سلطان ناصر حسن بن محمد قلاوون کتبه سعید قوام الدین سنه هوی کوید که بانی کتابت
محمد بن عبد الله وابتدا بسلطنه حسن مذکور سنه احدی وجهل وسبعمائه هجری است وذلک المسجد کان عند دار کثیر بن الصلت
وابن مسجد نزدخانه کثیر بن صلت است قال الواقدی اول عید صلاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمصلی سنه اثنین من
مقدم المدینه وصلت له العنزه وهو موضع فیه الجامی الغفاری وکانت العنزه للنبی یرکزها فی الموضع الذی یصلی فیه وکان
یصلی الیها فی السفر وهی التی یمر بها یوم العید وهی التی یرکزها بالمدینه عند المصلی بین یدیه فی الاضحی والفطر

کفیه خشتین نماز عید کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم در عید گاه سال دوم از شرف آورد ن بمدینه گذارد و بخش حسنی وسه نیزه
سیم بر دند ان ذات شریف در فتح و عید ان دران روز بلوبیه ان نیزه نماز گذارد و بیشتر نیزه مذکور در پیش زبیر بن العوام
بود گویند پادشاه حبشه اورا داده بود پس زبیر نیزه را بنجاز رسول علیه السلام گرد اینداکنون صلی الله علیه وسلم روز عید
ان را پیش بر آورد و امر فرمود ان نیزه نزد صفوف نماز عید الاضحی در حضر و سفر نصب میکنند و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال
اول خطبه واضحی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس یا نظار نیز بقضا دار حکیم بن العداء رواه ابن شیبة و ابن زنجویه ابن شیبه و
ابن زنجویه از ابی هریره روایة میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم نخستین نماز عید الفطر و عید الاضحی در عید نیز بگذارد خانه حکیم
بن عدا گذارده منزل کرد و در روایتی ابن زنجویه آورده که نماز عید الاضحی در بقیع مسجد علی رضی الله عنه السبخة بنا می
عبد گاه مایل بغرب گذارد و عن ابراهیم بن امیه عن ثقة من اهل المدینة قال ان اول عید صلاه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حاذة الدوسی عند بیت ابن ابی الجنوب ثم الثانیة بفضاء دار حکیم بن العداء ثم الثالثة عند دار عبد الله بن درة المزنی
و اطلاقه داد کثیر بن الصلت و دار معاویه ثم الرابع عند الحجارة کانت عند الحیاط بن ثم علی دار طلحة فی منزل محمد بن عبد الله
بن کثیر بن الصلت ثم صلی حیث یصلی الناس الیوم رواه ابن زنجویه ابن زنجویه از ابراهیم بن امیه و او از ثقه مدینه روایت
کرد که رسول علیه السلام نخستین نماز عید بمدینه در خانه الدوسی نزد خانه ابن ابی الجنوب گذارد دوم بفضا دار خانه حکیم
بن عدا سیوم نزد خانه عبد الله بن درة مزنی در میان دو خانه داخل محمد یکی خانه کثیر بن الصلت دوم خانه معاویه
چهارم نزد سنگستان که نزدیک حیاط بن بود پنجم از میان منزل محمد بن عبد الله بن کثیر بن صلت بعد ازان در جائیکه
امروز مردمان نماز عید میکنند ازید فاما قضاء الاول حاذة الدوسی و اما الثانی فکما روی عن ابی هریرة پس مصلای اول حاذة
الدوسی است و مصلای دویم جنابذ از ابی هریره رضی الله عنه مرویست که در بقیاد از خلیج که مذکور شد موضع مسجد علی کرم الله
وجهه الیوم بیست شاخ مصلا مایل بطرف جنوب و دو از منتاب بجناب ولایت باب علی مرتضی رضی الله عنه الست که در ایام
محاصره عثمان بن عفان با جماعه کثیر در انجا نماز عید الاضحی گزارده و اما الثالث فما رواه ابن شیبة انه علیه السلام صلی
فی موضع ال فرزة و هو موضع المصلی الیوم و دار کثیر بن الصلت و هو المصلی الیوم قال ابن شیبة فشبت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بصلی فیه رضی فوخاه السره و هو مصلی العید الذی استقر علیه الامر و مصلای سیوم انجا ابن شیبة روایة کرده که آنحضرت
علیه السلام در موضع ال فرزه که امروز بموضع مصلا است نماز گذارده و خانه کثیر بن صلت امروز مصلا است ابن شیبه
گفته که رسول الله علیه وسلم فرود آمد در خانه کثیر بن صلت را و نام زلیست نماز عید بین در انجا میکند و پس جای
مذکور مصلای عید است که بالفعل عید گاه مقرری بمانست و اما الرابع و ما بعده فهی مواضع بقرب المصلی الیوم و دار الکثیر

و دار کثیر مولد الولید فی الحرم فلما کثر فاشتهرت به وهو ما بین وقع الصرح به یعرف الی الیوم بالخلف الاحمر والولید هو ابن عقبة بن ابی معیط بعد العشاء رضی الله عنه فی الحرم خلف الامام کما کنا الانتهاء دار فضاء الی دار کثیر مولده وهذه الی دار کثیر المشهور دار ابی السلطان الملقب جهارم وغیره بین ابهم مواضع قریب مصلای العید کاه مدینه واقع اند و خانه کثیر بن عفص الصلت مشهور خانه و سید بود کثیران را کرفت بعد ازان بوی منسوب شد و کثیر بن الصلت بکی از تابعین است که صحابه را دیده بود و در زمان خلافت افضل موجودات صلی الله علیه وسلم بود است خانه بوی برای قربت فهم مخاطب واقع است و ولید سر عقبه بن ابی معیط است که نهان رضی الله عنه منفور پیغمبر خدا و در تازه بود و ستم فرود که او را در مدینه سکونت نشود مکر الیله میان من و وی دو کوه حایل باشد پس معاویه رضی الله عنه نزول کثیر بن صلت از خانه وی کرد و مصلای عید کرد و خانه خود کرد کمکان او دی بنجان ازاده عزیز افتاد

وعن خلیفة البخاری قال فی خطبت مع عائشة بنت سعد بن ابی وقاص ابی مکه فقالت لی ابن شهاب قلت بالبناء قالت نعم کذا فی صحیح مسلم سمعت ابی یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین منبری هذا و مصلای روضة من ریاض الجنة و ابن ضیاع بخاری مروایت کرد یا عایشه بنت سعد بن ابی وقاص پدری مکه از مدینه برادم پرسید که فاروق کجاست کفتم در خانه اورا مدینه عایشه کفت مکه ازا نزا زیر الجدر بسنکی من از مدینه خود و کشیدم و میکفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان این منبر من و مصلای عید من کلشنی از کلشنهای بهشت و عن یحیی بن عبد الرحمن عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یاتی العید الا نبیا علی باب سعد بن ابی وقاص و ترمذی بسند علی بیت ابی هریره رضی الله عنه اورده ابن شیبه و ابن شیبه و یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب و عبد الرحمن روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم هر ابی نماز عید بمصلای شهر نمیرفت بابی بیاده از خانه و ابیکه امروز طریق مسلوک مردمان همان است و مروی است از سعد بن ابی وقاص ابی اعتقد تخریب بعد و چون نماز میکرد بیاز کرد و چه بعد الرحمن بن حاطب که از نشانها راه میکند بر دروازه خانه ابی هریره که نشان عام واقع است ابی آنرا تخریب ازاد ابی معرفت و وقت نماز کردن ازاد و بدر می آمد و در صحیح بخاری ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ابی الخطبة علی غیر منبر بعد ان صلی العید و ان کثیر بن الصلت بنی مروان منبر اقامه فبدا بالصلوة قبل الصلوة فقال له ابو سعید غیرتم و الله فقال یا ابا سعید قد ذهب ما تعلم فقال ما اعلم و الله خیر مما لا اعلم فقال ان الناس لم یکونوا یجلسون لنا بعد الصلوة فجعلتها قبل الصلوة انتهی و انما کانوا لا یجلسون له لرتب من الاستماع و الانصات فی بعض الناس و در صحیح بخاری آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز عید بر منبر برای خطبه قیام مینمود و کثیر بن الصلت برای مروان منبری ساخت مروان بیرون آمد و نماز عید از خانه مروان بر منبر کثیر بن الصلت بر ابو سعید خدری رضی الله عنه کفت سنت و اداب رسول علیه السلام را و الله که بنا تغیر دادید مروان کفت ای مرد ان بعد از ما نماز بر ابی مستی خطبه می نشینند اینها چیزی از نماز کردانیدم ابا یتی بهتر کفت و امر کرد ابا عبد الله مرو

وابن شبیه

بن محمد جدی تحقیق احداث سور کرده مدینه نمود و مردان را بجهار دروازه مباحث اول باب بحیث مشرق کرد اشتن بسوی قبلی
عراق است دوم دروازه بطرف مغرب که ازان راه بسوی مسجد قبا و ذی الحلیفه میرود در راخا طا بسور مدینه گور داخل میشود دروازه
مصلای عید است که تقلیش کرد نسبه و در دروازه یکوم در میان شمال است بسوی مغرب و در دروازه چهارم جنوبی است که ازانی
بجهوی جنوب شهدا احد را میرود ثم بعد چراغ دیده بجاه نقد الدواته بعد السیتین و ثمانمایه فی خلافة المطاع العبد و بعد از خراب شدن
این سور در خلافت طایع لله بعد سنه سبعین و ثلثمایه هجری بفضل الله الدوله بن بویه بنا نمود چنانکه بر صحت سور صاحب
خلاصه بیان کرده ثم بعد چراغ دیده بجمال الدین الاصفهانی بسورا محکما حول المسجد الشریف سنه اربعین و ثمانمایه ثم کسر الناس
خارج السور حتی السلطان نورالدین بن محمد بن زنگی سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بسورا محیطا و کتب اسمه علی باب
البقیع بعد انقضای ان درسنه بالمصدر و بجهل هجری جمال الدین محمد بن ابی المنصور اصفهانی تجدید نمود سور محکم کرد مسجد
شریف ساخت بشتر زیاده سنه ذکر خانهای مردمان بیرون سور و سلطان ملک عادل نورالدین محمود بن زنگی تقرب
دمدن خواسته تفصیلش در فصل سیکاید ثم کشته در مدینه منوره رسید چون بعد فراغ مهم ان مزدوران سواری خود را الک
بشام کرد اشد کسانیکه در سور مزدوری کرده بودند صاحبت از دعام اندرون سور خانهای بافتند فریاد و غوغا کردند و در قوانست
سور کرد خانهای خود نمودند که فرزندان و عیال خویش را از عادت بدر دیان مصون دارند سلطان عادل ملتمس
ایشان را قبول کرد در شش یا سبعه و ستمایه داخت بسوری محیط که امروز صورت است حرمت کرد اشید و نام خود بر دروازه
بقیع در صفحه اهنی که بدروازه مسجدی کرده بود ظاهر ساخته بنا بالامر بعبد العبد الفقیر الی الله تعالی ابو الحامد محمود بن زنگی بن آقسنقر
عوالله له ثم ستمایه ثمان و ستین و ستمایه ثم صدد سنه خمس و ستین و سبعمایه خالی و الله الناصر بن فلاوون الصالحی سلطان الاسلام
بن قانیا عراقی ذکر کرده که بعد ازان در سنه سبعمد و ستمایه و بیح حاج ابن قلاوون در ایام سلطنت خود تجدید ان نمود
بعد ازان سلطان اشرف قایتبای محمود و ستمایه و ذکر العبد بن فرحون ان الامیر مغلطای بن قلامت بن عبد الله الحنفی
الظاهری جمالی السید الذکر در سنه احدی و ستین و ستمایه تمام کرد و لم یذکر ما ذکره الامیر فضل بن قاسم بن جابر فی روایته بعده
بعد الدین بن فرحون مذکر کرده که امیر مغلطای بن قلامت بن عبد الله الحنفی الظاهری جمالی السید الذکر در سال یکصد و سبعماه و یک هجری بابتدا رشروع
نمود بنور نام کرده بود که بشتر حیات او منقطع کرد بعد از وی امیر فضل بن قاسم بن جابر در دولت جوان ما بالکمال
ما قوام السید مرتم گوید از مضمون این دو تحریر صحیح رسید که سبب وقوع الحریق واقع است بتوضیح معلوم
میشود که سلطان نورالدین محمود بن زنگی ان عمل نموده بلکه امیر مغلطای ان کرده بدر الدین بن فرحون گفته که سور داخل
مدینه احداث نموده جمال الدین ابی المنصور جواد است کوزیر بدر ملک عادل یعنی زنگی بود بعد ازان زنگی عاملی بن

و ابشره بالجنة فقال فجئت عمر فقلت ادخل و ابشرك برسول الله بالجنة فدخل و جلس عن يسار رسول الله صلى الله عليه وسلم في القف و دلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت ان يرد الله بفلان خيرا يات به يعني اخاه فجاء انسان فحرك الباب فقلت على رسلك و ذهبت من هذا فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك و جئت النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال ايذن له و ابشره بالجنة مع بلوى

فصه فجئت فقلت ادخل و ابشرك برسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة مع بلوى تصيبك قال فدخل فوجد القف فدلى رجليه في البئر كما صنع و جلس و جاههم من الشق الآخر قال سعيد المسيب فاولتها قبورهم هم رواه مسلم هكذا بروايته ابي موسى الاشعري آمده كه روزي اري رضي الله عنه كاشانه خود و ضو ساخته عزم مزرعه كرده گفت عزم دارم امروز بروم بمزرعه و بنگرم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم كجا ميرود تا من همراه او باشم و هر كجا كه او رود با او باشم پس بيرون آمد و متوجه مزرعه شد و دربان بر در مزرعه نشسته بود ابو موسى گويد كه من آمدم و در مزرعه بگشادم و با دربان گفتم كه امروز رسول الله صلى الله عليه وسلم كجا ميرود تا من با او باشم دربان گفت كه من نميدانم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم كجا ميرود اما اين قدر ميدانم كه امروز بمزرعه نيامده است و بدين راه نگذشته است ابو موسى گويد كه من با خود گفتم كه امروز رسول الله صلى الله عليه وسلم بمزرعه نيامده است و بدين راه نگذشته است پس كجا رفته است و چه كار ميكند من بروم و بنگرم پس بيرون آمدم و بر در مزرعه بگذشتم و بر در خود را گذاشته بودم كه دهليز كرد و من الا حين ميشنيدم بدل خود گفتم انا لله و انا اليه راجعون يعني ما از خدائيم و بسوي او باز ميگرديم و با خود ميگفتم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم كجا رفته است و چه كار ميكند

بشارت بهشت مبدهد مادرسیدن زخمی وکشیدن بلبشی که ترا خواهد رسید عثمان بن عفان درآمد وبیشه را برداشت پس مقابل الباب بطرف دویم نشست سعید بن مسیب کرازرضایان تابعین وازحفاظ احادیث است گفته که ترمذی جلوس الرجل ما دام یقصد نمودم وفی صحیح البخاری سقط خاتم رسول الله صلی الله علیه وسلم من عثمان رضی الله عنه فی بئر اریس فمکث ثلاثة ایام فلم یجده وکان سقوط هو ست سنین من خلافة عثمان مبدا از افتادن در صحیح بخاری آمده که خاتم خاتم انبیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم از دست عثمان در ایام خلافت وی در چاه اریس افتاد آب چاه تا سه روز کشیده شد لیکن نیافتند وسقوط خاتم بعد از شش سال کرازخلافت وی گذشته بود بوقوع آمده پس گویا که مبدا از افتادن همان بود وطول قعر بیر اریس الذی جلس علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحباه ثلثة اذرع وطول البئر بیر اریس کم بود رسول الله صلی الله علیه وسلم وهر دو یاران وی نشسته بودند سه ذرع خود زدند تخمین کرده بودند اگرچه در نعت قعر بیشه آمده لیکن مراد اینجا بیشه درخشت که بهن کرده میان دایره چاه می نشند تا نزح دلو بسهولت وصعوبت دهد والله اعلم بیر عرس بالضم ثم السکون ویقال الاعرس والعرس فی اللغة الجمل الفحل والشجر الذی یعرس وضبط بالضم بالجزم کشجر وهی سر بفتحها شرقی مسجد قبا علی نصف میل الی جهة الشمال بضم عین مهمله وسکون راء مهمله ودر اعرس بمهمله تمام جا هست که در اعرس میگویند عرس در لغة شستن جامه را میگویند ودر عشیکه شانه موی را نیز میگویند وبعضی گفته اند مانند نجران جا هست در جانب شرق مسجد آن بر نصف کرده مایل بجانب شمال وعن محمد الباقر انه صلی الله علیه وسلم غسل من بیر بغال لها بیر عرس وعن محمد باقر علیه السلام روایة میکند که انحضرت صلی الله علیه وسلم غسل داده شد از چاهیکه از اب چاه عرس میکویند واز ان چاه اب میوشید وعن ابراهیم بن اسمعیل بن مجمع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رایت اللیلة انی اصبحت علی بیر من الجنة فانبجع علی بیر عرس فتوضاءت منها وبرق فیها واغتسل فیها رواه ابن زباله ابن زباله از ابراهیم بن اسمعیل بن مجمع روایة میکند که گفت ابراهیم رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را بر بیر الاعرب بخواب دیده ام که من بر چاه بهشت صبح کرده ام پس انحضرت صبح کرد بر چاه عرس وضو ساخت از اب ان واب ان بهن خود دران انداخت وبرای وی صلی الله علیه وسلم شهد هدیه آورده بودند از پس خود دران خود رد فوده قدری دران بگشید وعن سعید بن مسیب ان النبی صلی الله علیه وسلم توضاء من بیر الاعرس واراق بقیه وضوءه فیها رواه ابن شبة از سعید بن مسیب روایة میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از اب چاه عرس وضو ساخت وبقیه اب وضوء خود دران ریخت قال الطبری کانت هذه البئر قد عرفت بعد شبهانة وهی کثیرة الماء وهو بها عشرة اذرع وطولها مربد علیها وما یلعب علیها الخرقة و هو طنب عذب ثم خربت بعد فانبرا باوها الحسین بن الشهاب وجعل لها رشاء وجعل لها دلوا وجعله سبیل الیها من داخل الحی یشرب منها واستاء لها مسجد السنة اثنین وثمانین وثمانیة مطری گفته که این چاه خراب شد بعد بود نوز

بود از مسجد مقصد بجری اکسر تو سا حاضره بشد و از ان جاه آب بسیار میدارد عرض ان ده ارش و طول ان نزدیک ازان و
و بر اب ان رنگ سبزی غالب است خوشگوار و شیرین است بعد ازان باز خراب گردید حسین بن عتاب الدین در سنه ششصد
و هشتاد و دو بجری ان جاه را تجدید کرد و بر اطراف ان را مرمت کرده عمارت ان جاه بساخت و کرد بگرد ان جاه بستانی
نازه کرد و بر ای آب ان جاه زمینها ساخت کرازو اضافه باغ و فارج ان بدان جاه فرود میتوان شد و یک فرخش مسجدی ساخت
بیرون رحبه رایغم کسوفه و قیل بعد الواو همزة ساکنة و ای بیر جاهلیة یشرب لما نزل نفاقها و ای اسفل الحقیق قال عمر الصلی الله علیه وسلم
نعم الحلیب غلیب المزنی و ایضا قال نعم المجرة بجرة المریا نعم دالها مهملة ماند سوقو و بعد کفته اند کرد ای بجرة ساکنة است و این
جاه بادشاهان بنی است کرقبل از بعثت در ایام جاهلیت بود ند چون بکی از انها در وادی قناه کرد رکنار وادی عقیق است
فرود آمدند بودان جاه را ساخته بهمان اسم علم و سوم و جوخوش خاصیت جاه مرنی و میز کفته بوخوش جاه جاه مریا است
بالیاء بیرو مرمن نام شیلی عن بشیر الاسلمی قدم المهاجرون المدینة استکره والالماء و کانت لرجال من بنی غفار بین بقال لها
رومة و کان یبیع القربة منها بمد فقال له النبی صلی الله علیه وسلم بعینها بعین فی الجنة فقال یا رسول الله لیس لی و لعیالی غیرها
فلما عظم فانتزاها منه بخمسة و تسعین الف درهم و جعلها للمسلمین کما سبق از بشیر اسلمی مروایت کرد چون مهاجران در مدینه فرود
آمدند مدینه موافق ایشان نیافتاد و طبایع ایشان متغیر کردید و در ان شهر چاه نبود کران را بخرد و صدقه کند آنشخص قریب
آبخانی چاه را بسیار غلام بسیار خوخت اورا طلبیده فرمود کراین چاه بمن بفروش عوض خیبر بهشت آنشخص کفت کرای
رسول خدا و چه قوت من و عیال من سوای این چاه چیزی دیکر نیست این خبر بعثمان رضی الله عنه رسید پنجاه هزار
درم خرید و برای مسلمانان وقف کرد آب ان چاه بساحت چنانچه در فضایل عثمان کذشته فواتح الصنایع و الترمذی ان عثمان
رضی الله عنه حبس حوضی فی الدار قال انشدکم بالله و الاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة لیس
بها ماء یستعذب غیر بیر رومة فقال من یشتری بیر رومة فیجعل دلوه مع دلاء المسلمین فله مثلها من الجنة و کانون لا
تشیرون منها الا تمنین فاشتریتها بمالی و جعلتها للفقراء و الغنی و ابن السبیل فقال انت علی ذلک و ترمذی روایت
کرده اند کرعثمان رضی الله عنه در ایام محاصره خانه خود از بالای سقف روی سوی یاران خاص خود حال محاصره ان
کروه کفت جی پرسید شما را سوکند میدهم بخدا و اسلام ایا میدانید کر رسول الله صلی الله علیه وسلم چون در مدینه فرود آمد
در ان آب شیرین غریب بیرو مرمیبود فرمود کیکه بیرو مرا خرید فاید و دلو خود را مشرکی میسازد
بس او را ماند ان چشمه بهشت بعینه باشد و مسلمانان ازان جاه آب بدا نجهت میتوشید من از مال خود خریدم
کردم و اکنون ان جاه وقف فقیر و غنی و مسافر ساختم ان جاه باران در باغستان عثمان قریب الرقبای مقدس مدینه مذکور کاهد

وگفتند اری و لما حرمت البیر جدد قاضی مکه شهاب بن احمد بن محمد فی عدد الحجر بن وسبعمائة جون صرد و صر
خراب کردید قاضی مکه شهاب الدین بن احمد بن محمد در سنه مقصد و بجاه بیرون از سر تو ساخت و درست کرد بیر بضاعه
بضم الموحده علی المشهور و حکی کسرها و فتح الضاد و الجیم و ابها بعضهم و العین المهمله ثم نا و عربی مرجاد بی لالی
السعدیین بنی ساعده کانت فی حایط بستان رایغم ما موجوده با عتبار شهرت و بفتح کسران حکایت کرده اند و فتح
ظاهر سبع و بضع بعاد مهمله و عین مهمله و راخرها بمسجد بر بنیاد بیر حاالست واین جاه از جواسید غزه بصدقه بضع
ملک السیدات از قبیله بنی ساعده کردر دیوار باغ ابی السعید واقع جودی الحای الکبیر لحاقل ابو السعید بمره مهمله
فی غزوه فحالت الغول فحالفه فنشره فنشره فشکی ذلک الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال اذا سمعت انقی بها فقل بسم
الله ربی رسول الله فلما قال ذلک قالت الغول یا ابا السعید الحقیقی و لا تکلفنی ان اذهب الی رسول الله واعطیک
موثقا من الله ان لا اخالف الی بیتک فلا یخالف الی اهلک و قد رمنا علی انا ربک فلا کشف عوارتا و فاعطته
الموثق الذی رضی منها فقال انا فیه الا بیه الکرسی فانی النبی صلی الله علیه وسلم فقص علیه القصه حیث دلته فقال
النبی صدقت وهی کذوب در جامع کبیر آورد کر جون بستان ابی السعید بار در کردید و کرت اتمار کر علت غابی
اخترلس نهال است بر صه عود بوغوراجامید در بالاخانه ذخیره نکاه میداشت غولی در غیبت او می آمد و اثمار کرس
میزدید ابو السعید شکایت این حکایت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد الحضرت فرمود مانکه دخیره مسعودی نزد
وغول است سوی ان کرشی دار جون او از آمدن ان بشنوی بکوی بسم الله ای جون ابو السعید این بکفت
غول کفت ای ابا السعید مرا زاد کن و تکلیف ندارد کر مسن رسول الله بر مردم بتوانهد و بسیان از عذا میدهم ایکه
بس تو بخانه تو بیائم تو بار خانه ات انی رانهمو بفی میکنم اکر بر خانه خود بخوانی هیچ غولی بس تو بخانه ات نیاید و
اکر بر اندر بای خود بخوانی هیچ غولی بسر تو نرسد ان بتواند کشاد الا فرش ان غول عهد و اثق ابی السعید داد
کر ابو السعید از ان راضی کردید غول کفت ایه ذکور ایه الکرسی است ابو السعید بیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیاید
وقصه ان باز خواند و پیغمبر ان دلالت کرده بود عرض خود الحضرت فرمود راست کفته ای ابا السعید فان غول در خ
کوهست و عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یقول لم یستقم لک من بیر بضاعه خیر هی
بیر بلق فیها لحوم الکلاب و المحایض و عذرة الناس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء رواه
ابو داود و احمد و زاد ابن ماجه الا ما غلب علی ریحه و طعمه و لونه ابو داود و احمد از ابو سعید خدری روایت میکند
کر تنبیدم رسول خدا را کر کفت میشاید وضو ساختن از بیر بضاعه و حال انکه بیفکنند در ان کلهای کشته کان و

دران چاه گویند مردار سگان و گربگان و بچگان مردمان انداخته میشود و اطراف و حوالی آب بدبو میباشد
گاهی اینها متغیر میشود و دران ماء بران زیاده کردن مکروه غالب میشود بیر بضاعه و غیره دلیل ان است
اوصاف باعث اینست که شیئی نجس تغیر یابد و گفته قال مررت یا نبی الله علیه وسلم و بیر بئر بضاعه
فقلت اتتوضاء منها و هی یطرح فیها ما یکره من النتن فقال الماء لا یجسه شیئ اخرجه النسائی از ابو سعید خدری آورده
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شتر و حالیکه از آب بیر بضاعه وضو میکرد و میرفت و میکرد و میرفت
بضاعه و ضو میسازی حال انکه دران چاه مردار سگ و بچگان انداخته میشود فرمود آنحضرت علیه السلام و بیر و زراب را بیر بئر ناپاک
نمیکند و عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال سقیت النبی صلی الله علیه وسلم بیده من بیر بضاعه رواه الطیرانی برحال
ثقات قتیبی بروایت ثقات از سهل بن سعد روایت نموده میکند که گفت سهل بن سعد نبوشانیدم پیغمبر خدا را از آب
بیر بضاعه قال المجوز فی الحوان النبی صلی الله علیه وسلم انما هی بیر بضاعه مجهولا من الدور و ورد انها الی البیر و الحق ضیاء و کان
اذا مرض المریض فی ایامه یقول ایستوه من ماء بضاعه ثلاثا ایام فیغسل فظاهر من عقال که مجهول بود خبر آورد
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم غسل میکرد بیر بضاعه را و از آب او وضو ساخت و میاشامید و از چاه باز انداخت و میخایید دهن
مبارک خود را دران و گفت مردمان در زمان حیات آنحضرت کسی مریض میشدند یا میشود که پیمودند از آب بضاعه غسل
داده و مردمان غسل داده شده از آن آب غسل میکردند و من انصار بنت ابی بکر رضی الله عنه گفت کنا
نغسل المرضی من بیر بضاعه گفته شد امام ضعاوی لهذا انصار بنت ابی بکر روایت که هر رمضان را انجا میکنند روزانه آب بضاعه
غسل میدادیم پس نقاهی یافت قال ابو داود سمعت قدیر بیر بضاعه بروای نحو اربعة مستة اذرع و سالت الذی
فتح باب البستان هل یزید ماؤها او ینقص فقال لا و حدثت علیه قال لا و حدثت فیها ما و ابو داود گوید میکنند که بیر بضاعه
را از جاده خود میبودم عرض ان نقش در عرض برآمد و از کسیکه در دروازه باغ بیر است شنیدم ایا کاهی بنا بر این چاه از
انجا که بیشتر بود تغیر یافته است گفت نمیداند ابو داود گوید میکنند که آب ان چاه در امتغیر اللون یا طعم قال فقلت لابن
سعید رسالت فیم بیر بضاعه عن ما فقال اکثر ما یکون فیه الماء الی العانة قلت فاذا انتقص قال فدون العورة
و ما یا هذب طیب و هو هم بلغنی فیه التحویض ای بلغنی فی البستان بیر جاها الماء و هو غیر کما قال ابو سعید فتنبه
بن سعید میکوید که خود طی زمان را که نمیداند اب چاه بضاعه نقص پیدا میکند یا خیر گفت زیاده آب این چاه ما نمیشنویم
شنیدهایم است پرسیدم که چون کم میشود چه قدر باقی میماند گفت نزدیک عورت یعنی مقصل از الوجوب ان عشرین
و غیر نتوانست و قول راوی بان که ابو داود گفته میشود دران کرسیها یعنی که بنا کرده اند دران باغ میباشد ابو داود گوید

رضی الله عنه فقال کان ابو طلحة اکثر الانصار مالا من نخل وکان احب اموالہ الیہ بیرحاء وکانت مستقبلة المسجد وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخلها ویشرب من ماء فیها فلما انزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان الله تبارک وتعالی یقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان احب اموالی الی بیرحاء وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله فضعها یا رسول الله حیث شئت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بخ ذلک مال رابح ذلک مال رابح وقد سمعت ما قلت فیها وانی اری ان تجعلها فی الاقربین فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه

بیرحاء بفتح الباء الموحدة وکسرها مع المد والقصر وحکی فیها بیرحا بالقصر وبیرحی بالیاء بدل الهمزة وبیرحی بالیاء والقصر وبیرحا بالقصر والهاء وبیرحی بالیاء والقصر والهاء وبیرحی بالیاء والقصر والهاء وبیرحی بالیاء وال

عثمان بن مظعون الجمحي

در بیع عقره و انکه بدیم ابن راهویه فتح در کتاب خود گفته بود که ابن صفه ان را با بن طهور گفته است و ان درست نیست
حزانست و نعوذ بان خانها بیستند بلکه ابن صفه ان بیتوته میکنند و ان مسجد است و بعد از ان بیت الاحباس
قال کنا فی القرعة کنت محفوظة بالفعل و صوکل بها الملائکة کما اضلات القرعة و ما الحرقة فکفوا فی الجنة از اخبار
مردلیت که گفت بیاید و گریبان مرا بگیرد و بیرون کند اصبت کرد الکرد شد و بدر فتحای حرا خدا تعالی فرشتگانرا
بران موکل بساخت بر اسکه هر وقتیکه بیرون از انضجای مدفونان بگیرند کنار های ان زمین را و سیفتند تا بیفتاد
عثمان بن مظعون بن قدامة بن موسی اول من دفن بالبقیع عثمان بن مظعون و گفتن موسی و گفتن ابن اسحاق
الصحیح روایة ابن زنباع ابن رشید ابن موسی و روایة سلیمان و اول کسیکه در بقیع مدفون شد عثمان بن مظعون است
گریکی از اصحاب صفه بود رضی الله عنه و ذکر فی المشکوة عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قبل عثمان بن مظعون و هو میت و هو یبکی حتی سیلان دموع النبی صلی الله علیه وسلم علی وجه عثمان رواه البزوی در
مشکوة و روایة خرزوی از عائشه رضی الله عنها آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بوسه داد میان عثمان بن مظعون
را و رخسار یکه او مرده بود الغرت صلی الله علیه وسلم میکرد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر روی عثمان بن
مظعون جاری شد و عن مطلب بن ابی وداعة قال لما ماتت عثمان بن مظعون فی السنة الاولی الهجرة اخرج بجنازته
فدفن فامر النبی صلی الله علیه وسلم ان یاتیه بحجر فلم یستطع حملها فقام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم و شمر عن ذراعیه
قال نظرت الی بیاض ذراعیه ثم حملها فوضعها عند راسه و قال اعلم بها قبر اخی و ادفن الیه من مات من اهلی رواه
ابوداود و در روایه مطلب بن ابی وداعه آورده که چون در سنه اولی هجری عثمان بن مظعون بمرد جنازه او بر آوردند
و در بقیع دفن کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی را بفرمود که سنگی را بیارد و چون نتوانست برداشت رسول الله صلی الله
علیه وسلم برخاست و آستینهای خود را بالا کرد و بگفته بعضی بپرد و بیاورد بعضی ظاهر کردند حاضران مجلس سنگی را
مشاهده کردند علیه السلام برداشته آورد و گفت سنگ را نیز بنزدیک سر برادر من و بفرمود تا بین علامت قبرها بدانند
قبر برادر خود را هم کسیکه از اهل بیت و نزدیکان من بمیرد دفن خواهیم کرد و عن قدامة بن موسی کان البقیع موقرا فلما مات
عثمان بن مظعون دفن بالبقیع و وقع الموقر علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم للموقر انتبل فدفن فیه عثمان بهذه
الروایة انتهی و از قدامه بن موسی مروست که در بقیع درختهای عرفط بسیار بود چون عثمان بن مظعون
بمرد او را در بقیع دفن کردند و در درختهای عرفط بالا رفتند خبر بدند و الخبر بت صلی الله علیه وسلم چون موضع را که
عثمان بن مظعون بود نمیدانستند فرمود که این رد و علامت نیست جای علیه و فرمود که در خدا بسیار واجع بود و با القرقد

وعن فداء وفن ابراهيم الى جنب عثمان بن مظعون وقبره وحذاء دار عقيل بن ابيطالب من فاطمة ام محمد بن زيد واخ
فداء مرو ولبت كوابراهيم بمكرو بهلوى عثمان بن مظعون بيست مدفون است وقبر وى مقابل كوشك عائشه عقيل بن
ابيطالب است از طرف عائشه ام محمد بن زيد وقبر رضي الله عنها بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم توفيت في ثلث
وثلثين من عام الفيل وماتت في السنة الثامنة الهجرية في شعبان رمضان امام خوزه بروى ام سلمة بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلف عثمان واسامة بن زيد على رقيته وهي وجعفة ايام هدروان زيد بن حارثة حجاز الشيخ ابو فخر
بدرد وعثمان قايم على قبر رقيه رضي الله عنها سعيد وفنا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا
وسهمه رواه البخاري رقيه وخمر رسول الله صلى الله عليه وسلم رسال سيصد مجموم عام قبل از بعثت خوله متولد شده در سنه
دوم هجري يا نزديم رمضان در ايام عزوه بدر وفات يافت اين شيبه از بخاري روايت ميكند كه رسول الله صلى الله عليه وسلم
در ايام بدر عثمان واسامه بن زيد رضي الله عنهما را مراعي بيمار داري دقيه رضي الله عنها گذاشته رفته بود وچون وي در ان ايام
ايل نواشي گشته بود چون زيد بن حارثه بشارت فتح بدر او زيد در ان وقت عثمان رضي الله عنه بر قبر ش السلام
بود ودفن ميشود رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق عثمان فرمود هر ثالث قوايب كسيكه حاضر شده در بدر الا تصيم از فنام بدر
باو داده و حضور انحضرت صلى الله عليه وسلم هر وقت وفن رقيه رضي الله عنها بصحت نه پيوسته ام كلثوم رضي الله عنها بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم توفيت في اربع وثلثين من عام الفيل وماتت في الثامنة الهجرية في صحيح البخاري ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم خمر وفن بنتها ام كلثوم وقال البخاري سلفا عثمان بن مظعون رواه ابن شيبة وقال ان فاطمة بكت على خمر قبر
فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يمسح الدمع عن عينيها بطرف ثوبه ام كلثوم وخمر رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصد سيزده سال از هجرت
عام قبل متولد شده در ذي الحجه سنه هجري وفات يافت ابن شيبه از صحيح بخاري اورده كه اعرف صلى الله عليه وسلم قبر ابراهيم دفن
وخمر نمود ام كلثوم حاضر شده خود در حق وي فرموده كه لم يقارف ما عثمان بن مظعون الحق بسلفنا الصالح در كتاب علامه الوفا نسبت
ابن حديث خطاب بر قبر نقل كرده واين شيبه گفت مدار سيكه فاطمه رضي الله عنها بر كنار قبر ام كلثوم بارفيه جاي خود در خلافت
الوفا است بكر است والحق صلى الله عليه وسلم اسامة بن زيد رضي الله عنهما بكنار سنه حجاره خود بالك ميمونه زينب رضي الله
عنها الكبرى ماتت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل سنة في ثلثين من عام الفيل وماتت في الثامنة الهجرية ذكره في التلوة على اتفاق
هبيرة رضي الله عنه قال ماتت صفية من آل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجتمع النساء وبكين عليه فقام عمر يمنعهن ويطردهن
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعهن يا عمر فان العين دامعة والعهد قريب رواه احمد وفي رواية له مستشهدا
اني ماتت زينب رضي الله عنها بمكة بنت اربع وعشرين وخمرتان رسول الله صلى الله عليه وسلم حسال سيصد ام عام قبل متولد شده در سنه شش هجرى

ام كلثوم

وبیت وهو حی لا یموت اغفر لامی فاطمة بنت اسد ووسع علیها مدخلها بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین و در جامع کبیر واوسط طبرانی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه آورده که چون فاطمه بنت اسد بعمر و رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنزل وی آمد و بمالین وی نشست و فرمود خدا رحمت کناد بر قوای مادر من بعد فوت مادر من و صفت میکرد چنان کرد و بجا در خود بپوشید و بخود قبر پس امر کرد چون قریب لحد رسید مذر رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد را بدست مبارک خود بکاوید و خاک را بدست خود بیرون آورد چون فارغ گشت اندرون لحد در آمده بهلوی راست بخفت پس ازان فرمود که خداوند تعالی و تقدس زنده میراند و میرانید او تعالی زنده و بمیرد که نمیرد بیامرز مادر من فاطمه بنت اسد تلقین و فراخ گردان بر وی جای در آمدن را بحق نبی خود و بحرمت پیغمبران سابق بدرستیکه تو ارحم الراحمین و رقم کننده کان وعن محمد بن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه انها لما توفیت خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فامر بحفرها فحفر فی موضع المسجد الیوم یقال والیوم قبر فاطمة ثم لحدها لحدا فلما فرغ نزل فاضطجع فی اللحد وقرأ فیه القرآن ثم تمرغ قمیصه فامر ان تکفن فیه ثم صلی علیها عند قبرها فکبر سبعا وقال ما احفی احدا من صنعه القبر الا فاطمة بنت اسد وقیل ولا اتعاهدهم بارسول الله غال ولا ابراهیم وکان اصغر منه از محمد جعفر ابن علی بن ابیطالب رضی الله عنه مرویست که چون فاطمه بنت اسد وفات یافت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و برای وی قبر وی امر کرد پس حفر نمودند در موضع مسجد که ان را امروز قبر فاطمه بنت اسد میگویند بعد ازان برای وی لحدی ساخت چون فارغ گردید فرود آمد و در لحد اورمید پهلو خفت و دران قرآن خواند بعد ازان بیرون آمد و امر کرد که کفنت کردن بیرون بیرهن خود و عمامه خود و ردای خود و فرمود تا کفن را دو بار تکمیر کنند و فرمود تا چهل تکبیر کنند و فرمود تا بر مادر مسلمانان فاطمه بنت اسد کفنه شد ای رسول الله فاسلم بهم حاجات بیاوه انحوت فرمود که ابراهیم هم با وجود یکه از فاسم خورد بود و در وی این شبهه ان النبی صلی الله علیه وسلم لم ینزل فی قبر احد الا فی حسبه قبور قریش بکه و دار نبوه بالمدینه قبر ابن الدیکه کان فی حجر النبی صلی الله علیه وسلم قبر میمونه و هو بسرف قبر ابی رویفع و مقابل عبد الدار و بین البقیع و قبر عبد الله المزنی قیل له ذو النجادین و قبر ام رومان ام عایشه بنت ابی بکر رضی الله عنها و قبر فاطمة ام علی رضی الله عنها این شبهه روایت میکند بر بعد رضی الله علیه وسلم در قبر هیچکس غیر خود نیامده کما در صحیح مسلم در قبر حذیفه رضی الله عنه آمده و بهار خود بعد ازو اول قبر بر قبر خود کاوکاو نزدیک سابق دانست و در کنار قبر حبیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و دان قبر در میان کوچه عبد الدار و میان بقیع است و دویم قبر عبد الله مزنی که کنیت او ذو النجادین بود سیوم قبر ام رومان مادر عایشه رضی الله عنها چهارم قبر مادر علی رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها اصغر بنات رسول الله صلی الله علیه وسلم توفیت فی خمس وثلثین من عام الفیل وقیل توفیت فی الحادیه عشر الغره لیلة الثلثاء ثالث شهر رمضان بود وفات او بعد از هجرت بنج سال گذشته بود بیوم دلیلة فماتت فی اللیلة ودفنت فی المقدم

بیتها لیلا مکان الجواب الخنیس خلف الحجرة الشریفة داخل مقصورتها وهو الظهر الان وقیل فی موضع بیتها شامی بابا
النساء و فاطمة رضی الله عنها خود و پدرش رسول الله صلی الله علیه وسلم سال سی و پنجم عام قبل مستولد شد و در سال یازدهم
هجری بخت سه شنبه سیوم ماه رمضان بعد وفات پدر خود شش ماه وفات یافت یک شبانه روز اندوه نهانی کشید و
بشب فوت کرد و در همان شب مقدم خانه خود در مکان محراب حوض بیرون حجره شریفه داخل حجره خود مدفون شد
و این قول ظاهر تر است و بعضی گویند که در موخر خانه خود از رباب انساب خادم مدفون گشته و عن عبد العزیز بن عمیر
ان انها وفت فی بیتها و ضع بیانها موضع بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم انها وفت فی موضع فراشها و قال و وفت لیلا و لم
یعلم بها کثیر من الناس و قیل انها کدرت بعد وفات ابیها بسبعین یوما بین یوم و لیلة فاتت فی اللیلة و از عبد العزیز
بن عمران مرویست که فاطمه رضی الله عنها در خانه خود دفن کرده شد و بعضی آورده شد باو اخبر یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
کرده شد بضم در موضع فراشش دفن نمودند و گفت عبد العزیز مذکور که رغیب دفن نمودند و اکثر مردمان بان جزم شده
و در بعضی روایتها آمده که فاطمه رضی الله عنها هفتاد و دو بعد وفات پدر خود بگشاد روزه از گشیده بشب فوت کرد و قیل
و وفت فی البقیع و الحجوا علیه بان الحسن بن علی رضی الله عنهما قال اوصتنی امی بنت امی فاطمة فدفن بالبقیع الی
جنب فاطمة رضی الله عنها و فاطمة بنت ابو عاصم النبیل تقال کدرت فاطمة بعد وفات ابیها بسبعین یوما بین یوم و لیلة
فغالت انی لاستحی من طلا الرجال جسیه اذا خرجت علی الرجال غدا و کانوا یحملون النساء کما یحملون الرجال فقالت اسماء
بنت عمیس ای رایت شیئا یصنع بالحبشة و صفت النعوش فاخذ ذلک سته فلو وفت فی بیتها لم یحج الیه و بعضی
میگویند که در بقیع مدفون گشته و لیکن قول حسن بن علی است که گفت دفن کنید مرا نزد مادرم فاطمه پس بقیع رغبت
و میت و دفن کردند نزد بیوتی فاطمه رضی الله عنها و دیگر انکه ابو عاصم نبیل گفته که بعد از رحلت رسول علیه السلام بهفتاد و
دو روز گذشته فاطمه رضی الله عنها یکشبانه روز اندوه نهانی کشید چون یاس از حیات خود معلوم کرد گفت بسر دختر
من از خانه جنازه خود شرم میدارم چون فردا بیرون خواهند برد مردان و زنان ایام مردان جنازه زنان مانند
مردان بنی تابوت بر میدارند پس اسماء بنت عمیس گفته که من دیده ام در حبشه چیزیرا که بالایی لاعش
میسازند استعاره میکند که نعش را میگویند پس برای زنان سنت گرفته شد پس اگر در خانه خود مدفون گشتی حاجت
بنعش حاجتی بود و ذکر ابی المسعودی ان بناک رفاطمة علیها المکتوب بهذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
سیدة نساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد بن علی علیهم السلام ه
فالراجح و فیها قرب قبر الحسن در موضعیکه مذکور است که در بقیع الغرقد است گویند که بران نوشته است که این قبر فاطمه

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بهترین زنان عالم و قبر حسن بن علی و قبر علی بن الحسین که ملقب زین العابدین است و قبر پسر وی محمد باقر و قبر پسرش جعفر بن محمد باقر علیهم السلام پس روایت راجح امیت که فاطمه رضی الله عنها مدفون است در بقیع است نزد قبر حسن بن علی قال الغزالی ویصلی فی مسجد فاطمه رضی الله عنها قال ابن جبیر وهو المعروف بیت الحزن یقال ان فاطمه اقامت به ایام حزنها علی ابیها غزالی روایت کرده که در مسجد فاطمه رضی الله عنها نماز گذارده میشود ابن جبیر گفته که مسجد فاطمه معروف بیت الحزن است میگوید که فاطمه رضی الله عنها در ایام حزن موت پدر خود محزون و اندوهگین میماند الحسن بن علی رضی الله عنهما تولد فی الثالثة الهجرة وتوفی سنة تسع وار بعین من الهجرة فی عاشر رجب روی ابن شیبه ان حسن بن علی اصابه بطن فلما عرف من نفسه الموت ارسل الی عائشة ان تاذن لی ان یدفن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت نعم مالی الا موضع قبر واحد فلما سمعت بها امیة اسعلا مواسم وهو ناخم للقتال قبل حسن بن علی فارسل الی ابله اما اذا کان هذا فلا حاجة لی به اذ هو یبغی فی المقبرة الی جنب امی فاطمة فدفن فی المقبرة الی جنبها حسن بن علی رضی الله عنهما کیوم یجری المولد سنة دهم رجب سنة جهل دنه هجری وفات یافت ابن شبیه روایه میکند که حسن بن علی را ازار سکم لاحق شد چون علامت موت خود معلوم کرد کسی را نزد عایشه رضی الله عنها فرستاد تا اذن دهد که مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم عذوق کرد عایشه رضی الله عنها قبول کرد و گفت اری ما فی نفسه مگر جای یکقبر جون اینجا بکوشش بنی امیه رسید ایشان وصیت ناسم سلاح پوشیده در عرش بنی امیه جای آمده گفتند که نمیگذاریم که اینجا دفن کردن کنی اهم داد ابن قبر حسن بن علی رضی الله عنهما رسید سبب آن شد که اهل خود گفت که بنی ناسم باشند فرستاد که چون نوبت بجدان و فعال رسیده بس مرا حاجت بان میت دفن نمایند مراد مقبره حسن است که عبارت از بقیع است نزد بهلوی مادر من فاطمه القصد در مقبره مسلمین نزد قبر مادر خود دفن نمودند ذکر الشیخ ابن حبان فی کتاب السنة الکبیر دانه لما توفی ناطمن فصلی علیه قال الحسین لسعید بن العاص امیر المدینة تقدم فلولا انها سنة ما قدمتک فصلی علیه جنعید بن العاص ودفن بالبقیع عند جرة فاطمة بنت اسد ذکر الشیخ ابن حبان در کتاب سنة کبیر خود ذکر کرده چون جنازه حسن برای نماز آوردند حسین رضی الله عنه سعید بن عاص که امیر مدینه بود فرمود بپیش نماز شو اگر این سنت نبودی نزا بپیش نماز نمی ساختم سعید بن عاص بر وی نماز گذارد و در بقیع نزدیک وی فاطمه بنت اسد مدفون شد و ذکر ابن النجار ان مع الحسن فی قبره ابن الحنفیة القاسم ومحمد الباقرین زین العابدین و محمد الباقر حسین وجعفر الصادق بن محمد الباقر و بسند رزاق ما سبق عن المسعودی ابن عمار ذکر کرده که با حسن در قبر او رضی الله عنه برادر زاده وی علی زین العابدین و پسرش محمد باقر و پسرش جعفر صادق هستند و گوایی میدهند

روایت را از مسعودی همچنین مذکور ساخته است و علی رضی الله عنها قولی فی الواقعة الجمعة و الشهادة فی عام ستین
الحرة و حسین بن الجعفة ذکر ابن سعد انه برید لیعرف راس الحسین الی عمرو بن سعید بن العاص عامله علی المدینة فکفنه و حنطه
بالبقیع عند قبر فاطمة رضی الله عنها و الناس بالسلام علی هولاء و کلهم یقال حسین بن علی رضی الله عنهما بجهارم هجری متولد شد دوم
محرم سنه شصت و یکم بود و شهادت رسید ابن سعد ذکر کرده که برید علیه سر مبارک حسین رضی الله عنه از شام نزد عمرو بن
سعید بن عاص که عامل مدینه از طرف ابو بود فرستاد عامل مذکور بکفن سعیده و در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه رضی الله
عنها دفن نمود و از امضا تقریب حیث که در ایام ابراهیم سلام فرستاده میگوید السلام علیکم یا فاطمة بنت اسد و فاطمة بنت
رسول الله و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد العباس بن عبد المطلب عم
رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن عند قبر فاطمة بنت اسد بن هاشم رضی الله عنها فی اول مقابر بنی هاشم الیمنی فی طاق عقیل
بن ابیطالب رضی الله عنه عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو عوانة از عبد العزیز روایت کرده که دفن
کرده شد نزد قبر فاطمة بنت اسد بن هاشم در اول مقابر بنی هاشم که در خانه عقیل بن ابیطالب است ابو سفیان بن
الحارث بن عبد المطلب رضی الله عنه ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد العزیز بلغنی ان عقیل بن ابیطالب رای
ابا سفیان بحمل بن المقابر فقال یا ابن عمای اترک ههنا قال طلب موضع قبر فاد خلنه فی داری فامر بقبر فحفر لی
فاتهما فقعد علیه ابو سفیان ساعة ثم انصرف قلت لعمر بن حسن متی توفی فدفن فیه قال امن قدامته انه حفر قبره حیة
قبل موته بثلثة ایام فدفن فیه فی دار عقیل و لد فی من الحج سنة عشرین ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب رضی الله عنه
بسرف و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و واقدی است از عبد العزیز بن عمر رسیده که عقیل بن ابیطالب ابا سفیان را در مقابر
مشتاقان یافت عقیل گفت ای برادر من چیست که ترا اینجا می بینم ابو سفیان گفت که جای قبر خود میجویم پس او را در
او را در خانه خود در نشیب خانه امن مخمر قبر کرد ابو سفیان بر سر قبر خود ساعتی بنشست بعد ازان باز گشت
پس نزدیک سوای دو روز نا گرفته یافت و در همانجا دفن شد آنچه مذکور شد آنست مذکور میکوید که ابو سفیان بن حارث سنه دو
بیست و فوت خود بدست خود قبر را کنده بود پس همانجا بعد از دفن او و اربع عشرة بسنه در خانه عقیل مدفون شد
ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم اما حدیث رضی الله عنها فبعد فی جنت البقیع اما حدیث پس در جنت البقیع که عبارة از مقبره
جنان است مدفون شد و اما میمونة فبمرف اما میمونه پس در سرف است که آن راحاة عزرضی الله عنها میگوید
و حاة بضم مرواز آهاد و سرف مذکور مرقد میمونة رضی الله عنها سرف الروحانیة بلکه جایگست در کنار بحر و بقیع
میگوید که سرف نام وادی عظیم است و اما الباقیات فی البقیع فی صحیح البخاری ان عائشة رضی الله عنها اوصت

دختر عبد الله بن الزبیر لاتی در مهم تعیین رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه و ادفنهم مع صواحبی یا بقیع روی ابن نابته
عن محمد بن عبد الحسین علی رضی الله عنه قال تموا ازواج النبی صلی الله علیه وسلم من توشر هبیة ابی الرقاق مستغفرة لما بقیع ازواج مطهرات
در بقیع مدفون اند در صحیح بخاری آمده که عائشه رضی الله عنها عبد الله بن زبیر را که بمشیره زاده دلی بود وصیت کرد که مرا در
حجره من با الرسان یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر دو یاران دلی در دفن نخواهی کرد بلکم مرا در بقیع خواهی
ساحت ابن زبالهٔ از محمد بن عبد الله بن علی رضی الله عنه روایت میکند که قبور زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم از درب حبیر
که نام مشهور است تا کوچه که سوی شمال سر در برابر مانند صفوف حروف هستند شمال صفحه قاف مرتبه نام جا ثبت
که در ان خانهای محمد واقع اند و بقیع از انجا مشرف بقیع الغرقد اند و من زید بن السایب قال ابرهیم جبری قال
قما حو عقیل بن ابیطالب فی داره سیر اروقع علی حجر منقوش بکتوب حم فیه فبرام المومنین ام حبیبة بنت ابی سفیان
بن محمن حرب احت معاویه رضی الله عنها فدفن عقیل السیر و بنی علیه بیتا قال ابن السایب فی خلت ذلک البیت
فرایت فیه ذلک القبر انتهی نهدا الاصل فی زیارة بقیع بالمعروف بین نه حاشیه شهدة عقیل از زید بن سایب مروی است
مراحه من کم چون عقیل بن ابیطالب در خانه خود جاهی کندید سنگی ازان برامد که ایشان دران نوشته بود که این قبر
مادر مومنان ام حبیبه دختر ابی سفیان بن محمن حرب خواهر معاویه بن ابی سفیان پس عقیل چاه خدا بر کرده خانه
خود دران نهاد این سایب مذکور میگوید که در انخانه رامدم و ان قبر را دیدم انتهی سید نور الدین در خلاصة الوفا است
بخود میفرماید که بهمین روایت اصل البعث در زیارت النسان بمسجد یکه موروف بازیخان است طرف قبله مشهد عقیل
بن ابیطالب رضی الله عنه و عن محمد بن یحیی سمعت ان قرام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بالبقیع حیث دفن محمد بن زید
بن علی فوجها من موضع فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و انه کان حو فوجه علی خانه اوفی ح الجامع الکبیر الملکة با علی المعتبر
ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها زوجه النبی صلی الله علیه وسلم فبذلک عرف انه قبر تا از محمد بن یحیی مروی است شنیده اد که
که قبرام المومنین ام سلمه رضی الله عنها نحو البقیع در جاییکه محمد بن زید شهید مدفون است قریب الرطابی قبر فاطمه دختر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدر سینه که الطعان کاوه بنده افتاده در انجا سنگی سنگسته یافتند که بر بقیع پارهای ان نوشته بود ام المومنین
ام سلمه رضی الله عنها زوجه النبی صلی الله علیه وسلم پس ازین روایت معلوم شد که ان قبر اوست و عین بقیع بوی عبد الحق قال
منقد الحاری فی الحجرة فزان مطیفان یا بقی زارة قبر حسن بن علی و قبر عائشه ام المومنین رضی الله عنهم قلن لا نحرکها و ماتت عائشه
رضی الله عنها فی الثامن و الخمسین من الهجرة و از قاید علام عبد الحق مرویست که مقدار مذکور من کفته که در مقبره بقیع و در قبر انکه
بسنگ پاره شنیده بنده بنده یکی قبر حسن بن علی دوم قبر عائشه ام المومنین رضی الله عنهم پس با ان سنگها حاجتش بمبانهم

وعائشہ رضی اللہ عنہا در سنہ سیزدہ ہجری وفات یافت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ روای ابن شہیم
ام ارادہ داد فرمود النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاین المقبرون وقالوا بالبقیع فقال الزہری ووفقت ام المومنین
ام حبیبہ رضی اللہ عنہا علی باب المسجد وقالت لتحلن بنی وبین رجل اولا کشفن ستر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فحملوہا وقال البقعاۃ المقبرون لا ندفنہ فی مقبرۃ المسلمین بعضون البقیع وادفنوہ فی مقبرۃ الیہود یعنون حشن کوکب
وکان بینہما احجار فجاء جبیر بن مطعم وحکیم بن حزام وعبد اللہ بن الزبیر وابوہم من عبد المغرب والعشاء فحملوا
جنازتہ فحاصلتہ مزبلہ بنی الیعقاۃ فلما رجعوا ولحقوا بالبقیع صلی علیہ جبیر ومنع المقبرون من دفنہ فی البقیع فدفنوہ بنوا
امیر عنہ جوار حش کوکب وہو فی اصل الحائط الذی یقال لہ حش ابان وہو ابان بن عثمان ثم ہدم فی زمن معاویۃ
وسمی مقبرۃ بنی امیہ ابن شبہ روایت میکند کہ عثمان رضی اللہ عنہ موضع قبر خود را عائشہ رضی اللہ عنہا طلبیدہ بود
عائشہ او را بہ نمودہ چون شہید کردید بنی امیہ خواستند کہ او را بجنب علی علیہ وسلم یعنی در حجرہ مرقد رسول علیہ السلام
دفن نمایند مہاجران مانع انکار آمدند و گفتند کہ نمیکنند خواہیم کرد ابن عشہاب زہری میکوید کہ ام المومنین
ام حبیبہ رضی اللہ عنہا بر در مسجد ایستادہ شد و گفت ہر آئینہ جای خالی کنید در میان من و در میان من مردی نیست
مزاحمت و منع نمایم یا اینکہ ظاہر میسازم پردہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس نگذاشتند ملکہ بانفاس معوقہ شدند
دفن کنند ابن زاد معقرہ مسلمانان یعنی بقیع و دفن نمایند در مقبرہ یہود یعنی حش کوکب و در میان ہر دو مقبرہ
دیواری بود پس جبیر بن معطم و حکیم بن حزام و عبد اللہ بن زبیر و ابو ہم بن عبد المغرب وقت مغرب و عشا این
ہر چہار کس آمدند و جنازہ عثمان رضی اللہ عنہ را از مرسنا کان از رمی مہوریان بودند شنید جبیر از مشاہدہ این حال
بگریست چون بہ بقیع رسیدند ہر نماز جنازہ بروی گزارد مہوریان از دفن جنازہ البقیع مانع آمدند از حش سنو امیہ
نزدیک دیوار حش کوکب دفن کردند پس عثمان رضی اللہ عنہ مدفون است در یح دیوار یکہ الزا حجر الزنام عثمان
است کہ از ام پسر متولد شدہ چنانچہ در تعداد اسامی اولاد مذکور شد بعد ازان در زمن سلطنت معاویہ دیوار مذکور
مہندم شدند ان مکان را بمقبرہ بنی امیہ موسوم ساختند و فی طبقات ابن سعد بن مالک بن ابی عامر قال کان الناس
یتحدثون ان یدا قطعت امتہا ہم فی حش کوکب فکان عثمان رضی اللہ عنہ یقول یوشک ان یہلک رجل صالح فیدفن
ہناک فتاسی بہ الناس قال فکان اول من دفن بہ عثمان رضی اللہ عنہ واستشہد یوم الجمعۃ فی الثامن عشر من
ذی الحجۃ سنۃ خمس وثلثین من الہجرۃ بعد صلوۃ الفجر وہو یقرأ سورۃ البقرۃ فہو بہ کنانۃ الہمری ومروان بن عثمان
وہو طبقات ابن سعد بن مالک بن ابی عامر آمدہ کہ بیشتر مروان از دفن مونا بی خود در حش کوکب تو قف میکرد ند

توقف میکرد تا عثمان رضی الله عنه منبر خود را دید که مروی صالح بسیر و در باغ عرفان خود بس مردمان بتیغ دی
مرتاین خود را در باغ بی توقف دفن نمایند ابن سعد مذکور گفت اول کسیکه در جنت الوکب مدفون شد سعد عثمان رضی الله
عنه بود روز چهارم ذی الحجه شنبه یکهزار و پنجاه هجری بعد نماز فجر در حالت قرائت سوره بقره بشهادت یافت کنانه سروی

اسعد بن زراره

و سودان بن حمران ان صاحب دو نور را شهید ساخت اسعد بن زراره احد بنی تمیم بن مالک بن النجار شهید العقبتین
و فی الاولی اهجرته قال ابو نعیم اجزنی بعض اصحابی لم ازل اسمع ان قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زرارة
بالروحاء من البقیع یلی ازبنی تمیم بن مالک بن النجار است که در هر دو بقعه حاضر شده بود در سنه اولی هجری وفات
یافته ابو نعیم گفته که بعض یاران من خبر کرده اند که همین سنه میشنیدم انکه قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره

جنبس بن صفوان

رضی الله عنهما هر دو جای یقع است جنبس بن صفوان السهمی زوج حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنهم قبل رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اصحابه ابو عبد الله بن خالته جراحة یوم بدر فمات بعده و دفن عند عثمان بن مظعون کوهرا دل حفصه
دختر عمر بن خطاب که پیش از نکاح رسول الله صلی الله علیه وسلم حفصه را در نکاح آورده بود صاحب هر دو هجرت بیعتین
هجرة الحبشة و هجرة المدینة در غزوه بدر حاضر شد باو رسید بهمان مرض هجرت و نبوده عثمان بن مظعون مدفون شد سعد بن

سعد بن معاذ

معاذ الاشهلی رضی الله عنه کان من الاوسین تقدما بسهم فی الخندق غزوة الخندق فدعا لجسد الله عنه الدم سیلی
حکم فی بنی قریظة دلی فی المشکوة عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت بنو قریظة علی حکم سعد بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
الیه و کان قریبا منه فجاء علی حمار فلما دنا من المسجد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للانصار قوموا الی سیدکم متفق علیه
ثم الحکم فیهم ان یقتل مقاتلتهم و تسبی ذراریهم و نساؤهم و تغنم اموالهم و ان یجری علیهم حکم الله و رسوله صلی الله علیه وسلم
فی اقصی البقیع روی انه صادق علی شهد فاطمة بنت اسد رضی الله عنها فاضل قبره فی قبر اسعد بن معاذ از قبیله
اوس بود در بزوه خندق تیری باصابت انزام وی رسید بدر گاه الهی رحلت نمود چون وی بمدینه منوره آمد
و حق کشتن بنی قریظه حکم نمود در مشکوة حدیث متفق علیه از ابی سعید خدری آورده که چون بنی قریظه بر حکم سعد فرود آمدند
رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را بنزد سعد که قریب وی بود فرستاد بر حماری سوار شده بیامد چون مسجد نزدیک شد
رسول الله صلی الله علیه وسلم انصار را فرمود که استاده شوید بسوی سید خود تفصیل قصه شهادت وی در روزه خندق
گذشته انشاء الله چون در ماده بنی قریظه حکم کرده فارغ گشت خون از زخم وی جاری گردیده رحلت نموده بود بمرد
رسول الله صلی الله علیه وسلم بر وی نماز جنازه گذارده در طرف کوچکی که بخانه عقبة بن الاسود کنانه دارد این الفخ میگویند
بلزق مسجد و بکناره شیخ واقع است مدفون شد و مشهد وی رضی الله عنه صادق است بر شهد فاطمة بنت اسد

رضی الله عنها یعنی مشهد علیه انور و منسوب بسوی فاطمه بنت اسد است انرا که مشهد سعد بن معاذ گویند راست است
پس شاید قبر سعد بن معاذ در قبر فاطمه بنت اسد است عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه عن ابو احمد بن محمد ان
عبد الرحمن بن عوف اوصی ان اهلک بالمدینة حبان یدفن الی جنب عثمان بن مظعون فلما مات حفروا عنده زاویت دار
عقیل الشرقیة فدفن هناک ابن زباله از واقدی محمد روایت کرده که عبد الرحمن بن عوف وصیت کرده بود که اگر در مدینه
نمرم نزد عثمان بن مظعون مرا دفن کنند چون برد بلوجب وصیت وی نزد کناره خانه عقیل بن ابیطالب
بسمت مشرق برای قبر ساخته بودند رضی الله عنه در همانجا مدفون شد و عن حمید بن عبد الرحمن ارسلت عائشة
عبد الرحمن بن عوف حین نزل به الموت ان هلم الی رسول الله و ابی بکر فقال ما کنت مفتقیا حتی ائی کنت عابدت
ابن مظعون ایاما ثم دفن الی جنب صاحبه قالت فروا به علیهما فصلت علیه رواه ابن زباله از
حمید بن عبد الرحمن روایه میکند که چون وقت موت عبد الرحمن قریب رسید عایشه رضی الله عنها بسوی وی پیغام فرستاد
که بسوی رسول خدا و ابو بکر و دران حوزه نزد قبر رسول علیه السلام مدفون شو عبد الرحمن بن عوف گفت که من
خانه تر انتک میسازم و با عثمان بن مظعون عهد بسته بودم هر کدام ازما که بمیرد نزد یار خود دفن شود عایشه رضی الله
عنها گفت اگر بمیرد پس خانه اش را نزد من بیارید بموجب فرموده وی رضی الله عنها جنازه عبد الرحمن بن عوف
بمیان عایشه بردند عایشه صدیقه رضی الله عنها بر وی نماز گذارد و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه عن ابی الدهقان
قال رأیت سعد بن ابی وقاص توجه معه الی البقیع و فرح یا زنا حتی اذا جاء موضع دار عقیل الشرقیة الشمالیة
امر بنی فحفرت حتی اذا بلغت باطن الارض ضرب فیها الا وتاد ثم قال ان هلکت فادفنونی علی هذا الموضع
فوجدوا الاوتاد فخر والله هناک و دفنوه رواه ابن شیبه ابن شیبه از ابی دهقان روایت کرده که بخواندن خود
سعد بن ابی وقاص پس همراه او در بقیع اکرم و سعد بن ابی وقاص میخها را همراه خود آورده بود تا که در جای دار
عقیل طرف مشرق متصل شمال ان در آمد مراحکم بکاوید ین زمین کرد پس زمین را کاویدیم چون اندکی کاویدیم
دیدیم زمین رسیدم میخها بگیر باخود آورده بود دران زد و کفت اگر بمیرم پس مرا دران راید بدین مکان راه خواهید
نمود او را دفن چون همرد در همانجا که میخها را یافته قبرش ساخته دفن نمودند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر
وفات ابن سعد بن ابی عبیده بن عبد الله ان ابن مسعود قال او دفنونی عند قبر عثمان بن مظعون فمات بالمدینه
و دفن بالبقیع عنده و بینهم فلا ازیارت یسلم علی هؤلاء و کلهم عند زیارت مشهد سیدنا ابراهیم در طبقات ابن
سعد از ابی عبیده بن عبد الله روایت کرده که ابن مسعود رضی الله عنه وصیت کرده که مرا دفن خواهید کرد در بقیع نزد عثمان

نزد عثمان بن مظعون پس در مدینه برود در بقیع نزدیک مدفون شود زوار را می باید که وقت زیارت مشهد سید
ما ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم برابر مزار عثمان بن مظعون مدفون اند سلام فرستند ابو سعید الخدری
الابن مشیبه عن عبد الرحمن بن ابی سعید قال لی ابی یا بنی ابی قد کبرت وذهب اصحابی وعثمان وفتی فحر هیری فاقعد
بیده حیث ادفن فی البقیع ففعلت اقعدنی البقیع مکانا لا یدفن فیه عثمان یا بنی اذا هلکت فاحفر لی ههنا ابن منیب از عبد الرحمن
بن ابی سعید روایت میکند که گفت ازمن پدرم پرسید من پدر سیکه من پدر گفت ای پسرمن چون بیرم در همین جای برای من قبر بساز
وقتی وقت مرگ من فرا رسید پس دست مرا گیر عبد الرحمن میگوید که دستش گرفتم تا اینکه به بقیع در آمدم وقبر فرا
بگمانه بقیع بجای رسیدم که در انجا ایستاد پس گفت ای پسرمن چون بیرم در همین جای برای من قبر بساز
الفصل العشرون فی المشاهد المعروفة بالبقیع وهی اکثر وهیرها فصل بیستم در مشاهد یکه بامروز در بقیع البقیع گفته اند وهیرها
مشهور اند مشهد العباس بن عبد المطلب والحسن بن علی ومن مورخی الدهم علیهم فیست تا مخیره فرخنده آسمار
وقال المطری بنا ها الناصر لدین الله احمد بن المستضی من الخلفاء العباسیه وهل بن القبور بن مرمر مقنطی بالساج
وصفاح الصفر اعربهن وذلک علی قبر العباس رضی الله عنه المستر شد بالله من الخلفاء العباسیه سنه تسع عشر وستمایه و
ذکر ابن النجار ان مع الحسن فی قبره ابن اخیه زین العابدین بن محمد الباقر بن زین العابدین بن الحسین الطالبین
زین العابدین بن الحسین وقبر العباس والحسن رضی الله عنهما ملصقان بجدار المشهد الغربی مقبره عباس بن عبد المطلب و
حسن بن علی وکس سیکه با حسن رضی الله عنه مستند بجنابی ابو جعفر ابن الشان قبر کلان همه عمارت است مطری گفته که ناصر لدین
الله احمد بن مستضی بالله که یکی از خلفای عباسیه بود انرا ساخته و هریک ازین دو قبر مذکور بن بلند مستند از چوب ساج وصفاح رویی انرا
غلاف کرده اند در سال بالغد و فوزده هجری سر سده الله که یکی از خلفای عباسیه بود هرای ساختن غلاف مذکور بر قبر عباس رضی الله
عنه امر داد آهن پاره از کوه حسن رضی الله عنه در قریه ی هرا ورزاده بعض زین العابدین و محمد باقر بن زین العابدین و جعفر صادق
بن محمد باقر است و قبر عباس و حسن رضی الله عنهما بر اول قبه مشهد مقابل است و در سمت مشرق ان قبر دو حجره مستند در یکی
امیر جوان صاحب حوا نمیه و در دوم بعض جویکه از ایمان اند مشهد امهات المومنین فی قبله المشهد المنسوب لعقیل بن ابیطالب
قال ابن النجار مشاک ارتفعه قبور ظاهرة والعلم تحقق من فیها من هن انتهی ثم علاوه علی هذا المشهد کلهم رضی الله عنهن لیس فیها علامة قبر ولکن
حضر امنسب با لجارة فانتهی علیه امیر المدینه سنه ثلاث وخمسین وغانمایه ثم تشققت فاصلحه الشیخ ابی شامة بن اسماعیل الحافظ سنه ثمان و
تسعین وغانمایه منقره انواع مطرات که مادر مومنان اند در قدیم مشهد یکه منسوب لعقیل بن ابیطالب است ابن نجار گفته انجا
جهار قبر ظهور ظاهر اند و تحقیق معلوم نشد و گفته که ابی ازایشان در انجا مستند انتهی بود ازان عرف این مشهد همی گردید

که دران اصلا علامت قبر باقی نمانده و قبرها از سنگها ساخته شده بود بعد ازان امیر مدینه در سنه شصت و شش هجری
بران حجره قبر ها بنا نمود بعد ازان قبر مذکوره شکافته شد شخصی شاهین جمالی در سنه شصت و نود و شش هجری اصلاح آن نمود
مشهد عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبر قرایی عفان بن الحارث ابن عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم و دانه دار عقیل کما سلف و مشهوران الدعاء عند زقایه الدار المذکوره مستجاب مقبره عقیل بن ابیطالب پسر عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم و دران مقبره قبر ابی سفیان بن الحارث پسر عم رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز است و ابن مشهد خانه عقیل است
جمله که خشته و سنجات و دمانه نو کرده خانه عقیل شهریه دارد مشهد سیدنا ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبره علی تست
قبر الحسن و العباس مقتبل بجدار المشهد القبلیا و قدیمی ان ابراهیم و دفن علی حسب عثمان بن مظعون و قبره جدوار او قبر ابن
عقیل بن ابی طالب و دفن عند عثمان بن مظعون بنات رسول الله صلعم لفظ ام ها وضع الجرعد راس عثمان بن مظعون
لفظم فتوافی و ادفنی الیه من مات من اهلی و دفن بنا نک اسعد بن زراره و خمس بن خزاقه و عند الرحمن بن عوف و سعد ابن
ابی وقاص و عبید الرحمن قبتین الزیارات سلم علی هولاء کلهم عند زیارة سیدنا ابراهیم مقبره سیدنا ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وسلم و قبر وی رضی الله عنه مانند قبر حسن و عباس رضی الله عنهما متصل است بدیوار مشهد که جانب قبله است
و بیست مذکور شد که ابراهیم پهلوی عثمان بن مظعون مدفون است و قبر ابراهیم مقابل کوشه خانه عقیل است و نزد
عثمان بن مظعون دختران رسول الله صلی الله علیه وسلم مدفون استند بدلیل قول وی علیه السلام و فنکی جنک را
بیالین عثمان بن مظعون نصب کردند تا بدانم ازاین سنگ قبر هر از در خود عثمان بن مظعون را و هر کسیکه از قبایل و
اولاد من بمیرد و بخواهد دفن نماید دفن کند باید اسعد بن زراره الخ ازا بران را میاید که وقت زیارت ابراهیم
بران بجنگ ن کرده گور شده اند سلام بجز بسوی مشهد صفیه بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلعم علی یسار کن از درجت من
باب البقیع و هر بنا در من مجاره اراد و اعقد فیه علیه فلم یتفق مقبره صفیه و دختر عبد المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم
چون ازدروازه بقیع بیرون روی بروست خت قومی افتد بیاران مشهد ازسنگهاست و خواسته بود که کنند بسی
بلای فرود عقد نمایند لیکن اتفاق نیفتاد مشهد امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه علیه قبه عالیه انیقا نا
اسامه بن ستان احمد صلاح الدین بن ایوب بسنه احدی و ستمایه و قیل با نیها علم الدین سلیمه و فی مشهد عثمان
قبر منوبی عمارة القبه مقبره عثمان بن عفان رضی الله عنه بران قبه بلند است اسامه بن ستان کردی از امراء صلاح الدین
بن ایوب بود در سنه سبعمایه دیگری ساخته و تجدید میکرد که بنای ابن کبیر علم الدین بن سلیم است و در مشهد عثمان هم
قبر منوبی عمارة قبه مذکور است فود بروی این مشهد بنای مرجع است و دو گوراند که ابهم در زمان ما پدید استند مشهد فاطمه

مشهد فاطمه بنت اسد ام امیر المومنین علی رض باقی البقیع و هو مشهد سعد بن معاذ کهام بقره فاطمه بنت اسد والده امیر المومنین
علی رضی الله عنه باقصای مدینه واقع است واین مشهد معروف بمشهد سعد بن معاذ است چنانچه گذشته مشهد الامام المحالک بن انس
رضی الله عنه او خرجت من باب البقیع کان مواجها لک علیه قبه صغیره قال ابن جبیر ان من مشهد مالک و مشهد سیدنا ابراهیم
تربته بها ولد لعمر بن الخطاب رضی الله عنه المعروف بابی شحمه جلده الوه الحد قریض وفات فقهره امام مالک بن انس بن مالک رض
چون از دروازه بقیع بیرون روی هر دوی تو می افتد بران مشهد بزرگ خواهد است ابن جبیر گفته که در میان مشهد مالک و مشهد
سیدنا ابراهیم قبر سیزده تن صحابه است وقفه وفات او گفته سته گرما نهاد زیارتش هزار ده بدوازان
اراری کشید و بمشهد اسمعیل بن جعفر الصادق و هو کبیر مقابل مشهد العباس فی الغرب و هو رکن السور منهاک بناه
حسین بن ابی الهیجا سنه ست واربعین وخمسمائه ووقف الخلیفه التی فی عرزیا المسجد علیه والمسجد لزین العابدین و هو صغیر
المسجد کانت داره والبیر التی بین الباب الاول والمشهد بیره دانه بتدادی بها مشهد اسمعیل بن جعفر الصادق
وان کان لان است مقابل مشهد عباس زیارت معروف در کن سور مدینه در اخالت بس دراخل مدینه زیر دیوار احسین بن الهجار
وزیر عبد بن سنه بالقصد وچهل وشش هجری بنا کرد و بلستانیکه در عرزیا مسجد واقع است وقف ابن مشهد کرد و مسجد یکه
بکناره بوستان است مسجد امام زین العابدین است و عرصه مشهد خانه زین العابدین است اوجا بکه در میان باب
اول و مشهد است جاه اوست وازاب ان جاه و دا کرده میشود و در ابن شیبه فی هذا المحل دار الابن زین العابدین زید
بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما وهی دار ابیه و نسبتها الیه لاستنهار نابه وهی بالمدینه بئله متعاد
لست بالقبیع وابن شیبه درین محل ذکر کرده ان خانه لیست مرابسر زین العابدین کرنام ان زید شهید بن علی زین العابدین
بن حسین بن علی بن ابیطالب است وابن خانه کرابن شیبه نسبت آن رسد نموده خانه بدر وی زین العابدین است و نسبت
خانه بوی برای شهرت است و در مدینه سته مشهد یا قبر نامزد کرده میشود اول مشهد بن مالک بن سنان رضی الله عنه والد
ابی سعید الخدری بر یه المدینه بالعرض المورد محمد من السوق القدیم للمدینه و علیه قبه قدیمه البناء مقبره بن مالک بن سنان
رضی الله عنه بدر ابنا سعید خدری که نسبت بوی بنا مدینه واقع است و منتقل است بسور مدینه و حاجی در راه کران از بازار قدیم مدینه
است و بران قبر کنید نسبت قدیمه البناء و مشهد النفس الزکیه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب
رضی الله عنهم المقتول ایام ابی جعفر المنصور و مشهد بنا بر یع خوف مسجد کبیر مشرقی سلع قصد وا بنا بر قبه عالیه فلم یتفق و دم مقبره
بنفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن مثنی بن حسن ابن علی ابن ابیطالب که در ایام ابی جعفر منصور کشته شد که مشهد وی در میان
مسجد بسمت مشرق کوه سلع بنا کرده شد قصد ساختن کنید گمان کردند اتفاق بتفاوت و ذکر بسیط ابن الخوری ان کثیرا من الناس

كان قد بايع فرج على المنصور بعد حبسه لاعمه واقاربه فجهز اليه المنصور ابن عمه عيسى ابن موسى في اربعة الاف
وذكر نسابة الحجاز الزينبي ابي عبيد مشهد مالك بن بستان وكان معه ذو الفقار سيف علي فاخذه عيسى ثم اعمل مسلم
الى هارون الرشيد وقيل بسبب محمد بن عبيد عيسى مالك بن انس سبط ابن جوزي ذكر كرده كه بسيار مردمان باو
بيعت كرده بودند بعد ازانكه منصور مذكور بدر و اقارب او را فيد نموده پس بر منصور خروج كرد منصور پسر عم خود را
كه عيسى بن موسى نام داشت هزار سوار كرده بسوي وي فرستاد و سبط ابن جوزي قتل وي نزد احجار
الزيت يعني نزد مشهد مالك بن بستان ذكر كرده و نزد او ذو الفقار شمشير علي رضي الله عنه بود عيسى ان را از وگرفت
بعد ازان ذو الفقار از وبهارون رسيد وگفته ستد كه سبب همين محمد كه او را نفس زكيه ميگويند قتل مالك بن
انس را بر وي مشهد سيد الشهداء حمزه بن عبد المطلب رضي الله عنه عم رسول الله صلعم عند جبل احد عليه قبة شاهنشاهي
متقنة وبابه كله مصفح بالحديد بنته ام خليفة الناصر لدين الله ابن العباس احمد بن المستضئ بالله سنة سبعين وستمائة
تقديم الفاء على السين يوم عرفة بهر من مشهد ان راه خداوند حمزه بن عبد المطلب عم رسول الله صلعم كران مشهد مرتجل
احرامت وبران گنبد بلند است استوار و دروازه ان قبله همه بصفاح آهنين مستحكم كرده اند ذكر از امر خليفه ناصر الدين
الله ابي العباس احمد بسير مستضيء بالله در سال بابصد و نود هجري ساخته قال ابن النجار حملت على القبر باس سباع اي
كبيرة فرسيدم ابراهيم نامي عرعر عنبدل وكنيته ابو الحسن والعباس ثم جعل قبر حمزة محمدا لا حيف عليه ابن بخار گفته كه
مادر خليفه مذكور بر قبر حمزه رضي الله عنه غلاف ابريسمي بامند قبر سيدنا ابراهيم ساخت زير اجاس بخار غير نوار وضع قبر حمزه
بامند قبر ابراهيم همچون قبر حسن و عباس رضي الله عنهم بعد ازان كرد انيده شد قبر حمزه بجزه يعني ساقه از گچ و خشت پخته
وتمام امر وزين اسلوب است هيچ اثار وجوبها بران نيست ثم زاد السلطان فانشا مسجدا داطلقه باس مزيد الطهارة والحجر مرا
خارجه مرتفق بها العمارة سنة ثمان وتسعين وستمائة على جبل الشهداء على يمين الجاي والقبر الذي يقصى المسجد قبر يقال مراد
المدينة بعد ازان در سال هشتصد و دو دسته هجري سلطان اشرف قايتباي بانهام شجاعي شاهين جمالي مسجدي وسيع بنا
براي گسيكه اراده طهارت اني دارند زياده كرد انيده چون سقف مسجد و مرمتها را مستقل كرده هيچ فايده از ساختن مرمتها
بوي نشان نبود ان جاهي ساخت كه مسافران بدان نفع گيرند و قبر يكه در مسجد پايين سيدنا حمزه است قبر مستورة قبر يكي
متولي عمارت مشهد است و قبر يكه در صحن مسجد است قبر يعني امراد اشراف مدينه است ظن غالب كرد كه اين قبر يكي از شهداء
احد است والدين اكرموا باستشهاده في يوم احد يوم السبب سادس عشر شوال من السنة الثانية الهجرية يسعون رجلا منهم حمزة بن
عبد المطلب وعبيدة بن حرث ابن اقص حمزه و مصعب بن عمر وانكه شرف شهادت يوزه احد كه روز شنبه شانزدهم

ششم سوال سیوم هجری یافته هفتاد مردان اند که یکی از ایشان حمزه بن عبد المطلب است و دوم مصعب عبد الله بن جحش
خواهرزاده حمزه سیوم مصعب بن عمیر صاحب علم رسول الله روز احد وی ابن شیبه ان حمزه تماثیل اقائم فی موضع تحت
الجبل الصغیر الاحمر الذی بطن الوادی و هو جبل الرماة ثم امر بالنبی صلی الله علیه وسلم فحمل من بطن الوادی الی الروحاء الذی
موتها الیوم و فکنه فی بردة و کفن مصعب بن عمر فی بردة اجری و دفنهما فی قبر واحد قال عبد العزیز سمعت ان عبد الله بن جحش
قتل معهما فی قبر واحد فحمل علی اللتلة یستشهد حمزة ابن شیبه از اوغ روایه میکند که چون حمزه شهید شد در همانجا
افتاده ماند یعنی زیرکوه صغیر سرخ که در میان وادی واقع است وان کوه تیر اندازان بود بعد ازان پیغمبر صلی الله علیه وسلم لاش
او را بفرمود که بر ارند پس برداشته شد از میان وادی بسوی بلندی که امروز در انجا مدفون است و کفن کرده شد
در چادر و مصعب بن عمیر در چادر دیگر و دفن کردا شد هر دو را در یک قبر عبد العزیز گفته شنیدم کسی را که نقل میکرد که
عبد الله بن جحش ماآن بود و گفته شد که دیده شد میان هر دو در یک قبر بفرمود دفن شدن پس را بر رایا بد که در مشهد حمزه بن عبد المطلب
بر پهلوی کسی مگور یعنی حمزه و مصعب بن عبد الله سلام فرستاد و در کریف المشکوة عن جابر بن سمرة قال دخلت علی حمزة حین رمی الرمیة
وقد اکتوی فسمعا فقال لولا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لتأمن احد کم الموت لتمنیته والقد راتینی مع رسول الله صلعم
ما ملک درهما و انا الیوم فی جانب بنی الان اربعین الف درهم ثم ثانی بگفته فلما راه یکی و قال و لکن حمزة خیر منی لم یوجد کفن
الا بردة فاذا وجدت علی راسه قلصت عن قدمیه واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن راسه حتی مدت علی راسه و
جعل علی قدمیه الاذخر رواه احمد در مشکوة بروایه احمد از جابر بن سمرة آورده که گفت حارثه در ایام بر جناب بن
ارت رض الله عنه در حالیکه برای دفع مرض ذات الجنب داغ کرده بود پس جناب گفت اگر من نمی ترسیدم موت از رسول الله صلی الله علیه وسلم
نمی شنیدم هر آینه آرزوی مرگ خود میکردم و بدرستیکه ای حارثه تو دیده بودی مرا بانیکه دیده بودم خود را با رسول الله صلعم و با بکر
بگذرم نبودم و الحال درگرشته ام من چهل هزار درم اند بعد ازان آورده شد کفن او چون کفن خود دیدند بر است و گفت خوابگاه بهتر
از من بود یافته شد برای او کفن مگر چادری را کفن چون بر سر وی میکشیدند مری شد پای او چون بر پای او می آوردند سرش کوتاهی میکرد تا انیکه بر سر وی و راز گشیده بر پای او گیاهی خوشبو گر از حرثام دارد نهاده شد و دفن
سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن ابن عوف اتی بطعام و کان صائما فقال قتل مصعب ابن عمیر و هو خیر منی کفن فی بردة
وان غطی راسه بدت رجلاه ان غطی راسه بدا رجلاه و قتل حمزه و هو خیر منی ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط و قد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا ثم
جعل یبکی حتی ترک الطعام رواه البخاری در صحیح بخاری از سعد بن ابراهیم آورده که سعد از پدر خود روایت میکند که
پیش عبد الرحمن بن عوف برای افطار روزه طعامی آوردند پس گفت که مصعب بن عمیر از من بهتر بود چون شهید گردید

کفن نموده شده و چادر سیکه اکرسروی پوشیده میشد با بهای او ظاهر میکردید و اکر پای را عریان پوشیدند سر روی ظاهر میشد
و هم چنین کشته شدند حمزه و یاران بهتر از ایشان فراخی و کشادکی رزق مرا از دنیا دادند آنچه دست داده و میدهد ما انکه
جزای اعمال نیکوی ما برای ما بدنیا نیافته نموده که اینقدر تونکری دست داده بعد ازان بسیار کرایست تا انیکه طعام را بکذا شت
وروی القفلیه لما انکشف الناس یوم احد وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمر فقال رحمک الموحدون رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه الآیه وقال اللهم ان عبدک کمک شهدان هولاء شهداء فاتوهم وسلموا علیهم فلن یسلم علیهم احد الا ردوا
السموات والارض الا ردوا علیه قیل روایت کرده که در روز احد چون مردمان برکشتند و بحدا کشتند رسول الله صلعم بر لاش
مصعب بن عمر ایستاده شد فرمود از کرد بدکمان مردمان اند کر راست کرده اند انچه بعهد بسته اند با خدای بران چکر کناب
است بر مقاتله و قتال برای رضای ملک متعال و فرمود بار خدایا بدرستیکه بنده تو و پیغمبر تو کواهی میدهد بر اینکه ایشان شهید
ان اند پس ای مسلمانان بیائید و ایشان را سلام کوئید پس بر اینه سلام نمیفرستد کسی بر ایشان تا کر ایمان و زبان باشد
مکر انیکه جواب سلام میدهند بر و مترجم کوید کر در تفسیر حسینی در بیان شان نزول این ایه چنین آورده که جمیع از صحابه بنور
کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حرب کاهی ملازم حضرت
رسول علیه السلام باشند ثبات قدم و ورزیده کر هر مقابله هر بنده تا مرتبت شهادت دست بجهاد و اقدام کنند روی
سبحانه تعالی در صفت ایشان میفرماید من المومنین الی آخر الایه فهم من قضی نحبه پس از ایشان کسی است
که کذارد بعهد و کفتار خود را و کار زار چندان کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و هم می منتظر والایشان
کسی هست که انتظار مرد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما و مانند بوده بلا و تغیر نداده اند عهد را تغیر دادنی و عن انس ابن مالک
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد لو خرجوا او سعوا او انحفروا او حسوا واد منوا الاتیهن والله فی غیر احد
قرموا اکثرهم قرانا رواه احمد در مشکوة بروایه انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز احد فرمود
کر بکنید و کشاده سازید و عمیق کنید و صاف و یکسو سازید و بسیار کسی را در یک کور دفن نکنید و موسم سازید در
دفن کسی را کر قرآن زیاده خوانده باشند و عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلعم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب
واحد ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فاذا اشیر له الی احد هما قدمه فی اللحد و امر بدفنهم بدمائهم و لم یصل علیهم و لم یغسلوا رواه البخاری و مشکوة به القدیم
فقال نا یعقوب علی الشهداء و العلماء الحنفیه بقولوا بست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علم معتبر بهم مالوی در صحیح بخاری روایت
جابر رضی الله عنه که رسول الله صلعم در شهیدان احد جمع میکرد در یک مار در دو کس ان راد کسیکه قرآن را زیاده خوانده و باکر فرستاده شد
از در لحد مقدم می ساخت و امر کرد که ایشان را با خون ایشان دفن نمایند و نماز جنازه بر انها نخواند و غسل هم داده نشد رواه شافع

شایع بایں صورت تمسک کردہ کہ ہر جمع شہدا غایر واجب نیست و علما در جمع جواب سید ہند کہ بر قول صحیح معوت شہدا احد موجی معلوم کردہ باشد بنابران غار بجبارہ کہ در تحقیق دفن طلب معوفت مست است حاجت ندا شت بخلاف حکم دیگر شہدان کہ عاقبہ مبہم است و قیاس دیگران ہر انہا نباید کرد و مسلم سہل بن قسس بن سیبہ سلمہ قال ابو عثمان انہ دفن در مقبرہ شامیہ دفن الجبل عمرو بن الجموح و عبد اللہ بن حرام و منجملہ ہفتاد شہدان احد سہل بن قسس است کہ از قبیلہ بنی سلمہ بود ابو عثمان گفتہ کہ او مدفون است بایں مقبرہ بسمت شام و در میان سہل بن قسس او کوہ احد قبر عمرو بن جموح و عبد اللہ بن عمرو حرام است و در قبر الموطا انہما کانا فی قبر واحد صحابی السیل فحفر عنہما لغیر امن مکانہما فوجدا کانہما لا مس و کان احدہما قد جرح فوضع یدہ علی جرحہ فاصیطت یدہ عن جرحہ فاعیدت الدم ثم ارسلت فرجعت کما کانت و کان من یوم احد و یوم الخمرت و ار چون ستہ در موطا امام مالک عم مذکور است کہ ایں ہر دو یعنی عمرو بن جموح و عبد اللہ بن عمرو در چاہی متصل سیلاب در یک قبر بودند بس بواز جہل و خشی سال کوف قبر لا شہای ایشان کردہ چاہی تراوت آب مدفون شدہ بودند بر آوردند اصلا متغیر نگشتہ بودند گویا کہ دیروز مردہ اند و یکی از ایشان شاید عبد اللہ باشد مجروح شدہ بود و دشش بالای زخم وی نہادہ بود بر جون دست از زخم وی بر داشتے باز خون جاری گردید عبد اللہ ازان دست را گذاشتہ شد ہمچنان بار گردید قال الواقدی مع عمرو بن الجموح فی القبر حارثہ بن زید و سعد بن الربیع و النعمان بن مالک و عبد اللہ بن الحشحاش انتہی و قبر ہم معاملی المغرب من قبر حمزۃ نحو خمسمائۃ ذراع بالمروۃ التی عن یمین المسیل الذی بشاک و مجری العین عن یمین من القبلۃ و مولی عمرو بن الجموح الفتی اما ابن دفن معہم و کذا خلاف فی عمرو بن الجموح فسیاتی علی مولاہ النعمانیۃ مناک و قد اخذ المغراشجانی اعلاہ المروۃ الذی یزورہ عند القبور التسع و صفوا ابو عثمان واقدی میگوید کہ با عمرو بن جموح در قبر وی خارجہ بن زید و سعد بن الربیع و نعمان بن مالک و عبد اللہ بن حشحاش اند و قبر ہای ایشان از قبر حمزہ بسمت مغرب بمسافت پانصد ذراع در چاہی بلند کہ مزرع چاہی سیلاب است و چاہی جاری سندن جشمہ بطرف قبلہ قریب ایشان است و غلام عمرو بن جموح کہ ابو امین نام داشت یا انہا مدفون است و ہم حسن خلاف دین عمرو بن جموح پس زایران را می باید کہ بر ایں ہشت کس سلام مخصوص میرسانند و مقر شجاعی بہ بلندی مذکورہ نیز قبر دیگر ابو عثمان بیان ان کردہ علاوہ نہا ساخت و دین ابی سعید الخدری قال امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نقل شہدا احد الی المدینۃ ان یدفنوا حیث آدر کوا فادرک لاربی مالک بن سنان عند اصحاب العوالی الذین یقولون ہناک قبرہ فی المسجد الذی عند الجبانۃ بعبانی طریق الجانبین از ابی سعید خدری عم مروی است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حکم کرد کہ شہدا را احد را بسوی مدینہ نقل نمایند ہر جا کہ بیابند دفن سازند پس برای مالک بن سنان جایی نزد کلیہ فرو شان یافتند و دفن کردند پس قبر مالک بن سنان در مسجد ایست کہ نزد کلیہ فرو شان در راہ جبانہ طحان واقع است و اما القبور التی فی الخطار بالحجارۃ بین قبر حمزۃ و بین الجبل فانہا قبور مواجب

نحوا في زمان خالد ازلي علي الدينية في خلافة هشام بن عبد الملك فما توا نهاك فتوا تم والما فيرتا نكر در خطر تا بسنگ
ساخته شده اند و در ميان فيرخره و كوه احد واقع اند مشهور بدو مانند كه در زمان سلطنة هشام بن عبد الملك و حكومت خالد
بن اعواب مذكور بن در انجا تعب نزده شده اند و بهما خابر شده اند و مدفون شده اند و عن عباد بن ابي صالح ان رسول الله صلعم كان يأتي
قبور الشهداء باحد علي راس كل حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار از عباد بن ابي صالح مروليست كه رسول الله صلي الله
عليه وسلم بعد از سال نزد قبور شهداء احد مي آمد و ميگفت السلام عليكم الخ و عن علي كرم الله وجهه ان فاطمة كانت تزور فيرخره
كل جمعة فتقيم و تبكي عنده از علي بن ابي طالب عم مرويست كه فاطمه رضي عنها هر جمعه زيارت قبر خره ميكرد و نماز ميگذارد
و نزد ان قبر ميگريست و عن ابي حنيفة ان فاطمة بنت رسول الله صلعم كانت تزور فيرخره رضي الله عنه و تصلي و قد صلح الخ از
ابي حنيفه مرويست كه فاطمه دختر رسول الله صلعم فيرخره را زيارت ميكرد و ميساخت و بدر سنگ ازان نماز ميگذارد بسنگ
قال العطاف بن خالد حدثني خالتي انها زارت رباب الشهداء فسلمت عليهم فسمعت رد السلام و قالوا و اله انا نحو فكما يعرف
بعضنا بعضا قالت فاستقرت در دلها بيهقي آورده كه عطاف بن خالد گفته كه خالد من ازمن نقل كرده كه من زيارت شهداء
احد كردم و بر ايشان سلام فرستادم پس شنيدم جواب سلام را و گفتند سوگند خدا ما ميشناسيم شما را چنانچه ميشناسند
بعضي ما بعضي را گفت خالد من كه از تو بيست و دو اهمه سوي بدن من برخاست و سخت ترسيدم و عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قد منا بيع النبي صلي الله عليه وسلم من غزوة خيبر جبلنا احد فقال رسول الله صلعم هذا جبل يحبنا و نحبه ان احدا هذا جبل يحبنا باب من
ابواب الجنة از ابو هريره رضه مرويست كه با رسول الله صلعم از غزوه خيبر باز آرديديم جبل احد عا نمودار گرديد رسول صلعم فرمود كه
اين كوه دوست ميدارد ما را و ما دوست ميداريم و از اهل بهشت است كوه بر دروازه ايست از دروازهاي بهشت و عن الجامع
الكبير لمحمد بن اسمعيل بن احمد رضي الله عنه قال رسول الله صلي الله عليه وسلم اثبتوا جبال من جبال الجنة و اثبتها من جبال الجنة جبل ثبا
الا جبال قال احد يحبنا و نحبه من جبال الجنة و ورقان جبل من الجنة و الطور من الجنة و لسان من الجنة الحديث و علي لسن بن مالك عم
لما بخا الله عز و جل للجبل صارت لعظم سنة اجبل فوقعت تلعة بالمدينة احد و ورقان در صوي و وقعت تلعة بكر حوادثر و ذكر
در جامع كبير از سهيل بن سعد عم مرويست كه رسول الله صلعم فرمود كه چهار كوه از كوههاي بهشتند و چهار كوه از نهرهاي بهشت
بر سيده شد كه ان كوهها كدام اند فرمود الجحفة صلعم يحبنا احد است كه دوست ميدارد ما را و ما او را و ديگر ورقان از كوههاي
بهشت است و كوه طور و كوه لبنان از كوههاي بهشتند و تتمه حديث در مقدمه مذكور است و از انس بن مالك عم مرويست
است كه حق سبحانه و تعالي چون بحي خود بر كوه بهشت انداخت از صدمه است وي بسيار نه پاره شدند شش كوه شدند
سكه در مدينه افتادند يكي احد دوم ورقان سيوم رضوي و ست در مكه واقع شدند يكي حرا دوم ثبير سيوم ثور كه جاي هجرت

هجرت سید المهاجرین در غاران بود و تا هنوز زیارت گاه است **تکمله کتاب ثانی در ذکر سایر مساجد مدینه** و آن دو قسم است
قسم اول در مساجد معلوم العین مسجد جمعه ابن شبیه از کعب بن عجره رض روایه میکند که چون رسول خدا صلعم در مدینه تشریف آورد
اول جمعه در مسجد بنی سالم گذارد و گوید از مسجد عاکفه منبر کوبند مسجد الفضیخ سرقی مسجد قبا بکنارهٔ وادی بسکهای سیاه و سپید و سرخ مختلطا
از مشرق تا مغرب یازده در عرض دوازده در عمق چنین از فیکه تا شام ابن شبیه از جابر بن عبد الله آورد که رسول خدا صلعم در ایام محاصره بنی
نظر بصحبه خود قریب مسجد فضیخ زده و شش شبانروز در آن نماز گذارده مطرقی گفته که امروز معروف بمسجد الشمس است زیرا که جای
بلندی واقع است اول روشنایی آفتاب بران می افتد مسجد بنی قریظه قریب حره شرقی نخوانان بر دروازهٔ باطیکه معروف بفاره
است ابن شبیه روایت کرده که رسول علیه السلام در خانهٔ زنیا نماز گذارده بود ولید بن عبد الملک خانه مذکور را وقت بنا خود داخل
مسجد کرد ابو داؤد در صحیح بخاری آمده که چون بنی قریظه بحکم سعد بن معاذ از قلعه فرود آمدند رسول عم کسی لا نزد سعد فرستاد سعد با حمار دیگر
نزدیکی گفت بوی رسیده بود بر حمار سوار نزد رسول آمد چون قریب مسجد رسید گفت رسول عم سید کم یعنی مرا دانید همین مسجد است
نه مسجد مدینه زیرا که در اوقات در مدینه نبود بلکه مسجد خود که در بنی قریظه واقع است نشسته بود مسجد مشربه ام ابراهیم ابن شبیه و
غیر او بر یکی ابن محمد بن ثابت روایت کرده که رسول عم در مشربه ام ابراهیم نماز گذارده و شربه یکی از صدقات فرنق است که حوالهٔ
الحضرت کرده در امد و شنید گشته چون خانه بدر اس یهودی پس بست انداری نزدمال انیه عبیده بن عبد الله بن رومشربه
ام ابراهیم را خواهی یافت و به نسبت انست که ماریه قبطیه وقت وفاتش در وزه. بچه یا از چوبهای مشربه خود را متعلق ساخته
و قوله ابراهیم بن رسول الله صلعم دران شناوا لحضرت صلعم ماریه را در انجا ساکن گردانیده بود مشربه بمعنی غرفات است و مسجد
مشربه شمالی مسجد بنی قریظه قریب حره مشربه واقع است و ساحتش از قبله تا شام یازده در عرض و از مشرق تا مغرب پنجاه و
در عرض مسجد بنی ظفر از قبله و سمس شرقی بقیع طرف حره غربیه که امروز معروف بمسجد البقیع است ابن شبیه از حارث بن عبد بن
عبد روایت کرده که الحضرت در مسجد بنی ظفر نماز گذارده و ابن شبیه و ابن زبالهٔ از ادریس بن محمد بن ادریس روایت کرده
که رسول عم بر سریکه کودر مسجد بنی ظفر بود بنشست زیاد بن عبد الله امر قطع ان کرد کهن سالان بنی ظفر آمده خبر کردند که رسول عم
بران نشسته بود پس تمامی باز کردانیدند زیاد بن عبد الله گفت که نکو ریا بران نشسته حامله خواهد شد بعد ازان بحی گفته مردمان
مدینه را دیدم که زنان خود را بانست پسر دند و بر سنگ مذکور می نشانیدند و شکل این مسجد مربع بود از قبله تا شام بست و گذر به
و طول هر الفباس از مشرق تا مغرب مسجد الاجابه مربعی معاویه بن مالک عوف از قبله اوس را از سعد بن وقاص مروست
که بارسول عم در مسجد بنی معاویه که گذشتم رسول خدا در آمده دو رکعت نماز گذارد و ایستاده شد مناجات کرده باز گردید
طول ان از مشرق تا مغرب شصت و پنج در عرض ان از قبله تا شام بست در وزه مسجد الفتح بالای کوه وان را مسجد احزاب و مسجد

الاعلی میرکوبند در مسند امام احمد از جابر بن عبد الله مروایت کرد رسول ع تا سه روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه دعای فتح ابواب
کرد و در چهارشنبه دعا بش قبول افتاد و سر بسزه مبارک از بر داشت بدیدار کردید جابر گفته برای کار بزرگ در انتظار زمان مستجاب
دعا میخواستیم قبول میشد و محل دعا الحفرت مقابل محراب مسجد است در محن و کردان سه مسجد اند یکی خراب افتاده و دو از ان
در شهر هستی معمور اند یکی و کی وعای اینها در وادی نزد خراسان است مسجد سلمان فارسی دوم انکه متصل قبله مسجد سلمان
معروف بمسجد امیر المومنین علی بن ابیطالب است رضی الله عنه و سیوم که ابن بخار ذکر کرده اثرش باقی نمانده بود و بر جنبد
با بهای مسنون مسکین که در زمین مشت بودند و بستش بسوی ابی بکر صدیق میکنند در سنه نهصد و دو بعض فقرا در پیش
کردند طول ان از قبله تا شام است در عرض از مشرق تا مغرب هفده در عرض مسجد سلمان در سنه نهصد و هفتاد و هفت بیرنیچ
امیر سیف الدین حسین بن ابی الهیجا کرکی از وزرا ملوک معمور و تجدید کرد از قبله تا شام چهارده در عرض از مشرق تا
مغرب هفده در عرض مسجد سیوم که منسوب باسم امیر المومنین علی است در سنه هشتصد و هفتاد و شش هجری امیر مبشر زین الدین
محمد بن خسرو منصوری تجدید کرده از قبله تا شام سیزده در عرض از مشرق تا مغرب شانزده در عرض مسجد الفضیلتین وان مسجد بیچ
سواد است که از قبله بیچ سلم اندوزی رسول صلعم برای دین ما در سترین برار کرکی از بیچ سلم بود در ایشان اند برای قضاش
طعام بخورند وقت ظهر قریب رسید چون دو رکعت نماز ظهر در مسجد مذکور ادا نمود ما مور شد تا بخانه که در دیه رسول ع مرض اسم مبین بیت المقدس
بار کرده و استقبال مزاب کعبه نمود اینجا مسجد قبلتین کردید و این زیاده میکوید که کرد بیچ سلم در مسجد خود نماز بکذارد تا
کر خبر تحویل قبله بایشان نرسید باسلوب مذکور کردید و بعضی زیاده میکوید و وقوع این قضیه مسجد قبا کرده اکر از ما بین نام مسجد
سازند اولی است بجا باشد در صحیحین است این مسجد سکت در بخت کرده بود شجاعی شاهین الحمالی در سنه هشتصد و دو در سه
اصلاح ان سوده و نقش را مجدد ساخته مسجد بقیا ابن زنالم از خبد الرزاق بیاری روایت کرده که رسول ع عرض لشکر بدره بقیا
کرفت و در ان مسجد نماز کذارده برای اهل مدینه دعا برکت صاع و مدایشان نمود و انکه ایشان را سایبد رزق ازا بجا و از فا
و کفایتام جاه و اسم زمین ان مسجد فلجان و مکان ان بجره است بعد ازان باعث مرد ایام و امضای عوام با زمین برابر
کردیده مسید نورالدین میکوید بعضی عمال را فرستادم ترمیم ان نمود بدیدار کردیده بقیه محراب و دیوارات زیاده از نصف در عرض
بدیدار شد بر بنا اول بنا کردم مساحتش مقدار هفت در سه راست طولا و عرضا مسجد قباب که معروف بمسجد ابراهیم است بر کوه
قباب بود چون بعض ان منهدم کردید امیر جانبک نیز دوبی در سنه هشتصد و چهل و پنج هجری تجدید بنش نمود و اسدی انرا
منجمله مساجد سزاوار زیارت شمرده این شبه از عبد الله اصم روایت کرده که رسول ع بزیر قباب نماز کذارده از خارجه بن عبد الله
مروایت کرد چون مروان بن الحکم قباب نا حی شفی را مکشت و سر قباب مذکور بالای دار کنید عایشه رضی الله عنها کسی را فرستاد کر مسجد رسول را

رسول را مصلب ساخته و بعضی مشایخ خبر داده اند که سلاطین بر دباب مدار میکشیدند پس مناسب می‌نماید از زمان دین حارثه گفته
عجب است که تنها بر مغرب قبه رسول ع مدار میکشیدند و ایام قبه را ستاده کردن در اقامت خوش صندق بود مسجد جبل احدان را مسجد فتح
میگویند زیرا که در این مسجد فتح مکان ان دست راست دره مذکوره مر الس بی احدان این مسجد خورد بود
و مهدم گردید رسول ع ظهر و عصر خود را نماز گذارده بود مسجد رکن جبل عینین الشرقی بر ماره کوه مذکور است و این کوه بجانب
قبله مشهد حمزه است که روز احد جای تیر انداز ان بود اکنون این مسجد مهدم گردیده جابر گفته که رسول ع روز احد نماز بر کوه عینین نزد
جایگه قطره ساقه شده و این قطره بر خشت پست که در انجا قدیم رواق بود مسجد الوادی یکمناره بسمت شام جبل عینین است قریب مسجد
با نزدیم مذکوره مطر بی گوید که جای اقامان حمزه است و وحشی حربه را بعد باعث کثرت زخمهای تیر انجای اول که در انجا استاده بود
در این مکان آهسته آهسته تا سب نیاورده بیفتاد و ابن ابی ایجا ابن مسجد را مجرد ساقه مسجد طریق الیا فله و ان طریق بعضی
سفر فیه است سوی مسجد قبله نم نزد فلیل که معروف است بیئر وان مسجد صغیر است طولش شش ذرعه سهمی ذرعهای الاعان
از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که افخرت دو رکعت نماز گذارد ان مسجد شکر دار گردیدش برسید فرمود که جبرئیل جهرا
بشارت داده من صلی علی صلی الله علیه و من سلم علی سلم الله علیه شاید این مسجد مسجد گنبد مذکوره باشد مسجد الفضیخ این مسجد را مسجد
لیلی بن کعب نیز گویند که مزلی مشهد عقیل و امهات المومنین رم اجمعین واقع است و در زیاده وی چهار ناری دارد شما مقر
شجاعی در شهد و در هجری محمد یش نموده چون بنا ران خرمو دخلستانهای بنا رسانق بسیار بهر دان که مزید بر اوصاف شایع
که دران دروازه است صرف کردند قسم دوم در مساجد یکه جهته انها معلوم باشد و مین انها مسجدین نگردیده مسجد بنی حرام
از قبله بنی سلمه و منازل بنی حرام در قفای مزلی مسجد فتح دوادی بطحان نزدیک کوه بنی عبید و قریب جنبه معاویه بن ابی
سفیان و افخرت دران نماز گذارده مسجد الجرمی مربنی عبید از قبله بنی سلم و افخرت جبذ دفع دران نماز گذارده مسجد جهینه
دیگر این زباله از رواقع بن مکیث جهنی روایت کرده که انا مرام جهینه بخدمت رسول ع عرض نمود که برای قوم ما حظ مسجدی کنی
افخرت در منزل بلی آمده خطی برای مسجد ایشان کشید مسجد بیوت بنی المطرفی در منازل بنی عفار است ابن زباده از
انس بن عیاض روایت کرده که رسول ع در مسجد یکه نزدیک خانهای بنی المطرفی است نماز گذارده مسجد بنی زریق از
فید خرج ابن شبه از معاذ بن رفاعه زرقی روایت کرده که رسول ع در مسجد بنی زریق داخل شد و ضو کرد و از استقبال قبله
ان مسجد نقب مزوده نماز نگذارد و ان مسجد اول مساجد بنی است که در ان ایات قرآن منزل یکدا خوانده شد مسجد بنی ساعده
در حرف مدینه و افخرت دران نماز گذارده و در تعفیر بنی ساعده نشسته و اب نوشیده مسجد بنی حداره از قبله خرج
و بجای ان شامی سوق مدینه کنار به تعفیر بنی ساعده است مسجد رایح مشرقی مسجد زیاب بطریق شامی این شبه از خالد

بن رباح روایت کرده که رسول ص در مسجد بنی[1] نماز گذارده مسجد بنی[2] عبد الاشهل از قبیله اوس داؤدنی از کعب بن اشره
روایت کرده اند که آنحضرت صلعم در مسجد بنی[3] عبد الاشهل نماز مغرب گذارده و خانهای بنی[4] ظفر طرف حره شرقیه که معروف به حره واقم
است مسجد[5] القصه مجن نمای حره شرقیه مسجد بنی[6] حارثه از قبله اوس است این شبیه از حارث بن سعد بن عبید روایت کرده که آنحضرت
در مسجد ایشان می درآمد و نماز میگذارد مسجد[7] الشیخین و انرا مسجد البدایع نیز گویند و شیخین نام دو اطم است و منزل موضعی
است در میان مدینه و ضیغم و احد است آنحضرت دران مسجد نشسته ماند و نماز هیچ گذارده متوجه مزوره اصر گردید مسجد[8] بنی دینار بن
نجار از قبله خرج ابن شبیه از عبد الله بن عقبه بن عبد الملک روایت کرده که آنحضرت اکثری در مسجد بنی[9] دینار نماز میگذارد و ابن
زباله از ایوب بن صالح روایت کرده که ابو بکر صدیق رض بازیارت بنی[10] دینار نکاح کرد و شکوه مهندسة القصه بود در مدرقان مسجد
صدیقیه گردید و در انجا سنگی است که بران سنگ بخط کوفی نوشته مسجد رسول الله صلعم و ابن مسجد نزد کاذران بود و حاصل مدینه را انجا
مسجد صاحب سنگ مذکور را و انجا نهاد مسجد[11] بنی عدی بن نجار و مسجد[12] دار النابغة ابن شبیه از یحیی بن نفر روایت کرده که رسول ص
درین هر دو مسجد نماز گذارده و در روایتی در مسجد بنی[13] عدی غسل کرده و دار بنی[14] عدی بنا می مسجد است و در حوالی بنی[15] عدی
مسجد بنی[16] عدیله است و مسجد[17] مازن ابن زباله از یعقوب بن محمد بن صعصعه روایت کرده که رسول ص برای مسجد مازن
خط کشیده بود و دران نماز گذارده و مسجد[18] عروه ابن مندول ابن شبیه از هشام بن عروه روایت کرده که رسول ص در مسجد بنی
عمرو بن مبذول نماز گذارده و منزل ایشان در نقیع زبیر است مسجد[19] نقیع الزبیر ابن زباله از عطا بن سار روایت کرده که
که رسول ص در نقیع زبیر بنج رکعت نماز جانت گذارد یاران گفتند کاین نماز کاهی نگذارد ی بودی گفت انها صلوه رغب در بنی
فلانند عروه و در انجا مسجد[20] بیست قدیم الشار مسجد[21] صدقه الزبیر در بنی[22] محجم است عزیز بنام ابراهیم ابو سان گفته که رسول ص در صدقه
بنی محجم نماز گذارده که از اموال بنی[23] النضیر است زبیر چند باشیار بنی محجم را خریده حواله بسر خود نمود مسجد بنی[24] حدره از قبله خرج
و انمسجد صغیر است ابن زباله از هشام بن عروه روایت کرده که رسول ص در مسجد بنی[25] حدره نماز گذارده مسجد بنی[26] الحارث بن خزرج
و مسجد[27] بنی ابن شبیه و ابن زباله از هشام بن عروه روایت کرده که رسول ص در هر دو مسجد نماز گذارده مشرقی بطحان بمسافت یک
کروه از مسجد بنوی نام مسجد[28] الجمعه نام گزوهی ابی بن سلول از خزرج ابن زباله و ابن شبیه از هشام بن عروه روایت کرده اند که آنحضرت
در مسجد ایشان نماز گذارده خانها ایشان در میان قبا و دار بنی[29] الحارث است که شرقی بطحان اکنون مسجد[30] بنی جاسر از قبله خزرج
نام مزرعه است آنحضرت صلعم دران نماز گذارده مسجد بنی[31] خطمه از قبله اوس و مسجد الجمعه ابن شبیه از هشام بن عروه روایت کرده که
رسول ص در مسجد الجمعه که در بنی[32] خطمه است نزد قبر براء بن معرور که پیش از هجرت مرده بود نماز گذارده مسجد بنی[33] امیه بن زید از
قبله اوس غرب بیرعهن واقع نزدیک حره شرقیه و آنحضرت دران نماز گذارده و مسجد بنی[34] رابل از قبله اوس آنحضرت نماز گذارده و

گذارده و منازل ایشان در قبالست و مطری گفته که شرقی مسجد جمکران است مسجد بنی واقف کرده هلال بن امیه واقفی از قبیله اوس و مکان ما نهاد تردد مسجد فتح بسوی قبله است مسجد بنی اسیف تصغیر اسف قبیله ملی که حلیف اوس بودند و الحرث دران نماز گذارده بود و خانهای ایشان نزدیک است که امروز موصوف بقایم بسمت قبله مسجد قبا مسجد الاربعین تخمینه در قبالست مطری از ابن بابویه روایت کرده که رسول صلعم در مسجد التوبه در عصبه منازل بنی نجیا از بنی عمرو عوف از قبیله اوس و نماز الحرث دران ثابت است مسجد التوبه ابن بابویه از خصاله روایت کرده که رسول صلعم دران نماز گذارده سبب تسمیه معلوم نیست اسدی در مناسبه سزاوار زیارت شمرده و گفته که در ناحیه قبله واقعات مسجد غنبان بن مالک در خانهای بنی سالم نماز گذاردن الحرث در وادی بثوت بپوسته مسجد مشتبه یکی از صدقات رسول صلعم است و شبیه محاور برزه است مسجد المنارتین در پایین طریق عتیق است مسجد صلعا النجاران از جمله خالد است مسجد بین صخره و بیرستاد و جماران در میان حایطه و بئیله التربه است الحرث دران نماز گذارده و بیرو ای نشسته بعد ازان رجوع کرده خاتمه فی زیاره البقیع و شهدا احد و بعض الاحادیث خاتمه کتاب ثانی در اداب زیارت بقیع و شهدا احد و بعض احادیث که دلالت بر قرب ساعته کنند بیکد گر زیاره یوم الجمعه بقیع الجمعه بعد صلوة الفجر بالمسجد النبوی صحیح بعود و بدرک الظهر به و بعد از سعد الشهدا و عمره رضی الله عنهم باید که روز پنجشنبه وقت نگاه دارد برای زیارت سفر نماید زیرا که روز جمعه ساعت نماز گنجایش ان ندارد بلکه بیکی میکند طرقی زیارت آنست که از فجر در مسجد نبوی در باید و شروع در زیارت از سعد الشهدا و عمره عم نماید و قال العلامه فضل الله من الصفیه از اباد زیاره البقیع یخرج من باب البلده و یاتی قبر العباس بن عبد المطلب رضی الله عنهم ثم یاتی البقیعه ثم یجیء الصفیه رضی الله عنها فان صفیه العباس اول ما یلقی الخارج من البلده علی یمینه فجاوزته من غیر سلام جهوده فاظ سلم علیه سلم علی من عرمه اولا فانا و لا تعجبه بصفیه رضی الله عنها فی رجوعه علامه فضل الله کی یکی از علماء صفیه بهت میکوید که چون اراده زیارت بقیع نماید از دروازه مشهور بیرامده اول بقبر عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه در آید بعد ازان زیارت دیگر قبور نماید و هم بزیارت صفیه رضی الله عنها کند زیرا که مشهد عباس بلکه از مشهد برآید بر دست راست وی می افتد پس زایر را کذا الثنیه رفتن ازان قبور سلام ستم است چون بر عباس رضی الله عنه سلام فرستاد باید که سلام فرستد بر کسیکه اول برو بگذرد بعد ازان بهمین طور بقبر هر کسیکه اول ملاقات کند بر او سلام فرستد و بی سلام نگذرد و هم در وقت رجوع بعد فراغ نماید ثم اذا اردت من باب البقیع فلیقصد مشهد ابی ابراهیم اسمعیل فانه صار داخل السور و بعد من ابی مشهد مالک بن سنان و الغرض از گفته و بیتا بالبقیع و لباب قبور الشهدا و باحد و بیرون صل الله بقعه پس چون از دروازه بقیع در آید باید که قصد زیارت ابراهیم الخ بن امام جعفر صادق کند زیرا که مشهد وی داخل احاطه بقیع گردیده و بسوی مشهد مالک بن سنان و الغرض از گفته یعنی محمد بن عبد الله بن حسن مثنی باین هر دو هر دو مشهد در بقیع مستند و باید که

نزد قبور شهدا احد رود و بر اسب زیارت تا جبل احد میرکند و قال ابو بکر بن فرحون الاولی بالتقدیم سیدنا عثمان
بن عفان لانه افضل من هناک و اعتمار بعضهم البداءة بسیدنا ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان بن فرحون در آداب
زیارت بضیع چنین فرموده که اولی بتقدیم زیارت سیدنا عثمان بن عفان است رضه زیرا که او افضل است از آنکه نیکو در جمیع مدفون
اند ابتدا بزیارت سیدنا ابراهیم بن رسول الله و در صحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یظهر نار تخرج
من نحو الحجاز ی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تخرج نار من ارض الحجاز تضی اعناق الابل بصری قالوا المدینة حجازیه ظهرت نار
فی نواحی المدینة الی جبل احد سنة اربع وخمسین وستمایه من الهجرة فی زمن امیر المدینة عز الدین مسعف فی خلافة المستعصم بالله وهو آخر
الخلفاء العباسیة و اشتهرت النار بتلک الشهر و در صحیح بخاری و مسلم آمده که اکثرت حلیم و فرمود قیامت برپا نخواهد شد تا که از حجاز آتش
پیدا نشود و در صحیح بخاری آمده که رسول الله صلعم فرمود پیرون خواهد آمد آتشی از زمین حجاز که روشن خواهد کرد گردنهای شتر را در بصری
که نام شهر یست در ملک شام یعنی مردمان آنجا ملک شام خواهند دید که آتش گردنهای شتران ملک شام خواهند دید گفته
اند که مدینه و حجاز است پس ظاهر گردید آتشی در نواحی مدینه تا کوه احد از سال مشصد و پنجاه و چهار هجری در وقت حکومت علاء الدین
مسعف که امیر مدینه بود از جانب مستعصم بالله که آخر خلفاء عباسیه بود و این آتش تا سه ماه ماند در خلاصة الوفا آورده که در مکه و مدینه و
بلاد و اطراف اینها و بره اقم و حرة النار و جمیع منازل بنی سلیم تا مدینه اینهمه را حجاز میگویند برای استعمال اینها مر جمال را و بعضی
میگویند برای درمیان بودن منارة زمین تهامه که عبارت از نشیب است و برین نجد که عبارت از زمین بلند است و اسم العلم ما الفتوحی
قال المطری کانت ناقة لها مرت علی جبل وجد و لا ناقة الشیخ و سالت سیلا در بقا کالطما فی الوادی یکون طوله اربعة فراسخ
و عرضه اربعة امیال و عمقه قامة و نصف قامة و تجری علی الارض والصحیح نزوت کالانک و لهم نزل یجتمع فی احد الوادی حد به الوادی
بسد عظیم من الحجر المسبوک بالنار و آثار السد موجودة الان مطری میگوید که آتش مذکور میخورد و مینیسوخت الحجر بدان میگذشت از کوه
و سنگ و درختان را نمیسوخت و مانند ذاب در هوا و دشت سیلان میکرد و طول آتش چهار فرسنگ و آن چهار کروه و عمق بعضی از مقام
آن یکمیل قامت و این آتش بر زمین میرود و سنگ سخت را مانند رب میکند آهت و پهلو شد در کناره وادی جمع مشتد مدلس شد
کرده شد و ادر بدیوار کلان از سنگها که گداخته شدها از آتش و آثار دیوار مذکور تا هنوز موجود اند و ذکر القسطلانی ان امیر المدینة
ارسل بعض عبده من القرسان الیها فلم یجز الخیل علی القرب منها فرجعوا فذکروا انها ترمی بشرر کالقصر و لهم سطوع کالبة امرة فجر
و زمر من سنگ فوصل منها الی علوتین فلم یستطع ان یجاوز و سوقفر من حرارت الارض و بین نار کالجبال الرسایب فتوقف نزید
الاحجار کالبحار المثلا طمه الامواج والشمس والقمر فی مدتها ما یطلعان الا کاسفین حتی ظهر بمرشق انزنک الکسوف من ضعف
النور علی العجبان فکانوا احیارا رحیم بلهم جرنک النار قسطلانی ذکر کرده که امیر مدینه یعنی علاء الدین مسعف چند سوار را بسوی آن کوه

فرستاده انسان و نبیرا نگر و دختر کرنزدیک ان خود نزدیس بیاده شدند و در گردند کرد این آتش مانند آتش روز خ می افتاد و غرار
بار کلان مانند عمارت و مناسبت ان کلمه معلوم نشد پس بزرگ امیر مدینه هر ایر در یافت کیفیت ان معلوم کردید و وقت چون از ساعت
دو میزان باقی ماند از غایت کرمی زمین بارا ر بیستی و عنق بتافت و دیوار تشنی را مانند کوهها ر بلند کرمی اندازد که کفت سنگها را
مانند دریا ر هوا ر و در مدت اندر و عنق آتش اقتاب و ماهتاب طلوع نمیکردند مکر نیز و پیش روشنی این آتش صاد شان
نا پدید میکردند تا انیکه از صفت تابش انها اثار کسوف بدیوار ها و سقف ظاهر کردید سوا کن اقامکاه باعث امتداد کسوف
منجر بودند تا انیکه جز این آتش با نها رسید و اجزیره و اطراف من الاعراب انهم رد اصفاب اطاق ایلهم نصور نا جرار و بیرا و نست
مذکر که الهوة السوده نهی بهته فی صورة قصره فجعلت القلوب فاطق لعبر الذین جمع معالیه و ورد علی الناس من طالهم و بات
فی المسجد لیله الجمعه والسبت و صوصح اهل المدینه فی الصیاح و الصغار بضجون و یبکون کا مستغیثین الیهم فضرین بدنوبهم مستجرین
بهم صلی الله علیه وسلم فعرف الیه علیهم تلک النار ذات الشمال و قد جعلت الی موضع یقال له قرآن الاراک بقرب احد فانظفی
بسیار اعراب جرار اند نا انیکه در بطرار و بیزه بر ۶ شتن ان صفر کردیها ر شتران خود را دیدند و میان آتش سبعه بیضه قاصی ظاهر
شدند که وار علوم نشد از بن جرا جا بوده پس این نعمت و راحت است در صورت بیع خود ها ر مردمان از عذاب الیم زار است
نا ل شدند امیر مدینه کنزان و خلا مان خود را زار کرد تا مید و اشیاء معصوبه کم بود و نقد را ز مردمان کرفته بود باز دادند و در
مسجد مدینه شب جمعه و شنبه با جمیع اهل مدینه نا کر زنان و طفلان خود را میها ساختند و انیهم بدرکاه الهی مناجات میکردند و
سر بسجده میکذاشتند و میکفتند نا ان خود اعتراف میبودند و از پیغمبر خود صلعم شفاعت میجستند پس حق تعالی این آتش را از زنان
بطرف شمال منعوف ساخت چون در جار و ادی الاراک کرنز دجبل احد رسید سه روز کردید قال الصلاح فی الجزء
نقرانه عاین جزءا منها من جارة الهوة کان بعضه فار جا من حد الرمم فعلقت النار با فرج منه فلما وصلت الی ما دخل منه
فرج الرمم جذب و طالت مدتها فانکشف الشهر بعینه اخبرها و بینهم الحق بها و بشاهدها بعنوان فار الاخرة و غیر صلاته ذکر ذلک
کو جزء ادین مودار معتبر کر کفتن و ادر نشاید کذ بدو راست با نیکه بسیاری سخت را از مسلمانها بر جزء که بعض ان سنک بیرون مهو
و از قدر حرم مدینه بدید کر آتش بوار رسیده و سوخته است و چون بداخل رسید سرد کردید پس بعض ان سنک که داخل
حرم مدینه بهت مصون مانده و در دار تشبیه مدت قامت آتش مذکور نا سه ماه کرشهره ان در اطراف عالم منتشر کشت
و سبب آتش با فته شدن خلق بان و از ان عنوان سبز ان روز خ مشاهده ایشان تم بوا نطفا نها فی فلک السنة ۶۵۴ هشتصد
اربع و خمسین و ستمایه احترق المسجد النبوی و المنبر الشریف و الصندوق الذی کان عنده المصحف الشریف و الجزة الشریفة و الصندوق
الذی کان فیه جلد الراس الشریف و المقصوره و زالت سقوفات المسجد الی حد بنا ها عمر بن عبد العزیز فی زمان الولید الحارث

هذا هو الحريق الاول فحدث في اخر خلافة المستعصم بالله وهو اخر خلفاء العباسية ثم اعاد الخليفة بناءها بمسجد اوزمرد
شدن النش مذكور در همان سال يعني سنه ستين وستمايه وچهار ديگر بوده مسجد بنوار ومنبر ومندوق مرمر حاج بن يوسف
كه نزد مطاف نهاده ميشد وبوده چوب شريفه ومندوق قرآن كه بالاين شريف بوده وحافظ وذكر بانى مسجد كه در زمان
سلطنت وليد بن عبد الملك خارجى عمر بن عبد العزيز معاصر بوده ديگر سوختن اين حريق اول است كه در اخر سلطنت المستعصم بالله
اخر خلفاء عباسيه بوده واقع شده باز خليفه مذكور بنا مسجد وحجره نمود تم في السنة التي بعدها اى سنه خمس وستين وستمايه
وقيل في سنة ست وخمسين وستمايه وقعت الطامة الكبرى اخذ التتار المسيئ به بلا كوخان ببغداد وقتل الخليفة المستعصم بالله و
اهل وعيال السيف فيهم نيفا وثلثين يوما واتلفت الكتب بحيث ارجل الدواب وبنى منها مصافهم والتتر في علمها الحريق حتى
عم حريقه ولاية الخلافة وبعد ازان در سال ششصد وپنجاه وپنج هجرى وبعضى در سال ششصد وشصتم ميگويند آفت بزرگ
واقع شده تمام كه موقف بلا كوخان بود فتنه در ايگرفت وخليفه عباسيه مستعصم بالله واهل اوردوى ايلخانيه تولد
ماسيئ روز وزياده ازان مع نهاد وكتابهاى دين زير پاى دواب افكنده شدند ودعاى حلف انها از كتب ساقطه شده و
خانهاى تعدد در السن متواريه شد تا اينكه مقبور والبيان خلافت نيز سوخته شدند تم احترق المسجد الشريف والحجرة الشريفة
والمنبر الشريف والمنارة الرئيسية سنة ست وثمانين وثمانمايه في ايام السلطان الاشرف قايتباى وهو الحريق الثاني بعد ازان
در زمان سلطنت اشرف قايتباى در سال ششصد وهشتاد وشش هجرى النش لزوم افتاد ومسجد شريف وحجره شريفه ومنبر
شريف ومنارهاى بلند همه سوختند چنانچه تفصيل ان هر دو حريق نگارش يافته وفي هذه السنة جاء السيل من الجبال في مكة
وعلى جدار الاب المطلق وارتفع في جوف الكعبة ازيد من قامة وهدم وقورا كثيرة وذهب فيه من الاموال والاقمشة مالا
يحصيه الا الله ودخلت دوم المسجد الحرام عند تنظيفه نحو خامس عشرا ذراعا ثانية ولم يكن في سيول الجاهلية والاسلام مثله فقط فوقوم
الحجاج وسقاية وما ولما وصل اقاصد اى مورالحوث سنه واخير السلطان الاشرف قايتباى عظم عليه ذلك ووجه متولى العمارة
الى مكة والمدينة فاعاد واصلحا ت ودر همين سال كه عبارة كم از ششصد وهشتاد وشش هجرى تمام سيلابى از كوهستان
بمكه در امد ديوار دروازهاى بلند بالا گرديد ودر ميان خانه كعبه زياده از يك قامت بلند شد وخانهاى بسيار را منهدم
نمود ودر طغيان اين سيل اموال واد ميان وچاروايان جمعدان هلاك شدند كه احاطه شماران سواى خداوند قدير
كل افتاده از ديوار مسجد الحرام وقت پاك كردن ان هشتاد يا صد كس مرده يافتند وماندان سيل سيلابهاى چاها بلبت
واسلام بنود ند وحاجيان كه ديده بودند از انجا امدند وبيان نمودند چون قاصد بسوى مشهد مصر كه جاى سلطنت اشرف
قايتباى بود رسيد اين هر دو مقدمه بر دلش بار عظيم كرد منودى متوليه عمارت را بمكه ومدينه فرستاد واينجا افتاده بعود درست

بفتح جيم جمع الحاج

دوست ساختند بیرحم کویند که از بعض نقلات شنیدم که در رشته انبر سیلی در آمد بعضی دیوار کهنه را بست کرد اند چنانچه تا بحش
از سیل خلاص می برآید و بهتر خبر آنکه سیل بایی دیگر میداد که تا عنبه کهنه رسیده بود بند بدانکه موقف قریس سره میخواهد کم فتح این کتاب
باجاد شی کرد رباب فصل مدینه منوره واردشده نابد بس میکوید و فی صحیح مسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد اهل المدینه
بسوی اذاب الله کما یذوب الملح فی الماء در صحیح آمده که رسول الله فرمود کسیکه قصد بدی نماید باهل مدینه آب کرداند و
هلاک سازد او را فنا چنانچه نمک در آب مشهود و عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بلدی یسوا فتحی
هلاک آز سعید بن المسیب مرویست که رسول صلعم چون قریب مدینه رسید هر دو دستهای خود بدعا بلند کرد تا آنکه دیده شد
سفیدی هر دو بغلهای وی پس از آن گفت بار خدایا کسیکه اراده بدی من و اهل بلدم من کند پس زود او را هلاک ساز و آز
یغوث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس من اهل المدینه علی احسن حالا منی حتی یدخل الکلب والذیب فیعدی علی شاة من
المسجد والمنبر وی سول در موطا امام مالک آمده که رسول الله صلعم فرمود هر آئینه بلکه از مدینه را بهترین حالیست که سبز باشد تا آنکه
سکان و رکان خواهند آمد و بعضی ستونهای مسجد یا منبر خواهند شنید و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیجر
جن اهل المدینه منها علی خیر ما کانت فضفا زهوا و نضفا رطبا قیل من یجر جهم منها یا ابا هریره قال اجراد السوار و روی ابن شیبه
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیجر جن من اهل المدینه ثم لا یعودون الیها ثم یجر جن منها ثم لا یعودون واز ابی هریره رضی الله عنه
مرویست که هر آئینه بیرون کرده خواهند شد از مدینه اهل مدینه بهترین وضعی که اند که بود در حالیکه نصفی از ایشان زرد باشند
ونصفی رطب زهو عنوره خرما رنگ کرفته در طلب خرما و پخته شود بر سیدند که کرام بیرون خواهد کرد ایشان را ابی ابی
هریره گفت اعراب بدیعنی بادیه نشینان مستکر و این شیبه روایت میکند که رسول الله صلعم فرمود هر آئینه بیرون کرده خواهند شد
اهل مدینه بیرون از آن خواهند آمد و در آن بسته بار دیگر بیرون کرده خواهند شد بیرون از آن باز نخواهند آمد اما الخروج الاول فقتل وقع
یعنی زمین بزند اذا ابعث علی المدینه مسلم بن عقبه فبحرب المدینه وقع اهلها وجالت الخیل وطالت وراحت فیها ثلثة ایام المسرة الثانیه
فی اواخر ذی الحجه سنه ثلث وستین من الهجره فهلک مسلم بن عقبه بعد هزیمة الوقعه بثلثة ایام وهلک بزید بعده بثلثة اشهر فی
نصف ربیع الاول سنه اربع وستین من الهجره بداء الذبحه وذات الجنب اما خروج اول پس میکوید که در زمان سلطنت یزید
یزید واقع شد فوجکر مسلم بن عقبه را بر مدینه فرستاد پس مدینه خراب شد و اهالی ان بیرون رفتند و بغیبه سرت شهادت
جسیده بزد و مسجد شریف الشهداء را بسوزند و در میان منبر و حجره شریفه بول و سرکین کردند و فوج این قضیه نامرضیه او اخر ذی حجه
سنه شصت و سه هجری کردیده مسلم بن عقبه بعد این واقعه هوله بسه روز هلاک کردید بعد ازان یزید بلید بسته ماه مرض
ذبحه کرد عبارت از درد کلو میت و در پهلو باشد بهم ربیع الاول سنه شصت و چهارم هجری بدوزخ رسید و آثار ملامت و مطاعن

ومظالم ان رئیس الاشقیا نار روز قیامت باو فتد اسد علیه والمأوی الثانی فیقع علیه القیامة صدق رسول الله
صلی الله وعلی آله الطیبین الطاهرین واصحابه المنتجبین ۞ واما بیرون آمدن مردمان از مدینه بار دوم پس غریب است
که نزدیک قیام ساعة فجأة خروج نزدیک است کفت پیغمبر خدا رحمت کامله نازل باد بر او و بر آله او که بالی اند و بکی باران
اوط فی قرقیسیا من فضیحه بود الخمیس یازدهم عشر شعبان سنه ۱۱۱۱ هجری تمام شد نسخه مدینة العلم شد
تمام شد نسخه مدینة العلم بخط خام عاصی غلام سعید

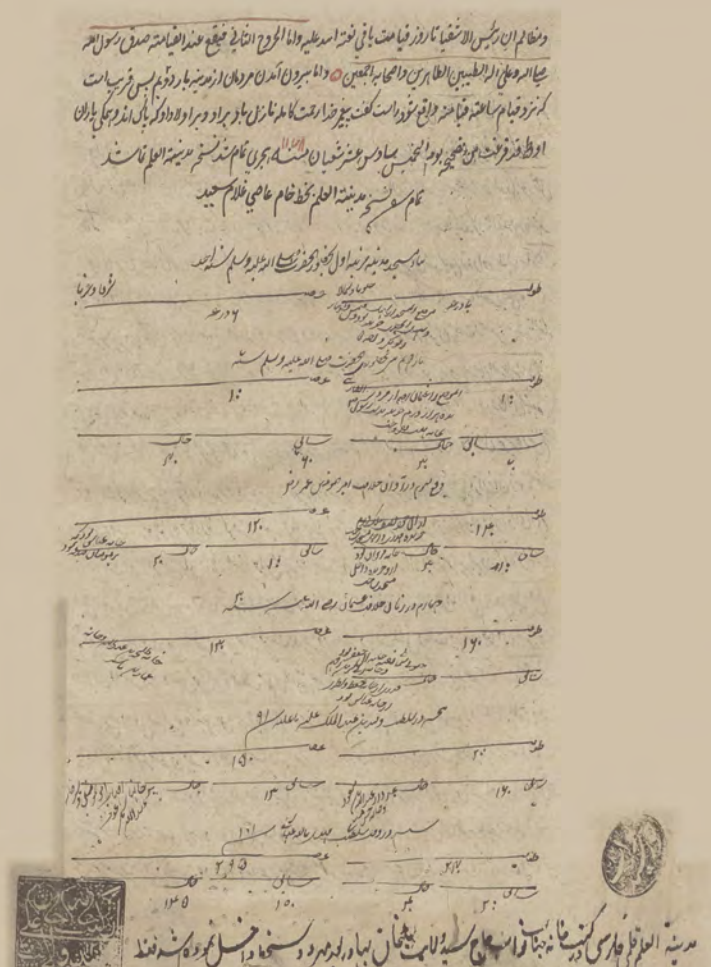

مدینة العلم فارسی کتب خانه جناب آقای حاج سید کاظم یمانی نبیره و بهره و سنخاده اخلص نموده ایشان فقط

EXCISED FROM LIBRARY
Prog. No. 3729 (Old Series)
Date 18-7-1955.
Section Manuscript